بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

فهرست احادیث این کتاب و آنچه در ضمن شرح هر حدیث ثبت گذارش یافته است بر وجه اجمال
اول حدیث اول در ثواب کسی که چهل حدیث حفظ نماید و شرح آن مشتملست بر آغاز و
چهار نمایش و انجام آغاز مشتملست بر دو بینش بینش اول در ترجمه متن
حدیث بی زیاده و نقصان بینش دویم ترجمه شرح بعض فقرات حدیث که مصنف علام
طاب ثراه بی شرح کرده اند و چند بحث در آن مذکورست ۱ مراد بحفظ حدیث چیست دویم حدیث
چه معنی دارد و چرا آنرا حدیث نامیده اند سیوم بیان احتیاج امت بحدیث نمایش
اول بیان آنکه دانستن معنی حدیث آیا در حصول ثواب مذکور شرطست یا نه و بیان آنکه معنی چهل
را حدیث میتوان گفت یا نه و در ضمن آن یک آیه و دو حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه انّ هذا
لفی الصحف الاولی حدیث اول رحم الله امرأ سمع مقالتی الخ دویم من
تشبّه بقوم نمایش دویم بیان آنکه مراد با امت که در این حدیث واقعست جمع امتست یا بعض

است

امت و از احتیاج احتیاج بواسطه مراد است یا اعم و در ضمن آن چهار حدیث با ترجمه اش مذکورست
۱ لا صلوة الا بطهور ۲ جعلت لی الارض مسجدا ۳ یحرم من الرضاع ۴
البیّعان بالخیار نمایش سیوم بیان آنکه حدیثی که مشتمل بر چند فقره باشد یک حدیث است
یا چند حدیث و جدا کردن فقرات آن در وقت نقل جایزست یا نه و در آن سه حدیث دیگر با ترجمه اش
گذارش یافته ۱ لا سبق الا فی خف ۲ من نزل علی قوم ۳ من فرّج علی اخیه
گذارش یافته نمایش چهارم استدلال بحدیث مذکور برآنکه خبر واحد حجتست و آن بتقریب سه آیه قرآنی
با تفسیرش ثبت گذارش یافته است ۱ وما کان المؤمنون لینفروا ۲ ان جاءکم
فاسق بنبا ۳ ولا تقف ما لیس لک به علم انجام بیان علم و فقه که در این حدیث
مذکورست و در ضمن آن یک آیه و چهار حدیث دیگر با ترجمه اش مذکورست آیه انما یخشی الله
من عباده العلماء حدیث ۱ لا یفقه العبد ۲ اللهم فقّهه ۳ یا بنیّ
حجم تفقّه ۴ العلماء ورثة الانبیاء حدیث دویم من عرف الله وعظّمه
در مرتبه کسی که شناخت خدا حاصل کرده باشد و شرح آن مشتملست بر آغاز و یک نمایش
و طراز و انجام آغاز مشتملست بر دو بینش بینش اول ترجمه اصل حدیث بینش
دویم ترجمه شرح بعض فقرات حدیث که احتیاج بشرح دارد و در آن چهار بحث و سه حدیث
با ترجمه و چهار آیه با تفسیر گذارش یافته است بحث اول بیان آنکه صوفیه را چرا اصحاب
عرفان می‌نامند دویم بیان آنکه بهشت را در عوض عمل صالح میدهند یا بتفضل سیوم سبب ذکر
ادوات تأکید با آنکه مقام محتاج بآن نیست چهارم آنکه خوف و رجا یعنی ترس از خدا و امید برحمت
او می‌باید مساوی باشند حدیث اول خلق الله الارواح قبل خلق الابدان
دویم لیس من عبد الا و فی قلبه سیم اعجب ما کان من وصیة لقمان
آیات الست بربکم دویم ادخلوا الجنة ۳ واذا لقوا الذین آمنوا ۴
فاذا جاء اجلهم نمایش بیان آنکه مراد بمعرفت و شناسایی خدا در این حدیث چیست

و آنکه چنانچه کنه ذات خدا نمیتوان رسید کنه صفات او نیز پی نمیتوان برد و در آن یک آیه و چهار حدیث بر دستور
مذکورات آیه ان بعض الظن اثم حدیث ا ما عرفناک ۲ ان الله احتجب عن
العقول ۳ کلما میزتموه باوهامکم ۴ من عرف نفسه طراز بیان آنکه
معرفت چند مرتبه دارد و تشبیه مراتب آن بمراتب معرفت آتش و در آن یک آیه مذکورات آیه الله
نور السموات انجام بیان صفات عشره اولیا الله و در دو حرف تعرض بجاهلان صوفیه که خود را مکلف
نماز و روزه و سایر عبادات نمیدانند و در آن یک فقره از قرآن ترجمه شده حدیث بعد
تفکر ساعة آیه ا اقم الصلوة لذکری ۲ فاعتبروا یا اولی الالباب حدیث
سیوم ما من صلوة یحضر وقتها در ثواب ادای نمازهای پنجگانه و شرح آن مشتمل
آغاز و نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول بر دستور بینش
دویم بر دستور و در آن یک حدیث شرح یافته است که حضرت ص بازواج طاهره فرموده که
انس عکن الحوقا باطول لکن یدا نمایش بیان آنکه نماز پنجگانه رفع گناهان صغیره مینماید
و در آن دو آیه و چهار حدیث با ترجمه و تفسیر مذکور است آیه اول ان الحسنات دویم اقم
الصلوة طرفی النهار حدیث ا والذی بعثنی بالحق بشیرا و نذیرا ان احدکم
یقوم من وضوئه ۲ ان الصلوة کفارات ۳ ما من امرء مسلم تحضره صلوة
مکتوبة ۴ ان الصلوة الخمس انجام بیان رفع تنافی میان این حدیث و مدلول آیه کریمه
ان تجتنبوا کبائر ما تنهون و در آن ترجمه آیه مذکور ایراد یافته است حدیث چهارم
در بیان وضوی بیانی پیغمبر ص و شرح آن بر دستور مشتمل بر آغاز و هفت نمایش و انجام آغاز
بر دستور دو بینش دویم چهار بحث و دو آیه با ترجمه ایراد یافته است بحث اول
در آنکه حدیث را دلالت هست بر آنکه آب آوردن غیر بواسطه وضو مکروه نیست یا نه ۲ معنی استعاره
تبعیه ۳ بیان آنکه عطف امری بر امری بحرف چه معنی دارد و آنکه ثم درین حدیث بی ملاحظه معنی تراخی
استعمال یافته ۴ بیان آنکه اعاده بمعنی ایقاع اولی نیز استعمال می یابد آیه ا فمنهم من یمج

حدیث سیم

چهارم

علی بطنه

علی بطنه ۲ وان تظهروا علیکم نمایش اول در بیان آنکه شستن رو
و شروع دست الا ابتدا با علی می باید کرد و در آن یک حدیث ترجمه شده که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة
الا به نمایش دویم در تحدید وجه بر وجهی که مصنف دام ظله در آن منفرد است و در آن
یک حدیث و دو مسئله ایراد یافت حدیث الوجه الذی امر الله عز و جل بغسله مسئله ا
آنکه امرار دو ید در اندن دست بر رو در حال شستن رو واجب باشد ۲ آنکه در شستن رو رعایت
الاعلی فالاعلی واجب باشد نمایش سیم بیان آنکه ترتیب در وضو واجب باشد و ذکر بحثی چند
که مصنف دام ظله بشیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمة در استدلال بر وجوب ترتیب و در
آن یک آیه و دو حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه ان الصفا و المروة حدیث ا لا
یقبل الله صلوة امرء حتی یضع الطهور مواضعه ۲ ابدءوا بما بدأ الله به نمایش
چهارم استدلال باین حدیث بر آنکه بواسطه مسح آب تازه برداشتن جایز نیست و در آن دو حدیث
با ترجمه مذکور است ا قلت برأسه لا قال برأسه نعم ۲ تضع یدک فی الماء ثم تغسل
نمایش پنجم وجوب مسح جبین و مناظره با شیعه و سنی بر سر آن و در آن نه حدیث با ترجمه
اش مذکور است اول ثم هو الذی نزل به جبرئیل ۲ یأتی علی الرجل ستون
و سبعون سنة ۳ حدیث کظامه ۴ توضأ و مسح علی نعلیه ۵ ان کتاب الله بالمسح
۶ الوضوء غسلتان و مسحتان و در ضمن ترجمه آن حکایت مباهله حضرت با کفار ایراد یافت
۷ ویل للاعقاب من النار ۸ رأیت علیا علیه السلام توضأ فغسل کفیه ۹ ان
النبی ص لما توضأ مسح رجلیه نمایش سیوم در بیان معنی کعب بحثی که مصنف
دام ظله در آن با علامه است و در آن شش حدیث ترجمه شده ا هنا یعنی المفصل ۲ دمج
علی مقدم رأسه ۳ واذا مسحت بشیء من رأسک ۴ فدعا بطشت او بتور ۵ و صف الکعب
فی ظهر القدم ۶ وضع یده علی ظهر القدم انجام رفع ایراد شیخ شهید بر علامه علیه الرحمة
حدیث پنجم در تعلیم وضو امیر المؤمنین ع محمد حنفیه و دعاهائی که در اثنای وضو خواندن آن

نعلوه

پنجم

سنتات و شرح آن مشتمل است بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز در ستوده و در بخش چهارم
بحث مذکور است أ اعلال سینا که در اصل چه بود ب اعلال اللهم و اختلاف مذهب در اصل آن
و دلایل هر مذهب ج بیان معنی تضمین در اصطلاح اهل عربیت نمایش أ بیان اختلاف نسخ در
دعاهائی که در وضو خوانده میشود نمایش دوم بیان آنکه طلب بندگان روز قیامت تفهیم و تلقین
حجت خود را از پروردگار بچه نحو است و در آن دو آیه و یک حدیث با ترجمه را داده است آیه أ یوم
تأتی کل نفس ب الیوم نختم علی افواههم حدیث تکلمی یا شعر عبده
واحتجی لعبدی نمایش سیوم بیان معنی و انحله فی الجنان بیباری که بچند وجه گفته‌اند
و در آن یک آیه و حدیث با ترجمه آورده شده آیه والشمس والقمر بحسبان حدیث لا
یزال المنام طائرا نمایش چهارم بیان آنکه شستن مرتبه دوم اعضای وضو سنت است یا
بدعت و در آن دو حدیث مذکور است اول قال الله ما کان وضوء رسول الله صلعم دوم افضل
الاعمال احمزها انجام بیان آنکه آب وضو می باید یک مد باشد و ذکر آنکه آب استنجا در آن داخلست
ششم باشد حدیث ششم در تیمم بیان و شرح آن مشتمل است بر آغاز و سه نمایش و انجام آغاز در ستوده
بخش چهارم و دو حدیث ترجمه شده اول قال رسول الله صلعم ذات یوم لعمار دوم قال عمار کنا
فی سریة نمایش اول بیان آنکه استهزاء پیغمبر صلعم بعمار بچه معنی است و در آن دو آیه و یک حدیث
با ترجمه را داده آیات أ اتتخذنا هزوا ۲ انا انشأناهن انشاء حدیث اول
عمار حلق بین یدی دوم انی امزح و لا اقول ۳ اما علمت ان الجنة ۴ یدخل اهل الجنة
نمایش دوم آنکه ضرب بر زمین جزء تیمم است یا مثل اغتراف در وضو جزء نیست و بعض احکام
که بآن متعلق است طراز بیان آنکه در تیمم مسح جبهه کافیست یا تمام رو را مسح می باید کرد نمایش سیوم
بیان آنکه در مطلق تیمم یک مرتبه زدن دست بر زمین کافیست یا در بعض دو مرتبه می باید و در ضمن آن معنی اقسام
اربعه حدیث سمت گذارش یافته و یک حدیث ترجمه شده که هو ضربة واحدة للوضوء والغسل
انجام بیان آنکه در تیمم علوق تراب در دست شرط است یا نه و در ضمن آن یک حدیث.

ترجمه

هفتم ترجمه مذکور است که ثم قال فلم تجدوا ماء الی قوله و الحرج الضیق حدیث هفتم
در نماز بیانی و تعلیم امام علیه السلام نماز را بحماد بن عیسی و شرح آن مشتملست بآغاز و دو نمایش و انجام
آغاز در ستوده و در بخش چهارم پنج بحث و سه آیه مذکور است بحث اول بیان
نسبت حماد و ذکر حال او دوم تجویز نقض بیان فعل تعجب و معمول آن ۳ در معنی خشوع و بیان آنکه
مراد بخشوع در نماز چیست ۴ بیان معنی ترتیل که در قراءت قرآن بکار می آید در ورتل القرآن ترتیلا
۵ بیان معنی سبحان ربی العظیم و بحمده آیات اول والذین هم فی صلاتهم ۲ ایاک
نعبد ۳ لا یسمعون الی الملأ الاعلی نمایش اول بیان بعضی سنتهای نماز که
بمردان اختصاص دارد و در نماز زنان آن سنت نیست بلکه مکروه است نمایش دوم در بیان فرق
میان سجود بر انف و ارغام که در سجود سنت است و در آن چهار حدیث با ترجمه مذکور است أ لا تجزی
صلوة لا تصیب الانف ۲ ان رسول الله صلی رکعتین ۳ من مضی علیه یوم واحد
هشتم ۴ ایعجز احدکم ان یقرأ ثلث القرآن حدیث هشتم در بیان زکوة مال و زکوة بدن
نهم و شرح آن گذارش یافته است در ضمن دو بخش در ستوده حدیث نهم در فضل و شرف ماه مبارک
رمضان و شرح آن مشتمل بر آغاز و دو نمایش و انجام آغاز در ستوده و در بخش چهارم نه بحث
و دو آیه و سه حدیث با ترجمه ثبت گذارش یافته است ابحاث أ تصحیح عطف بقا یا عدم ظهور نتیجه
و تعقیب دوم تصحیح تأکید بآن با آنکه مقام تقاضای آن ندارد ۳ فرق میان فقیر و مسکین و بیان
و بیان آنکه کدام بیشتر زند ۴ مراد بر هم جائی که میگویند صلوة بر هم سنتات کجا باشند ۵ حکایت مهدی
عباسی با امام موسی کاظم علیه السلام ۶ بیان آنکه ذکر سبعین کنایه از عدد بسیار می باشد و سبب اختصاص بذکر
با ینها در ۷ در تقسیم عدد بزوج و فرد و زوج الزوج و زوج الفرد و مجذور و غیر مجذور و امثال آن و بیان
معنی هر یک ۸ میزان در آوردن عمل در آن نشاء بچه وجه است ط بیان مراتب ورع و درجات آن
آیات اول ولا تعزموا عقدة النکاح ۲ کم من قریة اهلکناها ۳ ونادی
نوح ربه ۴ انه لیس من اهلک ۵ انما الصدقات للفقراء ۶ و اما الفقیر فکما

هفتم فهل عسیتم ان تولیتم ۸ الا قلیلا ۹ ان تستغفر لهم سبعین مرة ۱۰ ادخلوا
فنام فتذکت ۱۱ انا نودی للصلوة احادیث اول ان الله تع یقول ان الصوم
لی ب لا تقولوا هذا رمضان ج اللهم احینی مسکینا د الفقر سواد الوجه ه الفقر سواد
الذی لا یسأل الناس و لا یکون الرجل من المتقین نمایش اول بیان اولویت و سبب
حمل خطبا در این حدیث بر تضمین معنی و عطف نمایش ۲ بیان آنکه آنچه در آن نشأ بمیزان اعمال
می آید در حقیقت نقش اعمالست یا صحایف اعمال انجام توجیه ظرفیت در کلام حضرت امیر که و ذلک
دهم فی سلامة من دینی حدیث دهم در فضیلت حج و مناسک آن و شرح آن مشتمل بر سه بخش
بر دستور و دو بخش و دو حدیث گذارش یافته است ۱ الذنوب التی تغیر النعم ۲ ان من
یازدهم الذنوب ذنوبا لا یکفرها الا حدیث یازدهم در بیان حبط و تکفیر و حبط و اصغر و شرح
آن در ضمن آغاز و یک نمایش و انجام گذارش یافته آغاز بر دستور و دو بخش و دو نمایش و ترتیب
و یک آیه مذکور است انجاث ۱ بیان معنی ارجاء و اعلال آن ۲ بیان معنی حبط و نقش و مراتب
آن ۳ استدلال باین حدیث بعدم تجرد نقش یا طبقه و در آن آیه قد افلح من زکیها
نمایش در مصلحت حبط و نقش و کثرت قوای او و بعضی تطویلات در آن باب و در آن یک
آیه و یک حدیث ترجمه شده آیه الذین جاهدوا فینا حدیث بشر للعبد لساعات
الیوم و اللیلة اربع و عشرون خزانة انجام در وقوع نقش یا طبقه میان قوای متضاده و
در آن آیه هم بعضی تطویلات در آن ضمن شش آیه با ترجمه مذکور است ۱ وهدیناه النجدین ۲
انا هدیناه السبیل ۲ وخیر حراً ام مبینا ۳ الم اعهد الیکم ۴ وسخر لکم
دوازدهم ما فی السموات ۵ افتتخذونه وذریته حدیث دوازدهم در امر معروف و نهی
منکر و شرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام ایراد یافته است آغاز بر دستور و دو بخش اول
دو آیه ترجمه شده ۱ ولتکن منکم امة ۲ ومن قوم موسی امة نمایش اول
در بیان آنکه وجوب امر معروف و نهی منکر عینی است یا کفایی و در آن سه حدیث با ترجمه ایراد شده



۱ من ترک انکار المنکر بقلبه ب ان قد حق لی احد منکم نمایش دویم در شروط
اربعه وجوب امر معروف و نهی منکر انجام در بیان شرط خامس که بعضی اعتبار کرده اند و بعضی نه
و در آن دو آیه و یک حدیث مذکور است آیه ۱ اتأمرون الناس بالبر ۲ کبر مقتا عند الله
حدیث مررت لیلة اسری بی حدیث سیزدهم در آنکه طلب روزی از وجه حلال سیزدهم
می باید نه از حرام و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش و انجام گذارش یافته است آغاز بر دستور دو
بخش دویم این آیه تفسیر شده است که ومن یتق الله یجعل له مخرجا نمایش بیان
آنکه رزق مخصوص است بحلال و رد استدلال جمعی که میگویند حرام نیز رزق است و در آن یک آیه
و دو حدیث ترجمه شده است آیه ومما رزقناهم حدیث اول کنا عند رسول الله ص اذا
جاءه عمرو بن قرة ۲ لا احصی ثناء علیک حدیث چهاردهم سندی که حضرت امیر چهاردهم
المؤمنین ع بجهت خانه خریدن شریح قاضی انشا فرموده اند و شرح آن در ضمن آغاز و انجام سرانجام
یافته آغاز بر دستور انجام در آنکه میتواند بود که مراد بخانه در کلام حضرت امیر ع معنی دیگر باشد و بیان
معنی مذکور حدیث پانزدهم در نهی از اعانت ظالم و حکایت نویسنده سلاطین بنی امیه با امام پانزدهم
جعفر صادق ع و شرح آن اشتمال یافته بر آغاز و یک نمایش و انجام آغاز بر دستور نمایش
بیان آنکه اعانت ظلم حرام است و اگرچه بفعل مباح باشد و در آن ضمن یک آیه و سه حدیث ترجمه
شده است آیه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا حدیث اول ما احب
انی عقدت لهم عقدة ۲ ومن علق سوطا بین یدی سلطان جائر ۳
الداخل فی اعوان الظلمة من یعمل لا انجام استدلال باین حدیث بر آنکه در حالت نزع
روح قبل از حصول موت احوال آن نشأ بنفسه ظهور می آید و در آن سه حدیث با ترجمه اندراج یافته است
۱ لن یخرج احدکم من الدنیا ۲ یا عقبة لا یقبل الله من العباد یوم القیمة ۳ الا
هذا الامر ۴ یا حار همدان حدیث شانزدهم دعای امیر المؤمنین علیه السلام جهت ادای شانزدهم
قرض حدیث هفدهم در تعزیه ابنا علیهم السلام از شاهی و سواگهای مأمون از امام رضا ع و در آن هفدهم

و جوابهای آن حضرت و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش و انجام گذارش یافته آغاز به دستور و در بخش
اول دو آیه تفسیر شده ۱ فلمّا جآء موسی لمیقاتنا ۲ لن نؤمن لک حتّی نری اللّه جهرة
۳ ربّ ارنی انظر الیک ۴ ولقد همّت به وهمّ بها ۵ وذا النّون اذ ذهب
مغاضبا ۶ وامّا اذا ما ابتلیه ربّه ۷ فنادی فی الظّلمات ان لا اله الّا
انت ۸ فلو لا انّه کان من المسبّحین ۹ اجعل الالهة الها واحدا ۱۰ انّا فتحنا
لک فتحا مبینا و در بخش دویم ده بحث و دو آیه انفراج یافته بحث اول وجه تسمیهٔ طور
موسی بیناء و بیان معانی مختلف که بسیار اکثر اند دویم حکایت در شکم ماهی رفتن یونس پیغمبر
صلی اللّه علیه و سلم و مناجاتی که در آن حال میکرد و آیه ۱ اللّه یبسط الرّزق لمن یشآء ۲ وامّا
اذا ما ابتلیه ربّه نمایش اول در بحث معتزله با اشاعره در مسئلهٔ رؤیت و استدلال
بر امتناع آن و در آن دو آیه و دو حدیث سمت گذارش یافت آیهٔ اول فان استقرّ مکانه
۲ فقد سألوا موسی اکبر من ذلک حدیث اول لا تدرکه العیون
بمشاهدة العیان ۲ الحمد للّه الّذی لا تدرکه الشّواهد نمایش دویم تعجیل
تقدیم جزا بر شرط که بحسب ظاهر در این حدیث وقوع یافته نمایش سیوم بیان آنکه از برهان
پروردگار که در این حدیث وارد شده چه معنی اراده شده و دیدن یوسف پیغمبر آن را چه بوده و در آن
چهارده آیه ترجمه یافته ۱ وانّ علیکم لحافظین ۲ لا تقربوا الزّنی ۳ واتّقوا
یوما ۴ ولمّا بلغ اشدّه ۵ انّه من عبادنا ۶ عصی ... وراودته ۷ ولقد راودته
عن نفسه ۸ الآن حصحص الحقّ ۹ انّه من کیدکنّ ۱۰ امرأة العزیز
تراود فتیها ۱۱ حاش للّه ما علمنا ۱۲ وشهد شاهد من اهلها ۱۳ کذلک
لنصرف عنه السّوء ۱۴ فبعزّتک لاغوینّهم اجمعین انجام در ذکر بعضی توجیهات
که بعضی مفسّرین نسبت گناه به پیغمبر صلعم در آیهٔ لیغفر لک اللّه ما تقدّم من ذنبک وما تأخّر
کرده اند و در آن دو آیه ترجمه شده ۱ اذا جآء نصر اللّه والفتح ۲ انّ الحسنات یذهبن



السّیّآت حدیث هجدهم در باب کسی که همنشینی و اختلاط با او باید کرد و در بخش هجدهم
دویم دو حدیث مذکورات ۱ ومن النّاس ۲ لیاتینّ علی النّاس زمان لا یسلم لذی
دین دینه حدیث نوزدهم حکایت نشانیدن یهودی حضرت رسالت صلعم نوزدهم
را بواسطهٔ طلب حق خود و آن حال او حدیث بیستم حکایت مرور عیسی علیه السلام با حواریان بر دهی بیستم
که مردم آن مرده بودند و زنده گردانیدن یکی از ایشان و پرسیدن احوال آن جماعت را از او
و شرح آن مشتمل بر آغاز و دو نمایش و انجام آغاز به دستور و در بخش دویم دو بحث و
چهار آیه گذارش یافته بحث ۱ سبب اختصاص عیسی علیه السلام به روح اللّه و کلمة اللّه ۲ اصل
طاغوت و بیان معانی آن آیات اول یریدون ان یتحاکموا الی الطّاغوت
دویم والّذین کفروا اولیآؤهم الطّاغوت ۳ ادخلوا فی امم
۴ فذلکنّ الّذی لمتنّنی فیه نمایش اول در تشبیه حال ایشان بحال آن گروه
در چاه که در ته آن آبی جمع شده باشد و در دیوار آن سبیل آتش یافته نمایش دویم
در اکثر اطلاق عبادت بر اطاعت و تبعیت ارباب عصیان بحسب حقیقت نه بر سبیل مجاز و در ضمن
آن سه آیه و چهار حدیث ترجمه شده آیه ۱ أفرأیت من اتّخذ الهه هویه ۲ الم اعهد
الیکم ۳ اتّخذوا احبارهم حدیث اول من اصغی الی ناطق فقد عبده ۲ من
اطاع جبّارا ۳ واللّه ما دعوهم الی عبادة انفسهم ۴ واللّه ما صلّوا لهم وما صاموا لهم انجام
در حقیقت عذاب قبر و کیفیت آن و در آن یک آیه و دو حدیث مذکورات آیه انّ الّذین
توفّیهم الملائکة حدیث اول انّ بین الدّنیا والآخرة الف عقبة ۲ ما
تخافون ان تزلّ به نعلی حدیث بیست و یکم سؤال سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علیه السلام بیست یکم
از دروغ بستن مردم بر پیغمبر خدا و جواب آنحضرت و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش
گذارش یافته آغاز به دستور و در بخش اول دو آیه ترجمه شده ۱ واذا رأیتهم تعجبک اجسامهم
۲ ما آتیکم الرّسول فخذوه نمایش در تحقیق وضع حدیث و ذکر بعض

احادیث موضوعه که صغانی نقل آن کرده و در آن بعض احادیث موضوعه چهار حدیث سمت گذارش
یافته ۱ لا سبق الا فی خف ۲ انظر وجهك فی المرآت ۳ شاورهن وخالفوهن
۴ قولوا الحق ولو علی انفسکم انجام در جزو ادن نا میرآة از عیب در چند موضع و در آن
سه حدیث مذکور است ۱ والله ما یریدان العرة ۲ کیف یغبرونه وقد اخبرنی رسول الله صلعم ۳
القرآن الله حمیضا حدیث بیست و دوم وصیت امیر المؤمنین علیه السلام بامام حسن علیه السلام و — بیست دوم
شرح آن ایراد یافته است درضمن آغاز و انجام آغاز بدستور و در بخش دویم دو آیه و دو حدیث
ترجمه یافته شده آیه وفاکهة مما یتخیرون انما یخشی الله من عباده
حدیث ا در باب رعایت جانب همسایه که مازال جبرئیل علیه السلام یوصینی بالجار دویم در باب گرامی
داشتن مهمان که من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه ۳ اذا اصحبت فلا تحدث نفسك
۴ انی اخاف علیکم اثنتین ۵ الا تعجبون من اسامة ۶ اذا قیل لك هل تخاف الله فاسکت
۷ والله ما عبدتك خوفا من نارك ۸ یا علی ان هذا الدین متین ۹ ثکلتك امك وهل یکب
الناس ۱۰ من کان یؤمن بالله والیوم الآخر انجام در تاویل عصیان انبیا صلوات الله علیهم
السلام که بجز نسبت داده‌اند و در آن شش حدیث با ترجمه ایراد یافته اول رب عصیتک
بلسانی ۲ ان رسول الله صلعم کان یتوب ۳ انی لاستغفر الله ۴ اعبد الله کانك تراه ۵ انه
لیغان علی قلبی حسنات الابرار حدیث بیست و سوم در پرهیز کردن از گناه حدیث — بیست سیم
بیست و چهارم در ذم فحش گویان و بیحیایان و شرح آن گذارش یافته است درضمن آغاز — بیست چهارم
و انجام آغاز بدستور و در بخش اول یک آیه ترجمه شده که وشارکهم فی الاموال والاولاد
و در بخش دویم بحث لغویه مذکور است انجام بیان آنکه مشارکت شیطان در اولاد بچه معنی است
و در آن سه حدیث مذکور است ۱ در آداب کدخدا شدن که اذا تزوج احدکم کیف یصنع ۲
درآنکه در وقت مجامعت بسم الله باید گفت که ان الرجل اذا اتی المراة وجلس مجلسه ۳ بحیا و بغضنا
حدیث بیست و پنجم در کنیز خریدن عایشه و آزاد کردن و احکامی که از آن بوضوح پیوسته و شرح آن — بیست پنجم



نموده شده درضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز بدستور نمایش اول درآنکه کنیزی که آزاد شود اگر
شوهر او نیز آزاد نباشد او را اختیار فسخ نکاح حاصل باشد و در آن چهار حدیث با ترجمه ایراد یافته است
۱ ایما امة اعتقت … ۲ ان زوج بریرة کان عبدا ۳ لو راجعته فانه ۴ لا انما انا شافع طراز در
استثنای یک صورت از حکم مذکور و بحث مترجم بر مصنف … نمایش دویم درآنکه صدقه
… بر پیغمبر و آلش علیهم السلام حرام است باشد و در آن دو حدیث مذکور است اول ما شعرت
انا لا ناکل الصدقة ۲ انما حرم علینا الصدقة انجام در تحقیق آنکه آل پیغمبر که
صدقه برایشان روا نیست کیانند حدیث بیست و ششم نقل حضرت رسالت صلعم — بیست ششم
حدیث قدسی را که کلکم ضال الا من هدیت و شرح آن اشتمال یافته بر دو بخش بدستور و در
بخش دویم سیزده آیه و … و سه حدیث مذکور است ایتا کلهم آتیه یوم
القیمة فردا ۲ والذین قتلوا فی سبیل الله ۳ واما ثمود فهدیناهم ۴ انك
لا تهدی من احببت ۵ اهدنا الصراط المستقیم ۶ والله یهدی من یشاء
۷ ان هذا القرآن یهدی من یشاء ۸ والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
۹ ان ربك لذو مغفرة ۱۰ قل یا عبادی الذین امنوا ۱۱ الذین لا یدعون
مع الله الها آخر ۱۲ ان الله لا یغفر ان یشرک به ۱۳ ولسوف یعطیك
ابحاث ا معنی هدایت و اختلاف مذاهب در آن ۲ هدایت خدای تعالی بر چند نوع است ۳
درآنکه در عبادت خدای تعالی عجب نباید داشت ۴ حکایت اسلام آوردن وحشی قاتل حمزه ۵
درآنکه امید واری بکدام آیه از آیات قرآن بیشتر است ۶ تمثیل امید داشتن برحمت
خدای تعالی بی عمل صالح بحال زارعی که بی اقدام زراعت امید حاصل داشته باشد احادیث اول
در بالا بردن ملائکه اعمال بنده که از او از آسمانها گذرانیدن که ان الله تعالی خلق سبعة املاك
فجعل فی کل سماء ملکا ۲ لیغفرن الله یوم القیمة مغفرة ما خطرت علی قلب
احد ۳ لولا انکم تذنبون وتستغفرون حدیث بیست و هفتم درآنکه موکد — بیست هفتم

خوردن فرزند وبنده وزنا بی اذن پدر وصاحب وشوهر صحیح نیست وشرح آن درضمن آغاز و درنمایش
وانجام ایراد یافته است آغاز به دستور در پیش ولا بن آیه ترجمه شده که لن یجعل الله للکافرین
نمایش ا ودرآنکه نفی حضرت سوگند اشیاز بی اذن بر نفی صحت محمول است یا بر نفی لزوم ودرآن
یک آیه ویک حدیث ترجمه شده آیه وَلَا تَنقُضُوا الْأَيْمَانَ حدیث ا ان لی جاریة حلفت
فیها بیمین نمایش دویم دربیان نذر مطلق ونذر معقد وانکه هردو قسم در معصیت منعقد
نیست ودرآن سه آیه وپنج حدیث مذکور است آیات ا انی نذرت للرحمن ۲ انی نذرت
ما فی بطنی ۳ یوفون بالنذر حدیث ا من نذر ان یطیع الله ۲ لیس النذر
بشیء حتی یسمی شیئا ۳ اللهم ان لک علی نذرا ۴ ان الله عز وجل اوحی الی
عمران انی واهب لک ذکرا وبعد از ترجمه آن قصه ایثار امیر المؤمنین و فاطمه وحسنین علیهم السلام
قوت سه روزه خود را مسکین ویتیم واسیر که سوره هل اتی به واسطه آن در شان ایشان نازل شده مذکور
نمایش سیم اذا قال الرجل الشیء لا ینبغی فهو محرم انجام در آنکه متعلق یمین ونذر می باید مجاز
داشته باشد وبیان وجه تامل مترجم حدیث بیست وهشتم حکم حضرت امیر المؤمنین در میان
دوکس که توشه خود را با راه گذری خورده بودند وهشت درهم که راه گذری در عوض آنچه خورده
بود با ایشان داده بود میانه ایشان حدیث بیست ونهم در جمع کردن متقی رخت خود را از
زیر ان مغلس وعتاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بر او وشرح آن در ضمن پیش به دستور مذکور است حدیث
سی‌ام در نهی رسول خدای صلی الله علیه وآله از بعض امور وبیان معنی گناه کبیره وصغیره وشرح آن در ضمن آغاز وپیش
نمایش وانجام است که آرایش یافته است آغاز به دستور در پیش اول این آیه ترجمه شده است ولکن
تخافت مقام ربه جنتان ودر پیش دویم دو حدیث اول اتقوا الکلام عنده ۲ یا علی لا تکلم نمایش
اول در بیان آنکه مراد درخت میوه دار که در این حدیث نهی از آن شده کدام درخت نمایش دویم
در آنکه مراد نهی از آن تکلم نزد باده دو پنج کلمه چیست نمایش ۳ آنکه مراد به عدم قبول نماز شارب الخمر
چهل روز که این حدیث متضمن آنست چیست ودرآن پنج آیه ویک حدیث ترجمه شده آیات ا

علی
سی و ششم
بیست و نهم
سی‌ام

انما

انما یتقبل الله ۲ ربنا تقبل منا ۳ فتقبل من احدهما ودر ضمن ترجمه آن حکایت هابیل وقابیل
وقربان ایشان آرایش یافته است ۴ والزمهم کلمة التقوی ۵ ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا
نمایش چهارم دربیان غیبت وحرمت آن وبیان مواضعی که تجویز غیبت شده ودرآن یک حدیث
مذکور است که سمع رسول الله صلی الله علیه وآله امرأة تسب جاریة لها نمایش پنجم بیان آنکه فعل اصرار بر
صغیره کبیره است یا آنکه گناه صغیره کبیره میشود با اصرار نمایش ششم در تحقیق عدد کبایر واختلاف مذاهب
در معنی کبیره وعدد آن وذکر عقابی که بر هر کدام مترتب است ودرآن سی ودو آیه وهفده حدیث با
ترجمه است که آرایش یافته است آیات ا ان تجتنبوا کبائر ۲ ان الله لا یغفر ان
یشرک به ۳ ومن یقتل مؤمنا ۴ الذین یرمون المحصنات ۵ ان الذین یأکلون
اموال الیتامی ۶ ومن یفعل ذلک یلق اثاما ۷ والذین لا یدعون مع الله الها
آخر ۸ یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا ۹ وبالوالدین ۱۰ ما
سلککم ۱۱ بها من احد ۱۱ وما هی من الظالمین ۱۲ الذین یأکلون الربا ۱۳ لقد
علموا لمن اشتراه ۱۴ ولا یغتب بعضکم بعضا ۱۵ ان الذین یشترون بعهد الله ۱۶
واقیموا الشهادة لله ۱۷ انما الخمر والمیسر ۱۸ ومن یرد فیه بالحاد ۱۹ والسارق
والسارقة ۲۰ اولئک لهم اللعنة ۲۱ ولا تیأسوا من روح الله ۲۲ فلا یأمن مکر
الله ۲۳ حرمت علیکم المیتة والدم ۲۴ وتری کثیرا منهم یسارعون ۲۵ ویل للمطففین
۲۶ ان الله لا یحب المسرفین ۲۷ ان المبذرین کانوا ۲۸ حافظوا علی الصلوات
الحدیث ا ومن زنی محصنا او محصنة ۲ للزانی ست خصال ۳ الکبائر سبع
۴ لما عمل قوم لوط ما عملوا ۵ ان الله تعالی حین امر ان یهبط آدم ۶ دربیان
لواطه قوم لوط بتعلیم شیطان ۷ کان قوم لوط افضل قوم خلق الله فطلبهم ابلیس
الطلب الشدید الحدیث ۸ دربیان عقاب لواطه که من نکح امرأة فی دبرها او رجلا
حشره الله یوم القیامة انتن من الجیفة ۹ گناه سوزه که لما اسری بی الی السماء رأیت رجالا

بطونهم كالبيوت ط در ذم غيبت كه اياكم والغيبة ى در گناه متهم در دروغ خوردن كه ومن لطف
بيتا بايته يا در گواهى حق كه ومن شهد شهادة الزور يب در توبه كسى كه گواهى دروغ داده باشد كه توبه
شهادة الزور ان يؤدى المال يج در ذم شرب خمر كه مدمن الخمر يلقى الله كعابد الوثن
يد من شرب الخمر فى الدنيا سقاه الله عز وجل من الاشياء الرديئة يه ادعيه لا يدخل
الجنة الاخرب يو در نا جزاى مردم كه من حبس حق مكلا المؤمن اقامه الله يز ايما
مؤمن حبس مؤمنا عن ماله يح من خان امانة فى الدنيا طراز در دفع منافات ميان
كبيره بودن همه گناهان و ميان آنچه مقرر شده كه اجتناب كبيره كفاره گناهان صغيره است انجام
در بيان آنكه بر تقديرى كه صغيره و كبيره بودن گناه باضافه باشد عادل چه معنى خواهد داشت ه
حديث سى و يكم اگر در عمل سنت حديث ضعيف كافيست و شرح آن اشتمال
دارد بر آغاز و دو نمايش آغاز در دستور نمايش آ در سبب حكم علماى شيعه باستحباب بعض اعمال
بحديث ضعيف با آنكه حكم شرعى بآن ثابت نميشود و در آن دو حديث ترجمه شده أ من بلغه
ثواب من الله على عمل ب من بلغه شيء من الثواب على شيء نمايش دوم در سبب تجويز
علماى اهل سنت آنرا با آنكه اين حديث در طريق ايشان نقل نشده حديث سى و دوم
تعليم امام عليه السلام به يشبه هذلى دعايى بواسطه سالم بودن از امراض در دنيا و دعايى بواسطه رستگارى
در آخرت و شرح آن بدستور در حضره و بخش گذارش يافته است حديث سى و سوم در
ثواب شاد كردن خاطر مؤمن و در حضر بخش دوم از شرح آن دو آيه تفسير شده است آية اول يوم
تجد كل نفس ما عملت ب يومئذ يصدر الناس اشتاتا حديث سى و چهارم
در ثواب فاش نكردن قبايح مردم و فرو خوردن خشم خود و تجهيز اموات و امثال آن و در
بخش دوم از شرح دو آيه و چهار حديث ترجمه شده آية اول من جاء بالحسنة ب د
الكاظمين الغيظ حديث اول افضل الاعمال احمزها ب من احب السبيل الى
الله عز وجل جرعتان ج من كظم غيظا د سلوك امام زين العابدين با كنيزى كه آب بر

دست

دست ايشان ميريخته و آفتابه خطا شده و روى مبارك ايشان مجروح شد حديث سى و پنجم در
حرمت مؤمن نزد خداى تعالى و آنكه اصلاح حال بندگان نسبت با ايشان بعمل مى آيد و شرح آن در حضر آغاز
و دو نمايش و انجام ايراد يافته و در بخش دوم از آغاز چهار آيه و يك حديث و چهار بحث مذكور است
آيات اول سبحان الذى اسرى بعبده دوم ومن الناس من يقول آمنا بالله ج من
المؤمنين رجال صدقوا د يسومونكم سوء العذاب حديث قدسى كه من عادى لى وليا
فقد اذننى بالحرب ابحاث أ در اسم ان و مدن جار و مجرور و جز بودن موصول بر خلاف
متعارف نحات به استشهاد بآيه قرآنى و كلام مير سيد شريف در تفسير آن ب بيان آنكه دو جمله كه جهة اتصال
با هم دارند و جهة انقطاعى گاه جهة انقطاع ملاحظه ميشود و حرف عطف در ميان ايشان مى آيد و گاه جهة
اتصال ملاحظه ميشود و بى حرف عطف ذكر ميكنند ج در بيان معنى دوست داشتن خداى تعالى بندگان خود را
د بيان مقصود صوفيه و ارباب عرفان از خود را خدا گفتن و از اتحاد شان نمع و چيز خود دانستن
نمايش اول تاويل نسبت تردد بخاطر بخداى تعالى كه اين حديث متضمن آنست نمايش دوم رفع منافات
و تخالف ميان آنچه اين حديث دلالت بر آن دارد كه مؤمن مكروه ميدارد مرگ را و ميان حديث
من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن كره لقاء الله كره الله لقاءه و در آن سه حديث ترجمه شده أ ابن
ابى طالب آنس بالموت ب فزت و رب الكعبة ج المؤمن اذا حضره الموت بشر برضوان الله انجام
بيان بعضى مواضع كه سنت افضل از واجب است حديث سى و ششم صحبت حضرت امير
المؤمنين عليه السلام با كميل بن زياد و شكايت آنحضرت از ابناى زمان خود و بابه شرح آن در حضر آغاز و دو نمايش
و انجام مقرر شده است آغاز بدستور و در بخش دوم پنج آيه و چهار بحث مذكور است آيات اول
كونوا ربانيين ب وان ربك لذو مغفرة ج ومن يؤت الحكمة د اولئك على
هدى من ربهم ابحاث أ بيان معنى ربانى دوم در آمدن على بمعنى مع و بمعنى بيوم
بيان معنى مثل در لغت و نقل آن بمعنى ديگر چهارم تقسيم حضرت عليه السلام طلبه علم زمان خود را به
قسم نمايش اول در بيان معنى امام زمان و اختلاف اقوال علما در آن و در حضر آن

حدیث ترجمه شده ۱ مَنْ مَاتَ وَلَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ ۲ ذَلِکَ الَّذِی یَفْتَحُ اللهُ عَلَی یَدَیْهِ ۳
وَالَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ نَبِیّاً ۴ اِنَّهُمْ یَنْتَفِعُونَ بِنُورِهِ نمایش دوم بحث ابن ابی طاوس علیه الرحمه
با بعض عقلای بغداد در باب صاحب الزمان ع انجام ذکر کلام شیخ محیی الدین اعرابی در باب غیبت صاحب
الامر علیه السلم و ترجمه آن کلام حدیث سی و هفتم در فضیلت نیت از عمل و شرح آن در ضمن آغاز

سی هفتم

و پنج نمایش و انجام ست گذارش یافته آغاز بدستور در پیش اول این آیه تفسیر شده که الذی خلق الموت
والحیوة و در پیش ۲ یک آیه و یک حدیث و یک بحث مذکورات آیه وَکُنْتُمْ اَمْوَاتاً
حدیث مَا عَبَدْتُکَ خَوْفاً مِنْ نَارِکَ بحث معنی عمل خالص و ذکر بعض تعریفات اهل
حال عمل خالص را نمایش اول در اینکه اگر در عبادت حصول ثواب یا خلاص از عذاب الهی
قصد شود آن عبادت صحیح است یا نه و در ضمن آن شش آیه و یک حدیث ترجمه شده آیات ا
اُدْعُوا رَبَّکُمْ ۲ کَانُوا یُسَارِعُونَ فِی الْخَیْرَاتِ ۳ وَادْعُوهُ خَوْفاً ۴ یَا اَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا اذْکُرُوا ۵ اُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۶ قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ حدیث العبادة ثلثة نمایش دوم
در اینکه اگر با قصد قربت چیزی دیگر قصد شود آیا خلل در عبادت دارد یا نه نمایش سیم در توضیح نیت
و دفع بعض اعتراضات از آن و در آن یک آیه ترجمه شده که وَاِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا نمایش ۴
استدلال بر وجوب نیت در عبادات بعض آیات قرآنی و ذکر بحثی چند که بر استدلال مذکور وارد
است و ترجمه این آیه که وَمَا اُمِرُوا اِلَّا لِیَعْبُدُوا اللهَ و بحث مترجم بر وجه تدبر مصنف دام ظله
نمایش پنجم در دفع بحث ملا جلال و ظاهر عبارت فقها و بحث مترجم بر تحریر مطلب
و ذکر بعض توجیهات که علما در باب افضل بودن نیت از عمل و منافات آن مضمون حدیث افضل
الاعمال احمزها حدیث ان ابن آدم اذا هم بالمعصیة لم تکتب علیه ذکر کرده اند و بحث مترجم
آن و در آن دو آیه و سه حدیث ترجمه شده است آیه اول فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ۲ اَقِمِ
الصَّلٰوةَ لِذِکْرِی احادیث اول نیة المؤمن ۲ ان ابن آدم اذا هم ۳ افضل الاعمال احمزها
حدیث سی و هشتم در توبه و شرح آن اشتمال دارد بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز بدستور

سی هشتم

ودرپیش

و در پیش دویم یک حدیث و چهار بحث مذکورات حدیث اذا اجل بینه و بینها الکلام
بحث اول در معنی توبه لغةً و اصطلاحاً ب و ترتب حصول آن بر سه امر دوم در ذکر بعض تعریفات
توبه که بر زبان ارباب قلوب جاری شده ج در معنی قبول توبه د در بیان معنی معاینه که نهایت زمان
قبول توبه است نمایش اول در فوری بودن وجوب توبه و ذکر بعضی خطرها که در تاخیر آنست و در
آن سه آیه و سه حدیث باز ترجمه مذکورات آیات اول وَحِیلَ بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ مَا یَشْتَهُونَ
دوم مِنْ قَبْلِ اَنْ یَأْتِیَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ ۳ کَلَّا بَلْ رَانَ حدیث اول مَا مِنْ شَیْءٍ
اَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِیئَتِهِ ۲ مَا مِنْ عَبْدٍ اِلَّا وَفِی قَلْبِهِ نُکْتَةٌ نمایش دوم در اینکه توبه کسی
که مصر بر اقدام گناه دیگر نشده باشد صحیح است یا نه و در آن یک آیه و یک حدیث باز ترجمه یافته
آیه وَلَیْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئَاتِ حدیث اِنَّ اللهَ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ
نمایش سوم در معنی توبه نصوح و اختلاف اقوال در آن و در آن یک آیه و سه حدیث ترجمه شده
آیه یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا حدیث ا یتوب العبد عن الذنب ۲ ان التوبة
یجمعها ستة اشیاء ۳ ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار نمایش چهارم در استحباب
غسل بعد از توبه و در آن یک آیه و دو حدیث ترجمه شده آیه اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ
حدیث اول در زجر امام جعفر علیه السلم شخصی را از جهت گوش انداختن او بر آواز زنان خانه [illegible]
که بساز و غنا قیام داشته که قم فاغتسل وصل ما بدا لک فلقد کنت مقیما علی امر عظیم ۲ لا تنظر
الی ما فعلت انجام در رفع حقوق الله و حقوق الناس از خود بعد از توبه حدیث سی

سی نهم

و نهم در ذکر عذاب قبر و احوال موت و شرح آن مشتمل بر آغاز و چهار نمایش و انجام
آغاز بدستور در پیش دویم شش آیه و دو حدیث و هشت بحث مذکورات آیات ا
یُثَبِّتُ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا ۲ اِنَّ اَصْحَابَ الْجَنَّةِ ۳ فَاَمَّا اِنْ کَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ
۴ یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلٰئِکَةَ ۵ لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَیْنَا الْمَلٰئِکَةُ ۶ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ
اَلِیمٍ احادیث حدیث ا در سؤال و جواب قبر که ثم یعاد روحه فی جسده ۲ ان المسلم

اذا سُئِل فی القبر ج یفسح له فی قبره سبعون ذراعاً د لا یُسئل فی القبر الّا ه فیقول یا عبد الله انت و انی تارک فیکم الثقلین ز در رحم کردن حیوانات از آن و از عذاب قبر که انی کنت لا انهی الابل و الغنم ح رحم کردن آن سیّد بر آن در گورستان بنی نجار که میان رسول الله در حائط بنی النجار ط در ما را انی که در قبری باشند که اثر آن ندانستند علیه بینة و یشعین تسعین ی ناسد تسعة و تسعین اسماً ابحاث ا بیان معنی روح و ریحان جنة ۲ تلقین جبرئیل فاطمه بنت اسد ما در امیر المؤمنین را بعد از دفن و کفن ابنک ابنک ۳ بیان معنی قول ثابت که در قرآن واقع است ۴ بیان معنی قره عین ۵ بیان معنی قول ایشان که چرا از آن صفت سکینه و شان علیهم میگویند ۶ بیان آنکه منکر و نکیر اسم ملکانست یا اسم حالکه فرد مؤمن در قبر ۷ تصحیح لغة قرزه و بیان معنی آن ۸ بیان سبب بیقراری آن قبر و بوده نمایش اول در آنکه نشاید نسبت در قبر و حیات و عذاب آن در عالم ملکوت نه در عالم ملک و عیان نمایش ۲ در استدلال بر ثبوت عذاب قبر از آیات و احادیث و در آن پنج آیه ترجمه شده ۱ کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَکُنْتُمْ اَمْوَاتاً ۲ اَلنَّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْهَا ۳ وَیَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ ۴ وَمَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی ۵ اُغْرِقُوا فَاُدْخِلُوا نَاراً نمایش سیوم در استدلال بر وقوع عذاب قبر به آیه رَبَّنَا اَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ و دفع اعتراض میر سید شریف بر مفسرین در تفسیر آیه مذکوره و بعضی سخنان متعلق به آن در ضمن آن دو آیه و حدیث ترجمه شده آیه اول آیه مذکوره ۲ فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ حدیث ۱ دَخَلَ عَلَیْهِ فِی قَبْرِهِ مَلَکَا الْقَبْرِ ۲ نعم حتی لا یبقی له لحم و لا عظم انجام در ذکر بعض آیات و احادیث که دلالت دارند بر آنکه عین عمل در آن نشأه بصورت جسم در می آید و قرین و جلیس صاحبه خود می باشند و در آن چهار آیه و شش حدیث ایراد یافته است آیه اول وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیْطَةٌ بِالْکَافِرِیْنَ ۲ اَلَّذِیْنَ یَاْکُلُوْنَ اَمْوَالَ الْیَتَامٰی ظُلْماً ۳ یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ ۴ فَالْیَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً حدیث ۱ یا قیس ان مع العز ذلاً و ان مع الحیوة موتاً ۲ تقریر حضرت اثبات حسان بن ثابت که مضمون کلام حضرت امیر المؤمنین ع را در لباس نظم در آورده به عرض حضرت رسانید که تغیر خلیطان من فعال الثلاثنا و ترجمه آن نظم مترجم ۳ الذی یشرب فی آنیة الذهب و الفضة ۴ الظلم ظلمات یوم القیمة ۵ الجنة میقات

چهلم حدیث چهلم در بدن مثالی و شرح آن انتظام یافته است در ضمن آغاز و سه نمایش و انجام و در نشیمن در آغاز سه آیه و یک حدیث و دو بحث مذکور است آیه اول وَیَسْئَلُوْنَکَ عَنِ الرُّوْحِ ۲ وَدَخَلَ الْمَدِیْنَةَ عَلٰی حِیْنِ غَفْلَةٍ ۳ وَاتَّبَعُوْا مَا تَتْلُوا الشَّیَاطِیْنُ حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بحث اول در حقیقت روح و اختلاف اقوال علما در آن ب در استعمال لفظ بعض در معنی و استشهاد آن به بعض آیات قرآنی نمایش اول در آنکه بهشت و دوزخ الآن مخلوق اند یا بعد از این مخلوق خواهد شد و در آن پنج آیه و یک حدیث ترجمه شده آیه اول اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِیْنَ آیه دوم اُعِدَّتْ لِلْکَافِرِیْنَ ۳ قُلْنَا اهْبِطُوْا مِنْهَا ۴ اَتَسْتَبْدِلُوْنَ الَّذِیْ هُوَ اَدْنٰی ۵ قُلْنَا اهْبِطُوْا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ حدیث ۱ در باب آنکه بهشت آدم علیه السلام باغی بود از باغهای دنیا جنة من جنان الدنیا تطلع الشمس و القمر نمایش ۲ در اثبات بقای نفس ناطقه و تعلق آن بعد از مفارقت بدن به بدنهای مثالی و در آن یک آیه و سه حدیث ترجمه شده آیه وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ قُتِلُوْا حدیث ۱ انّ الارواح فی صفة الاجساد فی شجرة فی الجنة ۲ ان ارواح المؤمنین فی حجرات فی الجنة ۳ سبحان الله المؤمن اکرم علی الله من ذلک ان یجعل روحه فی حوصلة طیر اخضر نمایش سیوم در دفع توهم بعضی که گمان برده اند که تعلق نفس بعد از خراب بدن به بدنهای مثالی قول به تناسخ است انجام در آنکه بدن مثالی که در آن نشأه نفس به آن تعلق میگیرد از کثافت جسمانیات در گذشته و به لطافت مجردات نرسیده است والله اعلم

قد فرغ من تسوید فهرست ترجمه شرح الاربعین الذی ترجمه الشیخ العالم الکامل الفاضل شیخ المحقق المدقق شیخ الاسلام و المسلمین نبی رسول رب العالمین الملقب به آل خاتون شیخ محمد العاملی ادام الله ظله علی رؤس المؤمنین

بحق محمد شفیع المذنبین

نوشته شد ۱

بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد الحمد والصلوة فقد قرأ علی كتاب شرح حديث
الاربعين الذي الفته بعون الله سبحانه وتعالی الشيخ الفاضل الزكي والعالم الالمعي
من بدء الافاضل العظام وخلاصة الاماجد الفخام ونخبة العلماء الاعلام
الشيخ شمس الدين محمد الخاتوني بلغه الله تعالی اقصی مدارج الكمال مرتقيا مراقي العز
والاقبال قراءة تحقيق وايقان وتدقيق واتقان ولقد كان بهذه الترجمة
الشريفة حلاه فارسية بديعة موضحة لمبانيه منقحة لمعانيه بعبارات رائقة
اصفی من الماء الزلال والطف من النسيم جلال الفاظها زري بالدرر
العوالي وكبر قيمة الجواهر الغوالي قد جمعت من المزايا ما سلم برهان التسلسل
عدم حصرها واحصائها ونطق برهان التطبيق باستحالة انقطاعها وانتهائها
وبالجملة فهذه الترجمة البارعة سطورها الباهرة بدورها حقيقة ان يكتب بالنور
علی خدود الحور حتی لقد صار اكثر كتب المتداولة ينبغي ان تفرغ في الملابس العربية
وتحلی في الحلل الفارسية فشكر الله مساعي شيخنا الاجل المشار اليه وافاض
سجال المواهب الربانية عليه حيث كشف الاستار عن ابكار افكار مقصورات في
الخيام ورفع النقاب عن نقاب عرائس نكت الاقمار ليالي التمام علی نهج غاية
هش اليه الطبائع ونمط غريب يدخل القلوب قبل الاسماع وليس هذا عجيبا من فطنته
النقادة وفطرته الوقادة وطبيعته الالمعية وسجيته اللوذعية لانه غصن دوحة
العلم والكمال وثمرة شجرة الفضل والافضال لا برح محتطيا ذروة الاعزاز
والاجلال مبلغا جميع المقاصد والآمال وكتب هذه الاحرف بيده الفانية الجانية

مؤلف

مؤلف الكتاب احوج الخلق عن سيئاته العظام يوم المآب محمد المشتهر ببهاء الدين العاملي
عامله الله بعفوه واحسانه واذاقه حلاوة صفحه وغفرانه في سادس عشر شهر رمضان
المبارك سنة تسع وعشرين بعد الالف من هجرة سيد المرسلين عليه وآله افضل صلوات
المصلين والمأمول من الطائفة العلية ادام الله سعادتهم وحرس ايامهم ان لا يعدموا
المحو عن البال الشريف في مظان اجابة الدعوات سيما في اعقاب الصلوات كما هو داب كرام
الابدال في الاوقات والحمد لله اولا وآخرا وباطنا وظاهرا تمت عبارته الرائقة وقد
نقلت بعين من خط الشريف بلفظه الشريف حذو النعل بالنعل امتثالا لامر صاحب
الكتاب وفقنا الله لمرضاته وبلغنا اقصی مراتب امانيه بالنبي وآله نجوم الهدی
ومصابيح الدجی وانا العبد الاقل عبد الله الصمد حسن بن محمد المشتهر بقاضي احسن
احسن الله اليهما في الثاني والثلاثين من شهر ذي قعدة الحرام من شهور سنة
اربع واربعين بعد الالف يوم الاحد نصف نهاره في بلدة حيدرآباد صينت من
الفساد من اقطار الدكن حيث من الفتن والمسؤول من الناظر الترحم والدعاء
والاجر علی الخاطر اعان الله الكل علی الخيرات والتوفيق علی المبرات والحمد لله
اولا وآخرا وظاهرا وباطنا وصلی الله علی خير المرسلين وآله الطيبين الطاهرين
ما دامت السموات والارضين

٢٢م

شرح اربعین شیخ محمد خاتون

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

ای از تو حدیث معرفت راتبین • وی ترجمه وصف تو تنزیل مبین • گر شکر تو آرایش عنوان نبود •
تبلیغ رسالت کند روح امین • بهتر حدیثی که مجلس آرایان انجمن یقین از سر لوح کتاب بیان فرزین
نجوم حقایق آن تواند بود و زیباتر کلامی که گلچینان حدایق دین از اخبار ثبت دیباچه گلدسته
عقاید تواند بود حمد سپاسی است که خلق کونین پرتوی از اشعه لوای شاملی وست و شکر منعمی است که ذرات
خافقین رایحه ای از نشان کرانبار نعم عزیز شامل او و درود نامحدود بر خاتم کتاب هدایت و مقدمة الجیش
رحمت بی نهایت او **شعر** محمد که آفرینش با وجودش • بود در تشنگی دوازده دریای جودش •
شعاع آفتاب بی زوالی • گل خوشبوی باغ ذو الجلالی • چراغ اصطفا روشن ز نورش • رموز
حق مبین از زبورش • به او نازان ل مشکل کشایی • از و خندان لب معجز نمایی • سلیمان
میهمان ساله خوانش • کلیم الله عصادار شبانش • خلیل آتش پرست شوق رویش • ذبیح الله
فدای طوف کویش • خضر وردی کش بزم کمالش • مسیحا طوطی هند جلالش • و بر آل مقدس

فعال

فعال و اصحاب خجسته مآل آن سرور علیه و علیهم سلام الله الملک الاکبر سیما مطلع انوار هدایت عظمی
و سرچشمه چهار امامت کبری که از جبین ایشان معاهد قدس را مرآت ضمیر بصیقل اطاعتش روشنست
و دانشوران معالم انس احادیث ایمان بترجمه محبتش مبین • **شعر** کز صبح تیغش یک شکر خند • ز نجات
دو عالم بپسندند • نبی را محرم اسرار او بود • بند در غار و یار غار او بود • چو هر کس را بدیدش امیر بود • از آن
رو شهر علمش را چو در بود • دری لیکن ز سبع چار بود در وی • شناع خانه حیدر بود در وی • ره او پوی
اگر دولت قویمت • که راه او صراط المستقیم است **اما بعد** متتبع ارباب دانش و
ذکا میرساند داعی دولت قاهره محمد بن علی المشتهر با بن خاتون العاملی عامله الله بلطفه الازلی که چون
خاطر ملکوت ناظر پادشاه جمجاه ملایک سپاه خورشید چتر فلک بارگاه افتخار سلاطین العصر
بالرای الرزین و اعتضاد خواقین الدهر بالدین المتین آفتاب فلک خلافت و شهریاری قطب سپهر
سلطنت و عالم مداری **نظم** شاه انجم سپه جمشید ثانی • باد زینده تاج خسروانی • سپهر افتخار و خورشید
چراغ دودمان ترکمانی • جهان را شاهد عدلش عروسی • که داده آب روی زندگانی • ز زلف و
عارضش گردیده ظاهر • شب خشنودی و صبح امانی • ز گلگشت رخش در صبح کردند • گل خورشید
آرد از معانی • پی حفظش دعای صبح خیزان • توسل جسته از سبع المثانی • السلطان ابن السلطان و
العارف الغازی فی سبیل الله محب با خلاص اهل بیت رسول الله خاقان الاکرم و همایون الاعظم
ابو المظفر **سلطان محمد قطب شاه بن قطب شاه** • جهان تا هست اقبالش جوان باد •
بهار عمرش ایمن از خزان باد • نشاط آباد ملک اقتدارش • کشیده قاف تا قاف جهان باد •
بهر جانب که عزمش روی آرد • ظفر همدوش و نصرت همعنان باد • ز دستور ارسطورای ملکش
جهان را کامرانی جاودان باد • زند بر قضا تقدیر رایش • همیشه ملک و دولت در امان باد •
چو در معبد دعای کامیابست • ملک را قول آمین بر زبان باد • از بدو جلوس بر مقر سلطنت و
جهانبانی و تمکن بر مسند خلافت و کشورستانی بر ضمیر بابل مآثر بود که علمای موکب همایون و
فضلای پایه سریر خلافت مستقر همگی همت و تمامی رویت خود را در احیای آثار نبوی و ترویج دین

مبین مصطفوی و افادهٔ مقاصد تفسیر و کلام و افاضهٔ لطایف معانی احادیث خیر الانام و ائمهٔ اعلام
علیه و علیهم صلوات الله الملک العلام بر وجهی معروف و موصوف اند که آثار هدایت مظاهر آن در اطراف
و اکناف ربع مسکون علم انتشار بر افراشته و وضیع و شریف هر قبیله و صغیر و کبیر هر عشیره از مشکات انوار
آن مقتبس توانستند بود و از موائد انتفاع از آن بهره توانستند رسید و اغلب کتب و رسایل تفسیر و کلام و صحف
و دفاتر احادیث معجز نظام که از قرزدهٔ کلک تألیف علمای اعلام و نگاشتهٔ خامهٔ تصنیف فضلای نیک
فرجام شده بود چون بلغت بلند رتبت حجازی و زبان فصاحت نشان تازی سمت ترتیب و تنظیم
یافته بود و دست مدارک جمعی که اطفال طبع ایشان از پستان لغات دیگر شیر تعلیم نوشیده اند از رسیدن
به شاخسار درک آن کوتاه بود و اماثل بکثرت برخی که سنین و شهور در کسب تعلیم فنون عربیه شب
بروز و روز بشب بیاورده اند از چیدن گل مقصود از حدایق فهم آن بعجز معترف شاهد مراد بدون آنکه بعضی
از آن بلغات دیگر معبر و مترجم گردد در آغوش خواهش در نمی آمد هر یک از ایشان را بترجمهٔ کتابی از آن
مکلف و مأمور ساختند و چون بوساطت بعضی مقربان درگاه عرش اشتباه بمسامع شوکت و اجلال آن
بعد که راقم حروف ادراک سعادت استفادهٔ مجلس سامی خلاصهٔ علمای زمان و یگانهٔ فقهای رفیع مکان
خورشید سپهر دانش و افضال مرکز دایرهٔ فضل و کمال حاوی آثار السلف علی النهج الممیز و جامع معالم
الکمل علی الوجه المستبین افضل المتأخرین و اکمل المتبحرین شیخ الاسلام و المسلمین بهاء الملة و الدین العاملی
اعلی الله تعالی شأنه و رفع فی مسند العزة و الفضل مکانه نموده و از حدایق فضل آن سرچشمهٔ جویبار دانش و
کمال که آب یاری طبع فیاضش طراوت پذیر گشته بعد از استجازه رسانیدند و رایحهٔ آن بمشام کامیاب بوبید
بادیهٔ طلب و ابصار دسته‌ای چند گل و ریحان در هم آورده است ترجمهٔ کتاب اربعین حدیث که جمع و تألیف
آن با جمل الفاظ و بسط معانی و ایراد نکات و اظهار بیانی و استنباط احکام و مسایل و استکشاف
لغات مغاضل بر وجهی که مطبوع طباع صغار و کبار بلکه نمونهٔ جنات تجری من تحتها الانهار است از سحابات
کثار فضل آن قبلهٔ احرار است و از غایت احتوای بر لطایف حقایق و اشتمال بر نفایس دقایق
کالشمس فی رابعة النهار بواری استتار و اعتبار بر افراشته و از نهایت حسن الفاظ و لطف معانی



جز معارض ارباب حسن و ملاحت نقش قبول و استحسان بر الواح خواطر وضیع و شریف نگاشته نموده
شده و چون ربقهٔ عبودیت گران بار نعم آن سرچشمهٔ جویبار شوکت و سلطنت و اقبال بود با وجود
قلت بضاعت و عدم استطاعت ممتثلاً للاشارة العلیة الخاقانیة شروع در آن نموده بترجمهٔ قطب شاهی
موسوم ساخت و چون بهر لغتی عباراتی مناسب افتاده و هر زبانی مقتضی حیثیت و بلاغت مبین که
گوهر جان سخن است بحر اران رسش تر و خاطر نشار گفتن است قاعده آنست که بعبارت دیگر
مترجمی بکمال عبارت عربی اقتصار نموده در ترتیب فقرات و تقدیم و تأخیر کلمات ملتزم پیروی
اصل نباشد و هر جا مقام اقتضای بسط کلام نماید و در اصل صنعت ایجاز بکار رفته باشد تقریباً للافهام
در مقام بسط آن در آید و هر جا ذکر استشهادی یا ایراد مثلی نظماً یا نثراً مناسب نماید توضیحاً للمرام
عبارت بذکر آن واقع شود و اگر مترجم در اثنای کلام سخنی بوی جه که ذکر آن مناسب مقام باشد
بعرض آن اقدام نماید و بالجمله هر ترتیب یابد در لباس ترجمه و ترجمه نموده شود و ضمن شرح انشاء الله وحده العزیز
توقع از ارباب طبع سلیم آنست که مقتضی المأمور معذور در ذیل اغماض بر زلل آن پوشند و بقلم عفو در اصلاح
آن کوشند والله الموفق و منه الاستمداد **حدیث اول** روایت کرده است جامع کتاب مذکور
لازال بهار فضله شارقاً علی مغارب الایام و الدهور از استاد بزرگوار جد عالیمقدار خود فقیه ربانی و عالم
نورانی شیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی که نسب شریفش بحارث همدان که از خیار اصحاب امیر
المؤمنین و مخاطب بخطاب یا حار همدان من یمت یرنی بوده میرسد و در اغلب فنون خصوصاً فقه
و حدیث مهارت تمام داشته و چند رساله و کتاب از آثار طبع اقدسش بر صفحهٔ روزگار دایر و سایر است
و مدتی مدید در امور دین مرجع اکابر و اهالی خراسان بوده بر وجه استقلال بشیخ الاسلامی آن دیار با
خدمتش مرجوع و حل و عقد امور شرعیهٔ آن ممالک برای رزینش مربوط و مرفوع بوده است بطریق
سماع از او که فی یوم الثلثاء ... شهر رجب المرجب سنة [illegible] در منزل ملکی ایشان در مشهد مقدس منوره
شرفها من التسلیمات از کلماتها و انماها وقوع یافته از شهید ثانی و زندهٔ جاودانی شیخ زین الملة و الدین
العاملی که از مشاهیر علمای دین و اعاظم فقهای متأخرین است و مصنف چندین کتاب و رساله مثل شرح

شرایع الاحکام که در هفت مجلد اختتام یافته و شرح لمعهٔ دمشقیه که از غایت متانت و تنقیح علم اعتبار
و اشتهار بر افراخته و شرح الفیه و نفلیه و چند کتاب معتبر دیگر و چنین بعد از شیخ محمد مکی که احوالش
انشاء الله مذکور خواهد شد او به رتبهٔ شهادت فایز شده علما در تصانیف خود تعبیر از و بشهید ثانی
میکنند تولدش در نهصد و یازده اتفاق افتاده و شهادت مذکور که در قسطنطنیه بعلت تشیع
واقع شده است بتاریخ نهصد و شصت و پنج از شیخ عالم کامل شیخ جمال الدین احمد بن خاتون
که جد بیک واسطهٔ میر حجت و نهایت تجرد در علوم دین داشته از شیخ علی بن عبد العالی که از فقهای
آخر عاشره بلکه تاسعه و ثامنه نیز کسی در دقت طبع و کثرت فضل باو نرسیده چنانچه از تصنیف شرح
قواعد الاحکام و رسالهٔ جعفریه و بعض تصنیفات دیگر ظاهر میشود از غایت سعی که در اعلاء کلمة الحق و
تبیین و ترویج شعایر مذهب ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بتقدیم رسانیده است بعضی از
عامهٔ عمی العین که از عناد یا جهالت نسبت احداث و اختراع مذهب حق داده اند محدث و مخترع
او را نامیده اند و مقتدای شیعیان تاریخ رحلت و ست شکر الله سعیه و اجزل فی الخلد قدره و
از شیخ صالح زاهد شیخ علی بن هلال الجزایری که از مشاهیر متورعین زهاد عصر خود بوده از شیخ
جمال الدین احمد بن فهد الحلی که از جملهٔ مجتهدین فرقهٔ ناجیه و علمای طبقهٔ امامیه است اقوال و فتاوی او
در کتب معتبر منقول شده از شیخ زین الدین علی بن خازن که سرآمد اتقیای زمان خود بوده از شیخ
الکامل فی الکل شیخ محمد بن مکی که بواسطهٔ فوز برتبهٔ شهادت که در یوم الخمیس نهم جمادی الاول سنه
و هشتاد و شش هجری در شام با فتوای جماعت شام واقع شده تعبیر از اسم شریفش شیخ
شهید میکنند و چنین نسبت تلمذ بر استفاده مصنف در روایات بواسطه باو میرسد چه جامع این
کتاب و دیگر مصنفات خود تعبیر از و بشیخنا میکنند و کتاب ذکری و دروس و شرح قواعد الاحکام
و رسالهٔ الفیه و نفلیه و چند کتاب دیگر از مصنفات او است از خلاصهٔ علمای زمان مولانا قطب
الدین محمد رازی که با نهایت تجرد در فنون حکمت و کلام و علوم معقول چنانچه مثل محاکمات و شرح اشارات
و شرح مطالع و چند کتاب دیگر از مصنفات او در معقولات مطرح انظار علمای فن اعتبارات

ربط تمام

ربط تمام مطالب فقه و حدیث نیز داشته اند در کتاب قواعد الاحکام حاشیهٔ ترتیب داده که
بحواشی قطبیه موسوم است و در تاریخ هفتصد و ده از هجرت ایام عمر شریفش انقطاع یافته از علامهٔ زمان
خلاصهٔ فضلای عالیشان جامع فنون العلوم المستجاب الکلی شیخ جمال الدین حسن بن مطهر الحلی که چون کتاب
قواعد الاحکام و ارشاد الاذهان و منتهی المطلب و مختلف الشیعه و تذکرة الفقهاء و تحریر الاحکام و چندین کتاب
معتبر دیگر در فن منقول و معقول شواهد بر مرتبهٔ فضل و تبحر خود وارد و کثرت تصنیفش بمرتبه رسیده که محاسب هم
باو آورده که از ایام عمر شریفش هزار بیت تصنیف بجز کرده است قلم بیان را چه گنجایش تحریر روایت فضل
نقد و تصانیف است تاریخ سیه مشکور او عدد و فرخنده ولادتش بنا بر آنچه خود در خلاصهٔ رجال ایراد کرده است
بیست و نهم ماه مبارک رمضان ششصد و چهل و هشت هجری اتفاق افتاده و وفاتش شب جمعه بیست و یکم محرم
الحرام هفتصد و بیست و ششم از سلطان اعاظم المحققین و دستور افاخم الحکماء و المتکلمین خواجه نصیر الدین
محمد طوسی که شهرت او در فنون علم و کمال و کثرت تصنیف بمرتبه ایست که اگر قلم بیان در مقام تحریر آن در
آید مورد اعتراض گردد و اصل و بنا بر آنچه ایشان تاریخ ذکر کرده اند از توابع دار المؤمنین قم است و
مولد شریفش در طوس اتفاق افتاده و بتاریخ یازدهم شهر جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و خمسمائه که بنا
بر مشهور روز فوت امام فخر رازیست و بتاریخ شهر صفر سنه اربع و اربعین و ستمائه از تصنیف شرح اشارات
فارغ شده و در روز دوشنبه هجدهم جمادی الاول سنه سبع و خمسین و ستمائه ابتدای رصد مراغه نموده و بعد از
طی هشتاد و پنج مراحل زندگانی بتاریخ روز دوشنبه هجدهم شهر ذی الحجة الحرام سنه اثنی و سبعین و ستمائه
در دار السلام بغداد از این سرای فانی انتقال نموده قبرش در مقابر قریش در جوار مضاجع کاظمین علیهما
الف الف صلوات و الف الف سلام واقعست و از غرایب اتفاقات آنکه در وقت حفر قبر او در
روضهٔ کاظمین علیهما السلام سردابه بصفائی ظاهر شد که بکاشی ترتیب داده بودند و کتابه بر آن نوشته مضمون
آنکه ناصر خلیفهٔ عباسی جهت خود ترتیب داده و بدان سعادت فایز نشده و چون حساب کردند تاریخ ولادت
خواجه موافق تاریخ آن عمارت بود و چنین از امام الموفقین و المغفرة از والد بزرگوار او و قبلهٔ احرار محمد بن الحسن
الطوسی از سید بزرگوار سید فضل الله راوندی که از خلاصهٔ سادات ملکی صفات سید بحر بن سید داعی

تمت ... ۱۵ جمادی الاولی ۱۲۹۶

الحسنی از شیخ الطایفه امام الشیعه ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی که جهت کمال او در مراتب فضل و کمال بر
ایست که هرگاه شیخ گویند اشتغال ذهن اکثر بهر ذوات کاملش تعلق گیرد و قصد او میداشتند که المطلق ینصرف
الی الفرد الکامل علما در مصنفات خود بغیر از او شیخ مطلق میگویند و مسند خود را در فتاوی و اقوال اغلب
بفتاوی و اقوال او میرسانند و جمع کتاب تهذیب حدیث و تصنیف کتاب نهایة الاحکام و مبسوط و خلاف و چند
کتاب دیگر از امواج بحر مواج ایشان است تولدش در ماه مبارک رمضان سنه سیصد و هشتاد (مشایخ) باتفاق افاده داشته (در)
شب دوشنبه بیست و دوم محرم الحرام سنه چهارصد و شصت از دار دنیا رحلت نموده و در نجف اشرف (مدفون)
رحمة الله علیه از اساتذه آن حضرت شیخ اعلم اکمل محمد بن محمد بن النعمان المفید که تعبیر از اسم شریفش بشیخ مفید
میشود و سبب اشتهار او بمفید در کتاب مصابیح القلوب بر این وجه مذکور است که در هنگامی که شیخ از موطن
اصلی ببغداد آمده بتحصیل علوم مشغول بود روزی در مجلس درس قاضی عبد الجبار معتزلی حاضر شده و در صف
نعال جای گرفت و بعد از لحظه که قاضی از افاده فارغ شد اجازه سؤال خواسته پرسید که این خبر
که شیعه نقل میکنند که من کنت مولاه فعلی مولاه مسلم است که پیغمبر در روز غدیر گفته است یا شیعه
فراهم بافته اند قاضی گفت لا بد خبر صحیح است و علمای ما در کتابهای خود نقل کرده اند شیخ گفت
پس خلافها وجه منها چیست قاضی گفت این خبر روایت است و خلافت ابی بکر درایت و مردم عاقل
بواسطه روایت ترک درایت نمیکنند شیخ گفت چه میگویید در حق یا علی حربک حربی و سلمک
سلمی قاضی گفت صحیح است شیخ گفت در حق اصحاب جمل چه میگویید همانا باین قول کافر
بوده باشند قاضی گفت ایشان توبه کردند شیخ گفت ایها القاضی حرب درایت و خبر توبه
روایت و خود در سؤال اول فرمودید که مردم عاقل درایت را بروایت از دست نمیدهند قاضی
در جواب فرو مانده سر در پیش انداخت و بعد از زمانی سر برآورده از نام و نسب شیخ استفسار نمود
شیخ گفت محمد بن محمد بن النعمان الحارثی قاضی برخاست و دست شیخ را گرفته بر جای خود نشاند
و گفت انت المفید حقا انت المفید حقا و چون این خبر بسلطان وقت عضد الدوله دیلمی رسید
شیخ را بمجلس خود حاضر کرده از ماجرا او با قاضی استفسار نموده او را تعظیم بسیار کرده بقیر نقیات

خاص

خاص و مرکوب لایق با قلاده و سر افسار زرین و صد دینار زر سرخ و یک بنده و از برای او نموده و بوجه لایق از
گوشت و گندم مقرر نمود که هر روزه میرسانیده باشند بعد از آن شیخ باین لقب اشتهار یافت و ابن
ادریس در کتاب سرائر این حکایت را بر این وجه نقل کرده که بعد از آنکه شیخ از عکبرا که مولد اصلی او است (ببغداد)
آمده نزد ابو عبد الله جعل بتحصیل مشغول شد و بعد از آن بعد اتت علی بن یاسر رفته اراده درس علی بن عیسی رمانی (نمود)
و چون بمجلس او حاضر شد قبل از آنکه کسی آمد و رفت (مجال) حاصل شود مردی بصری از بیرون آمده از حدیث
غدیر و حکایت غار سؤال نمود رمانی گفت حدیث غدیر روایت است و غار درایت و علمی که بدرایت حاصل
میشود بصری تسلیم شده بیرون رفت شیخ را تاب نمانده جهت سؤال آن خواسته گفت چه میگویید
در باب کسی که با امام زمان حرب نماید رمانی گفت کافر است باز تدارک نموده گفت فاسق است شیخ
گفت چه میگویید در باب طلحه و زبیر و جنگی که در واقعه جمل با امام زمان کرده اند گفت ایشان از آن عمل توبه
کردند شیخ گفت حرب درایت و توبه روایت و شما الحال با آن مرد بصری گفتید که بروایت
حاصل نمیشود آنچه بدرایت حاصل میشود رمانی تغیر کلام داده از شیخ پرسید که بچه نام مشهوری و پیش
که درس خوانده شیخ گفت بابن المعلم مشهورم و پیش ابو عبد الله جعل تحصیل علوم نموده ام بعد از آن
رمانی بمنزل رفته بعد از لحظه رقعه سر بمهر برآورده بشیخ داد که به ابو عبد الله برده و دعای او برسان و
شیخ رقعه را برداشته نزد ابو عبد الله آمد و چون ابو عبد الله رقعه را گشوده مطالعه نمود تبسم کنان گفت
میان تو و رمانی چه گذشته است که در این رقعه سفارش تو بسیار نوشته و مبالغه بسیار کرده و ترا مفید
لقب داده شیخ حقیقت قصه را شرح داد و بعد از آن باین لقب مشهور شد بالجمله شیخ از مشاهیر فضلای
ایام و اعاظم علمای اعلام است چنانچه از شیخ طوسی شیخ مذهب را رسیده است و تعبیر از هر دو بشیخان
مینمایند و تصانیف او از رساله و کتاب متجاوز از دویست مجلد رسیده و بعد از طی هفتاد و هفت مرحله از
مراحل زندگانی یا هفتاد و پنج علی اختلاف القولین فیه در شب جمعه سیم شهر رمضان سنه ثلث عشر و
اربعمائه بجوار رحمت ایزدی پیوسته است و سبحان ملا اعلی کلمه حیث را تاریخ رحلتش ساخته اند
بعد از آنکه چند سال در خانه خود مدفون بود جسد مبارکش را بمقابر قریش نقل نموده در جوار مرقد امام هم

بروایت حاصل نمیشود

نوّر الله روحه العزیز فقیه مذهب ائمه هدی جامع کتاب من لا یحضره الفقیه و عیون اخبار الرضا ابی جعفر
محمد بن علی بن بابویه القمی که فتاوی و اقوال او در معرض استناد فتاوی علمای اعلام است و قریب سیصد
مجلد کتاب در علم دین از مصنفاتش بحسن اختتام یافته است و در تاریخ سیصد و هشتاد و یک در دولت
ری شربت ممات چشیده است و کلمه اشتغال تاریخ حالت اوست قدس الله روحه احمد بن
محمد که از ثقات روات حدیث است پدر او محمد بن یحیی العطار که از فقهای معتبر قم و ثقه و
جلیل القدر است و در علم رجال و حدیث مذهب تمام داشته است علی بن اسمعیل است عبد الله بن
عبد الله که از راویان امام صادق است و گفته اند که در وقت حبس آنحضرت در منزل هرون الرشید
با مر خیاطی او اشتغال داشته است و از خلوص اعتقاد آنچه بر زبان آنحضرت جاری میشده
است فرا میگرفته و حفظ میکرده است و چون بدوستان آنحضرت میرسیده نقل مینموده
امام بحق عالم امام موسی کاظم علیه و علی آبائه اشرف التحیة و السلام که آن سرور بلفظ در بار و
بیان گوهر نثار فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله من حفظ علی امتی
اربعین حدیثا مما یحتاجون الیه فی امر دینهم بعثه الله عز و جل یوم القیمة
فقیها عالما شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و چار نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو
بخش بخش اول خلاصه معنی حدیث آنکه رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که
هر کس حفظ کند از برای امت من چهل حدیث از احادیثی که محتاج باشند امت من بآن در امر دین خود
برمی انگیزد و حشر مینماید خدایی که عزیز است و بزرگ روز قیامت او را فقیه و عالم بخش دوم
مراد از حفظ ظاهر آنست که مراد بحفظ حدیث در اینمقام از بر کردن و در خاطر گرفتن باشد چنانچه در صدر سلف
در میان ارباب حدیث دأب بوده بحدی که اگر کسی حدیثی روایت میکرده است که از بر نداشته
و از روی نوشته و کتاب نقل میکرده است روایتش را در معرض اعتبار نمیداشته اند و محل
اعتماد نمیدانسته و گفته اند که نوشتن و کتاب ساختن احادیث بعد از صد سال از هجرت احداث
شده و بیشتر از آن ثبت بر الواح خواطر بجای نقش بر اوراق دفاتر بوده است و میتوان بوده که



مراد بحفظ نگاهبانی و محافظت حدیث باشد از اندراس و تلف شدن خواه بعنوان از بر کردن باشد چنانچه
رسم آن زمان بوده و خواه بطریق نوشتن و کتاب ساختن یا نقل کردن از روی نوشته و کتاب چنانچه
متعارف این زمان است و بعضی گفته اند که مراد بحفظ حدیث فرا گرفتن آنست بر یکی از وجوه ششگانه که
ائمه حدیث ذکر آن کرده اند و معتبر داشته یعنی سماع از شیخ و قرائت بر او و سماع حال قرائت غیر
و اجازه و مناوله و کتابت مترجم گوید بیان این اجمال آنست که حدیثی که راوی از شیخ خود
یعنی کسی که سند حدیث را باو میرساند و او روایت میکند فرا میگیرد می باید فرا گرفتن او بر یکی از شش
وجه باشد تا حدیث مذکور را تواند او روایت کرد و نقل او را اعتبار تواند بود اول شنیدن از
زبان شیخ باینوجه که شیخ خواند و او شنود دوم خواندن بر شیخ که او بخواند و شیخ شنود و انکار
نکند ۳ شنیدن در حالت خواندن غیر باینوجه که دیگری بر شیخ خواند و شیخ تصدیق نماید و او
در حاشیه مجلس میشنید ۴ اجازه شیخ و او چنانست که شیخ براوی گوید که فلان حدیث و
فلان حدیث یا فلان و فلان کتاب را از من نقل کن بی آنکه تمام حدیث یا کتاب را بر او خواند
یا از او شنود پنجم مناوله است و آن آنست که شیخ کتاب تصحیح کرده خود را باو دهد و اشارت
کند که آنچه درین کتابست از من نقل کن ششم کتابت شیخ و آن اجازه بکتابتست یعنی شیخ
بخط خود بر جائی بنویسد که فلان حدیث و فلان حدیث یا فلان کتاب و فلان کتاب را از من روایت
کن بی آنکه بر زبان آورد و علمای حدیث وجه اول را بهتر دانسته اند و بیشتر در معرض اعتبار و اعتماد در آورده
چنانچه اتفاق کرده اند بر آنکه حدیثی که باین وجه منقول شده حجتست و بعد از آن وجه دوم و سیوم را اگرچه
همه بر اعتبار آن رفته اند اما اکثر حق دانسته اند و بمضمون آن عمل کرده و بعضی که خلاف کرده اند
قلیل و مجهول اند و در اعتبار سه وجه دیگر خلاف میان علما بسیار است و اکثر معتمد و حجت ندانسته اند پس
بعضی حفظ حدیث را درینمقام بر فرا گرفتن آن بر یکی از وجوه مذکوره حمل کرده اند اما بر وجه اول بعد
جمع علما و بر وجه ثانی و ثالث بمذهب اکثر و بر سه وجه دیگر بمذهب جمعی که بر آن وجوه اعتماد کرده اند
نهایتش این که حمل چنانچه محقق نیست تقیید او درست علما انتهی لفظ علی درین حدیث بمعنی خود که بر بایت

مناسب مقام نیست و ظاهر آنست که بمعنی لام انتفاع باشد یعنی کسی که حفظ کند بهر یک از معانی مذکوره
از جهة انتفاع امت من چنانچه در تفسیر آیه کریمه ولتکبروا الله علی ما هدیکم مفسرین گفته اند که علی بمعنی لام است
یعنی بزرگی یاد آورید حضرت عزت را از جهة هدایتی که شما را بر او حق کرده است و میتواند بود که بمعنی
باشد چنانکه بعضی مفسرین در تفسیر آیه وافی هدایت اذا اکتالوا علی الناس یستوفون ایراد کرده اند
که بمعنی اذا اکتالوا من الناس است و برین تقدیر میتواند بود که بمعنی من ابتدائیه باشد یعنی کسی که حفظ
کند و فرا گیرد از امت احادیث من از جمعی که بجلیه اسلام محلی باشند چه ایشان از قابلیت آن نیست که از
ایشان اخذ حدیث نمایند اگر گویند بنا برین لازم می آید که حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله فرا گرفته شود بیرون رود چه
که بر آن صادق نمی آید که از امت فرا گرفته شده است جوابش آنست که حکم آن بقیاس بطریق اولی معلوم
میشود هرگاه حدیثی که از امت فرا گرفته شود بر حفظ آن این ثواب مترتب شود بر حفظ حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله
شنیده شده باشد بطریق اولی مترتب خواهد بود و میتواند بود که بمعنی من تبیین باشد یعنی کسی که حفظ
کند از امت احادیث من باشد یعنی هر کس اعتقاد او بزیور اسلام آراسته باشد والله اعلم اینقدر حدیثا
باید دانست که حدیث در لغت عرب بمعنی تحقیق و تازه است و ازین جهة حدیث میگویند که حرف حرف
و کلمه کلمه حادث میشود و در اصطلاح یعنی در عرف ارباب حدیث عبارت از کلامیست که حکایت کند
بعضی جزو چیزی از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین یا قول صحابی یا تابعی یا کسی که
در مرتبه تابعی باشد که بعینه بر زبان ایشان جاری شده است یا جزو چیزی از فعل ایشان که بعینه
بعمل آورده اند یا از تقریر ایشان که بمنصوبت در حضور ایشان بعمل آمده و منع نکرده اند و بعضی از علما
حدیث را مخصوص ساخته اند بکلامی که حکایت کند از قول یا فعل یا تقریر معصوم و کلامی که حکایت باشد
از قول صحابی یا تابعی یا غیر ایشان اثر آن حدیث نامیده اند من حجر گوید مراد با ائمه معصومین چنانچه
ظاهر است دوازده امام اند صلوات الله علیهم که اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان محمد بن الحسن
المهدی علیه و علی آبائه الکرام شرائف التحیة والسلام و مراد بصحابی اصحاب پیغمبر اند صلی الله علیه و آله و مراد بتابعی
چنانچه مصنف اعلی الله مقامه در حاشیه ذکر کرده جمعی که بسعادت ملاقات آن حضرت استسعاد یافته اند



به بیداری در ایام حیات آن حضرت علیه السلام در حال اسلام بملاقات عادی و با ایمان از دنیا رفته اند پس ثبات
ملاقات گفته شده بسعادت دیدار تا ابن ام مکتوم که اعمی مادرزاد باشد و قید بیداری بواسطه آنست که بوده اند هم
جمعی که بعد از زمان پیغمبر آن حضرت را صلوات الله علیه در واقعه دیده باشند داخل نباشند و قید بکمال
حیات آنسرور بواسطه اخراج جمعیست که بعد از رحلت آنحضرت نظر ایشان بر جسد مبارکش افتاده باشد
و قبل از آن ندیده باشند و تقیید بکمال اسلام بواسطه اخراج بعضی از کفار زمان آن حضرت که با آنکه
ادراک ملاقات او علیه السلام نموده اند داخل از اصحاب نشده و تقیید ملاقات بعادی بجهت آنکه بعضی
انبیا صلوات الله علیهم السلام که چنانچه بعضی روایات صحیحه آن ناطقست در شب معراج ادراک صحبت پیغمبر صلی الله
علیه و آله نموده اند از تعریف بیرون روند چه ملاقات ایشان نه بر وجهی بوده که عادت بر آن توجه جاری باشد
و فایده قید آخر یعنی با ایمان از دنیا رفته باشند ظاهرست و مراد بتابعی جمعی اند که بهمان وجه با صحابه
ملاقات کرده باشند بی آنکه ادراک صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله نموده باشند بشرط ایمان تا آخر عمر
و مراد بکسی که در مرتبه تابعی باشد آنکه نسبت او بتابعی مثل نسبت تابعی باشد بصحابی یعنی بروجه
مذکور ملاقات تابعی نموده باشد بی آنکه بصحبت یکی از اصحاب رسیده باشد بشرط مذکور قوله مما یحتاجون
الیه فی امر دینهم یعنی از احادیثی که امت را در امر دین خود بآن احتیاج باشد مثل احادیثی
که در باب قیامت و معاد و بهشت و دوزخ و عذاب قبر و امثال آن از اعتقادیات است یا
در باره نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و امثال آن از عبادات نه احادیثی که تعلق بامور دنیا داشته
باشد مثل حدیثی که در باب وسعت رزق و ظفر بر دشمن و دفع مکاید او و مانند آن روایت شده باشد
که غرض دینی بآن تعلق نگیرد بعثه الله عز و جل یوم القیمة فقیها عالما یعنی بر می انگیزاند و محشور میسازد
خدای که عزیز است و بزرگ روز قیامت او را در زمره علمای دین و فقهای ملت حسین که زیادتی و ارد
بحسب حدیث نبوی شرف و مرتبه بسیار در جات ایشان که از آن تحریر مطالب علمی و مسائل دینی
بنمایند بشرف و مرتبه غزا جمعی که بسعادت جهاد با کفار در خدمت پیغمبر یا امام معصوم فایز باشند
و شهید شوند ای عزیز گشت زار رحمت الهی بلب پایانست و بحار مکرمت و عنایات او آبستن

هزار عنان بجهیز خوبی می بخشند و بقطره دریائی میدهند جهد کن که از آن خرمن بجوی برسی و از آن
دریا بقطره فایز گردی والله الموفق

ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه داشتن معنی در عاید شدن ثواب مذکور شرط نیست بلکه ثواب مذکور بمجرد حفظ الفاظ حدیث
عاید میشود هر چند معرفت بمعنی حاصل نباشد و وجهش که مراد رسول الله آن باشد چرا که چنانچه حفظ قرآن
عبادت و مرتب ثواب هر چند معرفت بتفسیر حاصل نباشد حفظ الفاظ حدیث نیز عبادتست و قابل ترتب ثواب
چرا که علم بمعنی آن بوده باشد و در حدیث وارد است که حضرت مقدسه نبوی در باره ناقل حدیث دعا کرده
اند با آنکه عالم بمعنی حدیث نبوده باشد چنانچه فرموده اند نَضَّرَ اللهُ امْرَءً سَمِعَ مَقالَتی فَوَعاها فَأَدّاها
کَما سَمِعَها فَرُبَّ حامِلِ فِقْهٍ لَیْسَ بِفَقیهٍ وَرُبَّ حامِلِ فِقْهٍ اِلی مَنْ هُوَ اَفْقَهُ مِنْهُ یعنی
حضرت عزت رحمت کناد هر کسی که کلام مرا گوش کند و آنچه شنود در خاطر گیرد و چنانچه شنیده
باشد بی تغییر لفظی و تبدیل حرفی نقل نماید چه بسیار باشد که حامل فقه و فرا گیرنده حدیث فقیه نباشد یعنی
استطاعت دانستن معنی آن نداشته باشد و بسیار باشد که غرض از فرا گرفتن و حفظ حدیث
این باشد که بعالمی از خود رساند و او استفاده معنی آن کند با آنکه او از آن حدیث استنباط
نماید منتفع گردد پس هر گاه حفظ کننده حدیث با آنکه عالم بمعنی آن نباشد قابل این باشد که در عوض
دعای حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه وآله در آید چرا نشاید بود که روز قیامت در زمره فقها و علما محشور
گردد و حدیث مشهور مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ نیز مصدق این معنی است چرا که معنی حدیث مذکور
اینست که هر کس شباهت جوید بقومی در اقوال و افعال هر آینه از آن قوم خواهد بود و در زمره ایشان
محشور خواهد گشت و حفظ احادیث مصطفوی شعار و دثار فقها و علماست که در وقت استدلال
بر مسائل و ادای مواعظ و نصایح با آن توسل میجویند پس کسی که در این امر مشارکت نماید هر آینه شباهت جسته
خواهد بود با ایشان و بمقتضی حدیث مذکور از ایشان خواهد بود و در زمره ایشان محشور خواهد گشت اما اگر کسی
معنی حدیث را فرا گیرد و حفظ نماید بی آنکه حفظ عبارت حدیث کرده باشد آیا او را حافظ حدیث میگویند
و ثواب مذکور باو عاید میتواند شد یا نه ظاهر اینست که معنی حدیث را حدیث نتوان گفت خواه بعبارت

باشد بغیر عبارات حدیث و خواه عبارت دیگر همچنانکه ترجمه قرآن بمذهب صحیح قرآن نمی باشد و از این جهت است
که مس او را مشروط بطهارت نداشته اند و تجویز کرده اند که بی وضو مس آن کنند و کسی که نذر تلاوت قرآن
کرده باشد گفته اند که بخواندن ترجمه قرآن از عهده وفای نذر بیرون نمی آید و بعضی ترجمه قرآن را قرآن دانسته اند
و استدلال کرده اند بآیه کریمه اِنَّ هٰذا لَفِی الصُّحُفِ الْاُولیٰ بر توجیه که مراد این آیه اشارت بقرآن است
یعنی بدرستی که قرآن در کتابهائی که بر انبیای سابق نازل شده هست و ظاهر است که آنجا باین عبارات و الفاظ
نیست بلکه باین لغت نیز نیست و در آیه اطلاق قرآن بر آن شده پس بغیر این الفاظ هر گاه باین معنی باشد
اطلاق قرآن صحیح باشد و بر این قیاس ترجمه حدیث را نیز حدیث توان گفت و این استدلال ضعیف است
مترجم گوید بواسطه آنکه هذا اگر چه اشارت بقرآنست اما دلالت ندارد بر این که قرآن با وصف قرآنیت
در کتابهای مذکور باشد چه میتواند بود که آنچه در قرآنست از مواعظ و احکام و اخبار آنجا باشد و اطلاق
قرآن بر آن نتوان کرد و این که علما تجویز کرده اند که حدیث را بالمعنی نقل نمایند یعنی مضمون آن را اگر چه بعبارت دیگر
باشد نقل کنند دلالت ندارد بر آنکه معنی حدیث را حدیث توان گفت چنانچه طبع سلیم شاهدست بر آن ٥
نمایش دویم مذکور شد که ظاهر اینست که لفظ علماء در این حدیث بمعنی لام استغراقست و جمع است
اسم جنس است مضاف بضمیر و در علم عربیه مقرر شده که اسم جنس هر گاه مضاف واقع شود ظاهر در عموم است
بحسب ظاهر مراد ازو است جمیع امت خواهد بود و ثواب مذکور عاید نخواهد شد مگر کسی که حفظ کند احادیثی را
که جمیع فرق امت از اهل سنت و شیعه اثنا عشری و غیر اثنا عشری در امور دین خود بآن محتاج باشند
و از آن انتفاع یابند و احتمال تحقق ندارد مگر در ضمن احادیثی که همه بر صحت آن رفته باشند و بطریق معنی منقول
شده باشد مثل حدیث لا صَلوةَ اِلّا بِطَهُورٍ که همه نقل کرده اند و معنیش اینست که هیچ نمازی صحیح
مقبول نمی گردد مگر آنکه بجا آورنده آن با طهارت باشد که آن وضو و غسل و تیمم است و حدیث جُعِلَتْ لِیَ الْاَرْضُ مَسْجِداً
وَ تُرابُها طَهُوراً که بر زبان حضرت مقدسه نبوی صلعم جاری شده و همه بر صحت آن اتفاق دارند و بیان معنیش که
در مقام شکر و اظهار نعم الهی میفرمایند که گردانیده شده است از برای من و امت من روی زمین مسجد تا هر جا که
خود را بآن سجده میکرده باشیم و خاک آن طهور یعنی پاک و پاک کننده تا پاک سازیم بآن آنچه بآن پاک میشده باشد

مثل محل استنجا بشروط معتبره و کف پا و زیر کفش و امثال آن کاهی که نجس شود یا طاهر و مطهر بکار بریم آن را و
وقت اراده نماز چون عاجز از استعمال آب باشد یعنی تیمم کنیم و حدیث یحرم من الرضاع ما یحرم
من النسب که در صحت آن خلاف کرده اند و حاصل مضمونش اینست که حرام میشود بر این کس بسبب رضاع
آنچه حرامست بعلاقه نسب که عبارت از خویشی و قرابت یعنی چنانچه حرامست بر اینکس خواستن مادر حقیقی
و خواهر حقیقی و همچنین جده و دختر و نبیره و عمه و خاله و برادرزاده و خواهرزاده هرگاه حقیقی باشند حرامست
خواستن هر یک از ایشان نکاح که رضاعی باشند یعنی نسبت مذکوره بسبب رضاع بهم رسد که اعتبارست
از شیر خوردن و شیر دادن است بر وجهی که در کتب فقه تفصیل شروط آن مذکورست و امثال این
احادیث متفق علیه و اگر کسی حدیثی حفظ کند که در طریق بعضی وارد باشد و بعضی دیگر نقل آن نکرده باشند
مثل احادیثی که در مسح پا در وضو بطریق شیعه وارد شده است و اهل سنت انکار نمایند و احادیثی که در
شستن پا اهل سنت نقل کرده اند و شیعه قرار نداده اند و حدیث البیعان بالخیار ما لم یفترقا
که ابوحنیفه انکار آن کرده و باین معنیست که چون بیع واقع شود هر یک از بایع و مشتری تا از هم جدا نشده اند
اختیار دارند که فسخ بیع نمایند ثواب مذکور را نخواهد یافت پس اگر خواسته باشیم که حکم مذکور شامل هر دو قسم
باشند تا فایده اش عام شود باید که آن را بر خلاف ظاهر حمل می باید کرد بر وجهی که شامل بعضی امت و جمیع امت
بوده باشد یا احتیاج و انتفاع را عام می باید گرفت از احتیاج و انتفاع بالفعل و از احتیاج و انتفاع بالقوة
که مراد احادیثی باشد که از شان آن آید که جمیع امت بآن محتاج باشند و از آن انتفاع یابند و اگرچه
باعتقاد حفظ کننده باشد چه هیچ شک نیست که احادیثی که در باب مسح پا مثلا وارد شده از شان آن
هست که جمیع امت بآن محتاج باشند و از آن انتفاع یابند و بعضی آن عمل نمایند و اینکه بعضی از روی عناد و
یا تقلید منع انکار کنند در شان فوت آن نمیکند اگر گویند جایز است که مراد از امت درین حدیث بعض
امت باشد چرا که جمعی که از احادیث انتفاع دارند و بآن محتاج اند علما و ارباب اجتهاد اند که در وقت استنباط
مسئله بکار برند و بعض عوام الناس که بحقیقت معنی آن نتوانند رسید خصوص جاهلی که بزبان عربی عالم
نباشند از انتفاع آن بهره نخواهند داشت و بآن محتاج نخواهند بود پس بر توجیه تعمیم فایده مترتب نباشد جواب

گوییم

گوییم که احتیاج و انتفاع اعم از آنست که بی واسطه باشد مثل احتیاج علما و مجتهدین یا بواسطه و بعض عوام مذکور اگر
چه بی واسطه از احادیث انتفاع ندارند و بآن محتاج نیستند اما از مسئله که مجتهد از حدیث استخراج میکند انتفاع
می یابند و بآن محتاج اند پس بواسطه محتاج و منتفع باشند **نمایش سیوم** حدیثی که مشتمل باشد بر چند حکم
در ضمن چند فقره کلام که هر یک بدیگری مربوط باشد بر وجهی که معنی مقصود از آن بدون آن دیگر فهم نشود
مثل حدیث لا سبق الا في نصل او خف او حافر که بسکون با و بفتح با هر دو روایت شده است و بر
تقدیر اول معنیش آنست که مسابقت و بر یکدیگر پیشی گرفتن بعوض آن شرط کرده و معین و بر عقد بر مالی
که داده و ستدن مالی که شرط کرده مذکور بر آن واقع شود و هیچ ماده درست و از جانب شرع تجویز
آن نشده است مگر در ماده نصل یعنی تیر و پیکان و آنچه مانند آن باشد مثل نیزه و شمشیر و امثال آن بر این وجه
که دو کس گرو بندند و شرط کنند که هر کدام تیر خود را بر نشانه رسانند یا هر کدام دورتر اندازند یا ضرب
شمشیر هر کدام که برنده تر باشد یا نیزه طعن نیزه دیگری را رد تواند کرد و سبقت مذکور او را باشد یا در ماده
خف که کنایه از مرکبی است که سم نداشته باشد مثل شتر و فیل یا حافر که بمعنی مرکب سم دار است مانند
اسب و استر و خر بر این وجه که گرو بسته شود بر آنکه مرکب هر کدام در دویدن بر دیگری سبقت گیرد
سبقت مذکور او را باشد کنایه از آنکه در سوار و دیگر مثل آنکه دو کس شرط کنند که هر کدام در دویدن بر دیگری
پیشی گیرد یا در کشتی او را بیندازد یا از مسافتی فراخ تر عمیق یا چیزی سنگین تر بردارد و امثال آن نا جایز است
و حدیث من نزل علی قوم فلا یصومن تطوعا الا باذنهم یعنی کسی که فرود آید بر قومی و مهمان ایشان
شود باید که روزه سنتی نگیرد مگر برضای آن قوم و هیچکس خلاف نکرده است در آن که جایز نیست فقرات او را
از هم جدا کردن و بعضی را بدون بعضی نقل کردن مثل آنکه در حدیث اول گویند که پیغمبر فرموده
است لا سبق الا في نصل او خف و او حافر را که تتمه مستثنی است ذکر نکنند و در حدیث
دویم گویند پیغمبر فرموده است من نزل علی قوم فلا یصومن تطوعا و الا باذنهم را که تتمه معنی است
ذکر نکنند اما حدیثی که چند فقره داشته باشد که هر یک حکمی باشد تمام و موقوف بر فقره دیگر نباشد
مثل حدیث من فرج عن اخیه کربة من کرب الدنیا فرج الله عنه کربة من کرب

یوم القیامة ومن کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته ومن ستر علی اخیه ستره
الله علیه فی الدنیا والآخرة والله تعالی فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه
که ترجمه‌اش اینست که هر مؤمن که باعث این شود که غمی از غمهای دنیا از خاطر برادر مؤمن خود برداشته شود
حضرت عزت جل شانه غمی از غمهای روز قیامت او را برطرف گرداند و هر مؤمنی که در برآوردن
حاجت برادر مؤمن خود ساعی باشد حضرت عزت در برآوردن حاجت او توجه نماید و هر مؤمنی که
عیب برادر مؤمن خود اطلاع یابد و او را از نظر غیر مستور داشته در مقام افشای آن نشود مستور دارد حضرت
عزت معایب و زلات او را در دنیا و آخرت و حضرت عزت یاری دهنده و معاون او باشد مادام که او
در معاونت و یاری دادن برادر مؤمن باشد هیچ شک نیست که جایز است فقرات او را از هم جدا کردن
و هر یک را بتنهایی نقل کردن مثل آنکه گویند پیغمبر فرموده است که من کان فی حاجة اخیه کان الله فی
حاجته و باقی حدیث را ذکر نکنند و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب نهایة الاصول که از مصنفات
اوست تصریح باین معنی کرده است نهایتش بر هر یکی از فقرات آنها صحیح است اطلاق حدیث کردن چنانچه
اگر حدیثی مشتمل بر چهل فقره احکام باشد توان گفت که چهل حدیث است و ثواب مذکور بر حفظ کننده آن
بتنهایی نماید یا جز در یک مجلس نقل شده و در ضمن یک روایت مذکور است هر یک حدیث است و اطلاق
احادیث متعدده بر آن روا نیست اگرچه از هیچ یک از علما تصریحی درین باب دیده نشده اما خبر جمل
در بدایت ایضاح نیست و کریمان تقریب جوهر و بهانه طلب میباشند اگر قایل بشق اول شویم چندان
دور نخواهد بود والله اعلم بمقاصد انبیائه **نمایش چهارم** بباید دانست که این حدیث در میان
علما مخالف و موالف مشهور است چنانچه بعضی بتواتر آن حکم کرده‌اند پس گوئیم اگر تواتر آن ثابت
شود میتوان دلیل ساخت بر آنکه خبر واحد حجت است و استدلال مذکور را اکثر هیچ یک از علما در مصنفات
خود ایراد نکرده‌اند اما کم از استدلال بآیه کریمه **فلولا نفر من کل فرقة** الی آخر الآیة که ایشان
بر مطلب مذکور ذکر کرده‌اند نیست **مترجم گوید** تفصیل این اجمال آنست که حدیث متواتر میباشد
و غیر متواتر متواتر آنست که جماعة بسیار از جماعت بسیار در هر عصر روایت کنند تا بمعصوم برسد چنانچه

کثرت

کثرت هر جماعت از ایشان در آن عصر بحدی رسیده باشد که عقل تجویز اتفاق ایشان بر دروغ نکند و خبر
غیر متواتر آنست که عدد راویان آن در جمیع مراتب یا بعض مراتب بآن کثرت نرسد و این قسم را در اصطلاح
ارباب حدیث خبر واحد میگویند و حدیث متواتر را جمیع علما حجت دانسته‌اند و عمل بمضمون آن را واجب
میدانند و کسی درین خلاف نکرده است و خبر واحد اگر صحیح باشد یعنی جمیع راویان آن تا معصوم
عادل اثنا عشری باشند اگرچه معظم علما آن را حجت داشته‌اند و بمضمون آن عمل کرده‌اند اما چون بعضی مثل سید
مرتضی علم الهدی رحمه الله خلاف کرده‌اند و گفته‌اند حدیث آحاد تا متواتر نباشد حجت نیست و بآن عمل
نمیتوان کرد احتیاج بدلیل شده است و از جمله دلایل که بر آن ایراد کرده‌اند این آیه کریمه است **وما
کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا
فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون** یعنی و نیست مر
مؤمنان را که همه یکبار بتحصیل علوم و طلب تفقه در دین روند و نظام کارهایی که وسیله معاش و سبب بقای
حیات ایشان باشد معطل گذارند چرا از هر فرقه یعنی اهل هر شهری یا قبیله‌ای طایفه بیرون نروند
اندک طلب تفقه در دین تا بر سر آنهم آورند قوم خود را از سخط و غضب الهی حذر کرده بسوی ایشان بر
و حذر کرده باز آیند از ارتکاب مناهی و مباشرت محرمات با آنکه همه یکبار برای کفار و جهاد روند بلکه باید
که گروهی از هر قومی بآن قیام نمایند و باقی بتحصیل علم و طلب تفقه در دین مشغول باشند تا بر سر آنهم آیند
و آنها را که رفته‌اند از سخط و غضب الهی حذر نمایند با القا آنچه آموخته‌اند بایشان علی اختلاف
التفسیرین بر وجهی که اگر خبر واحد حجت نباشد بر آنکه گروهی از هر فرقه آنچه در تفقه دین فرا گرفته
اند بر قوم خود فایده مذکور که انذار و تخویف ایشانست بر نهجی که باز آمدن از ارتکاب مناهی و فعل محرمات
شرعی بر آن مترتب شود از آن بظهور نخواهد رسید و آیه دلالت دارد بر آنکه بظهور میرسد پس خبر
واحد حجت و معتبر باشد و امثال این چند دلیل ذکر کرده‌اند و باین حدیث استدلال نکرده‌اند
و آن را دلیل ندانسته و حال آنکه آن نیز بر مطلب مذکور دلالت واضحه دارد و بیانش بنا بر آنچه
مصنف علامه میفرماید اینست که اگر خبر واحد حجت نباشد و بآن عمل نتوان کرد هر آینه علما

است و از آن انتفاع نخواهد بود و بآن احتیاج نخواهند داشت و حال آنکه ظاهر حدیث دلالت دارد
بر ثبوت احتیاج بآن و تحقق انتفاع است از آن بواسطه آنکه من موصوله در من حفظ جزء ادات عموم است
بحسب ظاهر دلالت بر عموم دارد یعنی هر کس حفظ کند از جهت انتفاع امت چهل حدیث از احادیثی که
محتاج الیه ایشان باشد خواه منفرد باشد در حفظ آن یا جمعی که عدد ایشان بحد تواتر برسد و خواه
منفرد باشد در آن ثواب مذکور را درمی یابد پس ظاهر شد که حدیثی که راوی در روایت آن منفرد باشد
میتواند بود که محتاج الیه و منتفع امت باشد پس خبر واحد حجت باشد اگر گویند بنابرین لازم
می آید که خبر فاسق و مجهول الحال یعنی کسی که عادل بودن و فاسق بودن او معلوم نباشد نیز حجت
باشد چرا که من موصوله جزء ادات عموم است شامل ایشان نیز هست و کسی از علما بآن قایل
نشده است جوابش اینست که عام شامل هر فردی می باشد که دلیل دیگر دلالت بر خارج بودن
آن فرد نکند و اینجا دلیل دیگر دلالت دارد بر آنکه خبر فاسق و مجهول الحال حجت نیست و آن در
باب فاسق آیه کریمه ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا است یعنی اگر بیاید فاسقی
نزد شما بخبری یعنی خبر دهد شما را از امری بر قول او اعتماد نکرده طلب شاهد و تفحص کنید از و
در مادهٔ مجهول الحال آیه واقی هدایه ولا تقف ما لیس لک به علم یعنی از پی مروید و اعتقاد
مکنید بر چیزی که شما را بآن علم نباشد یعنی صدق و کذب راوی آن بر شما معلوم نباشد پس خبر فاسق
و مجهول الحال از عموم حدیث بیرون باشد و غیر ایشان باقی بر عموم اصل و اظهر در جواب میتوان گفت که حدیث
شریف دلالت دارد بر آنکه احتیاج است بآن در حال انفراد راوی باشد چه میتواند بود که احتیاج و انتفاع خاصه
سبق ذکر این تمام باشد از احتیاج و انتفاع بالفعل و از احتیاج و انتفاع بالقوه و هر چیز که شخص آن حدیث
حفظ میکند اگر چه در حینی که خبر واحد است محتاج الیه نیست اما میتواند بود و از شان آن هست که محتاج الیه شود
در آن وقتیکه متواتر شود و این احتمال اگر چه خلاف ظاهر است اما باعث ضعف دلیل میشود چرا
که استدلال بظاهر حدیث یا آیه را بعد از آنکه اصل منتفی خلاف آن باشد ضعیف دانسته اند و اینجا
اصل عدم حجیت خبر واحد است پس استدلال بظاهر حدیث که عموم است بر حجیت آن ضعیف باشد

والله اعلم **انظار** باید دانست که فقه در لغت عرب بمعنی فهم است و فقیه یعنی فهیم باشد یعنی فهم
دارد و در اصطلاح یعنی عرف اهل شرع عبارتست از علم بمسایل و احکام شرعی که از روی ادلهٔ شرعیه که قرآن
و حدیث و اجماع و استدلال است بهم رسد و هیچ یک ازین دو معنی مناسب این مقام نیست اما معنی اول بواسطه
آنکه فهم دارا اند همگی فهم داری باشد در مرتبه در آخرت نیست که محشور بودن در زمره ایشان کمال بوده باشد
و این ظاهر است و اما معنی دوم بواسطه آنکه معنی مذکور از مستحدثات این زمانست که استخراج مسایل از قرآن
و حدیث و دلایل دیگر نمایند و در صدر سلف یعنی زمان حضرت مقدسه نبوی و عهد حضرت ائمه معصومین صلوات
الله علیه و علیهم اجمعین طریق علم بمسایل و احکام سماع از لفظ در بار ایشان بوده است بواسطه یا بی واسطه
و چون میخواستند که علم بمسئله حاصل کنند از ایشان می پرسیده اند و هر طور جواب می شنیده اند بآن
عمل میکرده اند و حکم خدا آن را میدانسته اند و بدلیل دیگر خود را محتاج نمیدانسته اند بلکه مراد بفقیه درین حدیث
بینایی در امور دینیست و احوال آخرت چنانکه شناسی که فقیه یعنی صاحب این بصیرت و بینایی باشد
و در اکثر احادیث که لفظ فقه واقع شده است بر همین معنی محمولست و کلام معجز نظام حضرت مقدسه نبوی
که فرموده اند لا یفقه العبد کل الفقه حتی یمقت الناس فی ذات الله تعالی و حتی
یری للقرآن وجوها کثیرة ثم یقبل علی نفسه فیکون لها اشد مقتا نیز ناظر
بر این معنی است یعنی بنده فقیه نمیشود و فقیه تمامی نام نمی دارد مردم را در ذات خدای تعالی که چرا
در تحصیل معرفت او تقصیر میکنند و تا به بیند مر قرآن را وجوه بسیار یعنی عالم گردد بر تفسیرات متعدده و
تاویلات مستنبطه آیات قرآن که از تفسیر و تاویل ذکر کرده اند بعد از آن بجانب نفس خود رو کند و
چون نهایت عجز و قصور او را در معرفت مشاهده نماید او را از همه دشمن تر دارد و باید دانست که حصول
این بصیرت و بینایی یا بمحض موهبت و تفضل الهیست و سعی بنده را در آن مدخل نیست چنانچه
دعای حضرت رسالت صلعم درباره امیر المؤمنین علی عم در وقت روانه کردن آنحضرت بجانب یمن که
اللهم فقهه فی الدین یعنی بار خدایا او را در امور دین بینایی ده ناظر بآنست یا کسی است که بسبب
کوشش بنده دست میدهد چنانچه کلام معجز نظام شاه اولیا که در نصیحت فرزند خود امام حسن

بر زبان مبارک جاری ساخته‌اند که یا بُنیّ تفقّه فی الدین یعنی تحصیل کن و به دست آر فقه در دین را اشارت
بآنست و در کلام بعضی از اعاظم علما وارد شده است که در زمان سابق اطلاق فقه میکرده‌اند بر
علم آخرت و معرفت بعضی نکات و دقایق آفات نفس که عبارت از دریافتن عقبه‌ها و مطلوبه
مهلکات و دانستن مفسدات و مبطلات اعمال جوارح که مقتضی بطلان عبادات و اعمال اخروی است
و مستعد آوردن بانفس حقارت دنیا و ما فیها و اطلاع بر عظمتهای باقی آخرت و استیلای خوف و ترس الهی
بر خاطر و امثال آن و آیه دال بر این هدایت فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی
الدین که بآن تمسک بر ترجیح چهارم سبق ذکر یافت نیز دلالت بر این معنی دارد چرا که چنانچه مذکور شد در
آیه مذکور ترس و بیم از سخط الهی بر وجهی که مفضی باجتناب محرمات و مناهی شود بر آموختن فقه مترتب شده
و ظاهر است که علمی که امر مذکور بر آن مترتب تواند شد علم آخرت و معرفت امور مذکوره است نه دانستن
طریق بیع و شری و طلاق و نکاح و امثال آن و همچنین از علم که در این حدیث واقع است علم بامور آخرت
و علم خداشناسی مراد است نه معنی لغوی علم که دانستن است و نه معانی اصطلاحی که علما این
احداث آن کرده‌اند مثل حصول صورت یا صورت حاصله نزد عقل یا امثال آن چرا که در حدیث وارد است
که العلماء ورثة الانبیاء یعنی علما وارثان پیغمبرانند و ظاهر است که وارث علما نه وارث اول
علمی که انبیا میراث گذاشته‌اند علم دین و آخرت است و علم خداشناسی و علم باین معانی که مذکور
شد و آیه انما یخشی الله من عباده العلماء نیز بر این معنی مذکور است چه خلاصه کلام معجز
نظام آنست که به درستی که آنانکه در کوه ترس و خوف الهی میکنند از بندگان آن ارباب علمند و وصف
اشعار بعلیت دارد و معنی آنست که علم ایشان باعث ترس و خوف ایشانست و ظاهر است
که علمی که خوف و ترس الهی بر آن مترتب باشد علم دین و آخرت و علم خداشناسیست بلکه بغیر از آن
از علوم را در بعضی علم بعید اشده‌اند ارباب عرفان محض جهلش دانسته تعبیر از آن بوساوس شیطانی
میکنند چنانچه مصنف خلد ظلاله در بعضی از منظومات خود که مسمی بسوانح سفر حجاز است اشعار بمعنی
کرده فرموده‌اند شعر علم رسمی سر بسر قیلست و قال نه ازو کیفیتی حاصل نه حال علم نبود غیر

علم عاشقی

علم عاشقی ما بقی تلبیس ابلیس شقی گر دلت خالی بود از عشق یار سنگ استنجای شیطانش شمار
این علوم و این خیالات و صور فضله شیطان بود بر آن مچر تو بجز علم عشق از دل نهی سنگ استنجا
بشیطان میدهی لوح دل از فضله شیطان بشوی ای مدرس درس عشقی هم بگوی
چند و چند از حکمت یونانیان حکمت ایمانیان را هم بدان دل منور کن بانوار جلی چند باشی کاسه لیس بوعلی
گر ترا گویند کز غیرت بخیز معنت دوری بانداین کرده تیز تو درین کهنه سه مشغول کدام علم خواهی بود این مرده تمام
فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم هندسه یا رمل یا اعداد شوم یا دف و نی در خش آن مرد عرب ده چه جور
میکنند از وی طرب ایها القوم الذی فی المدرسه کل ما حصلتموه وسوسه فکرکم ان کان فی
غیر الحبیب ما لکم فی النشأة الاخری نصیب ساقیا یکجرعه از روی کرم ده بهایی را از جام قدم
تا کند شق پرده پندار را هم ببیند چشم یار پندار را حدیث دویم روایت کرده است بسند قوی
که متصلست بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی از حسین بن احمد که مکنی بابو عبدالله بوده است از پدر خود احمد
بن ادریس الاشعری القمی که از راویان ثقه و فقیهان معتبر است و حدیث بسیار از و نقل شده از احمد
بن محمد بن خالد البرقی که اصل او از کوفه است و چون جد او خالد در ضمن بسر برده و قم نقل کرده بوده
است و تولد او آنجا شده به برقی اشتهار یافته و در ترتیب صد جلد کتاب از آثار فضل او کسوت ظهور
پوشیده است و اگرچه بعضی علمای رجال تضعیفش میدهند بواسطه آنکه اکثر از ضعفا روایت میکند
اما بر او و ثقه بودنش ترجیح داده و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در خلاصه رجال میگوید
و عندی ان روایته مقبولة از محمد بن علی بن یوسف بن ابراهیم الصیرفی الکوفی که مکنی بابو سمینه است
و اگرچه چند جلد کتاب باو نسبت یافته اما علمای رجال در ضعف و عدم قبول روایتش نهایت غلو دارند
نهایتش چون امثال این احادیث خصوصا گاهی که در مقام اثبات حکمی شرعی نباشند باستحباب
عملی خواهند آنرا ثابت کنند تجویز نموده که نقل نمایند و اگرچه راویانش ضعیف باشند چنانچه حدیث نبوی
که از کتاب جواهر آمده است اشاره آمده و مصنف دام ظله در دیباچه کتاب به بیان شافی و وافی در آن حوالت نموده
اند از تضعیف مذکور و نقل این حدیث خدشه بخاطر راه نیابد و همچنین در نقل بعض احادیث آینده اگر دید

آن بعض راویان ضعیف بنظر رسیده از محمد بن سنان که از مشاهیر راویان حدیث است و مصنف چند مجلد
کتاب و اگرچه بعض علمای رجال تضعیفش داشته اند و حکم بضعف روایتش کرده اما شیخ مفید علیه الرحمه در
کتاب خود توثیقش کرده است و شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده است که امام محمد جواد علیه السلام در حق او دعا
کرده اند اظهار رضای خود از او فرموده اند و عبارت دعای امام اینست رضی الله عنه برضائی عنه
ما خالفنی و لا خالف ابی یعنی خدا راضی باد از او چنانچه من از او راضی ام بدرستی که هرگز او در مقام
مخالفت من و پدر بزرگوار من در نیامده از عیسی بن اعین جریری که از راویان ثقه امام جعفر صادق است از امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از آبای بزرگوار و اجداد عالیمقدار خود از امیر المؤمنین و یعسوب الدین سلام
علیه و علیهم اجمعین که آن حضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عرف
الله و عظّمه منع فاه من الکلام و بطنه من الطعام و عنّا نفسه بالصیام و القیام
قالوا بآبائنا و امهاتنا یا رسول الله هؤلاء اولیاء الله قال ان اولیاء الله سکتوا فکان
سکوتهم فکرا و تکلموا فکان کلامهم ذکرا و نظروا فکان نظرهم عبرة و نطقوا
فکان نطقهم حکمة و مشوا فکان مشیهم بین الناس برکة لو لا الآجال التی قد کتبت
علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب شرح
کلام معجز نظام در حضرت آغازی بی نهایت انجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول خلاصه مضمون دلالت
مشحون آنکه حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله فرموده اند که هر کس شناخت حضرت عزت را و حق
حق شناختن اوست و مرتبه عظمت و بزرگی او را بجا آورد باز میدارد دهان خود را از سخن گفتن و شکم
خود را از طعام خوردن و متعب میدارد نفس خود را بروزه داشتن و نماز کردن در شب حاضران مجلس گفتند روزه
فدا باد مر ترا پدران و مادران ما ای رسول خدا این جماعت اولیاء الله اند حضرت فرمودند بدرستی که
هرگاه اولیاء الله خاموش میباشند خاموشی ایشان فکر خدا است و چون بسخن در می آیند کلام ایشان ذکر
خدا است و چون نظر بچیزی میکنند نظر ایشان بجهة عبرت است که از آن اعتبار بگیرند از ملاحظه مصنوعات الهی و چون
بنطق در می آیند نطق ایشان محض حکمت و بیان مصالح مردم در معاش و معاد است تا از آن انتفاع

یابند و چون براه در می آیند رفتار ایشان در میان مردم متضمن حصول خیر و برکت است اگر نمی بود ایشان را اجل
مقرر که تا آن نرسد بالضروره ایشان را گرفتار زندان ابدان می باید بود هر آینه قرار نمیگرفت روحهای ایشان
در بدنها از غایت ترس عذاب الهی و شوق ثواب نامتناهی بخش دویم معرفت نزد عرفا شیخ محیی
الدین اعرابی در کتاب فتوحات مکی آورده است که معرفت نزد ارباب تحقیق عبارت از ادراک
دویست بعد از ذهول از ادراک اول یعنی هرگاه ادراک امری شده باشد و بواسطه طاری شدن ایام
و امتداد زمان غبار نسیان بر آن نشسته چون باز بخاطر آید و بصیقل ادراک دیگر زنگ آن غبار از
مرآت ضمیر مرتفع گردد و روشن شود که همان امر است که مرتبه دیگر در معرض ادراک در آمده است
این ادراک دویم را اهل تحقیق معرفت می نامند و از اینجاست که ارباب کشف و ریاضت را اصحاب
عرفان میگویند چه بثبوت پیوسته که خلق ارواح و نفوس ناطقه انسانی که مدرک اشیا در حقیقت ایشانند
بر خلق جواهر بدن تقدم دارد چنانچه در حدیث وارد است که خلق الله الارواح قبل خلق الاجساد
بالفی عام یعنی خلق کرده و آفریده است حضرت عزت جل برهانه نفوس ناطقه انسانی
را قبل از خلق بدنهای ایشان بدو هزار سال و هیچ شک نیست که در آن نشاه یعنی قبل از تعلق
عالم تجرد و خفای در ظلمات بدن ادراک بعض معارف الهی که بی مؤنت کسب و تحصیل از مبدأ فیاض
فایز میشده ایشان را حاصل بوده چنانچه آیه وافی هدایه الست بربکم قالوا بلی بآن ناطق است
خلاصه مضمون کلام معجز نظام آنکه در بدو فطرت که آفرینش ارواح واقع شد همه را جمع آورده در معرض
خطاب آورده که آیا نیستم من که خالق زمین و آسمانم پروردگار شما و آفریننده شما همه بزبان
زبانی فریاد بر آوردند که هستی و غیر تو که تواند بود پروردگار عالمیان پس ظاهر شد که در آن وقت
ایشان را علم به پروردگار خود حاصل بوده و ذهول و غفلت از آن بواسطه الفت بلذات بدنی و انهماک
در ظلمات جسمانیت چون ایشان بواسطه ریاضت و ترک لذات حیوانی و قطع تعلق علایق و عوایق
جسمانی در مقام تصفیه باطن در آمده زنگ نسیان از آینه ضمیر زدوده اند و سعی خود در ایجاد یوسف
گم گشته جانی داده بعین الیقین شاهد مقصود را مشاهده نموده اند هر آینه صاحب معرفت و اهل عرفان

خواهند بود پس معز عجب آنست که هر کس مرتبه معرفت حق ادراک یابد یعنی در ضمن تحصیل ادراک دوم و ریاضت
ترک لذات جسمانی و کسر قوای شهوانی و ترک تعلقات بدنی نفس را قابلیت تمکن ادراک او حاصل
سازد و چنین نماید که ممکن شد کرا آنست یعنی مرتبه عظمت و کبریایی او را بر وجهی که وظیفه زمان بحر دانست
ادراک نماید مَنَعَ فَاهُ مِنَ الکَلَامِ وَبَطْنَهُ مِنَ الطَّعَامِ هر آینه باز میدارد دهان نطق خود را
از تکلم بعجز گرفتن سبب آن از فکر او باز نماند و شکم اشتهای خود را از میل کردن طعام تا ربط عالم
بجز وجش نقصان نپذیرد و گرفتاری بهضم آن باز ندارد او را از یاد پروردگار خود و عَانَقَهُ بالقیام
وَالقِیَامِ عَنَّا بعین با نقطه و تشدید نون با خود از عنای بفتح عین است که بمعنی تعب و قیام
اینجا کنایه از نماز مطلق است یا نماز در شب یعنی از غایت لذتی که او را از عبادت معبود حقیقی دست
میدهد تعب مداومت بروزه و نماز راحت انگاشته تعب نفس خود را تحمل مشقت آن میدارد
قالوا بآبآئنا وامهاتنا یا رسول الله بابا ما را اکثر نحویان بار تعدیه نامیده اند و گفته اند فعل
آن در اغلب محذوف می باشد و کلام درین تقدیر است که تفدیک بآبائنا وامهاتنا و در جمعیت
همان بای عوض است که نحویان در ضمن بیان اقسام بای حرف جر ذکر کرده اند مثل بای فقد بهتنا
یعنی گرفتن او در عوض آن و بعضی مفسرین بای بما کنتم را در آیه کریمه ادخلوا الجنة بما کنتم
تعملون ازین قسم شمرده اند یعنی داخل شوید بهشت را ای مومنان در عوض عمل صالحی که از شما در
وجود آمده کنایه از آنکه دخول بهشت در عوض اعمال صالحه میباشد نه بر وجه تفضل و بعضی دیگر از مفسرین
بارا بای سببیت گرفته اند یعنی داخل شوید بهشت را با وجود اعمال شایسته و سبب آنکه از شما در وجود
آمده که رحمت و فضل الهی نسبت بشما زیاده بر آن شمول دارد که شما را بر آن مواخذه نماید تا کمتر
از آن باشد که ادخال بهشت و اعطای نعیم اخروی بمحض تفضل و موهبت است نه در عوض عمل
صالح چنانچه کسی که هرگز مباشر عمل صالحی نشده باشد میتواند بود که داخل بهشت شود و لکن
هنا من فضله یعید هولاء اولیاء الله یعنی جمعی از اصحاب که روی سخن حضرت با ایشان بود و
صفات مذکوره را فوق مرتبه امثال خود دانسته گفتند فدا باد ترا پدران و مادران ما ای رسول خدای ایشان

جماعت که ذکر وصف ایشان کردی اولیاء الله اند و این کلام را دو احتمال است یکی آنکه غرض ایشان استفهام
حال آن جماعت باشد تا معلوم نمایند که ایشان اولیاء الله هستند یا نه و ادات استفهام را از کلام خود
حذف کرده باشند یا آنکه کلام مذکور خبری باشد که قصد کرده باشند آن لازم حکم را یعنی افزودن
اعتقاد خود را در باره ایشان بعد از شنیدن صفات مذکوره یعنی از ذکر این صفات ما را علم حاصل شد
ای رسول خدای که ایشان اولیاء الله اند فقال ان اولیاء الله ان حرف تاکید است و بر احتمال
اول که غرض اصحاب از کلام سابق استفهام باشد چون در حال استفهام متکلم را تردد و خاطری بهمرسید
وجه تاکید در جواب آن ظاهر است و بر احتمال ثانی اگر مقصود حضرت رسالت تصحیح ظن ایشان باشد
یعنی غلط فهمیده اید ایشان اولیاء الله نیستند بلکه اولیاء الله جمعی اند که متصف باین صفت و این
صفت باشند باز تاکید بجای خود است تا دلالت کند بر زیادتی اهتمام حضرت در رفع آن اعتقاد
از ایشان اما اگر مقصود حضرت تقریر کلام ایشان و تصدیق ایشان باشد در حکم مذکور یعنی بلی ایشان
اولیاء الله اند و سوای اوصاف گذشته مذکوره اتصاف باین صفات نیز دارند مقام ظاهرا مقتضی تاکید نیست و
ایراد حرف تاکید محتاج بنکته است و نکته اش آنست که در فن بیان ذکر این شده که هرگاه روی
سخن با جمعی باشد که حسن اعتقاد ایشان در باره متکلم و یقین ایشان بصدق کلام او مقتضی رغبت ایشان
باشد بشنیدن سخن مذکور چنین ظاهر است که بمقتضی سبب شوق و نشاط متکلم و رغبت او میشود در ازدیاد
بسط کلام خصوصا گاهی که سخن از مسند دیگر بر نحسین بوده باشد مقام را گنجایش تاکید خواهد بود و ایراد
تاکید منافی بلاغت نخواهد بود و ما نحن فیه از آن قبیل است چه سخن با جمعیت از مؤمنین که خاطرها در قبول و
تصدیق آن مجبول شده و در توصیف جمعیت که همگنان از گفتن و شنیدن آن نشاط و التذاذ تمام حاصل
پس تاکید مذکور در موقع خود باشد چنانکه صاحب کشاف در تفسیر آیه کریمه وَاِذَا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا
قَالُوا آمَنَّا وَاِذَا خَلَوْا اِلَی شَیَاطِینِهِمْ قَالُوا اِنَّا مَعَکُمْ که در شان منافقان آن زمان که
بظاهر دعوی ایمان میکرده اند و در باطن کفر ایشان برقرار بوده نازل شده یعنی چون با مومنان ملاقات
مینمایند میگویند ما ایمان آورده ایم و چون با شیاطین قوم خود که راه سرکردگی ایشان باین عمل کرده اند

خلوت میگفته میگوید بدرستی که ما استشمام تخصیص فقرهٔ اخیره بتاکید باین با آنکه با فقرهٔ اول در عدم اقتضای
تاکید شریک اند چنانچه مومنان آنرا مانند که عبارت از اصحاب پیغمبرند از مشاهدهٔ احوال ایشان تفرس
بر نفاق ایشان حاصل بوده و ترددی در عقیدهٔ باطل ایشان نداشته اند که مقام اقتضای تاکید نماید
سیما طیفه قوم ایشان نیز چیزی خود ابناء زبان آن داشته بودند که بآن وجه اظهار کنند بعضی سیما اشنا شدند که
حال ایشان معصیت و ترددی در آن نداشته اند که رفع آن محتاج تاکید باشد بر نحو جا برادا کرده است
و گفته است که حسن ظن مخاطبین رغبت و نشاط مشافهان در مکالمه و بسط کلام با ایشان در فقرهٔ اخیره
و عدم تحقق اینها در فقرهٔ اولی باعث تخصیص مذکور شده والله اعلم سکتوا فکان سکوتهم فکرا و تکلموا
فکان کلامهم ذکرا و نظروا فکان نظرهم عبرة و نطقوا فکان نطقهم حکمة و مشوا فکان
مشیهم بین الناس برکة باید دانست که سکوت ایشان را فکر گفتن با آنکه ظاهر است که فکر نفس سکوت
نیست بلکه در ضمن سکوت و حال خاموشی متحقق میشود بر سبیل مجاز است از قبیل اطلاق لازم بر ملزوم
که عبارت از لازم گفتن و ملزوم خاموشش است یعنی سکوت ایشان لازم دارد فکر را و در آن جدا نیست
و برین قیاس است نظر ایشان را عبرت گفتن و نطق ایشان را حکمت نامیدن و رفتار ایشان را برکت
دانستن چه هیچ یک از امور مذکوره عین آنها نیست بلکه نظر ایشان بجهت عبرت است تا آنچه خوب
بنظر آید بآن گرایند و آنچه بد نماید اگر اصلاح پذیر باشند در اصلاح آن باشند والا اجتناب از آن لازم
شناسند و نطق ایشان مفید حکمت است که عبارت است از بیان مصالح معاد و معاش و فواید خواص کاینات
و رفتار ایشان متضمن حصول برکت در اموال و اعمارست و باید دانست که در ضمن یک فقرهٔ کلام ایشان را
در حال تکلم ذکر گفتن و در فقرهٔ دیگر نطق ایشان را مشتمل حکمت نامیدن با آنکه نطق و تکلم بیک معنیست و
دو یک حال اند اشارتست بآنکه کلام ایشان از دو حال بیرون نیست در خلوت ذکر است و در میان مردم
حکمت و میتواند بود که مراد از نطق در فقرهٔ اخیر معنی مصدری باشد یعنی سخن کردن ایشان با مردم باشد
از روی حکمت و مصلحت نه عبث و لغو والله اعلم لولا الآجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم
فی اجسادهم خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب آجال جمع اجل است و اجل عبارت از وقت

که بواسطه انقطاع زندگانی هر یک از افراد بشر مقرر شده و در لوح محفوظ نوشته اند که تا آن وقت در
بیرون رفتن از این سرای فانی میسر نیست و چون منقضی شود لمحه مجال توقف نی چنانکه آیه کریمه اذا جاء اجلهم
لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون بآن ناطق است یعنی ترس ایشان از سخط و عقاب الهی
که نزد اهل تحقیق عبارت از ناخشنودی و عدم رضا بلکه محرومی از دریافت لقای اوست و شوق ایشان بر
رحمت و ثواب عز شانه که بهترین مراتبش خشنودی و رضای اوست و دریافت لقا و اتصال
باو مرتبه ایست که اگر نبودی اجلهای ایشان چنانچه مذکور شد مستقر ... می بود هر آینه از آن هم
میگسست طایر ارواح ایشان قفس ابدان بلکه بنیان او از صدمات ترس عذاب هم شکسته بال و
پر شوق ثواب در پرواز آمده و خود را بروح و ریحان و فوایح ریاض اتصال میرسانیدند و از مضمون
اثبات تساوی مرتبهٔ خوف و رجا که عبارت از برابر بودن مقدار بیم و امید است چنانچه هیچ یک
بر دیگری یارانی نداشته باشد بلکه هر یک اعلی مرتبه زیادتی او داشته باشد چنانچه در کلام بلاغت
نظام امام محمد باقر نیز اشارت باین معنی واردست که فرموده اند لیس من عبد مؤمن الا و
فی قلبه نوران نور خیفة و نور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا یعنی نیست هیچ بندهٔ مومن مگر
آنکه در قندیل دل او دو نور مخالف تابانست یکی نور بیم و دیگری نور امید و بهره و در مقدار برابر هر دو چنانکه اگر
در میزان امتحان در آیند هیچکدام بر دیگری فزونی جوید و از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله و سلامه علیه نیز روایتست
که بر زبان مبارک جاری ساخته اند که اعجب ما کان فی وصیة لقمان انه قال لابنه خف الله خیفة
لو جئته ببر الثقلین لعذبک و ارج الله رجاء لو جئته بذنوب الثقلین لرحمک یعنی خوش
آینده ترین سخنی که در وصیت لقمان حکیم بود علی نبینا و علیه السلام آنست که بفرزند خود گفت ای فرزند بترس از
پروردگار خود بمرتبه ای که چنین پنداری که اگر نزد او آیی بحسنات جن و انس که مواره کنند بنکوی جن و
انس از عذاب او خلاصی نخواهی داشت و امیدوار باش برحمت او با امیدواری که گمان بری که اگر
با گناهان در معرض مغفرت او در آیی که برابری کند با گناهان جن و انس آمرزیده خواهی شد نمایش
باید دانست که مراد بمعرفت و شناسایی حق جل و علا اطلاع بر صفات جمالی و جلالی اوست که

عبارت از دانستن صفات ثبوتی و سلبی باشد بقدر وسع و طاقت انسانی و اما پی بردن بکنه و حقیقت ذات
مقدس آلهی بلکه بکنه صفات او برتر از آنست که پای وهم و ادراک ملائکهٔ مقربین و انامل فکرت انبیای مرسلین از
رسیدن بکنگرهٔ درک آن بکوتاهی معترف اند چه جای غیر ایشان از بنی نوع انسان و کفایت شاهد بر این
کلام بلاغت انتظام خلاصهٔ انام علیه و آله من الصلوات التحیة و السلام که در مقام اعتراف بعجز و انکسار
بر زبان معجز بیان جاری ساخته اند که ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختیم ذات مقدس
ترا چنانچه حق شناسایی تست تعبیر بحقیقت و کنه آن نرسیدیم و در حدیث وارد است که ان
الله تعالی احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار یعنی بدرستی که حضرت عزت پنهان
از نظر دانش عقول همچنانکه از دیدهٔ ظاهر پنهانست و چنانچه بچشم سر مشاهدهٔ جمال او ممکن نیست بدیدهٔ
عقل نیز بکنه حقیقت او نمیتوان رسید پس التفات نباید کرد بکلام جمعی که از غایت جهل و ضلالت دعوی
رسیدن بآن می‌نمایند و گمان میبرند که وصول بآن سعادت در مرتبهٔ امکانست بلکه سزاوار آنست که خاک
انکار در دهان ایشان ریزی و گمان مذکور را مصداق ان بعض الظن اثم دانسته محض کذب و افترا
بجز ضلالت و خودشناسی چه پایهٔ این مرتبه بلندتر از آنست که بآن توان رسید و زلال این چشمهٔ صافی
زاز آنکه بلوث ادراک بشری آلایش پذیر تواند گردید بلکه نهایت آنچه ادراک ارباب درک و تیز زبانان بحر
از بدایت مرتبهٔ کبریایی او بفهم نسنجند و دست و غایت آنچه نظر عمیق و فکر دقیق پویندگان وادی برهان
درک آن نسنجانید نهایت مرتبهٔ ادراک و دانایی نزدیک چنانچه گفته اند بیت آنچه پیش تو غایت نظر آن
غایت فهم تست اله نیست و محقق ربانی افضل الدین کاشانی نیز در مقام این رباعی دارد رباعی
گفتم همه ملک حسن سرمایهٔ تست خورشید فلک چو ذره در سایهٔ تست گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت
از ما تو هر آنچه دیده پایهٔ تست پس صفات جمالی و جلالی که بنده بآنها باثبات و سلب آن وارد
حقیقت فراخور مرتبهٔ ادراک و فهم اوست نه صفات واقعی پروردگار چه پایهٔ مرتبهٔ کبریایی و کنگرهٔ عرش جلال
و منیع تر است از اتصاف بامثال این صفات چنانچه کلام بلاغت انتظام امام محمد باقر ع اشعار تمام بآن
دارد که فرموده اند کلما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه مخلوق مصنوع مثلکم مردود

البکم و ثقل

الیکم و لعل النمل الصغار تتوهم ان لله تعالی زبانیتین فان ذلک کمالها و تتوهم ان عدمهما
نقصان لمن لا یتصف بهما و هکذا حال العقلاء فیما یصفون الله تعالی به خلاصهٔ مضمون کلام
حقیقت انتظام آنکه هر یک از صفات کمال که توهم میتوان کرد هر چند در نهایت دقت معنی و انتهای
بهترین صفاتش پندارید مخلوقیست مثل شما که دست صنعت او آفریده و چون در حسن نسبت آن
پروردگار قیاس بخود کرده اید سزاوار نیست که همان شما متصف بآن باشید و بسا باشد که موران
ریزه نیز هرگاه در مقام شناسایی حق درآیند گمان برند که پروردگار ایشان را دو شاخ است از شاخهای ایشان
بهتر چه کمال خود را در آن دیده اند و نقص خود را در نداشتن آن دانسته پس معلوم شد که بدین قیاس
است حال عقلا و ارباب دانش در اتصاف پروردگار خود بصفاتی که صفات کمالش میدانند و مولانا
جلال الدین محمد دوانی مصنف حاشیهٔ قدیم تجرید بعد از نقل این حدیث در یکی از مصنفات خود کلامی ایراد
کرده که خلاصهٔ مضمونش اینست که این کلامیست در نهایت دقت و لطافت که صادر شده از منبع
تحقیق و مورد تدقیق و سرش آنست که جز تکلیف بامری که زیاده بر مرتبهٔ قدرت باشد عقلا تجویز
نکرده اند و تکلیف ما لا یطاق نیز دانسته انسان بزیاده از این مکلف نیست که آنچه از مراتب کمال
و صفات جلال تواند بود در حیطهٔ درک درآورده و بفهم آن فراخور مرتبهٔ ادراک او باشد پروردگار خود را
که مستجمع جمیع صفات کمال میدانند بآن متصف دانند و آنچه مدرک او تواند دریافت که اتصاف
بآن متضمن نقص و قصورست چیزی را می باید از صفاتی که متضمن نقص باشد بری اندازد و سلب نماید و آن
مثل آن در خود و امثال خود مشاهده کرده باشد و التفات بآن نکرده اند مرتبهٔ درک و فهم او بیرون است
و ادراک او بنقص و کمال وغیره او نرسید پس مکلف نخواهد بود مگر باثبات و سلب صفاتی که از امثال
خود را بآن متضمن نقص و کمال دانند پس ناچار قیاس بخود کرده آنچه در خود کمال داند اثبات خواهد کرد
و آنچه نقص داند سلب مثلا چون کمال خود را در این مشاهده میکند که قادر و حی و مختار و عالم و مرید و
مدرک و صادق و سمیع و بصیر باشد مکلف شده است باثبات صفات مذکوره از برای او و چون
نقص خود را در احتیاج بغیر و اموری که لازم دارد احتیاج را مثل جسم بودن و عرض بودن در

انصاف م

جز بودن و امثال آن می شنید تکلیف شده است بسبب صفات مذکوره اما و چاکر زیاده برین تکلیف باشد
تکلیف بما لا یطاق لازم می آید و دانسته شد که تکلیف بما لا یطاق جایز نیست پس آنچه از صفات خدا
دانسته شد در حقیقت صفات او باشد نه صفات خدا و این یکی از معانی کلام حضرت امیر المؤمنین ع است
که مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ مترجم از این مقام استنباط مثلی کرده در دیباچهٔ کتاب جنّت و
بشرین در ضمن داستان توحید ثانی برین وجه بنظم آورده مثنوی صفات واجب آمد همچو ذاتش کی
تمکن کند درک صفاتش صفات او چو ذاتش نیست مانند که دانش خفی از وی کند بند
در امثال این چنین آمد که موری فکندی سر ز توحیده شوری که ایزد را بفرق سر ه شاخست که
هرکه زینت صد دشت و کاخست زحد بس نامت از چنین صفاتی کشانده طعم قند از قلّهٔ قاف
ز نرمکش جمله موران رنگ گیرند ببندیش جمله خرمنها پذیرند تواند صفت دریا بر دین سکر
زاری بموی در کشیدن هر آن وزی که در توحید بگفتی قیاس آن ز خود کردی و گفتی
روان کفند بس ای فزاز عشق چرا ای این چنین بیگانه عشق هر آن وصفی که کردی وصف مورست
تراز او وصفا بر دیده کورست زحسیت و خشمانه جوهر علمیت و حکمیت و سخنور
بگفتا هر کرا علمست و حکمت نخواهد از کسی بر ترز قدرت ز اعم صنعت مانی نخواهد
رهنورزه سلیمانی نخواهد مرا خود طرف دانش بیش ازین نیست بچشم جلشم حسنی خزاین هست
رخز کر بیش ازین بود بیش از آن عطا کردی لا جنتش نهایت ببا کین معرفتها در کمالش
همه یکسان بود پیش جلالش کمال علم ما در وصف داور بود با دانش آن مور یکسر
چو نقص فطرت ما را گواهند زما جز در خور فطرت نخواهند وگرنه کبریا را پایه عالیست
سریرش در حریم ذو الجلالیست کجا خاصش پرواز همای کجا ادراک اوصاف خدایی
ترا از بهر دانش چون تراوند از آن طرف دانش تنگ داوند نشاز و تا عورت زنده پیلی
خداوندت ز علم الا قلیلی برین علم قلیل این پر دلی چیست ولی از لاف دانش تنگ دلی چیست
خداوندا بعجزم راهبر کن غرور دانشم را بی سپر کن ولی ده محرم راز الٰهی

زبان

زبان شکر باشش بی گناهی که زان جز درغ خود بینی نباید وز آن جز عجز و مسکینی نیاید طراز
باید دانست که معرفت و شناسایی که طاقت انسانی آن میتواند رسید چند مرتبه دارد که هر مرتبه
جمعیت و سلطان المحققین خواجه نصیر الدین محمد طوسی علیه الرحمة والمغفره در بعضی از مصنفات خود
آورده است که قیاس مراتب آن از مراتب معرفت با آتش باید کرد چه ادنی مراتب آنست که شنیده
شود که موجودی هست که هرچه باو میرسد معدوم میشود و آنچه محاذات آن در می آید روشنی میگیرد و هرچند
آن بر بسیار اندکم نمیشود و مردم تعبیر از آن با آتش میکنند بی آنکه آتشی دیده باشد و احساس اثر آن کرده
نظیر این مرتبه در شناخت حق شناسان هست که در حضیض تقلید گرفتار نده تصدیق بوجود حق کرده اند بی
آنکه دلیل برهانی بر آن داشته و همین همت و کرده اند که از پدران و استادان خود این چنین شنیده ایم و ایشان
دروغ نمیگویند و از این مرتبه بالاتر در معرفت آتش مرتبهٔ جمعیت که از دود وی مشاهده نمایند و تعبیر کنند
که موجودی هست که این اثر آنست و از آن بر حاشیه و نظیر این مرتبه در معرفت واجب تعالی معرفت جمعیت
که به دلیل برهان اثبات واجب کرده باشند و از مشاهدهٔ ممکنات و ملاحظهٔ مصنوعات علم بوجود صانع هم
رسانیده و از این بهتر در شناسایی آتش مرتبهٔ جمعیت که احساس گرمی آن کرده باشد و بروشنایی
آن غبار ظلمت را از پیش نظر برداشته مشاهدهٔ بعض محسوسات که تراکم ظلمت از آن مانع بوده نموده باشند
و نظیر این مرتبه در خداشناسی مرتبهٔ جمعیت از مؤمنین خالص که اطمینان خاطری در شناخت حق
ایشان را بهم رسیده باشد و بعلم الیقین دانسته که اوست که خالق کاینات و روشنی بخش ارض و سموات
چنانچه خود در توصیف خود میفرماید اللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ و از این بلندتر مرتبهٔ کسیست
که بیکره وجود خود را بآتش داده تمام سوخته باشد و خاکستر گردیده و نظیر این مرتبه در مرتبهٔ
معرفت ارباب شهود و فناست که بعین الیقین مشاهدهٔ معشوق حقیقی کرده اند و از غایت التذاذ
از آن وجود خود را در میان ندیده همه او شده اند و در هرچه مینگرند غیر او نمی پندارند نظم جامی
علی لسان الحال نحن هنا المقال آنانکه ز جام معرفت سرشارند در خلوت دیده غیر را نگذارند
چون در نظر ایشان نماند غیری هست در هرچه نظر کنند حق پندارند و از این مرتبه مرتبهٔ بلندتر نیست

وازین پایه بپایه رفع بترند و ظاهر است که آن متوقفی که درین حدیث مذکور است نخواهد بود که مرتبه اول مراد
باشد چرا که در حضرت تقلید کمالی متصور نیست بلکه مرتبه ثانی نیز مراد نیست چنانچه کلام مولوی معنوی در شعر
شاهد بر آنست که گفته بیت پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود و مولانا
محمد حسین یزدی رحمه الله نیز درین مقام رباعی وارد که اگر آن نیز را اگر چه در اصل نیست مناسب بود رباعی
حق را نتوان شناخت از روی کتاب حجت نبرد راه باقلیم صواب در وادی معرفت براهین حکیم
چون جاده تمامست در چراگاه حباب پس مراد مرتبه سیم خواهد بود که اهل تحقیق تعبیر از آن بعین الیقین میکنند
و مرتبه چهارم که محققین حق الیقینش می نامند والله اعلم انجام آنچه درین حدیث از صفات اولیا و سمات
عارفین با عدد بر زبان معجز بیان حضرت جاری شده است سرآمد صفاتیست که ایشان بآن متصف می
باشند چه اول آن صمت و سکوت است که ارباب تحقیق باب نجاتش دانسته اند و مبالغه بسیار
در رعایت آن کرده و مصنف ام ظله در مثنوی گفته است مثنوی صمت عادت کن که از یک گفتگو
میشود در نار این بحث الحکمة ۲ جوع و کم خوردنست که کلید خزانه نیکو مباش گفته اند سوم
تعب فرمودن نفس است در عبادت پروردگار خود بروزه داشتن روز و بر پای بودن شب که
کنایه از نماز شب مذکور است و بعضی از جاهلان صوفی نما گمان برده اند که عارفان و واصلان بخدا
از آن مستغنی اند و ایشان را بعد از ترک تعلقات دنیا نموده اند و قرب بمبدأ حاصل است بلکه با اعتقاد
باطل خود همه او شده اند بآن حاجت نیست و آن مکلف نیستند و این اعتقاد محض ضلالت
گمراهیست چه اگر کسی را از ارباب وصول و عرفان استغنای از آن حاصل میبود در معرض آن
تکلیف نمیبود حضرت مقدسه مصطفوی نبود که خدا شناسی همه پایان باو تمام است و حال آنکه
متحمل مشقت نماز آنقدر میشدند که در پشت پای مبارک ایشان آثار ورم بظهور میرسید و جناب لا اتمام
مرتضوی نمیبودند که انتهای سلسلهای ایشان همه اوست و طریق هر سلسله ولایتی که بجناب اقدسش
منتهی شود و صراط المستقیمش میدانند و صحبت پیوسته که آن جناب در شبی هزار رکعت نماز ادا میکرده
اند و همچنین هر یک از اکابر اولیا و اعاظم ارباب عرفان معظم اوقات خود را صرف نماز و سایر عبادات

میکرده اند چنانچه از ملاحظه کتب سیر و تواریخ صدق آن بظهور میرسد چهارم فکرت که در حدیث وارد شده
که تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة یعنی صرف کردن ساعتی از ساعات عمر در تفکر خدا و خدا
شناسی و اموری که بآن تعلق داشته باشد بهتر است و وجه دیگر از عبادت شصت ساله و
بعضی اکابر گفته اند سبب آنکه مرتبه تفکر بر مرتبه عبادات رجحان دارد آنست که فکر عمل قلب و عبادت
عمل جوارح و اعضا و هیچ شک نیست که قلب اشرف از اعضاست پس عمل او نیز اشرف باشد از
عمل اعضا چنانچه آیه کریمه اقم الصلوة لذکری نیز اشعار بآن دارد چه اکثر مفسرین ذکر را درین
آیه بتفسیر بفکر کرده اند یعنی بر پای دار نماز را بواسطه فکر من و مقرر است که مقصود اشرف از
وسیله می باشد پس فکر که مقصود است اشرف باشد از نماز که وسیله و سبب حصول آنست
پنجم ذکر است و مراد بذکر ذکر لسانی نیست چه ذکر قلبی در تحت فکر است و الفاظی است که
ذکر در ضمن آن حاصلست بسیار است نهایتش ارباب حال کلمه لا اله الا الله را اختیار کرده اند
بنا بر چند وجه که معلم گنجایش ذکر آن ندارد مترجم گوید از آن جمله یکی آنست که حروف آن
از حروف اشرف اسما که لفظ الله است ترکیب یافته و حروف بیگانه بمیان در نیامده دوم آنکه
ذکر خفی که ایشان را نهایت اهتمام بشأن آنست در ضمن آن مشتبه تحقق میتواند شد چه در وجود
آن حرف شفوی که محتاج بحرکت لب باشد نیست و میتوان در میان مردم بر وجهی قیام نمود
که کسی را بر آن اطلاع حاصل نشود بخلاف اذکار دیگر مثل سبحان الله و الحمد لله و لا
اله الا الله و الله اکبر و امثال آن که بر این وجه است سوم آنکه اشتمال آن
بر حرف الف که اشرف حروف تهجیست و قوام جمیع حروف باوست چنانچه هیولی حروفش
گفته اند و در میان حروف او را قطب میدانند بیشتر است از سایر حروف چهارم آنکه اشتغال
بآن باعث در آمدن بحصن الهیست و رستگاری از شداید عذاب و که لا اله الا الله
حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی و بعضی وجوه دیگر نیز گفته شده که ایراد آن موجب
تطویل کلام و درازی سخن میشود و مقام گنجایش آن ندارد ششم نظر اعتبار است که عبرت

عبارت از آنست چنانچه در قرآن مجید وارد است فاعتبروا یا اولی الابصار یعنی اعتبار کنید
و عبرت گیرید از مشاهده مصنوعات الهی ای صاحبان بصیرت و بینایی ۷ سخن کردن بحکمت
که مکان نطقهم بحکمة عبارت از آنست و مراد بحکمت امریست که متضمن صلاح حال و بنای شما
باشد مثل علم بقواعد بیع و شری و نکاح و طلاق و مزارعه و مساقات و امثال آن که گاهی
که غرض دنیوی بآن متعلق نباشد آشنایی بحکمت نخواهد داشت ۸ رسیدن خیر و برکت بمردم
از رفتار ایشان که متفرع از انتفاع خلق است ۹ خوف و ترس است از سخط و غضب الهی که در مبحث
دویم ذکر مرتبه آن شد ۱۰ امید و رجا برحمت عز شانهی که در مبحث دویم در ضمن احادیث که در مرتبه
بیم و امید مذکور شده مرتبه آن معلوم شده و این صفات ده گانه که مصداق تلک عشرة کاملة میتوا
ند بود چون بدیده بصیرت ملاحظه شوند ظاهر میشود که از امهات صفات ارباب عرفان و اصحاب سیر
و سلوکست هر را اتصاف بآن دنیا و دین **حدیث سیوم** روایت کرده است بسندی
که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی رحمه الله از موسی بن متوکل از علی بن حسین سعد
آبادی که از راویان حدیث است و در کتب رجال جرح و تعدیل ایشان نشده از احمد بن محمد بن خالد از
پدر او محمد بن خالد بن عبد الله بن محمد بن علی البرقی مکنی بابو عبد الله که از اصحاب امام رضا علیه السلام
است و ادراک صحبت امام موسی علیه السلام کرده و اگر چه بعضی علمای رجال تضعیفش نموده اند اما شیخ
ابو جعفر طوسی رحمه الله حکم بعدالتش کرده و شیخ جمال الدین مطهر در خلاصه رجال میگوید الاعتماد
عندی علی قول الشیخ ابو جعفر الطوسی فی تعدیله از عبد الله بن عبد الله الدهقان که از
ضعفای رجالست و در حدیث کتابی باو نسبت یافته از واصل بن سلیمان که از رجال حدیث است
و احوالش معلوم نیست از عبد الله بن سنان بن طریف کوفی که ثقه و جلیل القدر بوده و
خزینه داری منصور و مهدی و هادی و رشید از خلفای بنی عباس کرده و از اصحاب صادق علیه السلام
است و ادراک صحبت امام موسی کاظم علیه السلام نموده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق که
آنحضرت فرموده اند سمعت ابی یحدث عن ابیه علیهما السلام قال قال النبی صلی الله

علیه و آله ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس قوموا الی نیرانکم
التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم **شرح** کلام معجز نظام در ضمن
آغازی و یک نمایش **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** شنیدم از پدر بزرگوار خود و آن
سرور روایت میکرد از پدر عالیمقدار خود که گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که
نباشد نمازی که برسد وقت آن مگر آنکه ندا کند ملکی در برابر مردم یعنی هرگاه وقت یکی از نمازهای پنجگانه که
عبارت از صبح و پیشین و پسین و شام و خفتن است داخل شود ملکی از ملایک آسمان در برابر مردم
که بدایره تکلیف در آمده اند ندا کند که ای مؤمنان برخیزید بجانب آتشهایی که بواسطه ارتکاب
معاصی و مبادرت بامور ناشایست بر پشتهای خود برافروخته اید پس فرو نشانید آنها را بگذاردن
نمازی که پروردگار شما بر شما فرض کرده است **بینش دویم** ما من صلوة یحضر من
وقتها من در این کلام من زایده است و ایراد حروف در کلام زایده بواسطه تاکید حکمت پس اینجا
من تاکید نفی باشد که از ما فهم میشود و هیچ یک از معانی آن مثل ابتدائیه و تبعیض از آن مراد نیست
الا نادی ملک الا حرف استثناست و مستثنی منه یعنی امری که ما بعد الا از آن استثنا
شده محذوفست و جمله نادی ملک که جمله حالیست قایم مقام آنست و کلام در این تقدیر است
کما حضر وقت الصلوة حال لامر من الاحوال الا منعقد نادی الملک که حال از احوال
که مستثنی منه است در کلام محذوفست و نادی ملک که مستثنی است بجای آن گذاشته شده است
و این قسم استثنا را استثنای مفرغ می نامند چه عامل از عمل در مستثنی منه فارغ شده و مشغول
شده بعمل در مستثنی است اگر گویند فعل ماضی حال واقع شود ناچار است که واو و قد بر سر آن در آید
و اینجا در نیامده پس چگونه تواند بود که نادی ملک جمله حالی باشد جوابش آنست که هرگاه قصد تعقیب
و از پی در آمدن مابعد الا را در معنی بما قبل تجویز کرده اند که واو و قد را از کلام حذف نمایند بواسطه
شباهتی که بهم میرساند کلام بشرط و جزا چنانچه ملا سعد الدین تفتازانی در آخر مبحث قصر از کتاب مطول
تصریح بآن کرده و در بعضی از کتب نحو نیز مذکور است و ما نحن فیه از آن قبیل است چه قصد شده

اتصال و تعقیب فای ملک به دخول وقت نماز پس حذف متعلقات حال ذکر جایز باشد بین یدی
الناس صاحب کشاف در اول سوره حجرات آورده است که گاهی که عرب بگوید جلست بین یدی فلان
یعنی نشستم میان دو دست او مرادش این طرف راست و طرف چپ است نزدیک باو دست نامیدن
او طرف راست و طرف چپ را که در سمت دست راست و دست چپ است مجاز است از قبیل تسمیه شی
باسم مجاور که لفظی را که از برای معنی موضوع است ذکر میکنند و از آن معنی میخواهند که مجاور و مقارن
آن معنی است چنانچه راویه را که در اصل بمعنی شتر است که مزاده را بر آن بار میسازند در معنی مزاده استعمال
میکنند که عبارت از مشکی است که در سفر همراه می باشد قوموا الی نارکم التی اوقدتموها
علی ظهورکم فاطفئوها بصلواتکم تشبیه کرده است گناهان ایشان را در اهلاک و
اعدام ایشان بآتش که چون در گرفت تر و خشک را از چنگ او خلاصی نیست و آتش گفته و گناهان
خواسته از قبیل استعاره مصرحه که عبارت از ذکر مشبه به است و اراده مشبه مثل رایت اسدا فی الحمام که
اسد گفته و رجل شجاع مشبه باشد خواسته شده و هر یک از اوقدتموها و اطفئوها ترشیح اند که
عبارت از ذکر ملایمات مشبه به است در کلام بی ذکر مشبه چه ایقاد و اطفاء از ملایمات آتشند و حاصل
معنی آنست که بر چیز بود در نگرید بسوی گناهانی که بر پشت خود بار کرده اید و تمثیل جمیع که مبتلا بحریق آتش
گرفتار شده باشد و تر و خشک خود را در معرض احراق او دیده در معرض اهلاک او در آمده اید و تکیه
و به خود را صرف صدمات آن ساخته پس رفع کنید ثقل او را از خود بنماز چنانچه فرونشانده شود اشتعال آتش
را بآب و امثال آن و میتواند بود که بزان گناهان گناهان باشد بطریق مجاز مرسل که عبارت از ذکر
لفظ است و اراده معنی از آن غیر معنی که لفظ مذکور را از برای آن وضع کرده اند بی ملاحظه تشبیه که از آتش
بلکه بعلاقه سببیت چه گناه سبب برافروختن آتش در آخرت جهت ایشان و برین تقدیر لفظ اوقدتموها
و اطفئوها ترشیح خواهد بود چنانچه استعاره محتاج بترشیح است و ذکر ترشیح بعد از آن میکنند
مجاز مرسل نیز گاهی ترشیح می آورند که عبارت از ذکر ملایمات معنی حقیقی باشد در کلام با وجود اراده معنی
مجازی از لفظ چنانچه در شرح حدیث اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا که در باب ازواج طاهره

بر زبان

بر زبان معجز بیان حضرت مقدسه نبوی جاری شده است گفته اند که اطولکن ترشیح ذکر یداست
ترجمه کنید نقلست که قریب بایام رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خطاب بازواج
طاهره کرده کلام مذکور را بر زبان مبارک جاری ساختند یعنی هر کدام دراز دست تر یعنی بیشتر بخشنده در سفر آخرت
بمن ملحق خواهد شد و زود تر از دنیا رحلت خواهید کرد ایشان کلام حضرت را بر ظاهر حمل کرده دستهای خود را
بهم میپیمودند که دست هر کدام درازتر باشد و دانند که صاحب آن پیشتر فوت خواهد شد تا آنکه اول
زینب که از جمله ایشان بسخاوت و بذل بیشتر اتصاف داشت رحلت نمود دانستند که مراد حضرت از آن
کلام معنی ظاهری نیست بلکه معنی مجازی از آن اراده شده است باین وجه که ید گفته شده و سخاوت خواسته شده
از روی مجاز و از اطول بید زیادتی آن اراده شده به سبیل ترشیح و اگر کلام بر استعاره تمثیلیه محمول شود
بل ارتکاب تجوز در مفردات چندان ضرور نخواهد بود که هر یک از ایقاد و اطفاء بمعنی خود و معنی مستقل
باشد و تشبیه شده باشد هیئت و حالتی که حاصلست مذنب را بعد از آلودگی بگناه و رفع آن حالت از
خود بادای نماز بهیئت و حالت شخصی که بر پشت خود آتشی برافروخته است و خود را در معرض سوختن و هلاک
شدن در آورده پس فرونشاند شعله آتش را بآب و امثال آن و در شبهه و جبر و یکدیگر مخمصه که از ذی
مقدمه بر خاسته که بعضی از آن کرده اند و مذهب خود ساخته و آن آنست که گفته اند که هر یک از
اعمال حسنه و افعال نیکو که از بنده مؤمن صادر می باید در آن نشاء بصورت حور و قصور و امثال آن از
نعیم بهشتی در آمده خود را باو جلوه میدهد و همچنین اعمال سیئه در آن نشاء بصورت عقرب و مار و عقبات آتشی در
آمده در مقام عذاب و ایذای او در می آید و در قرآن و حدیث بر استغفار این معنی هست پس میتواند بود که
کلام همان مجاز مرسل باشد از قبیل تسمیه شی باسم ما یئول الیه یعنی ذکر لفظ و اراده معنی که در زمان آینده
آن معنی متحقق خواهد شد مثل انی ارانی اعصر خمرا که خمر گفته شده و انگور خواسته شده و برین تقدیر لفظ اوقدتموها
و اطفئوها ترشیح مجاز خواهد بود چنانکه گذشت و گمان اینست که اینجا وجوه ثلثه سابقه است
والله اعلم غایش کلام حضرت در آخر این حدیث که فاطفئوها بصلواتکم یعنی رفع کنید ثقل گناهان خود را
از خود بادای نماز جهت آنکه نماز رفع گناه میکند و ساقط میسازد عذاب را اگر بر ارتکاب آن قربت مشغول

باینوجه

در قرآن مجید نیز بهمین ناطقست چنانچه از آیه وافی هدایت إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ بحیثیه
فهم در می آید چرا که سوق آیه چنانچه مذکور خواهد شد دالّست بر آنکه مراد بحسنات نماز پنجگانه است و در بسیاری
از احادیث که بطریق شیعه و سنی نقل آن بصحت رسیده اشعار باین معنی هست از آنجمله روایت ابو حمزه ثمالی است
از بعض ائمه هدی علیهم التحیة والثنا که از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده اند که آنسرور فرموده اند که حضرت
مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه و آله فرموده اند که وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا إِنَّ أَحَدَكُمْ
لَيَقُومُ مِنْ وُضُوئِهِ فَتَتَسَاقَطُ عَنْ جَوَارِحِهِ الذُّنُوبُ فَإِذَا اسْتَقْبَلَ اللَّهَ بِوَجْهِهِ وَقَلْبِهِ لَمْ يَنْفَتِلْ
وَعَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ شَيْءٌ كَيَوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ إِنَّمَا مَثَلُ الصَّلَاةِ الْخَمْسِ لِأُمَّتِي كَنَهَرٍ جَارٍ عَلَى بَابِ أَحَدِكُمْ
فَمَا يَظُنُّ أَحَدُكُمْ لَوْ كَانَ عَلَى جَسَدِهِ دَرَنٌ ثُمَّ اغْتَسَلَ فِي ذَلِكَ النَّهَرِ خَمْسَ مَرَّاتٍ أَكَانَ
يَبْقَى فِي جَسَدِهِ دَرَنٌ وَكَذَلِكَ وَاللَّهِ الصَّلَاةُ الْخَمْسُ لِأُمَّتِي یعنی قسم بعزت و جلال پروردگار
که مرا بحق و راستی فرستاده است به پیغمبری تا بشارت دهنده باشم مر خلقان را برحمت بی نهایت
او و ترساننده باشم ایشان را از عذاب و سخط بی غایت او بدرستی که هرگاه بر خیزد یکی از شما مؤمنان
از وضوی خود یعنی از وضو فارغ شود هر آینه میریزاند خدای تعالی از اعضای او گناهان را چنانچه میریزد برگ
از درختان و چون در مقابل آید خدای را بروی ظاهر و بروی باطن که عبارتست از قلبست یعنی روی بقبله آورد
و دل بجانب خدای آورد و بر نشود از مکان خود تا پاک سازد خدای تعالی او را از گناهان مانند کسی که در
آن وقت از مادر متولد شده باشد بدرستیکه نماز پنجگانه نسبت بامت من بمنزله نهریست که بر در سرای
هر کس جاریست که او در هر نماز بمنزله غسل کردن در آن نهر چه گمان میبرد آیا کسی که از شما بدن او آلوده
باو ناس ظاهری باشد چون روزی پنج مرتبه در آن غسل نماید و بدن خود را در آن شوید آیا گمان میبرد که چرکی
از او ناس کوه دور بدن او باقی ماند بعزت جلال او گمان نیست همچنین بخدای قسم حال نماز پنج وقتست نسبت
بامت من در پاک شدن از لوث گناه بعد از ادای آن یعنی بعد از ادای آن در اوقات ایشان گنجایش
گمان بقای گناه نیست و روایت کرده اند در سبب نزول آیه وافی هدایه إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ
که نفری از اصحاب پیغمبر صلعم از زنی نامحرم بر غیر وجه حلال بوسه گرفته بود و بعد از آن از عمل خود پشیمان شده

بر قلب حضرت

بر قلب حضرت رسانید و حضرت چنانچه عادت ایشان بود منتظر وحی الهی شد ناگاه جبرئیل نازل شد و این آیه
آورد که أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ
یعنی برپای دار ای محمد و امت خود را امر کن که برپا می نماز را در دو طرف روز که عبارتست از نصف اول روز و نصف آخر
که کنایه از نماز صبح و ظهر و عصر باشد و در زلفا از شب یعنی اول آن شب چه زلف ساعات اول شب را میگویند قریب
بروز که کنایه از نماز شام و خفتن باشد بدرستی که حسنات یعنی مبادرت باعمال حسنه رفع میکند و برطرف مینماید
سیئات را یعنی گناهان را آن شخص پرسید که الی هذا یا رسول الله یعنی این حکم از برای رفع گناه منست رسول خدا
حضرت فرمودند بجمیع امتی کلهم یعنی از برای تو تنها نیست بلکه از برای جمیع امت منست که تو یکی از ایشانی پس
معلوم شد که مراد بحسنات درین آیه صلوات خمس است و باید دانست که گناهانی که آیه و حدیث دلالت
میکنند بر آنکه مبادرت بنماز پنجگانه رفع آن مینماید گناهان صغیره است چه بعض دیگر احادیث دلالت دارد
بر آنکه نماز رفع گناهان کبیره نمیتواند کرد چنانچه روایت کرده اند از حضرت مقدسه مصطفوی که آن حضرت
فرموده اند که إِنَّ الصَّلَاةَ كَفَّارَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا اجْتُنِبَ الْكَبَائِرُ یعنی بدرستی که نمازهای پنجگانه
رفع میکند گناهانی را که از مصلی در ما بین هر دو نماز صادر میشود مادام که از کبایر مجتنب باشد و همچنین
روایت کرده اند که آن حضرت فرموده اند مَا مِنِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ تَحْضُرُهُ صَلَاةٌ مَكْتُوبَةٌ فَيُحْسِنُ وُضُوءَهَا
وَخُشُوعَهَا وَرُكُوعَهَا إِلَّا كَانَتْ كَفَّارَةً لِمَا قَبْلَهَا مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ تُؤْتَ كَبِيرَةٌ
یعنی حاضر نشود مر مؤمنی را وقت نمازی از نمازهای واجب پس بجای آورد و آنرا بر وجهی که نیکو باشد وضوی
او قبل از نماز و خشوع او در نماز که عبارتست از دل بستن خود در وقت عبادت و ترس بسیار از
ناخشنودی معبود و همچنین رکوع و سایر ارکان نماز او بر وجه نیکو بجا آورده شود مگر آنکه بوده باشد نماز
او که بر وجه نیکو بجا آورده کفارت گناهان گذشته او مادام که مرتکب گناه کبیره نشده باشد دیگر
روایت شده از آن سرور علیه و آله صلوات الله الملک الاکبر که إِنَّ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ وَالْجُمُعَةَ
إِلَى الْجُمُعَةِ كَفَّارَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا لَمْ تُغْشَ الْكَبَائِرُ یعنی بدرستی که نمازهای پنجگانه کفارهای
گناهانیست که در ما بین هر دو نماز از مصلی صادر میشود و همچنین نماز جمعه کفاره گناهانیست که از جمعه تا جمعه

از معصلی واقع میشود مادام که مرتکب کبایر نشود و از امثال این احادیث و روایات درین باب بسیار است پس جمع میان این عبارات که محمول شود ذنوب درین حدیث و در روایات اولی که ابی حمزه راوی آن بود بر گناهان صغیره و اگرچه کلام حضرت در آخر حدیث ابی حمزه که گفتیم و لکنه انه ظاهر در عموم است والله اعلم

**طراز** باید دانست که بعض آیات قرآنی دلالت دارد بر اینکه اجتناب از گناهان کبیره تدارک گناهان صغیره میکند مثل آیه کریمه **ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم وندخلکم مدخلا کریما** یعنی اگر اجتناب کنید ای مومنان از گناهان کبیره و پیرامون آن نگردید هر آینه می آمرزیم ما و باز می داریم از آن گناهان صغیره شما را و داخل میکنیم شما را در مکانی گرامی و خوش که عبارت از بهشت عنبرسرشت است و توهم نباید کرد که آنچه از احادیث مذکوره در حیطه فهم در آمد که نماز پنجگانه تکفیر گناهان صغیره مینماید به مدلول آیه منافات دارد چه میتواند بود که نماز تکفیر بعض انواع گناه کند و اجتناب کبایر تکفیر بعض انواع دیگر چرا که گناهان بعد از این مذکور خواهد شد بر چند نوع است بدنی و مالی و فعلی و قولی و امثال آن اگر گوییم که هر یک از نماز و اجتناب کبایر را در تکفیر گناه دخل هست باین معنی که هر دو در تکفیر شریک باشند و بر این تقدیر مراد تکفیر هر یک تکفیر فی الجمله خواهد بود نه تکفیر باستقلال و توجیه بر نوعی که صغایر که نماز تکفیر آنست محمول شود بر صغایر کسی که اجتناب از کبایر نکرده باشد مناسب مقام نیست چرا که در بعض احادیث تصریح باین واقع است که نماز تکفیر گناه کسی میکند که اجتناب از کبایر کرده باشد و این هم بعید است دانسته اند که نماز تکفیر گناه کسی که اجتناب از کبایر نکرده باشد نمیتواند کرد و این ظاهر است

**حدیث چهارم** روایت کرده بسند مذکور از شیخ الطایفه شیخ ابوجعفر طوسی قدس الله سره از شیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن محمد بن نعمان المفید که عبارت از شیخ مفید باشد از احمد بن محمد که اگرچه علماء رجال حکم بجرح و تعدیلش نکرده اند اما شیخ زین الدین علیه الرحمه در روایت حدیث او نفعات دانسته و علامه علیه الرحمه نیز حکم بصحت حدیثی کرده است که او در سندش باشد والله اعلم از پدر او محمد بن الحسن بن احمد بن ولید که شیخ علماء قم و فقیه و جلیل القدر و ثقه و صاحب

تصانیف است از حسین بن حسن بن ابان که بعضی از علماء رجال ثقه اش دانسته اند از حسین بن سعید که از موالی امام زین العابدین علیه السلام بوده و علماء رجال همه مدحش کرده اند و بعضی ثقه اش دانسته اند و صاحب تصنیفات بوده و از امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام نقل حدیث کرده از ابن ابی عمیر و فضاله بن ایوب ابو ذر که هر دو صحیح المذهب و ثقه اند و جمیع علما اتفاق کرده اند بر اینکه اجماع است بر تصحیح آنچه از ایشان روایت شده صحیح است کائنا من کان که در طریق آن ضعیفی باشد از حسین بن علا بن که کنیز ابی الصبح بوده از ثقه جلیل القدر عظیم المنزله که فقیه عالم ابی الحسن زراره بن اعین که گفت حکی لنا الامام ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام وضوء رسول الله صلی الله علیه وآله فدعا بقدح من ماء فادخل یده الیمنی فاخذ کفا من ماء فاسدلها علی وجهه من اعلی الوجه ثم مسح بیده الجانبین جمیعا ثم اعاد الیسری فی الاناء فاسدلها علی الیمنی ثم مسح بها جوانبها ثم اعاد الیمنی فی الاناء فصبها علی الیسری فصنع بها کما صنع بالیمنی ثم مسح ببقیة ما بقی فی یدیه راسه و رجلیه ولم یعدهما فی الاناء

**شرح** کلام راوی امام علیه السلام در ضمن آغاز و شروع نمایش و انجام

**آغاز** مشتمل بر دو بینش

**بینش اول** حکایت کرد و بیان نمود روش وضوی امام محمد باقر علیه السلام برای ما وضوی رسول خدا را باین وجه که قدحی از آب طلب نمود و چون حاضر ساختند داخل ساخت دست راست خود را در آن قدح و کفی آب برگرفت و ریخت آنرا بر روی مبارک خود از جانب بالا در پس از آن دست مبارک خود را بهر دو جانب رو تا آب بهمه جای آن جاری گردد و بعد از آن دست چپ را داخل قدح ساخت و کفی آب با آن دست برداشته بدست راست ریخت و آنرا بر دست مبارک راست بهمه جای آن تا آب بهمه جا جاری شود بعد از آن اعاده کرد دست راست را یعنی مرتبه دیگر بدست راست کفی آب گرفت و بر دست چپ خود ریخت و با آن همان عمل کرد که بدست راست کرده بود یعنی دست مبارک را بر همه جانب آن مالید تا آب بهمه جا جاری شود و بعد از آن مسح کرده بقیه آنچه از رطوبت در دستهای آن حضرت باقی مانده بود سر خود را و پاهای خود را و اعاده نفرمود دست را در اناء یعنی آب تازه بواسطه مسح برنداشت

**بینش دویم** فدعا بقدح من ماء استدلال کرده اند باین مثل

حضرت بآنکه آب او دون چیز از برای وضو ساخته از جمله استعانتی که فقها در وضو مکروه دانسته اند نیست

وگفته اند استعانت مکروه آنست که دیگری آب در دست او بکشد بریزد و این کس آن را صرف کند

و دین استدلال خالی چنانچه محققی نیست بحث است مزجر گویید میتواند بود که مقصود مصنف

علیه طاب الله ثراه از بحث مذکور اشارت باین باشد که فقها استعانت را در وضو مکروه دانسته اند که مقصود

از آن اباحت نماز باشد با امری دیگر از امور که مشروط بوضوست و غرض امام عم چنانچه تقریر

راوی مشعر بر آنست حکایت وضو حضرت رسالت صلعم بوده و تعلیم آن بر او برخوا اباحت فعل از

افعال مشروط بوضو چنانچه مذکور شد از گرفت که حدیث متضمن جزو وضوست یا شرط آن نیز موهم

آنست پس فعل امام عم در مقام اشعار بعدم کراهت آنچه مکروه دانسته اند نتواند بود و حدیث

اشعاری نیست بآنکه فعل مذکور از جعفر صادق نیز در حال اراده وضو واقع شده است تا بآن متمسک توان شد

بلکه میتوان گفت که حدیث صریح نیست در آب آوردن چیز از برای امام عم نیز چه میتواند بود که مقصود

راوی از این کلام این باشد که حضرت در مقام اعضا آب ندادند عجنه از آنکه کسی دیگر آورد یا خود حاضر

سازند تغییر این حال طلب و کلام فصحا بسیار است چنانچه بعد از تتبع کلام ایشان ظاهر میشود و بر تقدیر

تسلیم این مراتب میتواند بود که غرض حضرت از فعل مذکور تنبیه بر جواز آن باشد و اشعار بآنکه استعانت

در وضو حرام نیست خصوصا که مقام نیز جز مقام تعلیمیت آبی از آن ندارد و بلکه مقتضی آن نیز هست والله

اعلم فاسدلها علی وجهه من اعلی الوجه بدل در صحت معنی از جای دوش با مشال آن یعنی فرو

گذاشتن جامه و پرده و نقاب یا مانند آن باشد و انچه است که آنچه بخشند و گاه و امثال آن می بود

سیل میگویند و مراد انجا مجاز آب بردن است قد شنیدی اقتباس استعاره تبعیه که عبارت از استعاره

افعال و حروفست یعنی فعلی یا حرفی در کلام مذکور شود و از آن معنی خواسته شود جز معنی موضوع له بواسطه علاقه تشبیهی

که معنی مذکور را معنی موضوع له بوده باشد و مراد با علای وجه جانب بالای روست یعنی حضرت آب را که بدست

داشتند قدح برداشته بود بر روی مبارک ریختند از جانب بالای رو که عبارتست از رستنگاه موی پیش

سرست با محاذات پیشانی و آنچه مساوات آنست تا عذار چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

ثم مسح بیده الجانبین جمیعا در بعض نسخ تهذیب حدیث که ذکر این حدیث شده بجای جانبین جبینین

ایراد شده و آن نسخه صحیح نیست بلکه از اشتباه و سهو کاتبانست و باید دانست که لفظ ثم در حدیث

در چند موضع که مذکورات مبرخود که از جهت مستقل نیست بلکه بتجرید از معنی تراخی باید مستعمل شده است

و استعمال ثم بر موجه در کلام فصحا بسیار است مزجر گویید بدان این اجمال آنکه هرگاه در عطف امری بر

امری مجرد اجتماع و مشارکت ایشان را در حکم خواهند میگویند با او عطف میکنند مثل جا زید و عمرو که دلالت

بر این ندارد که زید و عمرو هر دو آمدند با آنکه با هم آمده باشند یا یکی مقدم بر دیگری آمده باشد و اگر اینها

خواهند که و انمایند که آمدن یکی از ایشان بعد از دیگری واقع شده بی آنکه زمانی فاصله شده باشد میان ایشان

از لاحق را بر سابق بفا تعقیبی عطف میکنند مثل جا زید فعمرو که دلالت دارد بر آنکه آمدن عمرو بعد از آمدن

زید واقع شده بلا فاصله زمانی و اگر زمانی فاصله شده باشد و خواهند آن را وانمایند عطف مذکور را بثم ادا

میکنند مثل جا زید ثم عمرو که باین معنیست که زید آمد و بعد از زمانی عمرو آمد و این معنی آخر از تراخی میگویند

و ثم از برای این معنی موضوعست و ظاهرست که در مقام تراخی در میان افعال وضو را نیست بلکه

موالات که تتابع افعالست در وضو شرطست حسن چاره ثم را مجرد از معنی تراخی باید گرفت که بمعنی فا باشد

ثم اعاد الیسری ذکر اعاده درین فقره بشکل فقره آینده است که ثم اعاد الیمنی باشد چه ظاهرست

که معنی اعاده که ایقاع ثانی است درین افعال است چه متحقق نیست چه ادخال اولی بدست مذکور نشده

و توهم میشود که در عبارت صنعت مشاکله که عبارتست از ایراد لفظیست در فقره از کلام بآن معنی که لفظ مذکور

از برای آن موضوع نیست تا مشاکل شود بحسب لفظ آن فقره با فقره دیگر از کلام که قرینه آن واقعست و

لفظ مذکور را آنجا در معنی خود استعمال شده است مقدم بودن مشاکل اسم مفعول بر مشاکل اسم فاعل

شرطست که لفظی که بواسطه مشاکلت آن این لفظ در غیر معنی خود مستعمل شده در کلام ذکر آن مقدم داشته

باشد بر ذکر این لفظ و چون اینجا مقدم نیست بر آن نتوان حمل کرد چه هیچ یک از علما عربیت این شرط را ذکر نکرده

اند بلکه جمله ایشان تصریح کرده اند چنانچه در آیه کریمه فمنهم من یمشی علی بطنه ومنهم من یمشی

علی رجلین که در مقام امتنان بخلق انواع مختلف از حیوانات نازل شده و با این معنیست که بعضی ازیشان

شکم برامیدوند مثل ابهی ماده و امثال آن و بعضی بپا چون سایر حیوانات گفته اند که ذکر مشی در فقره اول با
آنکه مشی در لغت بمعنی راه رفتن بپا است و حرکت بشکم را مشی نگویند مبنا کلام بر فقره دویم است که
در معنی خود مستعمل شده و حکمت کرا اعاده در معنی خود مستعمل باشد چه اگر چه او خالی از نوعی دیگر و وقوع بنا نیز
بوده است اما او خالی و است در ضمن دست راست واقع شده بوده است پس آنرا اعتبار ادخال
نموده در محقق باشد **مترجم گوید** صاحب کشاف در اول سوره کهف جایی که تفسیر آیه کرده است
**ان یظهروا علیکم یرجموکم او یعیدوکم فی ملتهم** الآیه که در باب اصحاب کهف نازل
شده و معنی آن را برین وجه بیان کرده است که بعد از بیدار شدن ایشان از خواب که بعد از سیصد و نه
سال وقوع یافته بود چون در آن مقام شدند که بواسطه تحصیل قوتی که وسیله حصول قوتی جهت عبادت
ایشان بوده باشد کسی را از خود بشهر فرستند بگمان آنکه همان زمان دقیانوس است و جمعی که ایشان را
تشویش آنها بناء بکهف آورده اند هستند هنوز هستند یکی از ایشان خطاب بدیگران کرده گفت سفارش
کنید او را که بنحو سلوک کند که مردم شهر بحال او و جای ما اطلاع نیابند **انهم ان یظهروا علیکم یرجموکم**
بدرستی که اگر اهل شهر بر احوال شما اطلاع بهم رسد شما را با سنگ زجر خواهند کشت **او یعیدوکم**
**فی ملتهم** یا عود خواهند فرمود شما را بدین باطل خود چه با اعتقاد او اصحاب کهف ترک
دین حق بوده اند و اما عقیده ایشان از آلایش کفر پاک بوده است **یعیدوکم فی ملتهم**
را در آیه مذکوره به **یدخلوکم فی دینهم ویصیروکم الیه** تفسیر کرده است و گفته است
که استعمال اعاده در معنی صیرورت در کلام عرب بسیار واقعست وهذه عبارة العود بمعنی الصیرورة
اکثر شیء فی کلامهم یقولون ما عدت افعل کذا یریدون ما ابتدأت الفعل
پس بنابرین ذکر اعاده که در مقام که از امام علیه السلام وقوع یافته بی مؤنت تحمل توجیهات مذکوره
صحیح باشد **فتنبیه** ثم مسح ببقیة ما بقی فی یدیه رأسه و رجلیه ظاهر این بود که گفته شود
ثم مسح بما بقی فی یدیه رأسه و رجلیه چه مسح بآنچه باقی بود در دست از آب وضو وقوع
یافته منیا قی بجز باقی بوده نمانده بیش جز ذکر آن وجه ایراد میشد و مستلزم این بود که حضرت بجمیع طرفی

و دست

که در دست باقی مانده بود مسح کرده باشد مسح بعضی از آن جایز نباشد بر وجه مذکور ایراد شده تا
رفع آن توهم شود و اشعار باشد بآنکه مسح ببعضی از آن نیز مجزیست ولم یعیدها فی الاناء متفرد بودن
چیز بعید با آنکه ظاهر اینست که راجع باشد بیدین و فقیه با دیش بوده بنا بر آنکه احتیاج بیدین
که در فقره پیشتر مذکور است باید که در ضمن یدین مذکور شده و در بعضی نسخها بعدها نقل شده چیزی
تثنیه و بر آن تقدیر احتیاج بتوجیه مذکور در کتاب بخلاف ظاهر نیست والله اعلم **نمایش اول**
باید دانست که جمهور علمای شیعه در شستن رو در وضو ساختن واجب دانسته اند ابتدای بأعلای
وجه را یعنی اینکه ابتدا در شستن از جانب بالای رو که عبارت از رستنگاه موی پیش سر است چنانچه
مذکور شد واقع شود سوای سید مرتضی علم الهدی و ابن ادریس و بعضی از اتباع ایشان که بوجوب
آن قایل نشده اند و گفته اند که میباید رو بالتمام شسته شود و از هر جانب که ابتدا واقع شود مجزیست
و از جمله دلایلی که بر وجوب آن ایراد کرده اند یکی حدیث مذکور است بر این وجه که حضرت امام علیه السلام در مقام بیان
تعلیم وضوی واجب بوده اند و لهذا متوجه اعمال سنتی نشده اند پس آنچه از ایشان صادر شده باید
واجب باشد و این حدیث ناطقست بآنکه در شستن روی ابتدا باعلی کرده اند پس ابتدا باعلی
در شستن رو واجب باشد اگر گویند بنابرین لازم می آید که اغتراف بیمین یعنی برداشتن آب از اناء به
دست راست که در حدیث صریحست در وقوع آن از امام علیه السلام نیز واجب باشد و بعکس از علما قایل بوجوب آن نشده حال آنکه
است پس هرچه حدیث دلالت بر صدور آن از حضرت داشته باشد محکوم بوجوب نتواند بود جوابش
آنست که هرچه در معرض بیان حضرت در آمده باشد ظاهر محکوم بوجوب است که دلیلی بر نبوده باشد
بر خلاف آن و اینجا اجماع دلیلست بر استحباب اغتراف بیمین پس آنرا داده بعضی بر دلیل مذکور شوند
بوده و یکی دیگر از دلایلی که بر وجوب آن نقل شده استدلال بوضوی پیغمبرست صلی الله
علیه و آله که بعقد تعلیم امت از ایشان صادر شده است بر این وجه که حضرت در حین شستن روی
مبارک در آن وضو یا ابتدا باعلی کرده اند یا باسفل نخیر اند بود که ابتدا باسفل کرده باشند و الا
آن واجب میشد علی التعیین بر امت چه همه اتفاق دارند بر آنکه حضرت بعد از فراغ از وضوی بیانی

فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به یعنی این وضوییست که قبول نمیشود
نماز بی او حضرت عزت مگر آنکه وضوی آن نماز مثل این وضو ساخته شود و حال آنکه هیچ یک از ایشان
قایل بوجوب ابتدا در شستن بالا نیستند و اتفاق امت بر خطا صحیح نیست پس البته ابتدا
بالا کرده باشند و هر چه ایشان در آن وقت کرده اند بنا بر کلام مذکور که بعد از فراغ بر زبان مبارک
جاری ساخته اند واجب است پس ابتدا بالا واجب باشد و برین استدلال اعتراض کرده اند که می
تواند بود که ابتدای آنحضرت بالا در غسل واقع شده باشد باین قصد که وانموده شود که آن نیز جایز است
و ابتدا بالا واجب نیست و کلام اگر از حضرت بر آن وجه صادر شده باشد یا شود دلالت بر وجوب آن
چنانچه سکوت داری در وضوئی که بالا مذکور از ذکر آن نیز اشعاری بآن دارد و پس از فعل حضرت بر آنکه
وجه وجوب لازم نیاید و اتفاق بر عدم وجوب آن اتفاق امت بر خطا نشده باشد و در روایت وضوی
بیانی ابتدا بالا در وجه کرده اند نیز دلالت بر وجوب آن نتوان کرد چه بعضی کیفیات در افعال جبلی انسان هست
که با وجود امکان صدور آن بر نحو دیگر بالطبع بر آن وجه عمل می آورد چنانچه که خوردن طعام دست را واسطه کردن
لقمه میسازد و هنگام شرب آب کوزه و امثال آن را واسطه ساختن آب از لب میگذارد و نه لب را بر آب نظیر
سایر حیوانات با وجود امکان شق ثانی پس میتواند بود که ابتدا آنحضرت بالا در وجه نیز از آن قبیل باشد
چنانچه اراده در غسل اعضا که این همه بعد و آن از حضرت ظاهرست اکثر علما بر آن حمل کرده اند
و قایل بوجوب آن نشده مگر قلیلی از مجتهدین که آنرا نیز واجب دانسته اند بلی که ثابت شود که حضرت
در ایقاع بر آن وجه قصد قربت کرده اند دلیل وجوب میتواند بود و همراه آن در معرض منع است بنا بر آنکه
از کیفیات فعلی باشد که قربت در آن قصد نشده و از افعال وضوئیست و آن لازم ندارد که مقصود
از آن نیز قربت باشد و کلام حضرت که بعد از فراغ از وضو بر زبان فرموده اند که هذا وضوء
لا یقبل الله الصلوة الا به باین معنیست که الا بمثله یعنی قبول نمیشود نماز مگر بوضوئی
که مثل این وضو باشد پس بنا بر آنچه در اصول مقرر شده است که اصل عدم تکلیف بر زیاده است
باقی آنچه در عرف مماثلت گویند از عهده تکلیف بر توان آمد و هیچ شک نیست که بملاحظه کیفیت

از کیفیات

از کیفیات فعل بتبدیل کیفیت دیگر یا بدرفع مماثلت عرفی تحقق نشود ظاهر که غالبا از جانب صاحب خود
مامور شود با آنکه کاری کند مثل کاری که او بدو کرده مکلف بزیاده و از نقص نخواهد داشت که بر وجهی انگاره
صادر شود که توان گفت مانند کار زید است نه آنکه بر وجهی کند که از آن مانند تر بآن متصور نباشد و کلام
اینست که اگر برین مطلب استدلال کنند بآیه کریمه فاغسلوا وجوهکم چندان دور نباشد بهر
وجه که در علم بیان مقرر شده که مطلق منصرف بفرد شایع متعارف میشود یعنی هر گاه امر بماهیتی شود
خالی از اوضاع و احوال آنرا اراده شود مراد از آن فرد متعارف شایع از افراد آن خواهد بود چه اگر فرد دیگر
مقصود و منظور و مقید بقیدی میشد ظاهر آنکه رسیدی بکلام که خود گوید از برای مزکور نباید و دیگر طرح و وضع
آن نکند باین تکلف خواهد بود که کوزه بسازد بر وجه متعارف شایع میان مردم مثل شکل استوانی مثلا نه بر
بشکل دیگر بسازد مثل مثلث یا مسدس و امثال آن مثل امر رسیدش نخواهد است و تعجیبان نیز با
منسوب خواهند ساخت پس گوییم غسل وجه که امر بآن وارد است واقعست مطلقست و مقید بقیدی
نیست پس بنا بر آنچه مذکور شده مراد از آن فرد شایع خواهد بود و از افراد غسل وجه که شایع و متعارف مردم
باشد و ظاهر است که شایع و متعارف در غسل وجه اینست که ابتدا از جانب بالا واقع شود و از جانب
اسفل پس غسل بر آن وجه واجب مامور به باشد و اگر گویند این استدلال در باب اراده نیز جاریست
چه ظاهر است که شایع و متعارف در غسل اعضا اینست که بالا اراده باشد و حال آنکه شما قایل بوجوب
آن نیستید جواب آنست که این نقض مشترک است میان این دلیل و دلیلهای سابق که قوم ذکر آن کرده
اند هر چه ایشان از تزد آن برد دلیلهای خود جواب گویند جواب از این دلیل نیز میتواند بود و العهدة علی
تمام شستن روی تحدید وجه بعرض تعیین نهایت طولی و عرضی روی از آن معلوم شود که از هر جانب
تا کجای باید شست اگر چه در جمیع کتب فقهیه مذکور است و در میان مردم مشهور بنا بر تشخیص حد
که بخاطر رسیده و دیگران بر آن وجه اراده نکرده اند چنانچه در تفقد آن و استنباط آن ابنه دارست
خود را مستغرق دیده اند مقام را اشباب ذکر آن داشته میگوید که جمیع فرق اسلام سوای زهری از علما
سنت که گوش را نیز داخل روی دانسته اتفاق دارند با آنکه طول روی زیاده از قصاص موی سر تا

طرف ذقن که عبارت از سر زنخدان باشد منبت و عرض از وتد گوش که بلندی زیر گوش است تا
وتد گوش دیگر و قصاص در لغت منتهی رستنگاه موی سر است خواه از پیش و خواه از عقب
و مراد اینجا نهایت رستنگاه موی پیش سر است که از دو جانب ناصیه یعنی موی پیش سر بالای جبین
گرفته اند و نزعه که عبارت از دو جای طولانیست که از دو جانب پیشانی سر در آمده بالا رفته و در دو آمده
است و مواضع تحذیف که در پیش صدغین که شقیقتان باشد واقعست و زنان و مطربان موی آنرا
میکنند رسیده و از آنجا به صدغین در آمده متصل شده است از دو جانب بعذار که عبارت از
موئیست که در محاذات سوراخ گوش روئیده مابین شقیقه و عارض اما پاصنی که بر دو
گوشها در آمده هیچکس خلاف نکرده است در آنکه داخل قصاص مؤخر است نه مقدم
نهایتش علمای ما رضوان الله علیهم از حدیث صحیح زراره که بعد ازین مذکور خواهد شد چنین
استنباط کرده اند که طول روی از ناصیه قصاص موی سر است تا طرف ذقن و عرض آن
آنچه فرا گرفته است آنرا ابهام و وسطی که عبارت از انگشت شست و انگشت میانه است چنین
بر عرض روی نهاده شود و درین تحدید بحسب ظاهر نزعتین و صدغین داخل است و مواضع تحذیف
و عذارین و پاصنهای مابین عذار و گوش خارج لیکن نزعتین را همه خارج دانسته اند و گفته اند نزعتان
از قصاص نصاص ناصیه است و آنچه برسمت آن باشد از دو جانب تا عذار یعنی خط عرضی که واصل
باشد میان قصاص ناصیه و عذار از دو جانب بر آن گذرد و نزعتین برسمت خط مذکور نیست بلکه
فوق خط مذکور می افتد اما صدغین تا آنکه در تحت خط مذکور واقعست بر تحدید مذکور شامل آن نیست هم
اتفاق کرده اند بر آنکه آن داخل روی نیست و وجوب شستن آن بواسطه آنکه در حدیث
زراره مذکور تصریح باخراج آن واقعست و حدیث مذکور اینست که زراره ابن اعین که از ثقات راویان
حدیثست از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که بآن حضرت گفتم حد روی را از حد چیست که آنرا
می باید شست و خدای تعالی در کلام مجید امر بشستن آن کرده است امام علیه السلام فرمودند
الوجه الذي امر الله عزّ وجلّ بغسله لا ینبغی لاحد ان یزید علیه ولا ینقص

منه ان زاد علیه لم یُوجَر وان نقص منه أثم ما دارت علیه الوسطى والابهام
من قصاص شعر الرأس الى الذقن وما جرت علیه الاصبعان مستدیرا فهو من
الوجه وما سوى ذلك فلیس من الوجه خلاصه معنی کلام معجز نظام که روئی که حضرت عزّت
جلّ شانه امر بشستن آن کرده چنانچه سزاوار نیست هیچکس را که بر آن زیاده شوید یا از آنچه شوید از آن
چیزی کم کند اگر بر آن چیزی زیاده کند اجری بر آن نخواهد یافت و اگر چیزی از آن کم کند در معرض
اثم و عقاب در خواهد آمد مسافتیست از روی که دوران آن کنند بر آن وسطی و ابهام و حالتی که
آن مسافت از قصاص موی سر باشد تا طرف ذقن و آنچه جاری شود بر آن اصبعین مذکورین
از روی دور آن چیزی از روئیست بعد از آن از حضرت سؤال کردم که آیا شقیقه داخل روی
است حضرت فرمودند لا یعنی شقیقه داخل روی نیست بعد از آن گفتم حد و مراد از آنچه موی بر
آن روئیده است در روی آنرا گرفته باشد بر محاسن و سبیل و امثال آن فرمودند کلما احاط
به الشعر فلیس للعباد ان یطلبوه ولا ان یبحثوا عنه ولکن یجری علیه الماء یعنی
آنچه موی بر آن روئیده و در زیر موی پنهانست نیست مر بندگان را که در مقام بر آوردن آن از زیر موی
در آیند یا از آن بحث کنند اما می باید که آب بر روی موئی که بر آن موضع روئیده جاری سازند و این
حدیث عمده دلایل علمای ما است برای تحدید وجه و اقوی ازین دلیلی ندارند و در کتاب کلینی
و کتاب من لا یحضره الفقیه حکم بصحت آن نشده و شیخ طوسی در تهذیب حدیث آنرا بحسن اسناد
و در تهذیب مذکور و کلینی اگرچه بر وجه اضمار نقل آن نشده و بعضی تصریح باسامی که زراره از وی روایت
کرده نشده و حدیث مضمر از اقسام ضعیف میباشد اما این اضمار ضرر در صحت حدیث نکرده
بواسطه آنکه شیخ طوسی که مصنف تهذیب است در کتاب خلاف که هم از مصنفات اوست
تصریح کرده است باآنکه امامی که زراره از وی سؤال کرده یکی از دو امامست امام محمد باقر علیه السلام یا
امام جعفر صادق است علیهما السلام و ابن بابویه صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه تصریح کرده است
که امام محمد باقر است علیه السلام اما مواضع تحذیف و عذارین خلاف شده است میان علمای ما رضوان الله

اکثر ایشان داخل روی هستند و در ننوشتن آن وجهیست با آنکه بعضی مواضع تحذیف داخل
دانسته‌اند باین دلیل که تحدید مذکور که از حدیث فهم شده شامل آنست چه انفراج اصبعین اغلب
تا آن برسد و خط مذکور که بر بالای آن میکند و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب تذکرة الفقها حکم بوجوب
آن از و کرده بنابر آنکه اصل برائت ذمه است از وجوب غسل آن و چون موئی که بر آن روئیده اتصال دارد
بموی سر ظاهر است که داخل سر باشد نه داخل روی و بعضی علمای اهل سنت نیز با او درین حکم شریکند و بعضی
مثل شیخ ابو القاسم و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه جزم بخروج عذار کرده‌اند بدلیل **اول** آنکه اصل
برائت ذمه است از وجوب غسل آن **دوم** آنکه تحدید مذکور شامل آن نیست چه انفراج اصبعین در اغلب تا آن
نمیرسد **سوم** آنکه وجه را از مواجهه گرفته‌اند و عذار بمواجهه انسان نیست پس داخل وجه نباشد
و باین سخن شکی نیست که اگر هر یک از مواضع تحذیف و عذار درین حال و شسته شود باحتیاط اوجب
خواهد بود اما چنانچه این عذار و گوش جمیع علمای امامیه اتفاق دارند بر آنکه از حد وجه بیرونست و غسل آن
واجب نیست و اکثر علمای اهل سنت داخل میدانند چه روی پیش ایشان از کنار گوش است تا کنار گوش
و بالجمله از تقریر این مقدمات ظاهر شد که حد اعلای وجه بنابر آنچه از کلام علمای رضوان الله علیهم فهم میشود
رستنگاه موی ناصیه است با آنچه در سمت آن باشد از دو جانب براستقامت خط عرضی مذکور تا هر دو
سر انگشتان در وقت انفراج تا آن رسد و هیچ شکی نیست که مواضع تحذیف و صدغین در زیر این
خط افتاده‌اند و در طی وقت انفراج ایشان میکنند و پس این تحدید بمذهب جمهور که مواضع تحذیف و صدغین
را خارج روی میدانند صدق نخواهد بود و بر سطح آنکه آنچه داخل روی نیست داخل میشود و چیزی تواند
بود که تحدیدی که متضمن این قسم قصوری باشد از امام علیه السلام صادر شود پس معلوم شد که تحدید بآن
وجه معهود جمهور نیست بلکه حق آنست که تحدید با بین الاصبعین مخصوص حد عرضی نیست بلکه مراد آنست
که هر یک از طول و عرض روی بمقدار ما بین الاصبعین است بر نهجی که خط مستقیمی توهم کنیم از قصاص
ناصیه تا طرف ذقن که در اغلب مساوی انفراج ما بین الاصبعین است و وسط آن را ساکن فرض کرده
بر نقش چون و شمش حرکت دهیم تا طرف اعلای خط بجانب طرف اسفل آید و طرف اسفل بجای

طرف اعلا

طرف اعلا چنانچه شبیه دایره از آن بهم رسد آنچه درین دایره داخل باشد وجهست و آنچه بیرون افتد
خارج وجه پس بیان این اجمال آنکه من قصاص شعر الراس که در حدیث زراره واقع شده بحسب ترکیب نحوی
یا حالست از ما در ما دارت که جزاء جملات و متعلق بکلیها یا مقدارست یعنی و چیزی که امر بغسل آن در وضو وارد شده
مقدار بستر از روی که در آن کند ابهام و وسطی بر آن در حالتی که ابتدا از قصاص شعر راس باشد تا ذقن
یا متعلقست بدارت مذکور یعنی دور آن اصبعین بر وجهی باشد که ابتداء آن از قصاص شعر راس باشد
و انتهاش بذقن و ظاهر است که هر گاه چنان اصبعین بر موجبا دارد که اصبع دیگر بعکس این دوران
خواهد کرد یعنی ابتدا آن در آن از ذقن خواهد بود و انتهاش قصاص موی سر تا شبه دایره مذکوره که لفظ
مستدیرا نیز دلالت بر آن دارد بهم رسد و لهذا الامام علیه السلام اکتفا بذکر یکی کرده و در حدیث تصریح باراده
هر دو شده است بعد از آن در مقام تصریح بما علم ضمنا در آمده میفرماید که و ما جرت علیه الاصبعان
مستدیرا فهو من الوجه چه لفظ مستدیرا درین عبارت حالست از ما که از موصول باشد بغیر مقدار(?)
که جاری شود بر آن اصبعین مذکورین در حالتی که آن مقدار مستدیر باشد از وجهست و این هر دو حکم
مسافت طول و عرض آن مساویست و مقدار هر یک از آن انفراج اصبعینست و هر گاه معنی حدیث شریف
این وجه واکرده شده مواضع تحذیف داخل میشود و صدغین تا در انفراج آن نرود و جهیر که قابلند با آنکه
آنها داخل روی نیست احتیاج بتکلف باشد و تحدید سالم میشود از قصوری که گفته شد که مواضع تحذیف
و صدغین از این تحدید بیرون نبود اسطا آنست که تجربه حاکمست با آنکه هرگاه چنانچه مذکور شد خطی موهوم
از انفراج اصبعین ما بین قصاص و ذقن منطبق سازند و وسط آن را ساکن ساخته بر نقش چون (?) او را
دور دهند تا شبیه دایره مذکوره بهم رسد مواضع تحذیف و صدغین خارج می‌افتد و این بیان ظاهر شد که
وجهیر که تحدید بوجوه شامل آنست زیاده داخل از وجهیر که از روایت بنابر تقریر مذکور فهم میشود بمقدار نصف باقی
مربع مفروض بر دایره مذکوره بر آن دایره که عبارت از دو مثلثست که حاصل میشود از دو خط مستقیم
طولی و عرضی و توسط قطر دایره مذکوره مثلاً فرض کنیم که درین شکل **ب** قصاص ناصیه است و **د**
طرف ذقن و خط **اج** خطیست که قوم طرف اعلای وجه دانسته‌اند که از قصاص گذرد و بر ناصیه و آنچه بر

سمت آنست از وجوب تا غضارید و مجموع این مشکل بنا بر تحدید موثر وجه و بنا بر تحدیدی که باستنباط آن از
روایت مذکوره منفرد است و این وجه و ما بقی خارج پس ظاهر شد که زیادتی آن مقدار شبر جو
است که نصف فضل رعیت بر دایره و الله العالم بالصواب **مسئله** مشهور میان علمای امامیه
رضوان الله علیهم آنست که اگر متوضی بعد از شستن روی خود از آب زند بر وجهی که ابتدا از رسیدن روی
آب از جانب اعلا باشد بی آنکه دست آب بر روی بزند و دست بر روی رساند کافیست و اراده یعنی
دست بر روی در حال شستن روی واجب نیست و بعضی از علما ارتماس را اراده و غسل جز و واجب
دانسته اند و از علمای امامیه ابن جنید و بعضی اتباع او با ایشان درین مسئله موافقت کرده اند و شیخ
جمال الدین مطهر علیه الرحمه در مختلف بر مذهب مشهور که عدم وجوب اراده است بر وجهی اراده دلیل کرده
است که غسل بوجهی که از آیه کریمه فاغسلوا وجوهکم وجوب آن ثابت میگردد در ضمن غسل با اراده
محقق است در ضمن غسل بی اراده نیز محقق است پس متعرض هر شق که بعضی آیه ایشان را مامور به واقع
شده خواهد بود و متوضی از عهده تکلیف آن بر آمده و اصل عدم تکلیف بزیاده است و بخاطر حقیر
میرسد که این دلیل کلام تمام حسن نموده بود که در وضوء بیانی که این حدیث متضمن آنست و جمیع علما و متعرض
قبولش در آورده بمضمونش عمل کرده اند اراده بعمل نیامده باشد اما بعد از بعمل آمدن آن از حضرت امام
چنانچه حدیث بآن ناطق است این استدلال را وجهی نماند چرا که حضرت [illegible] امام [illegible] در مقام
بیان و تعلیم وضوء دست مبارک که آب برداشته بر روی ریختند و دست مبارک را بر روی [illegible]
رانیدند چنانچه [illegible] پس [illegible] دست واجب باشد همچنانچه در وجوب
ابتدا با علای وجه گفته اند و بر همین وجه استدلال کرده و بر در باب وجوب ابتدا با علا بر همین وجه شده بود
که حضرت در وضوی بیانی که بعد از فراغ از آن فرموده هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا
به است ابتدا با علا وجه کرده اند با سفل تا آخر آنچه در تقریر دلیل مذکور شد درین باب میگوییم حضرت در
حال غسل وجه در آن وضوء با اراده بعمل آورده و … اند بود که بعمل نیاورده باشند الا آنکه آن … برات
واجب بود و عکس آن قابل نشده پس البته بعمل آورده اند پس اراده در حال غسل وجه واجب باشد

استدلال

و بالجمله دلیل علامه بر وجهی که دلالت بر عدم وجوب اراده دارد بر عدم وجوب ابتدا با اعلی نیز وارد است و جواب
آن نشود و جواب این نیز همانند بود و الله الموفق **مسئله** شیخ زین الدین علیه الرحمه در بعض مصنفات
خود حکم کرده است با آنکه در شستن روی در وضوء واجب است ابتدا از جانب اعلا کافی نیست بلکه می باید نسبت
بجمیع اجزای روی رعایت غسل اعلی فالاعلی بشود یعنی هر جزوی بالائی پیشتر از جزو شیبی شسته شود
… بحسب عرف یعنی همین قدر که در عرف گویند که رعایت مذکور واقع شده کافیست چرا که
رعایت آن بحسب حقیقت که یک موی تخلف نکند چنانچه ممکن نیست در مرتبه اشکال و تعسر کلام شیخ
و تعذر است پس اینکه تکلیف که غسل در رعایت عرفی کنند منافی نخواهد بود بعد از آن ذکر کرده است که
اگر اکتفا شود بوجوب تقدیم غسل هر جزو بالایی نسبت بجزو شیبی که در سمت آن باشد یعنی که
خط مستقیم بهر دو مرور کند نه نسبت بجمیع اجزای تحتانی و اگر چه در آن سمت نباشد خالی از وجهی
نخواهد بود و آنچه بخاطر میرسد آنست که همان ابتدا بجزوی از حد اعلا کافیست و رعایت الاعلی
فالاعلی در باقی اجزا مطلقا واجب نیست نه نسبت باجزایی که در یک سمت باشد و نه نسبت باجزای
دیگر و نه رعایت عرفی و نه حقیقی چرا که مشقت عظیمی در ضمن التزام آن است که بتکلیف بمثال آن
کمتر از شارع وقوع یافته و اصل برائت ذمه مکلف از وجوب آن و در هیچ یک از احادیث اشعاری
بآن رعایت نه احادیثی که مذکور شده و نه غیر آن و آنچه از حدیث مذکور فهم آن میشود زیاده بر آن نیست
که حضرت امام … در غسل وجه ابتدا با علای وجه کرده اند و همچنین چنانچه در ضمن رعایت الاعلی فالاعلی
محقق است با عدم رعایت مذکور نیز محقق خواهد بود که گاهی که ابتدا بجزو اعلی شده باشد و اراده بید
که درین حدیث اشعاری بآن بود که از حضرت در حال غسل واقع شده و نیز دلالتی بر آن ندارد و با جمله
در هیچ یک از کتب استدلال بدلیلی دیده نشده که دلالت بر وجوب رعایت مذکور کند تا حکم
بوجوب آن وجهی داشته باشد لا قامت دلیل **بنای سیوم** باید دانست که وجوب تقدیم
غسل دست راست بر دست چپ که این حدیث اشعار بر صدور آن از امام علیه السلام دارد و دلیلی
که در باب وجوب ابتدا با علا وجه مذکور شد در باب آن نیز جاریست از مختصات مذهب امامیه است

که علمای مذهب مذکور رضوان الله علیهم بر آن اتفاق دارند و از علمای اهل سنت بعضی بآن قایل
نشده بلکه بعضی از ایشان مثل شافعی و احمد حنبل اکتفا کرده‌اند بوجوب ترتیب میان غسل وجه
مجموع یدین و مسح رأس مجموع رجلین و قایل بترتیب میان دستها و پاها نشده‌اند و بعضی دیگر مثل
ابو حنیفه و مالک ترتیب را مطلقا واجب نمیدانسته‌اند و میگویند ابتدا بهر عضو که واقع شود جایز است
و استدلال کرده‌اند بر مذهب خود باینکه اصل برائت ذمه است از وجوب آن در آیه وضو اشعاری
بوجوب آن نیست چراکه واو عطف که در میان اعضا در آمده افاده ترتیب نمیکند پس صوری که
نزد ایشان جایز است که وضو بآن وجه واقع شود هفتصد و بیست صورت خواهد بود که نزد علمای امامیه
رضوان الله علیهم جمیع آنها باطلست الا دو صورت بمذهب کسی که ترتیب در مسح پاها واجب نمیداند
و تجویز کرده که پای چپ مقدم بر پای راست مسح شود و یک صورت بمذهب کسی که تجویز آن نکرده و در
مسح پاها ترتیب را واجب میداند و چنان حصول صور مختلفه بعدد مذکور آنست که عدد اعضا مغسول و ممسوح
در وضو شش است وجه و یدین و رأس و رجلین و بر تقدیر عدم وجوب رعایت ترتیب میان ایشان
ابتدا بهر یک از اعضای شش گانه صحیح خواهد بود و بر هر تقدیر عضو دویم پنج احتمال خواهد داشت
که مجموع سی احتمال باشد و بر هر یک از احتمالات سی گانه عضو سیم را چهار احتمال است و حاصل
ضرب سی در چهار یکصد و بیست عضو چهارم را بر هر یک از وجوه مذکوره سه احتمال و حاصل ضرب
صد و بیست در سه سیصد و شصت عضو پنجم را بر وجهی از آن دو احتمال و حاصل ضرب سیصد و شصت
در دو هفتصد و بیست است و چون عضو ششم را سوای یکصورت باقی نمیماند و حاصل ضرب عدد
در واحد همان عدد است انضمام آن باعث زیادتی عدد صور مختلفه نمیشود **مترجم گوید**
انحصار عدد صور مختلفه در هفتصد و بیست کاهی تمامست که ایشان تجویز ترجیح میان اعضا در غسل کرده باشند
و ظاهر نیست که آن نیز بمذهب ایشان جایز است پس صور مختلفه بکثیری بیشتر از هفتصد و بیست باشد
چنانچه بعد از رجوع بحساب ظاهر میگردد و از آنچه نزد جمعی از علمای امامیه رضه که قایل بوجوب ترتیب
میان رجلین نیستند سه صورت صحیح باشد که ثالث آنها جمع میان رجلین است بر نوعی که هر دو



باهم مسح شود والله اعلم و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه بر وجوب ترتیبی که متفق علیه امامیه است بر چند وجه
استدلال کرده است چون مقام اقتضای ذکر آن میکند وجوه مذکوره با بحثی که هر وجه بخاطر رسیده مذکور
میگردد انشاء الله الموفق **وجه اول** که در کتاب منتهی المطلب ایراد آن کرده آنست که در آیه کریمه
**فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق** فای تعقیب که بر سر اغسلوا در آمده دلالت دارد بر
آنکه غسل می باید بی فاصله بعد از اراده قیام بنماز واقع شود چه فا افاده تعقیب بی تراخی میکند چنانچه
بتتبع و تکرار یافت پس تقدیم غسل بحکم آیه مذکوره واجب باشد و هر کس قایل بوجوب تقدیم غسل شده ترتیب
را واجب میداند پس ترتیب واجب باشد و این کلام چنانچه مختصر نیست دو محمل دارد **اول** آنکه
مراد بغسل درین کلام چنانچه شیخ شهید علیه الرحمه بر آن حمل کرده غسل وجه باشد یعنی هر کس قایل بوجوب
تقدیم غسل وجه شده ترتیب را در جمیع اعضا واجب میداند و برین تقدیر بخاطر میرسد که دلیل مذکور از جاده استقامت
بر کنار باشد چه فا داخل نشده مگر بر فاغسلوا که بمذهب صحیح در مجموع وجه و یدین عامست و بر تقدیر تسلیم
افاده تعقیب زیاده برین دلالت ندارد که غسل وجه و یدین را بی فاصله بعد از اراده قیام بنماز بجای باید آورد
خواه وجه مقدم باشد و خواه یکی از یدین چراکه واو عطف زیاده بر جمع شدن معطوف با معطوف علیه
در حکم دلالت ندارد چنانکه گذشت و تقدیم ذکری چنانچه در عرفیت مقرر شده مفید مقصود نیست مثلا
اگر شخصی از اهل لسان گوید اذا لاقیت زیدا فقبّل وجهه ویدیه یعنی چون زید
دو چار شوی ببوس در حال روی آنرا و دستهای او را زیاده برین نخواهد فهمید که فعل هر دو می باید
مقارن ملاقات زید واقع شود و در ضمن هر یک که ابتدا محقق شود خود را ممتثل امر مذکور خواهد دانست
**اول** اگر مراد بغسل مطلق غسل باشد یعنی هر کس قایل بوجوب تقدیم مطلق غسلست بر مسح
ترتیب را در جمیع اعضا واجب میداند و برین تقدیر نیز بخاطر میرسد که دلیل تمام نباشد چراکه واو عطف
چنانچه مذکور شد از برای افاده مطلق جمعیت و دلالت بر ترتیب و تعقیب ندارد خواه در عطف مفرد
بر مفرد باشد مثل عطف یدین بر وجه و رجلین بر رأس خواه در عطف جمله بر جمله مثل عطف جمله
امسحوا بر اغسلوا پس میگوئیم در آیه عطف شده است امسحوا بر اغسلوا بواو و مجموع معطوف و معطوف

علیه باسم جزا شرط و مدخول فای تعقیب است یعنی هرگاه اراده قیام نماز نمایید مجموع این افعال را
از غسل و مسح بجا آورید اعم از آنکه غسل مقدم باشد یا مسح و با کلام فا از تعقیب باد و برین دلالت
ندارد که مجموع افعال وضو را بعد از اراده قیام نماز بعمل باید آورد و دلالت آن بر وجوب تقدیم غسل
وجه بامطلق غسل در معرض منعست مستند باموری که مذکور شد و باین که اگر شخصی از اهل لسان در
معرض این خطاب در آید که اذا طلبنا الامیر فلُفَّ عمامتَکَ والبَسْ ثوبَکَ یعنی هرگاه امیر
طلب نماید در حال بپیچ دستار خود را و بپوش جامه خود را از این نخواهد فهمید که هر دو را مقارن
طلب امیر بعمل باید آورد و به تقدیم لبس ثوب بر لف عمامه در معرض مخالفت امر مذکور در نخواهد آمد پس کلام
مذکور دلالت بر ترتیب نداشته باشد والله اعلم **وجه دوم** که در کتاب نهایة الاحکام ایراد کرده است
باین وجه است که لا یقبل الله صلوة امرئ حتی یضع الطهور مواضعه فیغسل وجهه
ثم یغسل یدیه ثم یمسح راسه ثم رجلیه یعنی در معرض قبول در نمی آرد خدای تعالی نماز کسی را تا
نکند آب پاک و پاک کننده بر موضعی که از برای او تعین شده بر نهجی که بشوید روی خود را بعد از آن
بشوید دستهای خود را بعد از آن مسح کند سر خود را بعد از آن پاهای خود را چه کلمه ثم چنانچه گذشت از برای
تعقیب با تراخیست و بخاطر میرسد که این وجه نیز مثبت مدعی نیست چه مدعی چنانچه از عبارت نهایة
الاحکام ظاهر میشود وجوب ترتیبی است که امامیه بر وجوب آن رفته اند یعنی ترتیب میان جمیع اعضا
و حدیث مذکور چنانچه از ترجمه آن فهم شد دلالت ندارد مگر بر ترتیبی که شافعی آنرا واجب میداند یعنی
تقدیم غسل وجه بر یدین و یدین بر مسح راس و مسح راس بر رجلین و اینکه دست راست را بر دست
چپ مقدم باید داشت چنانچه مجمع علیه امامیه است یا پای چپ را از پای راست موخر مسح باید کرد چنانچه
مذهب بعضی از ایشانست از حدیث فهم نمیشود پس دلیل مذکور بر مدعا انطباق نداشته باشد
**وجه سوم** که هم در نهایة الاحکام بعد از ذکر وجه دوم نقل کرده آنست که حضرت عزت
در قرآن مجید نهایة غسل را مرفقین ساخته و نهایت مسح را کعبین چه عامل در عطف یک چیز است
بتوسط حرف عطف پس از این اجمال آنکه در عربیت مقرر شده که عامل در معطوف همان عامل

و معطوف

و معطوف علیه است یعنی که عامل از توسط حرف عطف می آید پس کلمه اغسلوا که در آیه وضو واقعست
هم عامل باشد در وجوه هم در ایدیکم و همچنین کلمه امسحوا نسبت برؤسکم و ارجلکم و الی در الی
المرافق که از برای انتهای غایت فعل متعلق به است متعلق است به اغسلوا و در الی الکعبین بامسحوا
پس باید که غسل وارد بر وجه و یدین منتهی شود بر مرفقین و مسح وارد بر راس و رجلین منتهی شود بکعبین
پس ترتیب واجب باشد چه اگر غسل وجه مقدم بر یدین واقع نشود و یا موخر از یدین واقع خواهد شد
یا در میان هر دو بهر تقدیر انتهای غسل بر مرفقین نخواهد بود و برین قیاس اگر مسح راس بر رجلین مقدم
نباشد انتهای مسح بکعبین نخواهد شد و التالی لامری که آیه متضمن آنست و ضمن آن حاصل نخواهد
بود و جواب آنست که کلمه الی نهایة غسل باشد باعتبار وقوع آن بر یدین تنها و نهایت مسح باعتبار وقوع
آن بر رجلین تنها چه برین تقدیر باعتبار ما یتعلق به مغایر خواهد بود بغسل و مسحی که بر وجه و راس واقعست
پس مغایرت بهم خواهد رسید میان عامل معطوف و معطوف علیه و این مخالف آنست که در عربیت مقرر شده
و بخاطر میرسد که این وجه نیز انطباق ندارد مگر بر ترتیبی که شافعی واجب میداند و اثبات وجوب ترتیبی که مدعاست
نمی نماید چنانچه مقرر دلیل آن بر خاکست بلکه میتوان گفت که دلالت بر وجوب ترتیب شافعی نیز ندارد چه نهایت
آنچه بعد از قیل و قال بسیار لازم می آید وجوب تقدیم غسل وجه است بر یدین و تقدیم مسح راس بر رجلین
تا انتهای غسل بر مرفقین واقع شود و انتهای مسح بر رجلین اما آنکه اصل غسل یا مسح مقدم باید داشت چنانچه
مذهب شافعیست از آیه مستنبط نمیشود زیرا که بر تقدیر عکس نیز انتهای مذکور متحقق است و اگر متمسک
شوند بفای تعقیبی که بر سر اغسلوا در آمده عود کلام خواهد بود به دلیل اول و وجه آنچه مذکور شد و نیز
میتوان گفت که دلیل مذکور دلالت بر وجوب تقدیم غسل وجه بر یدین و مسح راس بر رجلین نیز ندارد چرا
که از آیه بنابر تقدیر مذکور زیاده برین لازم نمی آید که نهایة غسل مرافق واقع شود و نهایت مسح کعبین و بر
تقدیری که غسل وجه بعد از دست راست واقع شود و بعد از آن دست چپ شسته شود و همچنین مسح سر را
بعد از پای راست و قبل از پای چپ بعمل آورد صادق خواهد بود که غسل منتهی بمرافق شده و مسح منتهی
بکعبین و آنچه مشاهده میشود که بر تقدیر مذکور نهایت غسل مرفق خواهد بود نه مرافق و نهایت مسح کعب

خواهد شد که چیزی شود و سبب آن بی وجه صحت مرافق باعتبار متوضئین است یا باعتبار هر شخص و بنابر هر تقدیر
انتها متحقق نیست مگر بملاحظه مرفق و نحو آن کعب پس آنچه جواب ایشان شود جواب ما نیز میتواند بود و قد بر
**وجه چهارم** که در کتاب تذکرة الفقهاء بآن استدلال کرده کلام حضرت مقدسه نبویست صلوات
الله علیه و آله که در جواب سؤال از سعی صفا و مروه که بکدام ابتدا باید کرد بر زبان معجز بیان جاری ساخته
اند که ابدؤا بما بدأ الله به یعنی ابتدا کنید بآنچه خدای تعالی در کلام خود بآن ابتدا کرده یعنی چنانچه در
آیه کریمه ان الصفا والمروة من شعائر الله ابتدا بذکر صفا شده و ذکر مروه بعد از ذکر آن وقوع یافته شما نیز
وظیفه سعی را تقدیم بر رعایت موافق قول پروردگار خود سازید و سعی را ابتدا کرده سعی خود را باتمام رسانید
بر وجه کار گرچه حکم حضرت که سؤال از سعی صفا و مروه است خاصست و شامل هر عبادت نیست
اما لفظ حضرت که ابدؤا بما بدأ الله به است عامست و در علم اصول مقرر است که اعتبار بعموم لفظ
است نه بخصوص سبب پس در هر عبادتی که ذی اجزا و متعدد الافعال باشد و در قرآن مجید ذکر آن شده
باشد ابتدا بفعلی باید کرد که در قرآن ابتدا بذکر آن شده و در آیه وضو ابتدا بذکر غسل وجه شده پس بحکم حدیث
مذکور در وضو ابتدا بغسل وجه باید کرد و بعد از آن عمل سایر اعضا بترتیبی که در آیه مذکور است بعمل باید آورد
پس ترتیب واجب باشد و این دلیل نیز با بعض ادله سابقه شرکت دارد که دلالت ندارد مگر بر وجوب تقدیم
کرشا [illegible] واجبات سته و لهذا علامه نیز بر وجوب آن ترتیب دلیل ساخته بلکه دلالت آن بر وجوب ترتیب
شامی نیز چنانچه بخاطر رسیده محل بحث است چرا که از حدیث مذکور زیاده این لازم نمی آید که ابتدا
بغسل وجه باید کرد و بواسطه آنکه در آیه ابتدا بآن شده اما اینکه بعد از آن آنچه در ذکر مقدم شده مقدم
بعمل باید آورد مفاد حدیث نیست چه در حدیثی وارد شده که و ثنّوا بما ثنّی الله و ثلّثوا بما ثلّث
الله به و اگر ابتدا در حدیث بر ابتدا اضافی محمول شود تا شامل ابتدا اولی و ثانوی و ثالثی و آنچه بر چیزی مقدم
داشته باشد بوده باشد حمل لفظ خواهد بود بر معنی مجازی بی آنکه قرینه بر آن در کلام یا مقام بوده باشد
این پیش علما مجوز نیست پس اگر کسی خواهد که باین حدیث استدلال بر وجوب ترتیب کند می باید
مقدمه کردن دلیل اول ماخوذ بود و بآن ضم نماید و آن اینست که هر کس قایل بوجوب ابتدا بغسل وجه است قایل

عمل جوزاءه

بترتیب است

بترتیب است و میتواند بود که مقصود مذکور در کلام علامه قدس سره مطوی باشد بنابر فهم آن از کلام آن
بعضی دوران است والله اعلم **نمایش چهارم** باید دانست که این جماعت از علما و بعضی آیات که
استدلال کرده اند بآن بر عدم جواز استیناف آب جدید بواسطه مسح در وضو و گفته اند جایز نیست که
در وضو بواسطه مسح آب تازه بر گیرند بلکه می باید بهمان تری که از غسل اعضا در دست باقی مانده مسح کرده
شود و این مذهب جمیع علمای امامیه است رضوان الله علیهم سوای ابن الجنید از ایشان که مخالفت کرده و چنانچه
مذهب مالکست بر دوشیدن آب تازه را نیز تجویز کرده اند و باقی علمای اهل سنت حکم بر وجوب استیناف
مذکور کرده و مسح ببقیه رطوبت غسل را تجویز نکرده اند و در طریق ما بعد احادیثی که صریحست در خلاف آن صحیح
و غیر صحیح بسیار است بعضی از روایات بطریق ایشان وارد شده که ظاهر آنها صریحست در آنچه اهل
سنت بر آن رفته اند اول روایت معمر بن خلاد است که گفته است سألت ابا الحسن موسی بن جعفر
الکاظم علیه السلام ایجزی الرجل ان یمسح قدمیه بفضل رأسه فقال برأسه لا فقلت ابماء جدید
فقال برأسه نعم یعنی پرسیدم از امام بحق قایم امام موسی کاظم علیه السلام که آیا جایز است مرد را مسح کردن پاهای
خود بزیادتی تری که بعد از مسح سر در دست او مانده باشد امام علیه السلام در جواب آن بسر مبارک اشارت فرمودند که
نه بعد از آن گفتم پس آب تازه مسح سر باید کرد بسر مبارک اشارت فرمودند که بلی یعنی و این دو جواب حرفی بر
زبان معجز بیان جاری نساختند و تفهیم مقصود باشارت بسر مبارک فرمودند دوم روایتیست که از ابو بصیر
نقل شده که گفت سألت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عن مسح الرأس قلت امسح بما فی یدی
من الندی رأسی قال لا بل تضع یدک فی الماء ثم تمسح یعنی پرسیدم از امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلام از مسح سر و گفتم آیا مسح کنم بآنچه در دست من از تری غسل اعضا باقی مانده سر خود را امام
علیه السلام در جواب فرمودند نه بلکه دست خود را در آب برسان بعد از آن مسح کن و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در
کتاب منتهی المطلب این دو روایت را نقل کرده و دلیل ابن جنید ساخته و گفته است احتج ابن الجنید بکذا
فکذا و حال آنکه هر دو روایت صریحست در خلاف آنچه مذهب ابن جنید است چه مذهب او چنانچه مذکور
شد جواز استیناف آب جدید است یعنی مجوز بودن نه متعین است بآن مسح کردن ببقیه و استیناف هر دو

و همچنین مذکور شد که این نماز مطلق است و وجوب استیناف است و نهی از مسح بقیه پس ما هم دلیل آن توانند بود مگر آنکه
بگوییم این چند نهی از مسح بقیه را بر نهی تنزیهی حمل کرده و مسح بر آن وجه را مکروه میدانند و استیناف آب جدید
راست نماید چنانچه هیچ یک از علما حکم مذکور را بر منع جواز نقل نکرده‌اند و الله اعلم بمقاصد علمائه الکرام
چون روایتین مذکورتین بحسب ظاهر مخالف آثار وارده است آنچه جمهور علمای امامیه حکم بآن کرده‌اند ناچار شده‌اند
ایشان را که حمل آن بر معنی خلاف ظاهر نموده تاویل کنند لهذا شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره حمل آن بر تقیه
کرده است و گفته است که چون در وقت سؤال راوی جمعی از مخالفین حاضر بوده‌اند حضرت بر وجهی جواب فرموده
اند که موافق مذهب ایشان باشد و بحضرت ضرری از ایشان عاید نگردد و احتمال این نیز راه داده که غرض امام
مسح در حال جفاف اعضا باشد یعنی چون دو دست و سایر اعضا تری که بآن مسح توان کرد نمانده باشد با
دست مسح نباید کرد و آب تازه بواسطه مسح بر باید داشت بعد از آن گفته است چنانچه بود که مراد امام در
روایت ثانی از نماز کردن بکلام و صنعت که بل یضع یده فی الماء تجدید آب جهة بر سر و دست هر دو آب جدید
از آن مسح کن آبی باشد که در محاسن و ابروها باقی مانده باشد نه آب تازه و والد بزرگوار کثر الله امثاله
آن در رساله چه گفته شده در حواشی که در کتاب استبصار نوشته گفته است که این احتمال بعید است چرا
که سائل بر تو وجه سؤال کرده که آیا مسح کنم با آنچه در دست من از تری باقی مانده است پس چون تواند بود
که امام در آن نیز فرموده باشد و امر کند بآنچه از محاسن و ابروها که لازم آن شرط عدم بقای تری است در دست
تعذر نماند که حمل روایتین مذکورتین بر جفاف اعضا که محقق الاستبصار بر نجابت روایت چرا که سؤال او در روایت
اول بر تو وجه و جهت که آیا جایز است مرد را که مسح کند بفضل تر وضو یعنی زیادتی تری که بعد از مسح بر خود
در دست داشته باشد و در روایت دوم بر تو وجه که آیا مسح کنم با آنچه در دست من از تری بوده باشد پس
چون بر حال جفاف اعضا که عبارت از باقی نماندن تری در دست و سایر اعضاست حمل توان کرد و با وجود امثال
این مطلبها از امثال آن شیخ قدس سره بغایت غریب و عجیب است نماینش در میان عرب مثلیست الجواد
قد یکبوا و الصارم قد ینبوا یعنی اسب اصیل گاه بسر در می‌آید و شمشیر تیز گاهی در برندگی کوتاهی
میکند والله الحکم العادل و صحت حمل روایت اول بر تقیه نیز خالی از خدشه نیست چرا که سؤال سائل در

روایت

روایت مذکوره از مسح با آب است و مخالفین مسح را مطلقا قایل نیستند نه بتری باقی در دست و نه بآب تازه
پس حمل حکم حضرت باستیناف آب جدید بواسطه ملاحظه ایشان وجهی نداشته باشد مگر آنکه بگوییم در
وقت سؤال راوی حضار مجلس که ملاحظه حضرت از ایشان بوده متوجه نبوده‌اند و حضرت چون ایشان
غافل یافته‌اند بجانب سائل بسر یا بکف اشارت کرده‌اند که احتمال وقت سؤال نیست وقت دیگر استفسار
کن تا جواب حق توانی شنید سائل مقصود حضرت را از اشارت مذکور فهم نکرده گمان کرده است که
حضرت در مقام منع از مسح بقیه تری است و اعاده سؤال کرده در مرتبه آن جماعت واقف شده متوجه جواب
حضرت بوده‌اند و بحسن نظر که در باب حضرت داشته‌اند گمان ایشان این بوده که سؤال از مطلق مسحست
نه از مسح با آب حضرت با بعضی در جواب بسری نیم حرکت داده‌اند و قرینه بر نفی آنکه داب و شعار حضرات
صلوات الله علیهم بوده است که القای احکام شرعی باشارت سر که شعار ارباب تکبر است ننمایند بلکه کلام خود را
وقت القای احکام شرعی و امور دینی داشته با وضوح و جهر بیان مسائل میفرموده‌اند پس از کتاب خلاف
داب و عادت خود که در این باب ایشان وقوع یافته اشعاری بر آن دارد که بر وجه مذکور واقع باشد و
احتمال دارد که مراد مسح جبیره باشد که مخالفین تجویز آن نموده‌اند والله اعلم **نمایش پنجم** بیانه
روایاتی که وجوب مسح ظاهر در وضو کرده این حدیث دلالت واضحه بر عدد آن از امام علیه السلام در معرض بیان دارد
از مختصات مذهب امامیه است که از امامان بزرگوار و پیشوایان خالص المعتقد حجج الله صلوات الله علیهم گرفته‌اند و در روا
صحیحه متواتره بایشان رسیده که آن سالکان مسالک عصمت و هدایت بر آن وجه عمل آورده‌اند و اصحاب
رشید خود را در سر و علانیه بر آن وا داشته و بر این خاطر منع از مبادرت بعمل میفرموده‌اند از آن جمله روایت
غالب بن هذیل است که گفت سألت الامام ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام عن مسح الرجلین
فقال نعم هو الذی نزل به جبرئیل علیه السلام یعنی پرسیدم از امام محمد باقر علیه السلام از مسح پاها که آیا مسح پاها در
آن در وضو لازم است حضرت فرمودند بلی مسح که جبرئیل امین آن را نازل شده یعنی کلام خدا که جبرئیل از آسمان
آن کرده بآن حاکم است و روایت شده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آن حضرت
فرموده‌اند یاتی علی الرجل ستون و سبعون سنة ما قبل الله منه صلوة قلت و کیف

ذلك قال لانه نعمل بما امر الله عنجه یعنی میکوید بر مردی شصت سال و هفتاد سال که نماز او درگاه احدیت مرتبه قبول نمی یابد پرسیدم که بچه سبب تواند بود آن ای فرمود که رسول خدای فرموده بسبب آنکه بشوید در وضو خود آنچه پروردگار آن در کلام خود امر بمسح آن کرده است و امثال این روایات و احادیث بسیار در طریق ایشان منقول است و در کتب حدیث ایشان مذکور و در طریق اهل سنت نیز بعضی روایات وارد است که دلالت صریح بر آن دارد مثل روایت اوس بن ابی اوس الثقفی که گفته است رایت النبی صلی الله علیه و آله اتی کظامة قوم بالطایف فتوضا ومسح علی قدمیه یعنی دیدم رسول خدای را صلعم که آمد بکظامه جمعی در شهر طایف و وضو کردند و در آن وضو پاهای مبارک را مسح کردند و کظامه بکاف عبارت از چاهیست که در پهلوی چاه دیگر کنده شده باشد و در میان هر دو دهنه زمین راه باشد که آب از یکی بدیگری آید و روایت حذیفة بن الیمان رضه که گفته است رایت النبی صلعم توضا ومسح علی نعلیه یعنی دیدم پیغمبر خدای را صلعم که وضو کردند و مسح کردند بر نعلین خود و مراد بنعلین نعل عربیست که بندهای آن مانع از مسح بر پشت پا نیست و لهذا امامیه تجویز کرده اند که مسح بر آن واقع شود و از ابن عباس نقلست که در حین بیان وضوی حضرت رسالت صلعم گفته است انه مسح علی نعلیه یعنی حضرت مسح کردند بر پاهای مبارک خود و هم از ابن عباس منقولست که میگفته است ان کتاب الله بالمسح ویابی الناس الا الغسل یعنی بدرستی که کتاب خدا ناطقست بمسح و مردمان از آن ابا نموده بغسل گرویده اند و غیر غسل را واجب نمیدانند و گفته است الوضوء غسلتان ومسحتان من باهلنی باهلته یعنی وضو عبارت از دو غسل است که غسل رو و غسل دستها باشد و دو مسح که مسح سر و مسح پاها باشد هر کس با من درین حکم مباهله میکند من نیز مباهله میکنم مترجم گوید مباهله عبارت از آنست که دو کس که در امری نزاع و خلاف داشته باشند بمنصف حقیقی التجا برده هر دو باتفاق در حق اهل باطل لعن و دعای بد کنند و حصول استجابت دعا را علامت ظهور حق دانند چنانچه در سال دهم از هجرت که چهارده کس از علمای نصاری بقصد بحث با حضرت رسالت صلعم بمدینه طیبه آمدند و بعد از آنکه اسکات ایشان بمعجزات و دلایل حضرت میسر نشد و ساز مجادله باز نمیداشتند در ضمن آیه مباهله خطاب الهی در رسید که فقل تعالوا ندع

ابناءنا

ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی ای محمد با ایشان قرار مباهله بده و بگو بیایید تا بخوانیم فرزندان خود را و فرزندان شما را یعنی هر کدام مردم خود را حاضر سازیم و متوجه درگاه احدیت شده مباهله کنیم و لعنت و غضب الهی بر دروغ گویان و ارباب بطلان نماییم تا ظاهر شود که بر باطلست و که بر حق چون ایشان دیدند که حضرت رسالت صلعم امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین را بواسطه این کار اختیار کرده و دیگری را شریک خود نساخته دانستند که درین معامله ایشان را سوای خسران امری حاصل نخواهد بود و در مجادله سوای الزام بهره نه از آن قبول جزیه و اطاعت اهل اسلام نمودند چنانچه بتفصیل در تفاسیر و کتب سیر مذکور است و بعضی دیگر احادیث و روایات نیز در طریق ایشان درین باب وارد است که ذکر آن موجب اطناب است و مخالفین بعضی بر وجوب غسل رفته اند و بعضی بر تخییر میان غسل و مسح و با بجمع نموده درین باب باوه بر چهار رفت و بر هر صورتی جمعی از اهل اسلام رفته مذهب خود ساخته اند اول وجوب مسح است علی التعیین و این چنانچه سبق ذکر یافت مذهب الجمع اهل بیت است صلوات الله علیهم چنانچه امام قوارزی که از اعاظم علمای اهل سنت است در تفسیر کبیر نقل آن از امام محمد باقر علیه السلام کرده است و نسبت آن با بن عباس و انس بن مالک که از خیار صحابه اند و عکرمه و شعبی که از تابعین اند نیز داده است دوم وجوب غسل است و آن مذهب فقهای اربعه اهل سنت است که عبارت از ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل و جمعی از تابعان ایشان ۳ جمع میان هر دو است که هم غسل باید کرد و هم مسح و این مذهب داود ظاهری و ناصر الحق و بسیاری از علمای زیدیه است چهارم تخییر میان هر دو که عمل بر ضمن هر کدام از غسل و مسح واقع شود مجزی باشد و این مذهب حسن بصری است و محمد بن جریر الطبری و ابی علی الجبائی و شیخ محیی الدین اعرابی نیز در کتاب فتوحات مکی حکم بتخییر کرده است و گفته است ان مذهبنا التخییر فانه جمع بظاهر الکتاب والغسل بالسنة یعنی بدرستی که مذهب ما درین باب تخییر است چرا که ظاهر قرآن دلالت بر مسح دارد و احادیث نبوی اشعار بر غسل پس ما تخییر را اختیار کردیم تا بهر دو عمل شده باشد و منافات میان قرآن و حدیث رفع شود و هر یک از فرق مذکوره بر حقیت مذهب خود اگرچه دلایل و شواهد بسیار است تمسک

ابا نموده

چون مقام اقتضای آن کرد که آن سنت با یاد مناظره از جانب فرقتین که ارباب مسح و قایلین بغسلند (فقها)
بر دو وارد شد الی توضیح مناظره بیان علمای فریقین در تحقیق مسئلهٔ غسل و مسح رجلین اهل سنت
میگویند قرآن و حدیث هر دو دلالت بر وجوب غسل دارند اما قرآن فقد قال الله تعالی یا ایها
الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق
وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین چه اکثر جمع کثیر از قراء مثل نافع و ابن عامر و کسائی
و حفص که از راویان عاصم است بنصب ارجلکم خوانده‌اند بسبب عطف آن بر وجوهکم یا بفعل مقدر
که کلام درین تقدیر باشد که فامسحوا برؤسکم واغسلوا ارجلکم و جمعی دیگر که بجر ارجلکم خوانده
اند چون توضیح آن درین باب قرائت نصب لازمست یا محمول خواهد بود بر جر جوار یا معطوف باید داشت
برؤسکم نه بواسطهٔ آنکه مسح باید کرد بلکه بواسطهٔ آنکه اشارت بوده باشد بآنکه اسراف در ریختن آب
نباید کرد و غسلی باید کرد که شبیه بمسح باشد و اما حدیث بدرستی که از حضرت مقدس نبوی صلوات
علیه و آله روایت شده که در وقتی که وضوی بپای کرده‌اند پاهای مبارک را شستند و روایت شده از ابن
عباس که حکایت کرده و بیان نموده وضوی حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و چشم بر غسل رجلین کرده
و روایت کرده بخاری در صحیح خود از عبد الله بن عمر که گفته است تخلف النبی صلی الله علیه و آله
عنا فی سفر فادرکنا وقد ارهقنا العصر فجعلنا نتوضأ ونمسح علی ارجلنا فنادی
باعلی صوته ویل للاعقاب من النار مرتین او ثلاثا یعنی پیغمبر صلوات الله علیه و آله از ما
از ما جدا شده وقتی بما رسید که نماز عصر را ما حاضر نموده بودیم و وضو ساخته بودیم پس ما در هنگام
کردن تعجیل او را آن وضو و در آن وضو پاهای خود را مسح کردیم حضرت چون ما را مشاهده کردند ندا کردند باواز
بلند که وای بر پاشنهای پاهای شما از آتش دوزخ دو مرتبه یا سه مرتبه تکرار این عبارت فرمودند پس
ظاهر بود که مسح نباید کرد و روایت کرده محیی السنه در کتاب مصابیح و غیر آن از ابی حیه که از اصحاب
امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده که او گفته است رایت علیا علیه السلام توضأ فغسل کفیه حتی انقاهما ثم
مضمض ثلثا واستنشق ثلثا وغسل وجهه ثلثا وذراعیه ثلثا ومسح رأسه مرة

ثم غسل قدمیه الی الکعبین ثم قام فاخذ فضل طهوره فشربه وهو قائم ثم قال احببت ان
اریکم کیف کان طهور رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی دیدم امیر المؤمنین علی علیه السلام را که
وضو کرد پس ابتدا کرد و هر دو دست را شستند تا پاک ساختند از چرک که داشت بعد از آن سه مرتبه آب در دهن
کردند و سه مرتبه استنشاق فرمودند و سه مرتبه روی مبارک خود را شستند و سه مرتبه ساعدها را و مسح کردند یعنی سر
خود را یک مرتبه بعد از آن شستند پاهای خود را تا کعبین بعد از آن بر خواستند و آن آبی که از دست ایشان از وضو
فاضل آمده بود آشامیدند بعد از آن خطاب بحاضرین کرده فرمودند که میخواستم بنمایم بشما که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله چون وضو میساختند و امثال این روایات و احادیث بسیار در باب مذکور وارد شده
پس ظاهر شد که قرآن و حدیث هر دو دلالت بر غسل دارد و آنچه ارباب مسح میگویند باطل است و مستلزم
تحریف کتاب قرآن و عدول از سنت رسول ملک منان که ناشی نشده است الا از متابعت گمراهی و متابعت
هوای نفس و علمای شیعه که قایل بمسح اند میگویند ای برادران در دین و شریکان در طلب حق بعتر که
بدیدهٔ انصاف بعد از تأمل آیهٔ کریمه در کمال … شایستهٔ انصاف آن توجه نمایند هر آینه بر شما پیدا گردد که آیهٔ مذکوره حجت
است بر شما نه حجت بر ما اما بر تقدیر نصب ارجلکم بر واسطهٔ آنکه شما از برای آن دو توجیه ذکر کرده
که ما و شما در توجیه ثانی شریکیم چرا که در مسح … تقدیر … و چنانچه شما را میرسد که تقدیر اغسلوا کنید ما را
هم میرسد که مقدر سازیم امسحوا … تقدیر کرده … باشد در قرینهٔ امسحوا … آن اگر از قرینهٔ اغسلوا
بعید است پس بنابر توجیه اول که عطف بر وجوهکم باشد آن چنانچه طبع سلیم بر آن شاهد است بر خلل
کلام و مخالفت کلام … سلاست … چرا که از قبیل آنست که کسی قصد کند … که بگوید
ضربت زیدا وعمرا واکرمت خالدا وبکرا فتعطف بکرا بر زیدا یعنی خالدا
زدم زید را و عمرو را و گرامی داشتم خالد را و بکر را یعنی زدم بکر را و عدم قبح خواطر در استماع این طرز کلام
زیاده بر آنست که قرآن را که ابلغ بیان و افصح لسان است بر آن حمل کرد پس باید که معطوف باشد
برؤسکم و نصبش باعتبار محل آن باشد که منصوبیت است بواو او اما ارجلکم بمعنی مع باشد و بر بهر تقدیر
مرجحیت دارد آنچه ما مدعی آنیم و چنانچه عطف بر محل در لغت عرب و کلام فصحا بسیار واقع است و همچنین …

و عدم سداد آن نزد شما و بعضی دیگر از السنه ایشان شایع و دایر است و همچنین در عدم جواز آن نزد شیخ
العارف شیخ محی الدین اعرابی در جزو ثالث از کتاب فتوحات مکی واقع کرده و آیه کریمه را بر آن حمل کرده و
عبارت او چنین است واما القراءة فی قوله تعالی وارجلکم بفتح اللام وکسرها من اجل العطف علی
الممسوح فالخفض او علی المغسول فالفتح فمذهبنا ان الفتح فی اللام لا یخرجه عن الممسوح فان
هذه الواو قد یکون واو مع وواو المعیة تنصب تقول قام زید وعمرا ای مع عمرو فنحن
نقول بالمسح فی هذه الآیة اقوی لانا نشارک القایل بالغسل فی الدلالة التی اعتبرها وهی
فتح اللام ولم یشارکه من یقول بالغسل فی خفض اللام یعنی قرائت بفتح لام وکسر لام در
ارجلکم از جهت احتمال عطف آنست بر ممسوح ومغسول پس عطف بر ممسوح مقتضی کسر است وعطف بر مغسول
مقتضی فتح ومذهب ما اینست که قرائت فتح لام اثر از ممسوح بودن بیرون نمی برد چرا که مثل این واو گاه بمعنی
مع می باشد و واو بمعنی مع اسم را منصوب میکند چنانچه میگوییم قام زید و عمرا و اراده میکنیم از ان مع
یعنی برخاست زید با عمرو پس حجت کسی که قایل بمسح است درین آیه قویتر می باشد چرا که در قرائت فتح
لام شریکست با قایل بغسل در حمل بر وجه صحیح وقایل بغسل در قرائت بکسر لام با او در حمل بر وجه صحیح شریک
نیست و چون شیخ مذکور از اعاظم علمای ثقات کلام او در این مقام بسیار مناسب می نماید و اما بر تقدیر
جر لام بواسطه آنکه کسره جمل آن بر جر جوار میکنند و کسره بعطف آن بر روسکم نا مشهور باشد بر آنکه در غسل هم
باید رعایت اقتصار و عدم اسراف در صرف آب واقع شود و مثلی واقع شود شبیه بمسح در این هر دو محل چنانچه
ظاهر است در نهایت دوری و ناخوشی است و حمل بر مسح خفین را که توجیه ثالث ساخته اند از آنها دورتر و نا
خوشتر اما جر جوار بواسطه آنکه اکثر نحویان انکار آن کرده اند و قایل بجواز آن نشده اند و بعضی که تجویز کرده اند
دو شرط اعتبار کرده اند یکی امن از لبس یعنی خوف التباس معنی کلام بمعنی غیر مقصود و دیگری عدم وساطت حرف
عطف میان متجاورین مثل جحر ضب خرب که بواسطه تحقق شرطین مذکورین تجویز کرده اند که جر خرب بجهت جوار
اگر چه جهت آن می باید که مرفوع باشد بواسطه مجاورت ضب باشد و اینجا هر دو شرط مفقود است پس
حمل بر آن مذهب هیچ یک از نحویان صحیح نباشد و کلام الهی را بر آن محمول ساختن با وجوب غایت احتمال

دیگر نهایت

دیگر نهایت ناخوشی داشته باشد و اما عطف بر روسکم بواسطه اشعار مذکور اگر چه صاحب کشاف
ایراد آن کرده است اما ناخوشی آن زیاده بر آنست که بر کسی مخفی ماند چرا که باتفاق نحات معطوف در
حکم معطوف علیه باشد و بر تقدیر مذکور معطوف علیه محکوم بمسح مطلق است و معطوف محکوم بغسل شبیه
بمسح پس عبارت از متفق علیه نشده باشد و از عاقل قشیب چون صادر شود که بگوید اکرمت زیدا وعمرا
و نخوت بمن خالد و بکر و قصد کند از عطف بکر بر خالد این معنی را که او را اکرام کرده شبیه بنخوت دیگر
عامل در معطوف و معطوف علیه چنانچه سبق ذکر یافت یک چیز است و بر تقدیر مذکور عامل امسحوا خواهد بود
که باعتبار عمل او در معطوف علیه بمعنی حقیقی از و اراده شده باشد و باعتبار عمل در معطوف معنی مجازی
از قبیل عموم مجاز که عبارت از استعمال لفظ است در معنی حقیقی و مجازی با هم و اعمال آن بر معنی و بعض
و این بر تقدیر صحت از قبیل معما و لغز خواهد بود که در قرآن مثل آن وارد نیست و حمل قرآن بر آن نزد غیر تجویز
مجوزند و ظرف ترا آنکه صاحب کشاف تجویز نکرده که صیغه امر [illegible] المحمول بر افاده وجوب و ندب شود
که ذات اشتراک میباید در معنی وجوب مستقل باشد و در معنی ندب استعمال آن در هر دو از قبیل معما و لغز است و
حمل قرآن بر آن جایز نیست و این توجیه را تجویز کرده است و اما مسح بر خفین بواسطه آنکه ذکر آن در کلام مطلقا
نیست نه صریحا و نه کنایة و پوشیدن خف در حجاز در آن حین عرف نبوده که آن قرینه مقامی بر آن تواند
بود پس کلام را بر آن بهیچ یک از دلالات دلالت نباشد و تکلیف باستنباط آن از آیه از قبیل
تکلیف بمالایطاق باشد و اما آنچه از احادیث و اخبار نبوی ذکر کرده میگوییم بر تقدیر صحت سند
معارض است بامثال آن احادیث که نزد ما از ائمه اطهار صلوات الله علیهم بطرق متعدده در روایات متواتره
معنعن و غیر معنعن نقل آن بصحت پیوسته که از آن جمله آنست که در موضع بیان وضو حضرت معصوم رسول
صلوات الله علیه و آله فرموده اند که ان النبی صلی الله علیه وآله لما توضا الوضوء [illegible]
مسح علیهما یعنی حضرت رسالت پناه در وقتی که وضوی بجا می آورد که اعضا مردم طریق وضو ساختن
را از ایشان فرا گیرند پاهای مبارک را مسح کردند و آنچه نسبت آن با ابن عباس داده اند خلاف آن چیز است
که از و اشتهار یافته و شما خود در کتب خود از و نقل کرده اند چنانچه امام فخر رازی که از اعاظم علمای ثقات شما است

او نقل کرده اند که مسح پا و مسح بوده و اما حدیث عبدالله عمر بر تقدیر تسلیم صحت او زیاده بر این دلالت ندارد
که حضرت چون از مشاهده وضوی ایشان کرده آن پاها را مسح کرده بودند امر بغسل عقاب کردند و میتواند بود
که امر مذکور بواسطه نجاست عقاب باشد چرا که اعراب حجاز را بواسطه پوست و خشکی هوا و پای برهنه تردد
کردن در پاها بسیار غلب اوقات پاشنهای پای ایشان ترکیده و ملوث بنجاست میبوده و مشهور است که
ایشان چیز دیگر برای علاج آن ترکیده ها بر آن بول میکرده اند و بول خود را دارو می‌دانسته اند پس چرا
نتواند بود که حضرت چون پاشنهای پای ایشان را بر آن وجه مشاهده کردند و دیدند که میخواهند بهمان پا
نماز کنند عبادت نکرده آن عبارت کردند تا تنبه ایشان شود در غسل و تطهیر آن از نجاست مذکوره و در آن
معقود حضرت را عقیده گمان برده باشند که شستن پا از افعال وضو است و بجای مسح است و نیز
میگوییم عبدالله عمر و جمعی که با او وضو کرده بوده اند پاها را در آن وضو مسح کرده اند چون از کبار اصحاب
آن حضرت بوده اند و طریق عبادات و عمل بقوانین اسلام را از آن حضرت وامیگرفته اند هیچ شک نیست
که بطریق وضوی آن حضرت و لوازم آن اعرف بوده اند از ما و شما و فقهای ائمه شما چرا که ایشان عمل را از حضرت
مشاهده میکرده اند و حضرت در مقام بیان آن با ایشان میبوده اند و بعمل می آورده اند و چون بتحصیل مرتبه یقین ایشان را
میسر بوده خود را مشتغل باحتیاط در اعمال که مورث ظنیت غیبیا نخواهند کرد خصوصا اعمالی که مثل وضو هر روز و
ساعات از حضرت مکرر واقع میشده باشد پس سعی که از ایشان در آن وضو باعتراف شما واقع شده است دلیل
باشد بر آنکه ایشان از حضرت مشاهده مسح کرده اند و عدم تصریح حضرت بمنع از مسح مذکور و تقریر ایشان
بر آن نیز اشعار بر صحت مسح داشته باشد چرا که تکلیف حضرت ایشان را از جانب خدا که در شرع غسل در منع از مسح
است و حسبان آن تغییر بر تطهیر پا از نجاست ظاهری خالی است پس حدیث مذکور نیز بعد از تدقیق نظر
حجت ما باشد بر شما نه حجت شما بر ما چنانچه آیه کریمه چنان بوده و آنچه از امیر المؤمنین نقل آن کرده و طریق ثابت
معهوده متواتره از آن حضرت و اولاد اطهار ایشان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین خلاف آن نقل شده و متواتر
در کتب خود از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام نقل کرده اند و هیچ شک نیست که ایشان بطریق جد خود
اعرف اند از شما و از ائمه شما و اما شنیعی که شما در آخر مناظره خود بر ما کرده و نسبت بتحریف قرآن داده و ل...

جا و ابد ما معارضه آن با شما نکنیم بلکه میگوییم غفر الله لنا و لکم و تجاوز الله عنا و عنکم و منّ
علینا و علیکم بالتوفیق و الهدایة و عصمنا و ایاکم عما یوجب الضلالة و الغوا
آمین رب العالمین **بحث ششم** باید دانست که مراد بکعبین در آیه کریمه نزد اکثر علمای اهل سنت
دو استخوان برآمده است از دو جانب قدم یعنی جانب راست و جانب چپ پا که عوام آنرا گوزک پا میگویند اما
علمای امامیه رحمهم الله آنچه متأخرین ایشان که از شیخ شهید بن طرفت ذکر کرده اند آنست که دو استخوان بر
آمده است در میان پشت پا ما بین مفصل ساق و قدم و شرط که استخوان بیخ انگشتان باشد و از علمای متقدمین
نیز بعضی عبارتها در تصانیف ایشان یافت شده که بحسب ظاهر اشعار بآن دارد و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه
بر آن رفته است که کعب عبارت از مفصل میان ساق و قدم است و تصریح کرده است بآنکه مذهب اصحاب است
و جمعی که از کلام و عبارات اصحاب غیر این معنی فهمیده اند معنی کلام ایشان را خوب نفهمیده اند چه در کتاب مختلف
که از مصنفات اوست باین عبارت اداکرده که مسح الرجلین من رؤس الاصابع الی الکعبین و
مراد بالکعبین هنا المفصل بین الساق و القدم و فی عبارة علمائنا اشتباه علی غیر
المحصّل یعنی مسح پا می باید از سر انگشتان پا واقع شود تا کعبین و مراد بکعبین در مقام مفصل میان ساق
و قدم است و جمعی را که از عبارت علما غیر این معنی فهمیده اند حکم کرده اند بآنکه کعب قبه قدم است یعنی بلندی
میان پشت پا است اشتباه شده است و معنی عبارت ایشان را خوب تحصیل نکرده اند و بعد از آن عبارت
ایشان را بعینه نقل کرده و بر حقیت مذهب خود چند دلیل ایراد کرده **اول** حدیث صحیحی که شیخ
ابو جعفر طوسی علیه الرحمه از زراره و بکیر پسران اعین نقل کرده است و در ضمن آن حدیث آنچه بعد از ذکر
وضوی مذکور است که ایشان گفتند سؤال کردیم از امام محمد باقر که کعبین کجاست حضرت بزبان
مبارک بجای ساختند که ههنا یعنی المفصل دون عظم الساق یعنی اشارت کردند بمفصل زیر
استخوان ساق است و فرمودند اینجاست **دوم** حدیثی که ابن بابویه از امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده که آن حضرت حکایت وضوی پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند تا آنکه گفتند و مسح علی مقدم
رأسه و ظهر قدمیه یعنی مسح کردند پیش سر و پشت پاها را و باین وجه که این عبارت بحسب ظاهر

دلالت دارد بر آنکه تمام پشت پا را مسح می باید کرد و این کلام محقق نمیشود که مسح تا مفصل ساق واقع شود
۳ آنکه کعب باین معنی مذکور نیست آنچه اهل لغت در معنی آن ذکر کرده اند و در کتاب مختصر المطلب که
بر اصطلاحات وضع است باین عبارت ادا کرده است و قد اشتبه عبارات علمائنا علی بعض من لا مزید
تحصیل له فی معنی الکعب الضابط فیه ما رواه زرارة فی الصحیح یعنی بتحقیق که مشتبه شده
است عبارات علما ما بر بعض که زیادتی مهارت در تحصیل معنی از عبارات ندارند و در معنی کعب اعتماد و حجت
صحیحیست که زراره روایت کرده و روایت اولی را بعد از آن نقل کرده است و جمع علمائی که بعد ازو خوش
دعوی در میدان دانش نموده اند انکار این معنی کرده و در مقام تشنیع بسیار بر و شده اند که چرا تشنیع بر علما
کرده است و حال آنکه آنچه او بر آن رفته است احداث قول ثالث و خلاف مجمع علیه جمیع امت است آنچه شیخ
شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست شیخ جمال الدین مطهر حلی قایل شده
است بآنکه کعب مفصل میان ساق پا و قدم است و عبارات اصحاب را تمام بر آن حمل کرده و حکم نموده که مراد از قول
کلام امام محمد باقر علیه السلام به وجهی که روایت مذکور شد نقض حکم مسح ظهر قدمین است و چون تعدی در عبارت
حدیث نیست که اشعار بتخصیص و تبعیض داشته باشد ظاهر آن افاده وجوب استیعاب میکند
مسح تمام پشت پا را و این کلام محقق نمیشود که کعب که نهایت ممسوحست مفصل میان ساق و قدم باشد
که منتهی ظهر قدم است و بآنکه معنی مذکور نزد کثیری است از آنچه اهل لغت در تفسیر کعب ذکر کرده اند و جواب اینست که
ظهر قدمین که در حدیث زراره واقعست محتمل اند بوده که بر وجه اطلاق تا حقوق باشد بلکه ناچار است که بر تقیید محمول
شود چرا که مفاد اطلاق وجوب استیعاب تمام ظهر قدمست طولا و عرضا و هیچکس از علما قایل بآن نشده چه
از کلام هیچکس حکم بر وجوب استیعاب عرضی ظاهر نیست و کلام امام محمد باقر که اذا مسحت بشیء من
رأسك او بشيء من قدميك ما بين كعبيك الى اطراف الاصابع فقد اجزأك يعني
هرگاه مسح کنی بعضی از سر خود را یا بعضی از پاهای خود را از کعبین تا سر انگشتان هر آینه کافی خواهد
بود در ادای واجب در ضمن آن متحقق خواهد بود و در روایت زراره و بکیر پسران اعین که بار ترجمه اش
سبق ذکر یافت نص است در خلاف آن و شیخ ابو القاسم علیه الرحمه در کتاب معتبر که از

مصنفات

مصنفات اوست گفته که واجب نیست استیعاب قدمین بمسح بلکه کفایت میکند آنقدر که مسمی مسح در ضمن آن متحقق
باشد از سر انگشتان تا کعبین و اگر چه بقدر یک انگشت باشد و دلیل اول اجماع فقهای اهل بیت
علیهم السلام بر آن است دویم معطوف بودن رجلین در آیه وضو که سبق ذکر یافت بر رؤس که باتفاق مسح بعضی
از آن واجبست چرا که معطوف می باید در جمیع احوال در حکم معطوف علیه باشد و اما اهل لغت که نسبت بآن
تفسیر باینها داده اند که مراد اولا لغت اهل سنت است اینها از آن خلافست و هر بر آن نسبت داده اگر
مراد لغویین شیعه است هیچکس از ایشان تا آن قایل نشده است بلکه همه اتفاق دارند بر آنکه کعب قبه
قدمست تا اینجا ترجمه کلام شیخ شهید بود در ذکری و الحق تشنیع بر علامه قدس الله سره العزیز از حد اعتدال
تجاوز داده است و سخن را در تخطئه و تزییف مذهب او بدرازا کشیده و حال آنکه عنقریب بوضوح خواهد پیوست
که حق با علامه است و تشنیع موضع مذکور در موقع خود نیست انشاء الله تعالی و عجیبتر آنکه شیخ علی اعلی
شانه در بسیاری تشنیع تبعیت او کرده و در شرح قواعد الاحکام عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست آنچه علامه
در تفسیر کعبین ذکر کرده خلاف آن چیزیست که علما بر آن اجماع کرده اند و او در این تفسیر متفرد است و
مع هذا او بعضی از کتب خود ادعا کرده است که مراد از عبارات اصحاب در تفسیر کعب اینست و کسی که عبارات
ایشانرا بر غیر این معنی حمل کرده در تحصیل معنی کلام ایشان خبط کرده و استدلال مطلب که بر بعضی از آیات کرده است برم
و بکلام اهل لغت و این معنی از علامه بغایت عجیب است بر تعلیل مذکور چرا که عبارات علما صریح است در خلاف
آنچه او مذکور کرده و ما طعنی با آنکه کعبین دو استخوانیست که میان ظهر قدم بر آمده و در پیش ساق که جای
مفصل شراک نعل عربیست و قابل تأویل نیست و احادیث و اخبار نیز صریحست در آن و کلام اهل لغت در
باب مذکور مختلفست و از اهل لغت شیعه هیچکس خلاف نکرده در آنکه کعب بر آمدگی ظهر قدمست
عمید الرؤسا که از مشاهیر لغویان شیعه است در کتاب کعب از کتب خود سخن را در مقام بسط تمام داده
و شواهد بسیار ایراد کرده بر آنکه کعب بر آمدگی مذکور است و با جمله اگر از مفصل میان ساق و قدم که کعب
را بآن تفسیر کرده نقص مفصل اراده کرده در عبارات هیچیک از علمای سنی و شیعه بآن موافقت
و نه کلام اهل لغت و آنچه در اشتقاق لفظ کعب ذکر کرده اند از آن ابای تمام دارد چرا که اشتقاق

آن را از کعب یعنی ارتفاع و نتو اعتبار کرده‌اند و گفته‌اند استخوانی است که چون پستان دختر بر می‌آید عرب میگوید
کعبت الجاریة و حال آنکه در مفصل برآمدگی و نتوی نیست و اگر برآمدگی خواسته که در بعضی و بسیار قدم و ملحقست
چنانچه مذهب اهل سنت است هیچ شک نیست که مسح تا و بعکس آن منجر میشود و حال آنکه آیه ناطقست بآنکه
کعبین می‌باید نهایت مسح باشد تمام شد ترجمه کلام شیخ علی علیه الرحمه در شرح قواعد و شیخ زین الدین علیه الرحمه
نیز پیروی ایشان کرده و در شرح ارشاد بعد از آنکه دو حدیث نقل کرده که دلالت دارد بر آنکه کعب بر ظهر
قدم و همت عبارتی آورده که حاصل معنیش آنست هیچ شک نیست که کعبی که مصنف ذکر کرده در ظهر قدم
واقع نیست بلکه مفصل میان ساق و قدمست و مفصل میان دو چیز نمی‌تواند بود که در وسط یکی از دو چیز ذکر
باشد و عجب است از مصنف که در کتاب مختلف ذکر کرده است که جمعی از علمای صحابه بغیر این معنی فهمیده‌اند معنی
کلام ایشان را خوب تحصیل نکرده‌اند و از آن باب اشتباه پیدا کرده‌اند و اگر کسی که معنی عبارات ایشان را
خوب تحصیل کرده بود و شبهه نخواهد بود که مراد ایشان بکعب مفصل میان ساق و قدمست و بعد از آن نقل عبارات نکرده
بحثش کرده و حال آنکه هر کس بهره از طریق تحصیل مطالب از عبارات داشته باشد اگر خواهد معنی مقصود از عبارات
مذکوره بتحصیل تمام خواه‌ها بی بر آن خواهد یافت و دور از انصاف او را با خواهد بود اشهر ترجمه کلام شهید اکرام علامه
کلام آنکه تشنیع این دو شیخ بزرگوار تمام است در مقام بر علامه قدس سره چنانچه از عبارات ایشان که در مصنفات
خود ایراد کرده‌اند و در ترجمه آن مذکور شد ظاهر میشود و ایرادات بر پنج امر است **اول** آنکه کعب را مفصل گفته است که هیچ
کس از اهل اسلام بآن قایل نیست و این خرق اجماع و مرکب احداث قول ثالث است که هیچکس بآن
نکرده **دوم** آنکه معنی مذکور مخالف معنی است که از کلام اهل لغت فهم میشود و هیچکس از ایشان قایل
نشده است بآنکه کعب مفصل است **سیوم** آنکه آنچه علما در اشتقاق لفظ کعب ذکر کرده‌اند بآن موافقت
ندارد چرا که ایشان گفته‌اند کعب از کعب یعنی ارتفاع و نتو مشتقست و در مفصل که او کعب دانسته نتو
و ارتفاعی نیست **چهارم** آنکه تفسیر مذکور مخالف مدلول حدیث و اخباریست که از ائمه اطهار صلوات الله
علیهم درین باب روایت شده است **پنجم** آنکه گمان برده است که عبارات علما همه موافق قول اوست
با آنکه عبارتی که از ایشان نقل کرده صریحست در آنکه کعب دو استخوان برآمده است در پشت پا او مفصلی

که او بعضی کعب میدانند در پشت پا واقعست و نه برآمدگی دارد و حال آنکه هر کس اسماع نظر در مقام کرده و بر
بصیرت و نظر حقیقت در مکرری باید که تشنیعات مذکوره بر علامه در موقع خود نیست و دامان دانش او از گرد
باشال آن پاکست بلکه آنچه او بر آن رفته عین صوابست و هیچ شبهه در حقیت آن نیست و احادیث صحیحه بآن
ناطقست و مدلول عبارات علما با آن موافق و آنچه علما تشنیع در مقام ذکر کرده‌اند دلالت و صحیح بر آن ندارد
و اهل لغت اتفاق بر خلاف آن ندارند بلکه آنچه از باب تحقیق از ایشان بر اینکه مرشد بآنست و کلام علمای اهل
سنت که قبل از علامه بوده‌اند صریحست در نسبت قول مذکور بعلمای شیعه و کتب ایشان مملو است از تشنیعات
که درین باب بر شیعه کرده‌اند و این اجمال را بر وجه تفصیل بیان نمائیم که کسی را شبهه در مقام نماند و الله الموفق
**تفصیل اجمال** روایت کرده شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه بطریق صحیح از زراره و بکیر پسران اعین انهما
سألا الامام ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام عن وضوء رسول الله صلعم فدعا بطشت
او تور فیه ماء ثم حکی وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله و فی آخر الحدیث قلنا اصلحک
الله فاین الکعبان قال ههنا یعنی المفصل دون عظم الساق فقلنا هذا ما هو قال
هذا عظم الساق یعنی پرسیدند ایشان از امام محمد باقر عم که وضوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
چون بوده است پس امام عم در مقام بیان آن شده طلب کردند طشتی یا ظرفی که در آن پاره آب
بود و حکایت وضوی پیغمبر صلوات الله علیه و آله کردند و در آخر حدیث مذکور ذکر کرده‌اند که بعد از آن
ما و عار آن حضرت کرده پرسیدیم که کعبین کجاست حضرت فرمودند که اینجاست و اشارت بمفصل کرده
که در تحت استخوان ساقست بعد از آن ما اشارت بعظم ساق کرده پرسیدیم که این چه چیز است حضرت
فرمودند که این عظم ساقست کعب نیست و ظاهرست که این حدیث صحیح صریحست در آنچه علامه مدعی آنست
و قابل تاویل نیست و لهذا در مختلف دلیل اولی که بر مطلب مذکور ایراد کرده این حدیثست و در منتهی المطلب
در استدلال بر مطلب مذکور اکتفا بهمین حدیث کرده و در مقام ذکر دلیل دیگر نشده و از شیخ شهید علیه الرحمه
عجیبست که با آنکه در کتاب ذکری نهایت غلو در رد دلیل علامه بر مدعای مذکور و تشنیع آنها وارد این حدیث
را نقل نکرده و جوابی از آن نگفته و حال آنکه دلیل عمده علامه درین باب این حدیث است و مدار او در اثبات

مطلب مذکور برهانیست و عجیب‌تر آنکه حدیث مذکور را اول دلایل خود ساخته است با آنکه کعب قبّه‌ایست نه
مفصل میان ساق و قدم با آنکه دلالتش بر خلاف آن از آفتاب روشن‌تر است فاعتبروا یا اولی
الابصار و بعد از آن استدلال کرده است بآنچه فیروز بن صدقه از امام محمد باقر ع روایت کرده است
که انّه وصف الکعب فی ظهر القدم یعنی کعب را بیان کرد که در پشت پاست و بآنچه هم او از امام مذکور ع
نقل کرده است که انّه ع وضع یده علی ظهر القدم وقال هذا هو الکعب یعنی امام ع گذاشت
دست مبارک خود را بر پشت پا و فرمود اینست کعب و حال آنکه هیچ یک ازین دو حدیث دلالت ندارد
بر خلاف مذهب علامه چرا که مفصل که او آنرا کعب میداند نیز در پشت پاست چنانکه بعد ازین ظاهر
خواهد شد انشاء الله تعالی و اما اهل لغت اکثر ایشان تصریح کرده‌اند بآنکه جمیع مفصلها را و بندهائی که در میان
نی و نیزه می‌باشد کعب می‌نامند از آنجمله در صحاح این عبارت مذکور است که کعوب الرمح النواشز
فی اطراف الانابیب و در مغرب این عبارت که الکعب العقدة بین الانبوبتین
فی القصب و در قاموس این عبارت که الکعب کل مفصل للعظام و العظم الناشز فوق
القدم و حاصل معنی عبارات مذکوره اینست که مفصل و بندهای نیزه و نی را کعب می‌نامند و ابو عبیده که
از مشاهیر اهل لغت گفته است الکعب هو الذی فی اصل القدم ینتهی الساق الیه
بمنزلة کعاب القناة یعنی کعب آنست که در بیخ قدم واقعست و ساق بآن منتهی میشود مانند بندهای
نیزه و امام فخر رازی در تفسیر کبیر تصریح کرده است بآنکه مفصل را کعب میگویند پس ظاهر شد که علامه کعب را
مفصل مخالف اهل لغت نکرده است بلکه اکثر با او در تسمیه موافقند و تشنیع شیخ علی رحمه الله بر او که گفته
او گفته است موافق هیچ یک از اقوال علماء نیست و اهل لغت نیز بآن قایل نشده‌اند از بیخ سست است
و علماء تشریح مثل جالینوس و شیخ ابو علی و بعضی دیگر از شارحان قانون مثل قرشی و غیر آن تصریح کرده‌اند که
قدم مرکب از بیست و شش استخوانست و بالای همه واقعست کعب و استخوانیست در شکل مدور و یک جهت رفعت
در محل اتصال ساق و قدم و دو بر آمدگی دارد و جانب آن در جهت فوق واقعست که در هر یک از آنها
سوراخی و سوراخانی که در قصبه ساق واقعست و دو بر آمدگی دیگر در جهت تحت که در میآید در سوراخهائی که در

استخوان پاشنه پاست و ساق مرکب از دو قصبه است بهم متصل اینکه زیادتر است یعنی آنکه در جانب انسی است
کلفت‌تر و بزرگتر است از دیگری و آنرا قصبه عظمی می‌نامند و آن مفصل است از جانب بالا با استخوان زانو و دیگر
صغیر آنکه در جانب بیرونست کوچکتر است از آن و از پایین کم شده مرتبه مرتبه باریکتر میشود تا آنکه پیش از رسیدن باستخوان
زانو انقطاع می‌یابد و در طرف پایین هر یک ازین دو قصبه سر او حفره‌ایست که بر آمدگیهائی که گوشه که در جانب
بالای کعب واقع شده و بآنها در می‌آید چنانچه اطراف این دو قصبه کعب را از هر جانب فرا میگیرد و سر او جانب
مشط که استخوان میان پاست نزدیک انگشتان پس کعب استخوانی باشد در پشت پا میان استخوان ساق و
استخوان پاشنه که بآن اتصال می‌یابد ساق و قدم و بواسطه آن باید این کلام اقتصار میرود و بنقل کلام شیخ ابو علی
در قانون میکنیم و ترجمه عبارات شارح و تشخیص شرح آن قال الشیخ فی بحث تشریح عظام القدم
من القانون واما الکعب فان الانسان منه اشدّ تکعیبا من کعوب سایر الحیوانات و
کانه اشرف عظام القدم النافعة فی الحرکة کما ان العقب اشرف عظام الرجل النافعة فی
الثبات والکعب موضوع بین الطرفین الناتئین من القصبتین یحتویان علیه من جوانبه
اعنی من اعلاه و قفاه و جانبه الوحشی والانسی و یدخل طرفاه فی العقب فی النقرتین
دخوله کرة و الکعب واسط بین الساق و العقب بحیث اتصالهما و تثبیت المفصل
بینهما و هو موضوع فی الوسط بالحقیقة و ان کان قد یظن بسبب الاخمص انه منحرف الی
الوحشی و شارح قرشی در شرح این کلام عبارتی ایراد کرده است که ترجمه‌اش اینست که استخوان
قدم منقسم است بشش قسم کعب و پاشنه و عظم زورقی و عظام رسغ و عظام مشط و عظام انگشتان
و ما در مقام تشریح هر یک را بیان میکنیم اما کعب باید دانست که بر آمدگی و گردی کعب انسان از کعب سایر
حیوانات بیشتر است بواسطه آنکه پاهای انسان را قدم است و اصابع بواسطه سهولت حرکت دادن قدم
بانقباض و انبساط که عبارت از بهم بر آمدن و از هم واشدنست احتیاج دارد تا آسان شود بر راه رفتن و فراز
بالائی و در سرا شیبی و در زمین هموار و ازین جهت که احتیاج دارد بآنکه مفصل ساق و با قدم با نهایت
وثاقت و استحکام ملایم و سهل الحرکه باشد و نیکو است که مفصل مذکور بیک بر آمدگی تمام باشد که در

استخوان ساق درآید چه اگر آنچنان باشد لازم می آید که در وقت راه رفتن پیش یا بجانب پهلوی گشته یا
بلکه گاه باشد که بجانب عقب نیز گردد و نیز لازم می آید که ترکیب ساق با قدم فاسد باشد و همیشه در وقت
راه رفتن پاها برهم می ساییده باشد پس چاره است که دو برآمدگی باشد که آنرا دو زائده میگویند تا آنکه انفصال
هر یک از آن دو با استخوان ساق مانع آید از حرکت دیگر بر دو وجه و نمی توانند بود که این دو زائده یکی در پیش یا پس باشد
دیگری در عقب چه اگر آنچنان باشد حرکت تقاضی انبساطی آن که به پیش یا پس واقع میشود دشوار خواهد شد
پس البته باید که این دو زائده یکی در جانب راست واقع باشد و یکی در جانب چپ و ناچار است که از یکدیگر دور باشند
بسافتی معتدبها تا ممانعت هر یک حرکت دیگری را بر دو وجه بهتر باشد و از این جهت که نمی توانند بود که
ساق یک قصبه داشته باشد بلکه ناچار است که ترکیب آن از دو قصبه باشد که هر زائده در سر یکی از آنها متصل
آنچه اگر یک استخوان باشد به بزرگی هر دو و این دو سر بر دو جانب آن واقع باشد لازم خواهد آمد که کنده و
جسیم باشد و ساق از آن گرانی و ثقل تمام حاصل باشد و از این جهت که همین جانب پایین ساق که
متصل بمفصل مذکور است دو قصبه است و در جانب فوق که با استخوان ران اتصال دارد بیکی اکتفا شده و
دیگری قبل از وصول به ران منقطع یافته و این که لازم است که اتصال ایشان بر نهجی باشد که حفره در قصبه
ساق باشد و زائده در استخوان قدم نه بعکس و باعث آنست که غرض از تعدد قصبه چنانچه مذکور شد
خفت ساق است و این منافات دارد با آنکه زائده بر آن واقع شود چه زائده باعث گرانی و ثقل میشود بخلاف
حفره که آن چنانچه ظاهر است موجب زیادتی خفت است پس از این جهت که وضع این مفصل بر نهج است
که حفرتین در قصبهای ساق واقعست و زائدتین که در آنها در آید بر استخوان قدم است پس ترجمه کلام
پس کلام علمای تشریح بر نص صریح است در آنکه کعب استخوانیست در مفصل ساق قدم و از احادیث ائمه
و کلام اهل لغت که با ترجمه بعضش مذکور شد بظهور رسید که نفس مفصل را کعب میگویند و گویا اطلاق کعب
آن بمجاورت استخوان مذکور باشد نه بطریق حقیقت و بالجمله ظاهر شد که کعب را بر چهار چیز اطلاق کرده اند
اول برآمدگی و بلندی میان پشت پا که بر مفصل ساق و مشط واقعست ۲ برآمدگی که بر دو جانب پا واقعست
که عوام آن را قوزک پا میگویند ۳ نفس مفصل ۴ استخوان برآمده که بر پشت پا واقعست در مفصل قبقبین



ساق و علامه جمال الدین معنی اختیار کرده و انکار فرموده بر آنکه کعب نتو و برآمدگی است تا محتاج او سعی لغت
اشتقاق لفظ کعب باشد بلکه در کتاب تذکرة الفقها تصریح بآن کرده و گفته است که کعب مجمع ساق و قدم است
پس ظاهر شد که مراد او عظم مذکور است نه نفس مفصل و بعد از نقل اجماع علمای امامیه بر مذهب مذکور گفته
است که مذهب محمد بن حسن نیز همین است و از اینجا معلوم میشود که مؤید علامه است در نسبت این قول بعلمای امامیه
آنست که اکثر کتب تفاسیر اهل سنت مشحونست بآنکه کعب نزد جماعتی که قایل بمسح اند استخوانیست
که در مفصل ساق و قدم واقعست از آن جمله امام فخر رازی در تفسیر کبیر آنجا که تفسیر قوله تعالی وأرجلکم
إلی الکعبین میکند کلامی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست جمهور علما برین اند که کعبین عبارت
اند از دو برآمدگی که در دو جانب ساق واقعست و علمای امامیه و جمعی که بر وجوب مسح پا رفته اند
گفته اند که کعب عبارت از استخوانیست مدور مانند کعب گوسفند و گاو که پنهان شده در زیر استخوان
ساق بحیثیتی که مفصل ساق و قدم شده است و این قول محمد بن حسن است و اصمعی نیز اختیار آن نموده
قول کرده و بعد از آن میگوید دلیل امامیه بر آن اینست که اسم کعب در جمیع حیوانات بر استخوان
مذکور اطلاق میکنند پس می باید در مادهٔ انسان نیز چنین باشد و مفصل را نیز کعب می نامند و از اینجاست که بندهای
نیزه را کعب می نامند و در بیان آنست هر یک مفصل است پس می باید آنرا نیز کعب توان گفت تا اینجا ترجمه کلام امام
فخر بود و در تفسیر کبیر صاحب کشف که حاشیه ایست بر کشاف از تفسیر آیه مذکوره کلامی ایراد کرده که ترجمه اش
اینست اگر مراد در آیه مسح میبود هر آینه بجای الی الکعبین الی الکعاب بصیغه جمع یا الی الکعب بصیغه مفرد
گفته میشد چرا که کعب مفصل ساق و قدم خواهد بود و آن در هر پا یکیست پس اگر نظر بر جهت مفرد می بایست (برآن تقدیرهم)
واقع شود و الا بصیغه جمع اما هر گاه عظم مراد باشد کعبان برآمدگیهای دو جانب پا خواهد بود و آن در هر پا
دو تاست پس ایراد آن بصیغه تثنیه صحیح خواهد بود باعتبار هر رجل و فاضل نیشابوری در تفسیر خود بعد
از آنکه نقل مذهب جمهور علمای اهل سنت کرده گفته است که امامیه و هر کس که قائل بمسح است میگویند که کعب
استخوانیست مدور که در تحت استخوان ساق نهاده شده در جایی که مفصل ساق و قدمست همچنانکه در
پاهای سایر حیوانات و مفصل را کعب می نامند و از اینجاست که بندهای نیزه را کعب میگویند دلیل جمهور

علما اینست که اگر کعب آن می‌بود که امامیه میگویند چون در هر پا یکیست هر آینه سزاوار این بود که وارجلکم الی
الکعاب گفته شود چنانکه در مرفق چون در هر دست یکی و گفت الی المرافق گفته شده و نیز استخوان مدوری
که در مفصل ساق و قدمست چیزی پنهانیست که معرفت بآن حاصل نیست مگر ارباب علم تشریح را و دو
استخوان برآمده از دو جانب ساق را اگر کعب میدانیم محسوس هر کس است و خفائی ندارد و مناط تکلیف
بندگان برامر ظاهرست پس حمل کعب بر آن اولی باشد انتهی بجمیع کلامه و بالجمله نهایت سعی جماعتی از
علما مذکورین که با وجود ملاحظه این استشهادات روایات و محققین در ساحت این مقام برای تحریر ایشان
ثابت نموده‌اند و در مقام این هم تشنیع بر علامه در اختیار مذهب ابنا آمده‌اند و گفته‌اند آنچه او گفته خلاف
اجماع مرکبست و هیچکس از علمای اسلام بآن قایل نشده و گمان اینست که امری که ایشان را در این ورطه انداخته
اشتباه عبارات علماست چنانچه علامه خود نیز در منتهی المطلب استشهادی بآن کرده و منشا آن اینست
که ایشان تصریح کرده‌اند بآنکه کعب بمعنی ارتفاع مشتق است و اکثر عبارات ایشان ناطقست
بآنکه کعبین دو استخوان برآمده است در پشت قدم و قبا و را نیز برآمده آزاد دانسته‌اند که برآمدگی از علما
و محسوس باشد نیست الا دو برآمدگی دو جانب ساق و دو برآمدگی میان پشت پا مابین مفصل
و مشط و دو پی اول مراد نیست باتفاق علما پس ناچار حکم کرده‌اند که دو برآمدگی آخر مراد است
جمعی که مفصل را کعب دانسته‌اند غلط کرده‌اند بواسطه آنکه در مفصل شود برآمدگی نیست و غافل شده‌
اند از استخوان مذکور که بواسطه کوتاهی بوتت باقر واز ادراک واسطه انقیاد دی ایجاب مخفی نماند که
ایراد شیخ شهید رحمه الله علیه بر علامه قدس سره که استیعاب مسح ظهر قدم را که علامه قایل بآن شده و هیچ یک
از علما بآن نرفته‌اند اگر بدیده تحقیق ملاحظه شود بر علامه وارد نیست و علامه نیز قایلست بآنکه استیعاب تمام
ظهر قدم لازم نیست بلکه مراد او استیعاب طول ظهر قدمست که از سر انگشتان باشد تا اصل ساق چنانکه در تذکره
عبارتی یاد کرده که ترجمه اش اینست و واجب نیست که استیعاب بامسح یعنی مسح کردن تمام پشت پا
بلکه کافیست مسح از سر انگشتان تا کعب و اگرچه بیک انگشت باشد نزد ما اهل بیت علیهم السلام بعد از آن گفته
است و واجبست استیعاب طول قدم از سر انگشتان تا مفصل و اگر ایراد شیخ شهید علیه الرحمه اینست که

این استیعاب

این استیعاب را نیز هیچکس قایل نشده بنا برآنکه گمان برده است که کعب پیش هر برآمدگی میان پشت پاست
تا مفصل مثل بحث دویم خواهد بود و حقیقت آن با جلی وجهی ظاهر شد فتأمل **حدیث پنجم**
روایت شده است بسندی که متصلست بشیخ الطایفه شیخ مفید علیه الرحمه ازو احمد بن محمد ازو
پدر او محمد بن الحسن بن الولید که احوال ایشان سبق ذکر یافت ازو محمد بن یحیی و احمد بن ادریس بن احمد
الاشعری القمی که از ثقات روات حدیثست و محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی ازو حدیث بسیار روایت
کرده و احادیثی که روایت کرده اکثر صحیح و معتبراست ازو محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری القمی که ثقه و
جلیل القدر بوده و حدیث بسیار ازو روایت شده است و اگرچه در حق گفته‌اند که از مردم ضعیف بسیار نقل
کرده اما در خودش طعن نکرده‌اند ازو حسن بن علی بن عبدالله بن المغیره که علمای رجال در مرتبه توثیقش کرده
اند و معتمد تش دانسته‌اند ازو علی بن حسان ازو عمش او عبدالرحمن بن کثیر الهاشمی که علمای رجال حکم بضعف
هر دو کرده‌اند و گفته‌اند که علی بن حسان واقفی بوده یعنی بعد از امام موسی کاظم ع قایل بامامت کسی نبوده
است ازو امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع و همه این سند مذکور نقل شده است از شیخ مفید علیه
الرحمه ازو ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه که از ثقات رجال شیعه است مهارت در فقه و
حدیث داشته و صاحب تصانیف است ازو محمد بن یعقوب بن اسحق الکلینی که کتاب کافی در حدیث
که بکلینی مشهورست از مصنفات اوست و چند کتاب دیگر نیز در حدیث تصنیف داده و شیخ علمای وقت خود بود و
ثقه و جلیل القدر است و مولدش کلین است که دهیست از دهبای ری و وفاتش در سال سیصد و بیست و
نه هجری در بغداد اتفاق افتاده و مصنف دام ظله عبارت بر حمه الله موافق تاریخ مذکور یافته رحمه الله علیه
ازو علی بن ابرهیم که مکنی بابوالحسن بوده و ثقه و معتمد الیه است و مصنف چند کتاب در حدیث ازو
پدر او ابرهیم بن ابی القاسم القمی که اصلش از کوفه است و از اصحاب امام رضا ع بوده و اگرچه علمای
رجال حکم بجرح و تعدیلش نکرده‌اند اما علامه در خلاصه رجال میگوید الارجح قبول قوله ازو
قاسم الخزاز که احوالش معلوم نیست ازو عبدالرحمن بن کثیر که علمای رجال حکم بضعفش کرده‌اند و نسبت
وضع حدیث باو داده‌اند ازو امام جعفر صادق ع قال بینا امیر المؤمنین ع ذات یوم جالس

مع ابنه الحنفیة رضی الله عنه اذ قال له یا محمد ائتنی باناء من ماء اتوضأ للصلوة فاتاه
محمد بالماء فاکفاه بیده الیمنی علی یده الیسری ثم قال بسم الله والحمد لله الذی جعل الماء
طهورا ولم یجعله نجسا قال ثم استنجی فقال اللهم حصن فرجی واعفه واستر عورتی
وحرمنی علی النار قال ثم تمضمض فقال اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی
بذکرک ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علی ریح الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها
وطیبها قال ثم غسل وجهه فقال اللهم بیض وجهی یوم تسود الوجوه ولا تسود وجهی
یوم تبیض الوجوه ثم غسل یده الیمنی فقال اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان
بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا ثم غسل یده الیسری فقال اللهم لا تعطنی کتابی
بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران ثم مسح راسه
فقال اللهم غشنی رحمتک وبرکاتک ثم مسح رجلیه فقال اللهم ثبتنی علی الصراط یوم
تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی ثم رفع راسه علیه السلام فنظر الی
محمد فقال یا محمد من توضأ مثل وضوئی وقال مثل قولی خلق الله من کل قطرة ملکا
یقدسه ویسبحه ویکبره فیکتب الله له ثواب ذلک الی یوم القیمة **شرح** کلام بلاغت نظام
درضمن آغاز و چهار نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** امام عم گفت نشسته
بود روزی امیرالمؤمنین عم با فرزند خود محمد حنفیه رضه که گفت ای محمد بیاور از برای من ظرفی از آب و چون
سازم از برای نماز پس محمد حنفیه اتفاق لا امر پدر بزرگوار خود نموده از برای وضوی آن حضرت آب و در پیش
حضرت امیرالمؤمنین عم برد و اشتند از آب بدست راست خود و بر دست چپ ریختند و در آن حین این
دعا خواندند بسم الله والحمد لله الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا یعنی برکت
بجویم در ابتدای این فعل بنام پروردگار خود و سپاس و ستایش مر خدای را که گردانید آب را پاک و
پاک کننده و تا گردانید آن را از آلایش خبث و نکات حدث پاک سازیم و نگردانید آن را نجس
تا خواهیم خود را بآن پاک ساخت گفت بعد از آن حضرت استنجا فرمودند یعنی در مقام تطهیر عورتین

درآمدند

درآمدند و در آن حین مرتکب خواندن این دعا شدند اللهم حصن فرجی واعفه واستر عورتی وحرمنی
علی النار یعنی بار خدایا نگاه دار عورت مرا از ملاحظه دیدن نامحرم و نظر افتادن غیر بر آن و بپوشان عورت مرا
از چشم مردم و حرام گردان مرا بر آتش دوزخ تا نسوزانند مرا در یافت بتوفیق اجتناب از معاصی و اشتغال
بعبادات و طاعات تو گفت بعد از آن مضمضه کردند یعنی سه مرتبه آب بدست مبارک در دهان کرده و در آن
حین مبادرت بخواندن این دعا فرمودند اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی
بذکرک یعنی بار خدایا تفهیم کن و بزبان من ده حجت مرا روزی که بموقف لقای تو درآیم
تا بآن توسل جویم بجواب آنچه از من پرسند و گویا ساز زبان مرا بذکر خود تا همیشه بآن مشتغل
باشم بعد از آن استنشاق کردند یعنی بدست مبارک آب در بینی کرده و در آن حین تکلم
باین دعا نمودند اللهم لا تحرم علی ریح الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها
وطیبها یعنی بار خدایا حرام مگردان بر من نسیم بهشت را و بگردان مرا از جمله کسانی که استشمام
آن میکنند و از نکهت و بوی خوش آن دماغ جان را معطر میسازند گفت بعد از آن روی مبارک را
شستند و در حال غسل این دعا را بر زبان مبارک گذرانیدند اللهم بیض وجهی یوم تسود
الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض الوجوه یعنی بار خدایا سفید گردان مرا روزی
که بندگان گناهکار تو از خجلت بسیاری گناه خود سیاه رو شوند و سیاه رو مگردان مرا روزی
که بندگان نیکوکردار تو در جزای حسن کردار سفید روی باشند بعد از آن دست راست را شستند
و در حال شستن آن مشغول خواندن این دعا شدند اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری
وحاسبنی حسابا یسیرا یعنی بار خدایا در موقف عرصات که نامه اعمال نیکوکاران بدست راست ایشان
داده میشود و نامه سیئات بدکرداران بدست چپ تا بر اعمال خود اطلاع یابند و جزائی که بایشان رسد حق
و بجز سعادت دهنده نامه اعمال مرا بدست راست من ده و از تقریرات من که منتفی نامه بدست چپ از آن
باشد درگذر و خلود در بهشت عنبرسرشت را با آسانی نیز ارزانی دار و چون در موقف حساب آری حساب مرا آسان
و سهولت بگذران بعد از آن دست چپ را شستند و بخواندن این دعا ترک جستند اللهم لا تعطنی

کلتی بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بك من مقطعات النیران یعنی بار خدایا
نامهٔ اعمال مرا در موقف عرصات بدست چپ منه و مگردان آنرا طوق گردن من و جامه جرم
مغفرت تو از جامهایی که خیاط قهر و غضب تو از قطعه قطعهٔ آتش فراهم آورده است و بجهت پوشش بندگان
گناهکار مقرر شده و بعد از آن مسح کرد بر سر مبارک خود و این دعا بر زبان آورد اللهم غشنی برحمتك
وبرکاتك یعنی بار خدایا رحمت خود را شامل من ساز و از برکات نعمت خود مرا بی بهره مگذار
بعد از آن پاها را مسح کرد و این دعا بر زبان معجز بیان جاری ساخت اللهم ثبتنی علی الصراط
یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیك عنی یعنی بار خدایا برپای دار مرا بر پل
صراط و اقدام مرا از لغزیدن بر آن نگاه دار روزی که قدمهای عاصیان در حین مرور بر آن بلغزش در
آید و همگی سعی مرا مصروف دار بر امری که متضمن حصول رضای تو باشد از من بعد از آن سر مبارک بالا کرد
و بجانب محمد حنفیه نظر افکنده فرمودند که ای محمد هر بنده از بندگان مؤمن که وضو سازد مثل این وضو که
من کردم در هر وقت هر آینه جاوید حضرت عزت عمّ عطیاته در جزای عمل او را بازای هر قطرهٔ از
قطرات آبی که در آن وضو صرف کرده است ملکی که تقدیس و تسبیح و تکبیر او بسیار کرده باشد تا روز قیامت
و ثواب عمل او را تا روز قیامت در نامهٔ اعمال آن بندهٔ مؤمن ثبت کرده اند و ذلك فضل الله یؤتیه
من یشاء پیشنهاد دویم بینا امیر المؤمنین ذات یوم بینا که در امثال این مقام مستعمل میشود
همان بین ظرفیت که فتحهٔ نون او را اشباع کرده اند و تبدیل بالف یافته و در غالب اوقات اذ
یا اذا بعد او واقع میشود چنانچه میگوید بینا انا فی عسرة اذ جاء الفرج یعنی در میان تنگی و عسرت
بودم که ناگاه فرج و گشایش بمن روی آورد و عامل بین را بعضی محذوف میدانند و بعضی اذ یا اذا که بعد او
واقع است مفسران میدانند و بعضی میگویند ظرف مذکور در مقام خبر مبتدا محذوف است و آن مصدری است
که فعل واقع بعد از اذ از آن اشتقاق یافته پس تقدیر مثال مذکور اینچنین خواهد بود که بین
اوقات اعساری مجیء الفرج فاکفاه بدل النهی اکفا اینجا بمعنی بگردانیدن است آمده
از کلام صاحب صحاح چنین معلوم میشود که اکفا بامعنی در لغت ثابت نیست بلکه صحیح کفات
کفات

کاوا کرده است کفات لا انا ای کبیته و قلبته فهو مکفوء و زعم ابن الاعرابی ان اکفا
لغة و صحیح نیست که وقوع آن در کلام امام علیه السلم امر و لیلیست بر ثبوت آن ثم قالت
کلمهٔ ثم اینجا بی ملاحظه تراخی استعمال شده است چنانچه ارباب تفسیر قوله تعالی ثم انشاناه
خلقا آخر گفته اند که ثم در کلام مذکور بر نحوه مستعمل شده مترجم گوید در حدیث رابع چنانچه سبق ذکر
یافت ثم بی ملاحظه معنی تراخی استعمال شده بود و از مصنف دام ظله اشارت بآن شده پس مناسب
بود که استشهاد بکلام مفسرین در تفسیر آیه مذکوره آنجا واقع شود و کلم تخیله تخبا تخبن یعنی
مسح جم و کر جسم هر دو آمده و هر دو وجه خواندن آن جایز است نهایتش که بجیم مشهورتر است
اللهم حصن فرجی فراء که از مشاهیر علماء عربیت ذکر کرده است که اصل اللهم یا الله امنا بالخیر
یعنی خدایا قصد کن ما را بخیر یعنی بر وجهی که چیزی بما رسد یا بر وجهی که اوضاع و احوال ما مقرون بخیر باشد
و شری بما عاید نگردد و بواسطه تخفیف در کلام تعبیر از آن عبارت بلفظ اللهم شده که چون بر زبانها
کثیر الدوران است و اکثر اوقات تلفظ بآن واقع میشود بر زبان گران نباشد و اکثر نحویان بر آنند که اصل
اللهم یا الله است که حرف ندا را حذف کرده اند و میم مشدده را عوض آن ملحق ساخته و شیخ رضی که
از علماء نحو است کلام فراء را انکار کرده است و باطل دانسته بدلیل آنکه عرب گاهی که در مقام تفریق باشد
میگوید اللهم لا تؤمهم بالخیر یعنی بار خدایا قصد مکن ایشان را بخیر پس اگر اصل اللهم یا الله امنا
بالخیر باشد مخالف و تناقض خواهد بود میان جزو اول کلام مذکور که اللهم است و جزو آخر و استعمال آن
صحیح نخواهد بود لیکن استعمال شده پس اصل اللهم آن نباشد و درین دلیل نظرست چنانچه بر اهل
تحقیق مترجم گوید وجه نظر در حاشیه بر نحو جاری شده که اصل اللهم بنا بر آنچه فراء دعوی کرده
یا الله امنا بالخیر است بضمیر متکلم و جزو آخر در مثال مذکور که شیخ رضی دعوی آمدن آن در کلام عرب
کرده است لا تؤمهم بالخیر است بضمیر غایب پس میان تناقض نباشد بلی اگر اللهم لا تؤمنا بالخیر
از عرب شنیده میشد حرف او وجهی میشود و ظاهر آنست که برآن وجه از عرب شنیده نشده است و بخاطر
میرسد اللهم لا تؤمنا بالخیر باشد و تعبیر از ضمیر متکلم بضمیر غایب بنا بر آن کرده باشد که بخاطر

است که لفظ او موهم نسبت تعریض بوجود باشد چه فصاحت مقتضی آنست که هرگاه نسبت امری
را بخود نسبت دهند با آنکه مقام اقتضای صیغهٔ متکلم نماید بصیغهٔ غیبت ادا کنند چنانچه در آیهٔ لعان کلام
حضرت عزت جل برهانه که وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ
برین وجه نزول آمده چه آنچه لاعن را بعد از شهادات اربعه می باید گفت لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيَّ إِنْ كُنْتُ
مِنَ الْكَاذِبِينَ است و برعایت مذکور که مقتضای فصاحت تغییر آن بغیر غائب
شده و ظهور عدم سماع مثال مذکور برآن و مقرر غریب که مصنف دام ظله در حاشیه مشتهر وجه نظر ساخته
و درینست که حصول در مقام بودن بحث مذکور نگفته چه ظاهر اینست که اگر شخص در مقام تعریض خود
آمده کلام مذکور را بر زبان آرد ارباب لسان عرب تغلیط او نکرده درستش خواهند داشت و از برای
اثبات مدعای شیخ رضی همین قدر کافیست والله اعلم و مراد بتحسین وجه نگاه داشتن آنست از فعل
حرام و مراد از نظر محرم و عطف اعفه بر آن عطف تفسیریست و عطف و ستر عورتی که بعد از آن
مذکورست بر آن از قبیل عطف عامست بر خاص چه عورت عبارت از هر عضویست که جامع با
از کشف آن و این معنی عامتر از وجه پس ستر عورت اعم از تحسین وجه باشد لقنی حجتی
یعنی بقاف و نون مشدده مشتق از تلقین بمعنی تفهیم است یعنی تفهیم کن بمن ما آنرا در حجت با
تا بآن احتجاج جویم مِنْ مِيسَمِ وَجْهِهَا وَحُسْنِهَا السَّمْسَمُ بفتح سین است و در اصل سمسم بدو میم بر
بروزن تعلیم نقل شده و فتح میم بما قبل و میم در میم ادغام یافته و دو حرف ماضی سَمَّ بکسر میمست از باب
علم یعلم و بیج در مقام بمعنی الحاست که عبارت از بوی خوش باشد و روح بفتح را نسیم بهشت است
يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ میتواند بود که بیاض وجه کنایه از شگفتگی رو باشد که در
جزای اکثرت عظیم و فرح مفرط بهم رسد و سواد وجه کنایه از گرفتگی و که در حال خوف و خجالت
پدید آید و میتواند بود که مراد بیاض و سواد حقیقی و نیکوکاران بحسب واقع رو سفید میشده باشند
و گناهکاران روسیاه تا حقیقت کردار ایشان بر ملا بر اهل موقف ظاهر باشد و آن نیز لذتی باشد طبقهٔ
اولی را و عقابی باشد طبقهٔ ثانیه را برین وجه حل کرده اند ارباب تفسیر کریمهٔ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ

وتسود وجوه

وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ که در قرآن واقعست مقطعات النیران مقطعات در لغت عرب هر جامه را میگویند
که آنرا بریده باشند و دوخته مانند پیراهن و جبه و امثال آن و آنچه بریده باشند و نه دوخته مثل چادر و
ردا و دستار و آنرا مقطعات نمیگویند و مراد درینجا از نیران جامهای آتشینی که در بر دوزخیان از لباس
طاعت میکنند بمقطعات شدهٔ آنست که میگویند جامهای آتشین بر بدن ایشان فرو میگیرد و بر بدن ایشان
و این چیز زیادتی عذاب ایشان را و بعضی از اهل لغت گفته اند که مقطعات صیغهٔ جمع است که واحد
از لفظ خود ندارد و واحد او ثوبست و بعضی دیگر مقطعات بقاف و طا ساقط و تصحیح کرده اند از مقطع
الامر فهو مقطع شدید که مقطعات النیران بمعنی شدائد آتش دوزخ باشد و این تصحیح صحیح نیست چه
در روایات بروجه اول منقولست غشنی رحمتک یعنی درپوشان و شامل حال ساز مرا رحمت خود عبارت صحاح
دلالت بر آن که مادهٔ غشی متعدی بها باشد بنفس وَهَذِهِ عِبَارَتُهُ استغشى ثوبه وتغشى
به أي تغطى به پس با تضمین معنی البس شده است و باعتبار آن متعدی بنفس است یا آنکه باء در
کلام مقدرست و رحمتک منصوب بنزع خافض است چه گاه است که حرف جر را حذف میکنند و مدخول
آن را منصوب میخواهند و آنرا منصوب بنزع خافض میگویند مرحمتک تضمین در اصطلاح
ایشان عبارت از درج کردن معنی فعلیست در فعل دیگر چنانچه معنی هر دو از فعل مذکور مقصود شده باشد
بی آنکه حذف و تقدیری در کلام باشد چنانچه اگر خواهند بعبارت در آورند فعل ثانی حال توانند
شد از معمول فعل اول یا در ضمن یک لفظ افاده دو معنی توانند شد و صنعت و جازت در کلام
بکار رفته باشد و بواسطه آنکه قرینه باشد در کلام در عمل مذکور نسبت میدهند آنرا بمعمول خود بر
وجهی که نسبت یافتن آن بمعمول بعینه آن و چه در لغت جاریست مثل آنکه اگر متعدی بنفس میشده
باشد بحرف جر متعدی میسازند و اگر متعدی بحرف میشده باشد بنفس یا بحرف دیگر غیر حرفی که
تعدیه آن بآن حرف متعارف لغتست تا معلوم شود که تضمین معنی فعلی در آن شده که تعدیه آن فعل
برین وجه است و باعتبار آن فعل برین وجه بمعمول نسبت یافته است مثلا در ما نحن فیه چون عادت
لغت بر آن جاریست که غشی مر جا واقع شود متعدی بها باشد چنانکه کلام صاحب صحاح که

بس دیگر یافت هر یک در آن و در این کلام متعدی بنفس است و دانستیم که تعدیه آن باعتبار معنی ابقی
است که تعدیه آن بنفس میباشد و مقام ابا نیز از ادا اگر تعجب هنر حال واقع شود از مفعول غشتی کلام
باین حال باشد که غشتی لا ابنا ذلک **نمایش اول** باید دانست که این حدیث در اکثر کتب مشهوره
حدیث مثل تهذیب و کافی و کتاب من لا یحضره الفقیه و امالی ابن بابویه مذکور است و ارباب حدیث اکثر
نقل آن کرده اند و نمایش دعاهای مذکوره که حدیث متضمن آنست در نسخ کتب مذکوره مختلف بنظر در
آمده و در بعضی اندکی تغییری در الفاظ آن ملاحظه شده و از آن جمله دعای وقت استنجا در بعضی نسخ بر این وجه
دیده شده که اللهم حصن فرجی واستر عورتی وحرمهما علی النار بتغییر ضمیر که راجع باشد
بفرج و عورت بنابر تعدد ایشان باعتبار لفظ و مغایرتی که از حیثیت عموم و خصوص دارند چنانچه از
پیش رفت یا باین اعتبار که یکی محصنست و یکی مستور و اگر کلمه عورتی بصیغه تثنیه خوانده شود
بودن ضمیر مذکور بتوجیه احتیاج نخواهد داشت چنانچه ظاهر است و در بعضی نسخ در دعای مضمضه اللهم
انطق لسانی بذکرک واجعلنی ممن ترضی عنه واقعست یعنی بجنبان ای خداوند
زبان مرا بذکر خود و بگردان مرا از جمله کسی که رضای تو از ایشان حاصلست و در بعضی در دعای استنشاق
بجای اللهم لا تحرم علی ریح الجنة اللهم لا تحرمنی طیبات الجنان مذکور گردیده یعنی
بار خدایا محروم مگردان مرا از نعمتهای بهشت عنبر سرشت و در آخر دعای مذکور بجای طیبها ریحانها
معنی گشت و بعضی در دعای شستن رو بعد از تسود وجوه تبیض کلمه فیه زیاده شده و در معنی تفاوتی
نیست و در بعضی در دعای شستن دست راست بدل یساری بشمالی واقعست و در دعای شستن
دست چپ بدل مقطعات النیران مقطعات النار و در دعای مسح جبین بدل قدمی ثبت قدمی
و در معنی آن از اختلافات مذکوره تفاوتی نیست و ما این حدیث را بر وجهی که یاد کرده شد از تهذیب
حدیث نقل کرده ایم از نسخه که بخط والد علامه مقدس سره نزد ما بوده و خود در مقابله آن بوده
ایم و او نیز از همان نسخه بر شیخ زین الدین که ذو الشهیدین و عمر برده خوانده است **نمایش دویم**
بباید دانست که مراد از طلب بنده کان تقرب و تفهیم حجت خود را از پروردگار خود در روز عرصات که ا

حدیث استغفار ابن جنی دارد آنست که فهم سازد ایشان را باوری که حجت ایشان باشد در آن روز چون در معرض خطاب و
عتاب آن در آیند و وسیله خود سازند آن را در خلاصی از عذاب و عقاب آن چه ایشان را در آن روز حجت آن خوا
بود که چون در معرض خطاب آن در آیند و از ایشان سبب جرأت در ارتکاب معاصی پرسند اگر جوابی و حجتی
بر آن داشته باشند ظاهر سازند چنانچه آیه کریمه **یوم تاتی کل نفس تجادل عن نفسها** که در توصیف
روز قیامت در کلام مجید وارد است دلالت بر آن دارد چه معنی آیه اینست که روز قیامت روزیست که هر
کس از جانب نفس خود در مجادله بوده باشد با پروردگار خود و از زلات و تقصیرات خود حجت و جواب
میگوید باشد و مسئول بفضل و رحمت بی نهایت الهی مقتضی آن خواهد بود که نسبت بهر کس که مادهٔ او
استعداد و قابلیت آن بوده باشد که در معرض خطاب او در آید و نسبت او بارشاد وی تعلق گیرد در مقام
تلقین و تفهیم حجت او با او در آید و تقریر سؤال از زلات او بر وجهی فرماید که در ضمن آن تنبیه بجواب
آن نیز بوده باشد چنانچه از کریمه **ما غرک بربک الکریم** یعنی چه چیز فریفته ساخت ترا
پروردگار کریم خود که مرتکب عصیان او شدی هم از رواج این بشارت مشام امید پویندگان وادی عصیان
و تقصیر رسیده چه ارباب تفسیر ذکر کرده اند که ذکر کریم در آیه مذکوره و اختصاص آن از سایر صفات بواسطه
آنست که متضمن بوده باشد مر عاصیان ذات را بآنکه چون در معرض خطاب او که ربک در آیند در جواب
گویند غرنی کرمک یا کریم یعنی فریفته ساخت مرا کرم تو ای کریم علی الاطلاق صاحب تفسیر نیشابوری
که مولانا نظام الدین نیشابوریست در تفسیر خود ذکر کرده است که در اوایل حال جوانی و سن شباب را اعتقاد میم
که قیامت قایم شده و مردم را در معرض خطاب و عتاب در آورده اند بخاطر من گذشت که اگر مرا نیز در معرض خطاب
در آورند و بگویند **ما غرک بربک الکریم** چه در جواب باید گفت همان در حالت خواب بی اندیشه
در بیداری گویش ذهن شده باشد که ذکر کریم در آیه بواسطه تنبیه بر آنست ملهم شدم از جانب حضرت
حق عطیاتی تا آنکه میباید گفت غرنی کرمک یا رب بعد از آنکه بیدار شدم این معنی بخاطر من بود تا
آنکه بعد از مدتی در بعضی تفاسیر مشاهده کردم که بر این توجیه ذکر کرده اند و گویا مراد او بعضی تفاسیر مجمع البیان است
که از مصنفات حجة الاسلام شیخ ابو علی طبرسی است از مشاهیر علما اما بر چه در تفسیر خود این نکته را ذکر

کرده و هذه عبارته اما قال سبحانه الکریم دون سائر صفاته و اسمائه لانه کان تلقین
الجواب حتی یقول غرّنی کرم الکریم انتهی کلامه و نعم ما قیل بیت حسن تو بعشق کرد ارشاد
ما را سبحان الله چه حسن ارشاد است این **سؤال** چون توانند بود که در حشر در مقام احتجاج
شوند و از برای استخلاص خود از عذاب الهی مجادله نمایند و از زلات خود جواب گویند و حال آنکه در قرآن مجید
وارد است که در آن روز مهر خاموشی بر دهانهای بندگان گذاشته خواهد شد و اعضا و جوارح ایشان بجای زبان
مأمور بتکلم خواهند بود تا از فعلی که آنها را بآن وا داشته اند خبر دهند و ایشان را گنجایش انکار آن نماند قال
الله تعالی **الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون** یعنی
قیامت روزیست که مهر خواهیم گذاشت بر دهانهای ایشان که بزبان تکلم نتوانند نمود و بتکلم خواهد آمد دستهای
ایشان و پاهای ایشان گواهی خواهد داد از آنچه در دنیا از ایشان بعمل آمده است **جواب** شاید
که آن حکم مخصوص بکفار باشد چنانچه بعضی مفسرین تصریح بآن کرده اند یا آنکه گوییم مهر کردن دهانها که آیه اشعار
بآن دارد بعد از احتجاج و مجادله مذکور خواهد بود چنانچه بعضی روایات نیز در آن باب وارد است یا گوییم ایما
نیز روایت شده است که بعضی اعضا از جانب ایشان در مقام احتجاج و مجادله خواهند شد چنانچه در بعض
اخبار باین عبارت وارد است که تشهد اعضاؤه علیه بالزلة فتطایر شعرة من جفن عینه
فتستأذن فی الشهادة فیقول الحق تعالی تکلمی یا شعرة عینه واحتجی لعبدی فتشهد له
بالبکاء من خوفه فیغفر له وینادی منادٍ هذا عتیق الله بشعرة یعنی گواهی دهند در آن روز
جمیع اعضای آن بر تقصیر و معصیتی که از آن عضو از او واقع شده باشد پس پرواز آید در آن اثنا موئی از موهای
مژه او و طلب اذن نماید از حضرت عزت جل برهانه در ادای شهادتی که داشته شود پس اذن حاصل شود از
جانب حضرت عزت شانه او بگوید در محاکمه ای موی چشم بنده من حجت او ساز آنچه از او دیده پس موی بتکلم آید
و گواهی دهد او بگریه بسیار که از خوف و ترس الهی از او بعمل آمده و بمجرد گواهی او دریای رحمت بجوش آمده از
تقصیرات او درگذرند و از عذاب دوزخش آزاد سازند و منادی آواز بر آورد در عرصه عرصات که هذا عتیق
الله بشعرة یعنی اینست آزاد کرده خدا بموئی و نعم ما جری فی طی هذا المقال علی لسان الحال



اما آنکه گناه بکس و گرو بخشند ❊ یکمو بگذارند و نکو بخشند ❊ ارباب کرم چو عذر عصیان طلبند ❊ صد کوه گناه را بیک
مو بخشند ❊ پس بنا برین لازم می آید که هرگاه دهانها مهر شود مجادله و احتجاج از جانب بندگان نتوانند واقع شد چه
نتواند بود که احتجاج بوده باشد نمایشش بزبان نباشد و باعضای دیگر واقع شود فقیر **مترجم گوید**
میتواند بود که وجه دیگر که مصنف دام ظله العالی بآن اشارت کرده اند آن باشد که ظاهر آیه **تجادل عن نفسها**
آنست که مجادله مذکور از ایشان باراده و اختیار واقع خواهد شد و از روایت مذکوره فهم میشود که مجادله باختیار و اراده
باعضا واقع خواهد بود و بظاهر **تشهد علیه اعضاؤه** آنست که شهادت اعضا باختیار و اراده او نخواهد بود
لا تشهد علیه مگر آنکه گوییم احتمال آن کافیست و منع احتمال مکابره است والله اعلم **نمایش سوم**
سعی فی الخلد فی الجنان بیساری که در دعای غسل یدین وارد است خالی از خفا و پوشیده نیست چه ظاهر
آنست که عطا کن خلود در بهشت را بدست چپ من و این تخصیص اگرچه ظاهر است ما حصل پیدا نیست
لهذا در مقام توجیه آن در آمده چهار احتمال در آن داده اند **اول** آنکه عادت بر این جاریست که
هرگاه کسی را حصول امری بی تعب و مشقت دست دهد میگوید **فعلته بیساری** یعنی کردم آنرا
بدست چپ خود و در فارسی گویند **بیت** جهان هرچه خواهد بجا میکند ❊ بدست چپ این کارها میکند گویا
کنایه از آنست که سهولت آن بر وجهی بود که احتیاج نشد بآنکه دست راست در آن بکار رود پس میتواند بود که مراد
طلب خلود در بهشت باشد بی آنکه قبل از آن متحمل تعب و مشقتی باید شد مثل صعوبت گذشتن از پل صراط که از موی
باریکتر است و از شمشیر تیزتر و بر روی دوزخ کشیده شده و شدت حساب که در وقت عرض اعمال محسوس
شئی از آن سر و کارست و سوختن بآتش دوزخ که بعضی عاصیان است را قبل از دخول بهشت خواهد بود و امثال
آن از عقبات روز قیامت **دویم** آنکه با بیساری بای سببیت باشد یعنی خلود در بهشت را روزی من
کن بسبب ششش من دست چپ خود را و عبادت نو هانیش بنا برین بای یمنی در فقره اول نیز باید بای
سببیت باشد تا هر دو فقره که قرینه هم واقع شده اند مناسب یکدیگر باشند و آن بعید است **سیوم**
آنکه مراد و عجلو در عبادت مذکور برات خلود در بهشت باشد و مضاف در کلام محذوف باشد فا بر همان عادت ظرف
خود باقی بوده باشد یعنی عطا کن نامه اعمال را بدست راست من که علامت رستگاری من باشد و برات خلود

و کنند جنبند کنندم

در بهشت عمر زیرشت را بیند چه من تا آن تیر بی بهره نماند و بهره دو دست حاصل حسان تو باشم و این وجه چنانچه مختصر
نیست از وجوه دیگر بصواب نزدیکتر است والله اعلم ۞ اگر مراد و چهار بسیار در مقابل یمین نباشد بلکه بسیار در مقابل
اعسار و تنگی معاش باشد که بمعنی توسعه و فراخی حالست و مراد از آن کثرت طاعات و عبادات باشد یعنی عطا
کن بمن طلوع در بهشت را بسبب کثرت طاعات و خوب عبادات من و برین تقدیر تیر با ی بسیاری بای سببیت
خواهد بود و در کلام ایهام تناسب رعایت شده خواهد بود و آن عبارتست از آنکه جمع کنند در کلام میان دو لفظ که یک
معنی که از ایشان اراده شده مناسب هم نباشند مانند تیر بیشتر یا یکی از ایشان را معنی دیگر باشد که باعتبار آن
معنی مناسب باهم داشته باشد مثل قوله تعالی **وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ**
که نجم درین کلام بمعنی ما نجم من الارض استعمال شده یعنی آنچه از زمین بر دمیده و ساق نباشد و ظاهر است
که باین معنی مناسب شمس و قمر نیست مناسبتش باعتبار معنی دیگر که آن کوکب است مناسبت و این قسم است ع
حدیث مشهور لا یزال المنام طایراً حتی یقص فاذا قص وقع یعنی هر خوابی که دیده باشد مانند مرغ
پریده در پرواز باشد مادام که نقل نشود و آنرا با کسی نگویند چون نقل کردند و گفتند می افتد کنایه از آنکه
خواب را تا نگفته‌اند او از تنگی و بدی بیرون میباشد پس آنکه درین حدیث یقص بمعنی نقل کردن که از او اراده شده مناسب
طایر نیست که با او در کلام جمع است مناسبتش او را معنی دیگر است که با معنی مناسبت باو دارد چه قص در لغت
عرب بمعنی بریدن بال تیر آمده است پس نظر تا آن معنی معنی کلام اینچنین خواهد شد که مرغ خواب همیشه در پرواز
است تا بال او را نبریده اند چون بال او بریده شود می‌افتد و همچنین گرچه مقصود نیست اجزای کلام بر وجه از
اقسام مراعات است این وجه اگرچه بعید و دور است اما خالی از لطفی نیست **نمایش چهارم** ظاهر این حدیث دلالت
دارد بر آنکه حضرت در وضوی مذکور هر یک از دو دست را زیاده از یک مرتبه نشسته باشند و این موید قول جمعیت از
علما است که گفته‌اند شستن مرتبه دوم سنت نیست در عضوی چهار یک مرتبه شسته شود چرا که عمل ثانی سنت میبود چون
حضرت در مقام ساختن وضوی تام الاجزا بوده از حضرت واقع میشد و اگر واقع میشد راوی ذکر آن میکرد و چنانکه
ذکر مضمضه و استنشاق و دیگر سنتها که از حضرت عمل آمده بود کرده است و دیگر آنکه حضرت در آخر حدیث فرموده
اند که خلق الله من کل قطرة ملکا یقدسه و یسبحه و هیچ شک نیست که اگر دو بار اعضای وضو

شسته باشند عدد قطرات بیشتر خواهد بود و مقام اقتضای ذکر آن خواهد نمود پس معلوم شد که سکوت راوی از
ذکر آن بواسطه عدم وقوع آنست از حضرت صلوات الله علیه و آله و بعضی گفته‌اند چون استحباب دو مرتبه شستن
اعضا در وضو نهایت شهرت و شیوع داشت و بر همه کس معلوم بود راوی از آنکه از حضرت واقع شده بود
بطور گذاشته در مقام تصریح بآن نشده چنانچه در مضمضه و استنشاق همین ذکر مضمضه و استنشاق اکتفا کرده
گفت که هر کدام سه مرتبه واقع شده و درین نظر است چه شایع بودن و اشتهار آن در هر مرتبه در معرض سنت
وجوب نامخفی نباشد و حال آنکه ابن بابویه که از مشاهیر علمای مذهبست تصریح باینکه غسل دوم سنت نیست در
کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده
اند که **والله ما کان وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله الا مرة مرة** یعنی بخدا
قسم که نبود وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه غسل اعضا در آن یک مرتبه یک مرتبه واقع
میشد و بعضی روایات را که اشعاری بر آن دارد که دو مرتبه از ایشان واقع شده بر حالت تجدید
وضو حمل کرده است که تعدد مذکور در ضمن دو وضو واقع باشد نه در وضوی واحد و شیخ جلیل محمد بن یعقوب
کلینی که جامع کتاب کافیست در حدیث که کلینی اشتمال دارد بعد از آنکه روایت کرده است که در وضوی امیر
المؤمنین علی علیه السلام غسل اعضا همیشه یک مرتبه واقع بوده است گفته است این دلیل است بر آنکه غسل اعضا در وضو ثانیا
یک مرتبه زیادت واقع نشود چرا که عادت حضرت همیشه این بوده است که هرگاه دو امر پیش او وارد میشد که
هر دو طاعت حضرت عزت بوده است هر کدام باحتیاط اقرب بوده و تحمل مشقت مبنی در مبادرت بآن مینمود
جابیت نمود آنرا اعتقادی حدیث **افضل الاعمال احمزها** بعمل آورده اند پس بعد از منازعت و خلاف
این دو شیخ بزرگوار که از متقدمین علما اند و سنت بودن غسل ثانی چیزی بوده است که ادعای اشتهار و شیوع
آن میان است بر وجهی که مستغنی است از تصریح راوی بعد از آن حضرت و تحقیق حق در مقام اقتضای
بسط در کلام دارد که وقت را گنجایش آن نیست **انجام** باید دانست که از بعض احادیث مستفاد
شده که مستحب آبی که در وضو صرف میشود یک مد شرعی بوده باشد و مجتهدین بر طبق آن حکم کرده اند و در
کتب فقهی ذکر آن کرده و بعضی از ایشان چون از قول حضرت درین حدیث محمد حنفیه که ایتنی باناء من ماء اتوضا

بها للتخلّی و استنجا حضرت از آن آب استنباط کرده اند که آب استنجا نیز از جمله آب وضو است بر آن متوضیا
ساخته حکم کرده اند که آب استنجا نیز چنانچه از جمله مذکور بوده باشد و گفته اند آبی که در وضو صرف میشود غالب آنست
که بعد نرسد پس آب استنجا را چنانچه از ظاهر این حدیث مستفاد میشود و از آنجا باید دانست تا بمقدار آن که بر
دست بعمل آید این نجاست دو نیم بجهة آنکه هیچ شک نیست که آب وضوی تمامی که مستعمل باشد بشستن
سر و دستها و مضمضه و استنشاق که هر کدام به کف آب محقق میشود و غسل هر یک از دو دستها چنانچه
اعتقاد ایشانست در آن دو مرتبه بعمل آمده بوده باشد به شرعی نرسد بلکه نزدیکست که گمان شود که بآن نا
نخواند که وجه شرعی بموجب مشهور زیاده از دو دست و هفتاد و درهم شرعی نیست و معتاد اند که چنانچه
بعدا از جمع بجانب ظاهر میشود زیاده از چهار یک من تبریز که محققا دو سیر و نیم سنگ متعارف دیگر باشد
درین زمان غایب پس چون تواند شد که آب استنجا نیز از آنجمله محسوب شود و مختصر آنکه از حضرت امیر
و زند خود محمد حنفیه را آب آوردن آب را از برای وضو و آوردن آن آب را بجای وضوی حضرت که این حدیث اشعار
بآن دارد بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه آوردن غیر آب وضو از جمله استعانتی که فقها در وضو مکروه دانسته
اند نیست و از اینجاست که بعضی حکم کرده اند که غسل مذکور در وضو مکروه نیست و حمل فعل حضرت بر اینکه غرض
ایشان بیان جواز استعانت در وضو باشد و تنبیه بر عدم حرمت آن اگر چه ممکنست اما بعید و دور است

**حدیث ششم** روایت شده است بسندی که متصلست بشیخ الطایفه محمد بن
الحسن الطوسی ره از شیخ بزرگوار محمد بن محمد بن النعمان المفید از احمد بن محمد از پدر او محمد بن
الحسن بن احمد بن الولید که احوال ایشان در صدر حدیث چهارم مذکور شد از سعد بن عبد الله
بن ابی خلف الاشعری القمی که شیخ قمیان و فقیه ایشان و صاحب کتب و ثقه بوده و مات و تاریخ سنه
احدی و ثلثمائه برحمت حق واصل شده و بعضی گفته اند سنه تسع و تسعین و مائتین والله اعلم از احمد بن محمد
بن عیسی بن عبد الله الاشعری که او نیز شیخ قمیان و فقیه ایشان و ثقه و جلیل القدر بوده و ادراک صحبت
امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام نموده از علی بن الحکم بن الزبیر النخعی که از اصحاب امام رضا
علیه السلم بوده است و از کتب رجال جرح و تعدیل آن ظاهر نیست از داود بن النعمان که خال علی بن

الحکم بوده است و علامه در خلاصه رجال میگوید داود بن النعمان ثقه عین که گفت سؤال کردم از امام بحق ناطق
امام جعفر صادق عم از کیفیت تیمم فقال ان عمارا اصابته جنابة فتمعّک کما تتمعّک الدابّة فقال له رسول
الله صلی الله علیه و آله و هو یهزأ به یا عمار تمعّکت کما تتمعّک الدابّة فقلنا له
فکیف التیمم فوضع یدیه علی الارض ثم رفعهما فمسح وجهه و یدیه فوق الکف قلیلا

**شرح** کلام بلاغت نظام درضمن آغاز و چهار نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول**
راوی گوید پس حضرت در جواب من فرمودند که عمار را جنابتی دست داده بود چون او را مبنی از غسل بود
باراده آنکه جمیع بدن خود را بدل آب بخاک بمالد در میان خاک غلطید همچنانکه چهارپایان در خاک غلطند حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از وی ظرافت و مطایبه با خطاب کردند که ای عمار در خاک غلطیدی چنانچه چهار
پایان در آب و در خاک میغلطند پس گفتیم ما با و علیه السلام که پس تیمم را چون باید کرد حضرت در مقام بیان
آن درآمده هر دو دست مبارک را بر زمین نهادند بعد از آن بر داشتند و مسح کردند با آن دو دستها روی
خود را و دستهای خود را از بالای کف باندکی و مراد بکف اینجا از بند دست تا سر انگشتان و مراد
بمسح آن مسح پشت آن کف دست دیگر چنانچه از روایات دیگر مفهوم آن شده است **بخش دویم**
فتمعّک کما تتمعّک الدابّة یعنی غلطید و گردید در خاک یا هست در خاک غلطیدن دواب مراد است که جمیع بدن
خود را مماس خاک ساخت گویا چون ملاحظه کرده بوده است که تیمم بدل از غسل است و در غسل جمیع بدن را
بآب میرسانند پس در تیمم نیز جمیع بدن را بخاک میباید رسانید و هو یهزأ به هزء بضم ها در لغت بمعنی تمسخر
بمعنی تمسخر کردن و استخفاف و تعدیه آن در لغت عرب گاه بها میباشد و گاه بمن چنانچه میگویند
هزأ به و هزأ منه تمعّکت کما تتمعّک الدابّة یعنی ای عمار در خاک گشتی آنجا چنانچه دواب چهارپایان
در خاک میگردند میتواند بود که این کلام استفهام انکاری باشد یعنی آیا چنین نبایست کرد و میتواند
بود که جمله خبری باشد که لازم معنی از آن اراده شده باشد یعنی ترا معلوم شد که اینچنین کرده و استعمال
جمله خبری بر این وجه در لغت آمده چنانچه بکسی که درس را از بر کرده است میگویند حفظت التوریة که
غرض اعلام مخاطب بعلم خود باشد و حفظ توریة کرده است چه جای آن بعقل خود دانش و جهی ندارد و نهایتش

و جاد ل انسب است بقول حضرت كه و هو يهزأ به فقلنا له فكيف التيمم اين عبارت زاد و
حسنا ست و لا آنكه كلام راوى باشد كه داود بن النعمان يعنى بعد از آنكه حضرت امام ع عمل عمار را
نقل كردند ما از و پرسيديم كه پس تيمم را چون بايد كرد و حضرت امام تيمم را بر وجه مذكور بعمل آوردند و بيم آنكه
كلام صحابه باشد رضوان الله عليهم يعنى استبعادى كه عمل مذكور را با وجه انكار واقع شده حضرت رسالت مآب با او آن مطايبه
فرموده از آن معلوم شد كه تيمم با وجه مرضى حضرت نيست صحابه كه در آن مجلس با عمار حاضر بودند از حضرت رسالت
صلى الله عليه و آله و سلم سؤال كرده باشند از كيفيت تيمم و تيمم مذكور بواسطه تعليم ايشان از رسول الله صلعم صادر
شده باشد و بعد از آن ايشان صورت مجلس را نقل كرده باشند و نيز احتمال سؤال آن از حضرت نقل كرده
و امام عليه السلام كلام ايشان را بلفظ حكايت فرموده باشند و الا سياق كلام مقتضى آن نيست كه بكار مى‌افتاد
شاه الا آنكه سهو و بر تقدير حضرت غايب وضع و رفع و مسح راجع به پيغمبر صلوات الله عليه و آله خواهد بود و مؤيد
ثابت نتيجه ابن بابويه در كتاب من لا يحضره الفقيه روايت كرده است بطريق صحيح از زراره از ابى جعفر امام
باقر كه آن حضرت فرموده اند قال رسول الله صلى الله عليه و آله ذات يوم لعمار في سفر له
يا عمار بلغنا انك اجنبت فكيف صنعت قال تمرغت يا رسول الله في التراب قال فقال له
كذلك تتمرغ الحمار افلا صنعت كذا ثم اهوى بيديه الى الارض فوضعهما على الصعيد ثم
مسح جبينيه باصابعه و كفيه احديهما بالاخرى ثم لم يعد ذلك يعنى رسول خداى صلى
الله عليه و آله روزى بعمار خطاب كرده فرمودند اى عمار بما رسيده است كه جنب شده بودى چون آب نبود
كه غسل كنى چون كردى عمار گفت بدن خود را در خاك گردانيدم اى رسول خداى امام ع گفت بعد از آن حضرت
پيغمبر صلى الله عليه و آله با و گفتند الاغ ان به نحو در خاك مى غلطد چرا چنين نكردى و هر دو دست مبارك
را بجانب زمين فرود آورده و بر خاك نهادند و بعد از آن مسح كردند پيشانى خود را با انگشتان خود و
هر دو سر دست را يكى بديگرى و اعاده نكردند بواسطه مسح دست نهادن بر خاك را و در اين حديث محى
السنه كه از علماء اهل سنه است در كتاب مصابيح نقل كرده است و عبارتش اين است قال عمار كنا
في سرية فاجنبت فتمعكت فصليت فذكرت للنبي صلى الله عليه و آله فقال انما كان





يكفيك هكذا فضرب النبي صلى الله عليه و آله بكفيه الارض و نفخ فيهما ثم مسح بهما وجهه
و كفيه يعنى عمار گفت در لشكرى بودم و مرا جنابتى دست داد پس در خاك غلطيدم و نماز كردم بعد
از آن نقل كردم آن را بحضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله چون بخدمت آن حضرت رسيدم حضرت فرمودند بدستى
كه ترا اين قدر كافى بود كه بعمل آورى و هر دو كف مبارك را بر زمين زدند و بر داشته نفخ بر آن دميدند
اگر خاكى بر آن گرفته باشد دور شود و بعد از آن مسح كردند بآن روى خود را و سر دستهاى خود را و كلام
اهنت كه حمل بر وجه اول كه نقل كلام راوى باشد نه كلام صحابه بهتر باشد چرا كه حمل بر آنكه نقل حكايات كلام
صحابه است بغايت دور است و در حديث صحيحى كه زراره بن اعين روايت كرده است باين عبارت واقعست كه
فوضع ابو جعفر عليه السلام كفيه على الارض ثم مسح وجهه و كفيه و دلالت دارد
ابن بابويه بر آنكه تيمم مذكور فعل پيغمبر صلعم باشد و صريح منع است چه احتمال ايراد كه پيغمبر آموزى و روايت
مذكور راجع بامام عليه السلام باشد و بر تقديرى كه راجع به پيغمبر است صلوات الله عليه و آله لازم مى آيد كه
عمار اين روايت نيز چنان باشد چه ميتواند بود كه حضرت پيغمبر صلعم تيمم عمار چنان كرده باشند و امام عليه السلام
حكايه داود بن نعمان را كه گفته اند حكايت عمار و امثال آن بعرف كيفيت تيمم چندان دور نيست چرا كه ميتواند
بود كه واقعه مذكوره در مبداء اسلام بوده باشد قبل از آنكه آيه تيمم نازل شود و كيفيت آن را شناسا
نبود اما احتياج داود بن نعمان بشنيدن كيفيت تيمم امام عليه السلام بغايت دور است و نهايت
استبعاد دارد چرا كه راوى مذكور از افاضل روات است و مردم كتب بسيار تصنيف و بعضى و كمال كرده اند
و احاديث بسيار از او روايت شده و چون تواند بود كه كيفيت تيمم كه دانستن آن از ضروريات دين است
بر او مخفى مانده باشد پس حمل روايت بر آنكه استفسار مذكور از عمار و صحابه واقع شده باشد
و تيمم مذكور فعل حضرت پيغمبر صلوات الله عليه و آله اولى باشد بلكه متعين جوابش آنست كه
احتياج داود بن نعمان بشنيدن تيمم امام عليه السلام نه بواسطه آن بوده است كه او مى‌دانسته
است كه تيمم غلطيدن در خاك نيست بلكه بواسطه اختلافيست كه در كيفيت تيمم ميان اهل اسلام
بوده است چرا كه فرق است در اقوال مختلفه در آن هست چه بعضى مسح تمام روى و تمام دستها

را تا مرفق واجب میدانند و بعضی تخصیص کرده‌اند وجوب مسح را به پیشانی و سر و مستحب داشته‌اند و بعضی
مطلق تیمم خواه بدل از غسل باشد و خواه بدل از وضو یکمرتبه زدن دست را بر زمین واجب میدانند و بعضی
مرتبه و بعضی تفصیل داده‌اند و میگویند در تیممی که بدل از وضو باشد یکمرتبه واجبست و در تیمم بدل از غسل
دو مرتبه و بعضی گفته‌اند سه مرتبه واجبست یکمرتبه بجهت مسح جبهه و یکمرتبه بجهت مسح دست راست و یکمرتبه بجهت
مسح دست چپ پس بعد از مشاهده این اقوال مختلف اگر او را اراده آن بوده باشد که بالمعاینه از حضرت امام
علیه السلام مشاهده کند تا او را اطمینان خاطری بهم رسد و شبهه که از ملاحظه اختلاف مذکور او را روداده باشد
رفع شود چندان دور نخواهد بود والله اعلم **ظاهر اول** قول امام آنکه درین حدیث نسبت به پیغمبر
صلی الله علیه و آله کرده و هو یهزء به بحسب ظاهر در معرض اشکال است و خلجان شبهه دارد چرا که استهزاء و
تمسخر سزاوار مرتبه نبوت نیست از تحقیقات که چون قوم موسی علی نبینا و علیه السلام با وی گفتند **اتتخذنا**
**هزوا** یعنی آیا با ما استهزاء و تمسخر میکنی و ما را قابل آن اخذ کرده **قال اعوذ بالله ان اکون**
**من الجاهلین** گفت پناه میجویم به پروردگار خود از آنکه از جمله جهلان باشم کنایه از آنکه استهزاء و تمسخر
عمل ارباب جهالت و نادانیست و جمعی که بوئی از معرفت و دانائی بمشام ایشان رسیده است و حق را از باطل [illegible]
تمیز کرده‌اند هرگز سوی آن نمیکردند پس امری که مثل موسی پیغمبری که از اعاظم اولوا العزم است آنرا عمل جهلان
خوانده است چون تواند بود که از حضرت مقدسه مصطفوی علیه افضل التحیات و اکمل [illegible] التسلیمات بوقوع
یابد و بر تقدیر تسلیم جواز وقوع آن از حضرت صلوات الله علیه و آله نسبت بکسی که قابل آن باشند چرا
آن حضرت نسبت بجابر که از اعیان صحابه رضوان الله علیهم بوده است و مرتبه بزرگی در میان ایشان
داشته و بثبوت پیوسته است که حضرت صلوات الله علیه جهت او را گرامی میداشته‌اند و با او بتعظیم
و توقیر سلوک میکرده‌اند و عنایت محبت و توجه باو داشته‌اند چنانچه نسبت باو بر زبان معجز بیان
جاری ساخته‌اند که عمار جلدة بین عینی تقتله الفئة الباغیة یعنی عمار بمنزله پوست میان چشمهای
منست یعنی حبیب منست که از عزیزترین اعضا دارد و محل [illegible] و در کار و عاقبت آنرا شهید خواهند
ساخت او را جمعی که از اهل بغی و ضلالت باشند آخر در حرب صفین بدست لشکر معاویه کشته شد

چون مجوز نباشد و نهایت آنچه درین باب توان گفت آنست که استهزاء اینجا بمعنی حقیقی مستعمل نیست بلکه بمعنی
مجازی آن اراده شده و مراد نوعی از مزاح و مطایبات است که از جانب شرع حرجی در آن نیست و صدور آن
از حضرت و اصحاب باخبار نقل شده و وقوع آن نسبت بجابر و امثال او جهت اظهار ملاطفت ایشان
بلکه مشعر بر زیادتی مرتبه و قرب ایشانست نزد حضرت صلوات الله علیه چرا که آن بزرگان در وقوع آن
بایکدیگر نسبت بکسی که بر زیادتی قرب و رتبه نزد ایشان موصوف باشند چه خلقی ایشانست که بهر کس
خصوصیت و محبت بیشتر دارند و موانست با او بیشتر گرفته است بیشتر او را در معرض مزاح و مطایبه که
از نهایت انبساط خاطر ناشی میشود در می آورند و بثبوت پیوسته که حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله فرموده
اند که **انی امزح ولا اقول الا الحق** یعنی از من مزاح و مطایبه واقع میشود و نهایتش اینکه بغیر از حق چیزی نمیگویم
و در امثال آن را بکذب باطل آلایش نمیدهم و حکایت مطایبه حضرت با پیرزالی که از ایشان التماس کرده بود
که بجهت او دعا کند که حضرت عزت شانه او را بهشت ارزانی دارد مشهورست و آنچنان بوده که حضرت در جواب او بر
سبیل مطایبه فرموده‌اند **انما علمنا ان الجنة لا یدخلها العجائز** یعنی مسموع ما شده که در [illegible]
تو پیرزالان نیست و عجایز داخل آن نمیشوند پیرزال مذکور شروع در قلق و اضطراب نمود که تا چه پیرزالان
چه باشد که ازین سعادت محروم مانده‌اند حضرت چون اضطراب او را مشاهده کردند تبسم فرمودند و این آیه را تلاوت
کردند که **انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا** یعنی بدرستی که ما می
آفرینیم در بهشت ایشان را از ابتدا آفریدن تازه که نه بر وجه حمل و ولادت باشد پس میگردانیم ایشان را
دختران باکره که هرگاه نزد شوهران خود آیند بکر یابند و دوست و مهربان بشوهران باشند همه با یکدیگر همسال
باشند و در سن سی و سه سالگی که یکی پیر و یکی جوان نباشند نقلست از ام سلمه که از پیغمبر صلوات الله علیه
که ایشان کیانند حضرت فرمودند **هن اللواتی قبضن فی دار الدنیا عجائز شمطا رمصا** یعنی
از زنانی که قبض روح ایشان شده باشد در حالتی که عجوزه و پیر شده باشند و موی سر سفید کرده و گوشهای
چشم ایشان ریم گرفته و در بعضی تفاسیر مذکور است که دختران خود را بآن سن رسانیده و پیران سال را
بآن سن رسانیده و بشوهران خود که در دنیا داشته‌اند دهند و اگر شوهران ایشان مرده باشند بشوهر دیگر قرین

دهند و اگر در دنیا شوهر داشته باشند یا داشته باشند و بهشتی نباشند یکی از جوانان بهشت را بدهند و در حدیث
وارد است که شوهر از ایشان بسبب مذکور غسل میفرمایند چنانچه از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که فرموده اند
یدخل اهل الجنة الجنة جردا مردا بیضا مکحلین جعادا ابناء ثلث و ثلثین سنة یعنی داخل
میشوند اهل بهشت بهشت را در حالتی که بی موی و امرد باشند و خوش چشم و سرمه کشیده و جعد موی
و در سن سی و سه سالگی **دویم** وضع یدین بر ارض در حال تیمم که درین حدیث واقع است اگر
چه در بعضی احادیث دیگر باین عبارت واقع است اما در اکثر احادیث تعبیر از آن بضرب یدین شده است
یعنی زدن دست بر خاک که آن عبارت از وضع با اعتماد است نه وضع مطلق و والد بزرگوار در مقام تحقیق
که در شرح رساله الفیه که نگاشته قلم شریف او است بر او آن کرده است و چون مقام مقتضی ذکر آن نیست کسی که
اراده اطلاع بر آن داشته باشد بشرح مذکور رجوع نماید و بر هر تقدیر خلافست میان علما در آنکه فعل
مذکور جزو افعال تیمم است و واجب است که به نیت تیمم بر آن مقدم باشد یا آنکه بمنزله اغتراف در وضوست که عبارت
از برداشتن آب است بدست بواسطه شستن روی و چنانچه آن را از افعال وضو نشمرده اند این نیز از افعال
تیمم نیست و ظاهر کلام اکثر علما رضوان الله علیهم اشعار باختیار شق اول دارد که جزو است و شیخ
جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب نهایة الاحکام شق ثانی را اختیار کرده است و فعل مذکور را خواه وضع
بوده باشد و خواه ضرب بیرون از اجزای تیمم میداند چنانچه اغتراف جزو وضو نیست بلکه فعل مذکور بمذهب او فعلیست ذا
خارج افعال تیمم و شیخ شهید علیه الرحمه در اختیار این مذهب اعتراض کرده است **اول** آنکه اغتراف در وضو گاهی
فرض است و واجب نیست بلکه اگر بروجه دیگر رسانیدن آب بروی میسر باشد مثل رفتن روی بر آب یا داشتن روی
در زیر ناودان و امثال آن وجوب اغتراف ساقط خواهد بود بخلاف فعل مذکور در تیمم که فرض است و واجب و فعل
دیگر مثل وضع پیشانی بر خاک و امثال آن بدل نمیتواند شد پس میان آن و اغتراف فرق باشد و جوابش
آنست که فرق مذکور بمذهب علامه ضرری ندارد و او بر آن قایلست که فعل مذکور در تیمم فی نفسه واجب نیست شرط
میداند نه جزو و حرجی نیست از آنکه فعلی در عبادتی واجب باشد و جزو نباشد چنانچه در اعتکافی که در شهر رمضان
واقع باشد گفته اند که روزه ایام اعتکاف مذکور شرطست و جزو اعتکاف نیست مگر آنکه غرض شیخ شهید علیه الرحمه

آن با

آن باشد که قیاس آن باغتراف خوب نیست چرا که بنابر تفرقه مذکوره قیاس مع الفارق میشود و قیاس مع
الفارق را علما اعتبار نکرده اند **دویم** آنکه اگر حدثی واقع شود میان اغتراف و شستن روی باتفاق
با آنکه غسل روی وضو نمیباید و چون همان آب نیت کرده در ابتدای وضو صحیح است بخلاف فعل مذکور در تیمم که
بعد از آن و قبل از مسح پیشانی اگر حدثی واقع شود با آن دست مسح پیشانی نمیتوان کرد و اعاده ضرب یا وضع بر ارض
واجبست و جوابش آنست که غرض شیخ شهید علیه الرحمه آنست که وقوع حدث میان ضرب ید و مسح جبهه
بمذهب علامه نیز موجب ابطال تیمم است و واجبست اعاده آن لا نسلم که چنان باشد چه او در نهایة الاحکام
تصریح کرده است با آنکه وقوع حدث مذکور خللی در صحت تیمم نمیکند و موجب اعاده ضرب ید بر ارض نیست زیرا که
غرض او آنست که فعل مذکور بمذهب دیگران است که فعل مذکور را جزو تیمم میدانند نه بعلامه ضرری نخواهد
داشت و باید دانست که علامه قدس سره با وجود آنکه حکم بعدم جزئیت فعل مذکور کرده است جایز داشته است
که نیت تیمم مقارن آن واقع شود بنا برین بر او وارد است که هرگاه چنان واقع شود لازم می آید که نیت مقارن
هیچ جزو از اجزای تیمم نشده باشد چه مقارنت نیت متحقق نیست مگر بمقارن داشتن آن بجزو اول
و حال آنکه مقارنت نیت در جمیع عبادات واجبست اجماعا کسی گوید که در وضو نیز تجویز شده است که
نیت را مقارن شستن سر دستها یا مضمضه یا استنشاق دارند و حال آنکه هیچ کدام از آنها جزو وضو نیست
پس تجویز مقارنت نیت که جزو نباشد مستلزم عدم تحقق مقارنت واجب نباشد چرا که آنها اگر چه
بالاصاله جزو وضوی واجب نیستند اما بعد از مقارنت نیت بآن جزو وضوی کامل میشود چنانچه از علامه نیز
بآن واقع شده است پس مقارنت نیت بآن مستلزم مقارنت نیت بوضوی کامل خواهد بود و وضوی
کامل فرد وضوی واجب است پس مقارنت نیت بوضوی واجب نیز متحقق شده باشد مگر آنکه بگوییم مذهب
علامه نیز آنست که فعل مذکور نیز بالاصاله جزو تیمم نیست بحیثیتی که واجب باشد تقدیم نیت بر آن مانند مسح
جبهه و یدین اما هرگاه نیت مقارن آن شود جزو تیمم میشود و بر نسبت اغتراف در وضو بنا برین هیچ تفرقه
میان فعل مذکور و اغتراف نخواهد بود **سیم** ظاهر فعل امام ع که مسح جبهه اشعار بر آن دارد که در تیمم مسح
تمام واجب باشد و این مذهب علی بن بابویه است از علما و بعض احادیث دیگر نیز درین حکم موید اوست

بعضهم

نماز تیش سید مرتضی علم الهدی اجماع نقل کرده است بر آنکه مسح تمام رو واجب نیست و بعضی احادیث
معارضه قول او نیز هست که بعضی از آنها ناطق است بوجوب مسح جبهه و بعضی بمسح جبین و شیخ ابو القاسم
رحمه الله حکم کرده است بتخییر میان مسح تمام روی و بعض روی یعنی جبهه که هر کدام اختیار شود واجب در عمل از
آن بعض آمده است و نقل هم شده که از ابن ابی عقیل نیز کرده است و گویا او هم قایل بوده باشد بمسح تمام روی و اگر کلام
سید مرتضی همواره وجه احتمال کرده است بر عدم وجوب جبهه اما استحباب دستها و مسح پشتی که مسح
دستها تا مرفقین احب باشد این حدیث صریحست در عدم آن نماز تیش علی بن بابویه آنرا واجب دانسته
بواسطه آنکه در بعض اخبار برین وجه وارد شده است و اگر در آن نیز قایل بتخییر شویم میان مسح دستها تا مرفق
و پاها مسح سر دستها تا زند تمامند و حدیثان دور نخواهد بود والله اعلم **نمایش سیوم** باید دانست
که ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آنکه امام علیه السلام در حال اخبار از تیمم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بحضرت رسالت
صلوات الله علیه در حال بیان تیمم عمار علی الاحتمالین المذکورین در زدن دستها بر زمین بیک مرتبه اکتفا
کرده باشند و هیچ شک نیست که تحقق این تیمم جنب میکرده است بواسطه آنکه عمار بواسطه رفع جنابت تیمم
کرده بود چنانچه سبق ذکر یافت پس این حدیث بحسب ظاهر حجت جمعی تواند بود که در مطلق تیمم خواه
بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل یکمرتبه زدن دست را بر زمین کافی میدانند و هیچ تفرقه
نکرده اند مثل سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید علیهما الرحمه و مؤید مذهب ایشانست حدیث موثق
که زراره درین باب روایت کرده است و حدیث حسن که از ابن ابی المقدام مثل آن بثبوت رسیده
است **مترجم گوید** حدیث موثق مذکور حدیثیست که عبد الله بن بکیر از زراره بن اعین روایت
کرده است که او گفت سألت ابا جعفر علیه السلام عن التیمم فضرب بیدیه الارض ثم
رفعهما فنفضهما ثم مسح بهما جبهته و کفیه مرة واحدة یعنی سؤال کردم از امام
محمد باقر علیه السلام از کیفیت تیمم یعنی پرسیدم از آن حضرت که تیمم را چون باید کرد امام علیه السلام در مقام بیان آن
واقعه هر دو دست مبارک را بر زمین زدند و برداشتند و تکانی دادند که اگر خاکی بر آن گرفته باشد بریزد
بعد از آن مسح کردند با آن دستها پیشانی خود را و هر دو پشت دست خود را یکمرتبه و حدیث حسن مذکور حدیثیست

کرعن

که عمر بن ابی المقدام از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که انه وصف التیمم فضرب
بیدیه الارض ثم رفعهما فنفضهما ثم مسح علی جبینه و کفیه مرة واحدة یعنی بیان
کردند امام علیه السلام کیفیت تیمم را باین وجه که زدند هر دو دست مبارک را بر زمین پس برداشتند و تکان دادند
بعد از آن مسح کردند هر دو جبین و هر دو پشت دست خود را یکمرتبه و چون درین حدیث تخصیص نیافته است
تیمم بجنس بدل از وضو تا تیمم بدل از غسل هم و حدیث صریحست در آنکه امام علیه السلام در هر دو مسح بیکبار ضرب
اکتفا کرده اند هر آینه مؤید و مقوی مذهب سید مرتضی و شیخ مفید علیهما الرحمه است که در مطلق تیمم خواه بدل
از غسل باشد و خواه بدل از وضو یکمرتبه زدن دستها را بر زمین کافی میدانند و میگویند در تیمم بدل از غسل
احتیاج بدو ضربت نیست و چون عبد الله بن بکیر که راوی حدیث اولست اگرچه ثقه بوده در مذهب خود
عادل بوده اما فطحی مذهب بوده است یعنی بعد از امام جعفر صادق علیه السلام عبد الله افطح پسر بزرگ
او را امام میدانسته و بامامت امام موسی کاظم علیه السلام قایل نبوده و عمر بن ابی المقدام راوی حدیث دویم اگرچه امامی
مذهب بوده است و علمای رجال مدحش کرده اند و صفات نیکویش را ذکر کرده اما عادل و ثقه نبوده است
و حدیث او را موثق نامیده و حدیث دویم را حسن چه مراد بحدیث موثق آنست که راویان آن تا معصوم
همه ثقه و درست گو باشند و علمای رجال تصریح کرده باشند بثقه بودن ایشان هر چند ... باشند لیکن همه
امامی مذهب نباشند بلکه بعضی ایشان یا همه مخالف مذهب باشند و مراد بحدیث حسن آنکه
راویان آن همه امامی مذهب باشند و ممدوح و لیکن همه محکوم بتوثیق و عدالت نباشند و حدیثی که راویان
آن تا معصوم همه امامی مذهب عادل باشند آنرا صحیح میگویند چنانچه سبق ذکر یافت و آنچه غیر اینها
است ضعیف نامیده میشود و این نیز چند قسم است چنانچه در محل خود تفصیل یافته است و شیخ جمال الدین
مطهر علیه الرحمه در کتاب مختلف از استدلال مذکور برین وجه جواب گفته است که این حدیث را و امثال آن دلالت
نیست بر آنکه تیممی که امام علیه السلام وصف آن کرده بدل از غسل بوده یا بدل از وضو و جنب بودن عمار
آن وقت و قضاء او دلالت ندارد بر آنکه حضرت بیان تیمم بدل از غسل کرده باشند چه میتواند بود که سایل
بعد از مطایبه حضرت بعمار یا بعد از اخبار امام علیه السلام از آن از کیفیت تیمم مطلق سؤال کرده باشد یا آن

کیفیت تیممی که بدل از وضو باشد و مخفی نماند که این ظاهر دلیل که علامه رحمه الله مرتکب آن شده مانند جنابت حضرت
و سوق کلام اباء تمام از آن دارد و حدیث قصه عمار که ابن بابویه علیه الرحمه از زراره بر وجه صحیح نقل کرده
در پیش در بحث سبق گذشت صریحست در آنکه تیمم حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنان تیمم بدل از غسل
بوده نه تیمم مطلق چرا که بعد از آنکه عمار نقل تیممی که بدل از غسل جنابت کرده بود بحضرت کرد حضرت صلوات
الله علیه بر وجهی که گذشت با او خطاب کرده فرمودند چرا همچنین نکردی و تیمم مذکور را بیان فرمودند و این صریحست
در آنکه تیممی که عمار را بدل از غسل جنابت می بایست کرد آنچنان می بایست واقع شود و بر حدیث مذکور
صریحست در آنکه زیاده دارد اگر نه دستهای مبارک را بر زمین زدند چه در آخر حدیث واقعست که ثم لم یعد
ذلک یعنی اعاده نکرده حضرت زدن دستها را بر زمین پس بنا بر این مذهب سید مرتضی علم الهدی
و شیخ مفید علیهما الرحمه خالی از قوتی نباشد و بعضی احادیث وارد است که دلالت دارد بر تعدد ضرب
از غسل در تیمم ممکنست که محمول شود بر استحباب ضرب ثانی تا موافق تیمم رسد میان حدیث صحیح زراره که
مذکور شده و میان آنها و توفیق میان ایشان به این وجه بهترست از توفیقی که دیگران کرده اند و گفته اند
احادیثی که دال بر تعدد ضربست محمول است بر تیممی که بدل از غسل باشد و احادیثی که اشعار به وحدت
ضرب دارد بر تیممی که بدل از وضو باشد چنانچه میان متأخرین مشهورست چرا که در بعضی احادیث
زد و یک ضرب بحث در آنکه در تیمم بدل از غسل نیز ضرب یکمرتبه واجبست و آنچه بعضی گفته اند که چون عمل غسل
اهم است از عمل غسل مناسب آنست که در تیمم بدل از وضو یکمرتبه ضرب واقع شود و در تیمم بدل از غسل دو
مرتبه قابلیت آن ندارد که دلیل حکمی از احکام شرعی شود و حدیث صحیحی که شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه باسناد
زراره از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است بر این وجه که زراره گفت سؤال کردم از امام علیه السلام از کیفیت تیمم فرمود
هو ضرب واحد للوضوء والغسل من الجنابة تضرب بیدیک مرتین ثم تنفضهما
مرة للوجه ومرة للیدین اگرچه شیخ ابو القاسم رحمة الله علیه نیز در کتاب معتبر او را موافق کرده است
در فهم تفصیل مشهور از آن اما بعد از تأمل ظاهر میشود که دلالت بر تفصیل که زراره و علامه بعضی دعوی کرده اند
دلالت آن بر تعدد ضرب در مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل اگر ابن بابویه آن

استدلال

استدلال کرده است بر تعدد ضرب در تیمم مطلق و حق آنست که این حدیث نسبت بآنچه شیخ قدس سره
و شیخ ابو القاسم از آن فهمیده اند و نسبت بآنچه ابن بابویه از آن استنباط کرده مجمل است و
نص بر مدعای هیچ کدام نیست چرا که قول امام علیه السلام که هو ضرب واحد محتملست که بمعنی نوع واحد
باشد یعنی تیمم همه یک نوعست و آنچنان نیست که تیمم بدل از وضو یک نوعی باشد و تیمم بدل از غسل
نوع دیگر و آمدن ضرب بمعنی نوع دیگر در عرف اهل شرع شیوع تمام دارد چنانچه گفته اند الطهارة
ضربان مائیة وترابیة یعنی طهارت بر دو نوعست طهارت بآب و آن وضو و غسلست و طهارت بخاک
و آن تیممست و امثال آن و کلمه والغسل مجرور خوانده شود و بعطف آن بالوضوء چنانچه
ظاهر آنست و جمله تضرب بیدیک الی آخره تفسیر ضرب مذکور بوده باشد یعنی در مطلق تیمم خواه تیمم
بدل از غسل و خواه تیمم بدل از وضو می باید که ضرب بر این وجه بوده باشد که دستها دو مرتبه بر زمین
زده شود و هر مرتبه بعد از برداشتن از زمین تکانده شود یکمرتبه بواسطه مسح رو و دیگر مرتبه بواسطه مسح دستین
محتملست که ضرب بمعنی جزو باشد چنانچه ظاهر آنست و کلمه والغسل مرفوع خوانده شود که ابتدای کلام
بوده باشد نه جزو کلام اول یا مجرور خوانده شود بحرف جر محذوف متعلق بتضرب که کلام در این تقدیر
باشد که والغسل تضرب بیدیک للغسل من الجنابة مرتین الی آخره و عطفه از قبیل عطف
جمله فعلی باشد بر جمله اسمی حاصل معنی آنکه تیمم از برای وضو یک ضربست و از برای غسل دو ضرب چنانچه
مشهورست و بالجمله بهر دو تقدیر ناچارست در حدیث مذکور از ارتکاب خلاف ظاهر اما بر حمل اول بواسطه
آنکه ظاهر از ضرب در مقام آنست که بمعنی زدن دست باشد نه بمعنی نوع و اما بر حمل ثانی بواسطه
آنکه ظاهر عطف مفرد بر مفردست نه عطف جمله بر جمله و تقدیراتی که در کلام نیز مذکور شد خلاف اصلست
و بخاطر میرسد که ممکنست که ضرب محمول شود بر ضرب ید بر ارض چنانچه ظاهر آنست و کلمه والغسل
مجرور خوانده شود و معطوف باشد بر الوضوء همچنانچه ظاهر آنست نیز نهایتش مراد از قول حضرت
که ضرب واحد وحدت نوعی باشد نه وحدت عددی یعنی ضرب ید بر ارض در مطلق تیمم خواه
بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل یک نوعست یعنی آنچنان نیست که انحای آن در تیمم

مختلف باید که واقع شود و مثل آنکه در یکی باید اعضا و در ضرب بیشتر باشد و در یکی کمتر یا در یکی علوق تراب شرط باشد و در دیگری نباشد و امثال آن از اختلافات محتمله و حمل حدث بر حدث نوعی بنزکه در این حمل ارتکاب شده اگرچه خلاف ظاهر است اما بر این تقدیر ارتکاب خلاف ظاهر چنانچه مختصر مثبت کنیم سازگاری میان سایر روایات میشود والله اعلم انجام باید دانست که میان علمای ما رضوان الله علیهم اشتهار یافته است که در تیمم علوق تراب بر دستها شرطست یعنی لازم است که زدن دستها بر زمین بر وجهی وقوع یابد که قدری خاک ببعض از کفها گرفته شود و ابن جنید از علمای ما و جمعی از علمای اهل سنت علوق مذکور را در تیمم شرط میدانند و بر مذهب مشهور بر این نوجه استدلال شده است که بعضی روایات صحیحه وارد است که دلالت بر استحباب نفض دارد که عبارت از تکاندن دستهاست بعد از بر داشتن از زمین و اگر علوق تراب شرط بود نفض مستحب نمی بود چه هیچ شک نیست که نفض بواسطه آنست که اگر خاکی یا گردی در دستها مانده باشد بریزد و در وقت مسح رو بر رو کشیده نشود پس هرگاه دور کردن خاک از دست سنت باشد چون تواند بود که علوق آن واجب باشد و والد بزرگوارم در شرح اربعین اشاره بضعف این استدلال کرده اند و گفته اند که تجربه حاکمست بآنکه بمجرد تکاندن دست جمیع آنچه از خاک در کفها گرفته شده باشد نمیریزد بلکه اجزای صغیر غباری باقی میماند پس میتواند بود که غرض از نفض آن باشد که اگر خاک بسیاری در دستها بوده باشد که مسح باعث آن باشد که رو خاک آلوده و بدنما شود و پاره ریخته شود و آن مرتبه باقی نماند نه آنکه مطلقا اثری از آن در دست نماند پس استحباب نفض منافاتی نداشته باشد باشتراط علوق و بروایات مذکوره استدلال بر عدم اشتراط علوق نتوان کرد بلکه میتوان گفت که دعوی دلالت بر اشتراط آن میکند چرا که استحباب نفض در روایات مذکوره مطلق واقع شده بی آنکه معینه بجای علوق تراب باشد و ظاهر است که با علوق تراب مستحق نباشد نفض واقع نمیتواند شد و سنت بعلت نخواهد آمد پس علوق تراب شرط باشد و مناسب آنچه در جواب توان گفت آنست که استدلال بر نوجه کامی که تمامست که نفض مذکور واجب باشد و هیچکس از علما قایل بوجوب آن نشده است و بعد از آن در مقام تقویت استدلال ابن جنید شده اند بآیه کریمه فامسحوا

بوجوهکم وایدیکم منه بر نوجه که من در کلام مجید ظاهر آنست که من تبعیض باشد یعنی مسح کنید در حال تیمم بعض از روی خود را و بعض از دستهای خود را ببعض از خاک چرا که اگر محمول بر من ابتدایی شود یا بمعنی که مسح رو و دستها را بر وجهی بکنید که ابتدای مکان آن از خاک چرا که اگر محمول بر من ابتدایی شود یا بمعنی که مسح باشد معنی بغایت ناخوش و بیحاصل میشود و هرگاه من تبعیض باشد لازم خواهد بود که مسح ببعض از خاک واقع شود و این محقق نمیشود مگر بعلوق قدری از خاک در دستها پس علوق واجب باشد و گفته اند آنچه در حدیث صحیح زراره که از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اشعاری بآن دارد که ضمیر منه راجع بتیمم است منافات با آن ندارد که من تبعیض باشد چه عبارت حدیث مذکور در این باب آنست که امام علیه السلام بعد از ذکر آیت وضو و تفسیر آن فرموده اند ثم قال فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه فلما ان وضع الوضوء عمن لم یجد الماء اثبت بعض الغسل مسحا لانه قال بوجوهکم ثم وصل بها وایدیکم منه ای من ذلک التیمم لانه علم ان ذلک اجمع لا یجری علی الوجه لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض الکف ولا یعلق ببعضها ثم قال ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج والحرج الضیق یعنی حضرت عزت تعالی و تقدس العزیز بعد از فراغ از بیان وضو فرموده اند که اگر موجب وضو بهم رسد شما را پس نیابید آبی که بآن طهارت کنید پس تیمم کنید بخاک پاک بر نوجه که مسح کنید بعضی از روی خود را و بعضی از دستهای خود را ببعضی از آن پس چون وضع کرد و ساقط ساخت وضو را از کسی که آب نیابد بدل بعض از غسل مسح را قرار داد بواسطه آنکه گفت مسح کنید بعض از رو را و بعد از آن متصل ساخت بآن و گفت مسح کنید دستهای خود را یعنی بعض از دستهای خود را از آن یعنی بآن تیمم بواسطه آنکه میدانست که خاک تمام بر روی جاری نمیشود چرا که بعضی از کفهای دست خاک گرفته میشود و بعضی نمیشود و بعد از آن گفت ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج یعنی نکرده است پروردگار شما در امور دینی بر شما حرجی و مراد از حرج تنگیست و دلیل ساخته اند کلام حضرت را در آخر حدیث مذکور که لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض الکفین ولا یعلق ببعضها بر اشتراط علوق تراب در تیمم چنانچه مذهب

این چنین است و گویا وجه دلالت کلام مذکور برین مطلب آنست که روایت دلالت کرد بر آنکه حضرت عزت
چون دانستند که خاک مذکور در وقت مسح روی بر جمیع روی جاری نمیشود بواسطه آنکه بعض از دست بگرد
و بعضی بگرد نگشته مسح کنید بعضی از روی و بعضی از دستهای خود را یعنی از خاک و کسی که در عبادت
روایت مذکوره و تعلیل امام عم چنانچه مخالفت تامل نماید اشعار دارد روایت مذکوره بر وجوب علوق تراب در دست بر
مخفی نخواهد بود و برو معلوم نخواهد شد که حتی که امام عم تخصیص را راجع باو ساخته اند مراد و آن خاکیست که تیمم بر
آن واقع میشود در نفس تیمم والله اعلم حدیث هفتم روایت شده است بسند مذکور
شیخ سعید شهید قدس الله روحه که گفت خواندم بر شیخ فخر الدین ابن مطهر دام فضله در خانه شیخ مشار
الیه که در حله واقع بود آخر روز جمعه سیوم شهر جمادی الاولی سال هفتصد و پنجاه و شش مذکور بعد و شیخ
مذکور گفت خواندم بر پدر بزرگوار خود شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه او گفت روایت کرد بمن جد من شیخ
سدید الدین از سید رضی الدین بن طاوس که از اعیان علمای امامیه است و مصنف چندین کتاب
رساله مناسبتیش انتهابات احتیاط که در دیانات داشته اند با وجود اهلیت فتوی اجتهاد در مقام
تصنیف کتب فتوی نشده اند و آنچه نوشته اند در ادعیه و آداب نوشته اند و خ آمده و جمال الدین از سید
شمس الدین فخار از شیخ محمد بن ادریس از شیخ عربی بن المسافر العبادی از الیاس بن هشام
الحایری از شیخ ابی علی المفید از والد او شیخ ابو جعفر طوسی قدس سرهما از شیخ جلیل شیخ مفید
رحمه الله از شیخ ابو القاسم جعفر بن محمد از محمد بن یعقوب الکلینی مصنف کتاب کافی در حدیث که از کتب
معتبر حدیث شیعه است و کلینی مشهور بر احادیث اهل بیت اشتمال دارد و در مدت بیست سال
اختتام یافته و او رحمه الله ثقه و جلیل القدر و شیخ اصحاب امامیه بوده و مولد شریفش قریه کلین است از اعمال
ری و وفاتش در ماه شعبان سیصد و بیست و نه یا بیست و هشت در بغداد اتفاق افتاده و در باب الکوفه
مدفونست از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم از ثقه صدوق حماد بن عیسی الجهنی البصری که گفت قال
لي ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام یوما یا حماد أتحسن أن تصلي قال
فقلت یا سیدي أنا أحفظ كتاب حريز في الصلوة فقال لا عليك يا حماد قم فصل

قال فقمت بين يديه متوجها الى القبلة فاستفتحت الصلوة فركعت وسجدت فقال
يا حماد لا تحسن ان تصلي ما اقبح بالرجل منكم يأتي عليه ستون سنة او سبعون سنة
فلا يقيم صلوة واحدة بحدودها تامة قال حماد فاصابني في نفسي الذل فقلت جعلت
فداك فعلمني الصلوة فقام ابو عبد الله عم مستقبل القبلة منتصبا فارسل يديه
جميعا على فخذيه قد ضم اصابعه وقرب بين قدميه حتى كان بينهما قدر ثلث اصابع منفرجات
واستقبل باصابع رجليه القبلة لم يحرفهما عن القبلة فقال بخشوع الله اكبر
ثم قرأ الحمد بترتيل وقل هو الله احد ثم صبر هنيئة بقدر ما يتنفس وهو قائم ثم
رفع يديه حيال وجهه وقال الله اكبر وهو قائم ثم ركع وملأ كفيه من ركبتيه
منفرجات ورد ركبتيه الى خلفه ثم سوى ظهره حتى لو صب عليه قطرة من ماء
او دهن لم تزل لاستواء ظهره ومد عنقه وغمض عينيه ثم سبح ثلثا بترتيل فقال
سبحان ربي العظيم وبحمده ثم استوى قائما فلما استمكن من القيام قال سمع
الله لمن حمده ثم كبر وهو قائم ورفع يديه حيال وجهه ثم سجد وبسط كفيه
مضمومتي الاصابع بين يدي ركبتيه حيال وجهه فقال سبحان ربي الاعلى و
بحمده ثلث مرات ولم يضع شيئا من جسده على شيء منه وسجد على ثمانية عضو
الكفين والركبتين وانامل ابهامي الرجلين والجبهة والانف وقال سبعة
منها فرض نسجد عليها وهي التي ذكرها الله عز وجل في كتابه فقال وان
المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا وهي الجبهة والكفان والركبتان و
الابهامان ووضع الانف على الارض سنة ثم رفع رأسه من السجود فلما استوى
جالسا قال الله اكبر ثم قعد على فخذه الايسر وقد وضع قدمه الايمن على
بطن قدمه الايسر وقال استغفر الله ربي واتوب اليه ثم كبر وهو جالس و
سجد السجدة الثانية وقال كما قال في الاولى ولم يضع شيئا من بدنه على

شیئاً منه بین رکوعه و لا سجوده و کان مجنحا و لم یضع ذراعیه علی الارض فصلی رکعتین
علی هذا و یداه مضمومتا الاصابع و هو جالس فی التشهد فلما فرغ من التشهد سلم
و قال یا حماد هکذا صلّ **شرح** کلام هدایت نظام در ضمن آغاز و نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو
بخش **بخش اول** ظاهر معنی کلام راوی آنکه گفت روزی امام بحق ناطق امام جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام که از جمله آبای گرامی ... بمن گفت ای حماد آیا نیکو میتوانی نماز کرد گفتم ای سید و سرور کاینات من حفظ میکنم کتاب حریز را
در علم نماز تصنیف کرده است چون توانا بود که نماز را نیکو بجا آورد امام ع فرمودند هیچ باکی نیست بر تو
و نماز بکن تا ببینم که چون آن قیام مینمایی پس برخاستم در برابر امام ع و روی توجه بقبله استقبال آوردم و افتتاح
نماز بتکبیر احرام کردم و رکوع و سجود و سایر آنچه هست در نماز بجای می آوردم بجای آوردم پس امام ع آغاز خطاب کرده
فرمودند ای حماد نیکو نمیتوانی نماز کرد ... بسیار قبیح مینماید بر مردی از شما که از عمر او شصت
سال یا هفتاد سال بگذرد و نماز را باتمام حدود و شروطی که از جانب شارع مقرر شده برپای نداشته باشد
راوی گوید که از خطاب عتاب آمیز امام ع بمن نهایت حزن و الم و خجلت روی داد پس گفتم جانم فدای
تو باد مرا تعلیم کن نماز را امام بعد از این تعلیم بجای آوردند پس امام ع بواسطه بیان نماز تعلیم برپای خاستند
و روی توجه بقبله کرده راست ایستادند و هر دو دست مبارک را فرو گذاشته بر روی ران نهادند و انگشتان را باهم
ضم کرده و پاهای مبارک را نزدیک هم داشته چنانچه فاصله میان ایشان بمقدار سه انگشت گشاده بود و سر
انگشتان پا را محاذی قبله کردند چنانچه هیچ جانب انحراف نداشت پس با روی خشوع تمام اول نماز کرده
گفتند الله اکبر بعد از آن سوره فاتحه الکتاب بترتیل قرائت کردند و سوره قل هو الله احد را بعد از آن خواندند و بعد از فراغ
از قرائت بقدر تمامی یک نفس که نگاه داشتن نفس ممکن باشد درنگ کردند هم چنان ایستاده و هر دو دست مبارک
را برداشته برابر روی گرفتند و گفتند الله اکبر و بعد از تکبیر برکوع رفتند و پر کردند کف دستها را از
سر زانوها و انگشتان دست را از هم گشاده داشتند و زانوها را بجانب عقب شکسته و پشت مبارک را از اطمینان
مستوی و راست نگاه داشتند که اگر قطره آب یا روغن بر میان آن میریختند بهیچ جانب حرکت نکردی چرا که
هیچ جانب آن از جانب دیگر پست تر نبود که طبیعت آب اقتضای حرکت بآن جانب کند و گردن را کشیده

داشتند و چشمها را بر هم گذاشتند و سه مرتبه با رعایت ترتیل این تسبیح را بر زبان معجز بیان جاری ساختند که سبحان
ربی العظیم و بحمده بعد از آن راست ایستادند و چون اندام همایون ایشان برقرار ایستاد گفتند سمع
الله لمن حمده و در همان حال ایستادن تکبیر گفتند بعد از آنکه هر دو دست مبارک را برابر روی برداشته بودند و بعد
از آن بسجود رفتند و هر دو کف دست را در برابر زانوها پهن کردند و انگشتان را باهم ضم کرده محاذی رو گذاشتند
و سه مرتبه این تسبیح را گفتند که سبحان ربی الاعلی و بحمده و در حال سجده هیچ یک از اعضای خود را
چسبان نکردند که بر عضو دیگر نهاده شود و بر هشت عضو سجده کردند یعنی چنان کردند که بر وجه اعتماد هشت عضو
ایشان بر زمین نهاده شد هر دو کف دست و هر دو سر زانو و هر دو انگشتان شست پا و جبهه و انف که
عبارت از بینی است و فرمودند سجده بر هفت عضو از این جمله فرض است که اگر ترک شود نماز باطل است و آن هفت
آنست که حضرت عزت در کلام مجید یاد فرموده در این آیه که **و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا**
و آن هر دو کف دست و دو زانو و دو سر انگشت شست پا و جبهه و سجده بر انف که آن هشتم است سنت
است یعنی بعمل آوردن آن مستلزم ثواب بسیار است و بر ترک آن عقابی مترتب نیست و بدون آن نماز
صحیح است بعد از آن برداشتند سر مبارک را از سجود و چون راست نشستند گفتند الله اکبر بعد از آن
بر ران چپ خود نشستند و گذاشتند پشت پای راست را بر شکم پای چپ و گفتند استغفر الله ربی
و اتوب الیه یعنی طلب مغفرت و آمرزش مینمایم از خدای که پروردگار منست و رجوع میکنم در همه حال با او
و بسط کلام در معنی توبه و حقیقت آن در حدیث سی و هشتم بیاید ان شاء الله تعالی بعد از آن در حال نشستن
تکبیر گفتند و بسجده دویم رفتند و گفتند در آن آنچه در سجده اول گفته بودند یعنی سه مرتبه گفتند سبحان ربی
الاعلی و بحمده و هیچ یک از اعضای بدن مبارک را بر عضو دیگر نگذاشتند که نهاده شود و نه در سجود
و نه در رکوع و در هر دو حال مجنح بودند یعنی بال گشاده گویا از آنکه ساعدها و بازوها را از بدن مبارک جدا
گرفتند و چنان نکردند که بر بدن نهاده شود و بعد از آن بتشهد نشستند و در حال تشهد انگشتان دست
را باهم ضم کرده بر روی ران گذاشتند و چون از تشهد فارغ شدند مبادرت بسلام نمودند و مرا در معرض
خطاب در آورده فرمودند ای حماد بر این نوع نماز بگذار **بخش دوم** یا حماد اتحسن ان تصلی

مراد حماد بن عیسی جهنیست که منسوبست بقبیله جهینه بضم جیم از قبایل عرب و از ثقات راویان حدیث
شیعیاست و بخدمت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام رسیده و از هر
ایشان صلوات الله علیهم حدیث روایت کرده است نقلست که کاظم ع از برای او دعا کرد که خدای تعالی
او را خانه و زنی و خدمتکاری روزی کند و توفیق پنجاه حج بدهد به برکت دعای آن حضرت همه را دریافت
و چون مقصد حج پنجاه و یکم و بجحفه رسید که میقات اهل شامست در حالی که غسل احرام میخواست بجای
آورد غرق شد و عمر عزیزش از هفتاد سال گذشته بود و به هشتاد رسیده رحمة الله علیه انا احفظ کتاب
حریز حریز بجای بی نقطه و در آخرش زای نقطه دار حریز بن عبدالله سجستانیست که اصل او از کوفه
بوده و چون بسجستان سفر بسیار میکرده بسجستانی مشهور شده است و علمای رجال از اصحاب امام
جعفر صادق ع است و علمای رجال حکم بثقه بودنش کرده اند و چند کتاب تصنیف او را لا علیک
لا لای نفی جنس است که اسمش را حذف کرده اند و حذف اسم لا در امثال این عبارت شایع است
و کلام درین تقدیر است که لا بأس علیک ما اقبح بالرجل منکم فعل کرده اند حضرت
درین کلام میان فعل تعجب که اقبح است و معمول آن که الرجل است بحرف جر و علما در جواز آن
خلاف کرده اند اخفش و مبرد و جمهور تجویز نکرده اند و مازنی و فرا آن را جایز داشته اند و دلیل ایشان
وقوع آنست در کلام عرب چنانچه درین مثال که ما احسن بالرجل ان یصدق یعنی چه نیکو چیز
امری است گویی و هیچ شک نیست که وقوع آن در کلام امام علیه السلام اقوی دلیلست بر جواز آن چنانچه
مازنی و فرا گفته است و کلمه منکم حال است از الرجل که بحسب معنی معمول تعجب یا صفت اوست و چون الف لام
او الف لام جنس است مانعی نیست از آنکه صفت او غیر معرف بالالف لام واقع شود خصوصا گاهی که صفت
ظرف باشد چه در ظرف توسعست که در غیر ظرف نیست و مراد آنست که چه قبیح مینماید مرد در حالی که از
شما باشد یعنی شیعه باشد یا از صلحای شیعه یا مردی که صفت او اینست که از شماست یعنی شیعه است
یا از صلحای شیعه بحد و دو ماه تمام بجار مجرور متعلق است بتقیم و تمامة حال است از حدود یا صفت ثانی صلوات
فقال بالخشوع مراد بخشوع فروتنی نمودن و خوار داشتن نفس است در موقف عبادت و چیزی پس



آوردن او از معبود و با همین معنی تفسیر کرده اند بعضی خشوع را در آیه کریمه و الذین هم فی صلوتهم خاشعون
که در صفت اهل الایمان وارد شده است یعنی آنچنان کسانی که در نماز خود خشوع دارند و در صحاح وارد است که خشع
ببصره ای غضه یعنی خشوع بچشم بمعنی برهم نهادن چشمست و باز داشتن آن از مشاهده محسوسات
پس خشوع بدل کنایه از فارغ داشتن آنست از خیالات و افکار و خشوع باعضا کنایه از آنست که مانع باشد
از حرکات عبث و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان از حضرت رسالت
پناه صلوات الله علیه و آله که آن حضرت دید مردی را که در اثنای نماز بریش خود بازی میکرد فرمود ذاک اما انه
لو خشع قلبه لخشعت جوارحه یعنی هر آینه اگر خشوع میداشت دل او بخشوع میبود جوارح و اعضای او یعنی
حرکتهای عبث نمیکرد و گفته است بعد از ذکر روایت مذکوره درین حدیث دلالتست بر آنکه خشوع
در نماز هم بدل می باید و هم باعضا اما خشوع بدل آنست که فارغ دارد دل خود را از جمیع آنچه غیر نماز است
و همگی همت او مصروف بنماز دارد و چنان کند که در خانه دل او بغیر معبود و عبادت او چیزی راه نیابد و اما
خشوع بجوارح و اعضا آنست که چشم خود را از هر چیز بپوشاند که اشتغال و دیدن آن اشیا باعث شغل دل
او بامر غیر عبادت نشود و همگی اعضا متوجه بنماز باشد و بهیچ جانب میل و التفات نکند و جمیع اعضا را از
فعل عبث و حرکات بیکار باز دارد و ثم قرأ الحمد بترتیل ترتیل عبارتست از رعایت تانی و آهستگی است در
قرائت که تند و بشتاب خوانده نشود و واضح گفتن حروف و الفاظ بر وجهی که جمعی که بشنوند حرف
حرف آنرا توانند شمرد و ماخوذ است از قول عرب در صفت دندانهای از هم گشاده که ثغر رتل و رتل گفته اند
و از امیر المؤمنین ع روایت شده که آن حضرت فرموده الترتیل حفظ الوقوف و بیان الحروف یعنی
ترتیل رعایت کردن وقفهاست و وقف تام و وقف حسن است در حال قرائت و بیان حروف بر صفاتی که قرا اعتبار
کرده اند مثل همس و جهر و استعلا و اطباق و غنه و امثال آن مترجم گوید وقف در اصطلاح قرا
بریدن کلمه است از مابعد وی با قطع صوت و نفس مقدار آنکه بعد از آن دیگر قرائت نمایند و آن منقسم بر
چهار قسمست تام و کافی و حسن و قبیح و وقف تام آنست که کلمه که بر آن وقف شده تعلق بما بعد نداشته
باشد نه از روی معنی و نه از روی لفظ مثل وقف بر مالک یوم الدین که آن از جهت لفظ و معنی تعلق بما

ایاک نعبد و ایاک که بعد از آنست مبنیست و آنرا تام از آن جهت میگویند که سخن با آن تمام است و مخاطب
انتظار فقره که بعد از آنست نمیبرد و وقف کافی آنست که کلمه که بر آن وقف شده تعلق بما بعد باشد
از روی معنی نه از روی لفظ مثل وقف بر و مما رزقناهم ینفقون است که بحسب لفظ کلام تمام است و تعلق بما بعد
ندارد اما بحسب معنی در حکم ما بعد که والذین یؤمنون است شریکست و جزو هو و کیست و آنرا کافی از برای آن
میگویند که قاری را وقف بر آن کافیست و احتیاج باعاده ما قبل نیست و وقف حسن آنست که کلام ذکر تعلق
داشته باشد بما بعد از روی لفظ اما بحسب معنی توقف بما بعد نداشته باشد و معنی صحیح از آن بی ذکر ما قبل فهم شود
مثل وقف بر الحمد لله که اگرچه ما بعد آن که رب العالمین است بحسب ترکیب صفت کلمه موقوف علیهاست و آن تعلق
اما بی ذکر آن معنی صحیح از آن مفهوم میشود و این را حسن جهت آن میگویند که وقف بر آن بحسب معنی حسن است
و پیش قرا جایز نیست اما بحسب رعایت تعلق لفظی ابتدا بما بعد آن جایز نیست بلکه باید اعاده آن نموده وصل باید
کرد و وقف قبیح آنست که معنی صحیح آن بدون ذکر ما بعد مفهوم نباشد مثل وقف بر بسم از بسم الله یا بر مالک از مالک
یوم الدین و این قسم وقف جایز نیست نزد قرا اگر ضرورت مثل انقطاع نفس و ضیق صوت و دیگر حال ابتدا
بما بعد آن نباید کرد بلکه اعاده آن کرده بما بعد وصل باید کرد و اکتفا بذکر تام و حسن که در کتاب واقع شده است بسبیل
الکتفاست و مراد رعایت وقفات بر پنج وجه که مذکور شد و چون وقف کافی تام در حکم شریک مذکور چه از انست
یا احتیاج باعاده و اکتفا بذکر کافی شده و وقف حسن چون در حکم با اینها مخالف دارد چه با اعاده و وصل بما بعد احتیاج
دارد علحده ذکر شده اند و هرگاه رعایت این اقسام وقف میشود ظاهر است که وقف قبیح واقع نخواهد شد پس
بذکر آن احتیاج نبود و همس و گذاشتن آواز است و حروفی که رعایت همس در آن باید کرد پیش قرا ده
حرفست که در کلمات فحثه شخص سکت جمع است و حروف مذکوره را مهموسه نامند از جهت آنکه در وقت ادای آنها
آواز بنرمی بیرون می آید و نفس بند نمیشود و جهر بلند کردن آوازست و لزوم رعایت آن در غیر حروف مهموسه حروف
مجهوره و آن حروف را مجهوره نامند زیرا که در وقت تلفظ آنها پای آواز بر داشته نشود تا جهر کرده نفس بسته شود
استعلا طلب بلندی کردن است و حروفی که رعایت استعلا در آن باید کرد هفت است مجموع در خص ضغط
قظ و این حروف را مستعلیه گویند جهت آنکه در تلفظ آن زبان میل ببالا میکند و در مقابل آن استفال است

بغیر میل بپایین کردن و حروف مستفله که مورد صفت مذکوره اند ما سوای حروف سبعه مذکوره است از حروف تهجی و اطباق
بهم پوشانیدن و چسپانیدن است و حروفی که رعایت صفت مذکوره در آن باید کرد چهار است مثل صاد و ضاد و طا
و ظا و این حروف را مطبقه نامند چرا که در تلفظ ایشان چهار زبان بکام بالا پوشانیده و بکام بالا چسپیده و در مقابل آن
انفتاح است که بمعنی گشاده شدن است و حروف منفتحه آن غیر حروف اربعه مذکوره است از حروف تهجی آنرا حروف منفتحه
گویند زیرا که در وقت تکلم آنها باید زبان از کام بالا جدا شود و گشوده گردد و غنه عبارت از آوازیست که از درون
بینی بر می آید چنانچه کسی که بینی خود را بگیرد یا از کام داشته باشد ادای آن نمیتواند کرد و رعایت آن در نون و میم
مشدد پیش جمیع قرا لازم است مثل إِنَّ اللَّهَ وَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ و عَمَّ و لَمَّا و ثُمَّ و امثال آن و مخفی
که هرگاه تنوین و نون ساکن بما سوای حروف حلق و لام و را و با از حروف تهجی برسد در چهار حرف که نون
و میم و واو و یا باشد با ادغام و در باقی با اخفا چنانچه در کتب قرا بتفصیل مذکور است و مراد با مثال آن که
در کتاب واقع است باقی صفاتیست که رعایت آن پیش قرا از لوازم است و آن غیر استفال و انفتاح
که مذکور شد شدت و رخاوت است و حالة بین الشدة و الرخاوة حروف شدیده که صفت شدت
در آن رعایت در کلمه اجد قط بکت مجتمع است و حروف بین الشدة و الرخاوة در لفظ لم یرو عنا و حروف
رخوه ما سوای حروف مذکوره است از حروف تهجی زیرا که رخاوت بمعنی سستی و آسانیست و در تلفظ آنها آواز
سست بیرون می آید و نفس بآسانی جاری میگردد بخلاف حروف شدیده که در مخرج خود سخت میشود و
بسته بیرون می آید و اذلاق و اصمات است اذلاق ماخوذ است از ذلق که بمعنی طرف شیئی است و حروفی که
رعایت اذلاق در آن لازمست شش حرفست مجتمع در فر من لب و این حروف را ذلقیه نامند بجهت آنکه سه حرف
آن بطرف زبان گفته میشود و آن را و لام و نون است و سه حرف دیگر بطرف لب که آن فا و با و میم است ما سوای این شش
حرف را از حروف تهجی مصمته گویند و رعایت اصمات که در مقابل اذلاقست در آنها لازم است صید اسد و بیاید دانست که
این صفاتی که مذکور شد صفاتیست که هر یک با ضد خود شامل است جمیع حروف را و مذکانه تهجی را چنانچه گذشت
شد و شش صفت دیگر است که ضد ندارد و رعایت آن مخصوص بعض حروف است اول صفیر که بمعنی جاری شدن
آوازست در میان دندان و آن خاصه صاد و سین و زاست و دوم قلقله است که عبارت از جنبانیدن مخرج حرفست

حروف م

وحروف آن پنج است مجتمع و قطب جد که در حال سکون مخرج ایشان بمجرد بستن لبین که بمعنی زینت و حروف منفتحه
آن واو و یای ماقبل مفتوح است که در تلفظ با ایشان آواز نرمی تمام حاصل میشود چهارم انحراف که عبارت از میل
گردانیدن است و حروف مخصوص آن لام و را است که در وقت برآمدن از مخرج میل بکناره زبان میکند پنجم تفشی که بمعنی
پهن شدن و منتشر گشتن است و حرف آن شین است پس که در مخرج پراگنده و منتشر میشود ششم استطالت که
عبارت از طلب درازی کردن است و حرف مخصوص آن ضاد است که در مخرج دراز میشود تا غایت که بمخرج لام میرسد
و زیادتی توضیح این مطلب رجوع بکتب قرآات است و اما لعادی و ترتیل که در هر یک از این دو تفسیر که مذکور
شد سنت است و قرآت بدون رعایت آن نیز در نماز مجزیست و بعضی که امر را در آیه مذکوره بر وجوب حمل کرده
اند گفته اند ترتیل بیرون آوردن حروفست از مخارج خود بر وجهی که از یکدیگر متمایز باشند و بهم مخلوط نباشند چنانچه
نتوان بیان ایشان تمیز کرد هَیْنَمَةً بعید ما یَتَنَفَّسُ هَیْنَمَة بصیغه تصغیر است بمعنی قلیل و زمان اندکی و تکفیر
مجهول الحال وَجْهَهُ یعنی برابر روی کنایه از آنکه دستها را در حال تکبیر زیاد از برابر روی بلند نباید کرد
وَمَلاذُ كَفَّيْهِ مِنْ رُكْبَتَيْهِ یعنی محل مس ساختن سر انگشتان را با تمام کف در رسیدن سر انگشتان بزانو
که قدر واجب است کفایت کند چه ظاهر آنست که مراد بکف اینجا مجموع باطن دست داخل انگشتان و باید دانست که
انحنای در رکوع تا حدی که انگشتان بزانو رسد واجب است و زیاده بر آن که حضرت بعمل آورده اند سنت چنانچه
حدیث که مذکور شد روایت کرده است با آن ناطق است فقال سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ سبحان مصدر است
همچو غفران بمعنی تنزیه و همیشه مضاف مستعمل میشود و نصبش بمفعول مطلق بودن است و فعلش مقدر است همچو
فعل معاذ الله که در این حدیث آمده است که اعوذ معاذ الله پس سُبْحَانَ رَبِّيَ در این تقدیر است که اُسَبِّحُ سُبْحَانَ
رَبِّي أَيْ أُنَزِّهُ تَنْزِيهًا عَمَّا لَا يَلِيقُ بِجَنَابِ قُدْسِهِ منزه و پاک میگردانم منزه و پاکی یاد کردنم پروردگار خود را
از جمیع آنچه سزاوار مرتبه الوهیت نیست و بر این تقدیر اضافه سبحان برب از قبیل اضافه مصدر خواهد بود بمفعول
و بعضی تجویز کرده اند که اضافه آن از قبیل اضافه مصدر بفاعل باشد بمعنی تنزه و تقدیرش چنین باشد که سبّح الله
سُبْحَانَ رَبِّيَ یعنی دوری و پاکی موصوف پروردگار من از جمیع آنچه در خور مرتبه جبروت و کبریای او نیست و واو
وَبِحَمْدِهِ یا واو حالیت که جمله وبحمده حال باشد از فاعل فعل محذوف منزه و پاکی یاد کردم پروردگار خود را از امور که

سیمنای

نسبت آن حضرت نقص باشد و حال آنکه من متلبسم بحمد و ستایش او بر توفیقی که بمن داده است در آنکه او را بدوری از جمیع عیبها
صفت کنم و در غایت اعلیٰ که منزه از آن در اشتنه است تا عبادات او را شایسته باشم یا حرف عطف است بتقدیر
فعلی که جمله مذکوره معطوف باشد بر فعل مقدر و تقدیر کلام چنین باشد که اتی هذا سبحانه وتعالی واشتغلت بحمده منزه
تنزیه او میکنم و یاد میکنم بحمد و ستایش او در آن یا در قیام بعبادت او گویا چون نسبت تسبیح و تنزیه پروردگار بخود داده
است گمان برده است که شاید بعضی او را عجبی و گمان زیادتی در تنزیه پرسیده باشد از ارتکاب این فعل بنده کی و
خواسته است آن را از نفس خود زایل سازد و ملحق ساخته است جمله حالی یا جمله عاطفه را با آن جمله کنایه از آنکه
این کار بتوفیق و تمکین او شده است بحوت و اقتدار من چنانچه مفسرین در تفسیر آیه کریمه إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ
إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ که بعبارت حمد و وصف پروردگار بصیغه غیبت بصیغه خطاب واقع شده است بر این وجه گفته اند سمع
الله لمن حمده تضمین شده است در سمع معنی استجاب را باعتبار آن متعدی شده است بلام چنانچه در کریمه
لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ تضمین اصغا که عبارت از گوش فرا داشتن است در آن شده و باعتبار آن
اعتبار متعدی شده است بالی والا پس آنست که متعدی بنفس باشد بَيْنَ رُكْبَتَيْهِ یعنی گذاشته
دستهای مبارک را پیش از زانوهای خود در وقت سجده او و تحقیق معنی بَيْنَ يَدَيْ فُلَانٍ در شرح حدیث
سابق گذشت وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ تفسیر مساجد در این آیه باعضای سبعه کرده که این حدیث با آن
ناطق است بیان مفسرین مشهور است از امام محمد جواد علیه السلام منقولست که وقتی که معتصم عباسی از ایشان
از معنی این آیه استفسار کرد بر وجه بیان فرمودند و با این معنی فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا این جواب
بود که هر یک از آن مساجد را بسجود غیر پروردگار خود در او اما آنچه بعض مفسرین گفته اند که مراد بمساجد در این آیه همین مسجد
متعارفست یعنی این مساجد مخصوص بخدا است و چون در آن مشغول عبادت شوید دیگری را بغیر خدای خود شریک در
عبادت مسازید و بجز عبادت او بکاری دیگر اشتغال ننمایید بعید از آنکه تفسیر آیه از امام معصوم علیهما السلام بآن
وجه وارد شده باشد از موضع اعتبار ساقط خواهد بود وَكَانَ مُتَجَنِّحًا مجنح بجیم و نون مشدده است و حاء
بی نقطه بمعنی بال گشاده و کنایه از آنکه هر مرفقی او در حال سجود از زمین برداشته بود چنانچه دستها مانند
بال شده بود که مرغان پهن کنند و قول حضرت که وَلَمْ يَضَعْ ذِرَاعَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ عطف تفسیری آنست

**نمایش اول** باید دانست که اعمالی که این حدیث بآن ناطق است بعضی در آن امام علیه السلم در حال نماز واجب
سنت و بعضی مستحب حکم آن میان مرد و زن مساوی است مثل آن حکم که مخصوص بمرد است و نسبت بزنان بر آن وجه
سنت نیست **اول** آنکه ایستادن در حال قیام بواسطه آنکه زنان را سنت آنست که هر یک از دو ساقها
را بالای یکدیگر بگذارند که محاذی آن دو ساق باشد **دویم** آنکه گذاشتن پاها از یکدیگر بقدر سه اصبع که ایشان را سنت
آنست که نزدیک هم گذارند بر وجهی که فاصله میان ایشان نباشد **سیوم** تجافی که عبارتست از نگذاشتن هیچ
عضوی از اعضا بر عضوی دیگر که ایشان را از آن کار سنت است **چهارم** تجنیح و بال گشاده بودن در حال رکوع که
مذکور شد چرا که نسبت با ایشان سنت نیست که آنست **پنجم** آنکه در حال جلوس میان دو سجده که عبارتست از نشستن
بر ران چپ است بعضی گفته اند که در هر دو هیئت واقع شود چه نسبت با ایشان سنت آنست که بر روی ... نشینند
که زانوها مرتفع باشد و ساقها بر ران ... **ششم** آنکه گذاشتن دستها بر سر زانوها در حال رکوع
که ایشان را سنت آنست که دستهای خود را بالاتر از آن گذارند بواسطه حدیث صحیح که زراره بنا بر عن ... روایت
کرده است و در حدیث مذکور است و لیکن واجب است ایشان را نیز که بقدر انحنائی که مرد را واجب است
منحنی شوند بمذهب جمهور علما و بعضی احتمال این داده اند که نسبت با ایشان کمتر از آن کافی باشد و انحنا بقدری
واجب باشد که دستهای ایشان بر ران رسد بالای زانوها چنانچه در حدیث زراره مذکور شد اشعاری باین دارد چرا که
آن روایت سبب استحباب گذاشتن دستها بر ران بالای زانوها نسبت با ایشان بر این وجه اراده شده است که
لئلا تتطأطأ کثیراً فترتفع عجیزتها یعنی تا آن مقدار خم نشود که نشستگاه او بلند شود و ظاهر است
که این معنی بر بالای انحنا ... نیز که گذاشتن دستها بر زانو و این احتمال چندان دور نیست **مترجم گوید**
انحنائی که مرد را در رکوع واجب است چنانچه از مصنف امام علامه نیز تصریح بآن واقع شده آنقدر است که سرانگشتان بزانو
برسد و آنقدر که کف دستها نیز بزانوها تواند گرفت سنت است پس می تواند بود که قدر واجب انحنای زنان
مساوی قدر واجب انحنای مرد باشد و اختلاف میان ایشان در قدر سنت باشد چنانچه مرد را سنت است که آنقدر
خم شود که کف دستهای او بزانو تواند گرفت و زن را سنت نباشد بلکه او را سنت آن باشد که از قدر واجب
تجاوز نکند لئلا تتطأطأ کثیراً فترتفع عجیزتها چنانکه سبق و کذا ... پس تعلیل مذکور که در حدیث

صحیح زراره

صحیح زراره واقعست دلالت بر اختصاص حکم بزن در قدر واجب نداشته باشد بحکم مذکور چنانچه اصل تقاضای آن میکند
عموم خود باقی باشد والله اعلم و باید دانست که آنچه این حدیث بآن ناطق است که حضرت صلوات الله علیه در حال
رکوع چشمهای مبارک را بر هم گذاشته منافاتی دارد با آنچه میان علما مشهور است و در مصنفات خود ذکر کرده
اند که سنت است که در حال رکوع نظر مصلی بر میان قدمین افتد بواسطه روایت زراره که در این باب از امام علیه السلام
نقل کرده و شیخ قدس سره در کتاب نهایة الاحکام بهر دو روایت عمل کرده است و گفته است مصلی مخیر است
میان این دو عمل که هر کدام که در حال رکوع بعمل آورد دست ... و بعمل آمده نمایش بر هم گذاشتن چشمها اگر این
حدیث دلالت بر آن دارد و آن عبارات مختلف و الله اعلم از نظر افکندن بر میان قدمین و شیخ ابو القاسم در کتاب
معتبر عمل باین حدیث کرده و نظر افکندن مذکور است نداشته و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری جمع
کرده است میان هر دو روایت باین وجه که چون نظر افکندن متعلق بر میان قدمین در حال رکوع خالی از وجه کمال
کسی که چشمهای را پوشانیده باشد و این حدیث غیر از آن حال پوشیدن چشم نشده و همان مراد است و جمع باین وجه
چنانچه مختفی نیست بعید دور است و احتمال تخییر مصلی میان بر هم گذاشتن چشم که این حدیث بآن ناطق است و میان
نظر افکندن بر میان قدمین که میان علما اشتهار یافته است و حدیث زراره نیز دلالت بر آن دارد چنانچه مختار
شیخ قدس سره است خالی از وجه نیست والله اعلم **نمایش دویم** ظاهر آنست که سجود بر انف که این حدیث
دلالت بر استحباب آن دارد نیز از ارغام باشد که در بعضی روایات دیگر اشعار بسنت بودن آن در سجود هست
چرا که ارغام عبارتست از نهادن انف بر رغام یعنی خاک و سجود بر انف که در حدیثی که از امیر المؤمنین ع
روایت شده است دلالت بر استحباب آن دارد چنانچه در ضمن ارغام متحقق است و هم نهادن انف بر دیگر
اشیائی که سجود بر آن جایز دانسته اند مثل چوب و بوریا و حصیر و برگ درخت و امثال آن از چیزهائی که
ماکول و ملبوس نیست عادة نیز متحقق است و حدیث مذکور که لا تجزی صلاة لا یصیب الانف ما یصیب
الجبین نیز مجزی و معمول است نماز ... رسد بانف آنچه بجبین رسیده است و بعضی گفته اند که ارغام مذکور متحقق
میشود بر سایندن انف بخاک و اگر چه بر وجه ... که در سجود معتبر است نبوده باشد پس بنابرین میان ارغام و
سجود بر انف نسبت عموم من وجه خواهد بود یعنی چنانچه صحیح است که هر دو با هم در یک ماده متحقق شوند مثل آنکه وضع

با اعتماد بر خاک که واقع شود صحیح خواهد بود که هر یک بی وضع دیگری یافت شود چرا که اگر وضع با اعتماد بر غیر تراب واقع
شود سجود بر انف محقق خواهد بود و ارغام نی و اگر وضع انف بر تراب بی اعتماد باشد ارغام خواهد بود بنا بر آنچه از بعضی
گفته اند محقق خواهد بود و سجود بر انف نشده و در کلام شیخ شهید علیه الرحمه اشعار به آن هست که سجود بر انف و ارغام یک
و میان ایشان تغایر نیست و حال آنکه خود در بعضی مصنفات خود هر کدام از ارغام و سجود بر انف را سنت علیحده شمرده
است و بر تقدیری که ارغام وضع انف بر تراب باشد خواه با اعتماد و خواه بی اعتماد آیا در تحقق وضع انف بر مطلق ما
یصح السجود علیه و اگر چه خاک نباشد سنت ارغام حاصل می آید یا نه شیخ ضیاء الدین علیه الرحمه حکم بر آن کرده اند و وضع
بر تراب را بهتر دانسته اند و در این حکم نظر است چرا که هیچ کس در این خلاف نکرده است که ارغام وضع انف بر خاک است
و قیاس وضع ما یصح السجود علیه بر خاک قیاس مع الفارق است و قیاس مع الفارق از درجهٔ
اعتبار ساقط المختار ظاهر قول راوی که فصلی رکعتین علی هذا اشعاری به آن دارد که امام علیه السلام در هر دو
رکعت بعد از قرائت حمد سورهٔ توحید خوانده باشند و این منافات دارد با استحباب مغایرت سوره در رکعت ثانی با سورهٔ
رکعت اول و مکروه بودن تکرار سورهٔ واحده در هر دو رکعت که میان علما اشتهار یافته است گاهی که مصلی سورهٔ
دیگر غیر آن را نیکو تواند خواند و روایت علی بن جعفر از برادر خود امام موسی الکاظم علیه السلام بر آن دال است و مؤید مذهب جمعیت
از علما که سورهٔ اخلاص را از این حکم مستثنی ساخته اند و میگویند کراهت اعادهٔ یک سوره در رکعت اول و رکعت ثانی نسبت به غیر
سورهٔ اخلاص است و این استثنا خالی از قوت نیست و مؤید است به حدیثی که زراره از امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است و حدیث مذکور این است ان رسول الله صلی الله علیه و آله صلی رکعتین و قرأ
فی کل منهما قل هو الله احد یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز گذارد و در هر دو
رکعت بعد از الحمد سورهٔ قل هو الله احد خواندند و حمل فعل حضرت بر اعلام جواز آن و تنبیه بر عدم حرمت اگر چه
ممکن است اما بعید است و گویا مستثنی کردن سورهٔ اخلاص از این حکم به واسطهٔ زیادتی رتبه و شرافت آن بر سایر
سور قرآنی باشد چنانچه شیخ صدوق محمد بن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است از امام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام که آن حضرت فرموده اند من مضی علیه یوم واحد فصلی فیه خمس صلوات ولم یقرأ
فیه بقل هو الله احد قیل له یا عبد الله لست من المصلین یعنی کسی که گذشته باشد

بر او روزی

بر او روزی و پنج نماز وظیفهٔ آن روز را بگذارده باشد و در هیچ کدام سورهٔ قل هو الله احد نخوانده باشد او را
خطاب کنند که ای بندهٔ خدای تو از جملهٔ نماز گذاران نیستی و نمازهای تو را مرتبهٔ قبول نیست و روایت
کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود از ابو درداء از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
که آن سرور فرموده اند أیعجز أحدکم ان یقرأ ثلث القرآن فی لیلة قلت یا رسول
الله و من یطیق ذلک قال اقرؤا قل هو الله احد خلاصهٔ کلام ابو درداء آنکه آیا عاجز
می آید یکی از شما که در شبی ثلث قرآن را تلاوت نماید من گفتم که طاقت آن که راست ای رسول خدای آن
حضرت فرمودند که بخوانید سورهٔ قل هو الله احد را که خواندن آن برابری بخواندن ثلث قرآن می نماید
و بعضی علما در وجه برابر بودن سورهٔ مذکوره به ثلث قرآن کلامی ایراد کرده اند که حاصل معنیش این است
که مقاصد قرآن بعد از تحقیق راجع به معرفت خدای تعالی و طریق پی بردن بشناخت او
و معرفت سعادت و شقاوت اخروی و علم با آنکه در آن نشأه به چه عمل و کدام اعتقاد به رتبهٔ سعادت فایز
می توان شد و به چه عمل و کدام اعتقاد کس از جملهٔ اشقیا و ارباب ضلال می شود و سورهٔ اخلاص متضمن
اولست که عبارت از معرفت الله ذات و توحید و تنزیه او از مشابهت چیزی و تعالی او از والد و ولد و کفو از او
چنانکه سورهٔ فاتحة الکتاب را ام القرآن میگویند به واسطهٔ اشتمال آن بر هر یک از معانی ثلثه این
سوره را نیز معادل ثلث قرآن دانسته اند به واسطهٔ اشتمال آن بر یکی از آن سه والله اعلم

**حدیث هشتم** روایت شده است به سندی که متصل است به شیخ بزرگوار محمد بن
یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم بن اسحاق از هارون بن مسلم بن سعدان که ثقه و جلیل القدر بوده
و به سعادت ملاقات امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام رسیده از مسعدة بن صدقه
که کنیهٔ او ابو محمد بوده و او ادراک صحبت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نموده
و بعضی گفته اند صحبت امام موسی کاظم علیه السلام نیز رسیده است از امام ابی عبدالله جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلام که آن حضرت فرموده اند قال النبی صلی الله علیه و آله یوما
لاصحابه ملعون کل مال لا یزکی ملعون کل جسد لا یزکی و لو فی کل

اذ تعبین یوماً مرة فقیل یا رسول الله اما زکوة المال فقد عرفناها فما
زکوة الاجساد فقال لهم ان تصاب بآفة قال فتغیرت وجوه الذین
سمعوا ذلک منه قال فلما رآهم قد تغیرت الوانهم قال لهم هل
تدرون ما عنیت بقولی قالوا لا یا رسول الله قال بلی الرجل یخدش الخدشة
وینکب النکبة ویعثر العثرة ویمرض المرضة ویشاک الشوکة وما
اشبهه هذا حتی ذکر فی حدیثه اختلاج العین **شرح** کلام جامع نظام
آن خلاصه آن در ضمن دو بخش **بخش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه پیغمبر صلوات
الله علیه و آله فرموده اند روزی با اصحاب خود که از خیر و برکت دور است هر مالی که زکات آن داده نشود و دور
از رحمت و غفران الهی است هر بدنی که زکوة آن داده نشود اگر چه در چهل روز یک مرتبه باشد یعنی از حضار
مجلس در مقام استفسار در آمده گفتند ای رسول خدا زکوة مال را دانسته ایم که چه معنی دارد زکوة بدن را
چیست حضرت فرمودند که زکوة بدن آنست که آفتی از آفات باو برسد امام علیه السلام فرمودند که از
شنیدن این حدیث از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رنگ روی جمعی از صحابه که حاضر بودند تغییر یافت
و خوف عظیمی در ایشان بهم رسید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون آثار تغییر در بشره ایشان یافتند دانستند
که گمان برده اند که مراد از آفت واقعه صعب و بلیه عظیمه است که بسیار است که سنوات متعدده ایشان
از آن فارغند چه جای چهل روز پس در مقام تسلی خاطر ایشان در آمده فرمودند آیا میدانید که من از این کلام
چه معنی اراده کرده ام گفتند نه ای رسول خدا حضرت فرمودند که گاه است که از قسم خاریدن و امثال آن
اندک خراشی در بدن آدمی بهم میرسد و گاه او را اندک دردی خاطر و حزنی دست میدهد و گاه است که در وقت
راه رفتن پای او بلغزش در می آید و گاه او را اندک ناتوانی و بیماری دست میدهد و گاه خاری در پای او
در بدن او میرود و آنچه مانند آنها باشد حتی آنکه پریدن چشم را از جمله آنها ذکر کردند یا آنکه مراد از
امثال این امور است و او را زکوة بدن در ضمن هر یک از اینها متحقق و کم کسی است که در اثنای چهل روز یکی
از این امور نسبت باو وقوع نیابد و زکوة بدن او داده نشود **بخش دویم** ملعون کل

مال لا یزکی یعنی از خیر و برکت دور است و صاحبش از آن چیز بخواهد بهره مالی که زکوة آن داده نشده باشد
کنایه از آنکه ادای زکوة مستلزم خیر و برکت در مال چنانچه شاعر گوید **بیت** زکوة مال بدر کن که فضله رز را
چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور * و میتواند بود که ملعون یعنی خود مستقل باشد که دوری از رحمت است و مراد از مال
صاحب مال باشد بحذف مضاف یعنی دور است از رحمت الهی دور کسی که زکوة مال خود ندهد بر قیاس
فقره دیگر از کلام یعنی ملعون کل جسد لا یزکی که از ملعون در آن معنی اراده شده است و بباید دانست
که ذکر زکوة در فقره ثانی و آنچه بعد از زکات گفتن از باب مشاکلت که معنی آن در حدیث چهارم مذکور شد
چه بنا بر فقره اول چیزی از آن بزکات شده و الا بحسب حقیقت اطلاق زکوة بر آن صحیح نیست و میتواند بود که
بطریق استعاره و تشبیه باشد که تشبیه شده باشد وصول آفات به بدن باو شدن زکوة از مال در آنکه هر دو
بحسب ظاهر موجب نقصان میشد یکی در مال و یکی در بدن و هر دو موجب شده اند در مال حصول خیر و برکت است و
در بدن وصول رحمت الهی و ثواب جزیل … یخدش الخدشة یعنی خراش بین کلام بصیغه مجهول است
و همچنین ینکب و مراد بنکبت تفرق اتصالاتست که بزخم خاری و امثال آن در پوست بدن بهم رسد خواه خون
ظاهر شود و خواه نه و یعثر العثرة مراد بعثرت لغزیدن پا است و میتواند بود که اعم باشد از لغزیدن پا و لغزش
زبان در حال تکلم و لیکن بعید دور است و یشاک الشوکة عرب میگوید شاکته الشوکة یعنی خار
در پا خلید و منصوب بودن الشوکة درین فقره بمفعول مطلق بودن است و همچنین الخدشة و النکبة
و العثرة و المرضة در فقره های دیگر که گویند اینها مصدرات و صحیح است که مفعول مطلق واقع شود بخلاف
الشوکة که مصدریت پس چون تواند بود که نصب آن باعتبار مفعول مطلق بودن باشد جوابش آنست که
گاه است که مفعول مطلق غیر مصدر میباشد بنا بر مناسبت و ملابستی که بمصدر داشته باشد بنحوی که آلت
مصدر باشد یا مضاف بمصدر یا مانند آن مثل ضربته سوطاً که سوطا با آنکه مصدر نیست مفعول مطلق
واقع شده است بواسطه آنکه سوط یعنی تازیانه است و آن آلت ضربات و ضرب مصدر است و اگر قبول
نکنند که مفعول مطلق غیر مصدر میباشد میگوییم منصوب بودن آن بنزع خافض است چنانچه از پیش
رفت و کلام در بعد عبارت که یشاک بالشوکة و ما اشبه هذا میتواند بود که کلام پیغمبر صلوات

الله علیه و آله باشد یعنی زکوة بدن و متوقع این امور است و آنچه نامیده آن باشد حتی پریدن چشم و غیر آن بوده که کلام
امام قوم باشد یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امثال اینها و دیگر چیزها ذکر کرده تا آنکه پریدن چشم را نیز
مذکور ساخته‌اند و سبب آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اختلاج عین را نیز که عبارت از پریدن چشمست
از آن جمله شمرده‌اند آنست که اختلاج عین نیز بنابر آنچه اطبا ذکر کرده‌اند از مقدمات آفات است بعلی چه آن
حرکتیست سریع و پی در پی که بر عضو عارض شود و آن جز بدن واقع میشود بسبب زیادتی رطوبت غلیظ چسبنده
که در بدن بهم میرسد و بعد از آنکه کم حرارت شد باد و بخار غلیظی میشود و چون طبیعت در مقام دفع آن میشود
بواسطه غلظتی که دارد و قوت دافعه بآسانی از عهده دفع آن بر نمی آید و باعث حرکت و اضطراب عضو میشود و
الله اعلم **حدیث نهم** روایت شده بسند که از شیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد
بن بابویه رحمه الله از احمد بن حسن القطان از احمد بن سعید الهمدانی که ثقه و جلیل القدر و صاحب کتب
بوده و با آنکه در مذهب زیدی بوده چون حدیث بسیار داند و از ایشان امر نقل کرده و ضبط بسیار با آن
داشته از اصحاب ما شمرده‌اند و بعضی از او نقل کرده‌اند که گفته است من صد و سی هزار حدیث با سند
آن تا بعضی یاد دارم و سیصد هزار حدیث حرف میتوانم زد از علی بن حسن بن فضال که از فقهای
کوفه بوده و مهارت معرفت باحادیث داشته و علمای رجال مدحش کرده‌اند از پدر او حسن بن
فضال که از ممدوحین علمای رجال است از امام هشتم و قبله هفتم ابی الحسن علی بن موسی الرضا
علیه شرایف التحیة و الثنا از پدر بزرگوار آن عالی جناب از امام موسی کاظم علیه السلام از پدر
عالی مقدار آن قبله احرار امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه التحیة و الاکرام از پدر قدسی اطوار
آن قدوه ارباب باطن و ظاهر امام محمد باقر علیه افضل التحیات و اکمل التسلیمات الحظ الکامل و
القسط الوافر از پدر عبادت شعار آن برگزیده خالق لیل و نهار امام زین العابدین علی بن الحسین
علیه سلام الله ملک الخافقین از پدر عالی گهر آن حجت سیر امام حسین بن علی علیه
سلام الله الملک الودود از پدر ولایت شعار آن و الاگهر امیر المؤمنین و یعسوب الدین و سید
الوصیین و قائد الغر المحجلین امام المشارق و المغارب علی بن ابی طالب علیه

عليه افضل الصلوة والسلام من الله الملك الغالب قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله خطبنا
ذات يوم فقال ايها الناس انه قد اقبل اليكم شهر الله بالبركة والرحمة والمغفرة
افضل شهر هو عند الله افضل الشهور وايامه افضل الايام ولياليه افضل الليالي وساعاته
افضل الساعات وشهر دعيتم فيه الى ضيافة الله وجعلتم فيه من اهل كرامة الله
انفاسكم فيه تسبيح ونومكم فيه عبادة وعملكم فيه مقبول ودعاؤكم
فيه مستجاب فاسئلوا الله ربكم بنيات صادقة وقلوب طاهرة ان يوفقكم
لصيامه وتلاوة كتابه فان الشقي من حرم غفران الله في هذا الشهر العظيم و
اذكروا بجوعكم وعطشكم فيه جوع يوم القيمة وعطشه وتصدقوا على
فقرائكم ومساكينكم ووقروا كباركم وارحموا صغاركم وصلوا
ارحامكم واحفظوا السنتكم وغضوا عما لا يحل النظر اليه ابصاركم و
حتى عما لا يحل الاستماع اليه اسماعكم وتحننوا على ايتام الناس يتحنن على ايتامكم
وتوبوا الى الله من ذنوبكم وارفعوا اليه ايديكم بالدعاء في اوقات صلوتكم
فانها افضل الساعات ينظر الله تعالى فيها بالرحمة الى عباده يجيبهم اذا ناجوه و
يلبيهم اذا نادوه ويستجيب لهم اذا دعوه ايها الناس ان انفسكم مرهونة
باعمالكم ففكوها باستغفاركم وظهوركم ثقيلة من اوزاركم فخففوا
عنها بطول سجودكم واعلموا ان الله تعالى جل ذكره اقسم بعزته ان لا يعذب
المصلين والساجدين وان لا يروعهم بالنار يوم يقوم الناس لرب العالمين ايها
الناس من فطر منكم صائما مؤمنا في هذا الشهر كان له بذلك عند الله عتق رقبة
ومغفرة لما مضى من ذنوبه فقيل يا رسول الله وليس كلنا يقدر على ذلك فقال
عليه السلام اتقوا النار ولو بشق تمرة اتقوا النار ولو بشربة من ماء ايها الناس
من خفف منكم في هذا الشهر عما ملكت يمينه خفف الله عليه حسابه ومن

كفّ فيه شرّه كفّ الله عنه غضبه يوم يلقاه ومن اكرم فيه يتيما اكرمه
الله يوم يلقاه ومن وصل فيه رحمه وصله الله برحمته يوم يلقاه ومن قطع فيه
رحمه قطع الله عنه رحمته يوم يلقاه ومن تطوّع فيه بصلوة كتب الله له براءة
من النار ومن ادّى فيه فرضا كان له ثواب من ادّى سبعين فريضة فيما سواه
من الشهور ومن اكثر فيه من الصلوة عليّ ثقّل الله ميزانه يوم تخفّ الموازين ومن
تلا فيه اية من القرآن كان له مثل اجر من ختم القرآن في غيره من الشهور ايها
الناس انّ ابواب الجنان في هذا الشهر مفتّحة فاسألوا ربكم ان لا يغلقها عليكم و
ابواب النيران مغلّقة فاسألوا ربكم ان لا يفتحها عليكم والشياطين مغلولة
فاسألوا ربكم ان لا يسلّطها عليكم قال امير المؤمنين عليه السلام فقمت فقلت
يا رسول الله ما افضل الاعمال في هذا الشهر فقال يا ابا الحسن افضل الاعمال في هذا
الشهر الورع عن محارم الله عزّ وجلّ ثمّ بكى فقلت ما يبكيك يا رسول الله فقال ابكي
لما يستحلّ منك في هذا الشهر كانّي بك وانت تصلّي لربك وقد انبعث اشقى الاوّلين و
الآخرين شقيق عاقر ناقة ثمود فضربك ضربة على قرنك فخضب منها لحيتك فقلت
يا رسول الله وذلك في سلامة من ديني فقال صلّى الله عليه وآله في سلامة
من دينك ثمّ قال يا علي من قتلك فقد قتلني ومن ابغضك فقد ابغضني لانّك منّي
كنفسي وطينتك من طينتي وانت وصيّي وخليفتي على امّتي **شرح** كلام معجز نظام
در ضمن آغاز و چهار نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** خلاصهٔ کلام
امیر المؤمنین علیه السلام آنکه روزی رسول خدای صلعم خطبه بر ما خواندند و در اثنای خطبه فرمودند ای
معاشر مردم بدرستی که بشما رو آورده است و نزدیک شده ماه پروردگار شما مقرون ببرکت و رحمت و باز
گشت و آمرزش گناهان و مغفرت بی پایان ماهی که نزد پروردگار شما بهترین ماههاست و
ایام آن بهترین روزها و شبهای آن بهترین شبها و ساعتهای آن بهترین ساعات و ماهیست آن که پروردگار

شما شما را در آن بمهمانی خود خوانده است و گردانیده است در آن شما را از اهل کرامت خود هر نفسی که در این
ماه از شما بر می آید تسبیح اوست و خوابی که در آن میکنید عبادتست و هر عملی که در آن از شما وقوع می یابد
از اعمال خیر در درگاه احدیت قبولست و هر دعایی که در آن میکنید مستجاب پس طلب کنید با خلوص نیت و
صدق عقیده و دلهای پاک از پروردگار خود توفیق قیام بوظایف عبادت و طاعات در این ماه و روزه
داشتن ایام آن و تلاوت کلام الله و اخبار آن چه بدرستی که شقی و بی سعادت کسیست که در این ماه بزرگوار
از رحمت و آمرزش او محروم ماند و یاد آورید از گرسنگی و تشنگی خود در این ماه گرسنگی و تشنگی روز قیامت را و صدقه
دهید از مال خود بفقیران و مساکین خود و گرامی دارید در این ماه جمعی را از خود که بپیری و طول عمر موصوف
باشند و رحم کنید بر خردان و ضعیفان خود و صلهٔ رحم با خویشان خود بجای آورید و زبان خود از بیهوده گویی
و تکلم بغیر حق نگاه دارید و چشم خود را بپوشانید از چیزهایی که نظر بر آن شما را حلال نیست و گوشهای خود را نگاه دارید
از آنچه شنیدن آن شما را جایز نه و مهربانی و شفقت کنید بر یتیمان مردم تا بعد از شما با یتیمان شما شفقت
و مهربانی سلوک نمایند و توبه کنید و بخدای باز گردید از گناهان خود و بردارید دستهای خود را بدرگاه الهی بدعا
و طلب رحمت در اوقات نمازهای خود بواسطه آنکه اوقات نماز برای آن بهترین اوقاتست و حضرت
عزت نظر لطف و رحمت خود را در آن اوقات بر بندگان میگمارد که چون مناجات کنند بدرگاه او
ایشان را جواب دهد و چون ندا کنند او را لبیک گوید و چون دعا کنند دعای ایشان را مستجاب سازد
ای گروه مردم بدرستی که نفسهای شما در رهن عملهای شماست پس آن را باستغفار و طلب آمرزش
از پروردگار خود از رهن برآرید و پشتهای شما گران است بگناهان شما پس بدراز کشیدن سجدهٔ خود در نماز ثقل آن را
از خود رفع کنید و بدانید بدرستی که حضرت عزت جل ذکره قسم یاد کرده است ببزرگی و کبریایی خود که
عذاب نکند روز قیامت نمازگزاران و جمعی را که سجده ها از روی اخلاص میکنند و نترساند ایشان را باتش
دوزخ روزی که مردم در موقف پرسش او در می آیند ای گروه مردم هر کس از شما افطار فرماید و بگشاید
روزهٔ مومنی را در این ماه هر آینه خواهد بود او را نزد خدای تعالی ثواب کسی که بنده را در راه خدای از قید بندگی
رها نیده آزاد نماید و سبب آمرزش او خواهد شد از جمیع گناهان گذشتهٔ او پس جمعی که حاضر بودند

گفتند ای رسول خدای همه را قدرت بر آن نیست و استطاعت آن نداریم که افطار کسی توانیم نمود حضرت
پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمودند پرهیز کنید و خود را باز دارید از آتش دوزخ اگرچه به نصف خرمایی باشد
پرهیز کنید و خود را باز دارید از آتش دوزخ اگرچه به جرعه آب باشد که خدا عطا میکند این ثواب را به کسی که روزه مؤمنی را درین ماه
بگشاید اگرچه به نصف خرمایی یا جرعه آب باشد ثواب مذکور را ای معاشر ناس کسی که درین
ماه از گرفتاران در قید بندگی خود گرانی کاری بردارد و تخفیف از تکلیفات خود را ازو رفع کند خدای تعالی
روز قیامت حساب او را سبکی و آسانی بگذارد و کسی که درین ماه شر خود را از کسی باز دارد خدای تعالی غضب
خود را ازو باز دارد در روزی که در معرض خطاب الهی درآید و کسی که گرامی دارد درین ماه یتیمی را حضرت
عزت گرامی دارد او را روزی که در موقف لقای او حاضر شود و کسی که صله رحم درین ماه بجای آورد و با خویشان
و اقربای خود نیکی نماید حضرت عزت رحمت خود را باو ارزانی دارد روزی که او در معرض لقای خود درآورد
و کسی که درین ماه قطع رحم کند و بخویشان و ذوی القربی خود بدی نماید قطع کند حضرت عزت رحمت خود را ازو در آن
روز و هر کس درین ماه بگذاردن سنتی بجای آورد بنویسد حضرت عزت برات آزادی او را از آتش دوزخ
یعنی او را از آتش دوزخ آزاد سازد و هر کس ادا کند واجبی را از واجباتی که بروی فرض شده است درین
ماه در می‌یابد ثواب کسی را که هفتاد واجب مثل آن را در غیر این ماه ادا کرده باشد و کسی که درین ماه بر من
صلوات بسیار بفرستد سنگین گرداند حضرت عزت ترازوی اعمال او را روزی که ترازوی اعمال بندگان را
سبک میگردانند و کسی که تلاوت کند آیتی از قرآن درین ماه آنچنان باشد که تمام قرآن را ختم کرده باشد
در غیر آن از ماههای دیگر ای معاشر ناس درهای بهشت درین ماه بر روی شما گشاده است از پروردگار خود سؤال
کنید که دیگر بر روی شما نگشایند و شیاطین که شما را بر معاصی میدارند درین ماه در بندند دعا کنید که دیگر ایشان را
بر شما تسلط ندهند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که برخاستم و گفتم ای رسول خدای درین ماه کدام عمل
بهترین اعمال است حضرت فرمودند یا ابا الحسن بهترین اعمال درین ماه باز داشتن خود است از آنچه خدا بر
کس حرام کرده است بعد از آن گریه افتادند پرسیدم که چه چیز سبب گریه شده است ای رسول خدای فرمودند
گریه میکنم برای امری که نسبت بتو صدور آن را جمعی بر خود حلال خواهند ساخت درین ماه و چنین می بینم

و عزیزم



در آن وقت من با تو خواهم بود و تو بنماز مشغول از برای عبادت پروردگار خود که برانگیخته خواهد شد که
بدبخت‌ترین اشقیای اولین و آخرین باشد کسی که ناقه ثمود یعنی قوم صالح پیغمبر را علی نبینا و علیه السلام پی کرده
و باعث وقوع آن بلیه عظمی بود گردید پس ضربتی بر تو خواهد زد و محاسن مبارک ترا از خون
رنگین خواهد ساخت پس من گفتم ای رسول خدای آن حین با دین من سلامت خواهد بود و در ایمان من
خللی راه نخواهد یافت حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله فرمودند بلی دین تو سلامت خواهد بود و ایمان
ترا جای نیست که خلل و نقصانی به آن راه تواند یافت بعد از آن فرمودند یا علی کسی که ترا بکشد بتحقیق
که مرا کشته است و کسی که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است چرا که تو از من بمنزله نفس منی و طینت
تو از طینت من است و روح تو روح من است و طینه منی تعبیر ازین که از جانب من خدا امیر است من بهشتی ترا خدا
برادر و امر و نواهی من بداری سيئتني دونهم خطبنا ذات يوم تضمین شده است و خطب بمعنی
وعظ و باعتبار آن متعدی بنفس شده است والا خطب بمعنی خود لازم است یعنی تکلم بخطبه و چون خواهند
متعدی سازند متعدی بحرف میشود چنانچه در متعدی بحرف تضمین معنی فعل متعدی بنفس نمایند باعتبار
آن متعدی بنفس میشود مثل ما نحن فیه که قیاس اینست که خطب چون متعدی شود متعدی بلام
شود تضمین معنی وعظ کرده اند و باعتبار آن متعدی بنفس شده است مثل قوله تعالی وَلَا تَعْزِمُوا
عُقْدَةَ النِّكَاحِ که قیاس آنست که تعزموا متعدی بعلی باشد و گفته اند که تضمین معنی نووا
در آن شده است و باعتبار آن متعدی بنفس شده است در روزی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کلام
خود بطریق ابهام ذکر کرده اند و تعبیر از آن بذات یوم کرده در بعضی روایات دیگر تصریح شده است بآنکه در جمعه
آخر ماه شعبان بوده است و عطف فقال بر خطبنا بجای تعقیب با آنکه قول همان عین خطبه است و تعقیب
و بعدیتی در میان نیست بدو وجه توجیه میتوان کرد اول آنکه خطبنا درینجا اول باشد که اراده ان یخطبنا
یعنی اراده کرد حضرت که خطبه بخواند از برای ما پس گفتند و ظاهر است که اراده خطبه بر قول که عین
خطبه است تقدم دارد و چنانچه مفسرین در تفسیر آیه کریمه وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا
بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ عطف فجاءها بأسنا را بر اهلکناها نموده با آنکه آمدن بأس الهی

کسی

بتحقیق که

در نسبت باهلاک او ایشان را تعقیب و بعدیتی ظاهر نیست بلکه آمدن بأس همان عین اهلاک است بدین وجه
تاویل کرده‌اند و گفته‌اند کلام درین تقدیر است که أَرَدْنَا إِهْلَاكَهَا تا عطف بفا صحیح باشد و توجیه دوم
مبنی است بر آنچه بعض محققین از نحات ذکر کرده‌اند و آن آنست که تعقیبی که از عطف بفا اراده میشود
بر دو نوعست معنوی حقیقی مثل جَاءَ زَيْدٌ فَعَمْرٌو که دلالت دارد بر آنکه آمدن عمرو بعد از آمدن زید است
و مجازی ذکری و آن عطف مفصل است بر مجمل چنانچه بگوئی تَوَضَّأَ فَغَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ
وَمَسَحَ رَأْسَهُ وَرِجْلَيْهِ یعنی عطف مثل مسح مذکور بر وضو جای نقضی یعنی وضو کردم پس شستم روی و دستهای
خود را و مسح کردم سر و پاهای خود را با آنکه غسل و مسح مذکور عین وضوست و تعقیبی میان ایشان نیست بواسطه
آنکه معطوف در کلام مذکور تفصیل معطوف علیه است و حق تفصیل آنست که در ذکر بعد از ذکر اجمال بوده باشد
چنانچه نمیرسند عطف فقال را بر نادی در آیه کریمه وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي
بنا بر آنکه چنانچه از تفسیر آن ظاهر میشود ندا و قول نوح عین یکدیگرند و تعقیب و بعدیتی در میان ایشان نیست بنابر توجیه صحیح
کرده‌اند و خلاف معنی آیه والله اعلم آنست که نوح پیغمبر علی نبینا و علیه السلام در وقتی که در کشتی نشست و نشانها
کرد که طوفان بنابه طغیان کرده که هر کس از او گرفت حتی پسر او را ندا کرد در بارگاه احدیت و گفت بار خدایا
پدر سستی که پسر من از اهل منست یعنی سزاوار آنست که چنانچه مرا و اهل مرا الکشتی مرحمت خود در آورده نجات
داده او را نیز بکشتی برسانی خطاب رسید از درگاه احدیت که إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ
عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ یعنی او از اهل تو نیست و سزاوار آن نیست که از اهل تو باشد بپیروی که عملای
او از صلاح بیگانه است بلکه از اهالی غرق گرفتار شود و از قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللّٰهِ تاکید این حکم
یا آن با آنکه روی آوردن شهر رمضان و رفتن آن امری بود که در معرض تردد و شک کسی بوده باشد تا مقام
اقتضای تاکید کند میتواند بود که از باب برآوردن کلام باشد از آنچه ظاهر تقاضای آن میکند و منکر انکار شش
امری که کسی انکار آن نداشته باشد بواسطه ظهور علامات انکار آن از جمعی که روی سخن با ایشانست کنایه از
آنکه اگر منکر آن نبوده‌اند نسبت بآن بروجه سلوک مینموده‌اند مثل إِنَّ بَنِي عَمِّكَ فِيهِمْ رِمَاحٌ که بعضی
شعرای عرب گفته‌اند خطاب بشقیق نام مردی که با آنکه یقین میدانسته است که بنی عمام او همه تیره دارند و



بر تار در میان ایشان نیست در وقتی که بعزم جنگ ایشان میرفته است تیره خود را بی بر عرض دست گرفته بی پروایانه
روی بایشان داشته است بعزم برستی که در میان بنی عم تو تیره داران هستند و نیزه داران کنایه از آنکه اگر
تو منکر آن نبوده‌ای و اعتقاد آن میداشتی اینچنین بی پروایانه روی بایشان نمیرفتی تیره خود را بسبک دستی
پس چون حضرت جمعی را که در معرض خطاب ایشان بوده‌اند ملاحظه کرده‌اند که اصلا در استعداد لوازم شهر رمضان
نمیشوند و تهیه قوت و طعامی بواسطه افطار روزه‌داران و صدقه دادن در آن نمیکنند و علامات مسرت و خوشحالی
بآن ماه چنین ماه بزرگی که متضمن آمرزش سیئات و قبول طاعات و استجابت دعوات است از ایشان ظاهر نیست
مانند جمعی که منکر رفتن آن باشند حال ایشان را بحال منکرین تشبیه کرده ایشان را بحال خطاب منکرین در آورده‌اند
تنبیه بلیغ باشد ایشان را برآنکه بعد ازین توجه بآن باید نمود و لهذا تاکید حکم بآن کنانکرده در مقام ابهام آن جمعی شان
و ایراد فقه بتحقیق برآمده‌اند و میتواند بود که تاکید مذکور موافق مقتضای ظاهر باشد چه اگرچه تردد و انکار
ایشان در اقبال و رفتن ماه رمضان محتمل نیست اما احتمال آن دارد که آمدن آنرا بروجهی که متضمن فوز بسعادات
ابدی و حصول مغفرت گناهان و حصول رحمت الهی نسبت بعید که آنرا اعتقاد نداشته باشند و تردد و شک در آن
داشته باشند یا آنکه خطاب بجمعی باشد که بعضی از ایشان منافقین بوده‌اند و انکار این امور داشته از قبیل تغلیب جمعی
که متصف باین باشند بجمعی که اتصاف بآن نداشته باشند و اسناد اقبال در دو آوردن شهر با آنکه ظاهر است
که اقبال فعل شهر نیست مجاز عقلیست که عبارت است از مجاز در نسبت یعنی نسبت دادن فعلی بچیزی که
در واقع فاعل آن نیست بواسطه علاقه و مناسبتی که بفاعل آن داشته باشد و میتواند بود که اسناد حقیقی
باشد و ارتکاب مجاز در طرف شده باشد یعنی یکی از طرفین اسناد که عبارت از مسند و مسند الیه است در معنی
مجازی مستعمل باشد اما در مسند بر نهجی که از اقبال و رفتن نزدیکی اراده باشد بطریق مجاز مرسل از معنی حقیقی
که روآوردن است و علاقه ظاهر است و اما در مسند الیه بطریق استعاره بالکنایه که تشبیه شده باشد شهر رمضان
در رفتن و نزدیکی بانسانی که رو باین کس آورده باشد و اکتفا شده باشد در کلام بذکر مشبه تنها و هیچ کدام
از مشبه به و ادات تشبیه مذکور نشده باشد چنانچه قاعده استعاره بالکنایه است و اثبات اقبال از
برای او بطریق تخییل باشد که عبارت است از اثبات بعضی از لوازم مشبه به از برای مشبه تا دلالت بر تشبیه

مذکور کنند و ممکن است که اسناد حقیقی باشد و هر یک از طرفین بر دو معنی خود مستعمل باشند و اعتبار شده باشد
تشبیه تلبس و بعد اسناد مجازی فاعلی که عبارتست از تلبس شهر رمضان است بصوم و ترددی که تلبس و بعد فاعلی مثل
تلبس انسان نواحی با قتال و استعمال شده باشد در آن افعالی که موضوعست برای تلبس فاعلی از قبیل استعاره
تمثیلیه مثل اراک تقدّم رجلاً و تؤخّر اخری که تشبیه شده است تردد خاطری که مخاطب در امری داشته
بحال شخصی که در وقت اراده رفتن بجائی یا پائی پیش گذارد و پائی پس استعمال شده است افعالی که در آن
مقام مستعمل میشود و همان بمعانی خود و الله اعلم و اضافه شهر باشد که یا بواسطه زیادتی اختصاص است باو از سایر
ماهها چنانچه از حدیث مشهوری که اهل سنت و شیعه همه نقل آن کرده اند فهم آن میشود و در حدیث مذکور است ان
الله تعالی یقول ان الصوم لی و انا اجزی علیه یعنی روزه برای منست که روزه بمن تعلق دارد و جزای آن را خود
میدهم و میتواند بود که اشارت بآن باشد که رمضان یکی از نامهای خداست چنانچه بآن ناطق است حدیثی که روایت
کرده است شیخ بزرگوار ثقة المحدثین محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از جمعی از راویان حدیث ما از احمد بن محمد از
بن ابی نصر از هشام بن سالم از سعد بن سالم که گفت بودیم نزد امام محمد باقر علیه السلام که مذکور شد اسم رمضان بر زبان
جاری شد حضرت فرمودند لا تقولوا هذا رمضان و لا ذهب رمضان و لا جاء رمضان
فانّ رمضان اسم من اسماء الله تعالی و هو عزّ و جلّ لا یجیء و لا یذهب و لکن قولوا
شهر رمضان الحدیث یعنی رمضان را تنها ذکر مکنید و مگوئید که این رمضانست و رمضان رفت و رمضان
آمد چرا که رمضان نامیست از نامهای خدای تعالی رفتن و آمدن و امثال آن بر خدای نیست و بلکه هر گاه خواهید
آن را ذکر کنید بگوئید شهر رمضان یا ماه رمضان فانّ الشقیّ من حُرم غفران الله انتهی شقاوت ابدی
در محرومی از غفران الهی در این ماه که از تعریف اسم انّ بالالف واللام حصر فهم میشود بنابر آنچه در حدیث مقرر شده
که هر گاه مسند الیه اسم انّ واقع شود بحرف الف و لام واقع شود خواه الف لام جنس باشد خواه الف لام
استغراق افاده حصر آن میکند در خبر مثل الامیر زید و الشجاع عمرو که افاده کرده است منحصر بودن امارت در
زید و شجاعت در عمرو اما بر تقدیر استغراق بودن الف لام بواسطه آنکه بمنزله آنست که بگوئیم کل امیر زید
و کل شجاع عمرو و اما بر تقدیر جنسیت بواسطه آنکه این معنیست که جنس امیر با زید متحد است و جنس شجاع با عمرو



و بر هر تقدیر انحصار فقر که فهم میشود از روی مبالغه در شقاوت محرومیت کنایه از آنکه شدت شقاوت ایشان بمرتبه
ایست که گویا بغیر ایشان کسی شقی نیست و شقاوت شقاوت ایشانست محبت و نقضد فوا علی فقرائکم
و مساکینکم استدلال کرده اند بعضی بعطف مساکین بر فقرا در این فقره بنابر آنکه مغایرت میان
معطوف و معطوف علیه شرطست بر آنکه مسکین غیر فقیر اند و هر دو یک جماعت نیستند چنانچه مذهب
جمعیست و باید دانست که خلافی نیست در آنکه هر دو شریکند در همین که قوت سال خود و عیال خود نداشته
باشند و کسی نباشد ایشان را که حاصل آن بقوت سال ایشان وفا کند خلاف در آنست که کدام پریشان حال
ترند بعضی گفته اند که مطلق چیزی نداشته باشند نه مالی که از آن معاش بگیرند نه تواند کرد و نه کسبی که وسیله
تحصیل آن تواند ساخت فراء و ثعلب از علمای اهل سنت و ابن سکیت بر آن رفته اند که ایشان مساکینند و
ابو حنیفه نیز با ایشان موافقت کرده است و از علمای امامیه رضوان الله علیهم شیخ طوسی قدس سره در نهایه
الاحکام و ابن جنید و سلار نیز این مذهب اختیار کرده اند و استدلال کرده اند بمطلب فرموده قوله تعالی
أو مسکیناً ذا متربة چه مراد بذا متربة کسیست که از نهایت احتیاج بر خاک افتاده باشد
قال فی الصحاح مسکین ذو متربة ای لاصق بالتراب و آنکه بعضی از شعرای عرب که
در قرن کلام ایشان هست در شعر خود اثبات مالی از برای فقیر کرده اند چنانچه گفته اند که اما الفقیر الذی
کانت حلوبته وفق العیال فلم یترک له سبد یعنی اما فقیری که حلوبه او یعنی شتری که از شیر او حاصل
حاصل میشود آنقدر است که بعیال او بس باشد از برای او قلیلی باقی نمانده که ذخیره او باشد در صحاح آورده
که عرب میگویند ما له سبد و لا لبد ای لا قلیل و لا کثیر و جمعی دیگر مثل اصمعی و بعضی از علمای اهل سنت
و شیخ محمد بن ادریس حلی از علمای امامیه بر آنند که فقرا پریشان حال تر اند و شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره در مبسوط
و خلاف رجحان این مذهب داده است بحجة و دلیل اول آنکه حضرت عزت در کلام مجید در جائی که ذکر جماعتی
کرده است ابتدا بفقرا کرده و قال الله تعالی انّما الصدقات للفقراء والمساکین و تقدیم
بآن دلالت بر زیادتی اهتمام دارد بشأن ایشان و آن در این مقام نسبت بکم بواسطه زیادتی احتیاج دوم
آنکه حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه و آله از فقر دوری کرده اند و بمقام استغنا و مال آن در آمده و مسکنت را

و پوشش کرده‌اند و دعا از خدای تعالی خواسته چنانچه فرموده اللّهمّ اَحْیِنی مسکیناً وامِتْنی مسکیناً
واحشرنی فی زمرة المساکین یعنی بار خدایا مرا در زندگی مسکین دار و در مسکنت بمیران و در قیامت در
زمرهٔ مسکینان محشور گردان پس مراد از فقر بی‌چیزی مطلق نباشد که لازم دارد احتیاج را بالخلق بواسطه وجوب تحصیل
قوت لایموت که الفقر سواد الوجه فی الدارین کنایه از آنست و مراد از مسکین آنکه آن قدر که رفع احتیاج
ضروری نماید داشته باشد و بحیثیت قوت لایموت محتاج بکسی نباشد پیش او و سیوم آنکه فقر مأخوذ از کسر فقار
یعنی شکستن استخوان پشت و ظاهر است که پشت علامت بیچارگی که هر شکسته میشود که نهایت احتیاج که عبارت
از بی‌چیزی مطلق است حاصل باشد فالعیاذ باللّه من ذلک و از دلایل خصم بر این وجه جواب گفته‌اند که
آیه بی‌چیزی مطلق را لازم ندارد و اثبات مال از برای فقیر که در شعر عرب واقع است معارض است با آیه سفینه که متضمن
اثبات از برای مسکینست قال اللّه تعالی امّا السّفینة فکانت لمساکین و حق آنست که مسکین
پریشان حال‌تر است از فقیر و مذهب اول رجحان دارد بواسطه دلایل مذکوره که جواب از آن گذشت بلکه بواسطه
حدیث صحیح که شیخ ابوجعفر طوسی قدس سره در کتاب تهذیب بسند صحیح روایت کرده است از محمد بن یعقوب کلینی از علی
بن ابراهیم از احمد بن محمد از احمد بن خالد از عبد اللّه بن یحیی از عبد اللّه بن مسکان از ابی بصیر که گفت پرسیدم از امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از تفسیر آیه کریمه انّما الصّدقات للفقراء والمساکین که مراد از فقیر در
آیه چیست و مساکین کیانند حضرت صلوات اللّه علیه و آله فرمودند که الفقیر الّذی لا یسأل النّاس و
المسکین اجهد منه والبائس اجهدهم یعنی فقیر آنست که از کسی طلب نکند و مسکین با مشقت
و تعب در تحصیل معاش بچیزی از فقیر بیشتر است و بائس از هر دو بیشتر و قول حضرت که فقیر آنست که از کسی
چیزی طلب نکند ظاهر آنست که کنایه از آن باشد که او را اندک مالی یا کسبی باشد که بآن قناعت تواند نمود و او را
احتیاج بقوت لایموت که ضروری انسانست مانع خواهد بود از عدم طلب و قول حضرت که مسکین با مشقت و تعب
بی‌چیز از وی بیشتر است کنایه از آنکه مسکین آنست که هیچ چیز نداشته باشد نه مالی که وفا بقوت لایموت او تواند
نمود و نه کسبی که حاصل آن وسیله سدّ رمق او تواند شد چه حمل آن بر آنکه چیزی داشته باشد اما از فقیر کمتر خلاف
مجمع علیه است چه آنها که قایل بفرق شده‌اند اتفاق دارند بر آنکه یکی از ایشان می‌باید بمعنی بی‌چیز مطلق باشد چنانچه شیخ

فخرالدین

فخرالدین رازی نیز تصریح بآن کرده است و کلام صحاح نیز مشعر است بر آن و اگر مراد آن نباشد استدلال بشعر
عرب و آیه سفینه از طرفین مذکور شد وجهی نخواهد بود و تمامی‌اش بنا بر این توجیه فقره دیگر از کلام حضرت که
والبائس اجهدهم مشکل میشود چرا که این معنی فقره آنست که بائس با مشقت و تعب از همه کس بچیزی
از هر دو بیشتر است زیرا که تصحیح هم بمعنی مشقت و ظاهر است که از مطلق مشقت بچیزی بیشتر و بیش چیز
ندارد مگر آنکه بگوییم مسبوق اند بوده که زیادتی مشقت بائس از همه بچیزی نباشد بلکه از جهت ضعف بدنی
و عجز از زراعت در تحصیل معاش و امثال آن باشد چنانچه قتاده در تفسیر آن اعتبار کرده است واللّه اعلم و باید
دانست که فایده خلاف در آنکه فقیر و مسکین هر دو یک معنی است یا هر یک بمعنی دیگر در اثر که بر خلاف مذکور مترتب میشود
آنست که اگر کسی خواهد که زکوة مال خود را باصناف هشتگانه که مستحق زکوة اند و آیه زکوة متضمن تفصیل آنست
تقسیم نماید باید در کمند که چیزی بفقرا و مساکین بدهد یا وصیت کند که از مال او چیزی بعد از فوت او با ایشان
بمستحقان بدهند یک طایفه از عهده و فایده چنان بر می‌آید و فایده خلاف در آنکه کدام طایفه بمعنی بی‌چیز مطلق اند
آنکه اگر کسی قصد کند که صدقات خود را بخصوص بفقرا برساند یا نذر کند یا وصیت بآن کند که چیزی از مال او بمساکین
بدهند کدام طایفه باید داد و بعضی گفته‌اند که از جمله مواضعی که فایده خلاف در آن ظهور دارد کفاره است چه
آیه کفاره دلالت بر اختصاص آن بمساکین دارد که او اطعام مساکین پس بر تقدیر ترادف صرف آن بر
هر یک از فریقین جایز خواهد بود و بر تقدیر تخالف اختصاص خواهد داشت بیکی از ایشان و علما خلاف کرده‌اند
و بعضی از متاخرین علما مثل شیخ احمد بن فهد حلی و جمعی که بعد از وی چشم عمر در میدان دانش تاخته‌اند
ظهور فایده خلاف را در ماده مذکوره رد کرده‌اند و گفته‌اند که آیه کریمه بمذهب قائلین بفرق نیز دلالت بر اختصاص
با حد الفریقین ندارد زیرا که همه اتفاق دارند بر آنکه هر یک از لفظ فقیر و مسکین هرگاه در کلام تنها واقع شود
شامل هر دو فرقه است خلاف میان علما در آنست که جایی که هر دو لفظ با هم مذکور باشند مثل آیه زکوة و
امثال آن آن هر دو یک معنی است و تفنن در عبارات ارتکاب شده یا هر کدام بمعنی است بتفصیلی که سبق ذکر
یافت و شیخ طوسی هم تصریح باین معنی کرده‌اند پس چون در آیه کفاره لفظ مساکین تنها واقع است باتفاق
معنی اعم از آن مراد خواهد بود و خلاف مذکور در حکم مستنبط از آن تأثیری نخواهد داشت و در بعض دیگر

بی‌چیزم

زیرا که حقیقت بودن محرم امر کلی که تنها مستقل نشود در معرض منعست چنانچه شیخ شهید بیان تحریم آن
کرده و بر تقدیر تسلیم ظاهر آنست که استعمال مذکور عرف جدید باشد چه وقوع بر آن در زمان پیغمبر صلوات
الله علیه ثابت نیست و مستبعد نبود که اتفاقی که مذکور شد بعد از زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله شده باشد
بلکه این بجانست و الا میان علما خلاف نمی‌شد در جواز نقل کفارت بغیر او و حال آنکه خلاف مذکور مشهورست
تا آنکه علامه رحمه الله در کتاب قواعد الاحکام اشارت بتوقف خود در آن کرده است و بعضی اگر اتفاق مذکور
حادث نباشد در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله نیز احتمال باشد استدلال بحدیث مذکور و آیه شریفه که گذشت
از جمله استعمالات مجازی خواهد بود چنانچه بر ارباب طبع سلیم مخفی نیست و بالجمله بحث مذکور از مباحث غریبه
عجیبست والله العالم وَتُوَقِّرُوا كِبَارَكُمْ مراد بتوقیر تعظیم و حرمت است و کبار جمع کبیرست بمعنی
بزرگ اعم از آنکه بزرگ بحسب سن یا در حقیقت عمر یا بزرگ بحسب علم باشد یا بزرگ بحسب رتبه باشد و شأن مثل
استاد و معلم و امثال آن وَصِلُوا أَرْحَامَكُمْ یعنی از ارحام در این مقام مخصوص اشخاص اند
که حرام باشد نکاح و زناشوهری او و ظاهر آنست که مراد برحم مطلق خویشاوند و قرابت باشد و اگرچه قرابت
و خویشی او دور باشد و سبب حرمت نکاح نشود و موید آنست آنچه علی بن ابراهیم در تفسیر آیه کریمه فَهَلْ
عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ نقل کرده اند و گفته است
که آیه مذکوره در شأن بنی امیه نازل است و بسطوت ریاست و تو ... ایشان بر آنچه از ایشان نسبت باهل بیت
علیهم السلام صادر شده است چه نسبت خویشی بنی امیه با ایشان ظاهر است که دور است از آنکه احتمال حرمت نکاح
و زناشوهری میان ایشان گنجد مترجم گوید و همچنین موید عموم مذکورست آنچه در تاریخ ابن خلکان نقل شده
که مهدی عباسی وقتی که امام موسی کاظم را از مدینه ببغداد طلبیده از مجلس آن حضرت شبی او واقعه دید
که امیر المؤمنین این آیه را بر وی خواندند چون بیدار شد ربیع مادر خود طلبیده نقل واقعه کرده با و گوید با آواز خوش
آیه را بر او خواند و او را از تو امام تو و سیاسی که رعایت خاطر او نموده و او را در همین شب نزد من حاضر ساز چون امام
علیه السلام آمدند مهدی برخاسته امام را در بغل گرفت و تعظیم بسیار نموده نزدیک خود جای داده گفت
یا ابا الحسن امشب جد تو امیر المؤمنین علیه السلام را در واقعه دیدم که این آیه را بر من خواندند و دانستم که سلطنت

نزدیک شما است که از من بتو رسیده است چه شود که عهد کنی که بر من و اولاد من بعقید خلافت خروج نکنی و دعوی
امامت را از سر بگذاری تا من تدارک خاطر تو نموده دست از تشویش تو باز دارم حضرت فرمودند والله لا
فعلت ذلک و لا هو من شأنی یعنی بخدا قسم که تا غایت در مقام آن نشده ام و آنچه تو بخاطر آورده
کار من نیست مهدی گفت راست گفتی ای ربیع بحضرت سه هزار دینار طلا از خانه بگیر و در وجه خرج راه حضرت
مقرر داشته او را بتعظیم تمام روانه خود کن ربیع گوید نگذاشتم که صباح شود و در همان شب سرانجام کار حضرت
کرده ایشان را روانه مدینه طیبه نمودم و تا زمان هرون الرشید در مدینه مبارکه بسر بردند و بعد از آن هرون
الرشید باز ایشان را ببغداد آورده در حبس خود داشت تا برتبه شهادت فایز شدند و چنانچه نقل مذکور
و مناسبت ذکر آن مقام بر طبع سلیم مخفی نخواهد بود و خلاصه معنی آیت آنست که آیا مناسب است و متوقع
هست از شما ای منافقان چون متولی امور خلایق شوید و امارت و سلطنت را بر گردن گیرید که فساد
کنید در روی زمین و قطع صله رحم نمایید از روی کبر و استغنای نفس أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ
آن گروه که متصف اند و اعراض از صله رحم می‌نمایند آنانند که لعنت کرد ایشان را خدای تعالی و رانده است از رحمت
خود ایشان را و مراد بصله رحم که درین حدیث و در دیگر احادیث امر بآن واقع شده است رعایت آن قدر
جز نیست که نسبت با ایشان نیکی و احسان باشد و در عرف آنرا احسان گویند و اگرچه بچیزی در سلام
و امثال آن باشد چنانچه در حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که صِلُوا
أَرْحَامَكُمْ وَلَوْ بِالسَّلَامِ اما هیچ شک نیست که هر چند نیکی و احسان درباره ایشان بیشتر
شود مستحق ثواب اجر خواهد بود و تحننوا علی ایتام الناس یحنن علی ایتامکم عبارت از رقت
و میل نفس است بسوی آن و حنان بتخفیف نون بمعنی رحمت است و از آن ماخوذ است حنان بتشدید نون
که یکی از اسمای حضرت عزت است تعالی شانه بمعنی رحیم و فی الصحاح تحنن علیه ای ترحم
علیه پس معنی کلام این خواهد بود که مهربانی و ترحم نمایید بر یتیمان مردم تا ایتام شما نیز مشمول
مهربانی و ترحم باشند وَأَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ یعنی اعتبار کرده اند درین فقره
تشبیه نفس که خلاص نفس از عذاب الهی بعمل صالح دارد بتوقفی که خلاصی رهن بادای دین

داده تا کلام استعاره بالکنایه باشد و ذکر ظهورها تخییل آن و حق آنست که درین فقره عبارت استعاره
بالکنایه نشده است چه طرفین تشبیه که مشبه و مشبه به هر دو مذکور است و استعاره بالکنایه چنانچه
سبق ذکر یافت آنست که سوای مشبه او مراد ارکان تشبیه مذکور نباشد بلکه کلام تشبیه بلیغ است که عبارت
از عبارت تشبیهات است میان مشبه و مشبه به با حذف ادات تشبیه مثل زید اسد که درین تقدیر است که زید
کالاسد و بواسطه مبالغه در تشبیه کاف که از ادات تشبیهات حذف شده و برین فقره قیاس باید نمود
فقره دیگر از حدیث را که وَظُهُورُكُمْ ثَقِيلَةٌ مِنْ أَوْزَارِكُمْ تشبیه شده است پشت ایشان
در ثقل گناهان به پشت حیوانی که بواسطه بسیاری بار گران بار شده باشد و ادات تشبیه در کلام محذوف است
وَلَا يُدْعَمُ ... بمعنی قرع و درست است که ... یعنی ... باشد یعنی پرهیز سازند ایشان از
آتش و پنهان دارند که غایب و پنهان باشند از آن چنانچه عرب میگوید رفعت فلانا هرگاه پنهان شده
باشد او را اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ یعنی وَلَوْ كَانَ بِشِقِّ تَمْرَةٍ که کان با اسم
خود از کلام محذوف باشد و صاحب کشاف واو را در مقام واو حالی داشته یعنی پرهیز کنید از خود
را به آتش ... حالتی که پرهیز شما بسبب بذل نصف خرمائی باشد و بعض محققین واو را
اعتراضی داشته اند و بعضی گفته اند که واو عاطفه است و معطوف علیه محذوفست چنانچه در حدیث مشهور
اُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ گفته اند که درین کلام تقدیر است که اطلبوا العلم لو لم یکن بالصین
گفته اند که درین تقدیر است یعنی طلب کنید علم را و در تحصیل آن بکوشید اگرچه در ملک چین باشد یعنی بواسطه تحصیل
آن تعب رفتن بملک چین که از همه بلاد دور تر است متحمل باید شد و شق بمعنی نصف است قال في الصحاح
الشق بالكسر نصف الشيء كان له ثواب من ادى سبعين فريضة می تواند بود که از سبعین معنا
همین عدد خاص اراده شده باشد که هفتاد است و ثواب آن یک فریضه در این ماه معادل ثواب ادای هفتاد
فریضه مثل آن کند در ماههای دیگر و میتواند که سبعین کنایه از عدد بسیار باشد چه در میان عرب بطریق مثل شده
است که هرگاه خواهند تنبیه بر کثرت عددی کنند بسیار او را و انمایند تعبیر از آن بسبعین میکنند چنانچه ارباب تفسیر
در آیه کریمه اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ که در شان جمعی از کفار منافقین

نازل شده

نازل شده یعنی اگر استغفار کنی ای محمد از برای ایشان و مغفرت ایشان هفتاد مرتبه از خدای خود درخواهی که چون
ایشان را قابلیت آمرزش نیست هرگز در معرض آمرزش و غفران الهی در نخواهند آمد سبعین را بر مبالغه در کثرت
استغفار حمل کرده اند و خصوص عدد هفتاد را دخل نداده و سبب آنکه سبعین را از میان باقی عددها بواسطه
این معنی اختیار کرده اند در کلام بعضی بر این وجه وارد است که در سبعین کل آحاد که سبعه است بعدد کامل
که عشرات است گرد آمده است یعنی هفت ده مرتبه مکرر شده است و هفتاد حاصل شده است اما آنکه عشره عدد کامل
است بواسطه آنکه بر جمیع مخارج کسور منقسم شود که عبارت از نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع
و عشره است و استعمال دارد چه مخرج کسر عبارت از اقل عددیست که آن کسر از آن عدد صحیح بیرون آید مثل سه که مخرج
ثلث است و چهار که مخرج ربع است و بر این قیاس و بواسطه آنکه جمیع اعداد ما فوق عشره یا با اضافه آحاد با
حاصل میشود یا بتکرار او دیگر مرتبه یا بیشتر یا با اضافه و تکرار هر دو چنانچه بعد از ملاحظه اعداد ظاهر میشود و اما اینکه
سبعه کل آحاد است و در آحاد عددی که از کیفیت آن اکثر مرتبت بواسطه آنکه اکثر عدد و فردیت از اقسام
که به اکثر از اقسام عدد را اشتمال دارد چرا که عدد یا زوج است یا فرد اول است یا فرد اول یا مجذور است یا غیر مجذور
یا زوج الزوج یا زوج الفرد یا تام است یا زاید یا ناقص و سبعه بر جمیع این اقسام مشتملست الا زاید و فرد
غیر اول مترجم گوید بیان این اجمال آنکه ارباب علم حساب عدد را بر این اقسام منقسم ساخته اند
زوج عددی را میخوانند که نصف صحیح داشته باشد مثل چهار که نصفش دو است و دو که نصفش یک است و
فرد عددی که نصف صحیح نداشته باشد مثل سه و پنج و فرد اول عدد فرد که عددی بجز واحد عاد آن نتواند کرد
یعنی بجز واحد عددی نبوده باشد که شمار اجزای آن تواند کرد و چون چند مرتبه او را از آن کم نمایند چیزی باقی
نماند مثل سه و پنج که چون دو را دو مرتبه از اول و دیگر مرتبه از ثانی کم کنند یک باقی میماند و فرد غیر اول عدد فردی
که بجز واحد عددی آنچنان یافت شود مثل نه که چون سه را سه مرتبه از آن کم کنند چیزی باقی نماند و از عدد مجذور
عددی که جذر داشته باشد و جذر عدد عددیست که چون او را در نفس خود ضرب کنند آن عدد حاصل شود
مثل چهار که دو جذر اوست و نه که جذر او سه است و غیر مجذور آنکه جذر نداشته باشد مثل پنج و شش و
زوج الزوج آنکه جزو اول تضعیف عدد صحیح کند تا واحد مثل چهار که نصفش دو است و نصف دو واحد است

و ورع العزه که قبول تضعیف صحیح کند اما نه تا واحد و قبل از وصول تضعیفش بواحد کسر پیدا شود مثل شش که
تضعیفش سه است و تضعیف سه کسر است و عدد تام عددیست که چون اجزای عادهٔ آنرا یعنی کسوری را از آن که
آن تواند کرد جمع کنند برابر آن باشد مثل شش که اجزای عادهٔ آن نصف که سه است و ثلث که دو است و سدس
که یکیست و حاصل جمع ایشان همان شش است و زاید آنکه حاصل جمع اجزای عادهٔ آن زیاده بر آن شود مثل
دوازده که چون نصفش که شش است و ثلثش که چهار است و ربعش که سه است و سدسش که دو است
جمع کنی پانزده حاصل میشود و ناقص آنکه حاصل جمع اجزای او کمتر از او شود مثل چهار که حاصل جمع نصف
و ربعش سه میشود و کسری دیگر ندارد و اشتمال سبعه بر جمیع این اقسام سوی آنچه استثنا شد در ضمن ذکر آن شد
اقسام مذکوره بظهور رسید فضل بر تقبل الله میزان از ثقیل شدن ترازوی عمل کنایه از بسیاری حسنات و کثرت
اعمال صالحه است و راجح آمدن از برای اعمال سیئه باید دانست که میان اهل اسلام اختلاف است در آنکه برزن
و آوردن اعمال و کشیدن او در آن نشاء که قرآن و حدیث بآن ناطق است بر چه وجه است آیا کنایه از بجا
آوردن انتقام از روی عدل و انصاف که کدام رجحان دارد بر دیگری و بطریق مجاز تعبیر از آن بکشیدن در ترازو
شده است یا آنکه در واقع عین اعمال اکتسابی در می آورند بترازوی حقیقی میکشند بطریق سایر اجناس بعضی
شق اول را اختیار کرده اند و مذهب خود ساخته بنابر آنکه اعمال از مقوله عرض است و عرض قابل کشیدن بترازو
نیست و جمهور اهل اسلام باحتمال ثانی رفته اند و کلام را بر حقیقت حمل کرده بواسطه آنکه در قرآن و حدیث وصف
آن بسبکی و سنگینی واقع شده و حمل سبکی و سنگینی بر رجحان و عدم رجحان بعید است و اشتغال بسیار دور است
بعضی از ایشان بر آن رفته اند که صحایف کردار و نامهای اعمال کشیده خواهد آمد و بعضی گفته اند که نفس عمل
در آن نشاء بصورت جسم در خواهد آمد و کشیده خواهد شد والله اعلم الورع عن محارم الله باید دانست
که بعضی محققین ورع را چهار مرتبه قرار داده اند اول ورع ارباب توبه و انابت و آن آنست که هر کس را
از فسق و مناهی آن باز میدارد و اهل آن میباشند که گواهی او را ارباب شرع در معرض قبول آورند دوم ورع
ارباب صلاحیت و آن باز داشتن خود است از ارتکاب اموری که مشتبه در حلیت و جواز آن بوده باشد و احتمال
حرمت در آن رود از خوف آنکه مبادا از ایشان امری صادر شود بی اطلاع ایشان که در واقع مخالفت شرع



اشرف داشته باشد چنانچه عرب میگویند من رتع حول الحمی اوشک ان یدخله یعنی کسی که در حوالی
قرقگاه میچراند بهم میرسد که در آن داخل شود و کنایه از آنکه نباید در آن حوالی گردید که مبادا داخل آن
شود و مورد اعتراض گردد و در حدیث از حضرت مقدسه نبوی صلعم روایت شده است که دع ما یریبک
الی ما لا یریبک یعنی واگذار امری را که ترا فعل آن در شک اندازد که مبادا کردن آن خوب نباشد
و بعمل آر آنچه فعل آن ترا در شک نیندازد و بعضی از آنچه ارتکاب آن سیوم ورع متقین و ارباب تقوی
و عفت است و آن عبارتست از باز داشتن نفس است از ارتکاب امری که هیچ شک در حلیت و جواز
آن نباشد از ترس آنکه مبادا منجر بارتکاب امری شود که حرام باشد چنانچه اشارت بآن است کلام معجز
نظام خلاصه کاینات صلعم ذوی الکرامات که لا یکون الرجل من المتقین حتی یدع ما لا
باس به مخافة ما به باس یعنی کسی در زمره متقین و اهل تقوی نمی آید تا واگذارد آنچه ارتکاب آن متضمن
قصور و منعی از جانب شارع نیست بواسطه ترس از افتادن بامری که قصوری داشته باشد و از جانب
شرع اذن مبادرت بآن حاصل نباشد مثل آنکه حکایت کردن از احوال مردم را که هیچ شک در جواز
آن نیست ترک نماید که مبادا منجر بغیبت شود چهارم ورع صدیقین و ارباب صدق و یقین است
و آن باز داشتن نفس است از جمیع آنچه غیر خداست تعالی شانه العزیز و اهمال شدن و در هر چه
گرسنتن و را دیدن از ترس آنکه مبادا لحظه از عمر عزیز در غیر یاد و ذکر معبود حقیقی صرف شود و
نفس بعملی مشغول شود که متضمن حصول قرب او نباشد فان ذلک عندهم خسران
عظیم و مراد بورع در کلام حضرت مقدسه مصطفوی در این خطبه میتواند بود که مرتبه اول باشد از
مراتب اربعه مذکوره چه ایشان بزیاده بر آن مکلف نیست و اگر مرتبه دوم و سیوم هم اراده شده
باشد چندان دور نخواهد بود والله و رسوله اعلم علی قرنائک قرن بمعنی جانب سر است قال فی
الصحاح القرن جانب الراس وذلك في سلامة من دينه ذلك اشارتست بمباهات
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که کلام سابق بر آن دلالت و صحبت و فی بمعنی مع است
چنانچه در آیه کریمه ادخلوا في امم قد خلت من قبلكم من الجن والانس في النار

زاجا نیست م

معتبر بن گفته‌اند که فی در فی ایام بمعنی مع است و متضمن است چنانچه در آیهٔ کریمهٔ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ
الْجُمُعَةِ آمده است نمایش اول باید دانست که حمل خطبا در کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر تضمین بمعنی
و عطا نا فقد آن بعضی صحیح باشد چنانچه سبق ذکر یافت اولیستا حمل آن بر نزع خافض چرا که تضمین
در لغت عرب بیشتر وارد است و بلاغت در تضمین آن بیشتر حاصل چنانچه آن را بعضی مجاز دانسته‌اند و بر تقدیری
که مجاز باشد متضمن حذف و اضماری نه در کلام بخلاف نزع خافض و حق آنست که تضمین حقیقت است نه مجاز
و متضمن اضماری در کلام نیست چه آنجا نیست که لفظ در هر دو معنی استعمال شده باشد تا مجاز باشد یا آنکه
بواسطهٔ افادهٔ معنی دیگر لفظی در کلام مقدر باشد یا در کلام اضماری شده باشد بلکه لفظ همان در معنی حقیقی مستعمل
است و لیس معقود بالافادة از آن معنی حقیقت نمایشش تبعیت آن معنی دیگر نیز مقصود شده است
بی آنکه لفظ مذکور در آن مستعمل باشد یا لفظ دیگر در کلام از برای افادهٔ آن مقدر باشد پس خطبا بر تقدیر
تضمین در معنی خود مستعمل است نمایشش از متعدی شدن آن بعضی فهم شده است که معنی و عطا نیز بتبعیت
آن مقصود است که باعتبار آن متعدی بنفس است و همچنین در آیهٔ کریمهٔ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا
هَدَاكُمْ که معتبر بن حکم بتضمین معنی حمد کرده‌اند لفظ تکبروا در معنی خود استعمال یافته است و از متعدی
شدن او بعلی یافته‌اند که بتبعیت آن معنی حمد نیز مقصود است بی آنکه ارتکاب مجازی شده باشد یا اضماری
در کلام مرعی باشد مگر آنکه گویند دلالت لفظ بر معنی بتبعیت معنی حقیقی نیز مجاز است چنانچه بعضی بر آن رفته
اند فتدبر نمایش دوم حق آنست که آنچه در آن نشأه مکشوف میگردد حقیقت اعمال است نه صحایف
عمل چنانچه سبق ذکر یافت و آنچه در آن مذکور است که اعمال عرضند و بودن در آمدن اعراض
در موطن تبدل العقل نمی آید کلامیست عام پسند که بحسب ظاهر صورتی یافته و آنچه و تحقیقت و اهل تحقیق
بر آن رفته‌اند که اصل اشیا و حقیقت آن امریست مغایر صورتی که در نظر حواس ظاهری بآن صورت جلوه گر میشود
و در موطن درک مدارک باطنی بآن لباس در می آید و گاه هست که آن صورت دیگر بحسب اختلاف موطن
و تبدل امکان و تغیر جا تغیر می یابد و بصورت دیگر مبدل گردد و آن اصل بحال خود است که در هر مکانی بلباسی
جلوه گر است و در هر نشأه بصورتی خود را می نماید چنانچه گفته‌اند لون الماء لون انائه یعنی رنگ آب تابع

رنگ ظرفیست که در وست و گاه آب بسبب اختلاف الوان ظروف متعدد با لوان مختلف در می یابد اما حقیقت
اصل مذکور که بعضی تعبیر از آن بسیج سکینه و بعضی بجنبش می نمایند و بعضی جنبش میگویند امریست که جز
علام الغیوب کسی پی بآن نبرده است جنبش را آمدن آنچه درین نشأه در صورت عرضست در نشأه دیگر بصورت
جوهر جسم ممکن باشد و در موطن استبعاد نباشد مشاهده میشود که آنچه در اجسام محسوس بصر دیده میشود
چون در موطن ادراک حس مشترک در می آید از بعض لوازم جسمیت که لازم دیدن بآن نحو است مثل بودن
بهیأت خاص و وضع خاص و نسبتی که بواسطهٔ دوری و نزدیکی با باصره دارد و مثال آن دور میشود و از
آن عاریست و آنچه در بیداری بصورت علم ملاحظه میشود که از مقوله عرض است گاه هست که در عالم خواب
بصورت جسم می نماید و ازین جهت است که ارباب تعبیر شیر را که در خواب دیده شود بعلم تعبیر میکنند و ظاهر است
که در هر دو نشأه اصل یکچیز است که بواسطهٔ اختلاف موطن و باعتبار مغایرت نشأه بصورت مختلف جلوه گر شده
است و بلباسهای متغیر در آمده و نامهای مختلف پیدا کرده است در موطنی لباس عرضیت را اختیار
کرده است و بآن اعتبار عرضش میگویند و در موطنی بکسوت جوهریت در آمده است و بآن نسبت تعبیر از آن
بجوهر میکنند و ان شاء الله تعالی درهمین کتاب حقیقت امر مذکور بیشتر ازین ظهور خواهد یافت والله الموفق انجام
میتواند بود که فی در کلام حضرت در آخر این حدیث که نفسه سلامة من دينه در معنی خود که ظرفیت مستعمل
باشد نمایشش ظرفیت آن بطریق مجاز باشد نه بطریق حقیقت بچند وجه اول بطریق استعاره تبعیه که تشبیه
شده باشد ملابست و ربط شهادات حضرت امیر علیه السلام بسالم بودن دین در جمع شدن باهم بملابست
و مقارنت مظروف بظرف و استعمال شده باشد لفظ فی در معنی مجازی بعلاقه تشبیه مذکور دوم بطریق
استعاره تمثیلیه که تشبیه شده باشد هیأتی که منتزعست از شهادات و سالم بودن دین و جمع بودن ایشان
باهم بهیأتی که منتزعست از مظروف و ظرف و مقارنت ایشان بایکدیگر و اکتفا شده باشد از الفاظی که
بازای مشبه بهست بذکر لفظ فی که در دلالت بر هیأت مشبه به عمده آنست و باقی بتبعیت آن در ضمن الفاظ
سوی ملحوظ باشد و برین تقدیر لفظ مذکور در معنی حقیقی مستعمل خواهد بود نه معنی مجازی سوم بطریق
استعاره بالکنایه که سالم بودن دین در حال شهادت تشبیه شده باشد بآنچه ظرف و محل شیئی واقع

میشود و ذکر لفظ بلی بحبل آن باشد چنانچه بعض محققین از ارباب تفسیر قوله تعالی أُولٰئِكَ عَلىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ
را در قرآن بر این وجه توجیه کرده اند و معنی اقسام استعاره مذکوره و تخییل پیشتر گذشته است و در بیان تحقیق
طویل الذیل است که مقام را گنجایش ذکر آن نیست و در حواشی که بر مطول نوشته شده است مذکور است
که کسی که طالب آن باشد بکتاب مذکور رجوع نماید حدیث دهم روایت شده است
بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره از شیخ جلیل شیخ مفید علیه
الرحمه از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی از محمد بن حسن بن الولید که علمای رجال حکم بتوثیق
او نموده اند از محمد بن الحسن الصفار که اگرچه ابن داود در کتاب رجال محمد و حسن فی النسخة
ثقه اما ظاهر آنست که همان محمد بن الحسن الصفار ابن فروخ است که خود ثقه دانسته است و وجه مذکور
ازو و می استنباط میشود که در اسم آن کرده والله اعلم از موسی بن قاسم که جمیع او از ثقات
رجال حدیث است و مصنف سی جلد کتاب از صفوان از ابن ابی عمیر که از اعیان ثقات رجال اند از
از معاویة بن عمار که بعضی ثقه اش دانسته اند و بعضی ممدوح و گفته است که عمر او یکصد و هفتاد و پنج سال بوده
است و بر سبیل اتفاق معدود مذکور تاریخ سال رحلت است از هجرت چه تولد او در سال اول از هجرت واقع
شده از امام بحق ناطق ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق از آبای بزرگوار عالیمقدار حضرت صلوات الله
علیهم از امیر المؤمنین و یعسوب الدین امام المشارق و المغارب علی بن ابی طالب علیه السلم که
گفت انّ رسول الله صلى الله عليه وآله لقيه اعرابيّ فقال له يا رسول الله انّي خرجت
اريد الحجّ ففاتني وانا رجل مميل فمرني ان اصنع بمالي ما ابلغ به مثل اجر الحاج فالتفت
اليه رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له انظر الى ابي قبيس فلو انّ ابا قبيس ذهبة
حمراء انفقته في سبيل الله ما بلغت ما يبلغ الحاج ثمّ قال انّ الحاج اذا اخذ في
جهازه لم يرفع شيئا ولم يضعه الّا كتب الله له عشر حسنات ومحى عنه عشر
سيّئات ورفع له عشر درجات فاذا ركب بعيره لم يرفع خفّا ولم يضعه الّا
كتب الله له مثل ذلك فاذا طاف بالبيت خرج من ذنوبه فاذا سعى بين الصفا والمروة

خرج من ذنوبه فاذا وقف بعرفات خرج من ذنوبه فاذا وقف بالمشعر الحرام خرج من
ذنوبه فاذا رمى الجمار خرج من ذنوبه قال فعدّد رسول الله صلى الله عليه وآله كذا
وكذا موقفا اذا وقفها الحاج خرج من ذنوبه ثمّ قال انّى لك ان تبلغ ما يبلغ الحاج
شرح کلام معجز نظام آن بزرگوار مشتمل بر چند بحث است بحث اول خلاصه کلام حجة حق
الامام علیه وعلی آبائه التحیة والسلام آنکه میفرماید که رسول خدای صلوات الله علیه و آله اعرابی ملاقات نمود
و گفت ای رسول خدای احرام حج بسته بقصد خانه خدای برآمدم و نتوانستم بآن سعادت رسید و توفیق آن
دریافتم و من مردی مالدارم بفرمای تا از مال خود در راه خدای آن مقدار بذل نمایم که ثواب آن برابری
بثواب حاجی تواند نمود و من از ادراک ثواب آن محروم نمانم پس رسول خدای صلوات الله علیه و آله بجانب
او التفات نموده فرمود ای اعرابی بکوه ابو قبیس نظر کن و دانسته که اگر کوه ابو قبیس تمام طلای احمر شود
همه را در راه خدا صرف نمایی و بارباب استحقاق نفقه کنی نمیتوانی رسید بثوابی که برابری بثواب حج بیت
الله الحرام تواند نمود بعد از آن حضرت فرموده اند که هرگاه حاجی شروع در استعداد و تهیه سفر حج نماید
بر نمیدارد چیزی از اسباب سفر خود و نمیگذارد آنرا مگر آنکه حضرت عزت عطیه میکند بازای هر برداشتن
و گذاشتنی بنویسد در صحایف حسنات او ده حسنه و محو کند از نامه سیئات او ده سیئه یعنی ده گناه از
گناهان او را پاک سازد و بلند گرداند مرتبه و منزلت او را تا ده درجه پس هرگاه بر مرکوب خود سوار
شود بر نمیدارد پایی و نمیگذارد پایی مگر آنکه حضرت عزت بهر برداشتن و گذاشتنی میدهد بمثل آنچه
او را نوشته بود و چون بطواف خانه مبارک قیام نماید از جمیع گناهان بیرون آید و چون میان صفا و مروه
سعی نماید از جمیع گناهان بیرون آید و چون بعرفات آید و وقوف عرفات نماید از جمیع گناهان بیرون آید
و چون بمشعر آید و وقوف مشعر بجای آورد از جمیع گناهان بیرون آید و چون رمی جمره را بعمل آورد از جمیع گناهان
بیرون آید فرموده اند که حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله برشمرد موقف موقف از مواقف حج را
و در هر موقف فرموده اند که حاجی چون در آن وقوف نماید از جمیع گناهان بیرون می آید بعد از آن خطاب
باعرابی کرده فرموده اند که کجاست ترا آن مقدار مال که بسبب بذل آن بثواب حج بیت الله الحرام توانی رسید

پنجاه دویم لفظ اعرابی اعرابی بفتح همزه منسوبست باعراب که عبارتست از کسانی که در بادیه متوطن
و صحرا نشین باشند و ساکن شهرها را عرب میگویند و عرب اسم جنس است و اعراب جمع آن نیست بلکه اعراب جمعیست که
واحد ندارد چنانچه صاحب صحاح تصریح بآن کرده است انظروا الی ابی قبیس ابو قبیس اسم کوهیست در مکه
معظم زادها الله شرفا و تعظیما که چون اول کسی که بر آن کوه خانه بنا کرده است مسمی باین اسم
بوده و بنام او اشتهار یافته است پس کلمات این اعرابی مذکور با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اتفاق
در مکه افتاده است یا جایی که نزدیک بمکه بوده ظاهر آنست که نظر در معنی خود مستعمل باشد و مراد دیدن
بچشم باشد والا مراد ومهتر حال خواهد بود که تعبیر باو کردن و بخاطر آوردن است اذا اخذت فی جهاز
اخذ اینجا بمعنی شروع است و جهاز بفتح جیم و کسر جیم هر دو آمده است بمعنی اسباب و مایحتاج سفر قال فی القاموس
جهاز العروس والسفر بالکسر والفتح ما یحتاجون الیه الا کتب الله له مثل
ذلک ظاهر آنست که مراد از مثل ذلک ده حسنه باشد که در نامه حسنات او نوشته میشود و میتواند بود
که اعم از آن باشد از محو سیئات و رفع درجات بر وجه اتم علم خرج من ذنوبه تشبیه شده است مفارقت
آن از کناهان و خلاصی از تبعات او به بیرون آمدن شخصی از خانه یا امثال آن و کلام از قبیل استعاره مصرحه
تبعیه است و میتواند بود که تشبیه شده باشد کناهان بجامه و پیراهن و امثال آن کنایه از آنکه چنانچه آنها
بدن را فرا میگیرد کناهان نیز احاطه باین کس میکند چنانچه کلام مجید بآن ناطق است که واحاطت
به خطیئته و کلام استعاره بالکنایه باشد و ذکر خروج تخییل آن و معنی استعاره مصرحه
استعاره بالکنایه و تبعیه و تخییل پیشتر یاد کرده شده مذکور فاذا سعی بین الصفا والمروة خرج من
ذنوبه تکرار خرج من ذنوبه یعنی بیرون آمدن از کناهان در فقرات اعمال این حدیث یا آنکه
مراد از بیرون آمدن دیگر بحسب ظاهر بیرون آمدنی دیگر میسر نیست میتواند بود که بواسطه تاکید باشد در دور
شدن از کناهان و تغیر از هر مرتبه دوری بخروج شده باشد یا آنکه مراد به هر خروج و بیرون آمدن مفارقت
نوعی از انواع کناه باشد چه کناه هر چند نوعست بعضی بالبیت و بعضی بالنیت و بعضی قولیست و
بعضی فعلی و فعلی نیز باعتبار و اختلاف آلات و اعضا بانواع مختلف میکردد چنانچه از ملاحظه کناهان



ظاهر میشود و از بعضی احادیث و اخبار اختلاف و تعدد انواع آن بهیکی دیگر بر فهم میشود چه در حدیث
وارد است که کناهان بعضی باعث تغیر نعمتست و بعضی منشا نزول بلا و بعضی موجب تنکی و حبس رزق
و بعضی سبب هتک ستر و پرده پوشی و بعضی باعث قرب و نزدیک شدن هلاک و فنا و برین معنی حدیثی خاص که
از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که الذنوب التی تغیر النعم البغی والتی تنزل
النقم الظلم والتی تحبس الرزق الزنا والتی تهتک الستور شرب الخمر والتی تعجل الفنا قطیعة
الرحم خلاصه مضمون حدیث مقرون کلام امام علیه السلام آنکه کناهی که تغیر دهنده و برکرداننده نعمتست عبارت
که عبارت از ستم و تعدی کردن است و علاوه زیادتی جستن و امثال آن کناهی که باعث نزول بلا و حلول
نقمت ظلم که بمعنی تصرف در حقوق و مال و عرض مردم است از روی قهر و تعدی و بر خلاف مقتضی عدالت
سلوک کردن و آنچه موجب تنکی رزق و عسرت در روزی است زناست که عبارت از وطی نامشروع است بر خلاف
قانون شریعت مطهره و آنچه منشا هتک ستر و رسوایی میان مردم است شرب خمر است که ام الخبائثش نامیده
اند و قرآن و حدیث و اجماع اهل اسلام ناطق است بر حرمت آن و آنچه متضمن نزدیکی هلاک و فنا و قرب
اجل است قطع صله رحم است که حقیقت آن سبق ذکر یافت پس اینجا که مراد از اختصاص بازاله مرضی از
امراض بدنی وارد و هر دوای مخصوص بدردی است بواسطه بعضی مناسبتها و خصوصیات که آن دوا
بآن مرض و آن دوا را بآن درد است مثل حدت در کیفیت و تاثیر خاصیت و امثال آن میتواند بود
که هر فعلی از افعال حج را نیز اختصاص بتکفیر نوعی از انواع کناه بوده باشد بواسطه بعضی مناسبات و خصوصیات
که غیر علام الغیوب کسی آنرا عالم نیست و مؤید آنست حدیثی که غزالی در احیای علوم روایت کرده است از
امام جعفر صادق علیه السلام از آبای بزرکوار آن حضرت از حضرت با رفعت رسالت صلی الله علیه و آله
که آن سرور فرموده اند ان من الذنوب ذنوبا لا یکفرها الا الوقوف بعرفة یعنی بدرستی
که از جمله کناهان کناهانیست که رفع آن نمیکند و کفاره آن نمیشود مکر وقوف بعرفات که در ضمن افعال
حج واقع میشود و امثال این احادیث و اخبار بسیار است درین باب حدیث یازدهم
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرکوار محمد بن بابویه القمی از حسین بن ادریس

پدر او ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن عمیر الخزاز که فی کونه ثقه معتمد الیه است و از اصحاب امام جعفر صادق
علیه السلام حدیث بسیار روایت کرده است از موسی بن اسمعیل از پدر او اسمعیل بن امام موسی الکاظم علیه
السلام از والد عالی مقدار او امام بحق عالم امام موسی الکاظم علیه السلام از آبای عالی مقدار آن حضرت
بترتیب معلوم از امیر المؤمنین و یعسوب الدین امام المشارق و المغارب علی بن ابی طالب علیه السلام که
اسد الله الغالب که إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرْحَبًا
بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ وَمَا
الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ
نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و انجامش و انجام **آغاز**
مشتمل بر دو بخش **بخش اول** در بیان آنکه رسول خدای صلوات الله علیه و آله فرستاد
جمعی را از لشکر و ایشان را گفت که برای جهاد قیام نمایند چون باز گشتند حضرت فرمودند خوش آمدید
جمعی که برای جهاد اصغر قیام نمودند و جهاد اکبر بر ذمت ایشان باقیست که می باید آن را قیام
نمودند گفتند ای رسول خدای جهاد اکبر کدام است فرمودند جهاد اکبر جهاد با نفس اماره است
بعد از آن فرمودند بهترین جهادها آنست که کسی با نفس خود که در میان دو پهلوی وی است جهاد
نماید **بخش اول** بَعَثَ سَرِيَّةً سریه بفتح سین و کسر را و تشدید یای مفتوحه پاره لشکر
را گویند از پنج نفر تا سیصد نفر یا چهارصد نفر قال فی القاموس السریة من خمسة انفس
الی ثلثمائة او اربعمائة مرحبًا بقوم مرحبا از رحب بضم را گرفته شده که بمعنی توسعه و فراخیست یا از
رحب بفتح را که بمعنی واسع و فراخست و نصب آن بمفعولیت که حذف آن در کلام لازم شمارند
سماع یعنی هرگاه از عرب شنیده شده که ذکر آن کنند مانند اهلا و سهلا که در اصل أَتَيْتَ أَهْلًا
وَوَطِئْتَ سَهْلًا بوده و کلام درین تقدیر است که أَتَيْتَ بِكُمْ رَحْبًا وَسَعَةً یعنی
آورده بسبب آمدن شما توسعه در حال و فراخی در معاش و بای بقوم بای بسببی است یا بای
مصاحبت و مبرد که یکی از اعاظم علمای نحو است نصب مرحبا را بمفعول مطلق بودن که درین تقدیر باشد

که رحبت

که رَحُبَتْ بِلَادُكَ مَرْحَبًا یعنی وسیع ساختی و توسعه و فراخی بخشیدی دیار خود را بآمدن خود و توسعه
و فراخی بخشیدنی جهاد النفس را و جهاد نفس مقهور ساختن و در تحت حکم خود در آوردن نفس است
و وا داشتن او بر ملازمت طاعات و اجتناب منهیات و در معرض حساب در آوردن او که در سودا یی
که با پروردگار خود کرده است فایده او چند شده و نقصان او چند است و تدارک نقصان بچه میتواند کرد یعنی از اعمالی
که منتفع شود بسعادات اخرویت و مثمر او را که فوز بمطلوب صوری و معنوی چه تحصیل آورده و از امور یکه باعث نقصان
پذیرفتن مراتب قرب است و سبب ناخشنودی پروردگار از وی سر زده و جبران آن بچه میتواند کرد و بر ثابت
فرمودن و باز داشتن او از نیل مشتهیات و مرغوبات در مقام کسر قوای شهوانی و غضبی او و در آمدن
و سلوک او را باعتدال آوردن و امر مذکور را وسیله فلاح و فیروزی خود ساختن چنانچه بآن ناطق است آیه
کریمه قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا یعنی بدرستی که فلاح و فیروزی
یافت کسی که در مقام تزکیه و تطهیر نفس بر آمده پاک ساخت دامان عفت او را از آلایش ذمایم و رذایل
و معایب بسبب تعظیم داشتن او بطاعات و اجتناب فرمودن او از منهیات و محرمات با پرورش او در
محسنات و در آوردن بنهال نجات و رستگاری و از زلال مواعظ و نصایح و کسب انواع کمالات و فضایل
مع اختلاف التعبیرین و بدرستی که خایب بی بهره ماند کسی که نفس خود را در پرده اختفا نقص داشته
از حضیض جهالت و مباشرت مناهی بر نیاورده باوج فضایل و طاعات نرسانید و گفته اند که تزکیه نفس عبارت
تصفیه باطن و صفای خاطر است و هرگاه نفس از شوایب هوا و هوس بر کنار شد و از آلایش نقص و عیب
بر آمد دل نیز از لوث تعلقات بجانب صفا میل میکرد و از کدورت خیالات باطله و توهمات فاسده بری
آید و تا آن نشود فوز باین سعادت میسر نیست و عروج باین پایه ممکن نه چنانچه شاعر گوید **شعر** تا نفس منزه
و مباهی نشود دل آینه نور الهی نشود أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ حمل جزو درین کلام که جمله
من جاهد نفسه است بر مبتدا که افضل الجهاد است بحسب ظاهر صحیح نیست چنانچه بعد از رجوع بمعنی ظاهر
میگردد پس جهاد را که مصدر است بمعنی اسم فاعل اخذ باید کرد که کلام درین تقدیر باشد که افضل
الْمُجَاهِدِينَ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ یا آنکه جزو المحذوف دانسته کلام را بر حذف مضاف محمول

باید ساخت تا مقدر چنین شود که افضل الجهاد جهاد من نفسه التی بین جنبیه بعضی استدلال
کرده اند باین فقره ازین حدیث بر آنکه نفس ناطقه مجرد نیست چرا اگر مجرد باشد متمکن خواهد بود امکان
و درین کلام اثبات مکان از برای وی شده پس مجرد نباشد و حق آنست که حدیث را دلالتی بر مدعا جای
مذکور نیست بلکه کنایه از نهایت وقت و کمال نسبت تعلق است ببدن چه مجرد نفس ناطقه ظاهر تر از آنست که
گنجایش اجرای دلیل بر نفی آن بوده باشد و براهین قاطعه عقلیه بر آن قایمست و شواهد صادقه نقلیه با
حاکم و مکاشفات ذوقیه باطنیه معاضد چنانچه در محل خود مذکور است **نمایش** باید دانست که
جهاد نفس چنانچه این حدیث بآن ناطق است بهترین جهادهاست و حضرت عزت جل شانه بر ذوق فضل
و کرم خود لازم ساخته است که جمعی اگر بآن قیام نمایند در عوض هدایت خود در آورده ایشان را براه حق
که جاده نجات و صراط المستقیم عبارت از آنست چنانچه در کلام مجید میفرماید که **والذین جاهدوا**
**فینا لنهدینهم سبلنا** یعنی جمعی که در راه محبت ما با نفس خود جهاد نموده اند و او را از
مشتهیات خود باز آورده بطاعات و عبادات و اجتناب منهیات و اکتساب فضایل و کمالات
امر و نهی وا داشته اند هر آینه هدایت میکنیم ما ایشان را و میرسانیم براههای خود که سلوک در آن
از ضلالات و گمراهی ایمن بوده بی شائبه شبهه و شک بمقصد رسند پس هر کس را جهاد است که جهاد
نفس را بر خود لازم شناسد همیشه نفس خود را در معرض محاسبه و مراقبه داشته از لذات دنیه
فانیه باز آورده و در همه حال مستحضر احوال او بوده از حرکات و سکنات و خطرهایی که او را آنها
هست غافل نباشد و بداند که هر نفسی که از وی برمی آید ذخیره ایست بی بها و جوهریست گرانمایه که هیچ
از هشیاران قابلیت آن نیست که قایم مقام آن تواند بود یا عوض آن تواند شد بلکه نقدیست که بآن
میتواند خرید گنجها از کنوز رحمت الهی که ابد الآباد از روایح فیض او بهره مند تواند بود و نفع آن از جهت
فنا و زوال ایمن و مصون باشد و ضایع گذاشتن یا صرف کردن آن در امری که متضمن ادراک سعادتی دلی
نبوده باشد مصیبتی عظیم و خسرانیست بس بزرگ که هیچ عاقل باختیار پیرامون آن نگردد و که
ضعف عقل منسوب نشود و هیچ زیرک و دانا او را بر خود روا ندارد که تر و ار باب درک و تمیز نادان ولی

نماید

نماید پس چون مرغ سحری بخروش سبوح قدوس در آید و موذن صبح ندای حی علی الصلوة در
بادای وظائف حب قیام نماید و بعد از فراغ از آن نفس را مخاطب خود ساخته با و خطاب باید
کرد ای نفس بدانکه بضاعت و سرمایه که توام وسیله نجات و رستگاری خود ساخت سوای این چند
عمر فانی نیست و آنچه از آن رفته است و در معرض فنا و زوال در آمده در حقیقت نقصانیست که براس
المال سرمایه من راه یافته است و این روز نوبت که از اجل مهلت حیات آن یافته و حضرت عزت
بعث رتبه کانی در آن را بتو ارزانی داشته است تا بعبادت و قیام نمایی و فایده که وسیله نجات و رستگاری
تو باشد در آن بدست آری اگر احیانا از ابد اجل مهلت آن نمی یافتی و امروز در سلک اموات منتظم بودی
هر آینه از خدای خود درخواست میکردی که حیات امروز دیگر را بتو ارزانی دارد که تدارک ایام گذشته نموده عمل
در آن بجای آوری که متضمن سعادتی و رفع نجات تو بوده باشد همان پندار که امروز آن روز است که
آرزوی حیات آن کرده و آرزوی ترا بر آورده اند و حیات در آن را بتو ارزانی داشته اند و عمل آر در آن انجه
در آن روز عمل خواهی آورد و برتو باد که حیات این روز را غنیمت شماری و ساعات آن را ضایع و باطل نگذاری
و بدان ای نفس که شبانه روزی بر بیست و چهار ساعت تقسیم یافته است و در حدیث وارد است که
ينشر للعبد بساعات اليوم والليلة اربع وعشرون خزانة فتفتح له منها خزانة
فيراها مملوة نورا من حسناته التي عملها في تلك الساعة فينالها له من الفرح والسرور
والاستبشار ما لو وزع على اهل النار لاشغلهم ذلك عن الاحساس بالمهاد
ونفتح له خزانة اخرى فيراها مظلمة ينتح نتنها ويغشاه ظلامها وهي الساعة التي
عصى الله تعالى فيها فينالها له من الهول والفزع ما لو قسم على اهل الجنة لتنغص عليهم
نعيمها وتفتح له خزانة اخرى فيراها فارغة ليس فيها شيء وهي الساعة التي نام
فيها او اشتغل بشيء من مباحات الدنيا فيتحسر على خلوها ويندم على ما فاته من
الربح العظيم الذي كان قادرا على تحصيله في تلك الساعة وهكذا تعرض
عليه خزاين اوقاته في طول عمره يعني باز آمد است و چهار ساعت شبانه روزی بر او

هر بنده هشت و چهار خزانه مخلوق شده که عمل هر ساعتی از ساعات بیست و چهارگانه او بامر الهی در یکی از آن
خزاین گذاشته میشود و چون روز قیامت در رسد یک یک خزانه را بگشایند که تعلق بساعتی داشته است
که در اعمال حسنه و کردار نیک صرف شده است خزانه بنظر آورد مملو از نور الهی که اعمال حسنه او در آن ساعت
بآن تبدیل یافته پس او را از مشاهده آن فرح و سروری دهد که اگر آنرا بر اهل دوزخ تقسیم نمایند جمیع دوزخیان
از کثرت التذاذی که ایشان را از آن حاصل شود احساس الم عذاب ننمایند و چون خزانه را بگشایند که بساعتی
که تعلق داشته صرف معصیت و مناهی و اعمال ناشایست شده پر تیره و تاریک و هولناک و متعفن بنظر
آید که اگر هول و ترسی که از مشاهده آن او را دست دهد بر اهل بهشت تقسیم شود جمیع نعمتها و عیشهای بهشت
بر ایشان منغص شده از لذت آن محروم مانند و چون خزانه او در نظر آورند که تعلق بساعتی داشته است که
او را ببطالت و بیکاری گذرانیده است یا در خواب بسر برده است یا در افعال مباحه که رجحان اخروی نداشته
است صرف نموده آنرا خالی بیابد از همه چیز پس حسرت و ندامت تمام او را دست دهد که چرا با وجود مهلت
اجل و قدرت بر پر کردن آن از حسنات بر آن وجه سلوک داشته است و همچنین یک یک خزانه از تمام
خزاین ساعات همه روز عمر او را بر آن عرض میکرده باشند و او را حالات مختلفه دست میداده باشد تا بانجام
رسد پس جهد کن ای عزیز در این دنیا که خزاین ساعات آنرا مملو از حسنات سازی تا بنور آن از ظلمات
قیامت ایمن گردی و چنان مکن که بواسطه اندک کاهلی و میل باستراحت و فراغت خاطر چنان شود که چون
بنظر تو آورند همه را خالی یابی و حسرت و ندامت تو بر آن فایده مترتب نباشد و حال تو مثل حال تاجری باشد
که سرمایه از دست رفته تاسف داشته باشد و همیشه بر سودی که از آن مقصود بوده حسرت میبرده باشد
و نفعی مترتب بر آن نشود چه جای آنکه بجز سلوک داری که چون در آنرا بر تو گشایند از هول ظلمت و عفونت
و نقص آن تو را فرا گرفت و همیشه از اثر آن در عذاب باشی اجارنا الله و ایاکم عن
ذلک الانجام بدان ای عزیز که در نشأه انسانی دو قوت در میان است یکی قوت شهوانی
که بآن ادراک لذات بدنی و حظوظ حیوانی مینماید مثل خوردن و آشامیدن و جماع کردن و غلبه جستن بر
خصم و امثال آن از لذات عاجله فانیه دویم قوت عاقله که آن تمیز ملکیه را اند و جز از اینها خبر

میشود و کسب کمالات عقلیه و تحصیل علوم حقیقیه و اتصاف بصفات حمیده و تخلق باخلاق پسندیده که مستلزم
فوز بسعادات ابدیه است و ادراک میفرماید کلام معجز نظام الهی که وَهَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ
یعنی نمودیم انسان را راه خیر و راه شر اشارت بآن دو قوت است و همچنین آیه کریمه اِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیلَ
اِمَّا شَاکِرًا وَاِمَّا کَفُورًا که خلاصه معنی آن بنابر آنچه بعضی مفسرین ذکر کرده اند و الله اعلم
آنست که بدرستی که نمودیم ما انسان را راه حق و طریق خیر که در آمدن بآن متضمن رستگاری و
نجات است و راه باطل و سبیل شر را که سلوک در آن باعث گمراهی و هلاک باشد که براه حق
سلوک خواهد نمود و چون آن نخواهد بود مگر آنگه داند که نعمتی است از جانب پروردگار او که باو عنایت شده
بوظایف شکرگذاری قیام نموده از جمله شاکران خواهد گشت یا راه باطل را اختیار خواهد کرد و مبتلای
کفران نعمت گرفتار گردیده در مسالک کافر نعمتان منخرط خواهد شد و بعضی گفته اند که مراد بسبیل در
آیه کریمه راه حق طریق مستقیم است و راه باطل و طریق شر بمقابله آن معلوم میشود یعنی بدرستی
که نمودیم ما انسان را راه راست و طریق حق بنصب دلایل واضحه و انزال آیات بینه پس یا آنست که قدر نعمت
دانسته بآن در خواهد آمد و شاکر خواهد بود یا از ضعف دیده باطن از آن عدول نموده بتیه ضلالت
گرفتار خواهد گشت و بکفران نعمت منسوب خواهد گردید پس اگر بدیده بصیرت در نگری و قوت شهوانی
را مطیع و منقاد قوت عاقله سازی هر آینه بسعادات عظیمه و کمالات کریمه فایز خواهی بود و بصراط
المستقیم که راه نجات و سبیل خیرات است خواهی رسید و اگر آنرا بر قوت عاقله سلطنت دهی و غالب
کنی که قوت عاقله اطاعت و انقیاد او را وجهه همت خود ساخته همگی اوقات خود را در تحصیل مشتهیات
او صرف نماید و بر مقتضای دنیا و اراده او جاری گردد از اهل ضلالت و هلاک گردیده در معرض خطاب
فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِینًا در خواهی آمد ای عزیز وجود تو نسخه مختصر است از عالم الهی و آنچه
در این عالم موجود است از بسایط و مرکبات و مجردات و مادیات همه در تو موجود است و تو خود عالم کبیری
بلکه عالم اکبر چنانچه بآن ناطق است کلامی که منسوب است بسر خیل ارباب حال و سر چشمه آب حیات
و کمال امیر المؤمنین و سید الموحدین صلوات الله علیه و آله اجمعین شعر دواؤک فیک و ما تبصر

وَدَآؤُكَ مِنْكَ وَمَا تَشْعُرُ ؛ وَتَزْعُمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ ؛ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ
الْأَكْبَرُ ؛ و ترجمهٔ آن رعایة لموافقة الفرع مع الاصل در ضمن این رباعی در معرض بیان می آید
از تست دوای تو اگر باخبری ؛ هم از تو بود درد اگر درنگری ؛ از خردی جسم بشری مخبری ؛ تو عالم
اکبری چه شد گر بشری ؛ و بدانکه هرچه در عالم کون و فساد موجود است ترا بجزوی از آنجا سهمی تا آن
حاصل است و از آن یکپاره هستی نمایشش آنچه در تو بیشتر ظهور دارد در ربط آن از اشیاء دیگر
بهره یاد داشت چهار صفت است اول ملکی که ترا بر افعال ملائکهٔ مقربین و اخلاق فرشتگان تحقیق آیین ترغیب
و تحریص بوده بر عبادت و طاعت پروردگار و ملازمت بتحصیل قرب در رضای خالق لیل و نهار میدارد دوم
سبعی که ترا بر افعال سباع و اطوار حیوانات درنده مثل دشمنی و سرعت انتقام و غلبه جستن بر خصم
و دشنام دادن و زدن و کشتن و امثال آن ترغیب میفرماید سیوم بهیمی که باعث برانگیختن شهوت
و شره و شت بخوردن و آشامیدن و جماع کردن و آنچه مانند آن باشد از افعال بهایم چهارم شیطانی
که خصال شیطان لعین از مکر و شعبده و امثال آن در نظر تو جلوهٔ استحسان داده طبع ترا بجانب او مایل
میسازد بلکه اگر نیک درنگری می یابی که هیکل وجود تو محل اجتماع چهار چیز است **رباعی مترجم گوید**
جهد درنگری بدیدهٔ بینایی ؛ یابی تن خویش را عجب دامایی ؛ کانجا سگ و خوک و ملک و شیطانی
جمع آمده بر بساط استیلایی ؛ سگ عبارت از قوت غضبیست که با آن استشعار از بیگانه تفرقه نکرده
در مقام انتقام از ابنای نوع خود بشتم و ضرب و قتل و امثال آن در می آید و خوک کنایه از قوت شهوانی
که چون بر تو غالب شد نیک را از بد و چیز را از ناچیز فرق نکرده بمقتضای ارادت او مبادرت مینماید و شیطان
حیله و تزویریست که بآن شر را در کسوت خیر در می آوری و باطل را در لباس حق جلوهٔ ظهور میدهی پس اگر
بجهاد این سه دشمن خانگی قیام نموده دفع کید و مکر شیطانی کردی و سگ و خوک را بر هم انداخته غلبهٔ خوک را
متبلیط و لادادن سگ بر او درهم شکستی و گزندگی و بیچارگی سگ را به برک ساختی و حملهٔ او در خوک بر او
خود رفع کردی و چنان شد که هریک در قلادهٔ فرمان برداری و اطاعت تو در آمده مقهور و محکوم تو شدند
هر آینه از صحبت ملک بهره مند گشته برتبهٔ ملکی فایز خواهی شد و تبودای این حدیث از عهدهٔ خام ... فقل

بجهاد بر آمده دست همت خود را از اقدام بآن بری خواهی ساخت و کار دنیا و آخرت تو نظام یافته
عاملان عدل و انصاف در مملکت بدن تو که عالم اکبرش دانسته راه عمل خواهند یافت و چنان
خواهد شد که هیچکدام قدم از جادهٔ استقامت بیرون نخواهند نهاد و اگر العیاذ بالله در جهاد با ایشان
مساهله و کاهلی نموده وظیفهٔ خود را مهمل داشتی و در رعایت جانب ایشان نمودی هر آینه ترا ذلیل
و منقاد حکم خود ساخته بزیر لگام اطاعت و انقیاد خود در می آرند و بر تو مستولی شده هر جانب که ارادهٔ
ایشان تعلق گرفت ترا میرانند و چنان میشود که همگی اوقات تو صرف تحصیل مشتهیات و حصول مرادات
ایشان شود و تو در معنی همیشه بعبادت کلب و خنزیر مشغول خواهی بود و بپرستش ایشان اقامت خواهی
داشت چنانچه حال اکثر ابنای این زمان است که همگی همت ایشان مصروف اطاعت شکم و فرج
و شب و روز عداوت و نفاق مردم را شعار و دثار خود ساخته ملازم آن قیام دارند و طرفه تر آنکه
کفار را بر پرستش اصنام انکار مینمایند و بر عبادت اوثان ضعف عقل و نادانی منسوب میسازند
و حال آنکه اگر بدیدهٔ انصاف درنگرند و پردهٔ غفلت از روی کار خود برداشته حقیقت امر را بر وجهی
که ارباب کشف و یافت منکشف شود و بعین الیقین مشاهده نمایند هر آینه می یابند که اکثر همت
بپرستش اطاعت نهاده بعبادت خوک مشغول اند و دامان اعمال خود را در خدمت او بهن کرده کمر
محبت او در کوعند و گاهی در سجود و همیشه انتظار دارند که بخدمتی از جانب او مامور شوند تا بذل جهد
خود نموده نهایت سعی و کوشش در تحصیل مراد او بتقدیم رسانند و گاهی در ملازمت سگی بروز افزونی
در آمده بپرستش او قیام دارند و شب و روز در فکر آنند که از جانب او چه اشارت صادر شود که در حال بر
مقتضای آن عمل آرند و همگی همت ایشان مصروف آنست که در آنچه رضای شیطان مقرون بآن
باشد و ارادهٔ آن بآن تعلق گیرد و متضمن خشنودی و مسرت او باشد ساعی باشند و در سرانجام آن
حیلها انگیزند چرا که هریک از کلب و خنزیر مذکور را او بر می انگیزاند که ایشان را بر خدمات خود دارند و مشتهیات
خود را از ایشان طلبند پس در حقیقت عبادت و طاعت شیطان میکرده باشند و قلادهٔ بندگی او را
در گردن انداخته داخل باشند در سلک جمعی که از جانب حضرت عزت در معرض این خطاب اند که **الم**

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ یعنی

عهد نبود مرا با شما ای فرزندان آدم و نگفتم بشما که عبادت شیطان نکنید که او دشمنست مر شما را دشمنی ظاهر پس شما ای عزیز باید که در همه حال مستحضر احوال خود باشی و از حرکات و سکنات و قیام و قعود و تکلم و سکوت خود غفلت جایز نداری که مبادا چنان شود که تمام عمر تو صرف عبادت شیطان و اطاعت شیطان نفس شریر شده باشد و آن نهایت ظلمی باشد که بر خود روا داشته باشی چرا که نفس خود را که در ملک بدن تو حاکم و مالک آفریده اند در آن وقت محکوم و مملوک جمعی داشته خواهی بود و با آنکه تو آن سید و مولی خود را بنده و فرمانبردار او کرده باشی به واسطه آنکه عقلی که بتو کرامت شده مرتبه آن در اقلیم بدن مرتبه ریاست و سلطنت است و جمیع قوی و آلات و حواس مامور داشته اند که در اطاعت و فرمان او باشند تو او را خادم و مطیع ساخته حکم جمعی را بر آن جاری ساخته بود و بعضی مفسرین در تفسیر آیه کریمه وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ گفته اند که سبب آنکه ما فی السموات و ما فی الارض را در قبضه تسخیر تو در آورده ما اذا آنست که تو خود را مسخر به هیچ شیئی از اینها نسازی و چنان نکنی که چیزی از آنها ترا در حیطه تسخیر خود تواند در آورد بلکه مسخر کسی باشی که سموات و ارض و ما فیهما همه گردن بندگی در حلقه تسخیر او دارند پس با وجود این همه عنایت و فضل الهی که شامل حال تو شده است و ترا در مرتبه داشته اند که مخلوقات عالم بالا و ما دون از تسخیر تو قید شده به واسطه آنکه تو سر تسخیر دیگری فرو نیاری و عبادت غیری قیام ننمایی هرگاه تو خود را در قبضه تسخیر دیگران در آورده عبادت و اطاعت ایشان را بر عبادت و اطاعت او اختیار نمایی و فضل او را چون ضایع و ناچیز گذاشته در مقام کفران نعمت او در آیی و با آنکه ترا به واسطه آنکه عبادت او کنی از آن آفریده است از بندگی ما سوای او تو خود را بنده شیطان و دیگران ساخته دست از عبادت او باز داری هیچ شکی نیست که از اهل ظلم و عدوان خواهی بود و از جانب حضرت عزت در معرض این خطاب که أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا یعنی آیا پس اخذ میکنید شیطان و ذریت و اتباع او را دوستان و معاونان امور خود از غیر من یعنی مرا که داشته ایشان را دوست و ولی امور خود میدانید و اطاعت و فرمان

برداری ایشان را وجهه همت خود ساخته بدل مرا که کاشته اید و حال آنکه ایشان مر شما را دشمنند بد بدلیست که ظالمان و ستمکاران ایشان را برقرار داده اند تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا

**حدیث دوازدهم** روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابرهیم از هرون بن مسلم از مسعدة بن صدقه که در ضمن حدیث هشتم ذکر احوال ایشان شد از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيُبْغِضُ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ فَقِيلَ لَهُ وَمَا الْمُؤْمِنُ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الَّذِي لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ قَالَ مَسْعَدَةُ وَسُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوَاجِبٌ هُوَ عَلَى الْأُمَّةِ جَمِيعًا فَقَالَ لَا فَقِيلَ لَهُ وَلِمَ قَالَ إِنَّمَا هُوَ عَلَى الْقَوِيِّ الْمُطَاعِ الْعَالِمِ بِالْمَعْرُوفِ مِنَ الْمُنْكَرِ لَا عَلَى الضَّعَفَةِ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا وَالدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلُهُ تَعَالَى وَلْتَكُنْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ فهذا خاص غير عام كما قال عز وجل وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ

**شرح** کلام معجز نظام ضمن آغاز و ده نمایش و انجام لغاز مشتمل بر دو بخش **بخش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است رسول خدا صلوات الله علیه و آله که بدرستی که حضرت عزت جل ذکره دشمن میدارد مومن ضعیف الایمانی را که بی دین باشد مراد از دین کامل گفتند کدام است مومنی که دین کامل ندارد ای رسول خدا حضرت فرمودند مومنی که جانب نهی منکر نشود و مردم را از ارتکاب منهیات و ارتکاب محرمات باز ندارد و راوی مذکور گوید از امام علیه السلم سوال کردند از امر معروف و نهی منکر که آیا آن واجب است بر جمیع امت امام علیه السلم فرمودند بر جمیع است واجب نیست بلکه مخصوص بعضی است گفتند که مخصوص است و سبب اختصاص چیست امام علیه السلم فرمودند بر کسی واجب است که قدرت بر آن داشته باشد و چون در آن مقام شود مردم اطاعت او کنند و دانند که

معروف کدام است و منکر کدام و نه بر جمیع ضعیفان است که بر آن قادر نباشند و از اینجا ظاهر است
تمیز معروف از منکر و منکر از معروف نموده باشد و دلیل بر آنکه وجوب آن بر بعض است اختصاص
دارد کلام الهی در قرآن مجید که وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ
يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ یعنی باید که بعضی از شما ای امت محمد امتی باشند که مردم را
بخیر خوانند و مامور سازند ایشان را بمعروف و فعل خیر و باز دارند از منکر و مباشرت منهیات پس وجوب
آن خاص بعضی است و نسبت بجمیع است عموم نداشته باشد چنانچه اخبار الهی از حال
امت موسی علی نبینا و علیه السلام مسطور است قال الله عز و جل وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى
أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ یعنی از قوم موسی گروهی اند که مردم را هدایت
میکنند بسبب حق و راستی که با ایشان است و بحق و راستی عدل میکنند میان مردم حدیث
دویم إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيُبْغِضُ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ مراد بدشمنی حضرت عزت جل
ذکره آنست که با آن بر وجهی سلوک نماید که کسی که با کسی دشمن باشد با او بر آن وجه سلوک میداشته
باشد و عاید سازد با او آنچه بر دشمنی و عداوت مترتب است یعنی جزای بد و برین قیاس است اکثر
صفاتی که بحضرت عزت تعالی و تقدس نسبت میدهند مثل رحمت که در لغت بمعنی رقت قلب و میل
دل است بجانب مردم و باعتبار غایت یعنی اثری که بر رقت قلب مذکور مترتب میشود بحضرت
عزت اسناد میکنند و او تعالی وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ میگویند و آن در گذرانیدن از زلات و تقصیر
است و بخشیدن مظالم و عفو سیئات و بذل احسان و ایصال نعمت بی پایان و الا مرتبه کبریای
بلند تر است از اتصاف بامثال این صفات که هر که بمعانی خود مستلزم باشد الَّذِي لَا يَنْهَى
عَنِ الْمُنْكَرِ مراد بمنکر در مقام هر امریست که از جانب شارع حکم بحرمت آن شده باشد
و در نظر شرع فعل آن قبیح نماید و مراد بمعروفی که در مقابل آن مستعمل میشود حسنیست که فعل آن
بر ترک بحسب شرع اقدس رجحان داشته باشد مثل واجب و سنت نه حسنی که در مقابل حرامست
که شامل مباح و مکروه نیز هست اما مراد بمعروف در قول راوی که سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام

عَنِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ و در کلام امام علیه السلام در جواب و خصص از نهی مذکورات
و بعضی واجبات چه امر به عکس واجب نیست بلکه سنت است و مراد از وجوب بر جمیع است که راوی
سؤال از آن از امام علیه السلام کرده وجوب آنست بر هر فرد علی التعیین خواه قادر باشد بر آن و خواه نباشد
و خواه عالم بمعروف و منکر بوده باشد و خواه جاهل وَالدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ یعنی دلیل بر وجوب آن بر بعض
است آیه مذکور است پس مشار الیه ذلک امری خواهد بود که از حصر وجوب بر جمعی که بصفات مذکوره اتصاف داشته
باشند لازم می آید که وجوب بر بعض است نه بر کل حصر چنانچه از عبارت ظاهر است چه دلالت آیه مذکوره بر حصر
مذکور در معرض منعست وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ کلام امام علیه السلام دلالت دارد که من در این آیه من تبعیض است پس
آنچه در بعض تفاسیر مذکور است که من مذکوره من بیانیت یعنی باید که باشید شما امتی که با مر معروف و نهی منکر
قیام نموده باشید از صواب دور باشد و بعد از تصریح حضرت در این حدیث بخلاف آن از معرض اعتبار ساقط
وَاللهُ أَعْلَمُ فهذا خاص و غیر عام یعنی امر الهی بطلب و از جمله کان امر معروف و نهی منکر مخصوص بعض
امت است و عام نیست که شامل جمیع امت باشد تنبیه اول باید دانست که علمای امامیه رضوان
الله علیهم اجمعین خلاف کرده اند در آنکه وجوب امر معروف و نهی منکر که تعبیر از آن بحسبه نیز میکنند وجوب
عینی است یعنی بر هر فرد از افراد جمعی که شروط وجوب آن در ایشان محقق باشد بخصوصه واجب است
مانند نماز و روزه و امثال آن یا وجوب کفائیست که تا کسی مرتکب آن نشده است بر هر فرد از ایشان
واجبست و چون بعضی بآن قیام نمودند از دیگران ساقط میشود مثل نماز میت و جواب سلام و امثال
آن شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ ابو القاسم علی بن ادریس و جمعی از متاخرین علمای ما که از آن جمله
شیخ شهید است در شرح ارشاد و شیخ علی اعلی الله شانه در بعض مصنفات خود بر وجوب عینی رفته اند و بقیام
بعضی بآن از دیگران ساقط نمیدانند و سید مرتضی علم الهدی و ابو الصلاح و شیخ جمال الدین مطهر
علیهم الرحمه و بعضی دیگر از متاخرین مثل شیخ زین الدین رحمه الله واجب کفائی میدانند و حکم کرده اند
بآنکه هرگاه جمعی بآن قیام نمایند و ظن حاصل شود بآنکه قیام ایشان بآن در حصول مقصود کافیست
از دیگران ساقط میشود و ایشان را بر عدم ارتکاب آن اثمی نخواهد بود و ما را برای تحقیق محل نزاع دو ترجیح

مقام و مقام ابرا و امثالی در آمده بسبکتم هرگاه فرض کنیم که در شهری شخصی بزرگ نماز و شرب خمر مثلا اقدام
مینموده باشد و در آن شهر ده نفر باشند که شروط وجوب حسبه در ایشان متحقق باشد و از قیام بآن ضرری
مالی و بدنی بایشان عاید نشود و چون یکی از ایشان شروع در آن نماید و بر فعل او ترتب اثر مطلوب که مداومت
آن شخص است بنماز و باز آمدن او از شرب خمر مظنون دیگران باشد بمجرد ظن مذکور قبل از آنکه اثر
مذکور بر فعل آن یک کس مترتب شود و آن شخص ترک فعل خود کند آیا وجوب حسبه از نه نفر باقی ساقط
میشود و یا بر ایشان نیز واجبست که با وجود ظن مذکور با او مشارکت نمایند و اگر در آن مسامحه کنند آثم خواهند
بود و جمعی که بر وجوب عینی رفته اند شق ثانی را اختیار کرده اند و بقاعده نه نفر باقی را با وجود ظن مذکور بجز نیز
کرده اند و جمعی که وجوب کفایی میدانند میگویند مشارکت دیگران با او واجب نیست و بمجرد شروع آن یک کس
در آن از ایشان ساقط میشود و جماعت اول استدلال کرده اند بر مطلب خود بعد از این حدیث چه ظاهرش
دلالت بر وجوب حسبه بر هر مؤمن دارد و بعض احادیث دیگر که در معنی با این نزدیکند مثل حدیثی که روایت شده است
از امیر المؤمنین علیه السلام مَنْ تَرَکَ اِنْکارَ الْمُنْکَرِ بِقَلْبِهِ وَیَدِهِ وَلِسانِهِ فَهُوَ مَیِّتٌ فِی
الْاَحْیاءِ یعنی هر کس ترک کند نهی منکر و انکار آن را بدل خود و بدست خود و با زبان خود چنانچه بعد از این بتفصیل
مذکور خواهد شد میتی خواهد بود در میان زندها و از آثاری که بر حیات مترتبست بر زندگی او مترتب نخواهد بود
و روایتی که منقولست از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرموده اند باصحاب خود که اِنَّهُ قَدْ
حَقَّ لِی اَنْ آخُذَ الْبَرِیَّ مِنْکُمْ بِالسَّقِیمِ وَکَیْفَ لا یَحِقُّ لِی ذلِکَ وَاَنْتُمْ یَبْلُغُکُمْ
عَنِ الرَّجُلِ مِنْکُمُ الْقَبِیحُ فَلا تُنْکِرُونَهُ عَلَیْهِ وَلا تَهْجُرُونَهُ وَلا تُؤْذُونَهُ حَتّی یَتْرُکَهُ
یعنی بدرستی که سزاوارست مرا که بیگناه شما را ای اصحاب در عذاب گناهکاران در آورده مؤاخذه نمایم و
چون مرا این معنی سزاوار نباشد و حال آنکه بشما میرسد که مردی از شما مبادرت باعمال قبیحه می نماید و
انکار فعل آن نمیکنید و از او دوری نمیجوئید و آزار او مرعی نمیدارید و آزار او نمی آرید تا ترک آن کند و امثال این
احادیث که درین باب وارد است و استدلال مذکور بر وجهیست که مشاهده میشود یعنی ضعیف است و دلالت
احادیث مذکوره بر زیاده از وجوب مطلق در معرض منع و صدر این حدیث نیز بعض بر مطلب مذکور است

چنانچه بعد از رجوع بعضی آن ظاهر میشود و جمعی که واجب کفایی میدانند استدلال کرده اند بآیه کریمه
وَلْتَکُنْ مِنْکُمْ اُمَّةٌ که با ترجمه سبق ذکر یافت و بقول آن حضرت در آخر این حدیث که هٰذا
خاصٌّ غَیْرُ عامٍّ و بخاطر میرسد که آیه و حدیث مذکور هیچ کدام زیاده بر این دلالت ندارد که امر مذکور
بر جمیع افراد امت واجب نیست و قائلین بوجوب عینی نیز آنرا قائلند چه ایشان نیز جمعی که جامع شرائط آن
نباشند واجب نمیدانند و زیاده برین نمیگویند که بر بعضی که جامع شرائط مذکوره باشند هرگاه از بعضی مبادرت
بآن واقع شود قبل از ترتب اثر مطلوب بر فعل آن از دیگران ساقط میشود و نزاع آن میان الفریقین بر سر
سقوط وجوب آن از جمعی که جامع شرائط وجوب باشد اقتضا آن نمیکند که واجب کفایی باشد چرا که بسیاری
از آن قبیل هستند با اتفاق واجب عینی اند مثل حج و جهاد و زکوة و امثال آن نهایتش بخاطر میرسد که اگر قایل شویم
بآنکه هرگاه یکی از ده نفر مذکور در مثالی که سبق ذکر یافت بآن قیام نماید اگر دیگران را ظن این باشد که مشارکت ایشان
اصلا در فعل و ترتب اثر مطلوب نیست و باعث رسوخ آن شخص در فعل ترک مذکور نمیشود بلکه اگر باز آمدن
او از آن امر در معرض امکان وقوع باشد همان فعل یک کس کافیست و الا مشارکت ایشان نیز مفید نیست و
و عدم آن علی السویه است مشارکت ایشان واجب نیست و وجوب آن بر ایشان قبل از شروع آن یک کس در آن
کفایی است و الا بر هر یک از ایشان مبادرت بآن واجبست و وجوب عینی است و جمعی اند بوده که کلام ابن البراج
که ظاهرش وجوب کفایی است برین محمول شود و بخلاف کلام سید مرتضی و جمعی که حکم بر وجوب کفایی مطلق
کرده اند و عبارت ایشان تاب این تفصیل ندارد پس آنچه علامه در کتاب مختلف گفته است که مذهب ابن البراج
همان مذهب سید مرتضی است چندان محل بحث باشد و استدلال کرده است علامه قدس سره در کتاب تذکرة
الفقهاء بکفایی بودن وجوب مذکور بآنکه غرض از امر معروف و نهی منکر که از جانب شارع امر بآن واقع شده
وقوع معروف است و ارتفاع منکر پس هرگاه مقصود مذکور بفعل بعضی حاصل شود تکلیف دیگران بآن عبث
خواهد بود و حکم بوجوب آن بر ایشان وجهی نخواهد داشت و بر وی وارد می آید که اگر مراد از حصولی که گفته است هرگاه
بر فعل بعضی مترتب شود حصول بالفعل است یعنی هرگاه وقوع معروف و ارتفاع منکر بفعل بعضی متحقق
شود وجوب از دیگران ساقط است این معنی محل نزاع نیست و کسی درین خلاف نکرده بلکه خلاف در

واجبات

وقت ظن آنست واگر اداء حصول با لقوه است یعنی ظن حصول اگر از عبث بودن امر و نهی دیگران عبث بودن
در بعض اوقات هم استفاده است یعنی وقتی که وجود و عدم خود در اشارکت با آنجهی که قیام باو دارند مساوی شد
چنانچه گذشت نفع او میکند چه او قابل بوجوب کفایی مطلق است واگر او او هیئت که لازم می آید که عبادت
ایشان تا آن عهد رضد و آن از بعضی در جمیع اوقات عبث باشد دعوی مذکور در معرض منع است و سند منع فضیلت
که در ضمن مثال مذکور گذشت **نمایش دوم** باید دانست که آنچه از شروط وجوب حسبه جنانا با کفایة
اختلاف العزلین بیان نظای با عنوان امد علیهم استفاده یافته چهار شرط است **اول** علم با آنکه معروف
کدام است و منکر کدام وحالت بتمیز ایشان از یکدیگر تا از غلط ایمن باشد یعنی منکر را معروف خیال نکند یا امر
بآن نکند و معروف را منکر گمان نکرده در مقام نهی از آن نشود **دوم** اصرار آن شخص بر ترک معروف و فعل منکر
و ظاهر نبودن علامات نفاع آن از او **سوم** تجویز تاثیر فعل او یعنی ترتب مطلوب بر فعل آن در عرض
احتمال باشد چه اگر تاثیر مذکور احتمال نداشته باشد و دانند که بر قیام او با مر و نهی مذکور اثری مترتب نخواهد
شد تکلیف بآن وجهی نخواهد داشت **چهارم** آنکه ضرر مالی یا بدنی یا عرضی بر امر و نهی مذکور مترتب نمی شود با
نسبت با امر و ناهی و نه نسبت بدیگران از اهل اسلام و از جمله این چهار شرط آنچه درین حدیث مذکور است
و حدیث را بر آن اشعاری هست دو شرط است که شرط اول و شرط ثالث باشد و شرط ثانی و رابع
از احادیث دیگر فهم شده است و باید دانست که مراتب انکار چنانچه اشارت بآن سبق ذکر یافته است اول
انکار بدل و مراتبش مذکور خواهد شد دوم انکار بزبان که اول مراتبش موعظه و نصیحت است و آخر
مراتبش توبیخ و ملامت و سیوم انکار بدست که عبارت از شکستن آلات فسق و دور کردن فاعل آن از
مقام فعل مذکور و زدن او اگر با نکار لسانی متاثر نشود و امثال آن و آنچه از این مراتب بشروط اربعه مذکوره
مشروطست مرتبه دوم و سیوم است و اما مرتبه اول یعنی انکار بدل وجوب جمیع انواع آن مشروط بجمیع
این شروط نیست بلکه آن بر چند نوع است و هر نوع را حکمیست **اول** اعتقاد وجوب فعلی که ترک شده و
حرمت فعلی که بعمل آمده و ترتب عقاب الهی بر فعل و ترک مذکور و رضا نداشتن بآن و وجوب این نوع بعینه
مشروط بشرط اول است که علم بوجوب و حرمت باشد و بعدم تحقق شروط دیگر ساقط نمیشود **دوم** دشمن

داشتن تارک معروف و فاعل منکر بر ترک و فعل مذکور که بغض فی الله که در بعض احادیث امر بآن واقع
شده عبارت از آنست و وجوب آن مشروط به شرط اول است و بشرط ثالث و رابع که تجویز تاثیر و عدم ضرر
است مشروط نیست **سیوم** اظهار کراهت خاطر بفاعل و تارک مذکور که بغیر زبان و دست باشد مثل
عدم مکالمه و ترک اختلاط و امثال آن و این نوع از انکار مرتبه بر نسبت مراتب دیگر مشروط بجمیع شرایط اربعه
است و بعدم تحقق کلی از آنها وجوب آن ساقط نمیشود تنبیه شرط نا آنکه از انواع انکار قلبی که از توهم وقوع یافته
مبنی بر مسامحه است که در آن کرده اند و ازین تقریر ظاهر شد که آنچه شیخ ابو القاسم و علامه علیهما الرحمه
و جمعی دیگر از فقها بر آن رفته اند که انکار قلبی بهیچ یک از شروط اربعه مذکوره مشروط نیست از جاده
استقامت بر کنار است و مخفی نماند که اطلاق نهی بر هر یک از انواع انکار قلبی بطریق مجاز است و مجوز
اطلاق امر و نهی بر جمیع انواع حسبه سوای بعض افراد امر و نهی لسانی نهایتش شاید اطلاق مذکور حقیقت
شرعی شده باشد و در معرض اصطلاح اهل شرع در آمده پس تخصیص تجویز بمرتبه اولی از مراتب انکار
قلبی که از کلام بعض علمای ما ظاهر میشود محل بحث باشد چه اگر مراد ایشان تجویز لغویست تخصیص را وجهی
نخواهد بود و اگر مجاز شرعی اراده کرده اند مجاز بودن نوع اول نیز در معرض منع است فتدبر **انجام**
باید دانست که آنچه از شروط حسبه در کتب علمای ما بعنوان امد علیهم مذکور است و همه بر آن اتفاق
دارند این چهار شرط است که سبق ذکر یافت و بعضی شرط دیگر نیز اعتبار کرده اند و آنرا شرط خامس
دانسته اند و آن اجتناب امر و ناهی است از محرمات و ارتکاب مناهی نیست کسی که عبادت با مر معروف
و نهی منکر میکند باید خود مرتکب مناهی نباشد و عادل باشد و استدلال کرده اند بر مطلوب مذکور
بچند دلیل **اول** آیه کریمه **أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ** یعنی آیا امر میکنید مردم
را بنیکویی یعنی عبادت بطاعت و اجتناب از مناهی و فراموش میکنید نفسهای خود را با آنکه آن
اولی است بهامور ساختن بآن و سنانیدن آن با نیستار یدکنایه از آنکه آنچنان نباید کرد **دوم** قوله تعالی
**كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ** یعنی بزرگ کنا هیست نزد پروردگار شما
آنکه بگوئید و عزم نمایید بر مردم چیزی را که خود آنرا بعمل نیاورده باشید **سیوم** حدیثی که روایت شده

از حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه و آله که مررت لیلة اسری بی بقوم تقرض شفاههم
بمقاریض من نار فقلت من انتم فقالوا کنا نامر بالخیر ولا ناتیه وننهی عن
الشر ونأتیه یعنی شبی که مرا بمعراج بردند گذشتم بر جمعی که لبهای ایشان را بمقراضهای آتشین
قطع میکردند از ایشان پرسیدم که شما چه کسانید و بچه گناه مستوجب این عقوبت شده اید گفتند بودیم
ما جمعی در دار دنیا که مردم را بخیر و اعمال نیک امر میساختیم و خود مبادرت بآن نمینمودیم و ایشان را از
مناهی منع میکردیم و خود مرتکب آن بودیم و دامان کردار بآن آلوده بود چهارم آنکه حدیث
کردن غیر فرع و اثبات بافرش است در باب داشتن غیر جدا از برپای بودن و گفته اند ان الاصلاح
زکوة نصاب الصلاح یعنی اصلاح آوردن اعمال غیر که صلاح اعمال خود است پس چنانچه
تا مال بنصاب نرسد ادای زکوة آن واجب نیست تا اعمال به نصاب خود که صلاح است نرسد اصلاح
اعمال غیر که زکوة آنست مناسب نخواهد بود و حق آنست که امر بمعروف شرط نیست و هر کسی که خود مرتکب
معصیت و از دیگری مشاهده آن می نماید دو چیز واجب است ترک فعلی که خود مرتکب آنست و انکار غیر بر
فعلی که از و مشاهده نموده است و بترک یکی از دو واجب مذکور واجب دیگر از و ساقط نمیشود و این حدیث
و بعضی دیگر احادیث که دلالت بر وجوب حسبه دارد و چنانچه دلالت بر وجوب آن بر عادل دارد دلالت
بر وجوب آن بر غیر عادل نیز دارد و انکاری که از آیتین مذکورتین فهم شد اشعاری بتخصیص وجوب ندارد
چه انکار مذکور بر عدم مبادرت اوست بآنچه دانسته است که معروفست و مردم میگویند و ایشان را از آن مینماید
نه بر قول و عمل مذکور و همچنین آنچه حدیث معراج افاده آن کرد ترتب عقاب مذکور است بر عدم ایشان
ایشان بآنچه بآن امر میکرده اند و ایشان ایشان بآنچه مردم را از آن باز میداشته اند نه بر امر و نهی ایشان
و اما امر فرعیه و بعض تشبیهات که مذکور شد کلامیست شعری و خطابیات آن ندارد که دلیل احکام شرعی
واقع تواند شد و نیز قائل باین قول زیاده بر عدالتی شرط نکرده است و هیچ شک نیست که از عادل نیز
گاهی و اگرچه بر سبیل ندرت باشد صغیره سر میزند پس اگر استدلال مذکور تمام باشد عدم جواز آن بر عادل
نیز لازم می آید و لازم می آید که امر بمعروف و نهی منکر جایز نباشد مگر بر کسی که هرگز از او معصیتی بوجود نیامده باشد

صغیره

صغیره و کبیره و آنچنان کسی نیست مگر معصوم پس وجوب حسبه در وقتی که معصوم در میان نیست
هیچ کس واقع نباشد و راه آن بالکلیه مسدود باشد و التزام این معنی ظاهر است که چه صورت دارد
حدیث سیزدهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد
بن یعقوب الکلینی از ابی جعفر محمد بن یحیی العطار القمی که شیخ علمای زمان خود بوده و حدیث بسیار از و روایت
شده و چند کتاب در حدیث تصنیف دارد و ثقه و جلیل القدر است از احمد بن محمد و جمعی از راویان حدیث
که مراد اینجا علی بن محمد علان و محمد بن ابی عبدالله و محمد بن الحسن و محمد بن عقیل الکلینی است از سهل
بن زیاد رازی که از امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام هر سه حدیث روایت کرده
است و اگرچه بعضی علمای رجال مثل نجاشی و غیره ضعیفش دانسته اند و نسبت کذب و فساد مذهب
باو داده اما شیخ طوسی در بعض تصانیف خود ثقه اش دانسته اند والله اعلم از حسن بن محبوب کوفی
که ثقه و جلیل القدر است از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و از شصت کس از اصحاب امام جعفر
صادق علیه السلام حدیث نقل کرده است و بعضی او را از جماعتی شمرده اند که اجماع اصحاب یعنی علمای شیعه
منعقد شده است بر آنکه آنچه روایت آنها از ایشان بصحت رسیده صحیح است و هر کس تصدیق ایشان
بفقه و علم کرده و وفات او در سال دویست و شصت و چهار هجری اتفاق افتاده رحمه الله علیه از ابی
حمزه ثمالی که از رجال معتبر حدیث است و بعضی ثقه اش دانسته اند و بعضی ممدوح و گفته اند که امام رضا
علیه السلام فرموده اند که او لقمان عصر خود بوده و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام هر دو
حدیث روایت کرده است از امام الباطن و الظاهر امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرموده
انه قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی حجة الوداع الا ان الروح الامین
نفث فی روعی انه لا تموت نفس حتی تستکمل رزقها فاتقوا الله واجملوا فی الطلب ولا
یحملنکم استبطاء شیء من الرزق ان تطلبوه بشیء من معصیة الله فان الله تعالی قسم
الارزاق بین خلقه حلالا ولم یقسمها حراما فمن اتقی الله وصبر اتاه رزقه من حله ومن
هتک حجاب ستر الله عز وجل واخذه من غیر حله قص به من رزقه الحلال وحوسب

علیه یوم القیمة شرح کلام بلاغت نظام آن خلاصه آفرینش در ضمن آغاز و نمایش آغاز
مشتمل بر دو بخش بخش اول فرموده است رسول خدای صلوات الله علیه و آله در اثنای
حجة الوداع که حج آخرین آن سرور بود به درستی که جبرئیل امین در دل من دمید و بخاطر آورد که هرگز بعالم
آخرت نقل نکند هیچ نفسی از نفوس انسانی تا روزی که از برای او مقدر شده است بتمام و کمال باو عطا
نکرد پس بترسید از خدای تعالی و عصیان او مکنید و اجمال کنید در طلب روزی یعنی که بسیار کوشش
زیاده در تحصیل آن ننمایید و شب و روز از پی آن در تک و پوی نباشید که آنچه مقدر است بی آن نیز بشما
میرسد و باید که دیر رسانیدن روزی مقدر شما را بر آن ندارد که بواسطه آن مرتکب عصیان خدا شوید
و معصیت او را وسیله تحصیل آن سازید که بدرستی که رزاق بی منت عمت عطیاته روزی بندگان
خود را از وجه حلال بر ایشان قسمت کرده است و نصیب هر کس از او خور رتبه و حال او تعیین نموده
و از وجه حرام قسمت آن را بر ایشان مقرر نداشته است و روا نداشته که از حرام لقمه آن نمایند پس
هر کس از جاده پرهیزکاری قدم بیرون نهد و بر ناخیزد و در رسیدن قسمت او با وصبر و شکیبایی
پیش آورد هر آینه روزیی که از وجه حلال قسمت او شده است باو عاید شود و کسی که رعایت اوامر
و نواهی الهی ننموده پرده ناموس شریعت را بناخن معصیت بدرد هر آینه بریده شود وظیفه روزی او
از وجه حلال و چنان شود که قسمت مقدر تا باو رسیده روز قیامت او را در موقف حساب آورند و حساب
آن را از او طلب داشته بارتکاب آن عقاب نمایند بخش دویم نفث فی روعی نفث
بنون و فا و ثای سه نقطه بمعنی نفخ و دمیدن است و روع بضم را و سکون واو بمعنی عقل و دل و حاصل
معنی آنست که در ضمن بخش اول مذکور شد فاجملوا فی الطلب اجمال در طلب چنانچه گذشت
کنایه از ترک کد و کوشش بسیار است در طلب و قول حضرت صلوات الله علیه که اتقوا الله فاجملوا
فی الطلب دو محمل دارد اول آنکه مراد این باشد که بترسید از خدای تعالی در این کد و کوشش کنایه
از آن که مبادرت بآن ننمایند چنانچه میگویند اتقوا الله فی فعل کذا باین معنی که مباشر
آن فعل نشوید دویم آنکه مراد این باشد که اگر شما شیوه پرهیزکاری را پیش گیرید و از خدای خود بترسید

داشته باشند احتیاج کد بسیار و تعب بیهوده در بدست آوردن روزی نخواهید داشت و روزی حلال تمامی آن
بشما خواهد رسید و اشارت باشد بمودی آیه کریمه ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب
که خلاصه تفسیرش والله اعلم آنست که کسی که شیوه تقوی و پرهیزکاری پیش گرفته از خدای تعالی بترسد
حضرت عزت بیرون شد او را در امور او یاد کرامت کند و روزی او را باو رساند از وجهی که گمان او بآن پی نبرده
باشد و لا یحملنکم استبطاء شیء من الرزق ان تطلبوه بشیء من معصیة الله فانه
لا یبعثکم ولا یحدوکم ان تطلبوه ان مصدریه است که فعل را بتاویل مصدر میبرد و مصدری
که از انضمام آن با معمولش بیرون می آید منصوب است بنزع خافض و کلام در تقدیر است که لا یبعثکم
استبطاء شیء من الرزق علی طلبه من المعصیة یعنی بر نیانگیزاند شما را دیر رسیدن روزی
حلال که قسمت شما مقدر است بر آنکه طلب نمایید آن را از معصیت و مبادرت بعصیان الهی قسم
الارزاق بین خلقه حلالا لاحلالا در این کلام بحسب ترکیب حال است از ارزاق که مفعول قسم است
و نصیب بر حالیات با مفعول قسم است بتضمین معنی جعل و نصیب بر مفعولیت و کلام در این قبیل
که قسم الارزاق بین خلقه و جعلها حلالا لا و من هتک حجاب ستر الله هتک ستر بمعنی
دریدن و پاره کردن آنست و اضافه حجاب بستر اضافه بیانیه است اگر ستر بکسر سین خوانده شود و چه ستر بکسر
بمعنی پرده و حجابست و اضافه لامیه است اگر بفتح سین باشد که بمعنی مصدر است و بر هر تقدیر در کلام
استعاره مصرحه تبعیه ارتکاب شده است بار ترشیح چه تشبیه شده است شریعت الهی و قانونی که
در سلوک از جانب او گذاشته شده در آنکه حایل میشود میان بندگان و گناه به پرده که حایل میشود میان
هر کس و غیر او اکتفا شده است از ادات تشبیه بذکر مشبه به بصیغه فعل چنانچه قاعده استعاره
مصرحه تبعیه است و بیان آن از پیش رفت و ذکر هتک که از ملایمات مشبه به است ترشیح است ٥
نمایش باید دانست که جمهور اشاعره که اغلب فقهای اهل سنت در اصول و کلام تابع ایشانند
و مذهب ایشان مستند با بو الحسن اشعریست شاگرد ابو علی جبائی که از اعیان معتزله است و اشعر نام
بزرگ قبیله است در یمن و این جماعت با منسوبند بر آن رفته اند که روزی اعم است از حلال و حرام و میگویند چه

ذی حیات از آن انتفاع می یابد خواه انتفاع مذکور بأکل و شرب باشد و خواه بجز و دیگر و رزق پس اعم از آنکه حرام
باشد یا حلال و بعضی از ایشان مخصوص داشته اند بمأکول و مشروب و غیر آن از رزق نمیدانند و معتزله که
اصول و کلام شیعه اغلب موافق مذهب ایشان است و مذهب ایشان مستفاد است از واصل بن عطا
اتفاق دارند بر آنکه حرام رزق نیست و رزق چیزیست که صحیح باشد انتفاع حیوان از آن و کسی را نرسد
که او را از انتفاع از آن منع نماید یعنی حرام نباشد اعم از آنکه انتفاع مذکور بر وجه اکل و شرب باشد یا بر
وجه دیگر و استدلال کرده اند بر مطلب خود باین حدیث که صریحست در اختصاص رزق بحلال و عدم صحت
اطلاق آن بر حرام و بکلام الهی که در مقام مدح و توصیف اهل ایمان نازل شده که وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنْفِقُونَ بر این وجه که معنی آیه و الله اعلم آنست که از آنچه ما روزی ایشان ساخته ایم انفاق میکنند و بذل آن
بغیر می نمایند پس اگر رزق اعم باشد از حرام لازم می آید که انفاق ایشان از حرام نیز مقتضی مدح الهی باشد
ایشان را و هیچ شک نیست که انفاق از حرام مقتضی مدح الهی نیست پس رزق مخصوص باشد بحلال و شامل
حرام نباشد و استدلال بر این وجه را شیخ ابو جعفر طوسی در تفسیر خود که به تبیان موسوم است ایراد کرده است
و بعضی دیگر از آیه مذکوره بر این وجه استنباط دلیل کرده اند که تقدیم ظرف در آن بر متعلق خود مفید حصر انفاق
در رزق تقاضای آن میکند که آنچه قابلیت انفاق دارد دو نوع است یکی رزق که از جانب الهی بایشان کرامت
شده و ایشان چون او را از خود باز گرفته انفاق نموده اند مستحق مدح الهی شده اند و یکی غیر رزق که انفاق
آن مقتضی مدح نیست و اگر هر چه ایشان از آن منتفع بوده اند قابلیت انفاق داشته است رزق باشد
حصر مذکور را وجهی نخواهد بود و وقوع کلام الهی بر آن وجه از حلیه بلاغت عاری خواهد بود مگر آنکه بگویند تقدیم
ظرف بواسطه حصر نیست بلکه بنابر رعایت سجع است در فقرات کلام و الله اعلم و اشاعره بر مذهب خود استدلال
کرده اند باینکه اگر حرام رزق نباشد لازم می آید که کسی که در تمام عمر خود بغیر حرام قوتی نخورده باشد و
انتفاعی از حلال نیافته مرزوق نباشد و حال آنکه حضرت عزت در کلام مجید فرموده است که وَمَا مِنْ
دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا یعنی نیست حیوانی در روی زمین مگر آنکه حضرت عزت
عمت عطیاته بر ذمت رفیعت و کرم خود فرض کرده است که رزق او را باو رساند پس حرام رزق باشد

والا کذب

والا کذب کلام مذکور لازم آید و کذب بر خدا روا نیست و جواب ایشان آنست که رزق نزد معتزله چنانچه سبق ذکر
یافت اعم است از مأکول و مشروب و از اشیاء دیگر که حیوان از آن انتفاع می یابد حتی استنشاق هوا
و امثال آن و انتفاع مذکور را اعم میدانند از انتفاع بالفعل و از انتفاع بالقوه یعنی قابلیت انتفاع داشته باشد
و قدرت بر آن حاصل باشد خواه فعلیت پیدا کرده باشد و خواه نه پس شخص مذکور گاهی ماده نقض میتواند
بود که در طول ایام زندگانی هیچ نحو انتفاع از حلال نبرده باشد حتی استنشاق هوا و قدرت بر آن نیز
نیافته باشد و ظاهر است که وجود این قسم ذی حیاتی بر تقدیری که مفروض باشد تحقق آن در خارج در
معرض منع خواهد بود و ماده نقض می باید محقق باشد و نیز میرسد ایشان را که بگویند حیوانی که بعد از ولادت قبل
از آنکه کام حیات را بچیزی از مأکولات و مشروبات دنیا شیرین کرده باشد بعالم آخرت شتابد بنابر آنچه
شما بآن قائلید لازم می آید که مرزوق نبوده باشد و حال آنکه مفاد آیه مرزوقیت جمیع حیوانات است پس
آنچه شما را جواب این ماده تواند شد جواب ایشان نیز از آن ماده میتواند بود و بحدیثی که روایت کرده است
صفوان بن امیه که گفت كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذْ جَاءَهُ عَمْرُو بْنُ قُرَّةَ
فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَتَبَ عَلَيَّ الشِّقْوَةَ فَلَا أَرَانِي أُرْزَقُ إِلَّا مِنْ دُفِّي بِكَفِّي فَأْذَنْ
لِي فِي الْغِنَاءِ مِنْ غَيْرِ فَاحِشَةٍ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا آذَنُ لَكَ وَلَا كَرَامَةَ
وَلَا نِعْمَةَ أَيْ عَدُوَّ اللَّهِ لَقَدْ رَزَقَكَ اللَّهُ طَيِّبًا فَاخْتَرْتَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ مِنْ رِزْقِهِ مَكَانَ
مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ مِنْ حَلَالِهِ أَمَا إِنَّكَ لَوْ قُلْتَ بَعْدَ هَذِهِ الْمَقَالَةِ ضَرَبْتُكَ ضَرْبًا وَ
جِيعًا یعنی بودیم ما نزد رسول خدای صلی الله علیه و آله که عمرو بن قره که یکی از اصحاب بود در آمد و گفت ای
رسول خدای بدرستی که خدای تعالی سرنوشت من کرده است که همیشه مفلس و بی چیز باشم و علاجی
نمی بینم سوای آنکه روزی خود را از دف زدن بدست آورم پس رخصت ده مرا که تغنی و قوالی نمایم
و بوده باشم بی آنکه در ضمن آن فاحشه از من صادر شود حضرت فرمودند که نه اذن میدهم ترا و نه معزز است
و نه ترا کرامت و نعمتی در آن حاصل ای دشمن خدای بدرستی که حضرت عزت عمت عطیاته رزق ترا
از وجه حلال طیب مقدر کرده است و تو بواسطه اندک بی صبری که بر وصول آن داری اختیار کرده چیزی

که بر تو حرام کرده‌اند و است از رزق خود یعنی آنچه بر تو حلال کرده است از عطاهای خود هر آینه اگر دیگری این سخن

عرفی بر زبان تو جاری کرده از جانب من ادب طلبی خواهی یافت و ضرب شدیدی بتو خواهد رسید پس

چون در این حدیث اطلاق رزق بر حرام شده است حرام رزق باشد جواب اول طعن در سند حدیث

است یعنی جمعی که حدیث را نقل کرده‌اند تا بجا رسیده همه عادل و ثقه نیستند و اعتمادی بصدق قول

ایشان نیست و بر تقدیر صحت سند میتواند بود که اطلاق رزق بر حرام که در کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع

شده است بر سبیل مجاز باشد نه حقیقت و قرینه بر آن آنکه اگر بطریق حقیقت میبود سوق کلام تقاضای

آن میکرد که بجای ما حرم الله علیک من رزقه فرماید ما حرّم الله علیک من حرامه گفته شود و همچنین بقرینه

قرینه آن که ما احل الله لک من حلاله بر آن وجه واقع است پس چون آنچنان واقع شده

تغییر در اسلوب عبارت شده است میدانیم که حرام در آن فقره مثل کلمه فقره پیشتر است یعنی لقد

رزقنا الله طیبا چنانچه جمعی کثیر المخصوص بوصف لسانی داشته‌اند اطلاق ثنا در کلام حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله که لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک بر نفس

حضرت الهی بعت خود را بر آن حمل کرده‌اند و مثل کلا اگرچه نوعیست از مجاز و حمل کلام بر آن خلاف ظاهر

است اما اهل عربیت آنرا از محسنات معنوی شمرده‌اند و در قرآن و حدیث و عبارات بلغا نظما و

نثرا بسیار وارد است پس حمل بر آن چندان دور نباشد خصوصا که متضمن رفع تنافی و تخالف از احادیث

صحیحه بوده باشد **حدیث چهاردهم** روایت شده است بسندی که متصل است

بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه القمی از صالح بن عیسی بن احمد از محمد بن محمد بن عمر بن غطاء بن ریاح که مثل برادران واقفی

بوده از محمد بن العنبر الرجی که از اصحاب امام رضا بوده و ادراک صحبت امام محمد تقی و امام علی نقی علیهما السلام

نیز نموده و ثقه و معتمد الروایات است از عبدالله بن محمد العجلی از عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن

بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که قبر مبارک او در شهر ری واقع است و احادیث بسیار

در شان او نقل شده از آنجمله روایت شده است بسند معتبر از احمد بن خالد البرقی که معاصر او

بوده و از او بواسطه روایت کرده است که او از سلطان وقت گریزان شده بشهر ری آمده در کوچه موالی

در سرزمین که در خانه یکی از شیعیان آنجا بود ساکن شده و مدتی مدید در آن موضع عبادت پروردگار خود قیام

نموده روزها روزه میداشت و شبها بنماز و شب زنده داری میگذرانید و گاهی بر وجه مخفی بیرون آمده بزیارت

قبری که الحال در برابر قبر او واقع است اقدام مینمود و باز بجای خود میرفته و اظهار میکرد که این قبر

یکی از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام است و همیشه برین وجه سلوک میداشت تا آنکه بعضی از شیعه

را که در آن شهر بودند معرفت بحال او بهم رسید و درین اثنا یکی از شیعیان پیغمبر صلی الله علیه و آله را

بخواب دید که با او میفرمود که یکی از فرزندان من از این شهر در کوچه موالی مقام دارد و در وقت درخت

سیبی که در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب واقع است مدفون خواهد شد و اشاره به آن سرزمین فرموده

چون آن مرد بیدار شد نزد صاحب آن درخت و آن زمین رفت که شاید که آنرا بخرد و چنان شود که

موضع دفن آن حضرت در ملک او واقع شود چون صاحب آن مکان از سبب این اراده استفسار نمود

خواب مذکور را باو نقل کرد آن مرد قسم یاد کرد که من نیز امشب همین خواب دیده‌ام و چون بیدار شدم

آن درخت را با جمیع باغ وقف کردم که آن حضرت و شیعیان او در آنجا مدفون شوند درین اثنا بیماری

بر مزاج شریفش طاری شده بجوار رحمت ایزدی پیوست و در وقت غسل چون در مقام کندن لباس

او در آمدند رقعه از گریبان جامه او در آمد که بر آن رقعه نوشته بود انا ابو القاسم عبدالعظیم بن

عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام و حقیقت

نسب شریفش بر همگنان ظاهر و هویدا گردید و روایت کرده محمد بن علی بن بابویه قمی در کتاب ثواب الاعمال

العقبی از علی بن احمد از حمزه بن قاسم العلوی رحمه الله از محمد بن یحیی العطار از یکی از مردم ری که بخدمت

امام علی نقی علیه السلام استسعاد یافته بود که او گفت چون بخدمت آن حضرت رسیدم فرمودند که

این کنت یعنی کجا بودی گفتم بزیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم امام فرمودند اما

انک لو زرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنت کمن زار الحسین بن علی

علیه السلام یعنی بدرستی که اگر بزیارت قبر عبدالعظیم که در ملک شما واقع است قیام مینمودی هر آینه

میبودی مثل کسی که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشد و ثواب آن زیارت بتو میرسید و از آن جمله

ز علی از ابان علام زید بن علی از عاصم بن حمید که گفت قال لی شریح القاضی اشتریت دارا
بثمانین دینارا وکتبت کتابا واشهدت عدولا فبلغ ذلک امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب علیه السلام فبعث الی مولاه قنبر فاتیته فلما دخلت علیه قال یا شریح اشتریت
دارا وکتبت کتابا واشهدت عدولا ووزنت مالا فقلت نعم قال یا شریح اتق الله
فانه سیاتیک من لا ینظر فی کتابک ولا یسأل عن بینتک حتی یخرجک من دارک
شاخصا ویسلمک الی قبرک خالصا فانظر ان لا تکون اشتریت هذه الدار من غیر
مالکها ووزنت مالا من غیر حله فاذا انت قد خسرت الدارین جمیعا الدنیا والآخرة
ثم قال علیه السلام یا شریح فلو کنت عند ما اشتریت هذه الدار اتیتنی
فکتبت لک کتابا علی هذه النسخة اذن لم تشترها بدرهمین قال قلت وما
کنت تکتب یا امیر المؤمنین قال کنت اکتب لک هذا الکتاب بسم الله الرحمن
الرحیم هذا ما اشتری عبد ذلیل من میت ازعج بالرحیل اشتری منه دارا فی دار
الغرور من جانب الفانین الی عسکر الهالکین وتجمع هذه الدار حدود اربعة فالحد
الاول منها ینتهی الی دواعی الآفات والحد الثانی منها ینتهی الی دواعی العاهات و
الحد الثالث منها ینتهی الی دواعی المصیبات والحد الرابع منها ینتهی الی الهوی
المردی والشیطان المغوی وفیه یشرع باب هذه الدار اشتری هذا المغتر بالامل
من هذا المزعج بالاجل جمیع هذه الدار بالخروج من عز القنوع والدخول فی ذل
الطلب فما ادرک هذا المشتری من درک فعلی مبلی اجسام الملوک وسالب نفوس الجبابرة
مثل کسری وقیصر وتبع وحمیر ومن جمع المال الی المال فاکثر ومن بنی فشید ونجد وزخرف
وادخر بزعمه للولد اشخاصهم جمیعا الی موضع العرض لفصل القضاء وخسر هنالک المبطلون
شهد علی ذلک العقل اذا خرج من اسر الهوی ونظر بعینه الی زوال الاهل الدنیا وسمع
منادی الزهد ینادی فی عرصاتها ما ابین الحق لذی عینین ان الرحیل احد الیومین

تزوده وا

تزودوا من صالح الاعمال وقربوا الآمال بالآجال **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و انجام
آغاز مشتمل بر دو بخش **بخش اول** خلاصه کلام هدایت انجام آنکه گفت ابن شریح قاضی که خانه خریدم
بهشتاد دینار و سندی عادلانه بر طبق آن نوشتم و جمعی از عدول مؤمنین بر آن گواه گرفتم پس کار این خبر
با امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام رسید غلام خود قنبر را بطلب من فرستاد و چون بآن حضرت
رسیدم مرا در معرض خطاب آورد و فرمود که ای شریح خانه خریده و سندی بر آن نوشته و جمعی را از
عدول بر آن گواه گرفته و بهای آن را ادا کرده گفتم بلی حضرت فرمودند ای شریح از خدا بترس و پیشه
پرهیزکاری پیش آر که زود باشد که بر تو وارد شود شخصی که نگاه بسند تو نکند و از گواهان تو چیزی نپرسد تا
آنکه بیرون برد ترا از خانه تو در حالی که چشمهای تو باز باشد و روح از قالب تو مفارقت کرده باشد و بسپارد
ترا بقبر تو بی آنکه چیزی از زخارف دنیا همراه تو باشد پس بدیده بصیرت درنگر مبادا که این خانه را خریده
باشی از کسی که در واقع مالک آن نباشد و داده باشی بهای آن مالی که از وجه حلال بدست نیاورده
باشی و تو در آن هنگام بتحقیق که متحمل نقصان دنیا و آخرت خواهی بود و بعد از آن فرمودند ای شریح
اگر در وقتی که اراده خریدن آن داشتی پیش من می آمدی سندی در این باب برای تو می نوشتم بر این
نسخه که چون آن را بخاطر می آوردی اگر بدو درهم بتو میفروختند نمیخریدی شریح گوید گفتم چه چیز می نوشتی ای
مولای مؤمنان فرمودند می نوشتم از برای تو این سند را بعبارتی که افرمودند که ترجمه اش این است
بسم الله الرحمن الرحیم این سند ایست که خریده است آن را بنده ذلیل خوار از میتی که کنده شده است
از مکان مألوف دنیا و براه آخرت شتافته خریده است از او سرایی را که واقع است در شهر غرور و
فریب و مسافت آن از جانب فنا و زوال است تا لشکر هلاک و ارتحال و احاطه کرده است باین
سرای چهار حد حد اول آن منتهی است بدواعی آفات و اموری که متضمن بلایا و محن اند و حد دوم آن انتها
می یابد بدواعی عاهات و اسباب شداید و کربات و حد سوم آن نهایت می پذیرد بدواعی مصیبات
و اموری که موجب کلفت مصیبت اند و حد چهارم اتصال دارد بهوای نفس که باعث اهلاک این است
و بشیطان مغوی که گمراه کننده سالکان راه غیرت است و درین حد گشوده میشود در این سرا که محل

دخول حزن آنست هر چه هست این گرفتار فتنه امید امل ازین آواره شده نا امید از اجل جمیع این سرای
را الخروج از عرق عت و اوب دخول او دل او آتش حوادث طلب و چون این مشتری ازین معامله
درکی هم رسد یعنی کسی برو دعوی نماید که این حق من بوده است که او نیز حق بتو فروخته است و تو نیز حق
آن معرفت کرده پس از ایشان هم برانیده و خاک سازند اجسام پادشاهان است و از آن گل سازند حیات متکبران
جباران مثل کسری پادشاه عجم و قیصر سلطان روم و تبع و حمیر ایشان نیز وجهی که اورا بر روی گل گذاشته
در مقام اکثار و بسیاری آن در می آیند و بناهای رفیع نموده می آرایند و اشکال آن می نمایند و بر صفت
اساس کرسی آن را گسترانیدن و نقش خوب و طلاکاری در در و دیوار و زینت میدهند
و مال بسیار و ذخیره میگذارند بگمان آنکه فایده فرزندان ایشان خواهد کرد و با خلق خواهد گرفت یعنی موت
که اینها را یعنی بایع و مشتری و صاحب درک را در موقف عرض و پرسش حاضر سازند تا هم دعوی
ایشان فیصل یابد و هر آینه در آن وقت خسران و زیانکاری ارباب جهلا ظاهر خواهد بود که است بر عاقل
مذکور عقل گاهی که خود را از قید اسیری هوا و هوس آزاد سازد و بدیده بصیرت نظر کند بر آن احوال ارباب
دنیا و فنا و زوال ایشان و بگوش هوش استماع نماید که منادی زهد و ترک دنیا ندا میکند در ساحت
آن خانه یا در ساحت دنیا که چه ظاهر و هویداست حق بر کسی که دو چشم بینا داشته باشد یعنی بصیرت
بینایی او در جوهر امور و مرتبه کمال یافته باشد به پستی که چنانچه آمدن به دنیا از روی بود انتقال از
آنرا بتر از روی مقرر شده که از وصول آن گریزی نیست جهد کنید که بواسطه سفر خود توشه راهی آماده
باشید از اعمال صالحه و کردار نیک و ترک گردانید املها و امید خود را با حیلهای خود یعنی از دنیا
خود را کم کنید و طول امل از خود دور سازید و آوردن موت و در آنکه آن زایل باشد [illegible]
حتی یخرجاک من داریک شاخصا هر گاه چشمهای شخص گشوده ماند چنانچه نتوانند بر هم کرد است
عرب میگوید شخص بصره بفتح خا فهو شاخص و شاخصا درین فقره حال واقع شده
از مفعول یخرجاک یعنی تا بیرون برد آن شخص ترا از خانه تو در حالتی که چشمهای تو از هم باز باشد
و شخص مذکور کنایه از موت است و می تواند بود که از شخص من البلد که یعنی ذهب و سار است مأخوذ باشد

یا از شخص السهم که بمعنی که بلند رفت و بالای نشانه از گرفت بوده مراد این باشد که تا بیرون برد ترا
برو جبر که برکتفهای مردم بار شده باشی یعنی مرده باشی و جهی تابوت ترا بر داشته باشند و تُسَلِّمُكَ
اِلَی قَبْرِكَ خَالِصًا هر گاه شخصی چیزی عطا کرده او گرفته از عرب میگوید تسلّمه الله بتشدید لام
بمعنی اعطاه فتناوله منه و مراد بخالصا که بحسب ترکیب حال واقع است از مفعول تُسَلِّمُكَ
خالص بودن از دنیا و زخارف آن یعنی ترا تسلیم کند بقبر تو در حالتی که خالص و فارغ باشی از همه
چیز و هیچ چیز از دنیا و متاع آن با تو همراه نباشد فَانْظُرْ اَنْ لَا یَکُوْنَ اِشْتَرَیْتَ هٰذِهِ
الدَّارَ مِنْ غَیْرِ مَالِکِهَا اَن در اَن لا تکون اَن مصدریت و حرف جر در کلام مقدر است
و مصدری که از اَن و معمولش بر می آید منصوب بنزع خافض و کلام باین تقدیر است که فانظر
لِاَنْ لَا تَکُوْنَ اگر حرف مقدر لام باشد یا فی اَنْ لَا تَکُوْنَ اگر فی باشد و تا
اَمْکَنَ فِی عَدَمِ کَوْنِکَ شَارِیًا لَهَا مِنْ غَیْرِ مَالِکِهَا وَ فِی اَدَاءِ ثَمَنِهَا مِنْ غَیْرِ حِلِّهِ
یعنی تامل کن و بخاطر آور که نبوده باشد که خریده تو از غیر مالک آن واقع شده باشد و زر داده در
در بهای آن از غیر وجه حلال بوده باشد فَاِذَا اَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ اذا درین کلام اذای فجائیه
است مثل اذا یی که واقع در آیه کریمه فاذا هم خامدون و حاصل معنی آنکه مقارن عمل
مذکور تحقیق که از اهل خسران و زیانکاری خواهی بود یا آنکه زیان حاصل شود و اِذَنْ کَمْ تَشْتَرِهَا
بِلَبِنَةٍ ثَمَنِیْنِ اذن حرفیست که برسر جواب جزا در می آید و در اکثر استعمالات بعد از آن لو
شرطی واقع میشود و در رسم کتابت آن خلافست جمهور بر آنند که بیاید بالف نوشته شود بشکل
اذای حرف شرط و مازنی که از علمای عربیت است میگوید بنون می باید نوشت و فرا میگوید اگر عمل
ما بعد خود میکند بالف باید نوشت و اگر عمل نمیکند بنون اُزْعِجَ بِالرَّحِیْلِ ازعج بصیغه مجهول است
بمعنی قُلِعَ قال فی الصحاح اَزْعَجَهُ فَانْزَعَجَ اَیْ اَقْلَعَهُ مِنْ مَکَانِهِ یعنی کنده از مکان
خود یَجْمَعُ هٰذِهِ الدَّارَ اَیْ یَحُوْزُهَا وَ یُحِیْطُ بِهَا یعنی فرا میگیرد این خانه را و احاطه میکند
آن یُشْرَعُ بَابُهَا هٰذِهِ الدَّارُ یُشْرَعُ بِهَا صیغه مجهول است بمعنی یُفْتَحُ قال فی القاموس

یا از شخص

اشرع بنا الی الطریق ای فحة بالخروج من محل القنوع بنا با الخروج بنا عوض
مثل آیه خذ بهذا و قنوع بضم قاف بمعنی قناعت فما ادرک هذا المشتری من درک
ماهای سرطلیت و ادرک بمعنی لحق است از درک بمعنی لاحق شدن قال فی القاموس الدرک
اللحاق اذ ذکر لحقته و هذا که اسم اشارت است مفعول ادرک است و درک بفتح را بمعنی تبعه
است که عبارت از عقوبت و سزای بدات و جزای نا خوشی که بر فعلی مترتب شود بعد از وقوع آن
قال فی الصحاح الدرک التبعة یحرک و یسکن یقال ما ادرکک فعلی خلاصه
یعنی درک بمعنی تبعه است و بفتح را و سکون را هر دو خوانده شده عرب میگوید ما لحقک من
درک فعلی خلاصه یعنی هرگاه لاحق شود ترا عقوبتی پس بر من است خلاص ساختن تو از آن و مراد
اینجا آنست که در پیش اول سبق گزارت فعلی مبلبل اجسام الملوک مبلبل بر وزن مکرم
ماخوذ از بلبال بکسر با است که بمعنی وزر و اندوه است یعنی انهم با شستن و زیر و زبر شدن و علی مبلبل
که جار مجرور است خبر است از اشخاصهم که مقدم شده است بر و مثل کسری و قیصر و تبع و حمیر کسری
بفتح کاف و کسر کاف لقب پادشاه فرس است معرب خسرو که در زبان فارسی بمعنی وسیع الملک است
و چون عرب بزبان خود نقل کرده اند بواسطه دشواری تلفظ ایشان با الفاظ فارسی تغییر از آن بکسری
کرده اند و امثال این در لغت ایشان بسیار است و اهل عرب این قسم لفظی را معرب نامیده اند و
قیصر لقب پادشاه روم است و تبع بضم تا و بفتح با و تشدید بای یک نقطه مفتوح لقب پادشاه یمن
است و لفظ او معروف است و جمعش تبابعه آمده بدو بای یک نقطه بر وزن فراعنه و حمیر بکسر
حا و سکون میم و فتح یا بزرگ قبیله ایست در یمن که بعضی از ایشان در زمان سابق پادشاه
بوده اند و بنی فشید بکسر شین و سکون یا چیزیست که دیوار خانه را با آن می اندایند
گچ و امثال آن و تشیید بفتح شین مصدر است بمعنی گچکاری کردن عرب میگوید شاده
یشیده شیدا فهو مشید بفتح میم ای معمول بالشید و نقل بباب تفعیل که در
فقره ارتکاب شده بواسطه مبالغه و تشیید است یعنی بنا کنند و مبالغه تمام در گچ کاری آن

لحقک سیوم

بکاربرد

بکار برد و تشیید بتشدید و فتح یا بر وزن تسوید بمعنی مطول نیز آمده قال فی الصحاح المشید بالتشدید
المطول و نجد فزخرف نجد بنون و جیم بتشدید دال بی نقطه مشتق است از نجد که بمعنی ما ارتفع
من الارض است یعنی آنچه از زمین بلند باشد و در مقام کنایه از رفعت است و مستوی اند بود که از
نجد که بمعنی بلند باشد ماخوذ باشد یعنی آنچه زینت دهند آن خانه را از فرش و چوب و پرده های
رنگین و تو تنک و امثال آن و زخرف بضم زا و را بمعنی طلاست و زخرفه بمعنی زینه
بالذهب اشخاصهم لفصل القضاء اشخاص بکسر همزه مصدر باب افعال است بمعنی جدا
و ضمیر هم راجع است بایع و مشتری و مبیع و صاحب درک یعنی مبلبل اجسام ملوک که کنایه از موت
است متعهد و متکفل حاضر ساختن ایشان است بموقف قضا و پرسش تا همه ایشان فیصل یابند
و استعارات و صنایع معنوی و لفظی که درین کلام رعایت شده است بر صاحبان بصیرت
و معرفت بصنایع عربیه مخفی نخواهد بود و فی عرصاتها عرصات جمع عرصه است و عرصه بمعنی ساحت
و فضاست و ضمیر ها راجع است بدار که بمعنی خانه است یا بدنیا و اول اگرچه بحسب لفظ دور تر
واقع است در رعایت جانب لفظ اقتضای جمع با درت بثمانیا اما بحسب معنی انسب است مثال آنچه
الحق لذی عینین اما تعجب است مثل آیه ما احسن وجهه و این بمعنی اظهر است و
مراد بذی عینین صاحب بصیرت کامله است و کلام در تأویل است که ما ابین الحق لصاحب
البصر ان الرحیل احد الیومین یعنی چنانچه فرزند آدم را دو قدم و دو آمدن است باین دنیای
فانی و آن روز ولادت اوست همچنین روز رحلت و بیرون رفتن نیز هست و آن روز موت است پس
سزاوار آنست که آن را فراموش نکند و همیشه متذکر آن باشد و اسئل الموفق انجام می تواند بود که
وارد در کلام حضرت امیرالمومنین علیه السلام که اشتری منه دارا رمزی باشد برای بدن و مراد مشتری
نفس ناطقه انسانی باشد که در زوایای ظلمانی آن محبوس است و بسبب آن از نورانیت عالم تجرد
که از عوالم قدس است محروم مانده و بایع کنایه از پدر و مادر باشد که باعث حصول اجزای اصلیه منویه
آن شده اند و خانه بنا کرده اند که مبدأ آن از جانب قوت که عدم اولی باشد و منتهای آن بمکر هلاک

که مقدمات موت است و این بدن اگرچه مرکب نفس ناطقه است و وسیله سیر و سلوک او در تحصیل کمالات
و فضایل اما قوی بهیمیه که در همه حال ملازم او میشوند داعی آفات و اسباب خطیات و معصیات او میشوند و او را
بر اتباع هوای نفس و پیروی شیطان میدارند پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قوای مذکوره را
بمنزله حدود خانه بدن انگاشته اند که از چهار جانب آن درآمده اند و چون خروج از ولایت شریعت الهی و دخول
در مملکت ضلالت و بطلان باتباع هوای نفس و پیروی شیطان واقع میشود مناسب دانسته اند که در آن
خانه را از آن قرار دهند و چون خروج نفس از قناعت و استغنا از ماسوا که در عالم تجرد با آن بود
و دخول در ذلت خواهش و طلب که از لوازم سکنای این خانه است و سبب آن تعلقی که بآن دارد
چنانچه گویا این خانه را بآن خریده است تشبیه کرده اند حضرت آنرا بیعها که از لوازم شراست و تعلق
بیع سبب بذل آن میشود و چون موت خلایق را خواهی نخواهی بموقف عرصات میکشد تا معاملاتی
که با یکدیگر در این نشا کرده اند و مفصل با فیض آن را تا حال آن روز کرده بر وجه عدل فیصل یابد و ظاهر شود که کی
بر که تعدی کرده است و ظالم کیست و مظلوم کی تشبیه کرده اند حضرت آنرا بشخصی که ضامن درک میشود و
تعهد مینماید که اگر درکی بهم رسد اصحاب معامله را بادعای درک مذکور بدار القضا حاضر ساخته میان ایشان فیصل
دهد و چنان کند که عداوت میان ایشان منقضی شود و حق بمن له الحق عاید گردد و هست آنچه در تاویل این کلام
بلاغت نظام بخاطر رسیده است و شاید که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام معنی دیگر اراده
کرده باشند و فکر علیل آن پی نبرده باشد و نظر قاصر بآن نرسیده و الله اعلم **حدیث یازدهم**
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن محمد بن بندار که
از کتب رجال مشهور جرح و تعدیل او معلوم نمیشود از ابراهیم بن اسحق الاحمری النهاوندی
که اگرچه علمای رجال اکثر حکم بضعف او کرده اند و گفته اند بعضی در اعتقادش بوده اما فاضل و مصنف
کتب بوده است از عبدالله بن حماد الانصاری که از مشایخ علمای شیعه و مصنف کتابهاست و حدیث او را
اگرچه در مرتبه حدیث صحیح ندانسته اند اما گفته اند شاهد حدیث و مؤید دیگر میتواند شد از علی بن ابی حمزه
البطائنی قال کان لی صدیق من کتّاب بنی امیّة فقال لی استأذن لی علی ابی عبدالله

جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فاستأذنت له فأذن له فدخل وسلم وجلس ثم
قال جعلت فداك انی کنت فی دیوان هؤلاء القوم فاصبت من دنیاهم مالاً کثیراً
واغمضت فی مطالبه فقال ابو عبدالله علیه السلام لولا ان بنی امیة وجدوا
من یکتب لهم ویجبی لهم الفیء ویقاتل عنهم ویشهد جماعتهم لما سلبونا حقنا
ولو ترکهم الناس وما فی ایدیهم ما وجدوا شیئاً الا ما وقع فی ایدیهم فقال الفتی
جعلت فداك فهل لی مخرج منه قال ان قلت لك تفعل قال افعل قال له علیه السلام
فاخرج من جمیع ما اکتسبت فی دیوانهم فمن عرفت منهم رددت علیه ماله ومن
لم تعرف تصدقت به وانا اضمن لك علی الله الجنة فاطرق الفتی طویلاً ثم قال
قد فعلت جعلت فداك قال ابن ابی حمزة فرجع الفتی معنا الی الکوفة فما ترك
شیئاً علی وجه الارض الا خرج منه حتی ثیابه التی علی بدنه قال فقسمنا له قسمة و
اشترینا له ثیاباً وبعثنا الیه بنفقة قال فما اتی علیه الا اشهر قلائل حتی مرض
فکنا نعوده قال فدخلت علیه یوماً وهو فی السوق قال ففتح عینیه ثم
قال یا علی وفی لی والله صاحبك قال ثم مات فتولینا امره فخرجت حتی
دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فلما نظر الیّ قال لی یا علی وفینا والله لصاحبك
قال فقلت صدقت جعلت فداك هکذا والله قال لی عند موته **شرح** کلام
بلاغت نظام در ضمن آغاز و نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** راوی
گوید که دوستی داشتم از نویسندگان سلاطین بنی امیه پس گفت روزی که اراده ملاقات امام جعفر
الصادق ع دارم از خدمت آنحضرت اذن حاصل کن که بمجلس او حاضر شده بسعادت صحبتش
فایز گردم پس رفتم بخدمت امام ع و تحیات او را طلبیدم و امام ع اذن داد چون بخدمت آن
حضرت رسید زمین خدمت بوسیده سلام کرد و در مجلس آنحضرت نشست بعد از آن گفت جانم
فدای تو باد دبیری کردم از عمال دیوان این جماعت بودم و از دنیای ایشان مال بسیار بهم رسانیده شده

است که در بدست آوردن آن اغماض عین بسیار کرده ام و ملاحظه حلیت و حرمت آن نکرده ام امام علیه السلام
فرمودند اگر نمی بود این که بنی امیه بواسطه خود نویسندگان و ارباب عمل پیدا کنند و کسی نمی یافتند که مرتکب
عمل دیوان ایشان شود و بواسطه ایشان جمع خراج نماید و از جانب ایشان نبرد و جدال کنند و در جماعت و مجمع
ایشان حاضر شود هر آینه در مقام اخذ حق ما که امامت و خلافت بود از ما صلوات الله علیه و آله نمی شدند که
مردم ایشان را با آنچه در دست ایشان بود وا میگذاشتند و در مقام اعانت و امداد ایشان در نمی آمدند
مالک چیزی نمی شدند سوای آنچه در دست ایشان بود و قدرت بر سلب حق ما از ما هم نمی رسانیدند پس جوانی
که اظهار حال خود کرده بود و این جواب شنیده گفت جان من فدای تو باد ای فرزند رسول خدای آیا مرا
خلاصی از دی و بیرون شدنی از این عملی که ارتکاب کرده ام هست و میتواند بود که گناه من آمرزیده
شود امام علیه السلام فرمودند اگر بتو بگویم که بواسطه استخلاص از این ورطه ترا چه می باید کرد بعمل خواهی
آورد گفت بلی ای فرزند رسول خدای بعمل خواهم آورد و حضرت فرمودند آنچه از جمیع از دیوان ایشان کسب
کرده و در ایام عمل ایشان بدست آورده جدا شو بعد از آن بخاطر آور آنچه از آنها تعلق بکسی داشته باشد
که ایشان را شناسی و پی با ایشان توانی برد ایشان را پیدا کن و مال ایشان را تسلیم نمای و آنچه صاحب ایشان هم
آن را نشناسی و ندانی که از کجا بهم رسانیده و که بتو داده است از جانب صاحبش بفقرای مسلمانان
تصدق کن که بعد از آنکه چنین کرده باشی من ضامنم که حضرت عزت جل و علا گناه ترا در عوض
عفو و مغفرت خود در آورده بهشت را بتو ارزانی دارد پس آن جوان زمانی طویل سر در پیش انداخته
تامل نمود و بعد از آن سر برداشت و گفت کردم آنچه فرمودی و عزم آن را تصمیم دادم جان من فدای
تو باد ای فرزند رسول خدای راوی گوید آن جوان نویسنده بعد از مکالمه مذکوره در خدمت امام علیه السلام
بیرون آمد چون ما عازم مراجعت بکوفه بودیم با ما رفیق شده بکوفه آمد و جمیع آنچه بر روی زمین داشت
حتی لباسی که پوشیده بود از خود جدا کرد و بر وجهی که از جانب امام علیه السلام بآن مامور شده بود بعضی
را بصاحبان حق رسانید و بعضی را که معرفت بصاحبان آن نداشت بر فقرا و ارباب استحقاق تقسیم
نمود چنانچه از برای او چیزی نماند که صرف کسوه و نفقه او شود راوی گوید پس ما جمعی که بر حال او مطلع بودیم

جزوی بهمت

جزوی بهمت او و جان خود توجه کردیم و بعضی از آن بواسطه پوشش او چیزی چند خریده کردیم و بعضی
دیگر را بواسطه آنکه صرف نفقه او شود نزد او فرستادیم بعد از آن ماهی چند اندک برآن بگذشت که
بیمار شده و ما عیادت او مینمودیم تا آنکه روزی بعیادت او رفتیم و دیدیم که بیماری او اشتداد تمام
یافته است و در حال نزع است چون دانست که ما آمدیم چشم باز کرد و چون چشمش بر ما افتاد گفت
ای علی بخدا قسم که آنچه صاحب تو یعنی امام علیه السلام بمن وعده کرده بود وفا بآن کرد یعنی بهشتی که
بجهت من ضامن شده بود بمن ارزانی داشته و ذمه او از ضمان مذکور بری شد بعد از آن
جان شیرین بقابض ارواح تسلیم نمود و ما در مقام تجهیز و تکفین او شدیم و چون از منزل او بیرون
آمده بخدمت امام علیه السلام شتافتیم و چون چشم امام بر من افتاد سبقت بکلام کرده گفت ای علی
بخدا قسم که آنچه بصاحب تو که با خود آورده بودی وعده کرده بودیم وفا بآن کردیم
از عهده ضمان خود بیرون آمدیم راوی گوید گفتم جان من فدای تو باد بخدا قسم که او نیز این خبر را
بمن گفت تا شکر این نعمت بجا نیاورده و جا گفت آنچه تو فرمودی [illegible] هر
کتاب جمع کاتب است و مراد از آنجا نویسندگان و مباشران عمل دیوانند اغمضت
فی مطالبه ضمیر مجرور راجع بمال است یعنی مساهله و بی ملاحظگی کرده ام در تحصیل مالی که از دیوان
ایشان بهم رسانیده ام و اجتناب نکرده ام از آنچه شائبه حرمتی داشت و شبهه در حلیت آن بود
و اصل آن از اغماض عین ماخوذ است که بمعنی برهم گذاشتن چشم است یجبی لهم الفیء
بجیم و یای یک نقطه بمعنی جمع است و ناقص آن بایای و واوی هر دو آمده است قال فی الصحاح
جبیت الخراج جبایة و جبوته جباوة ای جمعته و مراد بفیء خراج مال است که عبارت از مال
و خراج دیوان است الا اخرج منه بیرون نیامدن از مال که این فقره متضمن آنست کنایه از مفارقت
آنست و از تصرف خود بیرون بردن و بنا بر کلام بر استعاره بالکنایه است یا تخییل چه تشبیه شده است
مال بچیزی که محیط شود با انسان و بدور او در می آید مانند جامه و امثال آن و اکتفا شده است در
کلام بذکر مشبه تنها چنانچه قاعده استعاره بالکنایه است و اثبات خروج از برای آن که

لا بجان مشتبه است تحمل آنست فقسمناه قسمة یعنی قرار دادیم میان خود از برای او چیزی قسمت
معلوم از آن را بر یک دیگر که هر کدام چیزی از آن بدهیم اشهر قلائل وصف شهر بقلائل با آنکه چون اشهر از
صیغ جمع قلت است افادهٔ قلت عدد آن مینماید بواسطه تاکید و مبالغه در قلت آنست کنایه از آنچه
عدد شهور مذکور نسبه که اقل مراتب جمع قلت است نزدیکتر بوده که اکثر مراتب آنست و میتواند بود
که مشترک باشد میان جمع قلت و جمع کثرت تا وصف مذکور بر تاسیس که افادهٔ معنی جدید است
محمول تواند شد زیرا که جمع کثرت آن شهور آمده است و شرط صحت استعمال صیغه جمع قلت در
جمع کثرت آنست که صیغه دیگر مخصوص جمع کثرت آن نیافته اند مشترک داشته اند میان هر دو و در هر دو ماده
استعمال می باید بمعنی فی النزع سوق عبارت از نزع است یعنی جان کندن قال فی القاموس ساق
المریض سوقا وسیاقا شرع فی نزع الروح نمایش از کلام امام علیه السلام که لولا
ان بنی امیة وجدوا من یکتب لهم تا آخر آنچه مستفاد میشود شکایت حضرت است از صدور آن افعال
میشود که اعانت و یاری اولیای ظلم و عدوان جایز نیست و مرتکب آن در معرض سخط و عقاب الهی
است و اگر چه آن اعانت ایشان در ضمن آن عمل می آید فی نفسه مباح و جایز باشد زیرا که از جمله امور
که امام علیه السلام در مقام شکایت از صدور آن از مردم مذکور ساخته و شکایت مذکور مشعر است بر حرمت
آن حضور در جماعت و جمع علیای ایشانست چنانچه و شهد جماعتهم اشارت بآنست و هیچ شک
نیست که امر مذکور قطع نظر از آنکه متضمن اعانت ایشانست حرام نیست و ارتکاب آن جایز پس
معلوم شد که مطلق اعانت حرام است خواه در ضمن فعل حرام باشد مثل جمع کردن خراج و امثال
آن و خواه در ضمن فعل مباح مانند حضور در جماعت و خیاطت ثوب و آنچه از آن قبیل باشد و مو
آنست حدیث حسنی که شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله سره از ابن ابی یعفور روایت کرده است که او
گفته است کنت عند ابی عبدالله ع اذ دخل علیه رجل من اصحابه فقال له اصلحک
الله انه ربما اصاب الرجل منا الضیق او الشدة فیدعی الی البناء یبنیه او النهر
یکریه او المسناة یصلحها فما تقول فی ذلک فقال ابو عبدالله علیه السلام ما



احبّ انی عقدت لهم عقدة او وکیت لهم وکاء وانّ لی ما بین لابتیها
ولا مدة بقلم ان اعوان الظلمة یوم القیمة فی سرادق من نار حتی یحکم الله بین
العباد یعنی بودم من روزی نزد امام جعفر صادق ع که ناگاه شخصی از اصحاب آن حضرت در آمد
بر بنا و دعای آن حضرت گشوده گفت اصلحک الله بدرستی که گاه هست که مردی را از ما که اصحاب
توایم تنگی و شدتی در معاش دست میدهد و ضرورت میشود که بواسطه قوت بجانب کسی شود ما را ارباب حکم
بخوانند که بجهت ایشان بنای کنیم یا نهری در زمین بکنیم که مجرای آب ایشان باشد یا سدی که در پیش آب
بسته اند از هم پاشیده است باصلاح آوریم در این باب چه میفرمائی آیا ما را اجازت آن هست
یا نه امام ع در مقام منع بر منع از آن در آمده فرموده اند که دوست نمیدارم که از جانب تو در اعانت ایشان
گرهی بر ریسمان زده شود یا سر مشکی بسته شده بوده باشد در ازای آن ما بین لابتین این شهر یعنی مدینه
طیبه کنایه از آنکه اگر تمام مدینه را بمن دهند راضی نمیشوم که این قدر کار بواسطه ایشان از تو در وجود آید و لابه تثنیه
یعنی زمین سنگلاخ سیاه است که گیاه در آن نروییده باشد و چون از دو جانب مدینه طیبه اراضی
سنگلاخ بر این وجه در آمده است چنانچه مشهور در میان مردم واقع است بنابر این از آن جا بین لابتین
میگویند و اینها را لابتین مدینه میگویند حضرت فرموده دوست نمیدارم اعانت ایشان را با افعال مذکوره
مدی بسیار هم که بنوک قلم ایشان داده شود تا بآن چیزی نویسند بدرستی که جمعی که اعانت ایشان مینمایند
و یاری ایشان را جهت سلطنت خود ساخته اند روز قیامت در سراپردهٔ آتشین مقام خواهند داشت
و در گرد ایشان آتش ایشان را در میان خواهد گرفت چنانچه سراپردهٔ خیمه را در میان میگیرد که هر جانب که روند
عبور ایشان بر آتش باشد تا وقتی که حاکم علی الاطلاق حکم خود را در میان بندگان جاری سازد و حدیث
صحیحی که از یونس بن یعقوب نقل آن صحت رسیده است که گفت قال لی ابو عبدالله ع لا
تعنهم علی بناء مسجد یعنی یاری مده ایشان را در بنای مسجدی که از افعال مستحبات چه جای فعل مباح
و حرام روایت کرده است ابن بابویه رحمه الله از حسن بن زید از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
از آبای بزرگوار آن حضرت صلوات الله علیهم که قال رسول الله صلی الله علیه وآله

وَمَنْ عَلَّقَ سَوْطاً بَيْنَ يَدَيْ سُلْطَانٍ جَائِرٍ جَعَلَ اللهُ ذٰلِكَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ثُعْبَاناً
مِنْ نَارٍ طُولُهُ سَبْعُونَ ذِرَاعاً يُسَلِّطُهُ اللهُ عَلَيْهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ یعنی فرموده
است رسول خدای صلی الله علیه و آله که هر کس که تازیانه در برابر سلطان جابری بر کمر خدمت بندد که چون
سوار شود بدست او دهد یا چون اشاره بزدن کسی کند حاضر داشته باشد بگرداند خدای تعالی روز قیامت
آن تازیانه را ماری از آتش که درازی آن هفتاد گز باشد و مسلط سازد آن مار را در دوزخ بر او که همیشه معذب باشد
و بجا حقیقت این ایشان را و امثال این احادیث بسیار که درین باب وارد است چه هیچ شک نیست که از جمیع
احادیث مذکوره دلالت بر حرمت اعانت ایشان در ضمن فعل حرام میکند و دلالت بر حرمت آن در
ضمن فعل حرام نیز دارد بلکه در ضمن فعل سنت نیز چنانچه حدیث یونس بن یعقوب که وَلَا تُعِنْهُمْ
عَلَى بِنَاءِ مَسْجِدٍ مشعر بر آن است و شاید از آیه کریمه وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا
فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ نیز استنباط تعمیم مذکور توان کرد زیرا که مدلول آیه مذکوره آنست که میل مکنید
بجانب جمعی که دامان کردار خود را بظلم آلوده اند که در می یابد شما را آتش دوزخ و در ضمن اعانت
ایشان میل بجانب ایشان حاصلست خواه بفعل حرام محقق شود و خواه بفعل حلال خصوصاً بعضی از مفسرین
رکون را بمیل ضعیف تفسیر کرده اند و گفته اند که نهی از میل قوی بجای خود بطریق اولی معلوم میشود والله
اعلم بمقاصد کلامه و از کلام بعضی فقهای ما رضوان الله علیهم که در مبحث مکاسب ذکر آن کرده اند ظاهر
میشود که حرمت اعانت ارباب ظلم مخصوص است بفعلی که فی نفسه حرام باشد و اعانت ایشان بامور مباح
مثل خیاطت ثوب و بنای عمارت و امثال آن حرام نیست اگر برین حکم اجماعی محقق شده باشد که عبارت
از اتفاق علمای مذهب باشد در یک عصر از آن چون اجماع فی نفسه دلیل احکام شرعی میتواند شد مضایقه
با ایشان در آن نیست و الا جای بحث است چه اکثر احادیث صحیحه و نصوص قاطعه چنانچه سبق ذکر یافت
نص است بر خلاف آن و قطع نظر از آن بر تقدیر مذکور تخصیص حرمت را باعانت ارباب ظلم و جبر
بوجه فعل حرام فی نفسه حرام است خواه متضمن اعانت ظالم باشد و خواه نه مگر آنکه بگوییم که مراد بحرمت
آن شدت حرمت آنست نه اصل حرمت هر چند این معنی محتاج بذکر نیست چه هرگاه حرمت اصل فعل ثابت

باشد بی آنکه متضمن اعانت ظالم باشد شدت حرمت آن گاهی که متضمن اعانت ظالم باشد بقیاس
بطریق اولی معلوم خواهد بود و عجب است از علامه قدس سره که در کتاب تذکرة الفقهاء حرمت اعانت را
مخصوص دانسته است باعانتی که در ضمن فعل حرام متحقق شود استدلال کرده است بر مطلب مذکور به
احادیث مذکوره و حال آنکه چنانچه از ترجمه آنها بوضوح رسید جمیع آنها صریح است در تعمیم قال مترجم
گوید گویا حکم بتأمل و اظهر آنست که مستفاد بود که مقصود علامه استدلال بر اختصاص فعل مذکور
باشد بزیادتی و شدت حرمت از سایر افعال حرام نه بر اختصاص آن باصل حرمت و تفصیل مذکور
و حمل کرده باشد نهی از بعضی افعال مباحه و مستحبه را که بعض احادیث مذکوره متضمن آنست
بر نهی تنزیهی و زیادتی مبالغه در ترک اعانت والله اعلم و ظاهر آنست که مراد باعانت ظالمین که ازین
حدیث و از بعضی دیگر احادیث که مذکور شد حرمت آن ظاهر میشود هر امری باشد که در عرف اطلاق
اعانت بر آن کنند و مرتکب آن را اعوان ایشان گویند و بعضی امور جزئیه که در عرف اطلاق اعانت
بر آن نشود مثل حاضر ساختن ماکول یا سقایه آبی و امثال آن داخل در آن نباشد و آنچه از بعضی
اکابر نقل آن بثبوت رسیده که در جواب سؤال خیاطی که بدوختن جامه سلطان وقت اشتغال
داشته و از او پرسیده است که آیا مثل این عمل در سلک اعوان ظلمه در آوردم و عقابی که بر اعانت ایشان
مترتبست بر عمل من نیز مترتب است فرموده است الدَّاخِلُ فِي أَعْوَانِ الظَّلَمَةِ مَنْ يَبِيعُكَ الْإِبَرَ
وَالْخُيُوطَ فَأَمَّا أَنْتَ فَمِنَ الظَّلَمَةِ أَنْفُسِهِمْ یعنی داخل در اعوان ظلمه کسیست که بتو سوزن و
ریسمان میفروشد که بمعیت ایشان آن جامه را میدوزی اما تو که خود مباشر آنی از جمله ظالمانی نه از اعوان
ایشان ظاهر آنست که محمول بر نهایت مبالغه در آن باشد و الا اشکال چنانچه مخفی نیست باشکال میکشد
نَسْأَلُ اللهَ الْعِصْمَةَ وَالتَّوْفِيقَ **الختام** محقق نماند که اخبار آن جوان نویسنده در حال
احتضار بوفای امام علیه السلام بآنچه با او وعده کرده بود بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه در حالت
نزع روح قبل از حصول موت و انقطاع کلام احوال آن نشاه و اینکه در آن مقام از اهل نجات است
یا مستوجب عقاب بر ایشان ظاهر میشود و درین باب بطریق مخالف و موالف احادیث متعدده

وارد است از آن جمله آنکه بطریق روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند لن یخرج
احدکم من الدنیا حتی یعلم این مصیره حتی یری مقعده من الجنة او النار
یعنی بیرون نرود یکی از شماها ای امت از دنیا تا بدانند که جایی که محل نشان اوست کجاست و تا ببیند
نشیمن خود را در بهشت اگر بهشتی باشد یا در آتش دوزخ اگر از اهل دوزخ باشد و روایت کرده
است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب جنائز از کلینی از علی بن عقبه از پدر او عقبه در ضمن
حدیث طویلی که قال لی ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام یا عقبة
لا یقبل الله من العباد یوم القیمة الا هذا الامر الذی انتم علیه وما
بین احدکم و بین ان یری ما تقر به عینه الا ان یبلغ نفسه الی
هذه ثم اهوی علیه السلام بیده الی الورید الحدیث یعنی بعد از خطاب
کرد امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و کنیه ای عقبه در معرض قبول حضرت عزت
نمی آید روز قیامت مگر امری که شما یعنی تو و جمعی که در ولای ما با تو شریکند بر آنند یعنی مذهبی
که دارند و دینی که از میان ادیان اختیار کرده اند و حایل نیست میان دیده بصیرت هر یک از شما
و میان دیدن آنچه مقتضی چشم روشنی است یعنی علم بحقیقت مذهب خود و رستگاری در آن
دنیا مگر رسیدن نفس او باینجا و دست مبارک را کشیدند بر رگ گردن خود و اشارت باینکه چون
روح باینجا رسید پرده خفا از پیش نظر برداشته خواهد شد و حقیقت احوال آن نشاء بعین الیقین مشاهده
خواهد گشت و از بعض اصحاب قلوب و ارباب باطن نقل کرده اند که در وقت احتضار چشم باز کرد
و تبسم کنان گفت لمثل هذا فلیعمل العاملون یعنی مثل این عمل باید آورند جمعی که
عمل میکنند و ارباب حدیث شیعه احادیث بسیار نقل کرده اند که همه صریحست در آنکه در حال
احتضار حضرت مقدس مصطفوی صلوات الله علیه و آله و جناب ولایتمآب مرتضوی علیه السلام
بنفس نفیس بیالین هر کس حاضر میشوند و بشارت میرسانند او را بآنچه مآل حال اوست اگر
از اهل سعادت باشد بسعادت و حسن احوال و اگر از ارباب شقاوت است بشقاوت و

سوء مآل

سوء مآل و معاصد افعال است و بعضی ابیات که درین باب منسوبست بحضرت امیر المؤمنین و سید
الموحدین امام المشارق و المغارب علی بن ابی طالب علیه السلام که در
مخاطبه حارث همدان که از خیار اصحاب آن حضرت بوده است و چنانچه در دیباچه اشارت بآن
شد نسب شریف مصنف دام ظله باو میرسد بر زبان گوهر بیان جاری ساخته اند که یک بیت
از آن ابیات شعر یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق
قبلا یعنی ای حارث همدان هر کس از دنیا رحلت نماید در وقت مردن مرا معاینه می بیند
در مقابل خود خواه از اهل ایمان باشد و خواه از ارباب نفاق و عدوان همراه او در آن حال بنجات
سعادت و حسن مآل روزی باد بمحمد خیر العباد و علی اکرم الاوتاد
حدیث شانزدهم روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ
جلیل محمد بن بابویه القمی از محمد بن بکران النقاش که از اهل ثقت و در کتب رجال اگرچه اسم او
مذکور است اما تصریح بجرح و تعدیل او نشده است از احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن بن زیاد السبیعی
الهمدانی که اگرچه در مذهب زیدی بوده اما نزد ارباب حدیث ثقه و جلیل القدر است و بجزالت حافظه
و کثرت حفظ حدیث مشهور چنانچه از و نقل کرده اند که میگفته است که سیصد هزار حدیث حفظ دارم
که از آنجمله صد و پنجاه هزار با سند آن تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حفظ کرده ام و جمیع رجال سند
آنها را میدانم مولدش در سال دویست و چهل و نه از هجرت بوده و وفاتش در سال سیصد و سی
و دو از عبید بن حمدان الرواسی از حسین بن نصر از پدر او عمرو بن شمر از ابی عبدالله الجعفی
که از اصحاب حضرت امام جعفر صادق است علیه السلام و علمای رجال ضعیفش دانسته اند از
جابر بن عبدالله الانصاری که از خیار اصحابست و در واقعه بدر با پیغمبر صلی الله علیه و آله همراه بوده
و در هجده معرکه در رکاب ظفر انتساب آنسرور بغزای کفار قیام نموده و تا زمان امام محمد باقر علیه السلام
در قید حیات بوده و اوست بسعادت خدمت پنج امام معصوم فایز شده و نقلست که حضرت پیغمبر صلوات
الله علیه و آله باو خبر داده بود که تا زمان امام محمد باقر تو زنده خواهی بود و بسعادت دیدار او فایز خواهی

گفت چون بحضرت شاه رسی از جانب ما با سلام برسان و این بگوی که از امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که او آن کسی است از اصحاب کرام که از دار دنیا براه آخرت شتافته اند و حقا بعد از بوده
یافته است در سال هفتاد و هشت هجری و بعضی نود و نه گفته اند روح الله روحه العزیز از ابی جعفر محمد
بن علی الباقر علیه السلام از پدر بزرگوار آن خلاصه روزگار امام زین العابدین از والد عالیمقدار آن جناب
امام حسین بن علی بن ابی طالب از امیر المؤمنین و یعسوب الدین سلام الله علیه و علیهم
اجمعین که آن حضرت فرموده اند شکوت الی رسول الله صلی الله علیه و آله
دینا کان علی فقال یا علی قل اللهم اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک
عمن سواک فلو کان علیک مثل صبیر دینا قضاه الله عنک و صبیر جبل بالیمن
لیس بالیمن جبل اعظم منه یعنی شکایت کردم بسوی رسول خدای صلی الله علیه و آله از
هنگفت قرضی که بر ذمه من بوده و قدرت بر ادای آن نداشتم حضرت فرمودند یا علی بخوان این
دعا را که اللهم اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن سواک که اگر قرض
تو مثل صبیر باشد ببرکت خواندن این دعا حضرت عزت عمت عطایاه ترا توفیق ادای آن میدهد
و دوست ترا از شغل آن فارغ میسازد و صبیر کوهیست در ولایت یمن که در یمن کوهی از آن بزرگتر
واقع نیست و خلاصه دعا آنکه یا خدایا غنی بساز مرا بآنچه حلال کرده آنرا بر بندگان خود از آنچه حرام
ساخته تصرف در آنرا و بی نیاز ساز مرا بفضل و کرم خود از کسی که غیر تو باشد مصنف ادام ظله بعد از ذکر
این حدیث عبارتی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست میگوید جامع این احادیث عفی الله عنه که در بعضی
سنوات قرض من بسیار شده بود چنانچه مبلغ آن از هزار و پانصد مثقال طلا تجاوز نموده و صاحب
آن نشد و بسیار و طلب آن از من مینمودند و تشویش تقاضای ایشان مرا از اکثر کارها باز داشته
بود و نمیتوانستم هیچ کاری پرداخت و دست من بعلاجی بواسطه ادای آن نمیرسید و وسیله آن
نداشتم که از او استمداد آن نمایم پس بمضمون این حدیث عمل کردم و بخواندن این دعا مداومت نمودم
هر روز بعد از نماز صبح بتکرار آن قیام داشتم و گاه بود که بعد از نمازهای دیگر نیز بخواندن آن تبرک میجستم

تا آنکه ببرکت خواندن دعای مذکور در اندک زمانی ادای آن دست بهم داد و اثری از آن قرض نماند بسبب بعضی
امور که هرگز بخاطر نرسیده بود و فکر من بپیرامون آن نگشته **حدیث هفدهم**
روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق ثقة الاسلام محمد بن بابویه القمی از تمیم
بن عبد الله القرشی از پدرش عبد الله بن تمیم از احمد بن سلیمان النیشابوری از علی بن الجهم در ضمن حدیث
بزرگی که بعضی جملات آن اخذ شده قال قال المأمون لابی الحسن الرضا علیه السلام
ما معنی قول الله تعالی ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال رب
ارنی انظر الیک الآیة کیف یجوز ان یکون کلیم الله موسی بن عمران لا یعلم ان
الله تعالی لا یجوز علیه الرؤیة حتی یسأله هذا السؤال فقال الرضا علیه السلام
ان موسی علیه السلام علم ان الله تعالی اجل ان یری بالابصار ولکنه لما کلمه الله
وقربه نجیا رجع الی قومه واخبرهم ان الله تعالی کلمه وقربه وناجاه فقالوا
لن نؤمن لک حتی نسمع کلامه کما سمعت وکان القوم سبعمائة الف رجل فاختار منهم
سبعین الفا ثم اختار منهم سبعة آلاف ثم اختار منهم سبعمائة ثم اختار منهم سبعین رجلا
لمیقات ربه فخرج بهم الی طور سینا فاقامهم فی سفح الجبل وصعد موسی الی الطور وسأل
الله تعالی ان یکلمه ویسمعهم کلامه فکلمه الله تعالی وسمعوا کلامه من فوق واسفل
ویمین وشمال ووراء وامام لان الله تعالی احدثه فی الشجرة ثم جعله منبعثا منها حتی
سمعوه من جمیع الوجوه فقالوا لن نؤمن لک بان هذا کلام الله حتی نری الله جهرة
فلما قالوا هذا القول العظیم بعث الله علیهم صاعقة فاخذتهم بظلمهم فماتوا فقال
موسی یا رب ما اقول لبنی اسرائیل اذا رجعت الیهم وقالوا انک ذهبت بهم فقتلتهم
لانک لم تکن صادقا فیما ادعیت من مناجات الله تعالی ایاک فاحیاهم
الله وبعثهم معه فقالوا انک لو سألت الله تعالی ان یریک تنظر الیه لاجابک
وکنت تخبرنا کیف هو ونعرفه حق معرفته فقال موسی یا قوم ان الله لا

يرى بالابصار ولا كيفية له وانما يعرف باياته ويعلم باعلامه فقالوا لن
نؤمن لك حتى نسأله فقال موسى يا رب انك قد سمعت مقالة بني اسرائيل
وانت اعلم بصلاحهم فاوحى الله تعالى يا موسى سلني ما سألوك فلن اؤاخذك
بجهلهم فعند ذلك قال موسى رب ارني انظر اليك قال لن تراني ولكن
انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف تراني فلما تجلى ربه للجبل
جعله دكا وخر موسى صعقا فلما افاق قال سبحانك تبت اليك يقول
رجعت الى معرفتي بك عن جهل قومي وانا اول المؤمنين منهم بانك
لا ترى فقال المأمون لله درك فاخبرني عن قول الله تعالى ولقد
همت به وهم بها لولا ان رأى برهان ربه فقال الرضا عليه السلام
لقد همت به ولولا ان رأى برهان ربه لهم بها كما همت به لكنه
كان معصوما والمعصوم لا يهم بذنب ولا يأتيه فقال المأمون لله درك يا
ابا الحسن فاخبرني عن قول الله تعالى وذا النون اذ ذهب مغاضبا لقومه فظن
معنى استيقن ان لن نقدر عليه ان لن نضيق عليه رزقه ومنه قوله تعالى
واما اذا ما ابتليه ربه فقدر عليه رزقه اي ضيق وقتر فنادى في
الظلمات ظلمة الليل وظلمة البحر وظلمة بطن الحوت ان لا اله الا انت
سبحانك اني كنت من الظالمين بتركي مثل هذه العبادة التي فرغتني لها في
بطن الحوت فاستجاب الله له وقال سبحانه فلولا انه كان من المسبحين للبث
في بطنه الى يوم يبعثون فقال المأمون لله درك يا ابا الحسن فاخبرني عن
قول الله عز وجل ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر قال الرضا عليه
السلام لم يكن احد عند مشركي مكة اعظم ذنبا من رسول الله صلى الله عليه
وآله لانهم كانوا يعبدون من دون الله ثلثمائة وستين صنما فلما جاءهم

بالدعوة الى كلمة الاخلاص كبر ذلك عليهم وعظم وقالوا اجعل الالهة
الها واحدا ان هذا لشيء عجاب وانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا على
آلهتكم ان هذا لشيء يراد ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة ان هذا الا
اختلاق فلما فتح الله تعالى على نبيه صلى الله عليه وآله مكة قال يا محمد انا
فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر عند مشركي اهل
مكة بدعائك الى توحيد الله فيما تقدم وما تأخر فقال المأمون لقد شفيت صدري
يا ابن رسول الله واوضحت لي ما كان ملتبسا فجزاك الله عن انبياء الله وعن
الاسلام خيرا **شرح** كلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و نمايش انجام آنكه مشتمل بر
دو منش **بخش اول** آنست كه مأمون عباسي از امام رضا عليه السلام در مقام استفسار
بعض مسايل و استكشاف بعض مشكلات خود در آمده گفت چه معنى دارد كلام خداي تعالى در قرآن مجيد كه
**فلما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه قال رب ارني انظر اليك** كه
ظاهرش بر آن دلالت دارد كه موسى عليه السلام چون بوعده گاه پروردگار خود آمد و پروردگار او با او
سخن كرد گفت اي پروردگار من خود را بمن نما كه بديده ظاهر تو نگرم چون روا باشد كه موسى بن عمران
عليه السلام كه بمرتبه كلام الهي فايز باشد نداند كه عظمت و كبرياي الهي زياده بر آنست كه ديده ظاهر
را گنجايش مشاهده جمال او بوده باشد و تجرد ذات و تقدس او از مقارنت ماده و مقابله و جهت و
مكان كه از شروط رويت بچشم سرست ظاهرتر است از آنكه توهم رويت او توان كرد تا آنكه در مقام طلب
رويت آن در آيد و از پروردگار خود آنرا در خواهد امام رضا عليه السلام فرمود درستي كه موسى عليه السلام
ميدانست و عالم بود بآنكه پايه عظمت و جلال او رفيع تر است از آنكه دست ادراك بصري بآن تواند رسيد
و بچشم سر او را توان ديد وليكن چون از جانب عزت بمرتبه كليمي فايز شد و سعادت مكالمه و مناجات
او دريافت بجانب قوم خود برگشت و در مقام اظهار نعمت پروردگار خود با ايشان در آمده خبر داد ايشان را
از مرتبه قرب الهي كه باو كرامت شده بود و سعادت مكالمه و مناجات حق كه روزي او گشته بود پس

قوم در مقام انکار آن درآمده گفتند ایمان نمی‌آوریم برای موسی تو و تصدیق سخن تو نکنیم تا خود کلام حق
را نشنویم چنانچه تو دعوی شنیدن آن میکنی و ایشان هفتصد هزار مرد بودند موسی از میان ایشان هفتاد
هزار کس اختیار کرده و از آن جماعت هفت هزار کس برگزید و از میان ایشان هفتصد کس گزین کرده
هفتاد کس ایشان را که بعقد استیار بی نیاز مانع بی داشتند قرین خود ساخت که با او بوعده گاه مکالمه پروردگار
حاضر شوند و بشنوند آنچه او شنیده بوده و گواهی دهند بصدق قول او و تتمه باقی قوم چون برگردند پس
با این هفتاد کس از میان قوم برآمده بجانب طور سینا که وعده گاه مکالمه و مناجات او بود با پروردگار روان
شد پس چون بآنجا رسید آن جماعت را در دامن کوه گذاشته خود بکوه برآمده درخواست کرد از حضرت
عزت جل که مرتبه دیگر با او بسخن درآید و بشنواند آنرا بقوم او که همراه او رسیده تا بصیقل آن غبار
زنگ شک و اعتقاد از آیینه خاطر ایشان زدوده شود و بعین الیقین مشاهده مرتبه قرب او نموده
باقی قوم را باز آن خبر دهند پس حضرت عزت تعالی شانه دعای او را بمعرض اجابت درآورده مرتبه دیگر
آغاز مکالمه او نمود اظهار ساخت و ایشان هم کلام حق را شنیدند چنانچه صدای آن از جانب فوق و تحت
و یمین و یسار و پیش و عقب بگوش ایشان میرسید تا بواسطه آنکه حضرت عزت تعالی شانه کلام خود
را در درختی که در آن مقام بود خلق کرده بود و چون صدای آن از آن درخت ظاهر میشد نسیم قدرت
هوای ملاصق آنرا بهر جانب منتشر میساخت و از هر طرف بر گوش ایشان میرسید پس با وجود مشاهده
آن حال بر انکار خود مصر و ورزیده گفتند لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة هرگز نمی‌آوریم ترا ایمان ای
موسی و تصدیق نمیکنیم بآنکه این کلام الهی است تا آنگاه که ما او را بر وجه آشکارا نبینیم و دیده ظاهر ما از مشاهده
جمال او روشنی نگیرد پس چون جرأت تکلم باین سخن بزرگ از ایشان بظهور رسید دریای غضب الهی
بجوش درآمده صاعقه قهر او بر ایشان زده و بسبب ظلم و ستمکاری که بگفتن این سخن بر خود روا داشتند
خرمن وجود همه را بباد فنا و هلاک برداد و موسی چون مشاهده آن حال نمود بمناجات درآمده گفت بار
خدایا چه گویم به بنی اسرائیل چون بجانب ایشان برگردم و ایشان مرا در معرض خطاب و عتاب آورده
گویند تو این جماعت را با خود بردی و چون بشنوانیدی صدق سخن خود را بر ایشان ظاهر ساختی همه را

در معرض هلاک درآوردی بواسطه آنکه در سخن خود که میگفتی با خدای تعالی سخن کرده ام و سعادت
مناجات و راز گویی او را یافته صادق نبودی از آن ترسیدی که چون زنده برگردند تکذیب
سخن تو کنند و ترا به کذب قول خود اعتراف باید نمود و بواسطه دفع این تهمت از خود بچه حیله متوسل
جویم گناه از آنکه از سر عقاب عاجل ایشان درگذر و مرتبه دیگر خلعت حیات در ایشان بپوشان تا
من ببلای تهمت گرفتار نگردم پس حضرت دعای موسی را مستجاب کرده ایشان را زنده ساخت
و باتفاق موسی نزد قوم فرستاد پس باز خطاب بموسی کرده گفتند بدرستی که اگر از خدای
تعالی درخواست مینمودی که خود را بتو نماید تا بدیده ظاهر مشاهده جمال او کنی هر آینه دعای تو مرتبه اجابت
می یافت و بسعادت لقای او فایز میشدی و خبر میدادی ما را از کیفیت ذات او و ما میگفتی که او
بر چه کیفیت و صفت است و چنانچه حق شناسایی است ما را معرفت بجمال او حاصل میشد موسی
گفت ای قوم خدای تعالی را بدیده ظاهر نتوان دید و ذات او را کیفیت و چگونگی نیست که علم کسی
بآن پی تواند برد و او را تعالی شانه بآیات و علامات میتوان شناخت و بدلیل برهان می
بشناخت او می توان پی برد نه بنگاه و دیدن ایشان باین سخن تسلی نشده گفتند تو ایمان نمی
آوریم و تصدیق حرف تو نمیکنیم تا آنکه رؤیت او را از خدا درخواهی موسی چون از قبول نصیحت ایشان
مایوس شد رو بدرگاه الهی کرده گفت پروردگارا شنیدی که جماعت بنی اسرائیل چه گفتند و مرا چه
کار میفرمایند و تو بصلاح حال ایشان داناتری از من و بهتر میدانی که جزای ایشان چیست وحی الهی نازل
شد که ای موسی سؤال کن از من آنچه ایشان از تو سؤال میکنند و بخواه آنچه از تو میخواهند که
ترا بر آن مواخذه نیست و ما بر سر آیم و مقایسه هم مظلمیم و گناه دیگری کسی او در معرض عقاب
نمی‌آوریم و علم کسی را بجهل دیگری ضایع نمیکنیم پس بعد از صدور امر الهی موسی لب باین کلام گشود
که ربّ ارنی انظر الیک ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف
ترانی فلما تجلّی ربّه للجبل جعله دکّا وخرّ موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک تبت الیک
وانا اوّل المؤمنین یعنی ای پروردگار من بنمای خود را بمن تا نظاره جمال تو نمایم و مرا بر رؤیت خود متمکن ساز

کلام الهی در جواب او بر وجه مطلوب شد که هرگز نتوانی دید مرا ای موسی و دیده ظاهر ترا قابلیت مشاهده جمال
خود نداده‌ام و لیکن نگاه کن بسوی این کوه که بلندترین کوههای این ملکست و قوة و توانائی او از تو و اشتمال
تو بیشتر پس اگر این کوه در جای خود قرار گیرد و تواند تحمل تجلی نمود و باشد که تو نیز مرا ببینی و در آن وقت طاقت
مشاهده جمال من بنموده کمان بر و اگر ببینی که کوه را توانائی تحمل پرتوی از تجلی نیست و بمجرد وصول ذره از نور
لقای ما بر آن ریزه ریزه شده از هم می پاشد تو نیز از تمنای آن درگذر و دل بر ظلمات هجران دیدار ما بنه پس چون تجلی
کرد پروردگار موسی بر آن کوه و چنانچه گفته‌اند بمقدار سوفار سوزنی یا برابر درهمی از نور خود بر آن کوه افکند بعد
از آنکه حیات و علم و قدرت در آن آفریده بود آن را ریزه ریزه گردانیده و پاره پاره ساخت از هم و از هیبت چون
موسی آن حال را مشاهده نمود از هول و دهشتی که او را دست داد و بر روی در افتاد و از هوش برفت و
چون بهوش آمد در مقام تسبیح و تنزیه پروردگار خود در آمده گفت پاکی یاد میکنم ترا از هر چه لایق حضرت تو
نیست و رجوع کردم و باز گشتم از جهل قوم خود به تنزیه ذات تو از امکان رویت امری که مستلزم نقصانست
بسوی معرفت و شناخت خود با آنکه خلاصی ذات تو از آن برترست که گنجایش آن بوده باشد و من
اول کرده‌ام کان بانکه ترا نتوان دید و دیده ظاهر محروم مشاهده جمال تو نیست پس مامون تسلی خاطر از جواب
امام ع حاصل کرده بسبب علم آن حضرت کرد و گفت لله درک خیر ما و ترا خدای تعالی جزاء
مرا از معنی قول الهی در باب یوسف پیغمبر ع که وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَن
رَّأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ و رفع کن از خاطر من این اشکال را که چون تواند بود که یوسف صدیق ع
با وجود مرتبه نبوت و عصمت قصد مخالطت زلیخا نماید و عزم مباشرت با او از وی وقوع یابد و
حال آنکه فعل مذکور بر او جایز نبود امام علیه السلام در مقام تفسیر آیه بر وجهی که رفع اشکال او در
ضمن آن بشود در آمده فرمودند که معنی آیه آنست که زلیخا قصد کرد مخالطت و صحبت یوسف را
اگر نه بود این که یوسف مشاهده برهان پروردگار خود که عبارت از نور عصمت و لمعه عصمت و نبوت
است کرده بود و دامان عفت او از آلایش معاصی پاک گشته قصد میکرد مخالطت او را اجابت
او قصد کرده بود و لیکن یوسف چون منیبا و علیه السلام بمرتبه عصمت فایز بود و از معصوم قصد معصیت

واقع نمیشود و ایشان گناه بعمل نمی آید مامون گفت لله درک یا ابا الحسن جزاء ده مرا از معنی قول
خدای تعالی که وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ
یعنی رفع کن از خاطر من اشکال را که از ملاحظه ظاهر معنی آن دست داده است چه ظاهر معنیش
خبر میدهد از آنکه ذا النون پیغمبر ع وقتی که غضب بر او مستولی شد و از میان قوم برون رفت
ظن کرده و گمان برد که قدرت بر او نخواهیم یافت چون تواند بود که از پیغمبر خدا این قسم
ظنی وقوع یابد و حال آنکه بمذهب حق پیغمبران جا بجا بمرتبه عصمت فایز باشند امام رضا علیه
السلام فرمودند مراد بذا النون یونس بن متی است که از قوم خود غضبناک شده از میان ایشان برون
رفت و ظن در این آیه بمعنی استیقن استعمال یافته و أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ بمعنی أن لن نضيق
عليه رزقه چنانچه آیه کریمه وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ قدر علیه بمعنی ضیق و
قتّر استعمال یافته است و معنی آیه والله اعلم آنست که صاحب ماهی یعنی یونس پیغمبر ع وقتی که از قوم
خود در غضب شد که چرا با او ایمان نیاوردند و قبل از آنکه وحی الهی باو نازل شود از میان قوم خود بیرون
رفت پس یقین دانست که ما روزی او را بر او تنگ نخواهیم کرد و هر جا که باشد باو خواهیم رسانید
تا آنکه بدریا در آمد و بزندان شکم ماهی گرفتار شد فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ پس ندا کرد یونس ع
در میان تاریکیها تاریکی شب و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی أَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ
إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ یا آنکه نیست معبودی بحق مگر تو پاکی یاد میکنم ترا از جمیع آنچه
سزاوار مرتبه الوهیت تو نیست و ترا از جمیع معایب و مناقص بری میدانم بدرستی که بودم من پیش از این از جمله
ظالمان و ستمکاران بر خود بسبب آنکه تارک بودم مثل این عبادتی را که الحال در شکم ماهی بآن
قیام دارم پس حضرت عزت دعای او را مستجاب ساخت و تسبیح او را بشرف قبول رسانیده گفت فَلَوْلَا أَنَّهُ
كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ اگر نه آنست که یونس از
جمله سبحان و تسبیح کنندگان بود و گفت لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ
الظَّالِمِينَ هر آینه درنگ میکرد در شکم ماهی و در آن مقام میداشت تا روزی که آدمیان برانگیخته

شوند و قیامت قایم شود و لیکن برکت ذکر و تسبیح پروردگار او را از آن حبس خلاص ساختیم پس
مأمون مرتبه دیگر بو طالب دعای حضرت قیام نموده گفت لله درّک یا ابا الحسن جزاه
مراد از قول خدای تعالی که بعد از فتح که بر حضرت مقدسه رسول صلوات الله علیه و آله نازل شده
که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر نسبت ذنب برسول خدای صلی
الله علیه و آله چون صحیح تواند بود و حال آنکه عصمت انبیا بطفیل عصمت اوست امام رضا علیه
السلام فرمودند که مراد گناه باعتقاد باطل مشرکین اهل مکه است نه گناه واقعی زیرا که نزد ایشان
گناه هیچکس بزرگتر از گناه رسول خدای صلوات الله علیه و آله نبود بواسطه آنکه ایشان همه بعبادت
اصنام و پرستش بت قیام داشتند و سیصد و شصت بت را غیر از خدای تعالی محراب عبادت خود
ساخته بودند پس چون آن سرور تمام ایشان را دعوت کرد و بگفتن کلمه اخلاص یعنی کلمه طیبه لا اله الا الله
و بتوحید خواند ایشان را بعد از آنکه بنهایت رسوخ در شرک داشتند بزرگ نمود آن نزد ایشان تکلیف آن را
امری عظیم دانستند پس بزرگان و ارباب سواد ایشان نزد ابو طالب جمع شدند و گفتند اجعل الالهة
الها واحدا ان هذا لشیء عجاب وانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا
علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان
هذا الا اختلاق آیا گردانید محمد خدایان متعدد ما را خدای یگانه یکتا بدرستی که یکتایی و یگانگی خدا امریست
بنهایت عجب و چون دیدند که ابو طالب نمیخواهد ایشان برخیزند از خانه او برآمده روان شدند و
بلکه بگر میگفتند در حال رفتن که در رفتن شتاب کنید و صبر و شکیبایی ورزید بر پرستش خدایان خود
بدرستی که مخالفت محمد با ما و پیش آمدن کار او حادثه ایست از حوادث دهر که او را پیش آمده است برای
ما و از وقوع آن چاره نیست یا دعوتی که محمد ما را میکند و اراده که کرده است امریست که مقرون بمصلحت
و صواب نباشد بلکه بواسطه طمع بزرگی و ریاست عرب و عجمست و این امریست که همه کس اراده
آن میکند و مراد همه کس است علی اختلاف التقریرین و نشنیده ایم ما این را که او ما را بر آن میدارد
در ملت آخرین که پدران خود را بر آن دریافته ایم یا ملت عیسی که آخرین ملل است زیرا که ایشان بجان اعتقاد

جمع

بودند که

بودند که دین عیسی بر تثلیث است نه بر توحید و نیست این توحید که او ما را بآن میخواند مگر افترا یا حتی و دروغی
از نزد خود پس چون فتح کرد حضرت عزت تعالی شانه بر پیغمبر خود صلوات الله علیه مکه را و او را بعوض آن
خود در آورده گفت انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما
تأخر یعنی بدرستی که ما فتح کردیم از برای تو ای محمد فتحی ظاهر و روشن بر هر کس تا آمرزیده شود از جانب خدای
تعالی آنچه از گناهان تو از پیش گذشته است و آنچه بعد از این خواهد بود در نزد مشرکان اهل مکه یعنی آنچه ایشان
اعتقاد گناه آن نموده داشتند و خواهند داشت بسبب خواندن تو ایشان را بتوحید پروردگار در زمان گذشته
و آینده پس مأمون گفت بدرستی که شفا دادی سینه مرا از رنجی که از این امور در هم رسیده بود ای فرزند
رسول خدای و واضح و روشن ساختی آنچه بر من ملتبس و مشتبه بود و حقیقت آنرا یافتم جزای خیر دهد
ترا حضرت عزت عطایا از جانب انبیای خود که رفع توهم گناه در ماده ایشان نمودی و از جانب
ملت اسلام که باین تقریر باطل اعتقاد را از اسلام بر طرف ساختی بیت دویم قرّبه
نجیّا نجی بمعنی منفعل است بمعنی فاعل از مناجات که بمعنی مساره و راز گفتنست و مستوی اند بوده که مصدر
باشد مثل نجوا چنانچه صاحب صحاح تصریح بآن کرده است و هذه عبارته قال الفرا و قد یکون
النجی و النجوا اسما و مصدرا و بهر تقدیر بحسب ترکیب حال است از فاعل قرّب که ضمیر مستترست
در و راجع بخدای تعالی یا از مفعول او که ضمیر بارز بیت متصل باو راجع بموسی است الی طور سینا مترجم گوید
طور بضم طا بمعنی کوه است مرادف جبل و مراد اینجا کوهیست واقع در نواحی شام که موسی علی نبینا و
علیه السلام بر آن استماع کلام الهی نموده است و سینا نام درختیست که در آن کوه واقع است و بآن نسبت
اضافه شده است کوه بآن و بفتح سین و کسر سین خوانده شده است و بفتح را نحویان بهتر دانسته اند
قال فی الصحاح و طور سیناء جبل بالشام و هو طور اضیف الی سیناء و هو شجر و قری
سیناء بالفتح و الکسر و الفتح اجود فی النحو لانه لیس فی ابنیة العرب فعلاء ممدودا
مکسوره و بعضی گفته اند که سینا نام مکانیست که کوه مذکور آنجا واقع است و از ابن عباس و عکرمه
نقل شده است که سینا و سینین بزبان حبشه بمعنی حسن و نیکوست و بعضی گفته اند که بمعنی مبارکست

پس طور سینا بمعنی خواهد بود که کوه حسن و مبارک یعنی با خیر و برکت و اضافت آن از قبیل اضافت موصوف
خواهد بود بصفت مثل یوم الاحد و بقلة الحمقاء و بعضی گفته اند سینا و سینین کوه پر گیاه پر درخت
را میگویند و برین تقدیر نیز اضافه از آن قبیل خواهد بود و بعضی گفته اند که سینا و سینین کنایه از درخت
میوه دار است چون در آن کوه درخت میوه دار چندی بوده است که مردم از میوه آن منتفع بوده
اند تعبیر از آن بطور سینا کرده اند از قبیل اضافت بادنی ملابست و صاحب تفسیر واحدی گفته که
اولی آنست که سینا و سینین اسم مکانی باشد که موقع کوه مذکور است و سبب تسمیه آن مکان
بآن حسن و مبارکی آن باشد چه اگر سینا خود بمعنی حسن و مبارک باشد چنانچه گذشت اضافت
طور بآن اضافت موصوف خواهد بود بصفت و آن جایز نیست حَتّٰى نَرَى اللّٰهَ جَهْرَةً یعنی عیانا
و نصبش بمفعول مطلق بودن است باین تقدیر که نعاین عیانا یا بر حالت از فاعل نری که ضمیر متکلم
است یا از مفعول آن که الله است یعنی ببینیم خدای او آشکارا شود بر ما آشکارا شدنی یا ببینیم
اورا در حالتی که ما آشکارا باشیم نه پنهان یا او بر ما آشکارا باشد جَعَلَهُ دَكًّا دک
بمعنی دق و کوفتن قال فی الصحاح الدک الدق و اینجا بمعنی اسم مفعول مستعمل
شده است که کلام برین تقدیر باشد که جعله مدکوکا و مراد لازم معنیست یعنی ریزه ریزه
شده و از هم پاشیده. وَخَرَّ مُوسٰى صَعِقًا خر بمعنی سقوط و بروی افتادن است و صعقا
مفعول مطلق فعل محذوف است یعنی صعق صعقا و میتواند بود که حال باشد از موسی
که فاعل خر است یعنی بیهوش شد بیهوش شدنی یا بروی افتاد در حالتی که بیهوش بود قال
فی القاموس صعق کسمع صعقا و یحرک غشی علیه و گفته اند که از عشای روز
پنجشنبه عرفه تا عشای جمعه عید اضحی بیهوش بود وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا هم بمعنی عزم
قصد و عزم آن شیئیست و مراد از اینجا والله اعلم آنست که در پیش اول مذکور شد پس قوله
تعالی و هم بها بحسب ترکیب جواب لولاست که برو مقدم شده یا دال بر جواب آن چنانچه میگوئی
فَقَتَلْتُكَ لَوْ لَا أَنْ أَخَافَ اللّٰهَ که درین تقدیر است که لو لا ان اخاف الله قتلتک

که بعضی حل بر تقدیم جواب بر لولا کرده اند و بعضی گفته اند فقتلتک آخر محذوفست و فقتلتک اول دال است بر آن
و زیادتی تحقیق درین باب در حاشیه دوم جلد ان شاء الله تعالی بمعنی اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ
در نقدر یعنی نقدر از قدرة ماخوذ نیست بلکه مشتق از قدر بمعنی ضیق و تنگیست چنانچه نظیر در آیه کریمه اَللّٰهُ
يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ از آن مشتق است یعنی حضرت حق جل و علا روزی را وسیع میگرداند و تنگ میسازد
روزی را از برای کسی که مشیت او بتوسعه روزی او تعلق گرفته و تنگ میسازد روزی را برای کسی که خواهد در
معرض امتحان خود در آورد و ماده و ادراک قابلیت زیاده بر آن نباشد و مراد اینجا والله اعلم آنست که
یونس علیه السلام یقین میدانست که ما روزی او را بالکلیه بر و تنگ سازیم یا و میرانیم خواهد در میان قوم یا
و هیچ شک نیست که حق در تفسیر این آیه و توجیه آن بر وجهی که منافات عصمت انبیا نداشته باشد
اینست که بر زبان امام علیه السلام جاری شده است پس التفات نباید کرد بآنچه بعضی مفسرین ذکر آن
کرده اند که مراد اینست که یونس علیه السلام ظن کرد که تقدیر نکرده ایم که او را عقوبتی برسانیم چون قبل از نزول
وحی از قوم خود هجرت گزیند که تقدیر او قدر بمعنی قضا و قدر ماخوذ باشد یا آنکه مراد تمثیل حال او با
بحال کسی که گمان داشته باشد که ما بر آن قدرت نداریم یا آنکه مراد وسوسه شیطانی باشد که
در وهم او جا کرده بوده است و بواسطه آن وهم تعبیر از آن بظن شده و دو اقوال مذکوره قبل
از بعثت او بوده است چه قبل از پیغمبری تجویز شده که انبیا را بعضی وساوس شیطانی بحسب
دهد و هست لاین ولایت که بعدم التفات سزاوار ترند و منه قوله تعالی وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ
فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ مترجم گوید ضمیر ابتلیه راجع بانسان که در اول آیه گذشته
معنی آیه بنا بر آنچه بعضی مفسرین ذکر کرده اند والله اعلم آنست که اما چون انسان را بیازماید پروردگار
او بدرویشی و سختی پس تنگ سازد بر وی روزی او را فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ پس او گوید آفریدگار
من اهانت فرمود و خوار گردانید و هیچ شک نیست که این از نهایت قصور نظر و قلت فهم او
چه آسایش درویشی بسیار و از آتش درویشان تا قرون از حد شمار است عبدالله انصاری گوید
درویشی چیست خاکی بیخته و آبکی برو ریخته نه پشت پای ازو گردی و نه کف پای ازو دردی

شعر ای دل اگر دیده بتحقیق بگشای ٭ درویشی اختیار کنی برتو نگری سُبحانَكَ إنّي كُنتُ
مِنَ الظّالِمینَ ببرکت مِثلِ هٰذِهِ العِبادَةِ الَّتي فَرَغتَ مِنها في بَطنِ الحوتِ سبب
نسبت ظلم بخود بر نحوی که بر زبان حضرت جاری شده است و هیچ یکی از تفاسیری که تا غایت بنظر رسیده
دیده نشده و موید آنست آنچه بعضی ارباب کشف و عرفان گفته اند که مرتبهٔ قربی که یونس علیه السلام را در شکم
ماهی حاصل شد قبل از آن او را حاصل نبود و بعد از آن نیز حاصل نشد تا آنکه فرو بردن ماهی او را معراج او دانسته
اند و درین باب حدیثی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و عارف رومی در مثنوی آنرا بر وجه
بنظم آورده است مثنوی گفت پیغمبر که معراج مرا ٭ نیست بر معراج یونس اجتبا ٭ آن من بر
چرخ و آن او نشیب ٭ زانکه قرب حق برونست از حسیب ٭ قرب نه بالا و پستی رفتن است ٭ قرب
حق از حبس هستی رستن است نمایش اول جمهور اهل اسلام اتفاق دارند بر آنکه درین نشأهٔ عنصری
دوار و دیدن ذات مقدس الهی بدیدهٔ ظاهر ممکن نیست و او را تعالی نشانه درین دنیا بعنوان دیدن
نمایش خلاف شده است در آنکه آیا در آن نشأه یعنی در آخرت رویت او بر وجه مذکور ممکنست یا نه اشاعره
بر آن رفته اند که ممکن است و خواص مومنین در بهشت لقای الهی بدیدهٔ ظاهر و چشم سر فایز خواهند شد
و لیکن نه بر وجهی که در مقابل ناظر باشد یا در یکی از جهات ست قرار گیرد یا مکانی محل او واقع شود و چه امور مذکوره
از لوازم دیدن درین دنیاست و در آخرت مشاهدهٔ او بر وجهی میسر خواهد بود که باین امور احتیاج نباشد و معتزله
میگویند ممکن نیست زیرا که چنانچه دیدن درین نشأه محتاج بمقابله و جهت و مکان است در آن نشأه نیز چنین
است چه عقل حاکم است بآنکه دیدن بچشم سر بدون امور مذکوره متصور نیست خواه درین نشأه باشد و خواه در آن
نشأه و لقای مومنین در آن نشأه که در قرآن و حدیث وارد است یعنی انکشاف تام و ظهور قلبیست چنانچه
از معارف و علوم درین نشأه انسان را بدلیل و برهان حاصل میشود در آن نشأه بدیهی خواهد بود و بر وجهی
علم او بآن حالت خواهد داشت که گویا معاینه می بیند و مشاهده است قال امیر المؤمنین علیه السلام
لا تُدرِكُهُ العُیونُ بِمُشاهَدَةِ العِیانِ وَلٰكِن تُدرِكُهُ القُلوبُ بِحَقایِقِ الإیمانِ
یعنی دیدهٔ ظاهر او را بدیدهٔ عیانی طاقت ادراک نیست ولیکن دیدهٔ باطن بنور ایمان و عمل صالح بمشاهدهٔ

جمال او فایز خواهد بود شعر بچشم دل جمالی میتوان دید ٭ که چشم سر در آن محرم نباشد ٭
و قال علیه السلام الحَمدُ لِلّٰهِ الَّذي لا تُدرِكُهُ الشَّواهِدُ وَلا تَحویهِ المَشاهِدُ
وَلا تَراهُ النَّواظِرُ وَلا تَحجُبُهُ السَّواتِرُ یعنی سپاس و ستایش خدای را که مشاهدهٔ بندگان
پی بادراکش نبرده اند و دیدهٔ نظر کاشفان او را ندیده اند و هیچ ستری حجاب او نیست
و هیچ پرده او را فرا نگرفته و اشاعره در اثبات مذهب خود متمسک شده اند بآیتی که در سؤال
اول از سؤالات این مبحث ایراد یافته است از دو وجه اول آنکه معلق و مشروط ساخته است خدای
تعالی رویت موسی را علی نبینا و علیه السلام در آیهٔ مذکوره بر قرار گرفتن و آرام گرفتن جبل که
فَإِنِ استَقَرَّ مَكانَهُ فَسَوفَ تَراني و قرار گرفتن و آرام گرفتن جبل امریست فی نفسه
ممکن و هرچه معلق و مشروط بامر ممکن باشد عقلا ممکنست پس رویت الهی ممکن باشد و معتزله در
جواب آن میگویند که آنچه رویت موسی در آیهٔ مذکوره معلق و مشروط بآن شده قرار گرفتن
و آرام نیافتن جبل مطلق نیست زیرا که در وقت تعلق مذکور هیچ شک نیست که جبل
آرام داشت و رویت حاصل نبود و بالفعل نیز جبل مذکور بر قرار است و رویت حاصل نیست
بلکه قرار گرفتن و آرامش جبل در حال مذکور لا نسلم که ممکن باشد بلکه محالست زیرا که خدای تعالی رویت موسی
را معلق و مشروط ساخت بآن بعد از آنکه خبر داده بود بآنکه رویت او وقوع نخواهد یافت که وَقالَ لَهُ
لَن تَراني و هیچ شک نیست که وقوع رویت بعد از اخبار الهی بعدم وقوع آن محالست نه ممکن پس
قرار گرفتن و آرامش جبل که رویت موسی علی نبینا و علیه السلام معلق و مشروط شده است بآن محال
باشد و کلام مذکور از قبیل تعلیق امر معلوم الامتناع باشد بامری تا دلالت کند بر امتناع وقوع آن امر مثل
آنکه گفته شود در جواب کسی که مجادله و نزاع دارد در وقوع الصدق داشته باشد که إن كانَ كَلامُكَ
هٰذا حَقًّا فَشَریكُ الباري مَوجودٌ که اراده بوده ازین کلام امتناع حق بودن کلام او چنانچه وجود
شریک باری ممتنع است و با آنکه معلق و مشروط شده درین کلام وجود شریک باری بامری که فی نفسه ممکن
است از قول مذکور اعتراف بامکان وجود شریک باری که کفر است لازم نمی آید و قایل آن مذهب کفر

نمیشود و بواسطهٔ معلوم بودن کذب کلام او نزد قایل قدح بر **مترجم گوید** مصنف دام ظله در حاشیه
عدة الاکمال این تحقیق را بشیخ جمال الدین بن مکی عربی نسبت داده و جهت رد آن بر این بوجه تأمل کرده است که این
سخن کلامی تمام نیست زیرا که بود که لن از برای تأکید نفی مؤبد مطلق باشد تا دلالت داشته باشد بآنکه هرگز رؤیت محقق
نخواهد بود نه در دنیا و نه در دار آخرت و بودن آن در معرض منفعت پس جواب نبود که مراد نفی رؤیت در
دنیا باشد و بس بخاطر میرسد که در ابطال دلیل مذکور همان منع امکان قرار جبل در حال طور بتجلی کافی باشد
و احتیاج بتبدیل آن بدلالت لن بر نفی مطلق نداشته باشد تا بحث مذکور آید قطع نظر از آن منقض
اجمالی در ابطال دلیل مذکور میتوان کرد بر بوجهی که اگر این دلیل بجمیع مقدمات حق باشد دلالت خواهد کرد
بر امکان رؤیت در دنیا چه هیچ شک نیست که آنچه بر استقرار جبل معلق شده است رؤیت در دنیاست که
مطلوب موسی بود نه رؤیت در آخرت و آن باطل است باتفاق پس دلیل مذکور بجمیع مقدمات حق نباشد
تقدیر **وجه دیگر** آنکه اگر رؤیت محال باشد چنانچه معتزله میگویند هر آینه موسی علیه السلام طلب آن
از پروردگار خود نمیکرد زیرا که طلب امر محال از طور عقل دور است و عاقل باختیار در آن مقام نمیشود پس طلب
موسی مر آنرا از پروردگار خود دلالت داشته باشد بآنکه موسی معتقد امکان آن داشته چنانچه ما
میگوییم پس آنچه معتزله بر آن رفته اند تقاضای آن داشته باشد که مثل موسی پیغمبری که از اعاظم اولوا
العزم باشد و بزیور کلیم الهی محلی شده که بر خدای تعالی چه چیز روا است و چه چیز نه و آحاد معتزله و جمعی که
بهرهٔ از علم کلام یافته اند دانسته و هیچ شک نیست که این طریقت معوج و راهیست که هیچ عاقل
اختیار سلوک آن نمینماید و معتزله بجهت اثبات مدعای خود که امتناع رؤیتست متمسک شده اند بهمین
آیه بر بوجهی که اگر رؤیت ممکن باشد روا باشد که مردم بدیدهٔ ظاهر خدا را ببینند چنانچه اشاعره میگویند پس
طلب موسی آنرا نبوده باشد که از او ممکن پس بچه سبب در معرض خطاب عتاب الهی در آمد و رد کرد
از او باین مرتبه بزرگ نمود که اطلاق ظلم بر آن شد و بسبب آن گروه را از هم برانداخت و صاعقهٔ غضب الهی
ایشان را زد چنانچه ادراک هلاک ساخت چنانچه از آن خبر میدهد قول خدای تعالی که **فقد سألوا موسی
اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم** و اشاعره

در جواب ایشان میگویند که سبب بزرگ داشتن سؤال مذکور این بود که موسی علیه السلام در دنیا طلب
سؤال آن کرده بود و ما قایلیم بآنکه در دنیا رؤیت الهی ممکن نیست چرا که رؤیت در دنیا چنانچه گذشت
موقوفست بر مقابله و جهت و مکان و امثال آن و امور مذکوره بر خدا روا نیست و معتزله را میرسد که
گویند که این معنی نیز تقاضای آن میکند که موسی علیه السلام جاهل باشد از آنکه بر خدای تعالی چه چیز
روا است و چه چیز روا نیست و آحاد اشاعره و جمعی که بهرهٔ از علم کلام دارند عالم بآنچه شما در مقام تشنیع
بر ما ذکر کردید و نسبت آن بما داده اید والله الهادی اکثر نحات بر آن رفته
اند که تقدیم جزا بر شرط جایز نیست بواسطهٔ آنکه معنی شرط مقتضی صدر کلام است بیان اینجا اجمال آنکه
چون کلامی ترکیب یابد از دو کلام ناقص که مضمون یکی از آن سبب تحقق مضمون دیگری باشد جزو سببی
را شرط می نامند و بواسطهٔ افادهٔ سببیت مذکوره یکی از ادوات شرط که ان و لو و اذا است بهمراه
در می آورند و جزو دیگری را که مسبب آنست و مترتب بر آن جزای آن و گاه فای جزائیه بر سر آن
می آورند و گاه بی فا ذکر میکنند مثل ان تکرمنی اکرمک و ان تکرمنی فانا
مکرم لک یعنی اگر گرامی داری مرا بزرگ گرامی میدارم ترا که گرامی داشتن مخاطب را متکلم سبب
گرامی داشتن متکلم شده است مر مخاطب را در این قسم مادهٔ اکثر علمای نحو بر آن رفته اند که وجه آنست
که شرط بر جزا مقدم باشد و مقدم داشتن جزا بر شرط جایز نیست و اگر کلام بر وجهی واقع شود
که چنان نماید که جزا مقدم یافته است آنرا جزای باید دانست و جزای دیگر بعد از شرط تقدیر باید کرد که
آنچه مذکور است مفسر آن باشد مثلا در مثل این کلام که انا ظالم ان فعلت کذا
که بحسب ظاهر جزا مقدم شده است بر شرط انا ظالم دیگر بعد از ان فعلت کذا مقدر باید داشت
که کلام در تقدیر باشد که ان فعلت کذا انا ظالم و انا ظالم اول مفسر آن باشد و
دلالت کند بر تقدیر آن در کلام و بعضی بر آن رفته اند که تقدیم جزا بر شرط جایز است پس در مثال
مذکور همان انا ظالم مذکور جزا خواهد بود و احتیاج بتقدیری در کلام نخواهد شد و هیچ شک نیست که
کلام حضرت امام علیه السلام درین حدیث در جواب سؤال آن دو کس که تقریر کرده اند قوله تعالی

وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ که از این قبیلست به لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَهَمَّ بِهَا
عرض بر هیچ یک از ایشان نیست و چنانچه میتواند بود که غرض حضرت این باشد که لَهَمَّ بِهَا در کلام
مقدر است و تقدیر کلام الهی بر این وجه میتواند بود که مدعا این باشد که وهمّ بها مذکور جزاست و چون جزا
آن محذوفست معنی کلام این آیه میشود و همچنین چون حضرت جزا را با لام اشبابی ذکر کرده اند وهمّ
بها که در کلام مذکور است بی لام است ظاهر از آن احتمال اولست پس میتوان کرد که کلام حضرت
مؤید مذهب بعضی محققین از ارباب تفسیر است که گفته اند که وهمّ بها جواب لولا نیست چرا که لولا اگر
چه از ادوات شرط نیست اما در حکم ادوات شرطست در اینکه جواب آنجا نیست که بر آن مقدم واقع شود
چنانچه جزا بر شرط مقدم نمیشود بلکه جواب لولا محذوفست و آنچه مذکورست دال است بر آن و مفسر
آنست و تقدیر کلام اینست که لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَهَمَّ بِهَا اما آنچه صاحب کشاف و اکثر
مفسرین ذکر کرده اند که تقدیر کلام در آیه اینست که لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَخَالَطَهَا یعنی
اگر یوسف علیه السلام برهان پروردگار را نمیدید و نور عصمت و لمعه نبوت را مشاهده نمینمود صحبت
زلیخا و مخالطت او تمام میشد و از جمله اموریست که سزاوار آنست که بآن التفات ننمایند و از موضع
اعتبار و اعتماد دوش ساقط دانند زیرا که توجیه مذکور بحسب ظاهر اشعار بآن دارد که از یوسف عم قصد و
عزم معصیت واقع شده است و بواسطه رفع این احتمال احتیاج می افتد بارتکاب مجاز و تاویل کلام
از ظاهر خود بی آنکه بآن احتیاج باشد چنانچه گفته شود که مراد اینست که در نفس یوسف عم بواسطه اقتضای
قوه شهوانی که در طبیعت انسان مرکوز است میل بآن بهم رسیده بود و چون میل مذکور از غایت شدت
شبیه بود بعزم و قصد تعبیر از آن بهمّ شده است که بمعنی قصدست بطریق استعاره یا آنکه اطلاق همّ
بر میل مذکور مجاز کلامی شبیه بنوعی دیگر است که فعل لفحات است یا آنکه از قبیل تسمیه مشرف بر شیء است
باسم آن شیء مثل قَتَلَ قَتِيلًا که اطلاق شده است قتیل که بمعنی کشته شده است بر کسی که مشرف
بر قتل است و امثال این تاویلات که موجب گردانیدن کلامست از حقیقت خود بی آنکه ضرورتی بآن
قاضی باشد باری بآن باعث و بواسطه آنکه میدان تقدیر وسیعست و هرگاه راه آن داشته

کسی

کسی را میرسد که آنچه خواهد تقدیر کند نمایش سیوم یعنی باید دانست که مراد برهان پروردگار تعالی
شانه که یوسف عم بسبب دیدن آن پیرامون قصد مذکور نگشت نصب دلایل عقلیه و شواهد نقلیه است بر
وجوب باز آمدن از محرمات و دوری کردن از معاصی و منهیات که از جانب حضرت عزت تعالی
وعده العزة وقوع یافته است و از کلام امام علیه السلام که الْمَعْصُومُ لَا يَهُمُّ بِذَنْبٍ وَلَا يَأْتِيهِ
که دلالت دارد بر آنکه قصد معصیت نیز منافی عصمت است مستفاد میشود که قصد معصیت نیز از جمله معاصیست
و مبادرت بآن مستوجب عقاب و سخط الهی مگر آنکه گوییم که از منافی بودن ناگزیر گردد بعصمت و عدم جواز وقوع
آن از معصوم لازم نمی آید که معصیت باشد چه میتواند بود که از قبیل سهو و نسیان بوده باشد که
باعتقاد علمای امامیه رضی الله عنهم وقوع آن نسبت بمعصوم روا نیست و منافی عصمتست و حال آنکه
باتفاق معصیت نیست و جمعی که تجویز کرده اند که از انبیا علیهم السلام ارتکاب معاصی واقع شود و
انبیا را معصوم نمیدانسته اند یوسف عم را باین تفسیر کرده اند که یوسف عم مبادرت بگشودن بند ازار
خود نموده و در محلی از زلیخا نشسته که ارباب مجامعت هنگام اراده آن کار آنجا می نشینند و برهان رب
را بآنکه آوازی از عالم غیب بگوش او رسید که أَنَا لَكَ وَأَنَا هَا یعنی برو باد ای یوسف که پیرامون مباشرت
زلیخا گردی و او متنبه نشد و آنچنان بر قصد خود اصرار داشت تا آنکه مرتبه دیگر آواز را شنیده متنبه
نشد و بعد از آن مرتبه سیوم متبدل باین عبارت یافت که أَعْرِضْ عَنْهَا یعنی روگردان خود را از
زلیخا و پیرامون مباشرت او مگرد و او همچنان بر آن مصر داشت تا آنکه یعقوب علیه السلام در برابر او آمد
و انگشت ملامت بدندان ممانعت گرفته خود را برو جلوه داد و بعضی گفته اند که آوازی شنید که یا
یوسف لَا تَكُنْ كَالطَّائِرِ كَانَ لَهُ رِيشٌ فَقَدْ لَا رِيشَ لَهُ یعنی ای یوسف مباش
مانند آن مرغ که پری داشت که بآن پرواز میکرد ناگاه اراده زنا کرد و چون بآن عمل اقدام نمود
بال و پر او بریخت و از پای در افتاده از پرواز خود باز ماند و بعضی گفته اند که دستی پیدا شد میان او و
زلیخا که بقلم قدرت بر آن نوشته شده بود که وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا
كَاتِبِينَ یعنی بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما نگاهبانند از ملائکه کرام که نویسندگانند

افعال و اقوال شما را و آنچه میکنید و میگویید میدانند و از وی دانستگی در نامهٔ اعمال شما مینویسند
با وجود آن از آن راه و باز نیامد و باز در آن نوشته دید که **وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ**
**فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا** یعنی نزدیکی مکنید بزناکاری بدرستی که زنا فاحشه است بزرگ و
اقدام بآن سبیلیست بد و فاسد و منکر و باز در آن نبشت دید که **وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى**
**اللَّهِ** یعنی بترسید و پرهیزکاری پیش آرید و بترسید از روزی که رجوع و بازگشت شما در آن روز بسوی پروردگار است
و اثری بر آن مترتب نشده همان بر سر اقدام بآن عمل بود تا آنکه خطاب الهی در رسید بجبرئیل علیه
السلام که ادرک لعبدی قبل ان یصیب الخطیئة یعنی دریاب بندهٔ مرا پیش از آنکه از او
خطائی در وجود آید پس جبرئیل بامر ملک جلیل بر او نازل شده و گفت یا یوسف اتعمل عمل
السفهاء و انت مکتوب فی دیوان الانبیاء یعنی ای یوسف بجا میآوری عمل سفیهان و نادانان حال آنکه
نام تو در دیوان انبیا و ارباب وحی ثبت است و ما میگوییم حضرت عزت با آتش غضب خود جمعی را
بسوزاند که اعتقاد ارتکاب معاصی بانبیای خدا دارند بآن مرتبه که با وجود ملاحظه این امور و مشاهده امثال
این تنبیهات جلی خود را از آن باز نداشتند و رسوخ در متابعت شیطان ورزیده بر آن اصرار نمایند و چه خوب واقع
شده است تشنیع زمخشری صاحب کشاف که در تفسیر خود بعد از نقل این اقوال از ایشان بر ایشان کرده است
والحق داد انصاف داده چه بعد از نقل کلام ایشان و بیان آنچه معتقد ایشان است از آن عبارتی ایراد
کرده که ترجمه‌اش اینست این امور و آنچه مثل آنست از امور یست که از ارباب حشو و جبر که دین ایشان بستن
بهتان و افترای بر خدای تعالی و بر پیغمبران او ایراد آن میکنند و بجز به صدق آن سبحانه و ارباب عدل
و توحید یعنی معتزله در روایات و مقالات ایشان راه این امور نیافته و هرگز راضی نشده‌اند بنسبت امثال این
امور بجمعی که بمرتبهٔ نبوت و هدایت خلق فایز شده‌اند و اگر احیانا از یوسف آنچه ادنی ذلتی واقع میشد آن
در معرض تشنیع و ملامت در نمی آمد و توبه و انابتی که از او واقع میشد در کلام مجید مذکور میشد چنانچه زلت
تقصیر آدم صفی علیه السلام در کلام مجید مذکور است و همچنین آنچه از داود و نوح و ایوب و یونس علی
نبینا و علیهم السلام واقع شده و توبه که بعد از آن کرده‌اند و استغفاری که از ایشان واقع شده

وانت مکتوب م

ذکر هم

ذکر همه در قرآن است و چون تواند بود که از یوسف علیه السلام مبادرت باشد الا بینا امور واقع شود
و حال آنکه حضرت عزت در کلام مجید او را ثنا کرده است و مخلص نامیده قال الله تعالی **وَلَمَّا بَلَغَ**
**أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا** و قال تعالی **إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ** پس معجز
باید دانست که پاکی عفت آن جناب در آنجا بمقام لغزنده مناسبت قرار و ثبات داشته
و بوجهی با نفس خود جهاد کرده است که ارباب مروت و عزم بر آن وجه جهاد ننمایند و در آن
حال نظر بصیرت بر دلایل حرمت و وجه قبیح آن داشته است تا آنکه بسبب آن از حضرت عزت
مستحق آن شده است که ثنا و ستایش او در کتابهای آسمانی که قبل از نزول قرآن بر انبیای
سابق نازل شده واقع شود و بعد از آن در قرآن مجید که حجت الهی است بر باقی کتابهای او و آنچه
در آن مذکورست از آیات و بینات مصداق آنهاست نیز ثنا و ستایش آن سمت گذارش پذیر
است و اکتفا نشده است الا باستیفای قصهٔ او و بیان تمام واقعهٔ او در ضمن سوره که علیحده
تا بزبان صدق و راستی تقریر کنند حکایات او را بر جمعی که بعد از او باشند تا آخر الزمان چنانچه سنت
جد بزرگوار او ابراهیم خلیل بعمل آمده و تا اقتدا کنند باو و پیروی او نمایند در عفت و پرهیزکاری
و پاکی ازار و ثبات ورزیدن در مواقعی که محل لغزش پای کرد است و مقام در افتادن با اعمال
دور از کار پس بی‌بهره گرداند حضرت عزت ایشان را از رحمت بی‌نهایت خود بسبب ایراد
ایشان نامری را که موجب شود با آنکه نازل ساخت الهی سوره را در کلام مجید که **إِنَّا أَحْسَنَ الْقَصَصِ**
آیه ایست در شان آن بواسطه آن باشد که اقتدا کنند مردم به پیغمبری از پیغمبران خدا در نشستن
میان پاهای زن زناکننده و گشودن بند ازار او و با اراده مباشرت بروجه حرام و در آنکه نهی کند پروردگار
او را از آن کار سه مرتبه و پس وعده در ضمن آیات قرآنی با آواز بلند بگوش او رسانیده و بر سرزنش
و ملامتهای عظیم نماید آن را بواسطهٔ آن کار و در مقام تهدید و وعید او در آید بطوری که تشبیه کند او را
بمرغی که پر او ریخته باشد و از پای در افتاده و پای عزم و اراده او صلاح از لغزش نیامده و بعمل آن عمل
نشود تا آنکه حضرت عزت جبرئیل را بفرستد که او را از آن عمل باز دارد و حال آنکه اگر حریص ترین مردم

درزنا کاری و دیگر دو چشم سخت تر زنا ایشان و آن کار او نیز مراتب آنچه ایشان به پیغمبر خدا نسبت دیدن
آن داده اند مشاهده نماید هیچ شک نیست که نه در کار و حرکت می آمد و نه در اعضای او قدرت و قوت و
الحق جای تعجب است ایشان را از اختیار نه بینی که آتش آن شهوت و از دراعضا و عضلات و
گمراهی که هیچ چیز از آن روشن تر و ظاهر تر نه تمام شد ترجمه کلام صاحب کشاف جزای خیر دهاد حضرت
عزت او را از جانب پیغمبران خود و فخر رازی نیز در تفسیر کبیر درین باب کلامی ایراد کرده که ترجمه اش چون
مناسب مقام است بر سبیل ثبت کرده میشد می باید هیچ شک نیست که جمعی که ایشان را اطلاع بر حقیقت
واقعه بوده و در میان این کار بوده اند زیاده بر هفت کس نشنیده اند اول یوسف علیه السلام که دعوی
تحی همه جا با اوست دوم زلیخا سیوم عزیز شوهر او چهارم زنانی که زلیخا ایشان را طلب کرده بود تا بر
حال او اطلاع یابند پنجم گواهان که یوسف ع بر صدق دعوی خود آورده بود که وَشَهِدَ شَاهِدٌ
مِنْ أَهْلِهَا ششم حضرت عزت تعالی شانه که عالم السر و الخفیات است هفتم ابلیس لعین که
محرک سلسله فساد و افساد است و این هفت کس همه اعتراف کرده اند بر پاکی دامان یوسف ع و
دوری او از مبادرت بگناه و ارتکاب معصیت پس توقف در آن باب نسبت بهیچ مسلمانی سزاوار
نباشد اما اعتراف یوسف ع آنجا که گفت هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي یعنی زلیخا در خواست مرا از نفس
من که کام خود از من بر آورد و من تن بآن در نداده ام و از و کناره گرفتم و جای دیگر گفت رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ
إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ یعنی بار خدایا زندان را دوست تر میدارم از آنچه این زنان مرا بآن میخوانند
یعنی مبادرت بزنا و اما اعتراف زلیخا آنجا که گفت وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ یعنی
بتحقیق که در خواستم یوسف را از نفس او و آرزوی وصل او کردم پس نگاه داشت او خود را و تن بآن در
نداد و همچنین بعد از آنکه زنانی که طلبیده بود که بر حقیقت حال او اطلاع یابند اطلاع یافتند و اعتراف کردند
نزد عزیز بر بیگناهی یوسف ع که گفت الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ یعنی اکنون
ظاهر و هویدا شد آنچه حق و راستیست که من جستم یوسف را از نفس او و آرزوی وصل او نمودم و اما
اعتراف شوهر او عزیز آنکه بعد از آنکه دید که پیراهن یوسف ع از عقب دریده شده است رو بزنان خود کرده گفت

إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ یعنی بدرستی که این کار از مکر و حیله شماست و بتحقیق
که کید و مکر شما بزرگ است درزد و در نفوس تاثیر میکند و اما اعتراف بزنان جائی که گفتند امْرَأَتُ الْعَزِيزِ
تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در کشاف آورده
که پنج زن بودند از آن پنج نفر از خواص عزیز با هم در شهر مصر نشسته صحبت زلیخا پیش گرفته و گفتند زن
عزیز یعنی زلیخا طلب کرده است غلام خود را از نفس او یعنی آرزوی آن کرده است که کام او را برآورد بدرستی
که شکافته است غلاف دل او را دوستی یعنی دوستی و محبت یوسف بدرون دل او در آمده است بدرستی که ما
می بینیم زلیخا را در گمراهی هویدا و خطای ظاهر و پیدا که با وجود شوهری مثل عزیز مصر شیفته در غم
گرده و جائی که گفته اند حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ یعنی پاک است خدای تعالی از آنکه
عاجز آید از آفریدن مردی پرهیزکار پاکیزه روزگار مانند یوسف علیه السلام ندانستیم ما بر و امری که
بر و نا سزاوار باشد و اما اعتراف بشهود قوله تعالی وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ
كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَإِنْ كَانَ
قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَلَمَّا رَأَى
قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ
چون یوسف نسبت این اراده را بزلیخا داد و دامان عفت خود را از آلایش تهمت تا بن
پاک وانمود عزیز گفت چون راستی این حرف بر من ظاهر شود و هیچ کس بغیر از شما ازین امر
خبر دار نیست یوسف گفت در آن خانه کودکی بود چهار ماهه عزیز گفت کودکی در آن سن چه داند و چگونه
سخن گوید یوسف علیه السلام فرمود که خدای من قادر است بر آنکه او را بسخن آورد پس گفت که عزیز از آن
کودک پرسید که تو چه میگویی کودک بقدرت ربانی بسخن در آمده گفت راست میگوید و خدای تعالی
ازین قصه خبر میدهد که وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا یعنی گواهی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا
و گفته اند که او پسر عم زلیخا بود و از روی حکمت گفت اگر گریبان یوسف از پیش پاره شده باشد او کاذب است
و زلیخا صادق و اگر از عقب پاره شده باشد او صادق است و زلیخا کاذب چون بخاطر آورد

گریبان او از عقب پاره بود و صدق دعوی او بر عزیز ظاهر شد و اما شهادت حضرت عزت و بیگناهی یوسف
قوله تعالی كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ
بعد از آن که جزء او از آنکه زلیخا قصد مباشرت یوسف کرده ذکر نموده و آنکه یوسف مشاهده برهان پروردگار
خود نمیشود در آیه قصد زلیخا میکرد یعنی چون مشاهده برهان ما کرد قصد او نکرد و ما نیز ما دید که همچنین او را
نجات دادیم در اطاعت حق و برهان خود را با و نمودیم تا بگردانیم از او بدی و اعمال ناشایست را یعنی
زناکاری بدرستی که او از بندگان خالص ماست یعنی پاک گردانیده شده از هر ناشایست و اما اقرار
ابلیس آنجایی که میگوید فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ
الْمُخْلَصِينَ یعنی بعزت و بزرگی تو قسم که پروردگار عالمیانی که در مقام اغوا و گمراهی جمیع فرزندان
آدم در خواهم آمد الا جمعی از ایشان که بصفت اخلاص متصف باشند یعنی بر ایشان دست نخواهم یافت
و دانسته شد که یوسف از بندگان مخلص بود پس کویی همه کس نسبت ارتکاب این عمل به یوسف داده اند
اگر از اتباع حق اند شهادت حق اجل و علا بطهارت دامن او از آلایش آن عمل قبول کنند و
اگر از اتباع شیطان اند باقرار و اعتراف او عمل نمایند تا اینجا بود ترجمه کلام امام فخر رازی با ترجمه آیاتی که ایراد
کرده است و الحق این کلام در غایت لطافت و نهایت مقرون بکمال حسن و ظرافت و اما اعتقادی
انجام کلام بعض مفسرین که تجویز نسبت خطا به پیغمبران علیهم السلام کرده اند و بنا بر این از کبائر
کبیره و صغیره معصوم میدانند در تفسیر آیه وافی هدایتی که بر سوال آن جواب ما مأمون اشتمال دارد یعنی
قوله تعالی لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ چون بحسب ظاهر مشعر است
بر صدور گناه از حضرت مقدسه مصطفوی صلعم در زمان گذشته و آینده مضطرب و مختلف است
بچند وجه در مقام توجیه و تاویل آن در آمده اند حق در این باب آنست که بر زبان معجز بیان حضرت
امام علیه السلام جاری شده است و بعد از صحت رسیدن نقل این حدیث جای شک و تردد در آن
باب نیست و بعضی از ارباب تواریخ و اصحاب سیر ذکر کرده اند که مشرکان مکه قبل از آنکه فتح مکه
بشود میگفتند اگر محمد صلعم بر خانه خدا مسلط نشود و حکم او در حرم الهی جریان یابد معلوم ما خواهد

شد که

شد که او پیغمبر بر حق است و دعوی که او را بر ترک عبادت اصنام و پرستش اوثان میکند مقرون بصواب و
چون مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما بدست آن حضرت مفتوح شد اقوام مشرکین همه اعتراف بحقیت
این پیغمبر صلعم نمودند فوج فوج بشرف اسلام که دین حق عبارت از آنست در آمده اذعان بنبوت محمد
صلعم کردند چنانکه سوره کریمه إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ
فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا بآن ناطق است و انکاری که بحضرت داشتند بر آنکه ایشان را بر ترک پرستش
اصنام دعوت مینموده است زایل گردید و گناهی که بحضرت نسبت میدادند بسبب عوده مذکور باعتقاد
ایشان مغفور و آمرزیده گشت چنانچه درین حدیث از امام علیه السلام تصریح بآن واقع است و اگر باین
تاویل قایل نشویم و حمل کنیم ذنب را که در آیه واقعست بر ظاهر چنانچه اکثر مفسرین عقیده دارند تعلیل فتح مکه
بآمرزش گناهان مقدم و موخر صحیح نخواهد بود زیرا که مفتوح ساختن الهی مکه را بجهت حضرت صلعم علتیت
آن ندارد که سبب غفران گناه او شود مگر آنکه مرتکب بعضی تاویلات بعیده باشند مثل آنکه گفته شود که چون فتح
الهی مکه را بدست آن حضرت متضمن جهاد آن حضرت بود با کفار و جهاد با کفار عبادتست و عبادات
مقتضی إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ باعث غفران گناه پس فتح مکه سبب آمرزش
گناه بوده باشد و امثال این توجیهات دور از کار و اما بنا بر آنچه امام علیه السلام فرموده اند سبب
بودن فتح مکه و آمرزش گناه حضرت را ظاهرتر از آنست که احتیاج به بیان داشته باشد و گنجایش
شک و ریبی در آن نیست و عجیب است از اکثر علمای امامیه و مفسرین ایشان رضه مثل شیخ الطایفه شیخ
ابو جعفر طوسی و امین الاسلام شیخ ابو علی طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان و سید مرتضی علم الهدی که با
وجود تصانیف بسیار که در تفسیر و حدیث و علم کلام دارند در هیچ کتاب از کتب خود متوجه ذکر این جواب
سوال مذکور نشده اند و وجهی چند درین باب ذکر کرده اند که نهایت ضعف و تکلف با آنها هست
اگر این حدیث در بعضی مصنفات علی بن بابویه مثل عیون اخبار الرضا و غیر آن مذکور است و زمان ابن
بابویه بر زمان ایشان مقدم است اما جمعی که تجویز صدور گناه از انبیا علیهم السلام کرده اند و اتباع غیر معصوم
نموده اند بعضی که تجویز صدور صغیره و کبیره هر دو کرده اند گناه را در آیه بمعنی ظاهر حمل کرده اند و گفته اند که

مراد بما تقدم و ما تأخر گناهانیست که پیش از نبوت از حضرت واقع شده و گناهانی که بعد از نبوت صادر شده
یا آنچه پیش از فتح مکه و بعد از آن بعمل آمده یا آنچه تا حال که زمان نزول آیت است واقع شده و آنچه بعد
ازین واقع خواهد شد یا گناهان پدر و مادر او علیه السلام که پیشتر بوده اند یعنی آدم و حوا و گناهان امت
او که بعد از او خواهند بود و بعضی که تجویز صغیره نمیکرده اند و دامان عصمت ایشانرا از آلایش گناه
پاک میدانند گناه را در آیت بر گناه صغیره حمل کرده اند و توجیه ما تقدم و ما تأخر بر وجهی که مذکور
شد و جمیع این وجوه چنانچه مخفی نیست مشترک است در آنکه مصحح تعلیل فتح مکه بآمرزش گناهان
حضرت نیست مگر بتأویل بعید و بباید دانست که بنابر تفسیر امام ع حمل ما تقدم و ما تأخر بر گناهانی که پیش از
نبوت و بعد از آن بعمل آمده ممکن نیست زیرا که دعوت مشرکین بدین حق و ترک پرستش اصنام که باعتقاد
ایشان گناه بوده پیش از نبوت واقع نشده است و همچنین بعنوان هر چه پیش از فتح مکه و بعد از آن
حمل کرد بواسطه آنکه بعد از فتح اعتقاد ایشان بگناه بودن آن باقی نماند و همه مسلمان شدند مگر
آنکه بگوئیم ما تأخر نظر بغیبیست که جز فتح تا مدتی بایشان نرسیده و تا آن وقت بر آن اعتقاد باقی بودند
و اگر حمل شود بر آنچه قبل از هجرت و بعد از هجرت از حضرت واقع شده چندان دور نخواهد بود والله
اعلم بمقاصد کلامه حدیث هجدهم روایت شده است بسندی که متصل است
بشیخ بزرگوار امین الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی از جمعی از اصحاب حدیث ما که عبارتند از علی بن
ابرهیم بن هاشم قرشی صحیح المذهب و علی بن محمد بن عبد الله بن اذینه از احمد بن عبد الله بن امیه از
بن الحسن باشند از احمد بن محمد بن خالد البرقی که احوال او در حدیث دویم سبق ذکر یافت از
بن سابق تغلبی که اصل او از کوفه بوده است و چون از آنجا بتفلیس نقل کرده بتفلیسی اشتهار یافته و اکثر
علمای رجال ضعیفش دانسته اند اما گفته اند که صاحب فضل بوده و کتابی در حدیث تصنیف کرده از
فضل بن قره تمیمی سندی که اصل او از آذربایجان است و از آنجا بارمینیه نقل کرده و علمای رجال ضعیفش
دانسته اند از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله
علیه و آله قالت الحواریون لعیسی یا روح الله من نجالس قال من یذکرکم الله

رؤیته

ویزید فی علمکم منطقه و یرغبکم فی الآخرة عمله شرح کلام بلاغت
نظام و همچنین دو بینش بینش اول گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفتند حواریان بعیسی علی نبینا و
علیه السلام که ای روح الله با که مجالست و همنشینی نمائیم عیسی فرمود که با کسی که دیدن او خدا را بیاد
شما بیاورد و سخن گفتن او علم شما را زیاده کند و عمل او باعث رغبت شما شود بآخرت بینش دویم
قالت الحواریون حواریون جمع حواریست و حواری یعنی یاری دهنده مطلق است یا یاری دهنده
پیغمبران و مراد اینجا جمعی اند از اصحاب عیسی ع که بسبب اختصاص بآن حضرت داشتند انصار او بودند
و گفته اند ایشانرا بواسطه آن حواریان میگفتند که حرفت ایشان گازری بود و جامها را از اوساخ ظاهری
پاک ساخته سفید میکردند زیرا که حواری مشتق از حورست بمعنی جامه سفید خالص قال فی القاموس
حوّره ای غسله و بیّضه و بعضی علما گفته اند که ایشان در واقع گازر نبودند و
اطلاق این نام بر ایشان کنایه از آنست که بزلال مواعظ و نصایح نفوس مردم را از اوساخ اخلاق
ذمیمه و اطلاق ناپسندیده پاک میکردند و بجامه نور که موقت توبه و رضای حق است رسانیده از ظلمات
جهل و نادانی میرهانیدند من یذکرکم الله رؤیته توصیف کرده است عیسی علی نبینا و علیه السلام همنشین
صحبت کسی را که تجویز مجالست و همنشینی او فرموده اند بصفت اول آنکه دیدن او باعث بیاد آمدن خدا
باشد چنانچه از دیدن ارباب زهد و عبادات و مشاهده اصحاب کشف و ریاضت این معنی مشاهده میشود دویم
آنکه کلام او موجب زیادتی علم همنشینان باشد و باعث خلاصی ایشان از ظلمت جهل و نادانی سیوم
آنکه عمل او باعث رغبت بآخرت شود یعنی بر اعمال و عبادات او باعث اقبال و میل خاطر باشد
بقیام باعمال اخروی و باز داشتن نفس از اشتغال دنیوی و باید دانست که مراد بمجالست همنشینی
در یک صحبت تنها نیست که متضمن الفت و زیادتی مخالطت و مصاحبت بوده باشد و همچنین اشعار
بآن دارد که کسی که متصف باین صفات نباشد نباید با او مجالست و مخالطت نمود و ترک مصاحبت او
باید کرد چنانچه شاعر گوید رباعی با هر که نشستی و نشد جمع دلت * وز تو نرهید زحمت آب و گلت
زنهار ز صحبتش گریزان میباش * ورنه نکند روح عزیزان بحلت * چه جای کسی که ضد این صفات

معتقد باشند مثل اکثر ابنای این زمان که دیدن ایشان باعث دور شدن از یاد خدا است و کلام ایشان
باعث زیادتی جهل و غوا و مشاهده کردن ایشان باعث دلیری در ارتکاب اعمال بد و کردار ناشایست
پس خوشا حال کسی که توفیق کناره کردن از ایشان یافته باشد و شیوهٔ عزلت و انزوا و مؤانست و
الفت بخدای تعالی پیش کرده باشد چه بسا باشد که مخالطت و مصاحبت ایشان منجر بامات قلب
و فساد اعتقاد شود و منتهی بحصول صفات و اخلاق که مستلزم هلاک نفس در زندگانی دنیا و آخرت
است نعوذ بالله من ذلک و در حدیث وارد است که فر من الناس فرارک من الاسد
یعنی بگریز از مردم چنانچه از شیر درنده میگریزی و از شعرو فیه حکمت منسوب است که بامام جعفر گفت
وصیتی مرا که از آن منتفع شوم حضرت فرمودند اقلل معارفک یعنی آشنایان خود را کم کن
باز گفتم زدنی یعنی زیاده کن ای فرزند رسول خدای حضرت فرمودند انکر من عرفت منهم
یعنی منکر شو کسی را که با او آشنا شده یعنی ترک آشنایی او کن و بخدا بپرداز و روایت کرده است شیخ
بزرگوار شیخ احمد بن فهد حلی در کتاب تحصین که از مصنفات اوست از ابن مسعود که گفت رسول
خدای صلعم فرمودند لیاتین علی الناس زمان لا یسلم لذی دین دینه الا من یفر من
شاهق الی شاهق ومن حجر الی حجر کالثعلب باشباله قالوا ومتی ذلک الزمان
قال اذا لم تنل المعیشة الا بمعاصی الله فعند ذلک حلت العزوبة قالوا یا رسول
الله امرتنا بالتزویج قال بلی ولکن اذا کان ذلک الزمان فهلاک الرجل
علی یدی ابویه فان لم یکن له ابوان فعلی یدی زوجته واولاده فان لم
یکن له زوجة ولا ولد فعلی یدی قرابته وجیرانه قالوا وکیف ذلک یا رسول
الله قال یعیرونه بضیق المعیشة ویکلفونه ما لا یطیق حتی یوردونه موارد
الهلکة یعنی هر آینه خواهد آمد بر مردم زمانی که دین هیچ صاحب دینی سلامت نماند الا کسی که بگریزد
از سر کوهی بسر کوهی و از سوراخی بسوراخی مانند روباه با بچهای خود جمعی که حاضر بودند گفتند که کی خواهد
بود آن زمان ای رسول خدای حضرت فرمودند که هرگاه که مردم تحصیل معیشت نتوانند نمود مگر بارتکاب

معاصی خدا و دست زدن بامور که ارتکاب آن بر ایشان جایز نیست پس در آن هنگام عزب بودن
حلال خواهد بود و مردم را بزرگ که خدای حرجی نخواهد بود گفتند ای رسول خدای نه تو ما را امر کرده
بکدخدایی و زن کردن حضرت فرمودند بلی چنین است و لیکن چون آن زمان برسد هلاک مرد در دست
پدر و مادر او خواهد بود و اگر پدر و مادر نداشته باشد در دست زن و فرزندان او و اگر زن و فرزند نداشته
باشد در دست قرابتان و همسایگان او گفتند چون خواهد بود آن ای رسول خدای فرمودند سرزنش
و ملامت او خواهند کرد بر تنگی معیشت و ما و رای تکلیف او خواهند نمود بامور که طاقت او بآن
نرسد تا آنکه برساند او را بجایی که باعث ارتکاب معاصی هلاک دین او باشد پس چه بهتر که از
صحبت خلق بصحبت حق اشتغال نمایی و عزت دنیا و آخرت را در عزلت و انزوای از ما سوا دانی
**مصنف گوید** ٭ در عزلت آرای فرزانه مرد ٭ وز جمع ما سوی الله باش فرد ٭
هر که او توفیق حق آمد دلیل ٭ عزلتی بگزید و رست از قال و قیل ٭ عزت اندر عزلت آمد ای فلان
تو چه جویی ز اختلاط این و آن ٭ گر تو خواهی عزت دنیا و دین ٭ عزلتی از مردم عالم گزین ٭ چون شب
قدر از همه مستور شد ٭ لاجرم از پای تا سر نور شد ٭ اسم اعظم چونکه کس نشناسدش
سروری بر جمله اشیا باشدش ٭ گر تو هم از خلق پنهانی همی ٭ لیلة القدری و اسم اعظمی ٭
**حدیث نوزدهم** روایت شده است بسندی که متصل است
بشیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن بابویه از حسین بن ادریس از پدر او ادریس از احمد
بن محمد بن عیسی از محمد بن یحیی خزاز از موسی بن اسمعیل المروزی از اسمعیل پدر او که در صدر حدیث
یازدهم احوال ایشان گذشت از امام موسی کاظم علیه السلام از آبای بزرگوار آن
حضرت از امیر المؤمنین و امام المتقین علیه و علیهم سلام الله الملک الامین که آن حضرت گفت
ان یهودیا کان له علی رسول الله صلی الله علیه وآله دنانیر فتقاضاه
فقال یا یهودی ما عندی ما اعطیک قال فانی لا افارقک یا محمد حتی
تقضینی فقال اذا اجلس معک فجلس معه حتی صلی فی ذلک الموضع

الظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة والغداة وكان اصحاب رسول الله صـ يتهددونه
ويتواعدونه فنظر رسول الله صـ اليهم فقال ما الذى تصنعون به فقالوا يا رسول الله
يهودى يحبسك فقال عليه السلام لم يبعثنى ربى عز وجل بان اظلم معاهدا ولا
غيره فلما علا النهار قال اليهودى اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان
محمدا عبده ورسوله وشطر مالى فى سبيل الله اما والله ما فعلت بك الذى
فعلت الا لانظر الى نعتك فى التورية فانى قرات نعتك فى التورية محمد بن عبد
الله مولده بمكة ومهاجره بطيبة وليس بفظ ولا غليظ ولا سخاب ولا متزين
بالفحش ولا قول الخنا وانا اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله وهذا
مالى فاحكم فيه بما انزل الله وكان اليهودى ذا مال ثم قال على عليه
السلام كان فراش رسول الله صلى الله عليه وآله عباءة وكان مرفقته ادما حشوها
ليف فثنيت له ذات ليلة فلما اصبح قال لقد منعنى الفراش الليلة الصلوة
فامر عليه السلام ان يجعل بطاق واحد **شرح** کلام بلاغت نظام آن خلاصه آفرینش
در ضمن دو بخش **بخش اول** خلاصه کلام معجز نظام حضرت امیر آنکه بدرستی که یهودی
بر رسول خدای صلی الله علیه وآله دیناری چند بود وقتی تقاضای آن دینارها از حضرت رسول الله صـ نمود
حضرت فرمود ای یهودی نزد من چیزی نیست که بتو دهم کاه باز آنکه چندی صبر کن که چیزی بهم رسد یهودی
گفت بدرستی که مفارقت نمیجویم از تو ای محمد تا حق مرا ادا کنی حضرت فرمود اینک با تو می‌نشینم تا
وقتی که تو رضا بآن داشته باشی و نزد او نشستند تا وقتی که در همان موضع نماز ظهر و عصر و مغرب و
عشا و صبح گذاردند اصحاب چون آن حال را مشاهده کردند در مقام تهدید و وعید یهودی درآمدند پس
نظر حضرت صلی الله علیه وآله بایشان افتاد فرمود چه دارید با این وبا او چه میخواهید بکنید گفتند ای
رسول خدای یهودی در مقام حبس تو شده است چون توانیم این را که نا شاید حضرت فرمود خدای
من عزیز است و بزرگ مرا از برای آن بر خلقان خود فرستاده است که بر کسی که در امان من درآمده اند

و با ایشان

و با ایشان عهد کرده ام که ستم نمایم و نه بر غیر ایشان پس چون آفتاب بلند شد و حضرت همچنان
در آن مقام ثبات داشت یهودی زبان بکلمه اسلام گشوده گفت اشهد ان لا اله الا
الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله و اینک شطر مال من بعد از آن صدقات بجهت اینکه درم
من مرتکب این عمل شدم و در مقام حبس تو درآمدم مگر بواسطه آنکه بخاطر آورم و ببینم که صفت
ترا که در تورات دیده ام آنچنان هست یا نه و یقین من بحقیت تو حاصل شود چرا که من نعت و ستایش
ترا در تورات دیده ام و آنچنان خوانده ام که محمد پسر عبدالله مولد او مکه معظمه خواهد بود و مکان هجرت
او از مکه به مدینه طیبه خواهد بود و بد خلق خواهد بود و سنگین دل و نه درشت گو و نه بلند آواز و در مقام ایذای کسی
بدشنام و سخنان ناخوش نخواهد بود و اینک من گواهی میدهم که خداوند سزاوار پرستش نیست
مگر معبودی بیهمتا و بدرستی که تو رسول خدایی بحق و اینست مال من حکم کن بآن آنچه خدا امر فرموده
است و یهودی مذکور صاحب مال بود و جمعیت تمام داشت بعد از آن امیرالمؤمنین عم فرمود
که فراش یعنی جامه خواب حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه وآله عبائی بود و بالشی که بر آن
تکیه میفرمودند از پوست بود و حشو آن لیف خرمایی اشتهار بر سبیل اتفاق عبای مذکور را دولا
کرده فراش حضرت ساخته بودند چون صباح شد و از خواب بیدار شدند بر زبان مبارک آوردند
که امشب فراش جامه خواب مانع آمد مرا از قیام بجا شب پس امر کرد که دیگر آنچنان نکنند
و سبحان الله خوش یک لا اکتفا نمایند **بخش دویم** بان اظلم معاهدا معاهد اسم
مفعول است از عهد یعنی امان یعنی امان داده شده با آن عهد یعنی ذمه یعنی کافر ذمی شطر
مالی فی سبیل الله شطر یعنی نصف است و بعضی جزو هم آمده خواه نصف باشد و خواه
نه و اینجا هر دو معنی محتمل است نعتش بقول یهودی بعد از این کلام که فاحکم فیه
بما انزل الله گویا ناظر است باحتمال دویم چرا که تعیین جزو که چند است بحکم خدا منتز احتیاج
دارد که نصف چه نصف ادریت معین یا لا لانظر الی نعتک فی التوریة یعنی تا
بدانیم که نعت و ستایشی که در تورات هست و ستایش تست یا نه و اختصار شده است در کلام

در کلام بواسطهٔ دلالت مقام بر مقصود و متکلم موئله بمعنی جایگاه یعنی بعض هلاکت قال فی القاموس
مکه اهلکه و نقصه و اینکه بعد الهام را که نامیده اند بواسطهٔ آنست که محل نقص و کم شدن
کتابت یا فانی و مرتفع کردن آن یا بواسطهٔ آنکه هر کس قصد آن شهر کند از روی ظلم و
عدوان هلاک میکرد چنانچه نسبت باصحاب فیل واقع شد و مهاجره بطیبه مهاجر بفتح
جیم موضع هجرتست و هجرت بکسر ها و ضم ها هر دو آمده است بمعنی بیرون آمدن از ملکی بملکی دیگر و طیبه
بفتح طا و سکون یا مدینهٔ رسولست صلی الله علیه و آله و سلم لیس بفظ ولا غلیظ ولا
سخاب فظ و غلیظ در معنی نزدیک بهم اند یعنی بدخلق و سنگین دل و درشت گوی و سخاب
بسین بی نقطه و خا مشدده و بعد از الف بای یک نقطه صیغهٔ مبالغه سخبت بفتح یک خا
که بمعنی شدت صوت و فریاد کردنست عرب میگویند تصاخب القوم یعنی تصایحوا و تضاربوا
بریکدیگر فریاد کردند و یکدیگر را زدند ولا مترنن بالفحش ولا قوال الخنا مترنن برای بی
نقطه و دو نون از رنه بفتح را و تشدید نون ماخوذ است که بمعنی آوازست قال فی القاموس
الرنة الصوت رن یرن رنینا صاح و خنا بفتح خای نقطه دار و بعد از آن نون و الف
فحش است یعنی هر دو یک معنی اند و تفنن در عبارت واقع شده است کان فراش
رسول الله صلعم عباءة ای عبا جامه میباشد که خز غالب باشد راجح بحضرت رسالت صلعم
میتواند که نامی اصل کلمه باشد که دجالت و قفی نامیده چه عبا و عباءة هر دو در لغت آمده قال
فی القاموس العباء کساء معروف کالعباءة وکانت مرفقته ادما حشوها
بمعنی بالش است و ادم بفتح همزه و دال جمع ادیم که بمعنی پوست یعنی بالش حضرت پوستی
بود که با هم تعبیه کرده بودند لقد منعنی الفراش اللیلة الصلوة یعنی چون فراش نرم
شده بود لیف و نرمی که از آن محسوس میشد مانع آمد نفس مرا از قیام نماز و نفس من اقبال
بآن نکرد که از آن مفارقت جوید و نماز شب بر خیزم و گویا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از
نماز درین مقام بعض نماز شب را خواسته باشند چه علمای ما رضوان الله علیهم بر آنند که برای دانش

بعض شب و قیام نماز وتر از واجبات مختص بآن حضرت بود و ترک آن بر ایشان جایز نبود والله
اعلم حدیث بیستم روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب ما که در صدر حدیث چهاردهم بیان احوال ایشان شده از احمد
بن محمد بن خالد البرقی که احوالش در صدر حدیث دویم سبق ذکر یافت از منصور بن عباس
ابو الحسن الرازی که از سکنهٔ بغداد است و کتاب بزرگی در نوادر منسوب باوست از سعید
بن جناح که جلیل القدر و ثقه بوده است و خدمت امام علی نقی علیه السلام کرده از عثمان
بن سعید العمروی که مکنی بابی عمرو بوده و ثقه و جلیل القدر است و از اصحاب امام علی نقی علیه
السلام از عبد الجبار الکوفی از مهاجر بن زید الاسدی که هر دو از اصحاب صادق علیه
السلام که آن حضرت فرمودند که مر عیسی ابن مریم علی قریة قد مات اهلها
وطیرها ودوابها فقال اما انهم لم یموتوا الا بسخطة ولو ماتوا متفرقین
لتدافنوا فقال الحواریون یا روح الله وکلمته ادع الله ان یحییهم لنا
فیخبرونا ما کانت اعمالهم فنجتنبها فدعا علیه السلام ربه فنودی من الجو ان
نادهم فقام عیسی علیه السلام باللیل علی شرف من الارض فقال یا اهل
هذه القریة فاجابه منهم مجیب لبیک یا روح الله وکلمته فقال ویحکم ما
کانت اعمالکم قال عبادة الطاغوت وحب الدنیا مع خوف قلیل و
امل بعید وغفلة فی لهو ولعب فقال کیف کان حبکم للدنیا قال
کحب الصبی لامه اذا اقبلت علینا فرحنا وسررنا واذا ادبرت عنا بکینا
وحزنا قال کیف عبادتکم للطاغوت قال الطاعة لاهل المعاصی
قال کیف کانت عاقبة امرکم قال بتنا لیلة فی عافیة و
اصبحنا فی الهاویة فقال وما الهاویة قال سجین قال وما سجین قال
جبال من جمر توقد علینا الی یوم القیامة قال فما قلتم وما قیل لکم قال

فلما دنا الی الدنیا فزهدنا فیها فمثل لنا کذبتم فقال ویحک کیف لم تکلمنی
غیرک من بینهم قال یا روح الله انهم ملجمون بلجم من نار بایدی ملائکة
غلاظ شداد وانا کنت فیهم ولم اکن منهم فلما نزل العذاب عمنی معهم
فانا معلق بشعرة علی شفیر جهنم لا ادری اکبکب فیها ام انجو منها
فالتفت عیسی علیه السلام الی الحواریین وقال یا اولیاء الله اکل الخبز
الیابس بالملح الجریش والنوم علی المزابل خیر کثیر مع عافیة الدنیا والاخرة

**شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول**

خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه مرور کرد عیسی بن مریم علیه السلام بر دهی که اهل آن ده همه بر جای
خود مرده اند ولی هنوز مباشر دفن ایشان نشده و از مرغان و سایر حیوانات و دواب آن نیز اثری
نمانده رو باصحاب خود کرده گفت هان بدرستی که اینها مرده اند مگر بغضب الهی که بسبب گناهی
از ایشان در وجود آمده ایشان را فرو گرفته است چرا که متفرق و جدا جدا فوت میشدند یکدیگر را دفن
میکردند پس حواریون که صفت ایشان از پیش رفت گفتند ای روح الله دعا کن
بدرگاه الهی که ایشان را زنده کرداند از برای ما تا خبر دهند ما را که اعمال ایشان چه بوده و بچه عمل مستوجب
این عقوبت شده اند تا ما پیرامون آن عمل نگردیم و از آن مجتنب باشیم پس عیسی علیه السلام
ملتمس ایشان را در معرض احتیاج در آورده دعا کرد بدرگاه الهی و احیای ایشان را از خدا درخواست
پس دعای او را در معرض اجابت در آورده ندا در داد او را که طلب این عیسی ایشان را که جواب تو
خواهند داد پس عیسی علیه السلام در اثنای شب و وقت تصفیه هوا از کدورت اغیار
خلایق بر خواست و بر جای بلندی از زمین بر آمد و گفت اهل این ده شخصی از ایشان در جواب
او بر آمده گفت لبیک یا روح الله وکلمته عیسی گفت جای رحمت شما
خبر دهید مرا که اعمال شما در دار دنیا چه بوده و بچه سبب مستوجب این عقوبت شده اید آن
شخص گفت عمل ما عبادت طاغوت بود و دوستی دنیا با ترس اندک و آرزوی بسیار و نهایت

غفلت بر گرفتاری لهو و لعب عیسی گفت دوستی شما دنیا چون بود گفت مانند دوستی طفل مادر خود که
هرگاه روی بما می آورد خوشحال و فرحناک میشدیم و هرگاه که روی از ما بر می تافت میگریستیم و غمگین
میشدیم عیسی گفت عبادت شما طاغوت را چون بود گفت اطاعت میکردیم ارباب معاصی را در
آنچه ما را بر آن میداشتند بعمل می آوردیم عیسی گفت آخر کار شما چون شد گفت خوابیدیم شبی بعافیت
و در غایت حال و صباحش خود را در هاویه دیدیم پرسید که هاویه چه چیز است گفت سجین گفت
سجین کدام است گفت کوههای آتشین که بجهت سوختن بر می افروزد و مشتعل میکشد از برای سوختن
ما تا روز قیامت عیسی گفت در آن وقت شما چه گفتید و بشما چه گفتند گفت گفتیم ما را باز
فرستید بدنیا تا زهد ورزیم و پرهیزکاری قیام نماییم و تلافی تقصیری که از ما در وجود آمده بکنیم با ما گفتند
دروغ میگویید چون بدنیا باز گردید بقول خود عمل نخواهید کرد عیسی گفت چونست که غیر از تو از اینها
با من در سخن نیامد و این امر بتو اختصاص یافت گفت ای روح الله ایشان را بزیر لجامهای آتشین
در آورده اند و سر آن بدست ملایکه عذاب است اگرچه در میان ایشان بودم اما از ایشان نبودم
و عمل ایشان از من واقع نشده بود و پس عذاب بر ایشان نازل شد مرا نیز با ایشان فرا گرفت پس
مرا بموئی در آویخته بر کناره دوزخ باز داشتند مشرف بر افتادن در آن چنانچه نمیدانستم که بروی
در خواهم افتاد و یا رهایی از آن خواهم یافت پس عیسی روی مبارک بجانب حواریون کرد
گفت ای دوستان خدای معاش کردن بنان خشک و نمک نیم کوفته و خوابیدن بر مزبلها خاصیت
بسیار خوب کاهی که با عافیت دنیا و آخرت باشد **بینش دویم** اما انهم اما مخففه
میم حرف استفتاح است که در اول جمله در می آید بواسطه تنبیه و آگاه کردن مخاطب بر شنیدن آن
و گوش انداختن تا وقتی که تمام گفته شود و گاه است که الفش را حذف میکنند مثل ام والله
قائم که در اصل اما والله بوده لم یموتوا الا بسخطه بسخط بفتح سین و خا و ضم سین و سکون خا
هر دو آمده بمعنی غضب لو ماتوا متفرقین لتدافنوا ظاهر است که تدافنوا درین فقره
بمعنی دفنوا استعمال یافته باشد مثل توانی که در لغت عرب بمعنی ونی مستعمل است و حکمت

که برهان یعنی حجّت که مشارکت دو کس است یا زیاده در معنی باقی باشند نمایشش بجزئی از تکلیف چنانچه
مشارکت محمول شود بر مشارکت اقوام و قبایل ایشان با یکدیگر چه مشارکت اشخاص چنانچه ظاهر است
مفعول نیست یا روح الله و کلمته مترجم گوید در اختصاص عیسی علیه السلام باین دو اسم اقوال
بسیار است و درین کتاب بذکر سه قول از آنجمله از برای هر یک اختصار میرود و اما در تسمیهٔ او بروح
الله قول اوّل آنکه چنانچه روح باعث حیات است عیسی علیه السلام باحیای اموات یا احیای
قلوب یا احیای دین حیات میفزود و چون بود که مرده را برای اعدا و از روح الله نامیده شد دوم آنکه او را
روحی بود و جهت اضافه باشد آنکه آن بود که مادر الله داد و اما در تسمیهٔ او بکلمه الله قول اوّل آنکه بکلمهٔ
کن موجود شده بی واسطهٔ پدر دوم آنکه در گهواره بامر خدا متکلم باین کلمه بود که انّی عبد الله آتانی
الکتاب سیّم آنکه مردم باو هدایت می یافتند چنانچه بقرآن که کلام است هدایت می یابند
قتود یعنی فی الجوّ بفتح جیم و تشدید واو فضائی مابین آسمان و زمین است علی شرف
و او بشرف مکان بلند است و گفته اند که از اینجاست که شریف را شرف نامیده اند چه تشبیه
کرده اند بلندی و رفعت را به بلندی و رفعت مکانی فتعالی و تحکم بیع باسم رفعت یعنی
رحم همچنانچه ذیل یعنی عذاب است و بعضی از ارباب لغت هر یک را در مکان دیگری استعمال
میکنند یعنی گاه در مقام رحمت ذیل میگویند و در مقام عذاب بیع و گاه برعکس عبادة الطاغوت
طاغوت بر وزن فعلوت است از طغیان که بمعنی رد کشیش از حد و اندازه است و در اصل طیغوت
بوده که لام الفعل آنرا برخلاف قاعدهٔ قیاس بر عین الفعل مقدم داشته اند بعد از آن قلب یاء
الف را بواسطهٔ تخفیف بالف و طاغوت را هرچند معنی اطلاق کرده اند بمعنی کاهن و شیطان
و اصنام و هر کس بزرگ و رئیس و اهل ضلال باشد و هر کس مانع آید کسی را از عبادت خدای تعالی
و هر که عبادت کند کسی را بجز از خدای تعالی و گاه در کلام معجز مستعمل میشود چنانچه در آیهٔ کریمه
یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به یعنی میخواهند منافقان
که با وجود دعوی ایشان مرافعهٔ خود را بسوی طاغی یاغی برند که میان ایشان محاکمه نماید و حال آنکه

مامور بزرگ هستند و سبب نزول این آیه آن بود که یهودی را با منافق مخاصمه افتاد و بجائی محتاج شدند
که پیش او مرافعهٔ مهم خود کنند یهودی منافق را بحکم نبوت کشید و بحکم حضرت مقدسهٔ نبوی راضی
شد و منافق بحکومت کعب بن الاشرف که از جملهٔ منافقان بود و میل بود و بحکم حضرت رضا نداد
پس حضرت عزت این آیه را فرستاد و گاه جمع استعمال می یابد چنانکه در آیهٔ کریمهٔ والذین
کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات رفعت
جمع واقع شده یعنی آنانی که کافر شده اند و خود را پوشیده اند دوستان ایشان و متولی امور ایشان
طاغوت شد که این معاندان و بتان و دیوان که طاغوت درین مقام عبارت از ایشان است بیرون می آورند
ایشان را از نور که عبارت از ایمان و هدایت است بسوی ظلمات که عبارت از کفر و ضلالت است و غفلت
فی لهو و لعب استعمال لفظ درین مقام از روی مجاز است چنانچه در النجاة فی الصدق گفته
اند زیرا که لهو و لعب بحسب حقیقت ظرف غفلت نیست بلکه تشبیه شده یعنی که با غفلت دارد یعنی
که مظروف را با ظرف و علاقه تشبیه کرد لفظ فی استعمال شده و میتواند بود که فی اینجا بمعنی
مع باشد چنانچه در آیهٔ کریمهٔ ادخلوا فی امم گفته اند که بمعنی امم است یا از برای جنسیه باشد
مثل قوله تعالی فذلکن الذی لمتننی فیه که بمعنی لمتننی بسببه است
اذا اقبلت علینا فرحنا و سررنا و اذا ادبرت عنا بکینا و حزنا
این هر دو شرطیه در موقع معترضه ما بعد واقعند که حب الصبی لامه باشد یعنی بیان سکینه که حب
صبی با در بر چه وجه است و وجه مناسبت چیست فانا معلق بشعرة علی شفیر جهنم کنایه
از آنست که مشرف بوده است بر افتادن در آن و میتواند بود که از آن معنی صریح اراده شده
باشد و در واقع او را بموی تعلق داشته باشند و شفیر یعنی جانب و کنار است کیکب
فیها الکیب بصیغهٔ متکلم مجهول است یعنی بر داغ خانه میشوم در آن بالملح الجریش یعنی نمک
نرم کوفته قال فی القاموس جرش الشیء فهو جریش و لم ینعم دقه نمایش اوّل بدان
ای عزیز که آنچه آن مرد زنده شده بعیسی علیه السلام تقریر کرد از احوال آن قریه و صفاتی که وا نمود

کرده که ایشان بر آن بوده اند از خوف کم و امل بسیار و گرفتاری بلهو و لعب و فرح تمام با تجمل دنیا و حزن بسیار بر فوت آن و پاران بعضی احوال و اوصاف ابنای این زمانست بلکه اگر یکی در کری می یابی که اکثر ایشان بخوف کم تر متصف میشوند و خود را بکلی از ترس عذاب الهی فارغ دارند نعوذ بالله من الغفلة و سوء الخاتمة و چه نیکو و بغایت آنچه نقل کرده است آن را شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی رحمة الله علیه در کتاب کمال الدین از بعض حکما در تشبیه حال انسان و شره میل او بدنیا و زخارف آن و در اخذ آن و التذاذ او بلذات فانیه آنکه با انواع کدورات و کثافات ممزوج است و غفلت او از مرگ و آنچه بعد از آن در پیش است بحال شخصی که ریسمانی در کمر او بسته باشند و او را بجاهی آویخته و در ته آن چاه ماری بزرگ دهن گشاده منتظر آن باشد که چون بیفتد لقمه او خود سازد و بر بالای چاه دو موش یکی سفید و یکی سیاه بآن ریسمان در آویخته اند که اندک اندک آن را می بریده باشند چنانچه لحظه از آن عمل باز نیایند و دیوار آن چاه آلوده باشد بعسلی باشد که بخاک آن دیوار چاه ممزوج شده باشد و زنبور بسیار بر آن هجوم آورده و آن شخص با آنکه آن مار را با آن صفت در زیر خود میدیده باشد و شنابای آن موشان و عملی که بآن مشغول میکرده باشد اصلا التفات بایشان و مآل کار خود نکند و همگی همت خود را مصروف لیسیدن دیوار و التذاذ و کام گرفتن از آن عسل بخاک مخلوط دارد و همیشه بعداوت و دشمنی آن زنبوران قیام داشته باشد که چرا از آن و از استیفای حظ او را مانع می آیند و با او در آن امر مشارکت دارند پس چاه دنیاست و ریسمان عمر فانی و مار بزرگ دهان گشاده مرگ و موشان روز و شب اند که اندک اندک از آن کم میکنند و لحظه از آن کار غافل نیستند و عسل ممزوج بخاک لذتهای فانیه دنیاست که با انواع کدورات و آلام ممزوج است و زنبوران ابنای زمانه که بر سر جیفه دنیا ازدحام دارند و شب و روز با یکدیگر در مخاصمه و مجادله اند و الحق تمثیلی باین مناسبت و مثالی با این مطابقت کم بنظر آمده نسئل الله المغفرة و الهدایة

**نمایش دوم** بسا باشد که گمان برده باشی که اطلاق عبادت بر اطاعت و متابعت اهل عصیان که درین حدیث بعمل آمده بر سبیل مجاز باشد نه حقیقت و حال آنکه نه چنین است بلکه بحسب حقیقت و عبادت در حقیقت آری نیست سوای خضوع و خواری داشتن نفس در مقام اطاعت و انقیاد و از جهت است که حضرت عزت در کلام مجید متابعت هوای نفس را عبادت او نامیده است قال تعالی أفرأیت من اتخذ الهه هواه یعنی آیا دیدی ای محمد کسی که خدای معبود خود ساخته هوای نفس خود را و پیوسته بعبادت او قیام دارد و در جایی دیگر اطاعت شیطان عبادت او گفته است چنانچه میفرماید ألم أعهد إلیکم یا بنی آدم أن لا تعبدوا الشیطان و تفسیر آن با بسط کلام در باب مذکور در شرح حدیث یازدهم سبق ذکر یافت و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب [illegible] از کتاب خود که بکافی موسوم است و بکلینی مشهور از امام الباطن و الظاهر امام محمد باقر که آن حضرت فرمودند من أصغی إلی ناطق فقد عبده فإن کان الناطق یؤدی عن الله فقد عبد الله و إن کان یؤدی عن الشیطان فقد عبد الشیطان یعنی هر کس گوش فرا دارد بگوینده بتحقیق که عبادت او کرده است پس اگر گوینده مذکور از خدا گوید پرستی که بعبادت خدا قیام نموده خواهد بود و اگر از شیطان گوید بعبادت شیطان و نیز روایت کرده است در کتاب مذکور در آخر باب مزبور از امام بحق ناطق جعفر الصادق علیه السلام که آن حضرت بر زبان مبارک جاری ساخته اند که من أطاع رجلا فی معصیة فقد عبده یعنی کسی که اطاعت نماید مردی را در معصیتی پس بتحقیق که بعبادت او قیام نموده است و همچنین در کتاب علم از کتاب مذکور روایت کرده است از ابی بصیر که گفت گفتم با امام جعفر صادق علیه السلام و پرسیدم از حقیقت تفسیر قول الهی در قرآن مجید که اتخذوا أحبارهم و رهبانهم أربابا من دون الله یعنی گرفتند علما و پیران خود را که اطاعت و انقیاد ایشان نمایند خدایان و معبودان خود از غیر الله تعالی حضرت فرمودند و الله ما دعوهم إلی عبادة أنفسهم و لو دعوهم ما أجابوهم و لکن أحلوا لهم حراما و حرموا علیهم حلالا فعبدوهم من حیث لا یشعرون

یعنی بخدا قسم که علما و پیران ایشان ایشان را بعبادت نفس خود نخواندند و اگر بآن میخواندند
دعوت ایشان نمیکردند و لیکن حلال ساختند بر ایشان حرامی چند را و حرام کردند بر ایشان حلالی
چند را ایشان بآن گرویدند و بعبادت ایشان قیام نمودند یعنی اطاعت ایشان در آنها کردند و جمعی
که شعور بآن نداشتند یعنی نمیدانستند که آنچه بآن قیام دارند در واقع عبادت ایشانست و هم
در باب مذکور روایت کرده است بطریق دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام که در جواب
سؤال از آیه مذکوره فرمودند وَاللهِ ما صَلَّوا لَهُمْ وَما صامُوا لَهُمْ وَلكِنْ أَحَلُّوا
لَهُمْ حَراماً وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلالاً فَاتَّبَعُوهُمْ یعنی بخدا قسم که از برای ایشان نمازی
نکردند و روزه نداشتند و لیکن حلال کردند بجهت ایشان حرامی را و حرام ساختند بر ایشان حلالی
را آنها متابعت نمودند ایشان را در آن و هرگاه چنانچه دانسته شد متابعت غیر و انقیاد اوامر و نواهی
او در حقیقت عبادت او باشد پس کر ابنای این زمان در حقیقت بعبادت هوای نفس و
شهوت بهیمی و سبعی که بانواع متعدده و اجناس مختلفه میکرده و اطاعت داشته باشند و
آنها در معنی بتان ایشان باشند که همیشه پرستش آنها مینمایند و شرکائی که از خدا بعبادت ایشان
قیام دارند و اینها را بر آن شعوری نیست و شرک حقیقی عبارت از این حالت نَسْأَلُ اللهَ الْعِصْمَةَ
وَالتَّوْفِيقَ چه خوب افتاده کلام رابعه عدویه رضی الله عنها در مقام لکنا الف معبوده
مُطاعٍ أَمْرُهُ دُونَ الْإِلٰهِ وَتَدَّعِي التَّوْحِيدَ یعنی هزار معبود است که در اطاعت ایشان
نهایت اهتمام داری غیر از خدای تعالی که معبود بحقیقت است و دم از توحید بر میزنی
**انجام** بودن اهل آن که بدرکه های آتش که بواسطه سوختن ایشان افروخته شده است
تا روز قیامت چنانچه این حدیث بآن ناطق است بر محبت در آنکه در مدت برزخ که عبارت
از ما بین موت و قیامت عاصیان را عذابی خواهد بود و برین معنی اجماع منعقد شده است و
احادیث نبوی بآن ناطق است و آیات قرآنی بر آن شاهد و علمای اکثر مذاهب اسلام اگر
چه در حقیقت و کیفیت آن خلاف کرده اند اما بر اصل وقوع آن اتفاق دارند و آنچه بر ما واجبست

تصدیق بوقوع عذاب بعد از موت و قبل از حشر و اما کیفیت و تفصیل آن که بر چه وجه و چه
کیفیت خواهد بود و کدام وقت تحقیق پیدا خواهد کرد و دانستن آن مکلف نیستیم بلکه اکثر آن از
آن قبیلست که عقول انسانی بآن نتواند رسید و فهم کیفیت و چگونگی آن نمیتواند نمود پس از
بیان تفاصیل آن و بحث از چگونگی و کیفیتش ساکت باید بود و معظم اوقات خود را صرف باید
کرد در امری که اهم از آنست یعنی در تدبیری که ما را از آن بهر کیفیت و هر نوع که باشد برای
استحقاق آن از ما دفع کند و آن نیست مگر مواظبت و مداومت بطاعات الهی و اجتناب و
دوری کردن از منهیات او و نه آنکه حال ما در اشتغال بحث از آن و تفحص از کیفیت و حقیقت آن
و فارغ بودن از فکر اموری که ما را از آن نجات دهد مثل حال شخصی باشد که سلطان وقت او را بحبس
در آورده باشد و مقرر داشته که چون فردا شود دست او را باز آن گناهی که از و صادر شده قطع نماید و
گوش و بینی او را ببرند و اصلا در تدبیر آن نباشد که حیله انگیزد و کاری کند که دست او بسلامت ماند و
گوش و بینی از آفت قطع برهد و همیشه فکر آن داشته باشد که آیا دست و اعضای مذکور را بکارد
خواهند برید یا بشمشیر و قاطع زید خواهد بود یا عمرو و بعض احادیث که درین باب از ائمه اهل البیت
علیهم السلام وارد شده است اختصار میرود در آخر کتاب انشاء الله تفصیل ایراد خواهد یافت و درین
وقت بذکر یک حدیث از آن بجهة اختصار میرود که روایت کرده است آن را شیخ صدوق محمد بن
بابویه رحمه الله بسندی که میرسانند آن را به امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت
فرموده اند إِنَّ بَيْنَ الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ أَلْفَ عَقَبَةٍ أَهْوَنُها وَأَيْسَرُهَا الْمَوْتُ
یعنی ما بین دنیا و آخرت که عبارتست از زمان موت و قیامت باشد هزار عقبه در پیش است که از
همه سهلتر و آسانتر موتست و نعم ما قیل **شعر** در ره عشق تو ز آن سوی فنا صد خطر است
تا نگوئی که چو عمرم بسر آمد رستم و گویا اگر بدیده بصیرت ملاحظه شود درین مقام بمعنی حدیث کافی باشد
والله الهادی و پوشیده نماند که آنچه از تقریر گردد خود در میان ایشان بوده است و از
ایشان بوده و چون عذاب الهی نازل شده اثر با ایشان گرفته است اشعار بآن دارد

که از اهل معاصی و جمعی که مرتکب آن شده گناه باید کرد و از ایشان عزلت باید گزید و با کسی که بودن در میان
ایشان باعث آنست که با آتش ایشان باید سوخت و در عذاب با ایشان شریک باید بود و اگر
چه در افعال و اقوال شرکت با ایشان واقع نشده باشد و موافقت تمام باین معنی وارد کلام معجز
نظام الهی که إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ
قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ
وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا و در اخبار
آمده که چون جماعتی از مسلمانان مثل قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود
قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون روسای قریش بجانب بدر می‌آمدند ایشان نیز همراه ایشان
بجنگ حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حضرت عزت در شان ایشان این آیه فرستاد
یعنی بدرستی که آنانکه ملائکه یعنی ملک‌الموت و اعوان او قبض روح ایشان مینمودند در حالتی که
ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بواسطه ترک هجرت از مکه با وجود قدرت بر آن گفتند ملائکه
مذکور با ایشان از روی سرزنش که در چکار مشغول بودید از امور دینی و با کدام قوم اختلاط داشتند
با مشرکان یا مومنان ایشان گفتند بودیم ما ضعیفان و عاجزان در روی زمین و کفار بر ما غالب
بودند و ستمکاران گفتند در مقام تکذیب ایشان آیا زمین خدا واسع و فراخ نبود تا شما هجرت کنید از
جای خود بطرف دیگر از آن جا چنانچه مهاجران حبشه و مدینه طیبه کردند پس آن گروه تارکان هجرت
جای ایشان دوزخ است و بد بازگشتیست دوزخ ایشان را و حدیثی روایت کرده ثقة الاسلام شیخ
بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب مجالست اهل معاصی از کتاب کافی از امام موسی کاظم علیه السلام
که آن حضرت نهی فرمودند بعضی اصحاب خود را از مجالست و همنشینی مردی از اهل ضلالت و
گمراهی آن شخص گفت بر من لازم آید هرگاه آنچه میگوید نگوییم و بر اعتقاد خود ثابت و راسخ باشیم
امام علیه السلام فرمودند أَمَا تَخَافُ أَنْ تَنْزِلَ بِهِ نَقِمَةٌ فَتُصِيبَكُمْ جَمِيعاً یعنی نمی‌ترسی
از آنکه از بدبختی عقیده که او را و بلایی برو نازل شود و آتش در تر و خشک را در معرض هلاک در



آورده همه شما را فرا گیرد و با مجملا اگر بر اثر داد عزلت از مردم سوای این فایده مترتب نباشد همین
فایده کفایت در حال آنکه فوائد و منافع آن از حد و شمار بیرونست همگنان را توفیق در
آن روزی باد بمنه و کرمه حدیث بیست و یکم روایت شده است بسندی که
اتصال دارد بشیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم
حماد بن عیسی که ذکر احوال ایشان از پیش رفت از ابراهیم بن عمر الیمانی که اگرچه
ضعیفش دانسته اند اما نجاشی حکم بتوثیقش کرده است از ابان بن ابی عیاش که از راویان
علی بن الحسین است از سلیم بن قیس الهلالی که از امیرالمومنین و حسنین و علی بن الحسین
علیهم السلام هر چهار حدیث روایت کرده است که گفت قُلْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ
السَّلَامُ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَالْمِقْدَادِ وَأَبِي ذَرٍّ شَيْئاً فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ
وَأَحَادِيثَ عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ غَيْرَ مَا فِي أَيْدِي
النَّاسِ ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْكَ تَصْدِيقَ مَا سَمِعْتُهُ مِنْهُمْ وَرَأَيْتُ فِي أَيْدِي النَّاسِ
أَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَمِنَ الْأَحَادِيثِ عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْتُمْ تُخَالِفُونَهُمْ فِيهَا وَتَزْعُمُونَ أَنَّ ذَلِكَ
كُلَّهُ بَاطِلٌ أَفَتَرَى النَّاسَ يَكْذِبُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ مُتَعَمِّدِينَ وَيُفَسِّرُونَ الْقُرْآنَ بِآرَائِهِمْ قَالَ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَقَالَ قَدْ سَأَلْتَ فَافْهَمِ الْجَوَابَ إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقّاً وَبَاطِلاً وَصِدْقاً
وَكَذِباً وَنَاسِخاً وَمَنْسُوخاً وَعَامّاً وَخَاصّاً وَمُحْكَماً وَمُتَشَابِهاً وَ
حِفْظاً وَوَهْماً وَقَدْ كُذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
فِي عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيباً فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَّابَةُ
فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ثُمَّ كُذِبَ عَلَيْهِ مِنْ
بَعْدِهِ وَإِنَّمَا أَتَاكُمُ الْحَدِيثُ مِنْ أَرْبَعَةٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ رَجُلٌ مُنَافِقٌ يُظْهِرُ

الايمان متصنع بالاسلام لا يتأثم ولا يتحرج ان يكذب على رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم متعمدا فلو علم الناس انه منافق كذاب لم يقبلوا
منه ولا صدقوه ولكنهم قالوا هذا صحب رسول الله صلى الله عليه و
آله وسلم ورآه وسمع منه فاخذوا عنه وهم لا يعرفون حاله وقد اخبر
الله عن المنافقين بما اخبر ووصفهم بما وصفهم فقال واذا رأيتهم تعجبك
اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم ثم بقوا بعده فتقربوا الى ائمة الضلال
والدعاة الى النار بالزور والكذب والبهتان فولوهم الاعمال و
حملوهم على رقاب الناس واكلوا بهم الدنيا وانما الناس مع الملوك و
الدنيا الا من عصم الله فهذا احد الاربعة ورجل سمع من رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم شيئا لم يحفظه على وجهه ووهم فيه فلم يتعمد
كذبا فهو في يديه يقول ويعمل به ويرويه ويقول انا سمعته من رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم فلو علم المسلمون انه وهم لم يقبلوه ولو
علم انه لرفضه ورجل ثالث سمع من رسول الله صلعم شيئا امر به ثم
نهى عنه وهو لا يعلم فحفظ منسوخه ولم يحفظ الناسخ ولو علم انه
منسوخ لرفضه ولو علم المسلمون او سمعوه منه انه منسوخ لرفضوه
وآخر رابع لم يكذب على رسول الله صلى الله عليه وآله مبغض
للكذب خوفا من الله وتعظيما لرسول الله صلى الله عليه وآله لم ينسه
بل حفظ ما سمع على وجهه فجاء به كما سمع لم يزد فيه ولم ينقص منه
وعلم الناسخ من المنسوخ فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ فان امر النبي ص
مثل القرآن ناسخ ومنسوخ وخاص وعام ومحكم ومتشابه وقد
كان يكون من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الكلام له وجهان



كلام عام وكلام خاص مثل القرآن وقال الله عز وجل في كتابه ما آتاكم
الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا فيشتبه على من لا يعرف ولم يدر ما
عنى الله به ورسوله صلى الله عليه وآله وسلم وليس كل اصحاب رسول
الله ص كان يسأله عن الشيء فيفهم وكان منهم من يسأله ولا يستفهمه
حتى ان كانوا ليحبون ان يجيء الاعرابي والطاري فيسأل عن رسول الله
صلى الله عليه وآله حتى يسمعوا وقد كنت ادخل على رسول الله ص كل يوم
دخلة وكل ليلة دخلة فيخليني فيها ادور معه حيث دار وقد علم اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وآله لم يصنع ذلك باحد من الناس غيري فربما كان
يأتيني رسول الله صلى الله عليه وآله اكثر ذلك في بيتي وكنت اذا
دخلت عليه بعض منازله اخلاني واقام عني نساءه فلا يبقى عنده غيري و
اذا اتاني للخلوة معي في منزلي لم يقم عني فاطمة ولا احدا من بني وكنت
اذا سألته اجابني واذا سكت عنه وفنيت مسائلي ابتدأني فما نزلت على
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم آية من القرآن الا اقرأنيها واملاها
علي فكتبتها بخطي وعلمني تأويلها وتفسيرها وناسخها ومنسوخها ومحكمها
ومتشابهها وخاصها وعامها ودعا الله ان يعطيني فهمها وحفظها فما نسيت
آية من كتاب الله عز وجل ولا علما املاه علي وكتبته منذ دعا لي
بما دعا وما ترك شيئا علمه الله من حلال ولا حرام امر ولا نهي كان او
يكون ولا كتاب منزل على احد قبله من طاعة او معصية الا علمنيه وحفظته
فلم انس حرفا واحدا ثم وضع يده على صدري ودعا الله لي ان يملأ قلبي
علما وحكما ونورا فقلت يا نبي الله بابي انت وامي منذ دعوت الله بما دعوت
لم انس شيئا ولم يفتني شيء لم اكتبه افتتخوف علي النسيان فيما بعد فقال

لالسنا نخوف علینا النسیان والجهل شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز
و نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش دوم راوی گوید گفتم بامیر المؤمنین علی
ابن ابی طالب عم بدرستی که من شنیده ام از سلمان فارسی و مقداد اسود و ابی ذر غفاری
چیزی از تفسیر قرآن و احادیث که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکردند غیر آنچه در
دست مردم است و شنیده ام از تو تصدیق آنچه از ایشان شنیده ام و دیده ام در دست مردم چیزهای
بسیار از تفسیر قرآن و احادیث مصطفوی که شما مخالفت میکنید ایشان را در آنها و از عم شما است
که همه آنها باطل و کذبست آیا می بینید مردم را که بر پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و سلم دروغ می بسته
باشند از روی دانستگی و عمد و تفسیر میکرده باشند کلام خدا را از پیش خود پس آنگه از کسی شنیده باشند
راوی گوید بعد از این سؤال آن امیر المؤمنین علی علیه السلام روی بمن آورد و فرمود که سؤالی کردی
جواب آن را بفهم بدرستی که در دست مردم حق هست و باطل هست راست هست و دروغ
هست ناسخ هست که رفع حکم از آیه و حدیث دیگر کرده و منسوخ هست که حکم آن بآیه دیگر یا حدیث
دیگر باطل شده است عام هست که شامل چند چیز است و خاص هست که ببعض افراد اختصاص دارد
است و محکم هست که معنی مراد از آن واضح است و بر جمعی که عارف بلغت باشند ظاهر و متشابه هست
که بر خلاف آنست محفوظ هست که آنچنانچه هست یاد مانده و موهوم هست که توهم آن کرده
اند و در واقع نه آنچنانست و بتحقیق که دروغ بستند مردم بر رسول خدای صلعم در عهد آن حضرت تا آنکه
برخاست روزی بار او بخطبه خواندن و گفت در آن خطبه که ای گروه مردم بدرستی که بسیار شده است
دروغ گوی بر من پس هر کس بر من از روی دانستگی و عمد دروغ بندد هر آینه قرار یابد بمنزل و نشیمن گاه
او در آتش و همچنین دروغ بستند مردم بر وی صلی الله علیه و آله بعد از وی بدرستی که حدیث از چهار کس
میرسد که ایشان را پنجمی نیست اول مردی که مبتلای نفاق است بظاهر خود را مؤمن وا مینماید
ساختگی بر خود بسته و در باطن بر کفر خود باقیست و متحرج گناه نمیداند و حرجی بر آن
اعتقاد ندارد که از روی عمد و دانستگی بر رسول خدای صلعم دروغ بندد و اگر مردم بدانند که او منافق

دروغ گوست سخن او را در معرض قبول در نمی آورند و آنچه از وی نقل نماید باور نمیدارند و لیکن میگویند این
مرد از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و بشرف رویه آن حضرت مستسعد شده
است و حدیثها از آن حضرت استماع نموده اند حدیث فرا میگیرند و ایشان را بحقیقت حال و
نفاق او معرفتی حاصل نیست و حال آنکه خبر داده است حضرت عزت از ارباب نفاق با آنچه خبر داده
است و وصف کرده است ایشان را با آنچه وصف ایشان کرده است پس گفته است در حق ایشان
وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ آورده اند
که ابن ابی مردی بود جسیم و خوش روی و شیرین سخن و جمعی دیگر از منافقان نزدیک بهمین صورت
چون بمجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می آمدند نشسته و ایشان باعث تعجب آن حضرت میشدند حضرت
عزت این آیه فرستاد یعنی چون می بینی منافقان را بشگفت می آورد ترا جسمهای ایشان از فربهی و رعنایی
و نازکی و اگر سخن میگویند گوش میکنی بسخن ایشان را و حال آنکه در عدم عقل و قلت تفکر گویا ایشان
چوبهای خشک شده اند بدیوارها باز نهاده یعنی شبحی چند اند خالی از علم و فطرت پس ماندند بعد از
آن حضرت صلعم و تقرب و نزدیکی جستند بائمه ضلال جمعی که مردم را بآتش دوزخ میخوانند بسبب
دروغ و بهتانی که می بستند پس ایشان را متولی امور ساختند و در رقاب مردم و در ربقه اطاعت ایشان
نهادند و خوردند بسبب ایشان دنیا را و بدرستی که مردم با تطبع با پادشاهان و دنیا اند مگر کسی که حضرت عزت
نگاه داشته باشد او را در پناه خود اینست یکی از چهار کس که مذکور شد دوم مردی که از پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم شنیده است چیزی را و آنچنانچه شنیده است حفظ نکرده است و در وهم افتاده پس
اگر چه از روی عمد و دانستگی دروغی بر آن حضرت نبسته اما آن را که اعتقاد دارد که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده
است و در واقع چنان نیست و در دست گرفته بر مردم میگوید و عمل بمضمون آن مینماید و بهر کس روایت آن میکند
که من از رسول خدای صلی الله علیه و آله اینچنین شنیده ام و اگر مسلمانان بدانند که او در آن وهم کرده
آنچه بخاطر داشت حفظ نکرده است در معرض قبول در نمی آورند و عمل بمضمونش نمیکنند و اگر او خود نیز بداند که
وهم کرده است هر آینه ترک آن مینماید سیوم مردی که از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم شنیده

است چیزی را که آن حضرت امر بآن کرده است و بعد از آن نهی از آن فرموده و او را علم بآن نیست یا شنیده
است از آن حضرت که نهی از چیزی کرده است و بعد از آن امر بآن فرموده است و او نمیداند آنرا پس
حفظ کرده است منسوخ حدیث را بی آنکه عالم بناسخ او باشد و اگر بداند که آن منسوخ شده هر آینه ترک
آن میکند و اگر آنرا بدانند مسلمانان وقتی که از او میشنوند که آن منسوخ است هر آینه در مقام ترک آن میشوند
چهارم کسی که هرگز دروغ بر رسول خدای نه بسته است و دشمن میدارد دروغ بسبب ترسی که از خدای
تعالی دارد و بجهت تعظیمی که درباره رسول خدای رعایت میکند و فراموش کرده است بلکه آنچه شنیده
است چنانچه است حفظ کرده است و چنانچه شنیده نقل آن میکند بی آنکه چیزی بر آن زیاده کند یا
از آن کم نماید و میداند که ناسخ کدام است و منسوخ کدام و بناسخ عمل میکند و منسوخ را ترک مینماید چرا
که امر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ناسخ میباشد و منسوخ میباشد خاص میباشد و عام میباشد محکم
میباشد و متشابه میباشد و لیکن بود بود اینکه از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم کلامی صادر
میشد که آنرا دو معنی بود و کلامی صادر میشد که عام بود و کلامی سر میزد که خاص بود مثل قرآن
و حضرت عزت در کلام مجید فرموده است که ما آتیکم الرسول فخذوه
وما نهیکم عنه فانتهوا یعنی هر آنچه امر کند رسول خدای صلی الله علیه و آله و
سلم آنرا فرا گیرید و فرمان برید و هر چه نهی کند شما را از آن ترک آن کنید که هر که مرتکب اوامر او
شود نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب نماید در ورطه هلاک افتد پس مشتبه میشود
کسی که معرفت بآن ندارد و نمیداند که خدای تعالی و رسول او صلعم از آن چه معنی خواسته
اند و نیست اینچنین که هر یک از اصحاب رسول خدای صلعم آنچه سؤال میکرده اند از آن حضرت
جواب آنرا میفهمیده باشند چه بودند بعضی از ایشان که سؤال میکردند و جواب آنرا خوب نمیفهمیدند
چنانچه دوست میداشتند که اعرابی تازه بیاید و سؤال از رسول خدای صلعم بکند تا ایشان بشنوند
آنرا و بود رسمی که بود مر من که داخل میشدم بر رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم هر روز
یکمرتبه و هر شب یکمرتبه پس خلوت میکرد با من در آن داخل شدنها و من با آن حضرت میگشتم

هر جا میگردید چنانچه اصحاب رسول خدای صلعم همه میدانستند که کسی دیگر غیر از من حضرت بآن وجه
سلوک نمیداشتند و آن سلوک مخصوص من بود و بسیار بود که رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم
بخانه من در می آمدند و هرگاه من داخل میشدم بمجلسهای آن حضرت در بعضی منازل ایشان برای من خلوت
میکردند و ازواج طاهره خود را از پیش خود برمیخیزانیدند چنانچه کسی غیر از من پیش آن حضرت نمیماند
و چون آن حضرت از جهة خلوت با من در می آمدند در منزل من نه فاطمه علیها السلام از پیش من برمیخیزانیدند
و نه کسی از فرزندان من بواسطه خوبت آن حضرت با ایشان یا از آن حضرت بخلاف ازواج خود
و هرگاه سؤال میکردم از آن حضرت جواب من میفرمودند و چون خاموش میشدم و سؤالهای من
تمام میشد خود ابتدا بکلام میکردند و نازل نشد بر رسول خدای صلعم آیتی از قرآن مجید مگر آنکه مرا بخواندن
آن وا میداشتند و بر من میخواندند آنرا پس نوشتم آنرا بخط خود و تعلیم کردند بمن تأویل آنرا و تفسیر
آنرا و بر من ظاهر ساختند که ناسخ است یا منسوخ محکم است یا متشابه خاص است یا عام و دعا کردند
بخدای تعالی که توفیق فهمیدن و یاد گرفتن آنرا بمن کرامت نماید پس من بعد از آن دعا فراموش
نکردم آیتی را از کتاب خدای که عزیز است و بزرگ و از یاد ندادم علمی را که املای آن بمن کردند
من آنرا نوشتم از وقتی که دعا کردند بمن آنچه دعا کردند و نگذاشتند چیزی را که حضرت عزت باو تعلیم
داده بودند از حلال یا نه از حرام و نه امر و نه نهی و نه چیزی که قبل از این بوده و نه چیزی که بعد از این خواهد بود
و نه کتابی را که بر یکی از انبیای سابق نازل بود و قبل از او در طاعت یا معصیت مگر آنکه تعلیم کرد آنرا
بمن و من یاد گرفتم و حفظ کردم آنرا و فراموش نکردم حرفی را از آن بعد از آن دست مبارک
را بر سینه من گذاشتند و دعا کردند بخدای تعالی که پر گرداند دل مرا از علم و حکمت و نور و
معرفت پس من گفتم ای رسول خدای پدر و مادر من فدای تو باد از وقتی که دعا کرده بخدای
با آنچه دعا کرده چیزی را فراموش نکرده ام و چیزی از من فوت نشده که ننوشته باشم آیا میترسی بر من
که بعد از این چیزی را فراموش کنم حضرت فرمودند نمیترسم بر تو که چیزی را فراموش کنی یا جهل بچیزی
داشته باشی بینش دوم محکمات و متشابهات محکم در لغت بمعنی مضبوط و استوار

است و در اصطلاح اطلاق میکنند بر کلامی که معنی آن واضح باشد و مقصود از آن بر کسی که عارف
باشد ظاهر و بر کلامی که از نسخ یا تخصیص یا از هر دو محفوظ باشد و بر آنچه نظم آن مستقیم و خالی از خلل
در تأویل آن سوای یک وجه نگنجد و هر یک از معانی مذکوره متشابه در مقابل آنست یعنی بر معنی اول
متشابه آنست که معنی آن وضوح نداشته باشد و مقصود از آن ظاهر نباشد و بر معنی ثانی آنکه نسخ یا تخصیص
یا هر دو در آن راه یافته باشد و برین قیاس و اینجا از محکم و متشابه هر یک از معانی مذکوره مراد میتواند بود
والله اعلم قد کثرت علی الکذابة کذابه بفتح کاف و تشدید ذال بر وزن بیاره صیغه مبالغه
است و جار و مجرور که علی باشد میتواند بود که متعلق باشد یعنی بسیار شده است دروغ گوی بر من و
میتواند بود که متعلق کثرت باشد بتضمین معنی اجتمعت و مانند آن یعنی بسیار شده اند در حالتی که
مجتمعند بر من ارباب کذب و دروغ فلیتبوأ مقعده من النار یعنی لینزل منزله منها
در بستی که فرود آید در منزل خود که از آتش مهیا شده کذابه دروغ و این حدیث را یعنی من کذب
علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار از احادیث متواتره شمرده اند و حکم بتواتر آن کرده
متقنع بالاسلام یعنی بر روی خود را بر اسلام میدارد و از روی تدلیس خود را مسلمان وا مینماید بی
آنکه در نفس امر متصف باسلام باشد و لا یتأثم و لا یتحرج عطف لا یتحرج بر آن عطف
تفسیریست یعنی نفس خود را آثم و گناهکار نمیداند بدروغ بستن بر رسول خدای صلی الله علیه و آله
و سلم و قد اخبر الله عن المنافقین بما اخبر مراد اینست که منافقان ظاهری داشتند
نیکو و بسیار خوش کلام و شیرین گوی بودند و بهتان دروی اندود داشتند که موجب فریفته شدن
مردم بود بآن و باعث تصدیق مردم ایشان را در آنچه نقل میکردند از رسول خدای احادیث و
مرشد بآنست کلامی که حضرت عزت بپیغمبر خود صلوات الله علیه و آله در معرض خطاب آن در
آورده است و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم یعنی چون ببینی منافقان را بشگفت می آورد
ترا اجسام ایشان از غایت صباحت و حسن منظر که ظاهر ایشان بآن آراسته است و ان یقولوا
تسمع لقولهم و چون سخن در می آیند گوش می اندازی در آن بواسطه طلاقت لسان و حسن

بیان کر

بیان که سبب آن کرده اند بالزور و الکذب متعلق است بتقربوا یعنی تقرب و نزدیکی ایشان
بابواب ضلال که مردم را بآتش دوزخ میخوانند بسبب زور و عطف کذب بر زور عطف تفسیریست چه
زور بمعنی کذبست ناسخ و منسوخ خبر ثانی آنست و خبر اولش مثل القرآن است و میتواند بود که
خبر مبتدا محذوف باشد یعنی بعضه ناسخ و بعضه منسوخ یا بدل باشد از مثل و محکمست که بجود
خوانده شود که بدل از قرآن باشد کسی گوید چون تواند بود که بدل از قرآن باشد و کسی گوید چون
تواند بود که بدل از قرآن باشد و حال آنکه نمیتواند بود که قایم مقام او باشد چه مثل گر بجای او در آید
معنی فاسد شود زیرا که نزد اکثر محققین لازم نیست که بدل قایم مقام مبدل منه واقع تواند شد
چنانچه صاحب کشاف الجن را در آیه کریمه و جعلوا لله شرکاء الجن بدل شرکا
داشته و حال آنکه در آیه مذکوره قایم مقام شرکا واقع نمیتواند شد چنانچه ظاهر است و قد کان
یکون من رسول الله صلی الله علیه و آله الکلام له وجهان اسم کان درین فقره
ضمیر شانست مستتر کان و ضمیر شان عبارت از ضمیریست که قبل از جمله می آورند بی مرجع مادام
بموضوع جمله مشتمل بود در آیه کریمه قل هو الله احد که بمذهب بعضی بمعنی شان
و قصه است و مرجع ندارد و با اسمش که الکلام است خبر کانست و له وجهان صفت الکلام
است چه الکلام اگرچه معرف بالف لام است وصف آن جمله باید واقع شود نکره معرف بالف
لام که لاصق اللئام الذی یسبنی اما اینجا در حکم نکره است بواسطه عموم که از آن اراده شده میتواند بود
که حال باشد از وجه اسم کان بمنزله فاعل است و میتواند بود که یکون ناقصه باشد که بخبر
محتاجست و برین تقدیر له وجهان جزو او خواهد بود فلیتبه فا فای تعقیبست و جمله متفرع
بر ما قبل آیه که له وجهان خاص و عام باشد و لم یدر ما عنی الله به مای موصول مفعول
یدر است و محتملست که فاعل یشتبه باشد و مفعول لم یعرف و لم یدر در کلام مقدر باشد
که تقدیر کلام چنین باشد که یشتبه ما عنی الله به علی من لم یعرف و لم یدر این که
وجهان فیخلیبی منها ادعه بخلیبی یا از حلوت مأخوذ است یا از تخلیه و حاصل معنی

اگر میگذاشت مرا که با او در آن گنج هرجا میگشت و ظاهر است که مراد در آن گنج نیست بلکه مراد
در آن نقل است یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مطلع بود بر اسراری
که از دیگران آنرا مخفی میداشت و میگذاشت مرا که خوض کنم با او در معارف الهی و علوم ملکوتی
که مرتبه اش بلندتر است از آنکه هر کسی پی بآن تواند برد یا زیاده از یک کس بعد از یک
کس بر آن مطلع تواند شد وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا تأویل عبارتست از برگردانیدن
مصرف ساختن کلام است از معنی ظاهری بمعنی که از آن مخفی تر باشد و اصلا از آن بأول گرفته اند بمعنی
رجع برجع و مقرر شده است که هر آیتی را ظاهری و باطنی هست و مراد اینجا آنست که حضرت مطلع
ساخت او را بر باطن هر آیت که بر هر کس ظاهر نیست و تعلیم کرد او علیه السلام اسرار را که بر هیچکس
منکشف نبود و در لغت تفسیر بمعنی کشف و هویدا ساختن معنی لفظ است ماخوذ از فسر که قلب سفر
است بمعنی کشف عرب میگوید اَسْفَرَتِ الْمَرْأَةُ عَنْ وَجْهِهَا اِذَا كَشَفَتْهُ و
اَسْفَرَ الصُّبْحُ اِذَا اَظْهَرَ و در اصطلاح علمیست که بحث کنند در آن از کلام خدای تعالی که
بقصد اعجاز نازل شده از حیثیت دلالت کردن آن بر معنی که مراد خداست از آن و قید بقصد اعجاز
بواسطه بیرون رفتن بحث از حدیث قدسیست که عبارت از کلامیست که از جانب حضرت عزت نازل
شده باشد و نه بقصد اعجاز باشد مِنْ طَاعَةٍ اَوْ مَعْصِيَةٍ یعنی از امری که موجب طاعت خدای
باشد یا باعث معصیت او اِنَّ قَلِيلاً قَلْبِي عِلْمًا وَحُكْمًا یعنی حکمت حکم بضم حا و سکون
کاف بمعنی حکمت نیز آمده است و در نسخه که بجای حکم بکسر حا و فتح کاف تواند بود که خوانده شود
که جمع حکمت باشد نمایش هیچ شک نیست در آنکه بنا بر بعضی اعراض فاسده و مطالب باطله
مثل قرب ملوک و رواج بازار آراء ضایعه باطله دروغ بسیار بر رسول خدای صلی الله علیه و آله بسته
شده است و اینکه بعضی دعوی کرده اند که حرف مقرب آن شده است و کسی را تمکین اراده آن
نداده اند ظاهر البطلانست و نقل اوی این حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله که قَدْ كَثُرَتْ
عَلَى الْكَذَّابَةُ دلیلست بر وقوع آن زیرا که کلام مذکور خالی از آن نیست که کلام پیغمبر هست یا نه

هرتقدیر

هر تقدیر مطلوب حاصل است و دلیل اگر بر مطلب مذکور وجود بعضی احادیث که مضامین ایشان منافی
یکدیگر است چنانچه جمع میان ایشان بهیچ وجه ممکن نیست و یقین معلوم است که بعضی از آن نا صحیح
بعضی نیست و با کذب وضع احادیث بواسطه قرب ملوک که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
درین حدیث اشاره بآن کرده اند بسیار واقع شده است از آنجمله حکایت کرده اند که غیاث بن
ابراهیم بمجلس مهدی عباسی داخل شد و چون مهدی را محبت و میل بسیار بلعب کبوتر
بوده بواسطه خوش آمد او گفت پیغمبر خدای صلعم فرموده است لَا سَبَقَ اِلَّا فِي خُفٍّ
اَوْ حَافِرٍ اَوْ نَصْلٍ اَوْ جَنَاحٍ و حال آنکه چنانچه در شرح حدیث اول سبق گذشت او
جناح داخل حدیث نیست مهدی را الحاق و خوش افتاده فرمود که ده هزار درهم در وجه
انعام او برسانند و چون از مجلس فرو رفت خطاب فاخر یافته مهدی بفراست دریافت
که حال چیست گفت اَشْهَدُ اَنَّ قَفَاكَ قَفَا كَذَّابٍ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلعم گواهی
میدهم که قفای او قفای کسی است که بر رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم دروغ بسته است
هرگز پیغمبر صلی الله علیه و آله نگفته است که او جناح نهایتش این بود خواست که بجایزه یکی نماید و خوش آمدی
در کار کرده و حال فرمود که کبوتر را ذبح کردند و گفت من او را باین عمل داشتم یعنی میلی که از لعب
کبوتر بمن ظاهر بود او را باین الحاق داشت و بعضی از زنادقه حدیث بسیاری وضع کرده اند
همچنین غلاة و خوارج چنانچه از بعضی ایشان روایت کرده اند که بعد از آنکه از گمراهی و نفاق خود
برگشته و هدایت یافته گفته بردم که نظر کنید باین احادیث و بخاطر آورید که از که فرا میگیرید زیرا
که ما چنین بودیم که هرگاه رایتی می پسندیدیم از برای ترویج آن حدیث بسیاری وضع میکردیم
که مطابق واقع شود و بعضی علما مثل حسن بن محمد صفهانی که در علم لغت امام وقت خود بوده و تصانیف
بسیار در علم دارد و غیر او از امثال او چند کتاب در بیان احادیث موضوعه ترتیب داده اند
و از آنجمله این احادیث را شمرده که اَلسَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ معاوضه کسیست که غیر چند بار
شده باشد و از مشاهده اخلاق و احوال او پند خود حاصل کرده باشد یعنی که آنچه از افعال و اخلاق

او بنظر مفلس خوش آمده باشد خود را بآن متخلق و متصف ساخته باشد و آنچه خوش نیامده باشد اجتناب
و احتراز از آن لازم شناخته مترجم گوید اگر اندکی آگاهی باشد مشاهده خود بتر درین باب کفایت
و احتیاج بغیر خود نیست چنانچه از آن جمله است حدیثی که منسوبست بامیر المؤمنین علیه السلام که انظروا
وجهك في المرآة فان كان حسنا فلا تفعل ما يشينه وان كان قبيحا فلا
تجمع بين القبيحين یعنی نظر کن در آینه اگر روی تو نیکو نماید عمل آر آنچه مناسب روی نیکوست
اگر زشت باشد میان دو زشتی که روی زشت و فعل بد باشد جمع مکن درشتی روی به نیکویی کردار
محو ساز الشقي من شقي في بطن امه بدبخت و بی سعادت کسیست که در شکم مادر بدبخت و
بی سعادت باشد کنایه از انکه کسی که بدبخت و بی سعادت است از اول خلقت او بر آنوجه مقدر است و از
ابتدای خلقت آثار آن از و بظهور میرسد الجنة دار الاسخياء بهشت خانه ارباب سخاوت و کرم است
کنایه از انکه سخاوت و کرم و بذل مال بوجوه خیر بیشتر از اعمال حسنه باعث دخول بهشت میشود
طاعة النساء ندامة پیروی و اطاعت زنان در کارها باعث مذمت و پشیمانی است در انکار
کنایه از انکه در باب ایشان باید مصداق حدیث شاوروهن وخالفوهن بعمل آید تا پشیمانی
دست ندهد دفن البنات من المكرمات دفن کردن و در قبر کنداشتن دختران خود را
از امور گرامی داشته شده است نزد عقل اطلبوا الخير عند حسان الوجوه طلب کنید
و بگویید خیر و نیکی از خوبرویان که گفته اند ع روی نیکو دلیل خلق نکوست لا هم الا هم
الدين ولا وجع الا وجع العين نیست اندوهی مگر اندوه قرض و نیست دردی سوای درد چشم
کنایه از انکه صعوبت اندوه قرض و شدت درد چشم بمرتبه ایست که اندوه و دردهای دیگر در جنب
آن هیچ می نماید الموت كفارة لكل مسلم مرگ کفاره است هر مسلمانرا یعنی کسی که
بزیور اسلام متحلی است میباید غم گناه نداشته باشد که الم مردن او را از آن گریزی نیست
کفاره گناهان او خواهد شد التجار هم الفجار بدرستی که سوداگران همه فاجرانند و فاجر بمعنی
بالمداد و دروغگو هر دو آمده است و هر دو معنی مناسب مقام است همانا بتنش شاید معنی ثانی انسب باشد

والله

والله اعلم و صغانی مذکور که منسوبست بصغانیان که دهی بزرگیست از ولایت ماوراء النهر در ملتقط
که از مصنفات اوست ذکر کرده است که از جمله احادیث موضوعه احادیثی است که بعضی گمان برده اند
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شان ابی بکر آنها را گفته است مثل ان الله يتجلى للخلائق
يوم القيامة عامة ويتجلى لك يا ابا بكر خاصة یعنی بدرستی که حضرت عزت
جلوه میدهد خود را روز قیامت بر جمیع خلایق بعموم و جلوه میکند برای ابی بکر بر تو بخصوص و حدیث
جبرئیل ان الله تعالى لما خلق الارواح اختار روح ابي بكر من بين الارواح
یعنی جبرئیل بمن گفت بدرستی که چون حضرت عزت خلق ارواح میکرد روح ابوبکر را از میان
ارواح برگزیده و امثال این احادیث بسیار که در شان ابا بکر نقل کرده اند بعد از آن صغانی که میگوید
که با انکه نسبت می دهیم بعمر و امثال او بیم میکنیم در باب او آنچه حقست و باطل انکه پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم فرموده اند قولوا الحق ولو على انفسكم او الوالدين والاقربين
یعنی بگویید راست را و حق را پنهان نکنید و اگرچه ضرر آن متوجه شما و پدر و مادر شما و اقارب
شما عاید باشد پس میگوییم از جمله موضوعات آنست که روایت کرده اند پیغمبر صلوات الله علیه
و آله که آن حضرت فرموده اند اول من يعطى كتابه بيمينه عمر بن الخطاب وله شعاع
كشعاع الشمس قيل فاين ابو بكر قال سرقته الملائكة یعنی اول
کسی که روز قیامت نامه اعمال او را بدست راست او دهند عمر بن خطاب خواهد بود و او را درخشندگی
خواهد بود مانند درخشندگی آفتاب گفتند پس ابوبکر کجا خواهد بود فرمودند ملائکه او را دزدیده
خواهند بود از غایت میل خاطر که باو داشته باشند و از جمله موضوعات نیست که من سب ابا بكر
وعمر قتل ومن سب عثمان وعليا جلد یعنی کسی که دشنام و ناسزا گوید ابابکر و عمر را
مستوجب قتل است و کسی که دشنام دهد و ناسزا گوید عثمان و علی را مستوجب حد است و امثال
این احادیث بسیار که در باب عمر وضع کرده اند و از جمله موضوعاتست زر غبا تزدد حبا
یعنی زیارت کنید و بپسندید یکدیگر را یک روز در میان که زیارت بر این وجه باعث زیادتی محبت است

کنایه از آنکه هر روز باید دید اَلنَّظَرُ اِلَی الْخُضْرَةِ یَزِیْدُ فِی الْبَصَرِ یعنی دیدن سبزه زیاده میکند نور
چشم را مَنْ قَادَ اَعْمیٰ اَرْبَعِیْنَ خُطْوَةً غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ یعنی هر کس چهل قدم کوری را
راه بردی آمرزد خدای تعالی او را اَلْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْاَبْدَانِ وَعِلْمُ الْاَدْیَانِ یعنی علمی که
علمست اینست بدو قسمست دوم علم ادیان که عبارت از فقه و تفسیر و حدیث و کلام باشد و علم ابدان
که مراد از آن علم طبست علماً و عملاً تا اینجا ترجمه کلام صغانی بود بطریق انتخاب و گفتست که در ولایت
هندوستان بعد از ششصد سال از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مردی پیدا شده بود نام او
بابا رتن و دعوی میکرد که من از اصحاب رسول صلعم که تا امروز مانده ام و جمعی از اباطیل مذهب تصدیق
دعوی او کرده اند و احادیث بسیاری وضع کرده است و میگفته است که من اینها را از پیغمبر صلعم شنیده
ام و صاحب قاموس که محمد بن یعقوب فیروزآبادی باشد میگوید من آن احادیث را از اصحاب
او شنیده ام و ذهبی کتابی تصنیف کرده است در اثبات کذب احادیث مذکوره و آنرا کسر وثن
بابا رتن نام نهاده و بالجمله احادیث موضوعه زیاده بر آنست که زبان بیان از عهده تعداد آن
بر تواند آمد اینجا باید دانست که آنچه این حدیث متضمن آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم
کرده حضرت امیر المؤمنین را هم آنچه شده است و آنچه خواهد شد ممکنست که محمول شود بر احکام شرعی در مسائلی
که واقع شده است و مسائلی که واقع خواهد شد و میتواند بود که محمول بر بعض علوم غیب شود که حضرت عزّ
جلّ کرده رسول خود را صلی الله علیه و آله و سلم بر آن اطلاع داده بود چه درستی که اصحاب سیر و تواریخ
از سنی و شیعه نقل کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام از اکثر مغیبات خبر میداده مثل آنکه وقتی طلحه و
زبیر از آن حضرت اذن خواستند که بقصد عمره رفتن متوجه حرم الهی شوند فرمودند وَاللّٰهِ مَا یُرِیْدَانِ الْعُمْرَةَ
وَلٰکِنْ یُرِیْدَانِ الْبَصْرَةَ وَاِنَّ اللّٰهَ تَعَالیٰ سَیَرُدُّ کَیْدَهُمَا وَیُظْفِرُنِیْ بِهِمَا
یعنی بخدا قسم که ایشان اراده عمره ندارند بلکه اراده دارند که به بصره روند در مقام فتنه اکبری و فساد شوند
بدرستی که حضرت عزت تعالی شانه عنقریب بر خواهد گردانید کید و مکر ایشان را بر ایشان و ظفر خواهد داد
مرا بر ایشان و مثل اخبار آن حضرت بر عدم عبور خوارج نهروان از نهر و فرمودند که کَیْفَ یَعْبُرُوْنَهُ

وَقَدْ اَخْبَرَنِیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ اَنَّ مَصْرَعَهُمْ دُوْنَهُ یعنی چگونه تواند بود
که عبور کرده باشند از نهر و حال آنکه حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله خبر داده اند بمن که محل
در آمدن ایشان بر خاک فنا که کنایه از مکان کشته شدن ایشان باشد این جانب نهر خواهد بود و مثل خبر
دادن آن حضرت بکشته شدن خود قبل از وقوع آن بیش زیاده بمقداری که صدمقی تواند کرد
عدد آنرا و آن نقر نموده گفتند اَلْقَی اللّٰهَ خَمِیْصًا یعنی ملاقات میکنم بخدای خود در حالتی که گرسنه
ام و مثل اخبار حضرت کمیل بن زیاد را بآنکه حجاج بن یوسف ثقفی او را خواهد کشت و آخر چنان شد و مثل
خبر دادن ایشان وقتی که بجانب صفین متوجه بودند چون بزمین کربلا رسیدند بشهادت امام حسین علیه السلام
در آن زمین و مثل خبر دادن آن حضرت بزوال دولت بنی عباس بر دست ترکان و غیر اینها
از آنچه در کتب تواریخ و سیر مذکور است و در السنه و افواه مشهور و در کتب بعضی از اخبار وارد است
که پیغمبر صلعم املا میکردند و تقریر میفرمودند و حضرت امیر می نوشتند کتاب جفر و کتاب جامعه که علم
آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد تا روز قیامت در آن ثبت بوده و شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
کلینی در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام احادیث بسیار نقل کرده است مشعر بر
آنکه کتابهای مذکور نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوده و بعد از حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام یکی بعد از دیگری از اولاد امجاد ایشان که بمرتبه امامت و عصمت فایز بودند صلوات الله
علیهم انتقال می یافت و از یکدیگر میراث میبردند تا بصاحب الامر علیه السلام رسیده و میر سید شریف در
شرح مواقف در مبحث تعلق علم واحد بدو معلوم کلامی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست جفر
جامعه دو کتاب اند منسوب بامیر المؤمنین علیه السلام که بطریق علم حروف جمیع حوادث در کار تا انقراض
عالم در آنها مثبت است و امامان معروف از اولاد آن حضرت را همه علم آنها حاصل بوده
از روی آنها حکم میکردند و از وقایع آینده خبر میدادند و در کتاب قبول عهدی که امام رضا
علیه السلام بمامون عباسی نوشته مذکور است که اِنَّکَ قَدْ عَرَفْتَ مِنْ حُقُوْقِنَا مَا لَمْ
یَعْرِفْهُ آبَاؤُکَ فَقَبِلْتُ مِنْکَ عَهْدَکَ اِلَّا اَنَّ الْجَفْرَ وَالْجَامِعَةَ یَدُلَّانِ عَلٰی

انّه لا يتمّ يعني بدرستي که نواي امور و انشاء از حقوقي که ما را بر مردم است که حق امامت در باب
باشد آنرا که بدان توانسته بود و ديگر قبول کردم من عهدي را که با من در ميان داري لکن
جزو جامع و دلالتي ازان بر خلاف آن و جز سيد هذا از آنکه اين عهد ما تمام نخواهد رسيد و نزد و در معرض
نقض در خواهد آمد و بعض از مشايخ مغرب اهل ما از علم حروف است که بعد و آن خبر از بعضي حا
عالم کون و فساد ميرسد هند و خوزا و آن سنت ميدهند با هل بيت عليهم السلام و من نظمي ديده
ام در شام که متضمن رمزي چند بود از احوال پادشاهان مصر و شنيدم که آنرا از جزو جامعه استخراج کرده
اند و الله اعلم تا اينجا ترجمه کلام پير سيد شريف بود در شرح مواقف **حديث بيست و دويم**
روايت شده است بسندي که متصل است بشيخ الطايفة محمد بن حسن الطوسي که او گفت روايت
کرده است بمن شيخ محمد بن محمد بن النعمان المفيد در اثناي ماه مبارک رمضان چهارصد و نه از هجرت که
روايت کرده است بمن محمد بن علي الصيرفي معروف با بن الزيات که روايت کرده است بمن محمد بن
همام الاسکافي که از ثقات رجال و جليل القدر است و ابو محمد هارون بن موسي از و نقل کرده است
که پدر من با امام حسن عسکري عليه السلام نوشت که فرزند من در هر که صحيح نمايد در بوقت اهل مرا حمله
بهم رسيده دعا کن در درگاه احديت که فرزند من درين حمل پسر باشد و صحيح نمايد امام عليه السلام بر حاشيه
رقعه هم بخط مبارک خود نوشتند و حضرت عزت فرزند نرينه صحيح سوي کرامت کرد و بعد از آن در وجود
آمدم و کتاب الانوار في تاريخ الائمة الاطهار از مصنفات اوست که روايت کرده است بمن جعفر بن
محمد بن مالک که اکثر علماي رجال ضعيفش دانسته اند و بعضي نسبت وضع حديث با و داده اند و شيخ طوسي
در رجال خود نقد اسمش دانسته و حکم بتوثيقش کرده و الله اعلم که روايت کرده است بمن احمد بن سلامه
غنوي که روايت کرده است بمن محمد بن حسين عامري که روايت کرده است بمن ابو معمر از ابو بکر
عباس از فجيع العقيلي که گفت حديث کرد ما را حسين بن علي بن ابي طالب عليهما السلام و گفت لمّا
حضرت ابي الوفاة اقبل يوصي فقال هذا ما اوصى به علي بن ابي طالب اخو محمد
رسول الله و ابن عمّه و صاحبه اوّل وصيّتي اني اشهد ان لا اله الا الله

وأنّ محمّداً رسوله اختاره بعلمه وارتضاه بحكمه وأنّ الله باعث من في
القبور وسائل الناس عن أعمالهم عالم بما في الصدور ثمّ إنّي أوصيك
يا حسن وكفى بك وصيّاً بما أوصاني به رسول الله صلّى الله عليه و
آله وسلّم فإذا كان ذلك يا بنيّ فالزم بيتك وابك على خطيئتك ولا
تكن الدنيا أكبر همّك وأوصيك يا بنيّ عند وقتها بالصلوة و
الزكوة في أهلها عند محلّها والصمت عند الشبهة والعدل في
الرضا والغضب وحسن الجوار وإكرام الضيف ورحمة المجهود و
أصحاب البلاء وصلة الرحم وحبّ المساكين ومجالستهم والتواضع
فإنّه من أفضل العبادة وقصر الأمل وذكر الموت والزهد فإنّك
رهين موت وغرض بلاء وطريح سقم وأوصيك بخشية الله في سرّ أمرك الله
وعلانيتك وأنهاك عن التسرّع في القول والفعل وإذا عرض شيء
من أمر الآخرة فابدأ به وإذا عرض شيء من أمر الدنيا فتأنّه حتّى تصيب رشدك
فيه وإيّاك ومواطن التهمة والمجلس المظنون به السوء فإنّ قرين السوء
يغرّ جليسه وكن لله يا بنيّ عاملاً وعن الخنا زجوراً وبالمعروف آمراً
وعن المنكر ناهياً وواخ الإخوان في الله وأحبّ الصالح لصلاحه ودار الفاسق
عن دينك وأبغضه بقلبك وزايله بأعمالك لئلّا تكون مثله وإيّاك و
الجلوس في الطرقات ودع المماراة ومجاراة من لا عقل له ولا علم واقتصد
يا بنيّ في معيشتك واقتصد في عبادتك وعليك فيها بالأمر الدائم الذي
تطيقه والزم الصمت تسلم وقدّم لنفسك تغنم وتعلّم وكن لله ذاكراً
على كلّ حال وارحم من أهلك الصغير ووقّر منهم الكبير ولا تأكلنّ طعاماً
حتّى تصدّق قبل أكله وعليك بالصوم فإنّه زكوة البدن وجنّة لا

هله

وَجَاهِدْ نَفْسَكَ وَاحْسِنْ لِجَلِيسِكَ وَاجْتَنِبْ عَدُوَّكَ وَعَلَيْكَ بِمَجَالِسِ الذِّكْرِ
وَاَكْثِرْ مِنَ الدُّعَاءِ فَاِنِّي لَمْ آلُكَ يَا بُنَيَّ نُصْحًا وَهٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ
شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول ظاهر
کلام امام علیه السلام آنکه چون پدر مرا وفات نزدیک رسید وی بن آورده در مقام وصیت شد پس
گفت این آنچه وصیت میکند بآن علی ابن ابی طالب برادر رسول خدای صلعم و پسر عم و مصاحب آنحضرت
اول وصیت من آنست که بدرستی که من گواهی میدهم با آنکه نیست خدای سزای پرستش و معبودی
سوای تنهای بی همتا و با آنکه محمد رسول و فرستاده اوست بر عالمیان که برگزیده است او را بجهت
علم او و پسندیده است او را از میان مردم بسبب دانش و آگاهی او و با آنکه خدای تعالی بر انگیزاننده است جمیعت
که در قبرها آسوده اند و سؤال کننده مردم است از اعمال ایشان و داناست بآنچه در سینها نهفته اند و آنچه در
دو خاطر میگذرد پس بدرستی که وصیت میکنم ترا ای حسن و کفایت مرا وصیتی بآنچه وصیت کرده
است مرا بآن رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم پس چون آنچه واقع شدنیست واقع شود و قضای
من در رسید ای فرزند من ملازم خانه خود باش و بر گناهی که از تو در وجود آمده بگری و باید که نزدیک
غمهای تو غم دنیا باشد و وصیت میکنم ترا ای فرزند به برپای داشتن نماز نزد رسیدن وقت آن
و بادا کردن زکات بجهتی که مستحق آنند چون وقت در رسد و باختیار صمت و خاموشی جائی که
شبهه بوده باشد یعنی راست بودن و حق یا باطل بودن مشتبه باشد و رعایت کردن عدل و انصاف
در حالت رضا و حال غضب و حسن سلوک بهمسایگان و گرامی داشتن مهمانان و رحم آوردن بر اهل
تعب و مشقت و جمعی که بیلا و محنتی گرفتار باشند و رعایت صله رحم و نیکی با خویشان و دوست داشتن
فقرا و مساکین و همنشینی ایشان و تواضع بسیار با ایشان زیرا که تواضع و فروتنی کردن با مردم
بهترین عبادتهاست و کوتاه کردن امل و امید و بیاد آوردن مرگ و ترک دادن دنیا که بدرستی
که نفس تو مرهون مرگ و نشانه تیر بلاهاست و افتاده و خوار شده امراض و بیماریها و همچنین وصیت
میکنم ترا بترس الهی در سر و علانیه و پنهان و آشکارا و نهی میکنم ترا از شتاب کردن در قول

منع و باید که چون کاری از امور آخرت ترا پیش آید زود بآن مبادرت نمائی و بوقت دیگر نگذاری
و چون بکاری از کارهای دنیا مبادرت باید نمود زود بر سر آن نروی و صبر کنی تا رشد خود در آن
بیابی و دانی که اقدام بآن مقتضی ضرر دنیا و آخرت تو نیست در تو باد که از مواطن تهمت و جای
که بدی در آن مظنون تو باشد احتراز نمائی که همنشین بد همیشه در مقام فریب دادن و از راه
بردن جلیس خود است و چنین باش ای فرزند من که عمل تو خاص از برای خدا باشد و از فحش
و سخنان قبیح مجتنب و محترز باش و مردم را بمعروف و کردار نیک امر کننده باش و از منکر باز
دارنده و ملایمت و نرمی کن با برادران خدائی و دوست دار مردم صالح را و مدارا کن با کسی
که از دین تو بیگانه باشد و در دل با او دشمن باش و در اعمال و کردار با او مباین تا مثل او
نباشی و بر تو باد که در میان راهها و محل عبور مردم ننشینی و واگذار مجادله و ستیزه کردن را و
مکابره بسیار منمای با کسی که از حلیه عقل و علم عاری باشد و میانه گزین باش در معیشت یعنی خرج خود
کن که از امساک و تنگ گیری کمتر و بحد اسراف و تبذیر نرسد برانداز کن بانداز خویش
که باشد میانه نه اندک نه بیش نه بذلی که طوفان بر آرد زمال نه صرفی که محنتی زاید و ملال
و میانه گزین باش در عبادت خود یعنی در تعلیل آنقدر مکوش که در آن کاهلی نمائی و ادا کردن
و بسیاری آن آنقدر اهتمام نداشته باش که طبع تو از آن کلال گیرد و رغبت تو بآن زوال
پذیرد و بر تو باد در عبادت باری که جهت طاقتان آن داشته باشی و لازم ساز بر خود خاموشی را
تا از هر خطری سلامت مانی و از پیش فرست چیزی را از برای خود تا غنیمت یابی و تعلیم گیر چیزی را تا عالم
باشی و مر خدا را یاد آورنده باش در هر حال و رحم آر از اهل و عشیرت خود بر کوچکان و خردان
و بزرگ گرامی دار ایشان را و طعامی تناول مکن تا پیش از خوردن آن چیزی تصدق کنی و
تو باد که بروزه داشتن مبادرت نمائی که روزه زکوة بدنست و سپر است مباشر خود را از آتش دوزخ
و با نفس خود جهاد کنی و از همنشین خود در حذر باشی و از اختلاط دشمن خود احتراز و اجتناب
نمائی و بر تو باد که بمجالس ذکر حاضر شونده باشی و دعای بسیار اقدام نمائی که بدرستی که من باز نداشتم

منع باید

از تو تفضیح او است حدیثی بیان می‌کنم تو پیش دیدم و اذ قضاه بجبرئیله و جبرئیل معظم
معصومه و بای یک نقطه است که مرادف علم است و بهره و یک معنی اند و این جمله بتراکید جمله
اصل است فَاِذَا کَانَ ذٰلِکَ ذلک در مقام اشارت است بحلول اجل و وقت وصول علت
آن حضرت و کان نامه آنست که بی خبر تمام است عِنْدَ مَحِلِّهَا محل بکسر حاست و مجرور بحبت
بر کوه یعنی نزد رسیدن وقت زکوة و مراد بآن انقضای سالست در زر طلا و نقره و حیوانات
و سال زکوة در نصاب مابینه یازده ماه است زیرا که بعد از گذشتن یازده ماه تمام بر مالک بودن قدر
نصاب از اجناس مذکوره شروع در ماه دوازدهم زکوة آن واجب میشود وَحُسْنُ الْجِوَارِ
از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت که مَا زَالَ جَبْرَئِیلُ حَتّٰی ظَنَنْتُ اَنَّهُ سَیُوَرِّثُهُ یعنی همیشه
جبرئیل وصیت میکرد مرا در باب همسایه و حسن سلوک با او تا آنکه گمان بردم که عنقریب او را
وارث مال نیز خواهد ساخت و درین باب احادیث بسیار وارد است و باید دانست که حسن سلوک
با همسایه محض دریغ از آزار خود از ایشان نیست بلکه متحمل از آزار ایشان نیز می‌باید بود و از جمله حسن سلوک
با همسایه که در سلام بر او پیشی گیرند و در بیماری بعیادت و پرسش او قیام نمایند و چون او را مصیبتی
پیش آید تعزیت بدهند و چون فرح و سرورش روی نماید تهنیت گویند و زلت و تقصیری در اخلاط و
آشنایی پنهان از جانب او واقع شود در گذرند و در مقام اطلاع بر معایب و عورات او نباشند
و در بعض چیزها که او را بآن احتیاج افتد با او مضایقه ننمایند مثل آنکه خواهد سر چوبی بر دیوار
خانهٔ همسایه گذارد یا با او ماعونی دهند و بجای همسایه نعمتها که شرعا آورند آنچه نه شایان باشد
وَاِکْرَامُ الضَّیْفِ یعنی از حضرت پیغمبر صلعم روایت شده است که مَنْ کَانَ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ
وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ فَلْیُکْرِمْ ضَیْفَهُ یعنی کسی که ایمان آورده باشد بخدا و روز قیامت باید
که گرامی دارد مهمان خود را و احوال آن درین باب احادیث بسیار وارد است و از جمله امور
که گرامی داشتن مهمان در ضمن آن متحقق است آنست و حاضر ساختن طعامست که انتظار بسیار نبرد و
شکفته رویی و بشاشت نمودن با او که خوش دل گردانی نیز از صحبت خود نماید و سخنان نیکو گفتن با او

در وقت طعام

در وقت طعام خوردن و مشایعت و همراهی نمودن با او هنگام رفتن تا در خانه و رعایت
امثال این امور که مبنی بر تواضع و تعظیم باشد و از جمله اموری که درین باب شمرده اند حاضر ساختن
میوه است نزد او و قبل از طعام بواسطه آنکه موافق تر است و از ضرر دورتر چنانکه گفته اند حضرت
عزت بواسطه این معنی در کلام مجید فاکهه را بر طعام مقدم آورده است وَفَاکِهَةٍ
مِمَّا یَتَخَیَّرُوْنَ وَلَحْمِ طَیْرٍ مِمَّا یَشْتَهُوْنَ وَرَحْمَةُ الْمَجْهُوْدِ رحمت بمعنی مهربانی کردن و
میل ساختن دلست و جهد بفتح جیم و ضم جیم بمعنی تعب و مشقت قال فی القاموس الجهد
بضم المشقة یعنی مهربانی کردن و رحم آوردن بر کسی که بتعب و مشقت گرفتار باشد
وَحُبُّ الْمَسَاکِیْنِ وَمُجَالَسَتُهُمْ روایت شده است از امام البر و الحق امام حسن
علیه السلام که روزی در مدینهٔ طیبه براهی سواره عبور مینمود دید که جماعتی از مساکین نشسته اند
و خشک پاره پیش نهاده بخوردن آن مشغول اند پس بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند خوش آمدی
ای فرزند رسول خدای فرود آی که با ما غذا بی تناول کنی پس امام علیه السلام فرود آمده با ایشان
بر روی زمین نشست و خوردن آن خشک پاره با ایشان موافقت نمود تا از اکل آن فارغ شدند پس
خواست و سوار شد و همچنین آن حضرت علیه السلام روزی مرور کرد بر جماعتی که بمرض جذام گرفتار بودند
باهم نشسته اکلی در میان داشتند و امام را بآن روز روزه بود ایشان گفتند بیا حاضر است اگر تناول
را رغبت بآن می‌نمایند حضرت فرمود من روزه دارم باز بخاطر آوردند که مبادا این حرف نفور باعث
شکست خاطر ایشان باشد درین محل گفته که حضرت از ایشان مجتنب است فرمودند که امشب بمهمان
من بیایید تا با شما افطار نمایم پس ایشان وقت شام بخدمت امام علیه السلام استسعاد یافتند
و حضرت با ایشان بر یک سفره تناول کردند بنابر جبر خاطر ایشان و بعضی این معنی را از امام زین
العابدین علیه السلام روایت کرده اند وَقِصَرُ الْاَمَلِ در حدیث وارد است که اِذَا اَصْبَحْتَ
فَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَکَ بِالْمَسَاءِ وَاِذَا اَمْسَیْتَ فَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَکَ بِالصَّبَاحِ وَخُذْ مِنْ
حَیَاتِکَ لِمَوْتِکَ وَمِنْ صِحَّتِکَ لِسُقْمِکَ فَاِنَّکَ لَا تَدْرِیْ مَا اسْمُکَ غَدًا یعنی چون صباح

بواسطه

بر او تکیه زده باشی و نفس خود را حکایت شام مکن و چون شام کنی در فکر صباح مباش و در حال حیوة
موت خود ذخیره بردار و در وقت صحت فکر اوان مرض بکن که تو نمیدانی که فردا چه نام خواهی
داشت یعنی در سلک زنده‌ها انتظام خواهی داشت یا در شمار مرده‌ها در خواهی آمد زیرا که دوست
خواهند گفت یا بیمار خواهند نامید و مستور آنکه مراد از فردا فردای حیات باشد یعنی بعد از
که فردای حیات گردد دیگر ترا مرتبه قبول داده ترا سعید خواهند نامید یا بنا بر اعمال
زشت و بد کرداری در جرگه اشقیا در آمده نام ترا شقی خواهند گذاشت و از امیر المؤمنین علی علیه
السلام نقلست که آن حضرت فرمودند إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ اثْنَتَيْنِ اتِّبَاعَ الْهَوَى
وَطُولَ الْأَمَلِ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَإِنَّهُ يُنْسِي
الْآخِرَةَ یعنی بدرستی که بر شما نمیترسم مگر از دو چیز متابعت هوای نفس که فرمانبرداری است در افعال
و اعمال و طول امل که عبارت از درازی آرزو و امید است اما از متابعت هوای نفس بواسطه آنکه مانع
می آید شما را از فرمانبرداری و متابعت حق که ع یکجا نه در دو میدان نگنجد و اما از طول امل بجهت آنکه
فراموش میسازد از خاطر شما آخرت را و فکر آن از دنیا و شما را پرده و بست شده است از اسامة بن
زید که کنیزکی خرید بوعده یکماه بصد دینار طلا چون این خبر بسمع مقدس نبوی صلعم رسید فرمودند که
أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ أُسَامَةَ الْمُشْتَرِي إِلَى شَهْرٍ إِنَّ أُسَامَةَ لَطَوِيلُ الْأَمَلِ یعنی آیا تعجب نمیکنید
از فعل اسامه که بوعده یکماه چیزی میخرد بدرستی که اسامه بطول امل گرفتار است و باید دانست که
سبب طول امل نیست مگر دوستی دنیا و میل بزخارف و لذات آن زیرا که چون انسان از موانست
الفت بدنیا و لذات او بهم رسید مفارقت و جدایی او بر آن گران می آید و همیشگی آن در نظر او شیرین
میشود پس خود را از فکر مرگ که خیال بردن که سبب جمع اموال دست داده دنیا و رسیده در محبت آنکه چون
دوستی چیزی در دل کسی جا کرده فکر امری که سبب زوال آنست بخاطر راه نمیدهد پس همیشه در فکر بقا
و دوام دنیاست و همگی اوقات را صرف آرزوی بهم رسیدن ما یحتاج زندگانی میشود و شغل اهل مال
و اسباب او و آنچه از آن قبیل باشد چنانکه فکر او مستغرق آن میشود و امری که بخاطر او نمیرسد

حرکت

حرکت داد اگر بر سبیل ندرت بخاطر او خطور کند که میباید مرد و توبه و انابتی پیش میباید گرفت و به بعض
اعمال آخرت نیز مشغول میباید شد چون قرار بقا و دوام بخود داده است تا چیزی از دل آرزو
از روزی بروزی و از ماهی بماهی و از سالی بسالی میگوید چون از آن جوانی گذرد و بسن کهولت
برسم و در آن مقام خواهم شد و چون توفیق وصول بآن سن یافت میگوید چون بسن شیخوخت و اوان
پیری برسم و چون بآن نیز رسید میگوید تا فلان عمارت باتمام رسد و چون آن نیز شد میگوید تا فلان
فرزند خود را داماد کنم و از فلان سفر مراجعت نمایم و همچنین توبه و تدارک ما فات را از ماهی بماهی
می اندازد و از سالی بسالی حواله میکند و هر گاه از شغلی که باعتقاد او مانع آنست فارغ شد شغل دیگر
او را پیش می آید بلکه شغلها تا آنکه یکبارگی می بیند اجل در رسیده و میباید مرد و فرصت هیچ کار نمانده
او از بس غافل بوده و اصلا استعدادی از برای آن نکرده که بسهولت تن بآن تواند در داد و چیزی
که با وی باشد حسرت و ندامت بسیار است در آخرت که چرا بر آن وجه سلوک داشته است وَذَلِكَ
هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ فَإِنَّكَ رَهِينُ مَوْتٍ رهین فعیل بمعنی مفعولست یعنی مرهون
کنایه از آنکه چنانچه مرهون مال راهنست که چند روزی بتصرف مرتهن داده است و چون حلول اجل
شد و مدت رهن بسر رسید باز بتصرف راهن در می آید انسان نیز مال ترکست که چند روزی او را
در معرض حیات مستعار ساخته است و عنقریب اجل موعود و مدتی که بر آن مقرر شده منقضی خواهد شد و
فانی راهنست مذکور شده باز بتصرف او در خواهد آمد وَغَرَضُ بَلَاءٍ غرض بمعنی هدف و نشانه و حظ و ارب یعنی
هدف و نشانه نیز است که غرض بلا یعنی هدف باشد و نشانه سهام بلا باشد وَطَرِيحُ سُقْمٍ طریح
بر فعیل بمعنی مطروح باشد کنایه از آنکه چنانچه مطروح واقع شده کسی ذلیل و خوار او میباشد
چنانچه نبات و قدرت و تمکن خود را بر روی پای انسان نیز خوار و ذلیل سقم و بیماریست که هر لحظه خرابی
که میخواهد در ملک بدن او میکند زیرا که بدن انسان ترکیب یافته است از اجزایی که ضد یکدیگرند
قابل جدا شدن از هم دارند و مستعد در اسقام و امراض است و سقم بفتح سین و قاف و
بضم سین و سکون قاف هر دو آمده است حَزَنٍ و حُزْنٍ وَأُوصِيكَ بِخَشْيَةِ اللَّهِ خواهد

منی

نصیر طوسی قدس الله سره العزیز در بعض از مؤلفات خود کلامی ایراد کرده است که حاصل ترجمه
اش این است که خوف و خشیت اگرچه در لغت هر دو یک معنی اند اما صوفیه و ارباب قلوب
میان ایشان فرق کرده اند و ایشان را جز هم میدانند و گفته اند خوف عبارت است از متألم شدن نفس
از عقابی که انکس گمان آن داشته باشد بسبب گناهانی که میداند که از او در وجود آمده است و
تقصیری که در قیام بطاعات و عبادات از او واقع شده و آن اکثر خلایق را حاصل است اگرچه نسبت
بهر کس مراتب آن متفاوت است و نهایت اختلاف دارد و اعلی مراتب آن میسر نیست مگر جمعی قلیل را
و خشیت عبارت است از حالتی که نزد دریافت عظمت و کبریای الهی قرار گرفتن هیبت و ترس
بسیار از وقوع امری که مانع لقای او باشد بعضی را هم میرسد و این حالت حاصل نیست مگر کسی
را که اطلاع یافته باشد بر مرتبه جلال عظمت و لذت قرب و رضای او چشیده باشد و از این
جهة است که حضرت عزت در کلام مجید میفرماید انما یخشی الله من عباده العلماء پس خشیت
خوف خاصی باشد نه مطلق خوف و گاه است که اطلاق خوف نیز بر آن میکنند انتهی ترجمه کلامه و مراد
بحقیقت بر علامة که درین حدیث وارد است ظاهر ساختن آثار و علامات آنست در افعال و صفات
خود مثل بسیاری گریه و سوزش و گدازش همیشه و مداومت طاعات و عبادات و قلع و قمع شهوات
و لذات از همه خاطر بنحوی که جمیع آنها مکروه طبیعت گردد چنانچه طعم عسل بمذاق کسی که او را
گزندی بآن ممزوج است مکروه میشود و هرگاه جمیع شهوات و لذات آتش خوف الهی سوخته
شد بالضروره در اندک خشوع و انکساری که مطلوب است بهم میرسد و صفات مذموم مثل حقد و
حسد و کبر و امثال آن از او زایل میشود و همگی همتش مصروف فکر خطر عاقبت و مآل میشود پس
دامنه همه بخاطر خود عزم حق او شغل و کار او منحصر میشود در مراقبه با حق و محاسبه با نفس و جهاد کردن
با او چنانچه از بیم رفت و احتراز و اجتناب تمام از ضایع گذاشتن انفاس عمر و اوقات زندگانی
و اما خوفی که هیچ یک از آثار مذکوره بر آن مترتب نباشد و این علامات از آن بظهور نرسد
صلاحیت آن ندارد که اسم خوف بر آن اطلاق کنند بلکه آن نیست مگر حدیث نفس و حکایت

دل و از نصیحت که بعض از ارباب عرفان کرده اند اذا قیل لک هل تخاف الله فاسکت عن
الجواب فانک ان قلت لا کفرت وان قلت نعم کذبت یعنی چون از تو
پرسند که از خدای میترسی ساکت شو چه اگر گویی نه کافر میشوی و اگر گویی آری کاذب خواهی بود
وانهاک عن التسرع فی القول والفعل مراد بتسرع در قول مثل شتاب کردن در
سر آوردن بی آنکه تأمل و تدبری در آن واقع شود فتأنه ای فتأنه ای سکت کرده وقت
انقطاع کلام و آخر کلمه در می آورند و سبب تو اند بود که از باب حذف و ایصال باشد و کلام در تقدیر این
باشد که فتأن فیه که فی حرف جر را حذف کرده باشد و متصل ساخته باشند و اتقوا مواطن
التهمة تهمة بتحریک است و بسکون قال فی القاموس اتهمه کافتعله ادخل علیه التهمة
کهمزه ای ما یتهم علیه و در اصل وهمه بوده که واو قلب بتاء شده است تا تغیر جلبته تغیر شتن ساز
غره یعنی خدعه و فریب دادن او امر باطلی قال فی القاموس غره غرا فهو
مغرور خدعه و اطمعه بالباطل حاصل معنی در ضمن بیش اول مذکور شد و کن
لله یا بنی عاملا تقدیم ظرف درین فقره بواسطه افاده حصر است یعنی باید عمل تو نباشد
مگر از برای خدای و تحصیل رضای او بی شائبه غرض دیگر حتی آنکه فایز شدن بثواب خلاصی از عذاب
نیز در آن منظور نباشد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند والله ما عبدتک خوفا
من نارک و لا طمعا فی جنتک ولکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی
بخدا قسم که من عبادت نکردم ترا بواسطه ترسی که از دوزخ تو داشتم و نه بواسطه طمعی که در بهشت تو داشتم
ولیکن ترا از اهل آن یافتم که عبادت تو کنند پس بعبادت تو قیام نمودم و این مرتبه ایست بس بلند
و نهایت پس منع و این کلام را بر معنی حمل کردیم بواسطه آنست که باقی مراتب اخلاص ظاهرتر از آنست
که احتیاج بوصف آن باشد و درین باب بیش این شنیده خواهد شد در شرح حدیث سی و هشتم انشاء
الله تعالی وعن اتخاذ هجرا هجر یعنی فحش و بیهوده گفتن در جو صیغه فعولت بمعنی فاعل یعنی
باید که زاجر باشی از فحش از گفتن آن مانع آیی خود را و غیر خود را و اقتاح الاخوان فی الله

فراغ بجای سقوط ما خود را از مراحات یعنی نرمی و ملایمت کرده است در مقابل تندی و سخت گیری
و ترا بسیله با عمالک مراد یعنی مباحثات است یعنی باید که اعمال تو متباین و مخالف باشد با عمال
او ودع المماراة و مجاراة من لا عقل له ممارات یعنی خصومت و ستیزه
کردن و مجاراة با کسی بحث راندن واقتصد یا بنی فی معیشتک واقتصد فی عبادتک
اقتصاد یعنی میانه گرفتن و توسط میانه افراط و تفریط است که مراد باقتصاد در معیشت که این فقره
سخن امر بآنست توسط میان اسراف و تبذیر و سخت گیری و تعسر باشد و مقدر من قال
فراخ دستی از اندازه مگذران چندان که آفتاب معاشت بدل شود بسبها و نیز در امساک
بی نهایت باش چنانکه دامن همت کنی ز دستارها چو هردو دستم کو میده خلقی آمد
ربعیرت ارباب فضل صدق و صفا پس اختیار توسط میان امور بدان دلیل که خیر الامور
اوسطها و مراد باقتصاد در عبادت شاید آنست بر وجهی که بدن را مشقت و تعب زیاده دست
ندهد تا باعث تنفر و عدم رغبت طبع آن نشود در روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
کلینی از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آن حضرت فرموده اند قال رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم لامیر المؤمنین علیه السلام یا علی ان هذا الدین متین
فاوغل فیه برفق لا تبغض الی نفسک عبادة ربک ان المنبت یعنی المفرط فی
السیر لا ظهرا ابقی و لا ارضا قطع فاعمل عمل من یرجو ان یموت هرما واحذر حذر
من یتخوف ان یموت غدا یعنی گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم بامیر المؤمنین علیه السلم
که ای علی بدرستی که این دینی که من بآن مبعوث شده ام دینی است متین و محکم پس آن درآی بنرمی
و سهولت و دشمن مساز بر نفس خود عبادت خدا را بدرستی که کسی که در سیر مسارعت نماید در کسی بایلکه
که هلاک کند در سیر زمینی را قطع نماید که یا از آنکه اگر خواهد زمینی قطع شود و مسافتی را طی نماید با
شتاب در سیر کند و بنرمی و آهستگی براه رود پس باید که قیام تو بعبادات و اعمال مثل قیام کسی
باشد که امید آن داشته باشد که بعد از آنکه بمرتبه پیری برسد خواهد بود یعنی شتاب بعلدی نباید

درسیاری آن

در بسیاری آن ممکن چنانکه کسی که آن امید دارد و بتانی و آهستگی بآن قیام می نماید و باید که ترس تو از خدا
خود بیش ترس کسی باشد که گمان داشته باشد که فردا خواهد مرد یعنی باید که بعد از توبه و تدارک هواهی
کرده مرتکب مناهی نشود و تعویق و تسویف در عبادات موظفه ننماید که بر عمر اعتمادی نیست واکفف
الصمت تسلم یعنی خاموشی را بر خود لازم ساز تا سلامت یابی از آفات زبان و گناهانی که از زبان
ناشی میشود و آن بسیار است زیرا که هیچ موجودی و معدومی خالقی و مخلوقی و معلومی و موهومی
که زبان او را در نیابد و متعرض او نشود یعنی یا اثبات و این خاصیت هیچ عضو دیگر از اعضای انسان را
حاصل نیست بواسطه آنکه ادراک چشم نمیرسد مگر بالوان و اضوا و گوش نمی یابد چیزی مگر آوازها و اصوات
و گوش نمی یابد چیزی را و دست نمیرسد مگر با جسام و زبان را میدان فراخ است و او را در هر چیزی
مدخل هست چنانچه روایت شده است از معاذ جبل که گفت گفتم ای رسول خدای آیا آنچه میگوییم
روز قیامت مواخذه خواهیم بود و ما را برچیزی که از ما صادر شود عقاب خواهند کرد حضرت فرمودند
ثکلتک امک و هل یکب الناس علی مناخرهم الا حصائد السنتهم یعنی مادر بر تو
گریه کند آیا مردم را بروی در می اندازد و بآتش دوزخ سوای آنچه از زبانهای ایشان در وجود می آید
نیز روایت شده است از آنحضرت صلوات الله علیه و آله که من کان یؤمن بالله و
الیوم الآخر فلیقل خیرا او لیسکت یعنی هر کس ایمان آورده است بخدای تعالی و روز
قیامت باید که بگوید آنچه متضمن خیر است یا ساکت شود کنایه از آنکه بغیر آنچه متضمن خیر او و دیگران
باشد تکلم ننماید که در تکلم خطرهاست و دیگر احادیث درین باب وارد است که ذکر آن موجب
تطویل است فانی لم آلک یا بنی نصحا الو در اصل یعنی تقصیر است لیکن بسیار است که
تضمین معنی ترک میشود و آن وقت با دو مفعول متعدی میشود چنانچه درین مقام شده زیرا که
لم آلک اینجا باین معنی است که لم امنعک و ما را درین مقام بر بعض علما بحثی هست که در شرحی که بر
حاشیه خطائی نوشته ایم ایراد آن شده کسی اگر اراده آن باشد بکتاب مذکور رجوع نماید و
هذا فراق بینی و بینک میتواند بود که بطریق اضافه مصدر خوانده شود و چه در طرف تو سوی آن

هست و مستبعد نبوده که فراق به تنوین خوانده شود که ظرف مضاف باشد و برین دو وجه خوانده شده است
قوله تعالی قَالَ هٰذَا فِرَاقُ بَیْنِی وَبَیْنِکَ الآیة باید دانست که آنچه صدر این حدیث متضمن
آنست یعنی قول حضرت که وَابْکِ عَلَی خَطِیئَتِکَ بحسب ظاهر موهم صدور ذنب است مانند که
قابل تعجب نیست زیرا که ائمه اطهار صلوات الله علیهم و مثل این عبارات که ظاهرش آن مخالفست در بعضی
ادعیه که از ائمه اطهار علیهم السلام نقل آن بصحت رسیده بسیار واقعست چنانچه روایت شده است از امام
موسی کاظم علیه السلام که در سجده شکر میفرموده اند رَبِّ عَصَیْتُکَ بِلِسَانِی وَلَوْ شِئْتَ وَعِزَّتِکَ
لَأَخْرَسْتَنِی وَعَصَیْتُکَ بِبَصَرِی وَلَوْ شِئْتَ وَعِزَّتِکَ لَأَکْمَهْتَنِی وَعَصَیْتُکَ بِسَمْعِی
وَلَوْ شِئْتَ وَعِزَّتِکَ لَأَصْمَمْتَنِی یعنی بارخدایا عصیان تو کرده ام بزبان خود و اگر میخواستی بعزت
و بزرگی تو قسم که هر آینه مرا گنگ میکردی و عصیان تو نمودم بچشم خود و اگر مشیت تو تعلق بآن
میگرفت بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه مرا کور میکردی و عصیان تو نمودم بگوش خود یعنی اموری
که نبایست شنید شنیدم و اگر میخواستی بعزت و بزرگی تو قسم هر آینه مرا کر میکردی که هیچ چیز
نتوانم شنید و در صحیفه کامله که منسوبست بامام الموحدین امام زین العابدین علیه السلام از این قبیل
فقرات بسیار واقعست که اشعار بصدور عصیان از ایشان صلوات الله علیهم دارد و دیگر از حضرت
مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله نیز حدیثی چند روایت شده است که بحسب ظاهر اشعار بعدم عصمت آن
حضرت دارد از آنجمله روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب استغفار از کتاب
کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ کَانَ یَتُوبُ
إِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ کُلَّ یَوْمٍ سَبْعِینَ مَرَّةً یعنی بدرستی که رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم
رجوع مینمود از معاصی و کردار ناشایست بسوی خدایی که عزیز و بزرگست هر روز هفتاد مرتبه و اهل
سنت نیز در کتب حدیث خود روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند که اِنِّی لَاَسْتَغْفِرُ
اللهَ فِی الْیَوْمِ اَکْثَرَ مِنْ سَبْعِینَ مَرَّةً یعنی بدرستی که بتو استغفار مینمایم و طلب آمرزش و اَتُوبُ اِلَیْهِ
میکنم از خدای خود و رجوع میکنم بسوی او از معاصی در روزی بیشتر از هفتاد مرتبه و امثال این روایات



و عبارات در طریق شیعه و سنی بسیار وارد است و بهترین جوابی که رفع این شبهه تواند کرد آنست که
بهاء الدین علی بن عیسی اربلی جامع کتاب کشف الغمه در کتاب مذکور افاده این کرده است
که انبیا و ائمه علیهم السلام بر وجهی سلوک مینموده اند که جمیع اوقات عمر ایشان مستغرق بیاد خدا بوده
است چنانچه لمحه از آن دلهای خود را فارغ نمیداشته اند و خاطرهای ایشان متعلق بملأ اعلی و مربوط
بعالم بالا بوده و ایشان حق را همیشه در نظر بصیرت خود داشته در مراقبت و مواصلت او بسر برده اند چنانچه
امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند اُعْبُدِ اللهَ کَاَنَّکَ تَرَاهُ فَاِنْ لَمْ تَکُنْ تَرَاهُ فَاِنَّهُ
یَرَاکَ یعنی بعبادت خدا قیام نمای چنانکه گویا او را می بینی چه اگر تو او را نمی بینی بدرستی که او ترا می بیند پس
چون از این مرتبه رفیعه فرود می آمده اند مشغول بکار دیگر میشده اند از اموری که لازمه زندگانیست مثل
خوردن غذایی یا آشامیدن آبی یا مباشرت حلالی مثل آن امری از امور مباحه آن را پیش خود گناهی
بزرگ میشمرده اند خطای عظیمی میدانسته و در حال در مقام استغفار از آن در می آمده اند و آمرزش
آن را از خدای خود خواسته اند می بینی که بعض خدام و بندگان ارباب دنیا اگر در جایی که نظر صاحب
ایشان بر ایشان باشد و دانند که صاحب ایشان ایشان را می بیند لمحه باکل و شرب یا جماع مشغول شوند
در نظر مردم گناهکار و مستحق ملامت مینمایند پس چه گمان داری گاهی که این امر نسبت بصاحب
صاحبان و مالک جمیع ملکان وقوع یابد و باین اشارتست کلام حضرت امیر علیه السلام که اِنَّهُ
لَیُغَانُ عَلَی قَلْبِی وَاِنِّی لَاَسْتَغْفِرُ اللهَ فِی الْیَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ و قول آنکه حَسَنَاتُ
الْاَبْرَارِ سَیِّئَاتُ الْمُقَرَّبِینَ این بود خلاصه کلام صاحب کشف الغمه رحمه الله و قاضی
بیضاوی صاحب تفسیر انوار التنزیل در کتاب شرح مصابیح که هم از مصنفات اوست جایی
که شرح حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله که اِنَّهُ لَیُغَانُ عَلَی قَلْبِی وَاِنِّی لَاَسْتَغْفِرُ اللهَ فِی
الْیَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ مینماید گفته است که غین در لغت بمعنی غیم و ابر است استعمال یافته و غان علی کذا بمعنی
غطا علیه است و ابو عبیده که از ائمه لغت است برین وجه این حدیث را معنی کرده است بدرستی که
پوشیده دل من چیزی را که می پوشید او را و از اصمعی بمن رسیده است که از معنی این حدیث از او

سؤال کردند و جواب آن بنا بر گفت در باب دل که روایت شده است این حدیث گفت در باب دل
پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که دل عجز بسیار صلعی بوده در مقام تغییر آن از برای تو در می آمدم قاضی که چندان
حیز داد و اصمعی را که در صحبت ملوک طریق ادب بوده و در مقام تعظیم و بزرگداشتش ولی شده است
که حضرت عزت جل و علا که ما را از موضع وحی و منزل تنزیل ساخته و به رستی که در باب ایشان مرتبه ایست که
راه رسیدن بآن از ارباب بیان و اصحاب قال مسدود است و طریق وصول بآن بر اهل حقیقت و
ارباب حال مفتوح و تعظیم دادن و تعیادت در آوردن آن منیت که مرحق مشایخ صوفیه که راز داران
انجمن قرب و آشنایان اسرار حقند و ما بر تو بوری که از مشکوة باب ایشان مقتبس است بر راه در آمده
میگویم که چون دل مبارک آن سرور که مستغرق دریای عرفان بوده و در صفا و ضیا بر جمیع دلها زیاده
داشته است و آن حضرت بآن حال متعین شده بود که از شرع و حکمت و بنای دین و سنت را
تجدید دهد بر وجهی که متضمن بسهولت و آسانی باشد ضرورت و اشکال ناچار بود او را که از مرتبه
قرب و اتصال بجانب بعض حضرتهای آلهی نزول نموده بعض حظوظ نفسانی التفات نماید با آنچه
از جانب خدا در معرض امتحان در آمده بود و مکلف بآن شده از احکامی که لازم بشریت است
پس هر گاه مرتکب چیزی از آن میشد غباری از آن بر آینه دل ایشان می نشست و بواسطه لطافت
صفا و نورییت که داشت از آن متاثر میشد زیرا که هر چند رقت و صفای اشیا بیشتر است تاثیر کدورات
در آن روز ظاهر میشود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه احساس چیزی از آن میکرد آنرا
بر نفس خود گناهی بزرگ میشمردند و در مقام استغفار و طلب آمرزش از آن در می آمدند تا اینجا بود
کلام صفاوی در کتاب مصابیح ورثة العارفین شیخ جمال الدین عبد الرزاق کاشی را در مقام
کلامیست بغایت لطیف که بواسطه خوف بطول انجامیدن کلام درین کتاب در مقام ذکر آن
نشده بهمین قدر اختصار نمود و الله اعلم حدیث بیست و سیوم العاوی روایت شده است
بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه از جعفر بن علی بن الحسن الکوفی از جد او حسن
بن علی بن عبد الله از جد او عبد الله بن المغیره از اسمعیل بن مسلم از امام بحق ناطق امام جعفر صادق

علیه السلام از آبای بزرگوار آن حضرت بترتیب معلوم علیهم سلام الله الملک القیوم از امیر المؤمنین
اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام که آن حضرت فرموده اند قَالَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي عَنِ الطَّعَامِ مَخَافَةَ الدَّاءِ كَيْفَ
لَا يَحْتَمِي عَنِ الذُّنُوبِ مَخَافَةَ النَّارِ یعنی عجب دارم از کسی که پرهیز میکند از طعام از ترس
آنکه مبادا مرضی یا دردی با و عاید شود چگونه پرهیز نمیکند از گناهان از ترس آتش دوزخ و مخفی
نماند که اطلاق حمیت که بمعنی پرهیز کردن است بر اجتناب از گناهان مجاز است از باب مشاکله
بفقره سابق که حمیت در و در معنی خود استعمال یافته است فقد ذکر حدیث بیست و چهارم
روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از بعض
اصحاب از احمد بن محمد بن خالد البرقی که در صدر حدیث مجدهم احوال ایشان مذکور شد
از عثمان بن عیسی عامری کلابی که مکنی به ابی عمرو است و از وکلای معتمد علیه امام موسی
کاظم بوده است و اگر چه در مذهب واقفی بوده اما کسی که از علمای رجال است این احتمال را داده
که از جمله اجماعی باشد که علما اتفاق دارند در آنکه آنچه روایت آن از ایشان بصحت رسیده
صحیح است و نقلست که در کوفه منزل داشت شبی در خواب دید که در حایر امام حسین میرود
احرام حایر بسته آنجا مقام داشت تا فوت شد و چند جلد کتاب در علم فقه و حدیث با و نسبت میدهند
از عمر بن محمد بن عبد الرحمن بن اذینه که شیخ اصحاب حدیث بوده و ثقه و جلیل القدر است و
مصنف چند جلد کتاب و بخدمت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام مستعد بوده
و از ایشان حدیث روایت کرده از ابان بن ابی عیاش تابعی که بخدمت حضرت امام زین العابدین
و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام رسیده و علمای رجال تضعیفش نموده اند از سلیم
بن قیس که مکنی بابی صادق است و کتابی در حدیث تصنیف کرده و از اصحاب امیر المؤمنین
علی بوده و بخدمت امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهم السلام استسعاد
یافته از امیر المؤمنین علی علیه السلام که گفت قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

إنّ الله حرّم الجنّة على كلّ فحّاش بذيّ قليل الحياء لا يبالي بما قال و
ما قيل له فإنّك إن فتّشته لم تجده إلّا لغية أو شرك شيطان قيل يا رسول
الله وفي النّاس شرك شيطان فقال صـ أما تقرأ قول الله عزّ وجلّ وشاركهم
في الأموال والأولاد شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش
بینش اوّل گفت رسول خدای صلعم بدرستی که حضرت عزت حرام ساخته است دخول بهشت
بر هر فحش گویی کم حیایی که هیچ پروا نکند در آنچه میگوید و در آنچه با او میگویند پس بدرستی که اگر در
مقام تفتیش و تفحص احوال او در آیی خواهی یافت او را که از زنا حاصل شده یعنی مولد از زنا
یا شریک شیطان گفتند ای رسول خدای در میان بنی آدم شریک شیطان می باشد
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند خوانده در قرآن قول خدای تعالی را که وشاركهم
في الأموال والأولاد یعنی شریک شو ای شیطان بنی آدم را در اموال و اولاد که ترا
بر بندگان خالص دست نخواهد بود بینش دویم إنّ الله حرّم الجنّة گویا مراد حضرت
بحرام ساختن خدای تعالی بهشت را برایشان حرام ساختن آنست مدتی طویل و زمانی بسیار نه حرام
ساختن دایمی زیرا که اگر مراد حرام ساختن دایمی باشد بعض عاصیان امت اجابت که بنور ایمان محلّی
اند مشکل میشود چه باتفاق جمیع ایشان بهشتی خواهد بود و اگر چه مکث ایشان در دوزخ بطول کشد
بذيّ بر وزن بیای یک نقطه مفتوحه و ذال منقوطه مکسوره و یای مشدده فعیلست بمعنی فاعل
از بذاء بفتح و مد الف که بمعنی فحش است قال في القاموس والبذيّ كرضيّ الرجل
الفاحش من البذاء وهو الكلام القبيح قليل الحياء مراد بآن معنی ظاهر است
که کم حیا باشد چنانچه در بینش اول مذکور شد یا مراد بحیات که باین عبارت ادا شده چنانکه
میگویند فلان کم حیرت و از آن بی حیرازاده میگیرند لم تجده إلّا لغية میتواند بود که بضم
لام باشد و سکون غین نقطه دار و فتح یای دو نقطه تحتانی بوده باشد بمعنی لغیا یعنی انداخته
شده کنایه از آنکه از زنا مخلوق شده باشد چنانچه گذشت و میتواند بود که بضم لام و فتح غین



بی نقطه مفتوحه یا ساکن و نون مفتوحه بوده باشد از لعن بمعنی که عادت او آن باشد که لعن مردم
میکرده باشد یا آنکه مردم لعن او میکرده باشند از غایت خبث ذات که داشته باشد و میتواند
بود که بضم لام و فتح عین بی نقطه مفتوحه یا ساکن و نون مفتوحه بوده باشد و در کتاب ادب
الکاتب آورده است که فعله بضم فا و سکون عین از صفات مفعول است و فعله بفتح عین از صفات
فاعلست مفعول است و بفتح عین از صفات فاعل مثل همزه و همزه بسکون میم که بمعنی من یهزء به است
و بفتح میم بمعنی من یهزء بالناس مترجم گوید اگر چه درین مقام احتمال دیگر نیز باقیست که
مصنف دام ظله ذکر آن نکرده اند و آن کسر لام و فتح یا کسر غین نقطه دار و تشدید یاست که جار و مجرور
باشد متعلق بمحذوف حالا مقدر چه لغیة در لغت بمعنی زنیة آمده است قال في القاموس وولد لغية
ويكسر أي زنية و از بعض ازکیا شنیده شد که شمس الفضلاء والمحدثین مولانا میرزا محمد استرابادی
مجاور حرم الله و حسد ظلها که احیا ده مدتها و در فن حدیث و رجال در معرض اذعان فضلای عصر است
این حدیث را در کلینی بر وجه صحیح کرده است و هیچ شک نیست که برین تقدیر عطف او شرک
شیطان بر آن بمعنی ظاهری خود صحیح خواهد بود و تاویلاتی که مذکور خواهد شد احتیاج نخواهد
داشت اما در متن حدیث وثوق و اعتماد بر تصحیح مشایخ سلف و نقل ازین نسخ نه معاصرت
کلام صاحب صحاح و قاموس و غیر ایشان از ائمه لغت و از مصنف دام ظله بالمشافهه شنیده
شد که شوق محققه این لفظ درین حدیث زیاده بر آنچه در اصل مذکور شده است از مشایخ سند ما بما
رسیده است و این شق اگر چه بنابر آنچه از کلام ارباب لغت ظاهر میشود صحت آن در معرض احتمال
است اما چون منقول نشود مذکور نشد او شرك شيطان مصدر بمعنی اسم فاعل است یا بمعنی اسم
مفعول یعنی شریک باشد مراد با شیطان یا شیطان شریک باشد با مراد و در و انجام
معنی نزد مصنف گرامی وشاركهم في الأموال والأولاد گفته اند که
مشارکت و شریک شدن ایشان را در اموال آنست که ایشان را بر تحصیل آن از وجوه حرام
میدارد و بر صرف آن در جایی که جایز نیست ترغیب نماید و دور دارد ایشان را از رعایت

اعتدال در انفاق آن بر نهجی که به حد اسراف و تبذیر رساند که زیاده از آنچه باید خرج کند یا
بخیلی و تنگ گیری اندازد که آنچه باید کرد نکند و امثال این امور و مشارکت او ایشان را در اولاد
آنکه ایشان را بر سبیل اکردن اولاد به اسباب حرام مثل زنا و امثال آن یا اکراه کشتن اولاد ایشان را در
ایشان به مذاهب باطله و ارتکاب اعمال قبیحه و امور ناشایست و شیخ ابوجعفر طوسی قدس سره حدیثی
روایت کرده است که از آن معنی دیگر از برای مشارکت او اولاد فهم میشود و آن است که در کتاب تهذیب
حدیث در باب استخاره کردن از برای نکاح روایت کرده است از ابی بصیر که امام بحق ناطق امام
جعفر صادق علیه السلام با بن خطاب کرده فرمودند اذا تزوج احدکم کیف یصنع
یعنی چون یکی از شما که خدا اسو و چه باید پیش کرد گفتم نمیدانم جانم فدای تو باد فرمودند فاذا
هم بذلک فلیصل رکعتین و یحمد الله و یقول اللهم انی ارید ان اتزوج
فاقدر لی من النساء اعفهن فرجا و احفظهن لی فی نفسها و فی مالی و اوسعهن
رزقا و اعظمهن برکة و اقدر لی منها ولدا طیبا تجعله خلفا صالحا فی
حیوتی و بعد موتی فاذا دخلت علیه فلیضع یده علی ناصیتها و یقول
اللهم علی کتابک تزوجتها و فی امانتک اخذتها و بکلماتک استحللت
فرجها فان قضیت فی رحمها شیئا فاجعله مسلما سویا و لا تجعله شرک شیطان
یعنی چون قصد کند خدای تعالی باید که دو رکعت نماز بگذارد و وظایف شکر الهی بجای آورد و این دعا
را بخواند اللهم انی اتزوج تا آخر دعایی که گذشت و خلاصه معنیش آن است که بار خدایا بدرستی
که اراده دارم که کدخدا شوم پس روزی کن مرا از زنان کسی را که در امر ناموس از همه پرهیزکارتر باشد
و در محافظت نفس خود و اسطه من و نگاه داشتن مال من از همه زنان در پیش باشد و از همه فراخ روزی‌تر
و بزرگ برکت‌تر باشد و روزی کن از برای من از او فرزندی نیکو و بگردان او را خلف صالح در
حیات من و بعد از فوت من پس چون زن بخلوت او در آید دست خود بر پیشانی او نهاده بگوید
اللهم علی کتابک تزوجتها تا آخر دعایی که در حدیث گذشت یعنی بار خدایا بر موافقت

کتاب

کتاب تو خواستم او را و با امانت تو گرفتم او را و بکلام تو بر خود حلال ساختم مباشرت او را پس اگر
تقدیر کرده باشی که در رحم او نطفه از من بهم رسد بگردان او را مسلمان مستوی الخلقه و مگردان او را شرکت
شیطان راوی گوید گفتم چگونه میباشد شرکت شیطان حضرت فرمودند ان الرجل اذا دنی
من المرأة و جلس مجلسه حضره الشیطان فان هو ذکر اسم الله تنحی الشیطان
عنه و ان فعل و لم یسم ادخل الشیطان ذکره فکان العمل منهما جمیعا و
النطفة واحدة یعنی بدرستی که چون مرد نزدیکی کند بزن خود و باراده مباشرت او بنشیند حاضر
میشود او را شیطان پس اگر نام خدای بر زبان آورد شیطان از او دور میشود و اگر نام خدای تعالی
نگوید شیطان در آن عمل با او مشارکت مینماید و چنان میشود که عمل از هر دو واقع شده باشد و نطفه یکی
باشد گفتم بچه چیز این معنی ظاهر میشود ای فرزند رسول خدا حضرت فرمودند بحبنا و بغضنا
یعنی به دوستی ما یا به دشمنی ما کنایه از آنکه تا شیطان در مجامعت پدر با مادر شرکت ننموده باشد دشمنی ما را
اختیار نمیکند و این حدیث معاضد قول جمعیت که شیاطین اجسام شفافه لطیفه میدانند که قادر
بر آنکه در شکم حیوانات داخل شوند و ممکنست که به هر شکل خواهند در آیند و موجب ضعف مذهب جمعیت
از حکمای فلاسفه که میگویند ایشان نفوس ارضیه اند که مدبر عالم عناصر میگردند و علوم آنها به اصلاح
و سداد یا نفوس ناطقه انسانی اند که به واسطه شرارتی که داشته اند چون از بدنهای خود جدا شده اند
و ایشان را نوع الفت و مؤانستی بنفوس شریره که متعلق بابدان اند بهم رسیده پس ممد و معاون آنها
میشوند در احداث شر و فساد و الله اعلم بحقیقة مخلوقاته حدیث پنجم روایت
شده است بسندی که منتهی میشود به شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از
ابراهیم که در حدیث چهارم احوال ایشان سبق ذکر یافت از ابن ابی عمیر از حماد بن عثمان
الناب که از مشاهیر رجالست و ثقه و جلیل القدر بوده و از جماعتیست که اجماع نقل شده در آنکه
آنچه روایت ایشان از و صحت رسیده باشد صحیح است و کتابی در علم دین از و نسبت یافته است
از محمد بن علی بن ابی شعبه حلبی که کنیت او ابا جعفر است و از وجوه اصحاب شیعه است و ثقه و معتمد

الرایات و کتابی در تفسیر قرآن تصنیف کرده از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام قال اِنَّ
بُرَیْرَةَ کَانَتْ عِنْدَ زَوْجٍ لَهَا وَهِيَ مَمْلُوکَةٌ فَاشْتَرَتْهَا عَائِشَةُ فَاَعْتَقَتْهَا فَخَیَّرَهَا
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَقَالَ اِنْ شَاءَتْ اَنْ تَقَرَّ عِنْدَ زَوْجِهَا وَاِنْ شَاءَتْ
اَنْ تَقَرَّ عِنْدَ زَوْجِهَا وَاِنْ شَاءَتْ فَارَقَتْهُ وَکَانَ مَوَالِیهَا الَّذِینَ بَاعُوهَا
اشْتَرَطُوا عَلَی عَائِشَةَ اَنَّ لَهُمْ وَلَاءَهَا فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
الْوَلَاءُ لِمَنْ اَعْتَقَ وَتُصُدِّقَ عَلَی بُرَیْرَةَ بِلَحْمٍ فَاَهْدَتْهُ اِلَی رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ ع و
آلِهِ فَعَلَّقَتْهُ عَائِشَةُ وَقَالَتْ اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ ع وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا یَاْکُلُ
لَحْمَ الصَّدَقَةِ فَجَاءَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَاللَّحْمُ مُعَلَّقٌ فَقَالَ مَا شَاْنُ
هَذَا اللَّحْمِ فَقَالَتْ یَا رَسُولَ اللّٰهِ تُصُدِّقَ بِهِ عَلَی بُرَیْرَةَ وَاَنْتَ لَا تَاْکُلُ
الصَّدَقَةَ وَلَنَا هَدِیَّةٌ ثُمَّ اَمَرَ بِطَبْخِهِ فَجَاءَ فِیهَا ثَلَاثٌ مِنَ السُّنَنِ **شرح** کلام بلاغت
نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** امام علیه السلام
فرموده‌اند بدرستی که بریره در شوهری که او را بود قرار داشت و او کنیزی بود در بندگی پس عایشه
او را خرید و آزاد کرده و چون حضرت رسالت صلعم بر آن مطلع شد او را اختیار داد میان آنکه اگر
خواهد نزد شوهر خود بر قرار باشد و اگر خواهد از او مفارقت نماید و جمعی که آن کنیز را بعایشه فروخته بودند
شرط کرده بودند بر عایشه که ولایت میراث او ایشان را باشد یعنی چون آزاد شود و بمیرد میراث او از
ایشان باشد چون این سخن بسمع مبارکش نبوی صلعم رسید فرمودند که ولایت میراث کسی است که او را
آزاد کرده است کنایه از آنکه چون او را فروختند ایشان را ولایت میراث نیست و شرط مذکور بقصد صدقه داده
بودند او گوشت مذکور را برسم هدیه بجهت حضرت مقدس مصطفوی صلوات الله علیه و آله آورد و عایشه
آنرا گرفت و در جایی آویخت و گفت بدرستی که رسول خدای صلی الله علیه و آله گوشت صدقه را
نمیخورد پس رسول خدای صلعم در آمد گوشت را آنجا آویخته دید فرمود که این گوشت را چه
واقعست که پخته نشده و همچنین آویخته عایشه گفت گوشتیست که بر بریره صدقه داده اند چون صدقه

بر شما حرام است در مقام طبخ آن بواسطه شما نشده‌ایم حضرت فرمودند که آن بر او صدقه است و برما
هدیه بعد از آن بطبخ آن فرمان داده بودند پس در باب بریره سه حکم از شریعت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بمنصه ظهور رسیده **بینش دوم** اِنَّ بُرَیْرَةَ کَانَتْ عِنْدَ زَوْجٍ لَهَا بریره به
بای یک نقطه و یای دو نقطه زیرین که در میان دو رای بی نقطه واقع است و در آخر آنها تاء تصغیر
نام آن کنیز است و نام شوهرش مغیث بود بضم میم و کسر غین نقطه دار و سکون یای دو نقطه
زیرین و ثای سه نقطه و خلاف شده است در آنکه او بنده بود یا آزاد و ازین جهت است
که فقها خلاف کرده اند در آنکه هرگاه کنیزی که شوهر او آزاد باشد آیا او را اختیار هست در فسخ
نکاح یا نه اِنْ تَقَرَّ عِنْدَ زَوْجِهَا تقرّ بفتح قاف بمعنی مکث کند و بکسر قاف نیز جایز است
عرب میگوید قَرَرْتُ بِالْمَکَانِ اقر بکسر را در ماضی و فتح قاف در مستقبل و قررت
اقر بفتح را و کسر قاف بعکس آن وَاِنَّ لَهُمْ وَلَاءَهَا ولا بفتح واو است و در اصل بمعنی
دوستی و نزدیکیست و در اصطلاح اهل شرع اطلاق میکنند آنرا بر علاقه میان دو شخص که باعث
آن شود که یکی از ایشان از دیگری میراث برد بغیر علاقه نسبت و علاقه زناشوهری و مراد اینجا
علاقه است که بر آزادی مترتب لَا یَاْکُلُ لَحْمَ الصَّدَقَةِ صدقه آن چیزیست که
بخشند آنرا بقصد قربت که هدیه نباشد پس بنا برین تعریف داخلست در آن زکاة واجب
و نذر و کفاره و امثال آن و بعض فقها بر این وجه تعریف کرده اند که صدقه عطیه است که
از روی تبرع یعنی بخشش بی عوض بکسی دهند بقصد قربت بی آنکه نصابی داشته باشد و
برین تعریف شامل زکات نیست فَجَاءَ فِیهَا ثَلَاثٌ مِنَ السُّنَنِ از کلام امام است علیه السلام
نه کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و احکام ثلثه ۱ مخیر بودن کنیزی که آزاد شود در تحت شوهری که او را
باشد یا بنده علی الاختلاف میان فسخ نکاح خود و باقی گذاشتن آن ۲ ثبوت ولایت میراث
مر آزاد کننده را و عدم آن هر فروشنده را ۳ آنکه صدقه که بر بنی هاشم حرام است هرگاه
مستحقی که آنرا گرفته باشد بجهت هاشمی هدیه آورده باشد خوردن آن بر هاشمی حرام نیست

واسئلة علم **نمایش اول** باید دانست که در مجبور بودن کنیز شوهرداری که آزاد شود میان
فسخ نکاح و برقرار کذاشتن آن که این حدیث متضمن آنست کسی خلاف آن نکرده است کاهی
که شوهر او بنده باشد اگر شوهر او آزاد باشد اکثر علما حکم بثبوت خیار مذکور کرده اند و ابو حنیفه نیز
با ایشان موافقت بواسطه آنکه در بعضی روایات وارد است که بریره که حضرت حکم بثبوت خیار او
کرده اند آزاد بوده است و بواسطه حدیث صحیح که ابی الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلم
نقل کرده است و آن اینست ایّما امرأة اعتقت فامرها ان شاءت اقامت وان شاءت
فارقت یعنی هر کنیزی که آزاد شود امر او بدست او ست اگر خواهد برقرار باشد و اگر خواهد جدایی کند چون
حدیث بظاهر چون که عموم است شامل هر دو قسم است و بعضی از علما بعدم ثبوت خیار مذکور رفته اند و شافعی
و مالک و حنبل با ایشان موافقند بواسطه آنکه از ابن عباس روایت شده است که ان زوج بریرة کان
عبداً اسود وکانّی انظر الیه یطوف خلفها فی سکک المدینة یبکی ودموعه تسیل
علی لحیته یعنی بدرستی که شوهر بریره غلامی بود سیاه که گویا من میدیدم او را وقتی که بریره از و جدا شده
بود که از عقب او در کوچهای مدینه میگردید و گریه میکرد و اشک او بر اطراف محاسن او سیلان مینمود و نیز م
دانست که آنچه این حدیث متضمن آنست که عایشه بریره را آزاد کرد و ظاهرش آنست که تمام او را آزاد
کرده باشد نه بعضی او همچنین ظاهر حدیث صحیح که ابی الصباح کنانی روایت کرد پس امر مبعضه را یعنی
کنیزی که پاره او آزاد باشد خیار مذکور نباشد و اگر چه آزاد باشد بیشتر باشد از آنچه بنده باشد چه هرگاه
عتق بر خلاف اصل واقع باشد برقرار ظاهر آن محمول میشود و اصل ابقای نکاح است و عدم ثبوت خیار
پس بر بعضی که بر خلاف آن وارد است بر قدر ظاهر حمل باید کرد و نیز باید دانست که از بعضی احادیث
و اخبار مستفاد میشود که آزادی بریره بعد از دخول بوده است چه روایت شده است که مغیث شوهر او
بواسطه او عجز بسیار بحضرت رسالت صلعم میکرد و حضرت بواسطه خاطر او به بریره گفتند لو راجعته
فانه ابو ولدک یعنی چه شود اگر بشوهر خود بازگردی و او را بشوهری خود اختیار نمایی چرا که
او پدر فرزندان تست بریره گفت ای رسول خدا امر میکنی آن حضرت فرمودند لا انما انا



شافع یعنی نه امر میکنیم و خیار تو باقیست و لیکن شفاعت میکنیم بجهة او بریره گفت مرا با و حاجت نیست
و او را نمیخواهم **نمایش** علمای رضوان الله علیهم خیار مذکور را ثابت دانسته اند خواه آزادی کنیز
قبل از دخول باشد خواه بعد از دخول بنا بر عمومی که از صحیح ابی الصباح فهم میشود و گفته اند اگر قبل از
دخول بوده باشد و فسخ کند مهر او ساقط میشود و اگر بعد از دخول باشد ساقط نمیشود و صاحب او را میرسد
که طلب مهر نماید **طراز** استثنا کرده اند فقها از صور تخییر امة معتقه یک صورت را و آن صورتیست که هر کنیزی مالک
ثلث مال صاحبش باشد و بهای او مساوی ثلث دیگر مثل آنکه مهر ده دینار باشد و صاحب او وصیت کرده
باشد که بعد از فوتش او را از مال او آزاد کنند و آزادی مذکور پیش از دخول شوهر بوده واقع شده باشد
زیرا که درین صورت اگر خیار داشته باشد و فسخ نکاح کند چون فرض اینست که پیش از دخول است مهر او
ساقط میشود و هرگاه مهر ساقط شد آزادی در تمام او سرایت نخواهد کرد چرا که وصیت در ثلث مال معتبر
و برین تقدیر بهای او ثلث مال نخواهد بود بلکه آنچه از وی بازای ثلث مالست که بر فرض مذکور بیست دینار
است آزاد خواهد شد و باقی بر رقیت خود باقی خواهد ماند و از پیش رفت که هرگاه تمام او آزاد
نشود او را در فسخ و ابقا اختیار نیست پس خیار او مستلزم رفع خیار او باشد پس در صورت خیار
محقق نباشد **مترجم گوید** اگر چه ظاهر عبارت در مقام که واستثنی من صور تخییر الامة
المعتقة صورة واحدة موهم اینست که صورت مستثنی منحصر در یک صورت باشد که مذکور شد
است و صورت دیگر نداشته باشد اما بعد از تامل ظاهر میشود که دیگر صور نیز متصور است که چون درین
مسئله شکی نیست ظاهر اینست که همین حکم داشته باشد مثل آنکه در ماده فرض مذکور اگر فرض کنیم که قیمت
کنیز ضعف مهر باشد و باقی مال صاحب او مساوی مجموع قیمت و مهر مثلا مهر ده دینار باشد و قیمت
بیست دینار و باقی مال سی دینار چنانچه مجموع شصت دینار باشد چه درین صورت نیز هرگاه مهر ساقط
شد آنچه از کنیز بازای ثلث باقی مالست که برین فرض بیست خواهد بود آزاد خواهد شد و باقی بر رقیت
باقی خواهد ماند پس خیار مذکور که موقوف بر آزادی کل است محقق نخواهد شد **نمایش دوم**
باید دانست که تقریر حضرت معصوم نبوی صلی الله علیه و آله و سلم مر قول عایشه را که گفت

لا تأکل الصدقة و نفی آن نکردن چنانچه این حدیث دلالت بر آن دارد و بحسب ظاهر اشعار
بر آن دارد که مطلق صدقه بر آن حضرت حرام بوده خواه صدقه واجب باشد و خواه سنت زیرا که
الف لام در الصدقة یا الف لام جنس است یا الف لام استغراق چه بحسب ظاهر عهدی در میانه
نبوده که الف لام عهد تواند بود و بر هر تقدیر عموم مذکور فهم میشود و همچنین دلالت بر عموم مذکور دارد
آنچه روایت شده است که حضرت امام حسن علیه السلام را در آن صغر خرمایی که از صدقه بود بر داشته
که تناول نماید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با و خطاب کرده گفتند کخ کخ تا بیندازد و فرمود
ما شعرت انا لا نأکل الصدقة یعنی شعور هم نداری که ما صدقه نمیخوریم و تناول آن بر ما حرام است
و بالجمله خلاف نشده است میان اهل اسلام در آنکه صدقه واجبی بر آن حضرت حرام بوده است
با آنکه علامه در کتاب تذکرة الفقها حکم بحرمت آن بر آن حضرت کرده است بواسطه علو شان
و رفعت مرتبه آن حضرت و عدم لیاقت آن بمرتبه نبوت و منزلت او چه هیچ شک نیست که قبول
آن متضمن ذلت و خواریست نسبت با آخذ و تسلط و تفوق صدقه دهنده بر او و منصب نبوت
و مرتبه رسالت بلند تر است از تحمل آن و این یکی از دو قول شافعیست درین مسئله و اما ائمه عالی مقدار
که در حقیقت پارهای جگر اویند علیه و علیهم السلام که درین حکم با آنحضرت شریک باشند و بر ایشان
نیز قبول صدقه سنتی حرام باشد چنانچه واجبی حرام است و علامه نیز در کتاب مذکور رجحان
این قول داده است و حکم بحرمت آن بر ایشان کرده و اما آنچه اهل سنت از امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت از سقایهایی که در مکه و مدینه واقعند آب می آشامیدند
روزی با آن حضرت گفتند از روی تعجب و انکار که آب صدقه می آشامید حضرت در جواب
فرمودند انما حرم علینا الصدقة المفروضة یعنی بدرستی که بر ما حرام شده است
مگر صدقات واجبی از امور یست که اهل سنت در روایت آن منفرد اند و در طریق آن ضعف
تمام است اما باقی بنی هاشم و سادات جمیع علمای ما اتفاق دارند بر آنکه صدقه سنتی بر ایشان
حرام نیست و قبول آن بر ایشان جایز است خواه از نسل خود باشد و خواه از غیر و شافعی را

در جواز آن دو قول است در بعض تصنیفات خود جایز داشته و در بعضی حکم بحرمت کرده و در
حرمت صدقه واجبی بر ایشان نیز خلاف کرده اند در آنکه حرمت مذکور مخصوص زکات است یا
شامل دیگر صدقات واجبی نیز هست مثل نذر و کفاره و امثال آن ظاهر اکثر علمای ما عموم است
و در بعض روایات و احادیث اشعاری بتخصیص آن بزکات هست که مستند علامه رحمه
الله که قایل بتخصیص مذکور شده و جایز داشته است که نذر و کفاره را بایشان دهند
آنست و در استناد مذکور نظر است و همچنین خلاف کرده است در آنکه بنی هاشم را
اخذ زکوة و دیگر صدقات واجبی از هاشمی مثل خود جایز است یا حکم مذکور مخصوص
است بما عدای پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام که درین حکم ملحق اند با و یا شامل ایشان نیز هست
که بر ایشان نیز جایز است که از بنی هاشم قبول صدقه نمایند از علما تصریحی درین باب بنظر
نرسیده نهایتش مناسب علو شان و رفعت مرتبه ایشان آنست که مطلق صدقه بر ایشان
حرام باشد خواه صدقه واجبی و خواه سنتی و خواه هاشمی باشد و خواه از غیر هاشمی و
الله اعلم اخبار بعضی از اصحاب حال و ارباب کمال که عبارت از ملا جلال الدین
محمد دوانیست در حاشیه شرح هیاکل در تحقیق آنکه آل پیغمبر که صدقات بر ایشان روا نیست
کیانند کلامی ایراد کرده است که چون ذکر آن مناسب مقام است بمبادرت آن واقع میشود و حاصل
آنست که آل پیغمبر هر آن کسیست که بآن حضرت آیل شود و رجوع آن بآن حضرت باشد و آن بر دو
قسم است اول جمعی که رجوع ایشان بآن سرور رجوع صوری جسمانیست مثل اولاد آن حضرت و
جمعی که در حکم اولاد اند از اقارب و عشایر که در شریعت طاهره زکوة بر ایشان حرام شده و دوم
جمعی که رجوع ایشان بآن حضرت رجوع معنوی روحانیست و ایشان اولاد روحانیت اند از علمای
اعلام که در علم رسوخ تمام دارند و اولیای کرام که بمرتبه کمال رسیده اند و حکمای عالیمقام که در
حکمت الهی خوض تمام فرموده اند و از مشکات انوار آن حضرت اقتباس نور تحقیق نموده خواه
در زمان بر آن حضرت سبقت یافته باشند و خواه بعد از آن حضرت باو ملحق شده باشند با

لحق شوند و هیچ شک نیست که نسبت طبقهٔ دویم بیشتر و تمام تر است از نسبت طبقهٔ اولی و اگر
هر دو نسبت در یک کس جمع شده باشند نور علی نور خواهد بود و ائمهٔ معصومین از عترت طاهرهٔ
آن سرور صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین پس همچنانچه بر اولاد صوری صدقهٔ صوری حرام است
چنانچه گذشت بر اولاد معنوی بر صدقهٔ معنوی که عبارت از تقلید در علوم و معارف و کسب
کمالات حرام است تا اینجا بود خلاصهٔ کلام او والحق سزاوار آنست که بآب طلا بر صفحهٔ
دیده نوشته شود نه بمداد بر اوراق نم کشیده **حدیث بیست و ششم** روایت شده
است بسندی که اتصال یافته است بشیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی از شیخ مفید علیه الرحمه
از عمر بن محمد از علی بن مهرویه القزوینی که کتابی باو نسبت یافته و جرح و تعدیل او در کتب رجال
مذکور نیست از داود بن سلیمان بن جعفر ابو محمد القزوینی که کتابی از امام رضا علیه السلام
روایت کرده و شیخ مفید در کتاب ارشاد خود او را از خواص امام موسی کاظم علیه السلام شمرده و از کتب
مذکور ظاهر میشود که ثقه و با ورع و از اهل علم بوده و الله اعلم از امام الوری ابو الحسن علی بن موسی
الرضا علیه السلام از آبای بزرگوار آن حضرت تربیت علوم علیهم السلام از امیر المؤمنین علیه السلام
که گفت قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا بَنِي
آدَمَ كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُ وَكُلُّكُمْ عَائِلٌ إِلَّا مَنْ أَغْنَيْتُ وَ
كُلُّكُمْ هَالِكٌ إِلَّا مَنْ أَنْجَيْتُ فَاسْأَلُونِي أَكْفِكُمْ وَأَهْدِكُمْ سَبِيلَ
رُشْدِكُمْ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ وَلَوْ أَغْنَيْتُهُ لَأَفْسَدَهُ
ذٰلِكَ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْغِنَى وَلَوْ أَفْقَرْتُهُ لَأَفْسَدَهُ وَ ذلك
إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ وَلَوْ أَمْرَضْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذٰلِكَ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ الا الصحة
لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْمَرَضُ وَلَوْ أَصْحَحْتُ جِسْمَهُ لَأَفْسَدَهُ ذٰلِكَ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي
مَنْ يَجْتَهِدُ فِي عِبَادَتِي وَقِيَامِ اللَّيْلِ فَأُلْقِي عَلَيْهِ النُّعَاسَ نَظَرًا مِنِّي لَهُ
فَيَرْقُدُ حَتَّى يُصْبِحَ وَيَقُومُ حِينَ يَقُومُ وَهُوَ مَاقِتٌ لِنَفْسِهِ زَارٍ عَلَيْهَا وَلَوْ خَلَّيْتُ

بینه وبین

بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَا يُرِيدُ لَدَخَلَهُ الْعُجْبُ بِعَمَلِهِ ثُمَّ كَانَ هَلَاكُهُ فِي عُجْبِهِ وَرِضَاهُ
عَنْ نَفْسِهِ فَيَظُنُّ أَنَّهُ قَدْ فَاقَ الْعَابِدِينَ وَجَازَ بِاجْتِهَادِهِ حَدَّ التَّقْصِيرِ فَيَتَبَاعَدُ
بِذٰلِكَ مِنِّي وَهُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ أَلَا لَا يَتَّكِلِ الْعَامِلُونَ عَلَى أَعْمَالِهِمْ وَ
إِنْ حَسُنَتْ وَلَا يَيْأَسِ الْمُذْنِبُونَ مِنْ مَغْفِرَتِي لِذُنُوبِهِمْ وَإِنْ كَثُرَتْ
لٰكِنْ بِرَحْمَتِي فَلْيَثِقُوا وَلِفَضْلِي فَلْيَرْجُوا وَإِلَى حُسْنِ نَظَرِي فَلْيَطْمَئِنُّوا وَذٰلِكَ
أَنِّي أُدَبِّرُ عِبَادِي بِمَا يُصْلِحُهُمْ وَأَنَا بِهِمْ لَطِيفٌ خَبِيرٌ **شرح** کلام آن خلاصهٔ آفرینش
درضمن دو بینش **بینش اول** گفت رسول خدای صلعم که حضرت عزت جل ذکره العزیز
فرموده است که ای فرزندان آدم شما همه گمراهید و راه بحق نمی برید مگر کسی که من هدایت کرده ام
او را و بحق رسانیده ام و شما همه فقیر و محتاجید مگر کسی که من غنی ساخته ام او را و شما همه در معرض
فنا و هلاکید مگر کسی که من نجات داده ام او را پس سؤال کنید و بطلبید مرا که باز میدارم شما را از
اعمال و کردار ناشایست و هدایت میکنم شما را براهی که رشد شما در سلوک آنست و بدرستی
که از بندگان من کسی هست که بصلاح نمی آرد حال او را مگر فقر و بیچیزی پس اگر غنی سازم او را
هر آینه در فساد می اندازد غنی او را و از بندگان من کسی هست که حال او را بصلاح نمی آرد مگر
غنا و مالداری پس اگر فقیر و محتاج سازم او را هر آینه بفساد میکشاند فقر و بیچیزی کار او را و از بندگان
من کسی هست که او را بصلاح نمی آرد مگر صحت مزاج و سلامتی از جمیع امراض پس اگر بیمار سازم او را
آینه بفساد می اندازد بیماری او را و از بندگان من کسی هست که صلاح حال او در بیماریست پس اگر
صحیح و سالم دارم او را بفساد می آرد صحت حال او را بدرستی که از بندگان من کسی هست که بنا
جد و جهد در عبادت و برپای داشتن شبها بکار میبرد پس یکی از خواب غالب میسازم بواسطهٔ نظر عنایتی
که مرا بسوی اوست پس بخواب آسایش میرود تا صباح شود و برمیخیزد از خواب وقتی که از برای
بر خواستن او معترفست و دشمن است در آن حال مر نفس خود را و عتاب میکند با او که چرا
وقت را بخواب گذرانیده است و اگر واگذارم او را میان خود و آنچه اراده میکند یعنی که نگذارم

عبادتی که اراده کرده است او را بعمل آید هر آینه عمل مذکور باعث عجب و نخوت او خواهد شد و بعد از آن
هلاک او در آن عجب خواهد بود و در رضایی که از نفس خود دارد بسبب آن عبادت بهم خواهد رسید و
کمان خواهد کرد که بسبب آن عمل بر جمیع ارباب عبادت فایق آمده است و بر همه زیادتی کرده است
پس دور خواهد شد بسبب آن مرتبه و قرب من از او کمان خواهد بود که بمن نزدیک شده است
می باید که ارباب عمل بعمل خود اعتماد ننمایند و اگرچه گناه ایشان بسیار باشد بلکه باید که برحمت من
و ثوق و اعتماد کننده و بفضل و احسان من امیدوار باشند و باید که نظر بنیکویی من بسوی ایشان و بلطف من
خاطر و بارام باشند چه بدرستی که من میدانم بندگان خود را بانچه صلاح حال ایشان در آنست و من
با ایشان بر سر لطفم و از حال ایشان با خبردار بخش دوم كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ
هَدَيْتُ لفظ کل هرگاه اضافه شود بضمیر جمع چنانچه درین فقره واقع است چون لفظا او مفرد است و
معنی جمع جایز است که جانب لفظ او رعایت شود و ضمیری که راجع باشد باو صیغه که محمول شود بر او مفرد
آورده شود و جایز است که جانب معنی رعایت شود و ضمیر با صفت مذکور بصیغه جمع او آورده شود مثل
كُلُّكُمْ قَائِمٌ و كُلُّهُمْ قَائِمُونَ و اینجا جانب لفظ رعایت شده است چنانچه در آیهٔ کریمه وَ
كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا آنچنان بعمل آمده و خلاصه معنیش والله اعلم آنست که جمیع افراد
انسان را محشور و متابعه گاه قیامت در خواهند آمد و هدایت بمعنی دلالت ملطفت یعنی دلالتی
که ملتبس بلطف باشد یعنی نزدیک گردانیده باشد بطاعت و دور گردانیده باشد از معصیت خواه
در ضمن دلالت موصل بمطلوب محقق باشد مثل قوله تعالی وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ
سُبُلَنَا که در شرح حدیث یازدهم تفسیر آن گذشت و قوله تعالی وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ
اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ یعنی آنانی که کشته شده اند در راه
خدای ضایع نکرده است از اعمال خود را و بباشد که خدای تعالی هدایت کند ایشان را و باصلاح آید
حال ایشان خواه در ضمن دلالت مجرد یوصل الی المطلوب و اراده طریق مثل قوله تعالی وَأَمَّا ثَمُودُ
فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى و قوله تعالی إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ

إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا که تفسیرش در شرح حدیث یازدهم از پیش رفت و قوله تعالی
وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ که چنانچه گذشت عبارتست از راه خیر و راه شر است و مراد نمودن آنست نه
رسانیدن بآن زیرا که آیه در معرض امتنان نازل است و ظاهر است که در ضمن رسانیدن براه شر امتنانی نیست
و از ین تحقیق ظاهر شد که تفصیلی که متاخرین علما داده اند و گفته اند که اگر هدایت بمفعول ثانی بنفس متعدی
شود مراد از آن دلالت موصل بمطلوبست و اگر بالی یا بلام متعدی شود دلالت علی ما یوصل الی المطلوب
ضعیفست مترجم گوید بانا این اجمال آنست که بعضی از متقدمین هدایت را تفسیر کرده اند بدلالت موصله
بمطلوب که عبارت از رسانیدن بمطلوبست و بعضی دیگر بدلالت ما یوصل الی المطلوب که بمعنی ارائه
طریق و نمودن راه است و متیر اول اعتراض کرده اند که منتقض است بآیه کریمه وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ
فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى زیرا که معنی آیه والله اعلم آنست که اما ثمود یعنی قوم صالح پیغمبر
پس ما هدایت کردیم ایشان را پس ایشان اختیار کردند کوری و ضلالت را بر هدایت با دیدن و
هدایت یافتند و اگر معنی هدایت آن باشد معنی چنین خواهد بود که ما ایشان را بمطلوب که دین حق است
رسانیدیم پس ایشان اختیار ضلالت بر آن کردند و ظاهر است که بعد از رسیدن بمطلوب و در آمدن بدین
حق دیگر اختیار عمی و ضلالت بر آن متصور نیست پس معنی هدایت آن باشد و بر تفسیر ثانی وارد می
آید که منتقض است بآیه إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ
يَشَاءُ یعنی بدرستی که تو ای محمد هدایت نمیکنی هر کس را دوست میداری و میخواهی که هدایت یابد
و لیکن حضرت عزت هر کس را که میخواهد و آن قرار کرده هدایت میکند زیرا که اگر معنی هدایت
ارائه طریق و نمودن راه باشد نفی از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله مناسب نخواهد بود زیرا که او علیه
السلام بواسطه آن مبعوث بود که راه حق را بهمه کس بنماید و بعکس ما از آن محروم نگذارد و متاخرین
علما بواسطه تفصی از اعتراضات مذکوره قایل بتفصیل شده اند و گفته اند هدایت دو مفعولیست
و تعدیه آن بمفعول ثانی گاه بنفس است و گاه بالی مثل قوله تعالی اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
و قوله تعالی وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ تا جایی که بمفعول

ثانی بنفس متعدی باشد مراد از آن دلالت موصلات و جایی که بالی یا لام متعدی شده باشد
مراد از آن دلالت علی ما یوصل اگر مفعول ثانی در کلام مذکور نباشد باید دید که مقام تقاضای
کدام معنی دارد و کدام معنی مناسب مقام هست و موافق آن تقدیر باید کرد مثلاً در آیه مذکوره چون اگر تقدیر
اول معنی فاسد میشود و بالی یا الی تقدیر باید کرد و باید گفت تقدیر آیه این است که انا نحن هدیناهم
للحق او الی الحق و در آیه من احببت باید گفت تقدیر این است که انک لا تهدی الحق من
احببت تا معنی کلام باستقامت آید و اعتراض مندفع شود و چون این تفصیل تر مشتق است
بگوییم وهدیناه النجدین که با آنکه در آیه مذکوره هدایت بمفعول ثانی که نجدین است بنفس
متعدی شده نمیتواند بود که از آن دلالت موصله مراد باشد زیرا که آیه مذکوره در معرض امتنان
نازل است و مراد از نجدین چنانچه از پیش رفت راه خیر و راه شر است و اگر از هدایت دلالت موصله باشد
معنی این چنین خواهد بود که ما رسانیدیم انسان را براه خیر و راه شر ظاهر است که در ضمن رسانیدن براه شر امتنان
متحقق نیست پس نتواند بود که هدایت بر آن محمول شود و همچنین منتقض است بآیه انا هدیناه
السبیل اما شاکرا و اما کفورا که با آنکه متعدی بنفس است اگر بر معنی ایصال
مطلوب محمول شود معنی فاسد میشود چه کفران در آنصورت محقق نخواهد بود و لهذا مصنف دام
ظله از آن عدول کرده هدایت را بدلالت بلطف تعبیر کرده است که مشترک معنوی باشد میان هر دو معنی
و مستند او کلام قاضی بیضاوی است در تفسیر خود حیث قال عند قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم
والهدایة الدلالة بلطف و مراد بلطف هر امری است که نزدیک گرداند بطاعت باشد و دور سازد
از معصیت و این معنی چنانچه گذشت اعم است از ایصال بمطلوب و از اراءة طریق موصل براه
حق پس هر چه مقام اقتضا کند بر آن محمول باید ساخت خواه متعدی بنفس باشد خواه
بحرف جر و کلکم ضال الا من هدیته بی معنی محتاج است قال فی القاموس ضل
یضل ضلالا و ضلالة و ضلولا ... فاهدکم سبیل الرشد که مراد هدایت ایجاد دلالت
موصلات است زیرا که دلالت علی ما یوصل اراءة طریق بی اکتساب آن کند حاصل است پس اگر

سؤال

سؤال ایشان مرتب باشد چنانچه مذکور شد فاسئلونی اهدکم واهدکم که یعنی سؤال
کنید از من تا شمارا هدایت کنم وجهی نداشته باشد و بباید دانست که هدایت خدای تعالی بر بندگان چنانچه
از کلام بعض اعلام فهم میشود بر پنج نوعست اول عطا کردن قوتی چند که ایشان را بسبب آن استعداد هدایت
یافتن بهم رسد مثل قوه عقلیه که عبارتست از قوه ادراکات و حواس پنجگانه ظاهری که عبارتست از باصره
و سامعه و شامه و ذایقه و لامسه و مدارک پنجگانه باطنی که عبارتست از حس مشترک و خیال و واهمه
و متخیله و حافظه دویم نصب دلایل عقلیه که جدا میکنند بنظر بصیرت ایشان حق را از باطل و صلاح را از فساد
چنانکه قوله تعالی وهدیناه النجدین اشارت بآنست سیم ارسال پیغمبران و انزال کتب چنانکه
میفرماید ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم چهارم آنکه منکشف سازد بر دلهای ایشان
آنچه مخفی و مستور است و بنماید بایشان اشیا را چنانکه باعث هدایت ایشان شود مثل خواب های
و الهام و وحی و مثال آن چنانچه میفرماید والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
پنجم آنکه دور کند از ایشان ظلمت رهنمای ایشان را و بعض ایشان را از گرفتاری جذبه برو و منصرف آن قابع
سازد و پرده تعلق آن از پیش نظر ایشان بردارد که تجلیات الهی را بالمعاینه مشاهده توانند نمود و بسبب
آن کوه های انانیت و خودپرستی که سنگ راه ایشان شده از هم پاشیده شود و خود را هباء
منثورا دیده همه او شوند و آنچه بغیر اوست همه را در معرض هلاک و فنا آورند و پرده تعلق بما سوی او
که در پیش نظر داشته از هم دریده بگویند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
قد کان هلاکه فی نجیه و بقاه عن نفسه پس سزاوار نیست که کسی که اعمال
صالحه و کردار نیک نماید مثل روزه و نماز و برپای داشتن عبادت و امثال آن آنرا از ابتهاج
و سرفرازی دست سید هد پس اگر آن از آن حیثیت باشد که توفیق آن عطیه ایست که از جانب
حضرت عزت باو کرامت شده و نعمتی که از جانب حق تعالی است و بآن خایف و هراسان باشد
که مبادا اعمال مذکوره از نقص تمام بعمل آمده باشد و در معرض قبول الهی در نیامده و ترس تمام از زوال
آن داشته باشد که مبادا دیگر توفیق آن نیابد و همیشه از خدای تعالی توفیق زیاده گردانیدن آن درخواست

میکرده باشد هر آینه ابتهاج و مسرت مذکور عجب خواهد بود بلکه باعث نجات و رستگاری او خواهد بود و اگر
والعیاذ بالله از آن حجب باشد که کاری ازو بعمل آمده است و متصف بصفتی شده که او را دشمن
حاصل شده و مرتبه بزرگی باو رسیده و خود را بسبب آن از ناحیه تقصیر برکناره دانسته چنان پندارد که بسبب
منتی بر خدا دارد که بواسطه او کاری کرده است عین عجب خواهد بود و او را از آن بزرگتر گناهی نخواهد بود
روایت شده است از نبی صلوات الله علیه و آله که فرموده اند لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما
هو اکبر من ذلک العجب العجب یعنی اگر از شما گناهی در وجود نیامدی بر شما میترسیدم از
امری که بمراتب از گناه بدتر است و آن عجب است عجب و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که
سیئة تسوءک خیر من حسنة تعجبک یعنی گناهی که ترا بعذاب آورد بهتر است از حسنه که ترا بعجب آورد
الا فلا تتکل العاملون على اعمالهم وان حسنت یعنی باید که اعتماد نکنند
ارباب عمل صالح در دخول بهشت بمجرد اعمال صالحه که از ایشان در وجود می آید و اگر چه بر وجه نیکو عمل
باشد در جانب جمیع ارکان و شرایط آن بوده باشد زیرا که اعمال را معترضات پنهان بسیار است که
ایشان را بر آن اطلاع نیست و کم عملیست که از آن خالی باشد چنانچه مؤید آنست حدیثی که روایت کرده
است شیخ عارف جمال الدین احمد بن فهد حلی در کتاب عدة الداعی از معاذ بن جبل از رسول الله صلی
الله علیه و آله که ان الله تعالى خلق سبعة املاک قبل ان یخلق السموات فجعل فی
کل سماء ملکا قد جللها بعظمته وجعل على کل باب من ابواب السموات
ملکا بوابا فتکتب الحفظة عمل العبد من حین یصبح الى حین یمسی ثم ترتفع
الحفظة بعمله وله نور کنور الشمس حتى اذا بلغ سماء الدنیا فتزکیه و
تکثره فیقول قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملک الغیبة فمن
اغتاب لا ادع عمله یجاوزنی الى غیری امرنی بذلک ربی قال ثم تجیء
الحفظة من الغد ومعهم عمل صالح فتمر به وتزکیه وتکثره حتى تبلغ
السماء الثانیة فیقول الملک الذی فی السماء الثانیة قفوا واضربوا بهذا



صاحب الدنیا

العمل وجه صاحبه انما اراد بذلک عرض الدنیا انا لا ادع عمله یجاوزنی الى غیری امرنی
بذلک ربی قال ثم تجیء الحفظة من العبد ومعهم عمل صالح فتمر به وتزکیه و
تکثره حتى تبلغ السماء الثانیة فیقول الملک الذی فی السماء الثانیة قال
ثم تصعد بعمل العبد مبتهجا بصدقته وصلاته فتعجب به الحفظة وتجاوزه الى
السماء الثالثة فیقول الملک قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه وظهره
انا صاحب الکبر انه عمل وتکبر على الناس فی مجالسهم امرنی ربی ان لا ادع عمله
یجاوزنی الى غیری قال وتصعد الحفظة بعمل العبد یزهر کالکوکب الدری
فی السماء له دوی بالتسبیح والصوم والحج فتمر به الى السماء الرابعة فیقول
لهم الملک قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه وبطنه انا ملک العجب
انه کان یعجب بنفسه وانه عمل وادخل نفسه العجب امرنی ربی ان لا
ادع عمله یجاوزنی الى غیری قال وتصعد الحفظة بعمل العبد کالعروس
المزفوفة الى بعلها فتمر به الى ملک السماء الخامسة بالجهاد والصدقة
ما بین الصلوتین ولذلک العمل ضوء کضوء الشمس فیقول الملک قفوا
واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه واحملوه على عاتقه انه کان یحسد
من یتعلم ویعمل لله بطاعته واذا رأى لاحد فضلا فی العمل والعبادة حسده
ووقع فیه فیحمله على عاتقه ویلعنه عمله قال وتصعد الحفظة بعمل العبد
فتجاوز الى السماء السادسة فیقول الملک قفوا انا صاحب الرحمة اضربوا بهذا
العمل وجه صاحبه واطمسوا عینیه ان صاحبه لا یرحم شیئا اذا اصاب عبدا
من عباد الله ذنبا للآخرة وضرا فی الدنیا شمت به امرنی ربی ان لا ادع عمله
یجاوزنی قال وتصعد الحفظة بعمل العبد بفقه واجتهاد وورع وله صوت
کالرعد وضوء کضوء البرق ومعه ثلاثة آلاف ملک فتمر بهم الى ملک السماء

السابعة فيقول الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك
الحجاب احجب كل عمل ليس لله انه اراد رفعة عند القواد وذكرا في
المجالس وصيتا في المدائن امرني ربي ان لا ادع عملا يجاوزني الى غيري ما لم
يكن لله خالصا قال وتصعد الحفظة بعمل العبد يبتهج من صلوة
وزكوة وصيام وحج وعمرة وخلق حسن وصمت وذكر كثير تشيعه
ملائكة السموات السبعة بجماعتهم فيقطعون الحجب كلها حتى يقوموا بين يديه سبحانه
ويشهدوا له بعمل ودعاء فيقول انتم حفظة عمل عبدي وانا رقيب على ما في
نفسه انه لم يردني بهذا العمل عليه لعنتي ولعنتنا الحديث يعني بدرستی که
حضرت عزت جل برهانه بدست قدرت و عظمت خود هفت فرشته آفریده است قبل از آنکه آسمانها
را بیافریند و گذاشته است در هر آسمانی فرشته را از املاک سبعه که احاطه کرده است و فرا گرفته
است آن آسمان را بزرگی خود و بر در هر آسمانی فرشته را دربان ساخته است پس حافظان که کاتب اعمال‌اند
می نویسند عمل بنده مؤمن را از وقتی که صباح میشود تا وقتی که شام در میرسد و بعد از آن بالا میبرند
آن عمل را که بوقت عرض رسانند در حالتی که مر آن عمل را از غایت نیکوئی نوری باشد درخشنده
مانند نور آفتاب تا آنکه با آسمان دنیا که آسمان اول است برسند و عمل مذکور را بپاکی و بسیاری
میستایند پس بگوید با ایشان فرشته که موکل آن آسمانست بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش
که من فرشته غیبتم و کسی که مرتکب غیبت شده نمیگذارم که عمل او از من در گذرد و پروردگار من مرا
باین کار داشته است حضرت فرمودند که بعد از آن روز دیگر فرشتگان مذکور میآیند و با ایشان
عملی باشد که از صاحبان آن در آن روز غیبت واقع نشده باشد پس با آن عمل از آسمان اول بگذرند
تا آنکه برسند با آسمان دوم پس فرشته که در آسمان دویم است بگوید با ایشان که بایستید و بزنید
این عمل را بر روی صاحبش که او باین عمل عرض دنیا اراده کرده است و من صاحب دنیا ام نمیگذارم
که عمل او از من بگذرد و بدیگری برسد حضرت فرمودند بعد از آن فرشتگان مذکور عمل بنده را بدست آورند

که از غرض

که از غرض دنیا پاک باشد و آن عمل عروج نمایند تا با آسمان سیوم برسند پس بگوید با ایشان فرشته
که در آنمقام دارد بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش و بر پشت او من فرشته کبرم بهستی که
او این عمل را بجای آورده است و بر مردم در مجالس ایشان تکبر نموده پروردگار من مرا فرموده است که
نگذارم عمل او از من در گذرد و بدیگری برسد حضرت فرمودند بعد از آن فرشتگان عمل بنده را بالا
برند که سفید درخشنده باشد مانند ستاره درخشنده در آسمان و مر آن را آوازی باشد به تسبیح
و روزه و حج یعنی میسر انیده باشد که من این اعمال و حال آنکه صاحب او در عمل مذکور غرض
دنیا نداشته باشد و مرتکب تکبر در مجالس نشده باشد پس صعود کنند تا با آسمان چهارم
برسند پس بگوید با ایشان فرشته که جای او آنجاست بایستید و بزنید این عمل را بر روی و شکم او
که من ملک عجبم بدرستی که او را عجب باین عمل در نفس خود عجبی بهم رسیده است امر کرده است
مرا پروردگار من که نگذارم عمل او از من در گذرد حضرت فرمودند بعد از آن صعود کنند کاتبان
عمل بنده را بندگان صرف که مانند عروس آرایش کرده باشد که بسوی داماد وش ببرده باشند
پس بسبب پاکی صاحب آن عمل از ذمایم مذکوره عروج نمایند تا با آسمان پنجم برسند و
آن عمل متضمن جهاد و صدقه ما بین الصلوتین بوده باشد و مر آن را روشنی باشد مانند روشنی
آفتاب پس بگوید با ایشان فرشته آسمان پنجم که بایستید که من ملک حسدم و بزنید این
عمل را بر روی صاحبش و بار کنید آن را بر کتفش و بدرستی که او حسد برده است بر کسی که علم
آموخته است و بر کسی که عبادت خدای خود کرده است و هر گاه در کسی زیادتی در عمل و عبادت
دیده بر او حسد برده است و بار او در افتاده در مقام او میشده است پس فرشتگان مذکور
عمل مذکور را برو تاوان کرده بر کتف او بار کنند و آن عمل بر او لعنت میکرده باشد حضرت فرمودند
که با او صعود کنند کاتبان اعمال عمل بنده که از بی نیمه تیزتری باشد پس بگذرند تا با آسمان ششم
برسند پس فرشته آسمان ششم با ایشان بگوید بایستید که من فرشته رحمتم و بزنید این عمل
را بر روی صاحبش و بپوشانید با آن بصیرت چشمهای او را بدرستی که صاحب این عمل اصلا رحم

بر کسی نمیکند و چون بنده از بندگان خدا اراده گناهی نماید که در آخرت باعث عقاب او باشد یا حرفی
در دنیا باو عاید شود شماتت مینماید او را بآن و از آن فرخناک میشود و امر کرده است مرا پروردگار من که
نگذارم عمل او از من درگذرد حضرت فرمودند بعد از آن حفظه بالا روند بعمل بنده که از روزی و امانتی
و حجب و نهایت پرهیزکاری بعمل آمده باشد و مر او را آوازی بوده باشد مثل رعد و روشنی
برق و با او سه هزار فرشته همراه باشند تا باسمان هفتم برسند پس بگوید بایشان فرشته که
موکل آسمان هفتم است بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش من فرشته حجابم حجاب
می آیم هر عملی را که محض از برای خدای تعالی نباشد بدرستی که او اراده کرده است باین عمل بلندی
مرتبه خود در نزد ارباب حکم و مذکور شدن خود را در مجالس و محافل و صیت و آوازه خود را در شهرها
و ولایتها امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عملی از من درگذرد و بدیگری برسد مادام که
خالصا لوجه الله نباشد حضرت فرمودند بعد از آن صعود کنند کاتبان اعمال بعمل بنده از بندگان و
حال آنکه آن عمل مشتمل باشد بر نماز و زکوة و روزه و حج و عمره و حسن خلق و خاموشی و ذکر بسیار
و مشایعت آن نموده باشند ملائکه جمیع آسمانها و فرشتگان هفتگانه مذکور با جمیعهم پس طی
کنند جمیع پردها و حجابها تا بموقف قرب الهی برسند و در برابر پروردگار ایستاده شهادت دهند
از برای او به نیکی عمل مذکور و دعا کنند که از جانب او مرتبه قبول یابد پس خطاب الهی در رسد
ایشان که شما نگاهبانان عمل بنده مید و من مطلعم بآنچه در باطن اوست بدرستی که او باین عمل مرا
اراده نکرده است که لعنت من بر او باد پس ایشان در مقابل گویند لعنت تو بر او باد و لعنت ما هم که
بر سرایر او اطلاع نداشتیم و این حدیثی است بزرگ که ما بقدر احتیاج از آن ذکر کرده ایم و ترا
آگاه ساختیم برآنکه عملی که از شوایب غرض خالص باشد بغایت کم یابست نسأل الله
العصمة والتوفيق ولا ييأس المذنبون من مغفرة لذنبهم وان كثرت
یعنی باید که مایوس و ناامید نشوند گناهکاران از مغفرت و آمرزش و اگرچه گناه ایشان بسیار
باشد چنانچه حضرت عزت در کلام مجید میفرماید ان ربك لذو مغفرة للناس على ظلمهم

یعنی بدرستی که پروردگار تو ای محمد آمرزنده است مر مردم را بر ظلمی که از ایشان بر نفس خود واقع شود
بسبب ارتکاب معاصی و اقدام بمناهی و نیز میفرماید قل يا عبادي الذين اسرفوا على
انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور
الرحيم یعنی بگو ای محمد که ای بندگانی که ظلم کرده اید بر نفسهای خود بواسطه ارتکاب معاصی و مبادرت
بمناهی ناامید مشوید از رحمت خدای بدرستی که خدای تعالی می آمرزد گناهان را تمامه بدرستی که او بسیار
آمرزنده و مهربانست بر بندگان خود مترجم گوید در روضة الاحباب آورده است که در بعضی
از کتب سیر و اخبار اسلام وحشی که قاتل حمزه بن عبد المطلب بود در روز حرب احد مسلمانان حرص
تمام بر قتل او داشتند و در روز فتح مکه زاده الله شرفا و تکریما بگریخت با بطریقی منقول شده است و
نقل آن از ابن عباس بصحت پیوسته که گفت وحشی نزد حضرت مقدسه مصطفوی صلوات
الله علیه آمد و گفت آمده ام که مرا امان دهی تا کلام الهی را بشنوم شاید باعث هدایت من شود حضرت
فرمودند دوست میداشتم که چشم من بر تو نیفتد بلی اگر طالب امان باشی ولیکن چون طالب امانی
امانت دادم تا کلام حق تعالی بشنوی وحشی گفت من شرک ورزیده ام و خون ناحق کرده ام
و بزنا و دیگر مناهی اشتغال نموده ام آیا با این حالات تواند بود که حضرت عزت توبه مرا
معرض قبول آورد رسول صلعم چنانچه عادت ایشان بود لمحه خاموش منتظر وحی الهی شدند
که این آیه نازل شد الذين لا يدعون مع الله الها اخر ولا يقتلون النفس
التي حرم الله الا بالحق ولا يزنون ومن يفعل ذلك يلق اثاما
يضاعف له العذاب يوم القيمة ويخلد فيه مهانا الا من تاب
وامن وعمل صالحا فاولئك يبدل الله سياتهم حسنات وكان الله
غفورا رحيما یعنی عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند با خدای تعالی دیگری و نکشند
نفسی را که حرام کرده است خدای تعالی کشتن او را مگر بحق یعنی بموجبات قتل مثل رده و زنا و
خون ناحق و امثال آن و زنا نکنند و هر که بکند این سه گناه را که از مهمات معاصیست میبیند

جزای بدکرداری خود را در دوزخ آماده دیده و چندان معذب شوند و عذاب برکشند که آن اعمال را روز قیامت
و جاوید بمانند در عذاب در حالتی که خوار و بی اعتبار باشند مگر کسی که توبه کند از شرک و با ایمان
شود و مرتکب شود عمل صالح و کردار شایسته را پس آن گروه را بدل میکند خدای تعالی گناهان
ایشان را بحسنات یعنی سوابق ایشان را از معاصی محو میکند و لواحق طاعات بجای آن ثبت مینماید
و هست خدای تعالی آمرزنده گناهان توبه و مهربان با ایشان بتوفیق توبه حضرت آیه را بر وحشی
خواند وحشی گفت در این آیه شرط کرده است که آمرزش گناهان مر کسی را حاصل میشود که او بعد از
توبه عمل صالح کند شاید عمل صالح از من در وجود نیاید در جواب قوم تا کلام خوش شنوم و بهتر از این
امید را بهم رسد آنگاه این آیه نازل شد که اِنَّ اللهَ لا یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ
ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ یعنی بدرستی که حضرت عزت نمی‌آمرزد آنرا که شرک آورد با وی یعنی
کفر او نمی‌آمرزد و کمتر از کفر و شرک را هر کس را مشیت الهی با آمرزش او تعلق گیرد حضرت او را
طلبید و بر او خواند گفت شاید من از جمله باشم که مشیت خداوند بغفران من تعلق نگیرد در جواب
توام تا آیتی بشنوم که در آن هیچ قیدی نباشد بعد از آن این آیه نازل شد که قُلْ یا
عِبادِیَ الَّذِینَ اَسْرَفُوا الآیة که با ترجمه‌اش مذکور شد وحشی گفت این زمان بر من قیدی
و شرطی نیست و مسلمان شد و در حدیث وارد است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که لَیَغْفِرَنَّ اللهُ تَعالی یَوْمَ الْقِیامَةِ مَغْفِرَةً ما خَطَرَتْ قَطُّ عَلی قَلْبِ اَحَدٍ حَتّی اِنَّ
اِبْلِیسَ لَیَتَطاوَلُ لَها رَجاءَ اَنْ تُصِیبَهُ یعنی هر آینه می‌آمرزد خدای تعالی گناهان را روز قیامت
آمرزیدنی که هرگز بخاطر کسی خطور نکرده باشد تا آنکه شیطان از امیدواری تمام دست دهد که با
بهره از آن خواهد رسید بیت اگر در دهد یک ندای کرم عزازیل گوید نصیبی برم و روایت
شده است در کتاب کافی از پیغمبر صلعم که فرموده اند لَوْ لا اَنَّکُمْ تُذْنِبُونَ وَ تَسْتَغْفِرُونَ
اللهَ لَخَلَقَ اللهُ خَلْقاً حَتّی یُذْنِبُوا ثُمَّ یَسْتَغْفِرُوا اللهَ فَیَغْفِرُ لَهُمْ یعنی اگر نبود
آنکه شما گناه میکنید و طلب آمرزش نمی‌نمایید از خدای تعالی هر آینه خدای تعالی می‌آفرید جمعی که مرتکب

گناه کنند

گناه شوند و طلب آمرزش از او نمایند تا بیامرزد ایشان را و تا آثار مغفرت و رحمت خود را ظاهر سازد و نقل
کرده است غزالی در کتاب احیای علوم از امام محمد باقر علیه السلام که میفرمود باصحاب خود که انتم
اَهْلَ الْعِراقِ تَقُولُونَ اِنَّ اَرْجی آیَةٍ فِی کِتابِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلُهُ تَعالی قُلْ
یا عِبادِیَ الَّذِینَ اَسْرَفُوا عَلی اَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ وَ نَحْنُ اَهْلَ الْبَیْتِ
نَقُولُ اَرْجی آیَةٍ فِی کِتابِ اللهِ قَوْلُهُ سُبْحانَهُ وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ
فَتَرْضی یعنی شما ای اهل عراق میگویید امیدمندترین آیتی که در کتاب الهی است این آیت است
که قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ اَسْرَفُوا عَلی اَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ و ما که اهل
بیت پیغمبریم صلوات الله علیه و آله میگوییم امیدمندترین آیتی این آیت است که وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ
رَبُّکَ فَتَرْضی یعنی هر آینه ارزانی خواهد داشت بتو پروردگار تو ای محمد آنقدر که تو راضی
شوی زیرا که پیغمبر صلعم تا یک کس از امت او در آتش باشد راضی نخواهد بود و رضای او
و منتی حاصل خواهد شد که جمیع امت او آمرزیده شوند و با جمله احادیثی که در باب شمول مغفرت
و آمرزش الهی در شأن گناهکاران و فوز رحمت او بر ایشان وارد است بسیار است و لیکن
ناچار است کسی را که امید رحمت دارد و او را چشم آن است که گناهان او آمرزیده شود و از
اقدام ببعض اعمال صالحه که موجب استعداد حصول آنست و از ورز فتن در گناه و معاصی که
باعث زوال استعداد مذکور است از و چنانچه هستند معروف آن باشد و الحکمی اوقات او
صرف آن شود و چه بدون آن نقش بر آید و در حال ترتیب نیست بجز یاس و نا امیدی ثمره
از آن حاصل نه مثلا کسی که تخمی بپاشد در زمینی در وقت خود آب دهد آنرا و از زمین خس و
خاشاک پاک سازد و گیاههای بیگانه که باعث فساد زرع است از آن دور کند و بعد از
آن بنشیند و انتظار برد کرم الهی و لطف او در باره خود امید داشته باشد که وقت درو صد تخم
مثلا غله او را حاصل خواهد شد و این امید از ارباب عقل ممدوح و بجا است و خوب میشمرند
اما کسی که زراعت را اشتغال خود سازد مطلقا متحمل مشقت زراعت و تعب آن نشود و تمام سال

همت بر آسایش و راحت خود بگمارد و همگی اوقات خود را صرف هوا و هوس و لهو و لعب مینموده
باشد پس نشنیده و حظ از بهره باشد که خدای تعالی از برای او زرعی خواهد رویانید و بواسطهٔ او
علم حاصل خواهد ساخت و بی آنکه سعی و کد در آن نموده باشد طمع آن داشته باشد که مثل آنچه از برای
آن کسی که شبانه روز در سعی و تعب و کد تمام کرده بهم رسیده است حاصل شده باشد از برای او نیز
بی آنها حاصل شود و هیچ شک نیست که این معنی بر حماقت و فریب دادن خود محمول است
نه بر رجا و امیدی که ممدوح است پس دنیا مزرعهٔ آخرت است که اَلدُّنْیَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَة
و دل مؤمن بمنزلهٔ زمین است و تخمی که در آن کاشته میشود ایمان و طاعات و عبادات بمنزلهٔ آنکه آن را
میشود و پاک ساختن نفس از اخلاق ذمیمه و باز داشتن آن از معاصی و امور ناشایسته بمنزلهٔ
دور کردن سنگ ریزه و خاشاک از آن زمین و کندن گیاههای بیگانه که باعث فساد زراعت
و روز قیامت وقت درو است پس بر حذر باش از آنچه شیطان ترا فریب دهد و بمحض رجا
و امیدی که تعریف آنرا شنیده مشغول نموده از عبادت باعمال صالحه و کردار پسندیده و بدانکه
و نظر کن بر حال انبیا و اولیا و متقیان که در اقدام بطاعات و صرف عمر در عبادات متحمل شده اند
و شب و روز خود را از آن فارغ نمیداشته اند اما ایشان را رجا و امیدی که ما را برحمت و مغفرت
حق تعالی حاصل است حاصل نبوده و نمیدانسته اند که بآن اکتفا نموده متحمل این قدر تعب و مشقت
نشوند بلکه مراتب توسل برحمت او و بندگان عاصی او عموم آمرزش او از تو و امثال تو عالم
تر بوده اند تا بیشتر چون میدانسته اند که امید برحمت و مغفرت او بی اقدام بعمل صالح محض غرور
و سفاهت است با وجود نهایت امید و رجا جمیع عمر خود را صرف طاعات و عبادات میکرده اند
و شب و روز خود را از آن فارغ نمیداشته اند نسأل الله التوفیق والهدایة و نعوذ به من الزلل
والغوایة **حدیث بیست و هفتم** روایت شده است بسندی که متصل است
شیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی شیخ مفید علیه الرحمه ابی قاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن
موسی بن قولویه که از ثقات اصحاب حدیث و استاد شیخ مفید است علیه الرحمه در حق فقه و حدیث

ابرار

مرتبه بزرگ داشته است و تصانیف بسیار دارد و در سال سیصد و شصت و نه هجری بجوار رحمت
ایزدی پیوسته رحمه الله **از** شیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی **از** علی بن ابراهیم
بن هاشم **از** پدر او ابراهیم بن هاشم **از** ابن ابی عمیر که احوال ایشان سبق ذکر یافت
**از** منصور بن حازم که از ثقات راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است و
فقیه و مصنف کتب بوده **از** امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که قال
رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لَا یَمِینَ لِوَلَدٍ مَعَ وَالِدِهِ وَلَا لِمَمْلُوکٍ مَعَ مَوْلَاهُ وَلَا
لِلْمَرْأَةِ مَعَ زَوْجِهَا وَلَا نَذْرَ فِی مَعْصِیَةٍ وَلَا یَمِینَ **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز
و نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه
فرموده است رسول خدای صلی الله علیه وآله که نیست سوگندی مر فرزند را با وجود پدر و نه مر بنده را
با وجود خداوند و نه مر زن را با وجود شوهر یعنی سوگند فرزند بی اذن پدر کاهی که پدر در حیات باشد و
سوگند زن شوهردار و سوگند بنده بی اذن خداوند منعقد نیست یا منعقد هست و عمل
بآن لازم نیست و باذن ایشان موقوف است علی اختلاف المذهبین و درست نیست نذر کردن
بر امری که متضمن عصیان خدا باشد نذر نباید کرد و اگر واقع شود منعقد نیست و بر قطع صلهٔ
رحم و رفع رابطهٔ خویشان سوگند نباید داد و اگر کند عمل بآن لازم نیست **بخش دوم**
لا یمین یمین اینجا بمعنی سوگند است و در ماخذ اشتقاق آن سه قول است **۱** آنکه از یمین بمعنی
قوت ماخوذ است زیرا که بسوگند قوت می آید بر فعل آنچه سوگند میخورند که آنرا بفعل آورند
بزرگ آنچه بزرگ آن سوگند یاد میکنند **دوم** آنکه مشتق از یمین بمعنی برکت و بواسطهٔ حصول
برکت و یمن بذکر نام خدای که در ضمن آن متحقق است **۳** آنکه از یمین بمعنی دست راست ماخوذ
است بواسطهٔ آنکه در زمان پیش که سوگند میخورده اند دست راست خود را بدست راست کسی که
بر دعوی او سوگند میخورده اند و این سه قول را شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود که موسوم است
مجمع البیان ذکر کرده است لِوَلَدٍ مَعَ وَالِدِهِ و لام اینجا اختصاص است آنکه پسر باشد یا دختر

و والد اعم از آنکه از او باشد یا بنده اما اگر کافر باشد حکم او درین باب آنکه حکم مسلم است باید
تصریحی از علمای امامیه رضوان الله علیهم درین باب بنظر نرسیده و عموم حدیث اگرچه شامل کافر نیز
است ولیکن ممکنست که کافر ازین حکم بآیه نفی سبیل بیرون رفته باشد و آن آیت اینست **أن یجعل**
**الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا** یعنی نگردانیده است خدای تعالی کافران را بر مؤمنان
سبیلی لا للمملوک مع مولاه مراد بمملوک بنده است خواه غلام باشد و خواه کنیز و مراد بمولی
خداوند خواه یکی باشد و خواه متعدد باشد و ظاهر آنست که مملوک نیز اعم باشد از آنکه کل او بنده باشد
یا بعض او اما علی و لا للمرأة مع زوجها آیا مستفاد میشود ازین حکم باذن شریکست و او نیز زن را
که بی اذن ممتمتع سوگند باو کند یا این حکم مخصوص زن دائمیست و آیا شرط است که شوهر
مانع باشد از اصحاب کلامی درین باب دیده نشده و نهایتش ظاهر حدیث مشعر بر تعمیم است
درین مسئله و ظهور و تعمیم مذکور محل مناقشات و میباید دانست که مطلقه رجعیه در ایام عدت که شوهر
او را رجوع باو میرسد نیز درین حکم زن داخل است و لا نذر فی معصیة نذر در لغت بمعنی وعده است
و در عرف اهل شرع لازم ساختن فعل طاعت یا ترک فعلی بر خود بگفتن صیغه لله علی متقربا
و فعل ماضی آن مفتوح العین است و در مضارعش ضم عین و کسر عین هر دو جایز است و لا
یمین فی قطیعة مراد بقطیعه قطع صله رحم است و مراد از نفی آن نفی صحت آن یعنی سوگند
بر قطع صله رحم صحیح نیست و منعقد نمیشود مثل آنکه کسی سوگند خورد که با پدر خود سخن نکند
یا با برادر خود معاشرت نماید و میتواند بود که اراده کرده باشند حضرت صلعم بقطیعه رحم الخ
شامل برادران دینی نیز باشد که در قطع ایشان نیز سوگند صحیح نباشد و الله اعلم **نمایش**
**اول** باید دانست که نفی که حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله درین حدیث فرموده
اند سوگند فرزند را با وجود پدر و مملوک را با وجود خداوند و زن را با وجود شوهر میتواند بود که بر
نفی صحت محمول شود و اراده کرده باشند حضرت بآنکه یمینی که سوگند مذکوران از ایشان
صحیح نیست و در اصل منعقد نمیشود تا پیشتر از آن اذن پدر و مولی و شوهر ایشان را حاصل نشود



ازینجا که از ایشان بعد از سوگند ظاهر شود از معرض اعتبار ساقط است و میتواند بود که
مراد نفی لزوم آن باشد که اصل سوگند منعقد باشد و هر یک از پدر و مولی و شوهر را رسد که رفع
آن کنند یعنی اگر تفویض آن کنند عمل بمقتضای آن واجب باشد و اگر تفویض کنند و باین احتمال
اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم مثل شیخ ابو القاسم مصنف شرایع الاسلام و غیر آن
فتوی داده اند و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه نیز در کتاب قواعد الاحکام مایل بآن شده و این
قول را رجحان داده و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور بعموم آیاتی که دلالت بر وجوب وفای سوگند
دارد مثل قوله تعالی **لا تنقضوا الأیمان** یعنی هرگاه در امری سوگند یاد کنید نقض آن مکنید و بمقتضای
آن عمل نمایید چه ظاهر آیه عموم وجوب عمل بمقتضای سوگند است مگر جایی که دلیل اخراج آن نماید
و دلیلی نیست مگر در ماده که پدر یا مالک یا شوهر تفویض آن کنند پس در غیر آن منعقد باشد و نفی
از حدیث فهم میشود چنانچه مذکور شد همچنانچه احتمال نفی صحت دارد احتمال نفی لزوم نیز دارد پس
بر آن استدلال بر نفی صحت نتوان کرد و درین استدلال نظر است و وجه نظر بنا بر آنچه مصنف
دام ظله در حاشیه ذکر آن کرده آنکه یمینی که آیه مذکور دلالت بر وجوب عمل بمقتضای آن دارد یمین
صحیح است که شارع اعتبار آن کرده باشد و هیچ شک نیست که بجانب یمینی که اذن زوج
و مولی بالشرط سید است شده یمین زوجه بی اذن زوج و یمین بنده بی اذن مولی صحیح و معتبر نیست
پس عموم ظاهر آیه بر ایشان حجت نتواند شد و بعضی متاخرین مذهب اول را که عدم انعقاد سوگند
است اختیار کرده اند و استدلال کرده اند باین حدیث زیرا که معنی حقیقی نفی یمینی که منطوق
این حدیثست نفی حقیقت یمین است و در اصول مقرر است که هرگاه بر معنی حقیقی محمول نتواند شد بر
معنی مجازی حمل باید کرد که اقرب باشد به حقیقت و اقرب بمعنی حقیقت یمین نفی صحت آنست پس
نفی یمین را که این حدیث دلالت بر آن بر نفی صحت حمل باید کرد نه بر نفی لزوم که از آن ابعد است
و اگرچه قول ثانی مشهورتر است اما این قول از دلیل ظاهرتر است و الله اعلم و باید دانست که
خلاف مذکور در غیر سوگند بر فعل واجب یا ترک حرام اما در سوگند بر فعل واجب یا ترک حرام همگی او

لزوم آن بمعنی نیست و در آنکه هیچ یک شاید پدر و مولی و شوهر را ولایت بر آن نیست که منع آن کند سخنی
و محقق نماند که بعضی در باب ولایة اولیای ثلثة در تعویض و عدم تعویض مذکور وارد است در ماده یمین است
و پس در ماده نذر وارد نیست و بعضی از متأخرین علمای امامیه نذر را بر یمین حمل کرده اند و گفته اند
که نذر آن جماعة نیز بی اذن ایشان منعقد نیست و لازم نه علی اختلاف القولین و دلیل ایشان در این حکم
چنان و صنوع نذار دلیل روایت کرده است شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب تهذیب حدیثی از حسین بن بشار
که گفت با امام موسی کاظم علیه السلام که ان لی جاریة حلفت منها بیمین فقلت لله علیّ ان
لا ابیعها ابدا فقال ف لله بنذرک یعنی بپرسیدم که مرا کنیزیست که سوگند یاد کرده ام و
گفته ام که خدا راست بر من که او را هرگز نفروشم امام علیه السلام فرمودند وفا کن بنذر خدا را بوعده
که با او کرده و به نذر خود عمل نمای و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب دروس بعد از آنکه این حدیث را
نقل کرده گفته است که در این حدیث دقیقه است و اراده کرده است بآن این دقیقه را که دلالت
دارد بر آنکه نذر را یمین می نامند پس از آن استنباط توان کرد که نذر فرزند و زن نیز موقوف بر اذن
پدر و مولی و شوهر است بنا بر نص که در باب توقف یمین ایشان بر اذن آن جماعة وارد شده
و این شبهه اگرچه از کلام راوی فهم شده اما تقریر امام علیه السلام از آن در وقت تلفظ امام علیه
السلام است بآن و تو میدانی که تقریر امام علیه السلام بر تسمیه مذکور بر تقدیر تسلیم آن دلالت
ندارد بر آنکه تسمیه مذکور از روی حقیقت باشد چه جایز است که راوی بطریق مجاز استعمال کرده باشد
و تقریر حضرت بر مجازیت آن باشد نه بر حقیقت بودن بلکه ظاهر از کلام حضرت که فف بنذرک
و تعبیر از آنچه راوی یمین نامیده است در کلام خود بنذر آنست که یمین بوده آن باشد نه تقریر آن و
بالجمله امثال این دلایل ضعیفه را صلاحیت آن نیست که اثبات احکام شرعی توانند نمود پس
اولی آنست که بر آنچه ظاهر نص اقتضای آن دارد اقتصار شود و الله اعلم بحقایق الامور
نمایش دوم باید دانست که نذر که تعریفش سبق ذکر یافت بر دو قسم است مطلق و معلق
نذر مطلق آنست که بشرطی موقوف نباشد مثل آنکه روزه فردا را نذر کند و گوید لله علیّ

ان اصوم غدا

ان اصوم غدا یعنی خدا راست بر من که فردا روزه دارم بی آنکه بشفای بیماری یا آمدن مسافری
مشروط سازد و گوید ان شفی مریضی یا ان قدم فلان من سفره فلله علیّ کذا و نذر معلق
آنکه بامری از امور موقوف باشد مثل ان شفی مریضی یا ان قدم مسافری فلله علیّ ان اصوم یوما
یعنی اگر بیمار من شفا یابد یا فلان مسافر من بیاید پس خدا راست بر من که یک روز روزه بدارم و کلام حضرت
رسالت پناه صلوات الله علیه و آله در این حدیث که لا نذر فی معصیة شامل هر دو قسم هست چه نذر
معصیت چنانچه در ضمن نذر مطلق میتواند بود که محقق شده باشد مثل لله علیّ ان اتزوج
خامسة یعنی خدا راست بر من که با آنکه چهار زن دارم زن دیگر که پنجم ایشان باشد بخواهم در ضمن
نذر معلق نیز میتواند محقق شد خواه معصیت مذکور شرط باشد و نذر جزا مثل ان شربت خمرا
فلله علیّ ان اصلی رکعتین یعنی اگر میسر شود مرا که شراب بخورم پس خدا راست بر من که دو رکعت نماز
بگذارم گاهی که غرض شکر نعمت از آن باشد چرا که اگر غرض آن باشد نذر مذکور منعقد است بالاتفاق
و خلف آن موجب کفارهاست و خواه معصیة جزا باشد و نذر شرط مثل ان شربت خمرا فلله علیّ
ان اصلی رکعتین یعنی اگر بیمار من شفا یابد پس خدا راست بر من که روز عید که روزه حرام است
روزه دارم و سید مرتضی رحمه الله نذر معلق را مطلقا صحیح ندانسته اند و حکم ببطلان آن کرده است
خواه معصیت باشد و خواه طاعة و گفته است که عرب از نذر نمی فهمد مگر چیزی را که معلق بشرطی باشد
چنانچه ثعلب که از ائمه لغت است تصریح بآن کرده است و قرآن و سنت بر زبان ایشان وارد است
پس نذری که از قرآن و حدیث حکم صحت آن شده میباید بر همین معنی محمول باشد و اینکه از معنی لغوی
بمعنی دیگر نقل شده باشد خلاف اصل است پس بی آنکه دلیلی دلالت بر آن کند اعتبار آن نتوان
کرد و اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم در این مسئله با او خلاف کرده اند با آنکه نذر مطلق نیز صحیح است بجهت
دلیل اول اجماع علما بر صحت آن چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه نقل آن کرده ۲ آنکه در قرآن مجید وارد
شده و تقیید بشرطی نیافته مثل قوله تعالی انی نذرت للرحمن صوما که بعد از آنکه عیسی علیه السلام
از مریم در وجود آمده و او ایستاده در حجره بحیله شده و در کنار او که نشسته باو این ندا رسید یعنی اگر ببینی

ای مریم از آدمیان یکی را و از تو پرسد که این فرزند از کجاست بگوی بدرستی که من نذر کرده ام از
برای خدای تعالی روزه را یعنی خاموشی را چه روزه در شریعت ایشان ترک کلام بوده است و قوله تعالی
إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا و قوله تعالی يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ و اگر تقیید
آن بشرطی لازم میبود در قرآن مطلق واقع شده در کلام حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله که فرموده است
مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللهَ فَلْيُطِعْهُ وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلَا يَعْصِهِ یعنی کسی که نذر کرده باشد
که اطاعت خدا نماید در امری باید که بنذر خود وفا کرده آن طاعت را بجای آورد و کسی که نذر کرده باشد که
عصیان خدا کند نباید که عصیان از او واقع شود اگر نذر مخصوص میبود بمشروط چنانچه مذهب سید مرتضی
است امر بطاعت نذر کور بمجرد نذر مناسب نمیبود بلکه چنانچه گفته شد فَلْيُطِعْ إِذَا حَصَلَ الشَّرْطُ
الْمُعَلَّقُ عَلَيْهِ یعنی باید که وفا بآن کند گاهی که شرط نذر را بآن معلق ساخته مجهول است
ظاهر حدیث صحیح که ابی الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است و گفته است سوال
کردم از آن حضرت از مردی که گفته باشد عَلَيَّ نَذْرٌ یعنی بر ذمت من نذری است آیا بر او باین گفته چیزی
میشود حضرت فرمودند لَيْسَ النَّذْرُ بِشَيْءٍ حَتَّى يُسَمِّيَ لِلّٰهِ صِيَامًا أَوْ صَدَقَةً أَوْ هَدْيًا أَوْ حَجًّا یعنی
نذر چیزی لازم نیست تا نام چیزی از برای خدا نبرد مثل روزه یا صدقه یا حج چه امام علیه السلام مصحح
نذر مجرد نام بردن روزه یا صدقه یا حج را ساخته اند و اگر شرط نیز از جمله مصححات میشود آنرا نیز ذکر میکرد
اند است خلاصه آنچه در استدلال برین مطلب ذکر کرده اند بخاطر میرسد که هیچ یک از دلایل
مذکوره امری نیست که بر سید مرتضی مخفی تواند بود و مخالفتی بمذهبی که او اختیار کرده داشته باشد
اما اجماعی که شیخ نقل کرده ظاهر است چه او اجماع را قبول نخواهد داشت و اما آیات ثبوت بواسطه
آنکه زیاده برین دلالت ندارد که نذر بروزه داشتن و آزاد کردن ما فی البطن و وفای بآن واقع
و هیچ شک نیست که سید مرتضی علم الهدی حمل خواهد کرد آنرا بر آنکه مشروط بشرطی بوده زیرا
که مدعای نذر مشروط پیش او نذر نیست و در آیات مذکوره تصریحی نیست بآنکه نذر مذکور از ایشان شرط
واقع شده اما آیات اول بواسطه آنکه حکایت آنچه در شریعت پیغمبر دیگر بوده زیاده برین دلالت ندارد

شام

که مریم علیها السلام خاموش باشد با کسی چیزی نگوید و مردم را آگاه که نذر کرده است که روزه دارد یعنی خاموشی اختیار کند
و اینکه درین جزو ذکر شرط کرده باشد تقاضای آن میکند که در نذر خود نیز ذکر کرده باشد و ثابت
نشده است که صیغه نذر او همین کلام بوده تا آنکه توان گفت که چون خالی از شرط مذکور شده ظاهر
اینست که شرطی در میان نباشد بلکه در بعضی تفاسیر مذکور است که کلام مذکور چیزیست که او از نذر خود
داده است که پیشتر از او واقع شده و اگر گویند نذر مذکور از دو پیر خاموشی و عدم تکلم واقع شده بوده است
پس اگر این کلام صیغه نذر نباشد و پیشتر از آن نذر مذکور واقع شده باشد لازم می‌آید مریم علیها
السلام باین کلام مخالفت نذر کرده باشد پس ناچار باید برین حمل کرد که نذر او عین این کلام بوده
است تا مخالفت نذر که لایق مرتبه او علیها السلام نیست لازم نیاید جوابش آنست که میتواند بود
که نذر کرده باشد سخن نکند اخبار بنذر خود را مستثنی کرده باشد یا آنکه بگوییم که او را متکلم باین
کلام مضطر شده بود تا رفع تهمت از او بشود و قوم او بآن گمان بزنند که اگر او سخن با ایشان نکرده جواب
ایشان نداد از روی عناد بود یا از نهایت شرمندگی و خجلت بود که از ایشان داشت
بواسطه کاری که ایشان نسبت با او کرده بودند و بعضی مفسرین را اعتقاد همین است که اخبار مذکور از او با
اشارت واقع شده بوده است و اطلاق قول بر آن که در قرآن واقع شده از روی مجاز
و شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل کرده است که مریم علیها السلام بعد از نذر
اذن یافت حضرت عزت تعالی با آنکه کلام بواسطه رفع گمان قوم در حق او و بعد از آن خاموش
شد و دیگر سخن نکرد و این مرجحیست در آنکه کلام مذکور صیغه نذر نبوده بلکه اخبار از نذر سابق بوده
چنانچه گذشت و اما آیه دویم اگرچه احتمال دارد که آن کلام که از زن عمران صادر شده
صیغه نذر باشد نهایتش کلام مفسرین مرجحیست در آنکه صدور کلام مذکور از او بعد از نذر بوده چنانچه
صاحب کشاف میگوید که زن عمران عقیم بود یعنی او را فرزند نمیشد تا آنکه پیر شد و از آن لذت
که دیگران از حمل میبرند دور گشته وقتی در سایه درختی نشسته بود مرغی را دید که بچه خود را چیزی خوراند
و او را از آن حال خوش آمد نفس او مایل بفرزند شده در مقام دعا در آمد گفت اللّهم إنّ لَكَ

عَلَى سُنَّتِهِ شُكْراً اِنْ رَزَقَنِي وَلَداً اَنْ اَتَصَدَّقَ بِهِ عَلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَيَكُونُ مِنْ
سَدَنَتِهِ وَخَدَمِهِ یعنی بار خدایا بدرستی که نذر است بمن ازروی شکر اگر روزی من کنی فرزندی
که تصدق کنم او را به بیت المقدس که بجای گرد ایشان بود تا از جمله مجاوران و خدمتکاران آن مکان
شریف باشد پس دعای او در معرض اجابت در آمده بمریم علیها السلام حامله شد تا اینجا بود ترجمه
کلام صاحب کشاف اگر گویند شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه روایت کرده است در کتاب مجمع البیان
جایی که تفسیر این آیه میکند از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آن حضرت فرموده اند اِنَّ
اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اَوْحَى اِلَى عِمْرَانَ اَنِّي وَاهِبٌ لَكَ ذَكَراً يُبْرِئُ الْاَكْمَهَ وَالْاَبْرَصَ
وَيُحْيِي الْمَوْتَى بِاِذْنِ اللَّهِ وَجَاعِلُهُ رَسُولاً اِلَى بَنِي اِسْرَائِيلَ فَحَدَّثَ اِمْرَاَتَهُ بِذَلِكَ
وَهِيَ اُمُّ مَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَلَمَّا حَمَلَتْ بِهَا قَالَتْ رَبِّ اِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّراً
یعنی بدرستی که حضرت عزت جل ذکره وحی فرستاد بعمران پدر مریم که بدرستی که من بخشنده ام ترا پسری
که بینا میکرده باشد نابینای مادرزاد را از علت کوری و پاک میساخته باشد بدن مبروص
را از داء برص و زنده میکرده باشد مردگان را بفرمان خدای تعالی و گردانیده ام او را رسول بجانب
قوم بنی اسرائیل یعنی فرزندان یعقوب چه لقب اسرائیل نام یعقوب پیغمبر است علیه السلام پس
عمران این سخن با زن خود که مادر مریم علیها السلام بود نقل کرد پس چون حمل گرفت بمریم گفت
پروردگارا بدرستی که من نذر کردم برای تو که آنچه در شکم منست آزاد کرده شود از قید تعلقات
دنیا و خاص از برای تو بوده باشد و خدمت مسجد تو کند که بیت المقدس است و در آن زمان
خدمت مسجد مقدس را بسیار بزرگ میداشتند چنانچه درین زمان خدمت خانه کعبه را و فرزندان
خود را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در امثال این
نذرها واجب بود و این حدیث متواتر است با آنکه این قول در مریم علیها السلام صیغه نذر بوده و دیگر
از پیش معرفه بوده است و بوده است چنانچه صاحب کشاف میگوید چه بعد از اخبار الهی
بخشیدن فرزند خواستن دعای او آنرا بنذر که نماید و دعا نیست که با او نسبت داده و معنی نزاد

جوابش آنست که درین آیه اشعاری بدین معنی نیست چه حدیث زیاده برین دلالت نمیکند که این
قول از مادر مریم علیها السلام بعد از حمل او بمریم واقع بود و ازین فهم نمیشود که قبل از حمل او این
نذر واقع نشده بوده است و اخبار خدای تعالی عمران را بخشیدن فرزند با وی منافاتی ندارد و نذر
مذکور که از زن او واقع شده باشد نه از چه اخبار مذکور با آن بود که فرزند مذکور ازین زن حاصل خواهد
و بر تقدیر علم زن او با آنکه فرزند او در وجود خواهد آمد میتواند بود که نذر مذکور او را پیش از اخبار مذکور
واقع شده باشد و بالجمله درین آیه بهیچ وجه دلالت نیست بر امری که منافات داشته باشد
بمذهب سید مرتضی علم الهدی و اما آیه سیوم ذکر آن در مقام استدلال بر مطلب مذکور نهایت
عجب مینماید زیرا که آیه دلالت ندارد مگر بر وجوب وفای بنذر و حال آنکه نذری که سبب نزول این
آیه بوده است مشروط بشرط بوده است باتفاق جمع امت و چون آن مشهور است از اکثر
احتیاج بذکر آن نداشته باشد و لیکن بواسطه تبرک جستن باسامی جمعی که آیه مذکوره بلکه سوره
که این آیه در آن سوره است در شأن ایشان نازل شده ذکر آن میکنیم قاضی بیضاوی در تفسیر خود از ابن
عباس نقل کرده است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند و رسول خدای صلی الله علیه
و آله و سلم بعیادت ایشان آمدند و در میان جمعی پس ایشان روی بامیر المؤمنین علی علیه
السلام آورده گفتند چه شود که نذری بواسطه فرزندان خود کنی پس حضرت امیر المؤمنین
علی و فاطمه علیهما السلام و فضه کنیز ایشان نذر کردند که اگر ایشان ازین بیماری شفا یابند که ام
سه روز روزه بدارند و هیچ چیز با ایشان نبود که قوت ایشان تواند شد پس امیر المؤمنین علی
از شمعون یهودی سه صاع جو قرض کردند و فاطمه علیها السلام صاعی را از آن بدست مبارک آرد کرد و پنج
قرص نان بپخت پس چون وقت افطار شد نان های مذکور را پیش خود گذاشتند که بآن افطار
نمایند که مسکینی بر ایشان وارد شد و از ایشان در یوزه قوتی کرد پس طعام او را بر خود اختیار کرده
و آن پنج قرص نان را بسائل دادند و آن شب را بی آنکه در آن سوای آب چیزی تناول کرده باشند
بروز آوردند و روز دیگر باز بروزه رفتند چون شام شد طعامی که بدستور روز گذشته ترتیب داده بودند

پیش خود کرده داشتند که بآن افطار نمایند یتیمی آمد و طعامی از ایشان خواست همه را باو داده خود هم
چنان بدم آبی اکتفا کردند تا روز دیگر شد و ایشان بر همان نسبت بروزه آن قیام نمودند و وقت افطار
اراده صرف جهة قوت خود که داشته نمودند که باز اسیری بدر ایستاده و چیزی طلب کرد و ایشان
همان منوال در روزهای گذشته سلوک داشتند پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و این سوره را بر پیغمبر
صلوات الله علیه و آله فرود آورد و تا اینجا ترجمه کلام قاضی بیضاوی بود در تفسیر خود و اما استدلال بحدیث
من نذر ان یطیع الله فلیطعه اگر چنانکه در انطباق آن بر مدعا ادعا کرده شد تمام میشود و آیة نیز
دلالت خواهد کرد بر آنکه نذر مشروط مشروع باشد چنانچه بعد از تأمل صادق ظاهر میشود و شما با آن
قایل نمیشوید پس آنچه جواب شما شود از آن جواب ما نیز میتواند بود با آنکه سید مرتضی علیه الرحمة چنانچه سبق
ذکر یافت در فتوی خبر آحاد را حجت نمیداند و بمدلول آن عمل نمیکند پس امثال این اخبار بر و حجت
نمیتواند شد و حدیثی که ابی الصباح کنانی روایت کرده است سید مرتضی نیز بجلی که از آن مستفاد
میشود قابلیت چه زیاده بر بنا از آن فهم نشد که نام بردن عبادتی که متعلق نذر است از جمله مصححات
نذر است چنانچه حتی که از برای انشای غایت شعار با آن دارد و اما آن معلوم نشد که چیزی دیگر
مصحح نذر نیست پس میتواند بود که نام بردن عبادت مصحح آن باشد و دیگر مصححات نیز داشته
باشد مثل تعلیق بشرط و غیر آن و بنا باشد که استدلال کنند بر مطلب مذکور که صحت نذر مطلق است
بحدیثی که روایت کرده است آن را شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمة از منصور بن حازم از امام جعفر صادق
علیه السلام که اذا قال الرجل علی المشی الی بیت الله وهو محرم بحجة او علی
هدی کذا وکذا فلیس بشیء حتی یقول لله علی المشی الی بیته او یقول
لله علی هدی کذا ان افعل کذا وکذا یعنی اگر گوید شخصی که بر منست
پیاده رفتن بخانه خدای بقصد بجا آوردن حج یا بر منست که این و این هدی با خود ببرم باین قول
مذکور چیزی لازم نمیشود تا آنکه بگوید خدا راست بر من پیاده رفتن بخانه او یا بگوید خدا راست بر منست این
هدی یا این هدی اگر فعل کنم این را و این را بواسطه آنکه حضرت در این حدیث بیان کرده است

نذر مطلق

نذر مطلق را آنکه گوید لله علی المشی الی بیته و نذر معلق را آنکه گوید لله علی کذا وکذا
ان کذا افعل کذا وکذا پس هر دو قسم صحیح باشد و محقق تواند بود که هیچ یک از این حدیث احتمال
احتمالی دارد که مذکور شد احتمال معنی دیگر دارد و آن آنست که قول حضرت که ان کذا افعل کذا وکذا
قید مجموع هر دو نذر باشد با هم و بقید آخر اختصاص نداشته و مع قیام الاحتمال بطل الاستدلال
**انجام** باید دانست که متعلق یمین یعنی امری که سوگند بر آن میخورند خواه فعل باشد و خواه
ترک که در وقت سوگند خوردن رجحان و بهتری داشته باشد بحسب آخرت مثل غسل جمعه و روزه
عرفه و ترک بدست چپ خوردن و خوابیدن بچپ و خوابیدن بعد از نماز صبح و امثال آن از افعال
مستحبه و مکروهه یا بحسب دنیا مثل پوشیدن جامه فاخره و خوردن طعام لذیذ و ترک مباشرت
مجانین و مجالست دوانی و آنچه مانند آن باشد یا آنکه مساوی الطرفین باشد یعنی فعل و ترک آن در
مرتبه مساوی باشد و هیچکدام بر دیگری رجحان نداشته باشد مثل افعال مباحه که فعل و ترک
آن بحسب دنیا مساوی باشد و سوگند بامر مرجوح یعنی بر فعلی که ترکش بر و رجحان داشته
باشد مثل افعال مکروهه یا بر ترکی که فعلش راجح باشد مثل امور مستحبه منعقد نمیشود و اگر امر
مذکور در وقت سوگند رجحان اخروی یا دنیوی داشته باشد یا مساوی الطرفین باشد و بعد از آن
مرجوح شود نزد علمای ما رضوان الله علیهم در حین مرجوحیت مخالفت سوگند جایز است و اگر باز مرجوحیت مذکوره
زایل شود حکم سوگند نقض واجب و برین قیاس چون مرجوحیت عود نماید جایز چون زایل شود
واجب و اما متعلق نذر آیا همان حکم دارد یا نه مشهور میان علمای اصحاب ما اینست که در نذر لازم است که
متعلق آن رجحان و بهتری بحسب آخرت داشته باشد خواه افعال باشد مثل سنت و خواه ترک باشد
مثل مکروه پس نذر مباح صحیح نباشد مگر نزد بعضی که مساوی این حکم مثل یمین دانسته اند کسی گوید که
کسی نذر کند صدقه را بمخصوص فقیری مثلا واجب شود بر و تصدق بمخصوص همان فقیر و حال آنکه خصوصیت
مذکوره را رجحانی نیست نه در دین نه در دنیا پس رجحان در نذر شرط نباشد بواسطه آنکه منعقد در این
صدقه بفقیر خاص است نه نفس تخصیص و هیچ شکی نیست که تصدق بفقیر دیگر و اگر فرض کنیم

که کسی قسم تخصیص اندر کرده باشد مثل آنکه دیناری بر او واجب باشد که تصدق کند و نذر کند که این
واجب مذکور را در بعض فلان دینار خاص بعمل آورد و با تصحیح خواهد بود و بهمین معنی نیز که صادق است
بر آنکه معنی بر ترک نذر الجمله رجحان دارد و آن ترک مطلق است بی آنکه مقید باشد نذر بر **مترجم گوید**
مصنف دام ظله وجه مذبر را در حاشیه بر بنوعی ایراد کرده است که جواب مذکور چنانچه مخفی نیست نا
تمام است و گویا سببش این باشد که جمعی که قایل بلزوم رجحان متعلق نذر شده اند رجحان او را بر ترک
مطلق معتبر دانسته و در ماده مذکوره منع شده و قبل از نذر بر ترک مطلق رجحان ندارد بلکه لا الی بدل رجحان
دارد پس بعض مذکور بمذهب ایشان وارد باشد با این که رجحان مذکور من حیث الخصوصیة
در غیر صفت چه خصوصیت را در رجحان مذکور قایل بلزوم هم بتقدیر تسلیم هیچ دخلی نیست بلی ملاحظه آن
تا تغییر نیست و در ماده مذکوره من حیث الخصوصیة متعلق نذر واقع شده است پس بعض وارد باشد
والله اعلم **حدیث بیست و هشتم** روایت شده است بسندی که متصل است
بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد و علی بن ابرهیم از پدر او ابرهیم
از ابن محبوب که احوال ایشان در حدیث بیست و هشتم مذکور شد از عبد الرحمن بن الحجاج
که گفت شنیدم از ابن ابی لیلی که با اصحاب خود حکایت میکرد و میگفت قضی امیر المؤمنین
علیه السلام بین رجلین اصطحبا فی سفر فلما ارادا الغداء اخرج احدهما من
زاده خمسة ارغفة واخرج الآخر ثلاثة ارغفة فمر بهما عابر سبیل فدعواه
الی طعامهما فاکل الرجل معهما حتی لم یبق شیء فلما فرغوا اعطاهما العابر
بهما ثمانیة دراهم ثواب ما اکل من طعامهما فقال صاحب الثلاثة ارغفة
لصاحب الخمسة ارغفة اقسمها نصفین بینی وبینک وقال صاحب الخمسة لا
بل یاخذ کل واحد منا من الدراهم علی عدد ما اخرج من الزاد قال فاتیا
امیر المؤمنین علیه السلام فی ذلک فلما سمع مقالتهما قال لهما اصطلحا فان
قضیتکما دنیة فقالا اقض بیننا بالحق قال فاعطی صاحب الخمسة ارغفة سبعة

دراهم واعطی صاحب الثلاثة ارغفة درهما قال الیس اخرج احدکما من زاده
خمسة ارغفة واخرج الآخر ثلاثة قال الیس اکل معکما ضیفکما مثل ما اکلتما
قالا نعم قال الیس اکل کل واحد منکما ثلاثة ارغفة غیر ثلث قالا نعم
قال الیس اکلت انت یا صاحب الخمسة ثلاثة ارغفة غیر ثلث واکل
الضیف ثلاثة ارغفة غیر ثلث الیس بقی لک یا صاحب الثلاثة ثلث رغیف من
زادک وبقی لک یا صاحب الخمسة رغیفان وثلث واکلت ثلاثة غیر
ثلث فاعطاکما بکل ثلث رغیف درهما واعطی صاحب الرغیفین وثلث
سبعة دراهم واعطی صاحب الثلاثة ارغفة درهما یعنی حکم فرمود امیر المؤمنین علیه السلام
میان دو مرد که در سفری با هم رفیق بودند چون اراده خوردن غذایی با هم نمودند یکی ایشان
پنج قرص نان از توشه خود بر آورد و دیگری سه قرص نان پس بر ایشان راهگذری وارد شد
ایشان او را بر سفره خود دعوت کردند و او دعوت ایشان را اجابت کرده با ایشان بنان خوردن مشغول
شد تا چیزی از آن نانها باقی نماند پس چون از نان خوردن فارغ شدند آن مرد راهگذری بازاء
آنچه از نان ایشان خورده بود هشت درهم بر آورده بایشان داد پس رفیقی که صاحب سه قرص نان بود
گفت برفیقی که پنج قرص نان بر آورده بود که این را دو قسم کن میان ما و خود و صاحب پنج
قرص نان گفت بلکه هر کدام بعدد نانی که از توشه خود بر آورده ایم زر بگیریم یعنی من پنج درهم بر دارم
و تو سه درهم بر دار راوی گوید چون میان ایشان بر سر این تقسیم نزاع شد هر دو مرافعه خود را پیش
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آورده تا که میان ایشان براستی حکم نماید پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام چون سخن هر دو را شنید و بر حقیقت قصه ایشان اطلاع یافت گفت با هم صلح کنید که قضیه
شما سهل است و قابلیت نزاع ندارد گفتند حکم کن میان ما براستی که ما باین راضی نمیشویم
راوی گوید حضرت امیر چون دید که میان ایشان سازگاری نمیشود در مقام تقسیم آن بر ایشان در
آمده هفت درهم از آن جمله بصاحب پنج قرص نان داد و یکدرهم بصاحب سه قرص نان و چون ایشان را

از این تقسیم متعجب باشید فرمودند با ایشان که یکی از شما پنج قرص نان برآورده بود و دیگری سه قرص نان گفتند بلی
فرمودند که مهمان شما مثل آنچه هر یک از شما خورده است با شما خورده گفتند بلی گفت نه هر یک از شما
قرص نان خورده است الا ثلثی گفتند بلی گفت نه تو ای صاحب سه قرص نان خورده الا ثلثی و نه تو ای صاحب
پنج قرص سه قرص خورده الا ثلثی و نه مهمان شما سه قرص نان خورده است الا ثلثی و نه باقی مانده برای تو ای
صاحب سه قرص از آنچه از توشه خود برآورده بودی ثلث قرص و از برای تو ای صاحب پنج قرص
نان دو قرص و ثلثی پس او دو او بشما در عوض آنچه از نان شما خورده بود بازای هر ثلث قرصی یک
درهم پس بصاحب پنج قرص که دو قرص و ثلثی از نان او خورده است که عبارت از هفت ثلث باشد هفت درهم
داده باشد و بصاحب سه قرص نان که ثلث قرصی از او خورده بود یک درهم **جامع** این احادیث
گوید که اصل این قضایای غریب و احکام عجیب که از امیر المؤمنین علی علیه السلام واقع شده بسیار است
و کتاب تهذیب الاحکام و کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه بر پاره از آن اشتمال دارد و بعض
علمای کتاب بزرگی درین باب نوشته که نهایت بسط دارد و من آن کتاب را در خراسان دیده
ام در تاریخ نهصد و هفتاد و دو از هجرت پیغمبر صلعم **حدیث بیست و نهم** روایت شده
است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب ما از احمد بن محمد بن
خالد که احوال ایشان سبق ذکر یافته از عثمان بن عیسی از کسی که او ذکر کرده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیه السلام که گفت جاء رجل موسر الی رسول الله صلعم نقی الثوب فجلس الی رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم فجاء رجل معسر درن الثوب فجلس الی جنب الموسر فقبض الموسر
ثیابه من تحت فخذیه فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اخفت ان
یمسک من فقره شیء قال لا قال فخفت ان یصیبه من غناک شیء قال لا قال فخفت
ان یوسخ ثیابک قال لا قال فما حملک علی ما صنعت فقال یا رسول الله ان لی قرینا
یزین لی کل قبیح و یقبح لی کل حسن و قد جعلت له نصف مالی فقال رسول
الله صلعم للمعسر اتقبل قال لا فقال له الرجل لم قال اخاف ان یدخلنی ما دخلک

**شرح** کلام بلاغت نظام روشن و مبین و منش **بیان اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه آمده مرد
مالداری پیش رسول خدای صلعم که رخت پاکیزه پوشیده بود و نزد آن حضرت نشست پس مرد مفلسی
که رخت او چرکن بود آمده در پهلوی او قرار گرفت و چون مرد مالدار بر آن مطلع شد رخت خود را جمع
کرده بزیر رانهای خود در آورد که بر رخت او نخورد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم از روی ملامت
با وی خطاب کرده فرمودند ترسیدی که از فقر و محتاجی او دامن گیر تو شود گفت نه فرمودند که ترسیدی
که از غنا و ثروت تو چیزی باو عاید گردد گفت نه فرمودند ترسیدی که رخت تو چرکن شود گفت نه فرمودند
پس چه چیز ترا برین داشت که خاطر او را آزردی گفت ای رسول خدای مرا دوستی که همراه من است که
در نظر من هر قبحی را زینت میدهد و خوب و مستحسن مینماید و هر خوبی را قبیح میسازد و بد و نا خوش مینماید و من بازای
که باغوای او از من سرزده نصف مال خود را باو دادم پس رسول خدای صلعم با آن مرد مفلس گفتند قبول
میکنی از و آنچه بازای کسر خاطری که از وی بتو رسید بتو میدهد گفت نه آن مرد مالدار گفت چرا گفت میترسم
که آنچه در نفس تو در آمده است که باعث اقدام باین عمل شده در نفس من در آید **بیان دوم** فجلس
الی رسول الله صلی الله علیه و آله الی درین فقره بمعنی مع است چنانچه در آیه کریمه من انصاری
الی الله بنا بر آنچه بعض مفسرین گفته اند بر آن وجه استعمال یافته یا بمعنی عند است چنانچه درین بیت که
شعر یکی از فصحای عرب واقعست **شعر** هل اسبیل الی الشباب فذکره اشهی الی من الرحیق السلسل
یعنی آیا راه بجوانی هست که بدست توانم آورد و از آن راه آینه یاد آن خوش آینده تر است نزد من از شراب
نیکوی خوشگوار و میتواند بود که همان در معنی خود مستعمل باشد متضمن معنی توجه در طلب فجلس متوجها
الی رسول الله صلعم درن الثوب درن بفتح دال کسر را ای بی نظر صفت مشبهه است از درن
بفتح دال که بمعنی وسخ و چرکست فقبض الموسر ثیابه من تحت فخذیه مبتدا قد یتوهم
بود که راجع بموسر باشد یعنی موسر جمع کرد رخت خود را و در زیر رانهای خود در آورد تا بر رخت معسر ملصق
نشود و میتواند بود که راجع بمعسر باشد یعنی موسر رخت خود را که وقت نشستن معسر بزیر رانهای
او در آمده بود از زیر رانهای او بر آورده و جمع نمود تا چرکن نشود و من درین تحت فخذیه تعدیه اول بمعنی

است یا من آیده است چه معنی خود چنانچه ظاهر است موافقت آن حمل ندارد و بر تقدیر ثانی از برای ابتدای
غایت و در معنی خود مستعمل ولیکن ظاهر آنست که ضمیر مذکور راجع باشد بسوی خانچه مرشد بآن
قول حضرت که لخفت ان یوبخ بنا ابک چرا که غرض ازین کلام ملامت شدید است مرحبی طلب
وتنبیه او بر آنکه خوف مذکور گنجایش ندارد و ظاهر آنست که اگر خوف موسوم زیر بانهای معتبر
آمده بود است گنجایش ترس مذکور بوده است پس ملامت و تنبیه مذکور مناسب نباشد انّی
قربتنی الی کل قبیح مراد بقرب بشیطانست یعنی بدرستی که استیطانت که
اغوای من بکند و به راه نظر من خوب آمیماید تا بعمل آورم و مستوجب ملامت شوم و خوب آن در
کسوت بد در می آورد تا از آن اجتناب نمایم و از اجر آن محروم مانم و این فعل شنیعی که از من
در خدمت تو سرزد از حیله عدو او راه بد بری او بود مرا فقد جعلت له نصف مالی یعنی در مقابل
آنچه از من نسبت باو صادر شد نصف مال خود را باو دادم تا تدارک خاطر او بشود و نفس مرا
زجری بوده باشد که دیگر این قسم عملی از و سر نزند قال اخاف ان یدخلنی ما دخلک
یعنی میترسم که آنچه از کبر و غرور و بزرگی جستن بر مردم و حقیر داشتن فقرا و مساکین و سایر اخلاق
ذمیمه که از لوازم تمول و مالداریست و در تو بسبب این جمعیت در نفس من در آید و من تیرآن
متصف شوم والله الهادی حدیث سیام روایت شده است بسندی که متصلست
بشیخ صدوق ثقة الاسلام محمد بن بابویه قمی از حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت روایت کرد مرا ابن ابو عبد الله عبد العزیز محمد بن عیسی ابهری
که گفت خبر داد مرا ابو عبد الله محمد بن زکریای جوهری بصری که گفت بن شعیب بن واقد که گفت روایت کرد
بن حسین بن زید از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام از آبای بزرگوار خود صلی الله علیه و آله و سلم
عن امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم عن الاکل علی الجنابة فانه یورث الفقر ونهی عن تقلیم الاظافیر
بالاسنان وقال لا تجعلوا المساجد طرقا حتی تصلوا فیها رکعتین ونهی

ان يبول

ان يبول احد تحت شجرة مثمرة او على قارعة الطريق ونهى ان يبول الرجل وفرجه باد
للشمس او للقمر وقال اذا دخلتم الغائط فتجنبوا القبلة ونهى ان يتطلع الرجل
بشهوة لاخيه المؤمن ونهى ان يكثر الكلام عند المجامعة وقال منه يكون
خرس الولد ونهى ان تكلم المرأة عند غير زوجها وغير ذي محرم منها اكثر
من خمس كلمات مما لا بد لها منه ونهى عن الشرب في آنية الذهب والفضة
ونهى عن لبس الحرير والديباج والقز للرجال واما النساء فلا باس وقال
صلى الله عليه وآله لعن الله الخمر وعاصرها وغارسها وشاربها وساقيها وبايعها
ومشتريها وآكل ثمنها وحاملها والمحمولة اليه وقال من
شربها لم يقبل له صلوة اربعين يوما فان مات وفي بطنه شيء منها
كان حقا على الله ان يسقيه من طينة خبال وهو صديد اهل النار وما
يخرج من فروج الزناة فيجتمع ذلك في قدور جهنم فيشربه اهل النار فيصهر
ما في بطونهم والجلود ونهى عن ضرب وجوه البهائم ونهى ان يقول
الرجل للرجل لا وحياتك وحياة فلان ونهى عن الكلام يوم الجمعة والامام
يخطب ونهى ان يستعمل اجير حتى يعلم ما اجرته ونهى ان يختال الرجل في
مشيه وقال النبي صلى الله عليه وآله من عرضت له فاحشة او شهوة فاجتنبها
من مخافة الله عز وجل حرم الله عليه النار وآمنه من الفزع الاكبر وانجز له
ما وعده في كتابه في قوله ولمن خاف مقام ربه جنتان ومن ملأ عينه
من حرام ملأ الله عينه يوم القيمة من النار الا ان يتوب ويرجع ونهى عن
الغيبة وقال صلى الله عليه وآله من اغتاب امرأ مسلما بطل صومه ونقض
وضوءه وجاء يوم القيمة يفوح من فيه رائحة انتن من الجيفة يتأذى به
اهل الموقف وقال ص من ذرفت عيناه من خشية الله كان له بكل قطرة

نظرت من دموعه قصر في الجنة مكلل بالدر والجواهر فيه ما لا عين رأت
ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر وقال صلعم لا تحقروا شيئا من الشر و
ان صغر في اعينكم ولا تكثروا الخير وان كثر في اعينكم وقال صلعم
لا كبيرة مع الاستغفار ولا صغيرة مع الاصرار شرح كلام معجز نظام در ضمن آغاز
سخن نمایش انجام آغاز سخن بر دو بیش چیزی از خلاصه کلام حضرت امیر علیه السلام آنکه نهی
کرده است رسول خدای صلعم از خوردن چیزی در حال جنابت بواسطه آنکه موجب فقر است و نیز
می آورد و نهی کرده است از فرش با خشتها بنا دادن و فرموده است که مکروه است مسجدها را با جود دیگر
بکند اما ید در آن دو رکعت نماز و نهی کرده است از آنکه بول کند در زیر درختان میوه دار یا در میان جاها
راه که محل عبور مردم است و نهی کرده است از آنکه بول کند شخصی و عورت خود را بجانب قرص آفتاب
یا ماه دارد و فرموده است که هرگاه داخل طهارتخانه شود باید که از جهت قبله بیکجانب بگردید چنان که
روی او بقبله باشد یا پشت بقبله و نهی کرده است از آنکه داخل شود شخصی در سوم برادر مومن خود بر جهه
که اراده نماید خریدن چیزی را که دیگری در مقام خریدن آن در آمده است یا فروختن چیزی بمشتری که قرار خرید
آن چیز با شخص دیگر داده است و نهی کرده است از سخن کردن بسیار هنگام مجامعت و فرموده است
که لنگی فرزند از آن بهم میرسد و نهی کرده است از آنکه زنی بر تو غیر شوهر خود یا کسی که محرم او باشد سخن کند
زیاده بر پنج کلمه که ناچار باشد از آن کلم و نهی کرده است از خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و نقره
و نهی کرده است مردان را از پوشیدن حریر و دیبا و گچ و انگشتر از طلا و نیز از پوشیدن آنها و فرموده
است صلعم که لعنت کرده است و از رحمت خود دور داشته حضرت عزت شراب را و کسی که شراب می
افشرد و کسی که در خانه که بقصد شراب میکارد و کسی که مباشر شرب آن میشود و ساقی آن و خورنده
آن را و کسی که آن را می خرد و کسی که بهای آن را صرف خورش خود مینماید و بر دارنده آن و کسی که بجهة او
میبرند و فرموده است که کسی که مباشر شرب آن میشود قبول نمیشود نماز او تا چهل روز و اگر
و چیزی از شراب در شکم او باشد بر خدای تعالی لازم است که بخوراند او را از چرک و نجاسات شرب خوار

را که عبارت از ریم تن دوزخیان است و آنچه از فرج زنان زانیه بیرون می آید و جمع میشود آنرا در دیگهای دوزخ
که چون اهل دوزخ تشنه شوند آنرا بجای آب با ایشان دهند که خورده شود و سبب آن جمیع آنچه در شکمهای
ایشانست و پوستهای بدن ایشان و نهی کرده است از نشستن رو بروی صحرا و بیابان و نهی کرده است
از آنکه بگوید شخصی بشخصی که لا وحیوتك وحیات فلان یعنی قسم خورده بحق چیزی بر نهجی که گوید
چنین است بزندگی تو و زندگی فلان و نهی کرده است از سخن کردن در روز آدینه وقتی که خطیب بخواندن
خطبه قیام داشته باشد و نهی کرده است از آنکه مزد مزدور را تاخیر فرمایند بلکه مزد وی را چندانست
یعنی اول قرار مزد وی را باید داد و بعد از آن باید کار فرمود و نهی کرده است بکبر نمایند در رفتار خود
و طریق ارباب کبر بر راه روند و فرموده است چه عجب که کسی که کارهای او در پیش آید که از جانب شرع
تجویز آن نشده باشد بشهوت دست دهد او را و بواسطه ترس خدای تعالی آن از آن اجتناب نماید حرام
میگرداند خدای تعالی بر او آتش دوزخ را و ایمن میسازد او را از فزع اکبر که عبارت از روز عرض اعمال ها
وقت انقطاع آجال است و وفا میکند باو و آنچه باو وعده کرده است در کتاب خود جایی که
فرموده است ولمن خاف مقام ربه جنتان یعنی از برای کسی که بترسد از
موقف پروردگار خود که بندگان از آنجا وا میدارند یا از ایستادن نزد پروردگار خود تا کردار خود را
بعرض سازد على اختلاف المفسرين دو بهشت آماده است بهشت عدن و بهشت نعیم که یکی
بسبب ایمان و عقاید درست مستحق میشود و دیگری را بسبب قیام باعمال صالحه و کردار نیک یا یکی را
بسبب اعمال صالحه و دیگری را بسبب اجتناب از مناهی و ترک معصیتها یا یکی را در مقابل عمل باو میدهند
و دیگری را بمحض تفضل و موهبت یا یکی الجنة التي از روح او مقرر میدارند و دیگری را بسبب آسایش جسم
که عبارت از جنت روحانی و جسمانی باشد على اختلاف التفاسير و کسی که پر کند چشمهای خود را
از حرام و هر چیزی که دیدن آن او را روا نیست نظر میکند پر میگرداند خدای تعالی روز قیامت
چشم او را از آتش مگر آنکه توبه کند و از آن رجوع نماید و نهی کرده است از غیبت کردن و
فرموده است که کسی که غیبت کند مسلمانی را هر آینه باطل میشود روزه او و وضوی او و بشکند

دوری می آید بهر صگاه قیامت با بوئی زشت تر از تن مرده بوی بر آمده که اهل عرصات از آن ثنا بت
ایذا داشته باشند و فرموده است صلعم که کسی که اشک ریزاند چشمهای او از ترس خدای تعالی هر آینه
بوده باشد هر قطره که از اشک او حاصل شود قصری در بهشت مرصع بدر و جواهر که چشم هیچ
بیننده مثل آن ندیده باشد و گوش هیچ شنونده مانند آن نشنیده و او را که هیچ بشری بی ما یخ
بزد و فرموده است صلی الله علیه و آله و سلم که جبر داید شما را اگرچه در چشم شما خرد و کم نماید
و بسیار داینید خیر او اگرچه در چشم شما بسیار نماید و فرموده است صلی الله علیه و آله و سلم که
نیست کبیره با استغفار و نیست صغیره با اصرار یعنی هر گز کبیره که بعد از ارتکاب آن استغفار نماید
و توبه کنند معفو و آمرزیده است و هر صغیره که بر آن اصرار نمایند و قصد کرده تعمل آوردن آن داشته
باشند کبیره میشود **پیش دو** حَتّٰى تُصَلِّيَ فِيهَا رَكْعَتَيْنِ حتی اینجا از برای انتهای غایت
یعنی همین نهایت فعل یعنی الی یا از برای استثنا و سوای کردن ما بعد خود است از ما قبل یعنی الا و
آمدن حتی چنانچه بمعنی الی شایعیت یعنی لا تیز در میان عرب مشهور است و بسیار استعمال یافته
چنانچه شاعر گوید **بیت** لَيْسَ الْعَطَاءُ مِنَ الْفُضُولِ سَمَاحَةً حَتَّى تَجُودَ وَمَا لَدَيْكَ قَلِيلٌ یعنی **بیت**
نیست بخشش از بیل جود کسی تا در آن کان بوقت نادار است و معنی کلام بر تقدیر اول که حتی بمعنی الی باشد
آنست که را ساختن مساجد بر شما کرده است تا وقتی که دو رکعت نماز در آن بجای آورید و بعد از آن کراهت
آن زایل میشود و بر تقدیر ثانی الکراه ساختن مساجد کرده است مگر آنکه دو رکعت نماز کنید در آن و هر دو
معنی اگرچه نزدیک بهم است اما اندک تفرقه میان ایشان هست چنانچه بعد از تامل ظاهر میرسد
**مترجم گوید** مراد به مصنف ام ظلال تفرقه مذکور غالبا اینست که بر تقدیر دوم اگر کسی قصد کند از دو
رکعت نماز کند و مسجد را بسازد و در اثنای عمر نماز مذکور را بجای آورد و اما ساختن مذکور از وجه
مکروه بعمل می آید پیش از ادای نماز و نه بعد از آن و بر تقدیر اول تا نماز نگذارد فعل مذکور از وجه مکروه
بعمل می آید و چون نماز گذارد بوجه مباح بی کراهت چنانچه اگر خواهد مکروه از و بعمل نیاید می باید که نیت
دارد ادای نماز را با ابتدای دخول خود در جزو اول مسجد اما اگر قصد آن نکند بر هر دو تقدیر اباحت

مخصوص بعد از نماز است چنانچه بعد از رجوع بمعنی الی الا وضوح می یابد اذا دخلتم الْغَائِطَ غایت
بکسر او در اصل یعنی زمین نگون هموار است که مکان بادیه و صحرا نشینان غالب وقت مقتضای حاجت
آنجا می‌بردند و مراد اینجا پت الخلات بهر وضع که باشد فی سُوءِ الْحِجَّة خلاف شده است میان
علما در آنکه نهی از دخول در حمام برادر مؤمن که درین حدیث واقع شده یعنی که در پیش اول مذکور
شد از برای تحریم است و دلالت بر حرام بودن آن دارد یا نهی تنزیهیست و مفاد آن کراهت
است و علی ای حال حرمت یا کراهت دخول مذکور کاهیت که دخول مذکور از روی التماس
واقع نشود اما اگر از کسی که در حمام او دخل میشود التماس نماید که از تسریح و شستشوی آن بگذرد
و با و کند از و هیچکس خلاف نکرده است در آنکه حرام نیست و ظاهر اینست که مکروه نیز نباشد
اند اعلم اَنْ يُكْثِرَ الْكَلَامَ عِنْدَ الْمُجَامَعَةِ نهی اینجا باتفاق علما محمول بر کراهت
چه هیچکس بر حرام بودن سخن کردن بسیار در وقت مجامعت قایل نشده و لفظ یکثر میتوانه
بود که بصیغه مجهول خوانده شود و معنی چنین باشد که نهی کرده است پیغمبر صلعم از آنکه سخن در آن وقت
بسیار شود اعم از آنکه او فاعل شود یا از مفعول واقع مذکور بر هر دو مکروه باشد و معاضد
آنست کلام امام جعفر صادق علیه السلام که اتَّقُوا الْكَلَامَ عِنْدَ الْتِقَاءِ الْخِتَانَيْنِ
یعنی پرهیز کنید از سخن کردن نزد بهم رسیدن ختانین که عبارتست از محل ختنه زن و مرد است و
میتواند بود که بصیغه معلوم خوانده شود و معنی چنین است که نهی کرده است از آنکه وقت مجامعت بسیار
سخن کند و برین تقدیر ظاهر آنست که ضمیر فاعل راجع باشد بمرجلی که در فقره پیشتر است و کراهت کلام
باشد بر مرد و مؤید اینست کلام رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم که یَا عَلِيُّ لَا تَتَكَلَّمْ عِنْدَ
الْجِمَاعِ كَثِيرًا ولیکن باعث منع آنست که مراد از رجل در فقره پیشتر که وَنَهَى أَنْ
يَدْخُلَ الرَّجُلُ فِي سُوءِ الْحِجَّة است شخص است اعم از آنکه مرد باشد یا زن چنانچه در فقره
دیگر از آن که وَنَهَى أَنْ يَبُولَ الرَّجُلُ وَفَرْجُهُ بَادٍ لِلشَّمْسِ نیز چنانست چه مکروه بودن
دخول در حمام و بول کردن بر آن وجه اختصاص بمرد ندارد و کلمه چنانچه برمرد مکروه است بر زن نیز

کرده است طِینةَ خَبَالٍ طینت بمعنی سرشت وخبال بفتح خای نقطه دار و بای یک نقطه
اصل لغت بمعنی فساد و مراد اینجا چنانچه در پیش اول مذکور شد ریم بدن و زرداب است فیضهر ما في
بطونهم یصهر بصاد بی نقطه ماخوذ است از صهر بمعنی گداختن است قال في الصحاح صهرت
الشيء فانصهر في اذبته فذاب و مراد اینجا آنست که ریم مذکور بسبب گداز زنهای فاحشه
که وارد شده درون و پوست بیرون جمعی که بشکم ایشان در می‌آید و نهی أن یختال الرجل
في مشیته مراد اینجا خیال بجبر و سنگینی براه رفتن است چنانچه عادت متکبران و ارباب
تجبرست و نهی در بین فقره و در فقرای که پیش از نیست باتفاق علما محمول بر کراهت زیرا که عدم حرمت
آنها از دلایل دیگر ظاهر شده است سوای نحو کردن در وقت خطبه که در حرام بودن آن خلافست وَلِمَنْ
خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ مقام اینجا یا اسم مکان است و مراد بآن و الله اعلم موقفیست که خدای تعالی
بندگان خود را آنجا و ایستاده تا از عهده حساب در آید یا مصدر میمیست بمعنی قیام بر احوال بندگان و
مراقبت ایشان با کلام و این تقدیرست که مقام را الخائف علیه بمعنی مقام کسی که نزد پروردگار
خود ترس داشته باشد ذرفت عیناه و ذرفت بفتح ذال نقطه دار و سکون را بمعنی سیلان
اشک است قال في الصحاح ذرف الدمع یذرف ذرفا و ذرفانا ای سال یقال ذرفت عینه
اذا سال دمعها نهی ان یبال تعبیر کرده اند بعضی درخت میوه دار را که این حدیث نهی از بول کردن زیر
آنست درختی که از شان او باشد که میوه بار آورد و اگر چه در زمان آینده باشد چنانچه نهاده اند کلام خود را
بر قاعده که در علم اصول مقرر شده که بجای معنی مشتق منه در صدق مشتق از روی حقیقت شرط نیست
و این نهایت عجایب عجیب بود که آنچه در اصول مقرر شده بر تقدیری که تمام باشد تقاضای زیاده
این نمیکند که چنانچه بول در زیر درختی که بالفعل میوه داشته باشد مکروهست در زیر درختی که یک وقتی
میوه دار بوده نیز مکروه باشد و اگر چه بالفعل میوه نداشته باشد نه درختی که از شان آن
باشد که در زمان آینده میوه بار آورد و اگر چه هنوز میوه بار نیاورده باشد چه اطلاق مشتق
بر چیزی که بعد از این متصف بمشتق منه خواهد شد باتفاق مجازست خلاف در آنست

که اطلاق

که اطلاق مشتق بر آنچه وقتی بمعنی مشتق منه اتصاف داشته است و بعد از آن اتصاف
مذکور زایل شده حقیقت یا مجاز نمایش دویم ظاهر آنست که مراد بما لا یعنیه
در نهی نماز تکلم زیاده بر پنج کلمه که حدیث متضمن آنست کلامی باشد که تکلم بآن بحسب شرع
ضرور نباشد مثل اقرار کردن بحقی که بر ذمه اوست که اگر گفته نشود مذکور بری نشود و یا ادای
شهادت گاهی که از جانب حاکم شرع بآن مکلف شده باشد و امثال آن پس برین تقدیر
تحدید آن به پنج کلمه وجهی نخواهد داشت زیرا که هرچه از کلام بر تقدیر مذکور ضرورت باجماع علما
چنانچه اگر کمتر از پنج کلمه رفع ضرورت میشده باشد زیاده جایز نخواهد بود و اگر به پنج کلمه بیشتر رفع نشود
بیشتر جایز خواهد بود و بعضی حمل کرده اند ضرورت را بضرورت عرفی که بحسب عرف و عادت
بآن احتیاج باشد نه آنکه ضرورت شرعی تقاضای آن نماید مثل پرسیدن احوال غایب از
اجنبی که از سفر آمده باشد که اگر پدر و اعلم باحوال او شود بهم رسیده و استفسار احوال
بیمار از طبیب یا کسی که از عیادت او آمده باشد و امثال آن و این حمل اگر چه رفع اشکال
مذکور میشود و لیکن جواز تکلم به پنج کلمه و کمتر نیز در مثل این مواضع جای بحث دارد چرا که میتوان
گفت که بعض علما قایل شده اند بانکه شنیدن آواز زن اجنبی گاهی حرامست که تا بآن
شهوتی بهم رساند یا ترس افتادن بفعل حرامی بوده باشد و بدون آن حرام نیست چنانچه شیخ جمال
الدین مطهر حلی علیه الرحمه در کتاب تذکرة الفقها این مذهب را اختیار کرده پس بنا بر این
حدیث محمول است بر آنکه جایی که از آن قبیل نباشد که شنیدن آن سبب شهوتی یا بیم در افتادن بفعل
حرامی بوده باشد تکلم زیاده بر پنج کلمه مکروهست و همچنین کمتر از پنج کلمه عرف و عادت بآن احتیاج
نباشد و ممکنست که عدد پنج کنایه از قلت و کمی باشد چنانچه در عدد هفتاد در کریمه اِنْ تَسْتَغْفِرْ
لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً بنا بر آنچه در شرح حدیث نهم سبق ذکر یافت کنایه از کثرت و بنابرین
خصوص پنج را در کراهت و عدم آن دخلی نباشد نهایتش بنحوی که مذکور شد چنانچه مخفی نیست
برین تقدیر وارد است نمایش سیوم گویا مراد بعدم قبول نماز کسی که شراب خورده باشد

اوا خنی م

تا چهل روز آنست که بر نمازهای او در مدت مذکور ثوابی مترتب نیست نه آنکه نماز او درین مدت مجزی
نیست و او را بعد از آن قضای آن نمازها باید کرد زیرا که باتفاق علما نماز او مجزی است و بر وی قضای
آنها لازم نیست و این معنی موید آنست که از کلام سید مرتضی علم الهدی مستفاد میشود که قبول عبادت
امریست مغایر مجزی بودن آن زیرا که عبارت مجزی آنست که اداء آن مسقط تعزیر از ذمه مکلف
باشد یعنی مکلف چون آن را بجای آورد ذمه او بری میشود و از عقابی که از جانب شارع بر ترک آن
مقرر شده خلاصی یابد و عبارت مقبول آنکه بر فعل آن ثواب مترتب باشد و اداء آن چنانچه
رفع عقاب مذکور نماید موجب ثواب نیز باشد و میان این دو معنی تلازم نیست و هر دو چنانچه بعضی
گمان برده اند یک معنی نیست پنج دلیل اول کلام خدای تعالی در قرآن مجید جایی که میفرماید انما
يتقبل الله من المتقين یعنی خدای تعالی قبول میکند مگر عبادت پرهیزکاران را با آنکه
عبادت غیر پرهیزکاران نیز مجزی است باجماع علما دوم کلام او جل و علا جایی که حکایت میکند
از ابرهیم و اسمعیل علی نبینا و علیهما السلام که گفتند ربنا تقبل منا یعنی بار خدایا در عوض
قبول کن از ما عبادت ما را با آنکه ظاهر است که از ایشان عبادت غیر مجزی بعمل نمی آید سیوم
هم در کلام او تعالی شانه جایی که میفرماید فتقبل من احدهما ولم يتقبل من الآخر
یعنی خدای تعالی قبول کرد قربانی یکی از ایشان را که هابیل و قابیل فرزندان آدم علیه السلام باشند و از
دیگری قبول نکرد با آنکه هر دو بآنچه مامور بودند عمل کرده بودند و از عهده تکلیف آن بر آمده مترجم گوید
نقلست که چون آدم علیه السلام مامور شد بآنکه دختر هر بطنی از فرزندان خود را به پسر بطن دیگر دهد توام هابیل
را که لیوذا نام داشت و چندان سنگلی نداشت بقابیل و توام قابیل را که اقلیما نام داشت و در
نهایت حسن بود بهابیل نامزد کرد قابیل این حکم را ابا نموده گفت خواهر من سنگلی تر است و با من
در رحم بوده او بمن اولیست آدم علیه السلام گفت حکم خدای تعالی برین وجه صادر یافته و مرا درین اختیاری
نیست قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را از من بیشتر دوست میداری لاجرم آنچه خود میخواهی
تراست باو میدهی آدم علیه السلام گفت اگر سخن مرا باور نمیکنید هر یک از شما قربانی کنید تا آنچه تو میبینید

قربانی هر کدام قبول کرد از آن ایشان باشد هابیل گوسفندداری بود گوسفند فربهی که بغایت دوست میداشت
و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربانی من قبول نکند ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود
دسته گندم ضعیف کم دانه بیاورد و در همان موضع نهاد و با خود گفت این قربانی اگر قبول شود و اگر
نشود من از خواهر خود دست باز ندارم فتقبل من احدهما ولم يتقبل من الاخر یعنی قربانی
یکی از ایشان که هابیل باشد در معرض قبول در آمد بر وجهی که آتشی سفید بی دود از آسمان فرود آمد
و گوسفند او را بسوزد و از دیگری که قابیل باشد قبول نشد و آتش از قربانی او درگذشت و گندم دست
آن متفرق شد قابیل از آتش خشم باشتعال در آمده و دود حسد دیده بصیرت او را کور ساخت تا کرد با
آنچه کرد و جزای آن یافت آنچه یافت در محل خود بتفصیل مذکور است چهارم حدیث حضرت صلوات
الله علیه و آله که ان من الصلوة لما يقبل نصفها وثلثها وربعها وان منها لما تلف
كما يلف الثوب الخلق فيضرب بها وجه صاحبها یعنی بدرستی که از جمله نمازها نمازیست
که هر آینه قبول میشود نصف آن و ربع و باقی به واسطه قصوری که دارد رد میشود و قبول نمی یابد و بدرستی
که از جمله نمازها نمازیست که در هم نوردیده میشود چنانچه جامه کهنه در هم نوردیده میشود و زده
میشود آن بآن روی صاحبش یعنی هیچ جزوش قبول نمیشود بلکه تمام آنرا بروی صاحبش میزنند
که بر وجه مرضی بآن قیام نموده و چه ظاهر است که مراد نماز در حدیث مذکور نماز مجزیست زیرا که نماز غیر مجزی
در حقیقت نماز نیست پس حاصل معنی حدیث آنست که بعضی نمازها اگرچه مجزیست اما مرتبه قبولش بلند
و ثوابی بر آن مترتب نمیشود بلکه امری که بر آن مترتب میشود اسقاط عقابیست که بر ترک آن مترتب شود
بعضی نمازها نصف یا ثلث یا ربعش قبول میشود یعنی که از نماز آن نصف یا ثلث یا ربع ثوابی که بر فعل
آن مقرر است می یابد و از باقی محروم میشود والله اعلم پنجم آنکه مردم همیشه در هر عصری و در هر شهری
که عملی بجای می آورند بعد از فراغ از آن قبول آنرا از خدای خود درخواست میکنند و اگر قبول و اجزا یک
معنی میبود دعای مذکور لغو میبود و گویش از قیام بآن عمل زیرا که آنچه بر وجه غیر مجزی بعمل آید چنانچه
محل نیست مجزی نمیشود و بعضی که قابل عدم فرق شده اند و قبول و اجزا را یک معنی میدانسته اند دلیل

اول بر نهجی جواب گفته‌اند که تقوی و پرهیزکاری را سه مرتبه است اول بری شدن از شرک چنانچه در این مرتبه
استعمال یافته است قوله تعالی وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ چه مفسرین گفته‌اند که مراد بکلمه
تقوی درینجا کلمه طیبه لا اله الا الله است که گفتن آن از ظلمات کفر نجات می‌یابد دوم اجتناب از
معاصی و منهیات سیم بری شدن از آنچه آدمی را از یاد حق باز دارد و بس لیبا باشد که مراد از متقین
در آیه مذکور اصحاب مرتبه اول باشند یعنی جمعی که خود را از شرک و کفر بری ساخته‌اند هیچ شک نیست
که عبادات غیر ایشان مجزی نیست چه اسلام باتفاق در مجزی بودن عبادات شرط است و عبادات
ارباب شرک و نفاق مجزی نیست و آنکه بعد از اسلام قضای عبادات بر ایشان واجب نیست بواسطه
آنست که اسلام باعث اسقاط ما قبل میشود و از دلیل دوم بر نهجی که گاه هست از انسان طلبی
که حاصلست آن را واقع میشود و مقصود سبب کلام و تهین ساختن محبت با محبوب و خود را در معرض
احتیاج و افتقار او در آوردن چنانچه در تفسیر کریمه رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا
یعنی ای پروردگار ما بر ما مگیر اگر چیزی را فراموش کنیم یا خطایی از ما بعمل آمده باشد از وجهی که
بواسطه درخواست کردن امر واقع که عدم مواخذه بر نسیانست ذکر کرده‌اند یکی این وجه است
و از دلیل سیوم بر نهجی که تقریر شده است در آیه مذکوره از عدم اجزا عدم قبول یعنی مراد عدم
قبول در قوله تعالی فَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ عدم اجزاست که معنی آیه چنین باشد که عمل یکی از ایشان
مجزیست و دیگری غیر مجزی و فاسد گویا بواسطه خللی که در جنب یکی از واجبات و شروط آن
بود و از دلیل چهارم اگر مراد بعدم قبول نماز در حدیث مذکور عدم ترتب ثواب مطلق نیست بلکه مراد
کم شدن ثواب و فوت شدن معظم آنست و از دلیل پنجم آنکه شاید که دعایی که بعد از فراغ
عمل بواسطه قبول آن از مردم واقع میشود بواسطه آنکه طلب زیادتی ثواب و عدم تنقیص آن باشد
و درین جوابها بحثی چند بخاطر میرسد که ذکر آن موجب اطناب و درازی سخن است و آنچه در جواب
از دلیل چهارم مذکور شد محوست بر عدم قبول نماز شارب خمر تا چهل روز غیر شیده مرتضی علیه الرحمه
که عدم ترتب معظم ثواب باشد نمایش چهاردهم باید دانست که نبی پیغمبر صلوات الله علیه

از فرض

در غیبت یعنی محمول بر غیر تحریم است و مفاد آن باجماع علما حرام بودن غیبت است در غیر مواضعی
که تجویز شده و حکم حضرت صلی الله علیه و آله بباطل شدن روزه و وضو که حدیث متضمن آنست مبنی
بر نهایت مبالغه است در کم شدن ثواب آنها چنانچه گویا باطل شده است و ازین قبیل است
حدیثی که روایت کرده است شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاخبار از امام
جعفر صادق علیه السلام که سَمِعَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ امْرَأَةً
تُسَابُّ جَارِيَةً لَهَا وَهِيَ صَائِمَةٌ فَدَعَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِطَعَامٍ
فَقَالَ لَهَا كُلِي فَقَالَتْ إِنِّي صَائِمَةٌ وَقَدْ سَبَبْتِ جَارِيَتَكِ إِنَّ الصَّوْمَ
لَيْسَ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ یعنی شنید رسول خدای صلی الله علیه و آله که زنی دشنام
میداد بکنیزی که در ملک او بود و آن زن روزه دار بود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
طعامی حاضر سازند چون حاضر ساختند خطاب بآن زن کرده فرمودند که ازین طعام بخور آن
زن گفت من روزه دارم حضرت فرمودند چون میتوانی بود که روزه داشته باشی و حال آنکه دشنام
دادی کنیز خود را بدرستی که روزه همین باز داشتن نفس از خوردن شراب و طعام نیست کنایه
از آنکه کسی که روزه میدارد میباید از جمیع مناهی مجتنب باشد و باید دانست که غیبت را بعضی
بر نهجی تعریف کرده‌اند که آگاه ساختن غیر است در حال غیبت انسان معین یا کسی که در حکم انسان
معین باشد بامری که در او حاصل باشد و نسبت آن با و مکروه طبیعت او باشد و در عرف و عادات
نسبت آن امر مذکور را با و نقص و عیب دانند خواه آگاه ساختن مذکور بطریق گفتن باشد و خواه
بطریق اشارت و ایما و خواه کنایه یاد آن شود و خواه تصریح و قید انسان معین بواسطه آنست که غیبت
انسان غیر معین بیرون رود چه آن جایز است باتفاق مثل آنکه بگوید یکی از مردم فلان شهر
یا از مردم فلان قبیله که عدد ایشان محصور نباشد فلان عیب دارد و مراد از کسی که در حکم انسان غیر فلا
معین است از جماعتی که عدد ایشان محصور باشد مثل آنکه بگوید یکی از قاضیان شهر فاسق است وقتی که معلوم
باشد که چند قاضی در آن شهر است چه ظاهر آنست که آن نیز غیبت است و اگر چه بعضی از علما متعرض

فقال لها کلی فقالت انی صائمة

آن شنیده اند و تقیید بامری که در وی حاصل باشد بواسطهٔ آنست که بهتان و افترا از تعریف غیبت بیرون رود
زیرا که آن نیز اگرچه حرام است اما غیبت نیست و فایدهٔ قید دیگر که نسبت آن با و مکروه طبع او باشد در عرف
و عادت نسبت آن زنا با و نقص و عیب دانسته ظاهر است و باید دانست که غیبت را در ده موضع جایز داشته اند
اول گاهی که نزد حاکم شرع گواهی باید داد که از و فلان عمل واقع شده است مثل آنکه کسی شراب خورده
باشد و حاکم خواهد که بر او اقامت حد نماید از کسی گواهی طلبد یا حقی کرده باشد بر خلاف حق و وارث
مقتول نزد حاکم شرع از کسی که بر آن مطلع باشد گواهی طلبد تا قصاص خون او تواند کرد که درین دو حال
نسبت عمل مذکور با و جایز است بلکه واجب دوم جایی که خواهد نهی منکر کند و باید جمعی را با خود معاون ساخت
که از عهدهٔ آن بر آید یا قصد او این باشد که غیبت او بآن شخص رسد و از فعل خود باز ایستد سوم
گاهی که خواهد از کسی که بر و ظلمی کرده باشد شکایت نماید و رفع ظلم از او کرده شود چهارم گاهی که کسی با او مشورت
کند که با فلان مزاوجت کنم یا هم سفر شوم یا معامله نمایم و آنچه مانند این باشد چه درین حال آگاه ساختن مستشیر
بر صفات ذمیمه که از و دیده باشد تجویز کرده اند پنجم جرح گواه و نسبت دادن فسق با و در حضور
حاکم شرع چنانکه مذکور شد یعنی مدعی علیه و وکیل او باتفاق جایز است و همچنین جرح و تعدیل راوی حدیث که
علما همه تجویز کرده اند ششم تفضیل بعض علما و بعضی هنرمندان بر بعضی مثل آنکه بگویند فلان عالم افضل از فلان
عالم است یا فلان از فلان بهتر می نویسد و امثال آن گاهی که متضمن اهانت و تخفیف او نباشد هفتم
غیبت کسی که متظاهر بفسق باشد یعنی بر علانیه فسق میکرده باشد و از نسبت آن با و استنکاف
نداشته باشد بنابر یک قول هشتم یاد کردن کسی بصفتی یا لقبی که بآن مشهور شده
باشد چنانچه او را بآن شناسند مثل فلان اعور یا فلان لنگ و امثال آن گاهی که قصد احتقار و حقارت
او نداشته باشد نهم یاد کردن عیب کسی پیش جمعی که بر آن مطلع باشند بشرطی که کسی که بر آن
مطلع نباشد نمی شنیده باشد بنابر قولی دهم بیان خطای کسی در مسئله از مسائل علمی که حکم بر آن
کرده باشد و یا در کتابی در چیزی که دیده و آنچه مثل آن باشد بقصد آنکه دیگری تابع او در آن مسئله
نشود و مجلات تنبیه و کسی که آن جزء است نداند نمایش بخشم از کلام حضرت صلی الله

علیه و آله در آخر این حدیث که لا صغیرة مع الاصرار معلوم میشود که گناه صغیره گاهی که بر آن مصر باشند کبیره
میشود و مثل آنکه اگر مردی جامهٔ ابریشمی پوشیده باشد و بر آن اصرار نماید هر آینه پوشیدن مذکور با
آنکه در اصل از صغایر شمرده اند کبیره خواهد بود و مشهور میان علما آنست که نفس اصرار بر صغیره کبیره است
نه آنکه صغیره کبیره میشود پس گویا ایشان این حدیث را که بحسب ظاهر دلالت بر خلاف معقول ایشان دارد
بر معنی خلاف ظاهر حمل خواهند کرد و خواهند گفت معنی حدیث آنست که بر اصل صغیره با اصرار عقابی مترتب
نیست بلکه بر نفس اصرار مترتب گناه از آنکه عقابی که بر صغیره مترتب است در جنب عقابی که بر اصرار آن
مترتب می باید قدر محسوس ندارد و بمنزلهٔ هیچ است و اصرار در اصل ماخوذ از صر است که بمعنی بستن
است و ازین جهت است که همیان زر را صره میگویند چه موضوع است از برای آنکه در آن زر بندند
یا آن را بر کمر بندند بعد از آن اطلاق شده است بر ثبات ورزیدن بر گناه بی آنکه بعد از صدور آن
در مقام استغفار از آن در آیند چنانکه گویا او را بر گناه یا بر ثبات بر آن بسته اند و این وجه
تسمیه ماخوذ است از کلام بعض مفسرین نزد تفسیر آیهٔ کریمهٔ ولم یصروا علی ما
فعلوا وهم یعلمون و بعض علما تقسیم کرده اند اصرار بر گناه را بر فعلی و حکمی و گفته اند اصرار
فعلی آنست که بر فعل احد از معاصی دوام ورزند بی آنکه توبه در میان آید یا آنکه در مقام اکثار و بسیاری
جنس صغایر در آیند بی توبه و اگرچه صغیرهٔ واحده را مکرر بعمل نیاورند و اصرار حکمی آنکه عزم بر اعادهٔ صغیره
داشته باشد بعد از فراغ از آن اما اگر یک مرتبه صغیره بعمل آید و بعد از آن بخاطر رسد که توبه از
آن نماید کرد و عزم بر اعادهٔ آن نباشد ظاهر آنست که او را مصر بر آن نگویند انتهی ترجمهٔ کلامه
و مخفی نماند که تخصیص اصرار حکمی بعزم بر اعادهٔ آن صغیره بعد از فراغ از آن که در کلام او واقع شده
مشعر بر آنست که اگر عازم باشد بعد از فراغ از آن بر صغیرهٔ دیگر غیر آن صغیره اصرار بر صغیره از و
بعمل نیامده باشد و ظاهر از قول علما آنست که آن نیز اصرار بر صغیره است و تقیید به بعد از فراغ از آن
نیز که در کلام او واقع است بحسب ظاهر تقاضای آن میکند که کسی که طول سال عازم پوشیدن
جامهٔ ابریشمی باشد مثلا و بواسطهٔ عدم قدرت بر آن بعمل نیاورده باشد او را مصر نگویند و این

اصرار
فی تحقیق الکبائر

کلم بجز محل نظر است فایده ششم در تحقیق عدد کبایر و معنی کبیره میان علما اختلاف بسیار واقع است
جمعی از ایشان گفته اند کبیره هر گناهیست که خدای تعالی در قرآن مجید عقاب بر آن وعده کرده است و بعضی
گفته اند هر گناهیست که شارع از برای آن حدی قرار داده یا بتصریح بوعید در آن کرده و طایفه بر آن رفته اند
که هر معصیتی است که اقدام بآن یا دلالت کند بر کمی و بی پروایی فاعل در امور دینی و گروهی این قول را
اختیار کرده اند که هر گناهیست که حرمتش بدلیل قطعی معلوم شده باشد و بعضی این قول را گفته اند که هر گناهی
که در قرآن یا حدیث وعید بعقاب شدیدی بر آن شده باشد و از ابن مسعود رضی نقلست که گفت است
از اول سوره نساء تا این آیه بجو است که ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر
عنکم سیئاتکم آنچه این سوره متضمن نهی از آن باشد کبیره است و باقی صغیره جماعتی
گفته اند که جمیع گناهان کبیره اند زیرا که همه در این معنی شریکند که در ضمن آن مخالفت امر الهی بفعل می آید
و اگر اطلاق کبیره و صغیره بر آن میکنند بطریق اضافه بما فوق و ما تحت یعنی گناهانی که عقابی
بر آن مترتب است بیشتر از عقاب گناه دیگر است نسبت بآن کبیره و نسبت بآنچه عقاب آن کمتر است
از آن صغیره مثلاً بوسه نسبت بزنا صغیره است و نسبت بنظر و لمس کبیره و شیخ ابو علی طبرسی در
کتاب مجمع البیان بعد از آنکه نقل این قول کرده است کلامی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست
این قول مذهب علمای ماست رضوان الله علیهم زیرا که ایشان گفته اند گناهان همه کبیره اند نهایتش
آنکه بعضی از بعضی اکبرند و صغیره در میان گناهان نیست و آنکه بعضی را صغیره میگویند قیاس بحسب
که از آن بزرگتر است و استحقاق عقاب بفعل آن بیشتر هم میرسد انتهی ترجمة کلامه و بعضی گفته اند
گناهان کبیره هفتاد شرک بخدا و قتل نفسی که خدای تعالی حرام کرده است زنا و قذف محصنه و خوردن
مال یتیم و ربا و گریختن از جنگ کفار و عقوق والدین مترجم گوید بیان این اجمال آنکه بعضی از علما
بر آن رفته اند که گناهان کبیره که آیت مذکوره متضمن آنست منحصرند در هفت گناه اول شرک باشد یعنی
شریک گرفتن از برای خدای تعالی در پرستش و عبادت و او را یکتای بی همتا ندانستن قال تعالی
ان الله لا یغفر ان یشرک به یعنی بدرستی که حضرت عزت نمی آمرزد گناهی را که متضمن شرک با او

باشد قال تعالی و من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و مأواه النار
یعنی هر کس شرک آرد بخدای تعالی و مر او را در پرستش و عبادت شریک قرار دهد و او را یکتای
بی همتا نداند بتحقیق که حرام میشود بر او بهشت و جا و مقام او همیشه در دوزخ خواهد بود دویم خون
ناحق یعنی مرتکب شدن بی آنکه از جانب شرع اقدس رخصت آن حاصل باشد که و من
یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها یعنی هر کس بکشد از روی
قصد و عمد مؤمنی را که عالم باشد بایمان او و دانسته که کشتن حرام است پاداش عمل او دوزخ است
که جاوید در آن مقام کند سیوم قذف محصنات یعنی بزنا نسبت دادن شوهرداران که ان
الذین یرمون المحصنات الغافلات لعنوا فی الدنیا و الآخرة و لهم
عذاب عظیم یعنی بدرستی که آنانی که نسبت زنا میدهند بزنان شوهردار که بزیور عقل و ایمان
آراسته باشند و چیزی باشند از آنچه ایشان را بآن نسبت میدهند لعنت کرده شده اند و مورد
سخط و غضب الهی در آمده اند در دنیا و آخرت و مر ایشان را خواهد بود عذاب بزرگ و عقاب
شدید و در حدیث وارد است که من رمی محصنا او محصنة احبط الله عمله و یسلط
علیه یوم القیمة الف ملک من بین یدیه و من خلفه ینهشون لحمه ثم
یؤمر به الی النار یعنی هر کس دشنام دهد بنا مردی را که زن داشته باشد یا زنی را که
شوهردار باشد مرتبه قبول ندهد خدای تعالی عمل او را و مسلط سازد بروز بازپسین هزار
فرشته را که از پیش و پس او در آیند و گوشت بدن او را میگزانیده باشند بعد از آن فرمان دهد
که او را بسوی آتش دوزخ برند چهارم تصرف در مال یتیم بر خلاف حق که ان الذین
یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا
یعنی بدرستی که آنان که میخورند مال یتیم را و انتفاع میبرند از روی ستم و بیداد اینست و جز
این نیست که میخورند در شکمهای خود آتش را و زود باشد که در گرفته شوند بآتش دوزخ و بباید
دانست که مراد بخوردن مال یتیم درین آیه مجرد خوردن که عبارتست از مضغ و ابتلاع است

نیست بلکه مراد مطلق نفع یافتن از آنست خواه بعنوان خوردن باشد و خواه بنحو دیگر و تعبیر از آن
بخوردن بواسطه آنست که ظاهرترین منافع آن خوردنست و تقیید بظلم بواسطه آنست که اگر نفع بردن
از آن بر وجه حق باشد مثل آنکه در عوض اجرت عملی که بجهت ایشان کرده باشد گرفته باشد یا آنکه
بعد از رعایت غبطه یتیم بعنوان قرض یا زیادتی آن کرده باشد حرام نخواهد بود و عقاب مذکور
بر آن ترتب نخواهد داشت اگر گویند که قرض آن هرگاه بعنوان اجرت عمل یا بر سبیل قرض باشد از قبیل
انتفاع از آن انتفاع از مال خود خواهد بود نه از مال یتیم پس بعد از اخذ از مال یتیم بجهت اخراج آن
احتیاج بقید ظلما نباشد جوابش آنست که مسلم نمیداریم که انتفاع مذکور را در عرف انتفاع بمال
یتیم نگویند بلکه انتفاع بمال یتیم هست نهایتش نه بر وجه غیر مشروع زیرا که در صدق معنی مشتق
چنانچه سبق ذکر یافت بقای معنی مشتق منه لازم نیست و بر تقدیر تسلیم آن میتواند بود که تقیید
بظلم بواسطه زیادتی تاکید و مبالغه باشد در بیان آنکه تصرف در مال یتیم نیست مگر محض ظلم و ستمکاری
و در تفسیر کبیر آورده است که روز قیامت خورندگان مال یتیم بعرصه گاه قیامت در آیند در حالتی
که آتش درون ایشان پر باشد زبانه ملتهب شده باشد و بر دهان و بینی و گوش و چشم ایشان ظاهر شده
باشد و اهل عرصات ایشان را بآن علامات می شناخته باشند که ایشانند در دار دنیا مبادرت
بخوردن مال یتیم کرده اند همگنان از توفیق در گذشتن از آن روزی باد پنجم زنا کردن
و بر خلاف قانون شریعت غرا پیرامون مباشرت زنا شدن که ومن یفعل ذلک یلق
اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا یعنی
کسی که بعمل آورد شرک بخدا و خون ناحق و زنا را یابد جزای بد کرداری خود را و دو چندان
شود مر او را عذاب روز بازپسین و جاوید بماند در آن عذاب در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد
از عبدالله مسعود روایت شده است که گفت از رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدم
که کدام گناه بزرگتر است و عقاب آن از گناهان دیگر بیشتر فرمودند آنکه با خدای خود دیگری
را در عبادت شریک سازی و او را یکتای بی همتا ندانی گفتم بعد از آن کدام گناه فرمودند

که فرزند خود را بکشی از ترس آنکه مبادا نصیبی از آن طعام با تو بخورد گفتم بعد از آن کدام گناه فرمودند که
زنا کنی با زن همسایه خود و بعد از آن بواسطه تصدیق کلام آن حضرت این آیه نازل شده اول این
آیت اینست والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم
الله الا بالحق ولا یزنون و در حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلم روایت شده است که آن
حضرت از پدر بزرگوار خود امام محمد باقر علیه السلم نقل کرده اند که للزانی ست خصال ثلث فی
الدنیا و ثلث فی الآخرة اما اللواتی فی الدنیا فانه یذهب بنور الوجه و
یورث الفقر و یعجل الفناء و اما اللواتی فی الآخرة فسخط الرب عز وجل و سوء
الحساب والخلود فی النار یعنی زنا کننده را شش خصلت حاصل است سه در دنیا
و سه در آخرت اما آن سه که در دنیاست آنست که نور روی او ببرد و درویشی می آورد و فنا و زوال
حیات را نزدیک میگرداند و اما آن سه که در آخرتست سخط و غضب پروردگار عز وجل است که روز
قیامت دامن او خواهد گرفت و ناخوشی و صعوبت حساب که از دادن آن گریزی نخواهد داشت و
جاوید بودن در آتش دوزخ که جزای مشرکان که در ذاتست ششم گریختن از جنگ کافران گاهی
که در رکاب معصوم با ایشان باشد قال تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین
کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا
لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله ومأواه جهنم و
بئس المصیر ای آنان که ایمان آورده اید و گرویده اید به پیغمبر خدای چون ببینید آنها را که کافر
انبوه شده و در هم پیوسته برای جنگ مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید و مگریزید
و هر کس بگرداند بر ایشان در آن روز پشت خود را و بگریزد مگر آنکه تغیر گردیدن او بقصد آن باشد که دشمن را بر
جنگ دلیر سازد و پس بجای خود باز گردد یا پناه جوید بگروهی از مسلمانان تا مدد او شوند تحقیق که باز
گردد و بخشم بزرگی از خدای تعالی و باز گشت او دوزخ باشد و بد جای باز گشتیست دوزخ هفتم
عاق شدن بر پدر و مادر و عصیان ایشان ورزیدن زیرا که حضرت عزت عاق پدر و مادر را جبار شقی

خوانده است آنجا که فرموده است وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا و فرموده
است وَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ یعنی بر روی پدر و مادر کلمه اف مگوی و از ایشان رنجیده مباد
صحبت ایشان را گران مشمر و بانگ بر ایشان مزن که خشنودی حق تعالی از تو بخشنودی و رضای ایشان
باز بسته است و در حدیث وارد است که فلیعمل العاق ما شاء فلن یدخل الجنة یعنی
هر کس عاق پدر و مادر شود گو هر گناهی که خواهد بعمل آورد که هرگز در بهشت نخواهد درآمد و درین کتاب این
کبیره محصور درین هفت گناه که احادیث صحاح و آیات قرآنی بر ذم ایشان ناطق است و در حدیثی
از پیغمبر تعبیر بدین وارد شده است و آن اینست الکبائر سبع اعظمهن الاشراک
بالله وقتل النفس والزنا واکل ... وقذف المحصنة وعقوق الوالدین و
الفرار من الزحف فمن لقی الله سبحانه وهو بریء منه کان معی فی بحبوحة
جنة مصاریعها من ذهب یعنی کبائر گناهان کبیره هفتاند چنانچه مذکور شد پس هر کس که بحضرت
لقای الهی درآید و ازین هفت گناه پاک باشد هر آینه با من مقام خواهد داشت در وسط بهشتی
که درهای آن از طلای احمر باشد و بعضی سیزده گناه دیگر را برابر اینها کبیره شمرده اند که با آنکه در اصل
بطریق اجمال مذکور است بتفصیل ذکر می باید اول لواطه که عبارت از نزدیکی کردن با پسران و مردان است
و آن گناهیست بزرگ و خطاییست عظیم چنانچه در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت
شده است که لما عمل قوم لوط ما عملوا بکت الارض الی ربها حتی بلغت
دموعها الی السماء حتی بلغت دموعها العرش فاوحی الله عز وجل ان امطری
علیهم الحجارة واوحی الی الارض ان اخسفی بهم یعنی چون قوم لوط علیه السلام بعمل آوردند
آنچه بعمل آوردند بگریست زمین از عظمت آن گناه بسوی پروردگار خود چندانکه اشکهای او باسمان
رسید و بگریست آسمان چندانکه اشکهای او بعرش رسید پس وحی فرستاد حضرت عزت باسمان
که بر ایشان سنگ بباره و وحی فرستاد بزمین که ایشان را بخود در کش و فرو برد ایشان را بعمل
نموده تا رسید بایشان آنچه رسید و نقلست که قبل از قوم لوط علیه السلام از کسی اقدام باین عمل

نموده بود

نشده بود ما سبقکم بها من احد من العالمین و در حدیث وارد است از امیر المؤمنین
علیه السلام که قال رسول الله صلعم ان الله تعالی حین امر ان یهبط آدم وزوجته
وهبط ابلیس ولا زوجة له وهبطت الحیة ولا زوج لها فکان اول من یلوط
بنفسه ابلیس فکانت ذریته من نفسه وکذلک الحیة یعنی بدرستی که خدای
تعالی وقتی که فرمود آدم علی نبینا و علیه السلام فرود آمد بزمین با زن خود ابلیس فرود آمد و زن با
خود نداشت و مار فرود آمد و جفت با او نبود پس اول کسی که اقدام بلواطه نمود با نفس خود ابلیس
پس ذریه او در وجود آمد و همچنین مار و از امام محمد باقر علیه السلام روایت که کان قوم لوط خلقهم
الله فطلبهم ابلیس الطلب الشدید وکان من فضلهم وخیرهم انهم اذا
خرجوا للعمل خرجوا باجمعهم وتبقی النساء خلفهم فاتی ابلیس عبادتهم و
کانوا اذا رجعوا خرب ابلیس ما کانوا یعملون فقال بعضهم لبعض تعالوا نرصد
هذا الذی یخرب متاعنا فقال نعم مرة بعد مرة فاخذوه واجتمع آراؤهم علی
ان یقتلوه فبیتوه عند رجل فلما کان اللیل صاح فقال الرجل ما لک فقال
کان ابی ینومنی علی بطنه فقال الرجل فنم علی بطنی قال فلم یزل بذلک الرجل
حتی علمه ان یعمل بنفسه فالاول علمه ابلیس والثانی علمه هو ثم انفلت ففر منهم
فاصبح فجعل الرجل یخبرهم بما یفعل الغلام ویعجبهم منه شیء لا یعرفونه
فوضعوا ایدیهم فیه حتی اکتفی الرجال بعضهم ببعض ثم جعلوا یرصدون
مارة الطریق فیفعلون بهم حتی ترک مدینتهم الناس ثم ترکوا نساءهم
فاقبلوا علی الغلمان فلما رای ابلیس لعنه الله قد احکم امره فی الرجال
جاء الی النساء فصیر نفسه امراة ثم قال ان رجالکن یفعلون بعضهم
ببعض فافعلن انتن فیما بینکن ففعلن وعلی ذلک یعظهم لوط ویوصیهم
فلم یقبلوا منه ولم یطیعوا حتی استغنی الرجال بالرجال والنساء بالنساء

فلما كملت عليهم الحجة بعث الله عز وجل جبرئيل وميكائيل واسرافيل عليهم السلام
في زي غلمان عليهم اقبية فمروا بلوط وهو يحرث فقال اين تريدون فما رايت اجمل
منكم قط فقالوا ارسلنا سيدنا الى رب هذه المدينة قال او لم يبلغ سيدكم
ما يفعل اهل هذه المدينة انهم ياخذون الرجال فيفعلون بهم حتى يخرج الدم
فقالوا امرنا سيدنا ان نمر وسطها قال فلي اليكم حاجة قالوا وما هي قال تصبروا
ههنا حتى تاتي اختلاط الظلام قال فجلسوا فبعث ابنته فقال لها تجيئ لهم
بماء وتحتي لهم عباء يتقطون بها عن البرد فلما ان ذهبت الى البيت اقبل المطر
في الوادي فقال لوط الساعة تذهب بالصبيان الوادي قال قوموا حتى نمضي
فجعل لوط يمشي في اصل الحائط وجعل جبرئيل وميكائيل واسرافيل يمشون
وسط القرية فقال يا بني ههنا فقالوا امرنا ان نمر في وسطها وكان لوط يستغنم
الظلام ومر ابليس لعنه الله فاخذ من حجر امراة صبيا وطرحه في البئر فتصايح
اهل المدينة كلهم على باب لوط فلما نظروا الى الغلمان في منزل لوط فقالوا
يا لوط قد دخلت في عملنا قال هؤلاء ضيفي فلا تفضحون قالوا انهم ثلثة خذ واحدا
واعطنا اثنين قال فادخلهم الحجرة وقال لوط لو ان لي بكم قوة اهل بيت تمنعوني
منكم قال فتدافعوا فكسروا باب لوط وطرحوا لوطا فقال له جبرئيل عليه السلام
انا رسل ربك لن يصلوا اليك واخذ كفا من بطحاء وضرب بها وجوههم
وقال شاهت الوجوه فعمي اهل المدينة كلهم فقال لهم لوط يا
رسل ربي بما امرتم فيهم قالوا امرنا ان ناخذهم بالسحر قال فلي اليكم حاجة
قالوا وما حاجتك قال تاخذونهم الساعة قالوا يا لوط ان موعدهم الصبح اليس
الصبح بقريب لمن يريد ان ياخذ فخذ انت بناتك وامض ودع امراتك يعني قوم لوط
پیغمبر علیه السلام فاصله بین قوم بها بود که حضرت عزت آفریده بود ایشان را پس ایشان را بسوی خود

شیطان

شیطان ایشان را خواند فی از روی شدت وجد تمام و از جمله فضل ایشان آن بود که چون بعملی بیرون می آمدند همه
یکبار بر می آمدند و مردان خود را پیش میکردند و زنان در عقب میبودند پس شیطان نه پسندید آنرا بر ایشان و خواهد
بر عبادات ایشان نزد آنچنان بود که چون بر میگشتند آنچه پیش از رفتن پرداخته و ساخته بودند همه را خراب
و ابتر می یافتند و میدانستند که آن عمل از که صادر میشود پس بهم گفتند چاره باید تا کمین کنیم و ببینیم که کیست که
متاع ما را خراب میکند پس چون کمین کردند شیطان را بصورت پسری امرد و در کمال حسن و ملاحت
یافتند گفتند که تو نیستی که متاع ما را همه خراب میکنی گفت بلی منم که چند مرتبه این کار کرده ام پس همه اتفاق
کردند او را بجای خود آوردن قرار دادند که او را بکشند و او را یکی از مردان خود سپردند که شب پیش او بسر برد
و چون صباح شود بسزای خود رسانند چون شب در آمد آن پسر شروع در فریاد کرد آن مرد از سبب
فریاد پرسید گفت هر شب که با پدر خود میخوابیدم پدر برابر روی سینه خود میخوابانید آن مرد از ساده دلی
که داشت گفت با و بر روی سینه من بخواب چون آن چنان کرد خود را بر و میمالید و او را احمق میکرد
میکرد تا آنکه او را بر آن داشت و تسلیم او کرد که با او آن کار کند پس اول کسی که تعلیم آن عمل کرد ابلیس
بوده و قوم آن مرد بود که از ابلیس آموخته بود و بعد از آن ... این عمل از ایشان بدیگران واقع شد
پس چون آن شب بصباح آوردند آن مرد با قوم خود آنچه شب واقع شده بود خبر داد و خوش آمد
ایشان را آن عمل که تا آن وقت ندانسته بودند پس دست در آن عمل نهادند و مردان ایشان با مردان
بآن کار در آمدند بعد از آن دیگر در باغها کمین میکردند و هر کس که میگذشت او را میگرفتند و با او این عمل میکردند
تا مردم ترک آمدن بشهر ایشان نمودند و ایشان دست از زنان باز داشتند و بمباشرت پسران مشغول شدند
چون شیطان دید که کار او در مردان ایشان استحکام یافت و همه در نهایت عمل او شدند متوجه زنان شد
و خود را بصورت زنی بر آورده در میان ایشان آمده گفت مردان شما بعضی با بعضی باین عمل مشغول شده اند
شما نیز در مقابل ایشان خود را بکاری مشغول سازید تا تلافی آن کرده باشید و ایشان را نیز بسحق و طبق دلالت
نمود و ایشان نیز بآن کار در افتادند پس لوط علیه السلام چون آن حال را دید قوم خود را ملاحظه نمود در مقام وعظ
نصیحت ایشان در آمد و ایشان را وصیت بترک آن میفرمود و ایشان قبول نمیکردند و سر باطاعت او در نمی

آورده‌اند که چنان شد که مردان ایشان بمردان از زنان مستغنی شدند و زنان بزنان از مردان تمنا حاصل کردند
پس خدای سبحانه و تعالی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بر ایشان فرستاد در صورت پسران صاحب
جمال با لباسهای نیکو و ایشان بر لوط علیه السلام گذشتند در وقتی که او بزراعت اشتغال داشت لوط
چون ایشان را دید گفت از کجا آمده‌اید که من بر شما بی‌شمار از کسی ترسیده‌ام گفتند ما را خواجه فرستاده
است نزد بزرگ این شهر لوط گفت مگر بخواجه شما نرسیده است که مردم این شهر در چکاره‌اند و بد مستی
که ایشان مردی که بر ایشان وارد میشود میکنند و با ایشان مباشرت مینمایند تا آنکه خون از ایشان روان
میشود ایشان گفتند خواجه ما فرموده است که ما از میان این شهر بگذریم لوط گفت پس مرا بشما حاجت
اگر برآورید آنرا گفتند حاجت تو چه چیز است گفت حاجت من آنست که اینجا صبر کنید تا شب دست
و عالم تاریک گردد پس ایشان نزد او نشستند و او دختر خود را فرستاد و گفت از برای ایشان
نان حاضر کن و از برای ایشان آب بیاور و عبائی بیاور که خود را بآن بپوشند و از نظرها ایمن گردند چون
دختر بخانه رفت باران در رو و خانه سر کرد لوط با خود گفت برخیزید که با شما بشهر رویم و چون به شهر آمدند
لوط در پناه دیوار راه میرفت و ایشان در میان شهر میخرامیدند لوط گفت ای پسران من اینجا را
روید که من میترسم ایشان گفتند خواجه ما ما را فرموده است که از میان این شهر میگذشته باشیم
و ما مخالفت حکم او نمی‌توانیم کرد و لوط تاریکی شب را غنیمت شمرده است و بر آن اعتماد کرده بود که کسی ایشان را نخواهد
دید ایشان را بخانه خود در آورد و پس شیطان حیله برانگیخت و طعنی را از کنار زنی برگرفت و در جایی
انداخت شورش در مردم شهر افتاد و هجوم بر خانه لوط آوردند و فریاد آغاز نهادند چون بخانه لوط هم
درآمدند پسران را آنجا دیدند زبان تشنیع برگشودند که ای لوط تو نیز بحیله در آمدی و آنچه ما را از آن
منع میکردی خود بآن قیام نمودی لوط گفت ای قوم پسران مهمانان منند زنهار که مرا فضیحت مکنید و پسران
ایشان را نگردید گفتند ما از شر اینها میگذریم دو نفر از ایشان را بما گذار و خود یکی را تصرف نمای و اوی را
گو پس چون لوط ایشان را داخل حجره ساخت و گفت چه شد اگر مرا اهل میبود که قوت آن میداشتند
که ایشان را از من منع کنند و ادی کو ایشان بر در خانه لوط آمدند و هفت میکردند و بحاجب میبودند

تا آنکه در خانه تنگ شد و لوط را برکناری انداختند پس جبرئیل علیه السلام در مقام اظهار جلال خود در آمده
گفت ای لوط دغدغه بخاطر خود راه مده که ما رسولان پروردگار توایم که بواسطه رفع ایشان آمده‌ایم و ایشان را
بتو دستی نیست و در حال کفی خاک برگرفت و بر روهای ایشان ریخت و گفت شاهت الوجوه در حال
جمع اهل آن شهر کور شدند و چشمهای ایشان از دیدن افتاد و لوط علیه السلام دانست که ایشان بکاری آمده
اند گفت ای رسولان پروردگار من از جانب خدای بچه کار مأمور شده‌اید گفتند مأموریم با آنکه ایشان را
بجزای خود برسانیم لوط گفت مرا بشما حاجتی است گفتند چه چیز است حاجت تو گفت حاجت من آنست که
در ساعت عذاب نموده و عمل کنید و ایشان را از کمال دیگر مهلت مدهید گفتند ای لوط موعد ایشان صباح است
و صباح نزدیکست از برای اهلاک قومی که میخواهی هلاک ایشان را پس بگیر دست دختران خود را و خود را
بکناری کش و زن خود را بگذار که او نیز بواسطه کفر خود مستوجب عذاب است اینجا بود ترجمه حدیث مذکور
و در کلام مجید وارد است که **وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ** یعنی از ظالمان نیست تو ای محمد بعید
که مرتکب عمل قوم لوط شوند کنایه از آنکه کسی که مرتکب آن میشود از اهل ظلم و عدوان خواهد بود و پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم فرموده است که مَنْ كَانَ مَوْلَعًا بِلِوَاطِ الرِّجَالِ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَدْعُوَا إِلَى
نَفْسِهِ یعنی کسی که حریص باشد در مباشرت مردان نمیرد تا مردان را بجانب خود بخواند که با او همان عمل
بکار آورند و نیز از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که مَنْ نَكَحَ امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا أَوْ رَجُلًا أَوْ
غُلَامًا حَشَرَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْتَنَ مِنَ الْجِيفَةِ يَتَأَذَّى بِهِ النَّاسُ حَتَّى يَدْخُلَ
جَهَنَّمَ وَلَا يَقْبَلُ اللهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا وَأَحْبَطَ اللهُ عَمَلَهُ وَيُدْخِلُهُ تَابُوتًا
مَشْدُودًا بِمَسَامِيرَ مِنْ حَدِيدٍ وَتُضْرَبُ عَلَيْهِ التَّابُوتُ بِصَفَائِحَ حَتَّى يَتَشَبَّكَ فِي تِلْكَ
الْمَسَامِيرِ فَلَوْ وُضِعَ عِرْقٌ مِنْ عُرُوقِهِ عَلَى أَرْبَعِمِائَةِ أُمَّةٍ لَمَاتُوا جَمِيعًا وَهُوَ أَشَدُّ أَهْلِ
النَّارِ عَذَابًا یعنی هر کس مباشرت نماید با زنی از راه دیگر یا نزدیکی کند با پسری یا مردی محشور کند خدای تعالی
او را در روز قیامت بحالی که بدبوتر باشد از مردار چنانچه در آزار باشند اهل محشر از آن
بوی تا داخل دوزخ شود و مقبول نگشته‌اند صرف کردن مال او را نزد خدای تعالی و عدالتی که در احکام

بکار برد و عمل او را از مرتبه قبول ساقط سازد و دور آورد و او را بر بوق که او را بسیارها می‌آمیزند در
هم آورده باشند و بر روی ماه ... شده باشد صفایح آن تابوت را از آتش جهنم باشد و بریزند بر شود
در آن ساعت پس اگر کسی از کسهای من او را ببیند چهارصد هزار کس که بدانند همه هلاک شوند و عذاب
او سخت‌ترین عذابهای اهل دوزخ باشد و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که
اللواطة ما دون الدبر و اما الدبر فهو الکفر یعنی لواطی که این احادیث در باب
عقاب آن وارد است ملاعبه بازی بر موضع مخصوص است و اما وطی موضع مخصوص کفر محض است اعاذنا
الله و ایاکم منها بمنه المتین دویم ربا یعنی سود خوردن الذین یأکلون
الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس
یعنی آنان که سود را میخورند بر نمی‌خیزند از قبرهای خود مگر چنانچه بر میخیزد کسی که دیوانه باشد او را جن
مس نموده عرب این بوده که چون جن مس بدن آدمی نماید دیوانه میسازد عقل او ضایع شود
و ضبط دماغ بهم بر ساند پس کلام الهی بر طبق زعم ایشان نازل است و حاصل کلام آنست که خورندگان
سود در روز قیامت بشکل دیوانها و مجانین خواهند محشور شد و اهل عرصات ایشان را بآن علامات
خواهند شناخت و در مجمع البیان روایت کرده از سید انبیاء صلی که لما اسری بی الی السماء رأیت رجالا
بطونهم کالبیوت فیها الحیات ترى من خارج بطونهم فقلت یا
جبرئیل من هؤلاء فقال اکلة الربا یعنی شبی که مرا بآسمان بردند گروهی را دیدم
که شکمهای ایشان در بزرگی مانند خانها بوده و در آن ماران جا کرده بودند که از بیرون خانها دیده
میشدند گفتم ای جبرئیل اینها کیانند و بچه گناه مستوجب این عقوبت شده‌اند جبرئیل گفت اینها جمعی
اند که در دنیا سود خورده‌اند و مراد بخوردن سود گرفتن آن و نفع بردن از آنست خوردن باشد
و مراد بجزو دیگر تعبیر از آن بخوردن که در آیه و حدیث ارتکاب شده بنا بر آنست که بیشتر ذکر یافت
هذکره و باید دانست که ربا بر دو قسم است ربای در بیع و شری و ربای در قرض ربای در بیع و
شری آنست که جنسی را بعوض فروشند بهمان جنس که عدد اندکی کمتر یا افزون باشد آن را امثال کیلی

بچیزی یا ده آن ربا بعقد بر آن در ربای قرض آنکه نقدی یا جنسی را بقرض بمدت معین و بازای آن مدت
چیزی زیاده بر عقد با جنس مذکور بگیرند و ربای در بیع و شری باتفاق حرام است مگر در جنسی که معامله
در بیع و شرای آن بوزن و کیل نباشد یعنی بترازو کشیده نمی‌شده باشد و بکیل در نمی‌آمده باشد مثل
تخم مرغ و گردکان و امثال آن که در آنها نزد بعضی جایز است مثل آنکه ده تخم مرغ را بعوض فروشند
که تعداد یک ماه دوازده بگیرند و ربای در قرض مطلقا حرام است سیوم سحر جادوئی ولقد
علموا لمن اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق یعنی هر آینه بتحقیق که دانسته‌اند یهود که هر کس بگزیند
سحر را یعنی بیاموزد و بکار برد نیست او را در آخرت بهره از نیکوئی چهارم غیبت یعنی کسی
ذکر بد گفت قال تعالى ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل
لحم اخیه میتا فکرهتموه یعنی باید که غیبت نکند بعضی از شما بعضی را
آیا دوست میدارد یکی از شما که بخورد باشد گوشت برادر مؤمن خود را در حالتی که مرده باشد
یعنی چنانچه مکروه میدارد خوردن آنرا باید که غیبت را نیز مکروه دارد که غیبت بتر از آنست و در حدیث
وارد است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که ایاکم والغیبة فان الغیبة
اشد من الزنا ان الرجل قد یزنی و یتوب فیتوب الله له و ایاکم والغیبة
فان صاحب الغیبة لا یغفر الله له حتى یغفر له صاحبه یعنی بر شما باد که از غیبت
احتراز نمایید که غیبت از زنا بدتر است و عقوبت آن از عقوبت زنا سخت‌تر بدرستی که مرد است که گاه
که مرتکب زنا میشود و چون از آن توبه کند خدای تعالی مرتبه او را قبول میکند و او را می‌آمرزد و بر شما باد که
غیبت مکنید که غیبت کننده با وجود توبه آمرزیده نمیشود تا شخصی که غیبت او کرده است از او در گذرد و
منقولست که خدای تعالی وحی کرد بموسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام که غیبت کننده اگر توبه کند و توبه
او مقبول شود آخرین کسی که به بهشت داخل شود او خواهد بود و اگر توبه نکند اول کسی که داخل دوزخ شود
او خواهد بود و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که روایت کند بر مؤمنی سخنی و مراد او عیب و قبح و مذمت
آن مؤمن باشد حضرت عزت او را از ولایت خود اخراج نموده در ولایت شیطان داخل سازد پس

سلطان نیز در مشغول گشته حال مترجم دروغ است در صدد در بعض از صفات خود آورده است که حکمت سببی
که موجب این مقدار مبالغه و تشدید در باب حنث شده است آن را از گناهی معاصی بزرگ گردانیده اند آنست
که حنث احتمال دارد در مفاسد قطعیه که منافات دارد و حکمت بالغه بخلاف دیگر مناهی بواسطه آنکه شارع مرا
اهتمام تمام در اجتماع نوع بشر و مخالطت و مباشرت مردمان با یکدیگر داشت زیرا که اجزای امر دوامی
شریعت موقوف بر تعاون و تعاضد و توافق میان بنی نوع میسر نیست و اتفاق موقوف بر حصول الفت و محبت
و رفع عداوت و نفاق و این حالت صورت پذیر نیست مگر برفع حنث والله اعلم و به ثقتی و اعتمد
اعلم هفتم سوگند خوردن بدروغ در حالتی که داند که دروغ است که ان الذین یشترون
بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة ولا یکلمهم
الله ولا ینظر الیهم یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم چون این آیه
در شأن جمعی نازل شده از علمای یهود که بواسطه اندک نفعی که شاید با ایشان عاید شود و پنهان کردند
صفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را که در توریة دیده بودند و بدل آن آنچه موافق مدعای ایشان
بوده نوشته و سوگند یاد کردند بدروغ که این پیش خدای تعالی بر آنوجه نازل شده تا باشد که پیغمبر صلی
الله علیه و آله بر ایشان غالب آید و بعضی گفته اند در شأن مردی نازل شده که سوگند دروغ یاد کرده بود که
حاجی که چنین با نهد و تصرف نموده کم بر آمده است و خلاصه معنی آن والله اعلم آنست که بدرستی که آنانکه
میفروشند بدل عهدی که با خدای تعالی بسته اند و سوگندی که آن دروغ خود را که در باب صفات
مصطفی و تعیین آن صفات دیگر یاد کرده اند بهای اندک و گفته اند که حاجی چنین چه بود و گرفت چند کرایه
بود که از کتب بر آن اشرف کرده بودند و اقدام باین عمل نمودند آن گروه هیچ نصیبی نیست مر ایشان را در آخرت
از ثواب خدای تعالی با ایشان که بدان آن خوشدل گردند یا مطلقا سخن نگفته با ایشان و محاسبه و پرسش
ایشان را بسخن کردن ملائکه با ایشان معزز و سازد علی خلائق الفضیحة و بنظر رحمت در ایشان ننگرد و زهات
و پاک نسازد ایشان را از آلایش گناه و مراد ایشان را باشد عذابی که الم آن بر ایشان انقطاع نیابد و در
حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که من حلف یمینا بالله وهو یعلم انه کاذب

فقد بارز الله یعنی هر کس سوگند یاد کند بنام خدای تعالی دروغ داند که آن سوگند دروغ است بتحقیق که بجنگ
خدای تعالی بیرون آمده است یعنی مثل آنست که بجنگ خدای تعالی بر آمده باشد و ظاهر آنست که مراد به سوگند
اینجا سوگندی باشد که اهل شرع اعتبار آن کرده اند و آن سوگند بخداست مثل آنکه بگوید والذی نفسی
بیده سوگند بکسی که هستی من در قبضه قدرت اوست والذی فلق الحبة وبرء النسمة یعنی بکسی که
شکافنده دانه است و تر و تازه گردانیده و آفریننده انسانست و امثال آن یا بنامهای خدای که مخصوص
باوست مثل والله بالله تالله والرحمن و امثال آن یا بنامها که مخصوص او نیست نهایتش چون اطلاق
مطلق ذکر کنند ذهن منتقل بغیر او نگردد بر تعالی مثل الرب والخالق والرازق و آنچه مانند اینها باشد و
اما سوگند بنامهای او که از این قبیل نباشد مشترک میان او و تعالی شانه و غیر او مثل الموجود والحی
و امثال آن یا سوگند بغیر خدای تعالی و نامهای مقدسه او مثل سوگند به پیغمبر یا یکی از ائمه علیهم السلام یا مصحف
و کعبه و امثال آن یا سوگند بصفات خدای تعالی مثل آنکه بگوید بجلال الله و بعظمة الله و امثال
آن سوگند شرعی نیست و تخلف از آن کفاره لازم نمی شود و همچنین بعضی عبارتها که در وقت اراده سوگند
بعض عوام بر زبان می آورند مثل آنکه خدای تعالی از تو بری باشد یا آنکه از خدای تعالی بری باشد یا دشمنی
به پیغمبر و ائمه کرده باشد یا کافر باشد یا مصحف سوخته باشد یا آنجا باشد و آنچه از این قبیل باشد سوگند
شرعی نیست و از موضوع اعتبار ساقطست هشتم گواهی ناحق که واقیموا الشهادة لله یعنی بر
پای دارید گواهی را از برای خدا و از پیغمبر صلعم روایت شده است که من شهد شهادة زور علی
رجل مسلم او ذمی او کان من الناس علق بلسانه یوم القیمة وهو مع المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار یعنی کسی که گواهی دهد بدروغ بر مردی مسلمانی یا کافری که اهل ذمه
باشد یعنی کتابی از خدای تعالی که بر پیغمبران نازل شده ایمان داشته باشد و قبول جزیه از اهل اسلام
کرده باشد و امان ایشان در آمده هر آینه او بحجه خواهد شد روز قیامت بزبان خود و او با منافقان خواهد بود در
طبقه پایینتر از طبقات دوزخ که موسوم بدرک اسفل است و از امام جعفر صادق علیه السلام نقل است
که فرمود شهادة الزور ان یؤدی المال الذی تلفه بشهادته وان یشهد معه اخری

نصيف المال وان كانوا ثلثة يعزمون بالسويّة يعني توبه كواهي حق آنست كه ماهاكرسپاهات او از کسی تلف شده باشد بآن کسی او کشته واگر با او دیگری در آن گواهی شریک باشد نصفی از آن او وبعد و نصفی آن دیگر واگر کس یا زیاده باشد هر یک بکت بهمه بار یکدیگر هفتم شراب خوردن که انّما الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون یعنی نیست وجز این نیست که شراب وقمار وبتانی که نصب کرده اید برای عبادت و تیرهای اقتراع که بدان فال میگیرند ومقامرت میکنند بآنها علی اختلاف التفسیرین پلیدست که دست حیله دیو وشیطان بعمل آورده است از اینس اجتناب کنید وخود را از آن باز دارید تا باشد که رستگار شوید و فلاح وپیروزی یابید چه درین آیه شرب خمر را در مقابل پرستش اصنام یاد کرده است کنایه از آنکه هر دو در گناه برابرند ودر حدیث وارد است که مُدمن الخمر یلقی الله كعابد الوثن یعنی شارب خمر دائم من لقای الهی در میآید مانند عبادت کننده صنم ودر قیامت ایشان محشور خواهند بود ودر کتاب عقاب الاعمال که از مصنفات ابن بابویه است آورده که از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که خوردن شراب بدترست یا ترک نماز امام علیه السلام فرمودند که شرب الخمر یعنی خوردن شراب بعد از آن فرمودند میدانی سبب آن چیست آن شخص گفت نه ای فرزند رسول خدای گفت فرمودند لانّه يصير في حال لا یعرف ربّه یعنی او بسبب خوردن آن بحالتی میرسد که از شناخت پروردگار خود باز میماند و هم در کتاب مذکور روایت کرده است از عبد الله بن عباس که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در ضمن خطبه آخر خود با ما میفرمودند ومن شرب الخمر في الدنيا سقاه الله عزّ وجلّ من الانياب النبوية ومن سم العقارب شربة يتساقط لحم وجهه في الاناء قبل ان يشربها فاذا شربها تفسّخ لحمه وجلده كالجيفة يتأذّى به اهل الجمع حتى يؤمر به الى النار وشاربها وعاصرها ومعتصرها في النار وبايعها ومبتاعها وحاملها والمحمول اليه وآكل ثمنها سواء في عرضها وايمها الا ومن سقاها يهوديا او نصرانيا او صابيا ومن كان يبيعها من الناس فعليه كوزر من شربها الا ومن باعها او اشتراها لغيره

لم يقبل الله عزّ وجلّ منه صلوة ولا صياما ولا حجّا ولا اعتمارا حتى يتوب منها فان مات قبل ان يتوب كان حقّا على الله تعالى ان يسقيه بكلّ جرعة في الدنيا شربة من صديد جهنّم یعنی کسی که شراب خورد در دنیا هیچ از نماز او خدای تعالی در آخرت از جراحت فاسد شده وزهر عقربهای بهشتی که بریزد از عفونت وحدّه آن تمام گوشت روی او در طرف قبل از آنکه شراب کند او در پیش او هم بیاشد گوشت وپوست او مانند مرداری ودر آبست واشته باشد از آن اهل قیامت تا آنکه فرمان دهند که او را بسوی دوزخ برند وفشارنده آن در آتش دوزخ خواهند بود ونوشنده وخورنده وبرآرنده آن وکسی که بجهت او بر میدارند وخورندهای آن بها وی اند در احداث همه وبرابرند در گناه آن هر آینه هر کس بمردم خوراند یهودی باشد یا نصرانی یا از دین برگشته وهر کس که او را بمردم بفروشد بر او گناه کسی که خود خورده است بآن وکسی که بجهت آن را بایع ومشتری آن را بغیر خود قبول نمیکند خدای تعالی از او نماز ونه روزه ونه حجّی ونه عمره تا آنکه توبه کند از آن واگر بمیرد پیش از آنکه توبه کند بر خدای تعالی لازم خواهد بود که بخوراند او را بهر جرعه که در دنیا از آن خورده است شربتی در آخرت از صدید جهنم که عبارتست از ریم بدن دوزخیانست که در دیگهای دوزخ جمع میکنند تا چون اهل دوزخ تشنه شوند دفع تشنگی خود بآن نمایند هشتم استحلال کعبه یعنی حلال داشتن امری که در حرم کعبه اقدام بآن حرامست مثل کشتن صید وصید کردن کبوتران حرم وامثال آن که در محل خود مفصّل مذکورست قال تعالى ومن يرد فيه بالحاد بظلم نذقه من عذاب اليم یعنی هر کس اراده کند در آن کردن انحرافی است بالحاد وبی ظلم وستمکاری بچشانیم او را عذاب دردناک والحاد در حرم بقول بعضی مفسّرین بر خود حلال ساختن حرام است در آن وگفته اند که الحاد در حرم ارتکاب هر چیزست که اگر گناه باشد حتی دشنام دادن خادم وخوار داشتن طعام وامثال آن واکثر علما برآنند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق عذابست واگر چه اقدام بآن واقع نشود بخلاف مواضع دیگر غیر حرم که چون کسی اندیشه گناه نماید تا بفعل نیاورد آنرا مستوجب عذاب نشود وبمجرد اراده آن عقابی مترتب نیست چنانچه در بعضی کتب عنقریب مذکور خواهد شد

انتم آمده تعالی و ابن مسعود رضی نقل کرده است که اگر کسی در عدن باشد اندیشه نماید که کسی را در حرم بکشد او را
عذاب الیم خواهد چشید و گفته اند که چنانچه حرم که مخصوص است بتضاعف حسنات و زیاده بودن
ثواب عبادات چنانچه نماز در آن مثلا بصد هزار نماز و غیر آن برابر است و احادیث بسیار در این
باب وارد شده و جزای سیئات و عقابی که بر مناهی مترتب میگردد در آن مضاعف است از سایر مواضع هشتم
دزدی که السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا یعنی دزد مرد
که دزدی کند و زنی که مرتکب دزدی شود ببرید دستهای ایشان را بجزای عملی که مرتکب شده اند و قال
رسول الله صلی الله علیه وآله اربعة لا یدخل بیتا الا خرب ولا یعمر
بالبرکة الخیانة والسرقة وشرب الخمر والزنا یعنی چهار چیزند که داخل خانه نشوند مگر که خراب
کنند آن خانه را چنانچه هرگز عمارت نیابد امانت را خیانت کردن و دزدی نمودن و مباشر شرب
خمر شدن و زناکاری نهم نقض عهد و شکستن پیمان که با خدای تعالی یا پیغمبر یا یکی از ائمه معصومین
علیهم السلام بسته شده باشد که اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار یعنی
آنهائی که شکستند عهدی را که با خدای خود بسته اند بعد از محکم ساختن آن بقول و اعتراف و بریدند آنچه
خدای تعالی فرموده است که بهم آن پیوند باشد که ایمان بپیغمبران و کتابهای اوست و فساد کردن
بسبب آن در زمین مر ایشانراست سخط و غضب الهی و دوری از رحمت او و مر ایشانراست بدجای
در دنیا و آخرت یازدهم تعرب بعد از هجرت یعنی بعد از هجرت کردن از دیار کفر به بلاد اسلام و بشرف
اسلام فایز شدن باز بدیار کفر نقل کردن و قرار اقامت آنجا دادن و لفظ تعرب بهمین معنی و تحقیق
هر دو روایت شده است یعنی باز آمدن با اعراب بادیه نشین با ماخوذ از عزبت که بمعنی دور افتادن از
وطن بنابر این بعین بی نقطه مذکور است و در روایت بغین نقطه دار ذکر شده و در بعض کلام علما مذکور
است که تعرب بعد از هجرت در این زمان بعد از اشتغال بتحصیل علم و بهره از آن یافتن ترک آن نمودن و
خود را در آن عزب ساختن والله اعلم دوازدهم یأس از خدای تعالی و نا امید شدن از رحمت او
که ولا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون

یعنی نا امید مشوید از رحمت خدای تعالی بدرستی که شأن این است که نا امید نشوند از رحمت او مگر گروه
کافران سیزدهم ایمن بودن از مکر خدای که فلا یأمن مکر الله الا القوم
الخاسرون یعنی ایمن نمیشوند از مکر خدای مگر گروه زیانکاران که بسبب کفر و نفاق زیان زده دو
جهان باشند و مکر خدای تعالی کنایه از ناگاه گرفتن و بلا کرداری که جای آن هم رسد مواخذه نمودنست و
بعضی چهارده گناه دیگر را از کبائر شمرده اند سوای آنچه مذکور گشت و آنها نیز با آنکه در اصل بوجه اجمال مذکور گشت
بتفصیل و دلیل در معرض بیان می آید اول میته خوردن و مراد بمیته مرده هر صنف از حیوانات در غیر بهیمت
که نفس سائله داشته باشد یعنی در وقت بریدن عروق خون از او بقوت بیرون می آید و روح او بی ذکر
که عبارت از ذبح یا نحر باشد بر قانون شریعت غرا است خواه اهلی باشد مثل گوسفند و مرغ خانگی و امثال آن
و خواه وحشی مثل آهو و کبک در غیر ما حرامی دویم خوردن خون و مراد بآن خونیست که روان باشد خواه
از حیوان ماکول اللحم باشد و خواه از غیر ماکول اللحم اما خونی که در رگهای آن بماند و مخلوط باشد بگوشت حکم آن
حکم گوشت است اگر از حیوان ماکول اللحم است مثل گوسفند و گاو و امثال آن حلال است و اگر از حیوان غیر
ماکول اللحم است مثل خرس و سگ و امثال آن حرام و همچنین خونی که در شکنبه گوشت شده است مانند جگر
مثل آنست که یعنی تابع گوشت است حلیتش و در سپرز خلاف شده است میان علما بعضی حرام دانسته اند و
بعضی مکروه و اجماع علمای امامیه بر حرمت آن منعقد است سیوم خوردن گوشت خوک و پوست و استخوان
و خون او مطلقا تابع گوشت است چهارم خوردن گوشت حیوانی که در وقت ذبح آن نام خدای بر زبان
آورده نشود و دلیل بر حرمت این چهار چیز نص قرآنست که حرمت علیکم المیتة والدم
ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله و اجماع علمای اسلام هم بر حرمت آن منعقد است
و احادیث نبوی هم بر طبق آن وارد پنجم خوردن سحت که وتری کثیرا منهم یسارعون
فی الاثم والعدوان واکلهم السحت لبئس ما کانوا یعملون یعنی می بینی ای محمد
بسیاری از منافقان که شتاب میکنند در اقدام بگناه و مبادرت بظلم و تعدی بر مسلمانان و خوردن
ایشان سحت را هر آینه بد امریست که مرتکب شده اند ایشان آنرا و جمیل که آورده سحت در اصل لغت بمعنی

حرام است قال فی الصحاح السحت الحرام و مراد اینجا ربا است چنانچه بعضی مفسرین گفته اند و اما علم رشوت
اینکه رشوه و سحت گفته اند از قبیل اطلاق عام است بر خاص بنابر زیادتی مبالغه در حرمت آن چنانچه گویا
حرام منحصر است در آن و غیر آن نسبت بآن حرام نیست یا بواسطه آنست که سحت یعنی استیصال
بر آمده که عبارت از بیخ کنده شدن و از پای در آمدنست قال فی الصحاح سحته و اسحته
استاصله و رشوه موجب استیصال و از بیخ کنده شدن است یا باعث استیصال مال کسی که
رشوه را حلال خود کرده باشد و بالجمله رشوه دادن و رشوه گرفتن خطائیست بزرگ که لعنة الله علی
الراشی و المرتشی بهمین شق دادن گاهی حرام است که آنرا وسیله آن سازد که بهمین حکم
خلاف حق حکم کند اما اگر جانب او حق باشد و حاکم چیزی خواهد تا حکم کند رشوه دادن تا حق او
ضایع نشود جایز است اما رشوه گرفتن بر حاکم شرع مطلقا حرام است خواه بحق حکم کند و خواه بباطل
و بعد از آن که بگیرد بر او واجب است که بصاحبش پس بدهد اگر نزد او باشد و اگر تلف شود ضامن که
عوض آن یا بهای آنرا باو برساند و بعضی گفته اند که مراد بسحت درین آیه ربا و سود است والله اعلم
ششم قمار باختن کما قال انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان
چه مراد بمیسر قمار است و مراد بقماری که از جمله کبایر شمرده اند هر لعبیست که در آن شرط بر چیزی شده
باشد که هر کدام بر دیگری غالب آید آنرا بگیرد و لعب بدون شرط مثل نرد و شطرنج و امثال آن که بی شرط باخته
شود اگر چه باجماع علمای امامیه بر حرمت آن منعقد است اما قمار نیست و تا اصرار بآن نشود صغیره است
قمار بجمیع اقسامش حرام است الا المسابقه در تیر اندازی و اسب دوانی و آنچه ملحق است بآن چنانچه
در شرح حدیث اول سبق ذکر یافت هفتم بخس در کیل و وزن که عبارت از کم کشیدن و کم
کیل کردنست گاهی که چیزی میفروشند و همچنین زیاده کشیدن و زیاده کیل کردن گاهی که میخرند قال
تعالی ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و اذا کالوهم
او وزنوهم یخسرون یعنی وای بر کم فروشندگان در کیل و وزن آنانکه چون میستانند به پیمانه از مردمان
برای خود تمام میستانند و چون می پیمایند برای ایشان یا می سنجند برای ایشان زیان میکنند



و زیان بایشان میرسانند در فصول سبعین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردای قیامت
او را بقعر دوزخ در آورند و میان دو کوه از آتش بنشانند و گویند کلهما و زنهما یعنی بپیمای و بسنج این
دو کوه آتش را و او همیشه بدان مشغول بوده باشد ابد الآباد نظم تو کم دهی و بیش ستانی نگاه وزن
وزنی بود که از کم و بیشت جزا دهند هشتم اعانت و یاری دادن ارباب ظلم و کافیست درین باب آنچه
در شرح حدیث یازدهم متعلق به بیان سبق ذکر یافت نهم تاخیر در ادای حق مردم با وجود قدرت
بر ادای آن زیرا که در حدیث وارد است از امام جعفر صادق علیه السلام که من حبس حق المؤمن
اقامه الله یوم القیمة خمسمائة عام علی رجلیه حتی یسیل من عرقه اودیة و
ینادی مناد من عند الله عز و جل هذا الظالم الذی حبس علی المؤمن حقه فیوبخ
اربعین یوما ثم یؤمر به الی النار یعنی هر کس حبس کند و پیش خود نگاه دارد حق مؤمن را
ایستاده دارد خدای تعالی او را روز قیامت در عرصه عرصات مدت پانصد سال بر پای خود تا آنکه
از رگهای او رودخانهای عرق سیلان آید و منادی ندا کند از جانب خدای تعالی که این ظالمیست
که حبس کرده است بر مؤمن حق او را با وجود قدرت بر ادای آن در مقام ادای آن نشده پس چهل
روز سرزنش او میکرده باشند و بعد از آن فرمان حق رسد که ببرید و در آتش بیندازید و در حدیث دیگر روایت شده
است از امام مذکور که ایما مؤمن حبس مؤمنا عن ماله و هو محتاج الیه لم یذق
والله من طعام الجنة و لا یشرب من الرحیق المختوم یعنی هر آن مؤمنی که در مقام حبس
مؤمن بر آید از مال خود و او بآن مال احتیاج داشته باشد بخدا قسم که هرگز نچشد طعام بهشت را
و نیاشامد از رحیق مختوم که عبارت از شراب اهل بهشت دهم اسراف در مال خود یعنی
بآنچه در کار نباشد صرف کردن کما قال ان الله لا یحب المسرفین یعنی بدرستی که خدای تعالی
دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و در کتاب زهرة القلوب آورده است که دو نوبه خوردن در روزی اسراف است
و از بعض حکیمان نقل کرده اند که گفته اند دنی ترین مردمان آنست که همت مصروف اکل و شرب باشد
بیت خواجه این کار نسخه اسلام داده اندیشه شراب و طعام شکم از خوشدلی خوشحالی

گناه بر میکنند که عمل نمائی فارغ از خلود ولیکن از دوزخ نجات یابد و خبر است در مطلع دوم شیخ الاسلام القضاة
کواز اعیان صوفیه است فرموده است که اگر دینار الوف سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد
اسراف آن بود که آن را برضای خدای تعالی صرف ننمائی واز مجاهد نقلست که فرموده است اگر برابر کوه
احد در وجه خیر صرف کند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه در باطل خرج نماید اسراف باشد و
بر جوانی که خیر در او دید داشت نهاد سید ادراعمی در دیدکاری پسر خیر نیست در اسراف گفت
اسراف نیست اندر خیر **یازدهم** تبذیر یعنی ضایع کردن مال در جایی که نباید صرف کرد و صرف آن
کردن که **إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ** یعنی بدرستی که ضایع کنندگان مال
در معنی برادران شیاطینند که در عمل مذکور پیروی ایشان کرده اند و در دوزخ قرین او خواهند بود
**دوازدهم** خیانت کردن در مال غیر چنانچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه که در ضمن خطبه
آخرین خود فرموده اند **مَنْ خَانَ أَمَانَةً فِي الدُّنْيَا وَلَمْ يَرُدَّهَا عَلَى أَرْبَابِهَا مَاتَ عَلَى**
**غَيْرِ دِينِ الْإِسْلَامِ وَلَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ فَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ فَيَهْوِي بِهِ**
**فِي شَفِيرِ جَهَنَّمَ أَبَدَ الْآبِدِينَ** یعنی هر که خیانت کند امانتی را در دنیا و آن را به صاحبانش نرساند
تا بمیرد هر آینه بر غیر دین اسلام مرده خواهد بود و در معرض لقای الهی در خواهد آمد در حالتی که غضبناک
باشد خدای تعالی بر او پس فرمان دهند که او را بدوزخ برند پس او را برده بر کنار دوزخ بدارند و فرو
برافتادن در آن ابدالآباد **سیزدهم** اشتغال بملاهی که عبارت از شنیدن و نواختن سازهاست
که باجماع علمای امامیه جمیع اقسام آن حرام است سوای دف بی جلاجل که در عروسی یا ختنه سوری زنان
نوازند بشرطی که نامحرم آواز نمی شنیده باشند و شعر باطل که مبتنی بر کذب و معایب باشد از آن خوانده
نشود و شنانش مدام که اصرار بر آن داشته باشند بعضی صغیره اش میدانند و بعضی از جمله کبایر بر سیاق
شمرده اند و استدلال کرده اند بحدیث حسنی که محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمودند **الْغِنَاءُ مِمَّا أَوْعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ** یعنی غنا
از جمله گناهانیست که خدای تعالی آتش دوزخ بر آن وعده کرده است و این آیه در کلام مجید نازل

کرده **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا**
**أُولَئِكَ لَهُمْ** **عَذَابٌ مُهِينٌ** یعنی از مردمان کسی هست که میخرد سخن و طرب دهنده و مشغول کننده از ذکر حق یعنی بدل میکند سخن
حق را بآن تا گمراه سازد مردم را از راه خدای تعالی یعنی تا باز دارد ایشان را از شنیدن قرآن و خواندن بی دانش و
برهانی و فرا میگیرد آیات قرآن را مسخره و استهزاء آن گروه مر ایشان راست عذابی خوار کننده که عبارت
از هلاک است در دنیا و عذاب ابدی در آخرت چه آیه مذکوره بنا بر آنچه بعضی مفسرین گفته اند در شان نضر بن حارث
که گیرا به مغنیه خریده بود و مردم را باستماع اصوات و الحان ایشان از شنیدن سخن حق باز میداشته
پس بمذهب جمعی که گبیره هر گناهی است که حضرت عزت در کلام مجید عقاب بر آن وعده کرده است
غنا کبیره باشد والله اعلم **چهاردهم** اصرار بر صغیره چنانچه در پیش رفت و این چهارده گناه را ابن بابویه
در کتاب عیون اخبار الرضا از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت از کبایر شمرده اند و این
مذهب که گویند هر گناهی کبیره است بمذهب جمعی از علما رفته اند بنا بر تنقیش دلیلی بر هیچ یک از این
مذاهب معتبره قایم نیست که باعث اطمینان خاطری در آن باب توانند شد و ممکن که در اخفا و ظاهر
نبودن آن بر مردم مصلحتی باشد که عقول ما پی بآن نتوانند برد چنانچه در اخفا و عدم ظهور شب قدر و صلوة
وسطی که در آیه کریمه **حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى** واقع است و اسم
اعظم بر آن وجه است واز ابن عباس نقل کرده اند که از او سؤال کردند که آیا گناهان کبیره هفتاد یا
بیشتر گفت عدد آن بهفتصد نزدیکتر است که بهفت **طراز** شاید که بخاطر رسد که آنچه علمای امامیه رضوان
الله علیهم بر آن رفته اند که گناهان همه کبیره اند چنانچه شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله تصریح بآن کرده منافات
دارد با آنچه مقرر شده است که اجتناب کبیره باعث آمرزش گناهان صغیره است کما قال تعالی
**إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا**
و ترجمه اش سبق ذکر یافت زیرا که از مذکور مقتضای آن میکند که گناه کبیره گناهی چند باشد متحقق و
ممتاز از گناهان صغیره تا چون از آن اجتناب نمایند دانند که صغایر ایشان آمرزیده است و حاصل
آنکه آمرزش صغایر باجتناب از کبایر چنانچه مدلول آیه کریمه است به تقدیری که کبایر از صغایر

مشار باشند و هر کدام گناهی چند باشد علیحده بصورت معنی دارد اما هر گاه گناهان همه کبیره باشند و وصف
صغیره و کبیره اضافی باشد چنانچه از پیش رفتار مذکور مفهوم شده و معتقد آنها را حاصلی نبود از پیش چیز
حکم مذکور صحیح و فائده بود خواهش آنست که مراد از آمرزش صغایر بسبب اجتناب کبایر که در قول الهی است
به آن معتقد آنست که اگر کسی را امر مشکل واقع شود و از امور که از اجتناب آن گناه باشد و حق تعالی
بهره و رغبت نماید چنانچه خود را از بهره دیدار دارد و چیزی از گناه بزرگتر باز ایستد و خود را بفعل آورد و ثوابی که بر
ترک گناه بزرگتر او را حاصل میشود باعث رفع عقاب ارتکاب گناه خوردتر است و بسبب آن ترک این عمل
آمرزیده میشود مثل اگر کسی را نسبت بزنی که بر او حرام باشد بوسه ارزوی مشهوره و نظر بجماع میسر
شود و حق تعالی او را بهره و رغبت نمود اگر نظر را اختیار کند و بر امون بوسه گردد و نظر کردن که صغیره جواب
بود بر این حدود گردانده و در این سخن نظر است و وجه نظر چنانچه محقق است ظاهر **انجام** از آنچه در موضع بیان
آمد ظاهر میشود که آنچه گفته اند حاصل آنست که از گناهان کبیره مجتنب باشد در صغیره اصرار ننماید و بسیار
مراد از آن این باشد که هر گاه دو امر در وارد شود که گناه یکی بیشتر از گناه یکی باشد خود را از ارتکاب
گناه بزرگتر باز دارد و بر گناه خوردتر اصرار ننماید و همچنین اگرچه میان علما مشهور نیست و هیچ یک از مصنفات
ایشان مذکور نه بلکه مشهور میان ایشان خلاف آنست منافیش بر مذهب مذکور که خطایت عاقل
عزرا این معنی مناسب است الکه بعض علما گفته اند که هر گناهی از گناهان کبیره باشند و وصف بصغیره و کبیره باضافه
باشد لازم می آید که هر گناهی باعث رفع عدالت باشد و دو نباشد و محقق شد که کلام شیخ ابو علی طبرسی
چنانچه گذشت مشعر است باین که این گناهان همه کبیره اند متفق علیه علمای امامیه است رضوان الله علیهم
و رتبه او میان علما آن مثابه است که کلام او در صدق این دعوی کافی باشد چنانکه گفته اند **حدیث**
هر کاری کو گفت بگوید راست آنست که او میگوید اما بعض افاضل متاخرین تصریح کرده اند بانکه علمای
امامیه در این مسئله مختلفند و بعضی از ایشان بعضی اقوال سابقه قائل شده اند و قول مذکور را بشیخ مفید
و ابن البراج و ابی الصلاح و ابن ادریس و شیخ ابو علی طبرسی نسبت داده اند و تحقیق آنچه حق است در این
باب احتیاج بسطی تمام دارد که مقام را گنجایش آن نیست والله اعلم **حدیث سی و یکم**

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی **از** علی بن ابراهیم **از** پدرش ابراهیم
بن هاشم **از** محمد بن ابی عمیر که او از اصحاب اجماع است **از** هشام بن سالم که از راویان ثقه امام جعفر صادق
است علیه السلام و از امام موسی کاظم نیز حدیث کرده است **از** امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
که آن حضرت فرموده اند مَنْ سَمِعَ شَيْئاً مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ فَصَنَعَهُ كَانَ لَهُ أَجْرُهُ وَإِنْ لَمْ
يَكُنْ عَلَى مَا بَلَغَهُ **شرح** کلام بلاغت نظام آن سرور دین و پیشوای دنیا در ضمن آغاز و دو
**آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه هر کس بشنود ترتب چیزی
از ثواب بر عملی و جود یا دعا یعنی باو برسد که اقدام بفلان عمل فلان ثواب دارد و بعمل آورد آن را یا
ترک نماید بر این ابوده باشد مراد را ثواب آن و اگرچه نبوده باشد آن بر وجهی که باو رسیده **بخش دویم**
مَنْ سَمِعَ شَيْئاً مِنَ الثَّوَابِ مستوانند بود که مراد شنیدن ثواب اینجا مطلق رسیدن باو باشد خواه
بعنوان شنیدن از زبان راوی یا معنی باشد و خواه بعنوان دیگر مثل آنکه در کتابی از کتب حدیث یافته
ببیند که بر آن وجه نوشته اند و مؤید این تعمیم است آنکه در بعض احادیث که در این باب بطریق دیگر منقول
بجای مَنْ سَمِعَ شَيْئاً مِنَ الثَّوَابِ مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ واقع است و مستوانند بود که مراد
شنیدن از زبان راوی یا معنی باشد و از بلوغ که در حدیث دیگر واقع است بر نوع بطریق سماع اراده
باشند بر آنکه در آن زمان چنانچه در شرح حدیث اول سبق ذکر یافت بر نوع شایع بوده و نوشتن احادیث
و تدوین کتب احکام بعد از آن بهم رسیده و اما آنکه محمول شود سماع و بلوغ مذکور بر کل آن بر کلی از
وجوه پیش گانه که در شرح حدیث مذکور اشاره بآن از پیش رفت اگرچه ممکن است اما بعید دور است
و چون عبارت مطلق واقع شده ظاهر آنست که ظن راست گویی ناقل در ترتب ثواب
شرط نباشد بلکه اگر احتمال صدق و کذب او مساوی در نظر سامع یکمرتبه داشته باشند و عمل بقول او
کند ثواب مذکور را در می یابد بلی شرط است که ظن بدروغ او نداشته باشد بواسطه قیام بعض شواهد
و قرائن بر آن و ظاهر آنست که تصریح راوی بخصوص ثواب نیز شرط نباشد بلکه ثواب نیز در کار خیریت
و مجرد شنیدن آنکه فلان عمل سنت است یا فلان عمل مکروه است در ترتب ثواب بر فعل آن و

ترک کار نیست کان له اجر مخبر امره بالعبادات بیشتی یعنی خواهد بود مر او را ثواب آن شیئی
که بعمل آورده و یا ترک کرده باشد چه بن موصول یعنی خواهد بود مر او را ثوابی که بطمع آن اقدام بعمل
مذکور یا ترک کار آن نموده وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَا بَلَغَهُ سیم کان در این فقره ضمیر شان
است که در یکن مستتر است و جایز است که راجع باشد بشیئی یعنی و اگرچه نبوده باشد آن شیئی که استحباب
آن یا کراهت آن را شنیده است بر وجهی که شنیده است یا بثواب یعنی و اگرچه نبوده باشد ثوابی که
ترتب آن را بر فعل یا ترک آن شنیده بر وجهی که باو رسیده یا بجمیع یعنی و اگرچه نبوده باشد آنچه شنیده است
بر وجهی که شنیده است یعنی بر آن وجه از پیغمبر صلی الله علیه و آله صادر نشده باشد و مؤید این احتمالست
آنکه در حدیث دیگر و ان لم یکن الحدیث کما بلغه وارد است **نمایش اول** باید دانست که طریق این حدیث
حسن است و علما در معرض قبولش در آورده اند و بعضی احادیث دیگر نیز تایید باو شده مثل حدیثی که روایت
کرده است آن را شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی در کتاب کافی از محمد بن یحیی از محمد بن الحسین از محمد بن سنان
از عمران الزعفرانی از محمد بن مروان که گفت شنیدم از امام الباطن و الظاهر امام محمد باقر علیه السلام
که میفرمود مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنَ اللهِ عَلَى عَمَلٍ فَعَمِلَ ذَلِكَ الْعَمَلَ الْتِمَاسَ ذَلِكَ الثَّوَابِ
أُوتِيَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْحَدِيثُ كَمَا بَلَغَهُ یعنی هر کس رسید باو ثوابی از جانب حق
تعالی بر عملی پس بجای آورد آن عمل را بطمع آن ثواب بسیار آن را و اگرچه نبوده باشد آن حدیث
چنانچه باو رسیده است و حدیثی که روایت کرده است آن را محمد بن بابویه در کتاب ثواب الاعمال از
پدر خود علی بن بابویه از علی بن موسی از احمد بن محمد از علی بن الحکم از هشام از صفوان از امام جعفر صادق
علیه السلام و آن اینست مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَعَمِلَهُ كَانَ لَهُ
أَجْرُ ذَلِكَ وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَقُلْهُ یعنی هر کس رسیده
باشد باو ترتب چیزی از ثواب بر چیزی از اعمال خیر پس عمل آورده باشد آن را بوده باشد مر او را اجر آن عمل
چنانچه باو رسیده و اگرچه رسول خدای صلی الله علیه و آله نگفته باشد آن را و این سببیست که فقهای رضوان
الله علیهم در بحث از دلیل سنت بودن بعضی اعمال مسامحه بسیار نموده اند و باحادیث ضعیفه بعضی اعمال

راست دانسته اند و حکم کرده اند بر ترتب ثواب بر آن پس بر ایشان وارد نباید که با آنکه متفق علیه جمیع علماست
که بحدیث ضعیف حکم شرعی ثابت نمیشود و ایشان استحباب را که حکمیست از احکام شرعی چرا بحدیث ضعیف
اثبات کرده اند زیرا که حکم باستحباب آن اعمال نه از آن احادیث ضعیفه شده بلکه از این حدیث مستفاد است
که با آنکه مشهور است معتضد ببعضی احادیث دیگر نیز هست چنانچه مذکور شد بلی بمذهب جمعی که اثبات حکم
شرعی نزد ایشان صحیح نیست مگر باحادیث صحیحه و بحدیث حسن و موثق حکم شرعی ثابت نمیشود
و اگرچه مشهور و معتضد باحادیث دیگر باشد این بحث وارد است نمایش این مذهب نادرست و
جمعی که اختیار آن کرده اند بغایت قلیل اند و سبب آنکه در حکم وجوب بعضی اعمال که احادیث ضعیفه
دلالت بر آن دارد مستند باین حدیث نشده اند و بمقتضای آن مخصوص اعمال سنتی دانسته اند ظاهر است
که این حدیث دلالت ندارد مگر بر ترتب ثواب بر فعل بعضی اعمال که حدیث ضعیف در باب
استحباب آن وارد باشد و مقتضی تقاضای امر بفعل آن عمل نمیکند و مستند وجوب امر بفعل
عمل است **نمایش دوم** ظاهر شد که وجه آنکه اصحاب ما رضوان الله علیهم در اعمال سنتی
عمل باحادیث ضعیفه تجویز کرده اند چه چیز است و در حقیقت دلیل ایشان در استحباب عمل مذکور
این حدیث حسن است نه آن حدیث ضعیف نمایش چون بطریق مخالفین این حدیث
نقل شده است بعضی اعلام از علمای ایشان بعد از نقل این اشکال که موهم تجویز کرده اند بلکه سنت
دانسته اند عمل کردن بحدیث ضعیف را در اعمال سنتی چنانچه نودی که از مشاهیر علمای
ایشانست در کتاب اذکار تصریح بآن کرده است با آنکه همه اتفاق دارند بر آنکه احکام شرعی
باحادیث ضعیف ثابت نمیشود در توجیه آن چنین نوشته کرده است که تجویز مذکور که از قوم
واقع شده این معنی دارد که هرگاه حدیث ضعیفی یافت شود که دلالت بر استحباب عملی از اعمال داشته
باشد و آن عمل از قبیلی باشد که احتمال حرمت یا کراهت در آن نرود جایز است بلکه سنت عمل
بمدلول این حدیث و اقدام بآن عمل بواسطه رعایت جانب احتیاط چه در اقدام بآن امکان حصول
نفع دارد که ثواب است و احتمال خطر در افتادن بگناه نیست زیرا که عمل مذکور بر آن تقدیر

خواهد بود میان اباحت و استحباب پس احتیاط تقاضای جواز بلکه استحباب آن خواهد کرد اما اگر دایر باشد

میان حرمت و استحباب مثل آنکه حدیث ضعیفی در باب استحباب عملی وارد باشد که احتمال کراهت

در آن کنجد باید دید اگر مرتبهٔ استحبابش بر مرتبهٔ کراهت رجحان داشته باشد مثل آنکه ثوابی که بر

تقدیر استحباب بر فعلش مترتب باشد زیاده باشد بر ثوابی که بر تقدیر کراهت بر ترکش مترتب

وارد زیادتی داشته باشد بر ثوابی که بر تقدیر استحباب بر فعلش مترتب میشد احتیاط تقاضای

ترکش خواهد کرد و اقدام بآن سنت نخواهد بود و اگر هر دو در یک مرتبه باشد و مبلغ هر دو

ثواب مساوی باشد یا مرتبهٔ هر یک معلوم نباشد جای توقف است و گمان آنست که در آن وقت عمل

اولی باشد زیرا که مباحات بمحض نیت و قربت عبادت میشود و ثواب بر آن مترتب است چه

جای مباحی که احتمال استحباب بواسطهٔ ورود حدیثی ضعیف در آن رود و پس جواز عمل بحدیث ضعیف

در اعمال سنتی مشروط باشد بانکه احتمال حرمت در آن نرود و استحباب عمل مشروط بانکه احتمال

حرمت نباشد و جانب احتمال کراهت رجحان نداشته باشد بعد از آن گفته است در بعض مقام

بحثی ملزوم آن آنست که هرگاه احتمال حرمت در عمل نرود جواز آن بواسطهٔ حدیث ضعیف

نخواهد بود چه بر تقدیری که حدیث ضعیف نباشد نیز اقدام بآن جایز خواهد بود زیرا که مفروض

انتفای احتمال حرمت کسی نگوید که حدیث ضعیف باعث انتفای احتمال حرمت زیرا که احتمال

حرمت بعنی اباحت و اباحت حکمیست از احکام شرعی بحدیث ضعیف ثابت نمیشود پس حدیث

ضعیف سبب انتفای حرمت نخواهد شد و بسا باشد که غرض تو دیگر از جواز تو طیه اسباب

باشد و حاصل جواب او آن باشد که در مادهٔ مذکور جواز عمل از خارج معلوم است بواسطهٔ آنکه

مفروض انتفای حرمت و استحباب آن بقاعدهٔ اصولی ثابت میشود که مبتنی بر استحباب

احتیاط در اعمال دینیست پس هیچکدام از جواز و استحباب مذکور بحدیث ضعیف ثابت نشده

باشد اختلاف متفق علیه ایشان لازم آید بلکه حدیث ضعیف باعث تحقق مادهٔ احتیاط

است و سبب آنکه عمل باحتیاط که استحبابش بدلیل دیگر ثابت شده باید کرد مانند دخول وقت

از برای وجوب نماز تا اینجا بود و خلاصهٔ کلام بعض اعلام و درین نظر است زیرا که خوف در افتادن

بحرام در مادهٔ عملی که حدیث ضعیف دلالت بر استحباب آن دارد حاصل است هر وقت عمل

آورد و مکلف آنرا بامید آنکه ثواب آن با و عاید شود چه حصول ثواب بر نیت مادام که

قصد و نیت در آن کند و فعل آنرا بر ترک راجح نداند زیرا که در اصحت اعمال بر نیت است

که انما الاعمال بالنیات پس فعل او بر هر تقدیر دایر خواهد بود میان آنکه چنانچه مفاد

حدیث ضعیفست سنت باشد و ثواب بر آن مترتب شود و میان آنکه بدعت و تشریع در امور

دین باشد و ارتکاب آن مستوجب عقاب و هیچ شک نیست که ترک سنت اولی است از

در افتادن ببدعت و تشریع پس فعل مذکور در هیچ وقت نتواند بود که دایر باشد میان مباح

سنت و میان مکروه و سنت بلکه همیشه دایر است میان حرام و سنت و نمازی که آن چنین

معاقب نیست و فاعل آنرا استخلاص از عقاب متیقن نه بلکه این که گفتیم عمل مذکور دایر است

میان حرام و سنت از روی مماشات و همراهی با علما است و الا میتوان دعوی کرد که احتمال

عنبر حرمت در آن نمیگنجد و بر تقدیری که دست باین حدیث حسن ترنیم و بگوییم که استحباب

آن بحدیث ثابتست البته فعل مذکور حرام جعلی میآید چه صادق است بر آنکه اقدام بفعلیست

در آن که دلیلی که مثبت احکام شرعی تواند بود دلالت بر استحباب آن نکرده است و اقدام

بفعل کذایی باتفاق بدعت و تشریع است والله اعلم و بعض فضلا از نیوجه بیرون شد از اشکال

مذکور کرده اند که مراد مو ثر از آنکه گفته اند در اعمال سنتی عمل بحدیث ضعیف میتوان کرد و در اعمال

واجبی و افعال حرام نمیتوان کرد آنست که هرگاه در باب استحباب عملی حدیث صحیحی وارد

باشد و استحباب آن باین حدیث ثابت شود و حدیث ضعیفی نیز باشد که دلالت بر آن

کند ثواب آن فعل مستحب فلان چیز است جایز است که عمل کردن باین حدیث ضعیف و

حکم کردن بانکه ثواب مذکور بر آن مترتب است و هیچ شک نیست که حکم مذکور که حکم ایشان

بانکه هیچ یک از احکام خمسه بحدیث ضعیف ثابت نمیشود و منافی است که حدیث ضعیف

بحث ضعف
بعض اعلام

در اثبات حکم مذکور مستقل نیست و با انفراد نمی‌تواند اثبات آن نمود تا آنکه مؤید شود به آنکه حدیث دیگر نیز
بوده و تجویز ایشان عمل به حدیث ضعیف را در اعمال سنتی این معنی که هرگاه دو حدیث در باب استحباب
عملی وارد شود یکی صحیح و یکی ضعیف مکلف را جایز است که در حال اقدام بر آن عمل ملاحظه دلالت
حدیث ضعیف نیز بر آن نموده متوقف شود که حدیث صحیح دلالت دارد و خللی که درین هر دو وجه است مخفی
نیست اما در وجه اول به واسطه آنکه تجویز معنی لغت دارد یا منطوق عبارت موهم نیز که کلام ایشان نص صحیح
است و در جواز ایشان عمل کاهی که حدیث ضعیف دلالت بر استحباب آن کند و اصلا قابل این تاویل
دور از کار نیست و اما وجه ثانی به واسطه آنکه با وجود ناخوشی و دوری آن تقاضای آن میکند که تخصیص
حکم مذکور را به اعمال سنتی وجهی نباشد چه عمل به حدیث ضعیف بهمین معنی که حدیث سابقه
مطلقا جایز است خواه در اعمال سنتی باشد و خواه در اعمال واجب و حرام والله اعلم بحقایق الامور

**حدیث سی و دوم** روایت شده است بسندی که اتصال یافته است به شیخ صدوق
محمد بن بابویه القمی از پدرش علی بن بابویه که فقیه و عظیم الشان بوده و مصنف کتب و نقل کرده است
نقل کرده اند که بعد از آنکه در بغداد ملاقات با ابو القاسم حسین بن روح رسید و از او استکشاف
بعض مسایل نموده برگشت نامه نوشته التماس نمود که رقعه که به آن نامه همراه بود به صاحب الامر
رساند و در آن رقعه از آن حضرت التماس دعای فرزند کرده و حسین بن روح عاقبت او را
برآورده آن رقعه را در عالم باطن به آن حضرت رسانید پس دیدند که در حاشیه آن رقعه نوشته
است که قد دعونا الله لک فترزق ولدین ذکرین خیرین و بعد از آن ابو جعفر و
ابو عبدالله از او در وجود آمدند و ابو جعفر محمد رحمه الله بر اقران خود فخر میکرده است با آنکه من
به دعای صاحب الامر در وجود آمده ام و نعم الافتخار در سال سیصد و بیست و نه از جهت
دعوت حق الیک اجابت گفته بجوار رحمت ایزدی پیوست از سعد بن عبدالله بن ابی خلف
قمی که از معتمدین علمای رجال است و بعضی گفته اند که به سعادت ملاقات امام حسن عسکری علیه
السلام رسیده و در سنه احدی و ثلثمائه از دار دنیا رحلت کرده است از احمد بن محمد از حسین



بن سعید از حماد بن مهران که ثقه و عظیم الشان و صاحب تصانیف بوده و اصل او از کوفه است
از آنجا به اهواز آمده و از اهواز به قم منتقل شده و در قم مدفون است از ابن ابی عمیر که احوالش
سبق ذکر یافت از معویة بن وهب البجلی که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم
علیهم السلام است و علمای رجال حکم به توثیقش کرده اند از عمرو بن سیکث النخعی الکوفی
از سلام المکی که هر دو از راویان امام جعفر صادق اند علیه السلام از امام محمد باقر علیه السلام که
گفت اتی رجل النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقال له شیبة الهذلی فقال یا رسول
الله انی شیخ قد کبرت سنی وضعفت قوتی عن عمل کنت عودته نفسی
من صلوة وصیام وحج وجهاد فعلمنی یا رسول الله کلاما ینفعنی الله به
وخفف علی یا رسول الله فقال اعدها فاعادها ثلث مرات فقال له رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم ما حولک شجرة ولا مدرة الا وقد بکت من
رحمتک فاذا صلیت الصبح فقل عشر مرات سبحان الله العظیم وبحمده ولا
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم فان الله عز وجل یعافیک بذلک من
العمی والجنون والجذام والفقر والهرم فقال یا رسول الله هذا للدنیا
فما للآخرة قال تقول فی دبر کل صلوة اللهم اهدنی من عندک
وافض علی من فضلک وانشر علی من رحمتک وانزل علی من برکاتک
فقبض علیهن بیده ثم مضی فقال رجل لابن عباس ما اشد ما قبض علیها
خالک فقال النبی صلی الله علیه وآله اما انه ان وافی بها یوم القیمة
لم یدعها متعمدا فتحت له ثمانیة ابواب الجنة من ایها شاء **شرح**
کلام را به نظر روشن و تضمن و پیش **بیان اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه شخصی
نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله که او را شیبه هذلی میگفتند و گفت ای رسول خدای من پیر شده ام
و سن من بالا رفته است و مرا قوت و تاب آن نمانده که عملی که پیش از آن عادت فرموده بودم از نماز

در روز وج پیشانی احرام وحبا و با گفتار بسهولت بتمام توانم نمود تعلیم ده مرا ای رسول خدا کلامی که منتفع
سازد مرا خدای تعالی بآن و سبک سازد عمل را بر من ای رسول خدای حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که
اعاده کن این کلمات را و او سه مرتبه اعاده کرد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
گرد و پیش تو در حینی که گفتی مرا آنکه بگریه افتاد استاد عجز و فرتوتی که بکار بردی پس چون نماز صبح
گذاردی ده مرتبه بگوی سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
یعنی بدرستی که خدای عز و جل نگاه میدارد ترا بسبب گفتن آن از کوری و دیوانگی و جذام و ناداری
و مشقت پیری پس گفت ای رسول خدا این از برای دنیای منست از برای آخرت چه باید کرد فرمود
بگوی در عقب هر نماز که گذاردی اللّٰهُمَّ اهْدِنِي مِنْ عِنْدِكَ وَأَفِضْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ
وَانْشُرْ عَلَيَّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَأَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ امام ع گفت فراهم آورد یعنی
شیخ هر یک این کلمات را بدست خود یعنی بواسطه شمردن آن بانگشتان خود در ابهام نهاد و دور
پس گفت شخصی که آنجا حاضر بود با بن عباس که چه آرزوی سخت فراهم آورد این کلمات را
بدست خود حال او پس پیغمبر ص فرمود که آگاه باشید اگر وفا کند آنچنان که گفتیم یعنی بعد از هر نماز
بگفتن این کلمات قیام نماید و آنرا واگذارد و ترک ننماید عمداً گشوده شود از برای او هشت در بهشت که از هر
کدام که خواهد داخل بهشت شود **بیان دوم** یقال له شیبة الهذلی شیبه بجیم
نقطه دار است و هذلی بضم ها و فتح ذال نقطه دار منسوبست بهذیل بضم ها که نام طایفه ایست از
عرب و قیاس قواعد آن میکند که منسوبست بهذیل بتبدیل یا با اثبات یا بحذف یا ذال بضم هذلی هم
حذف آید ذکر میکنم از هذیل یا که مضاعف باشد مانند جنبی که بجهینه منسوبست و اینجا که با وجود عدم
تحقق شرط حذف شده است شاذ است یعنی مخالف قیاس است شاید چون موافق استعمال
وقوع آن در قرآن و حدیث منافی بلاغت نیست بخلاف شاذی که مخالف قیاس است و استعمال
باشد که آن در قرآن و حدیث واقع نمیشود فقال له اعدها یعنی ضمیر بواسطه آنست که حجت
بکلماتی که هدی گفته یعنی آنچه گفتی مرتبه دیگر بگوی بحکایت ضعیف ناتوانی او یعنی حکایت کرد

باز از نسر گرفتم بسبب این یعنی سؤالی که کردی اعاده نمای فَأَعَادَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ در این فقره
صیغه تغلیب بکار رفته زیرا که در گفتن اول معنی حقیقی اعاده که ایقاع ثانویست متحقق نیست و
اگر بر اعاده حقیقی حمل شود چنانچه چهار مرتبه گفته شده باشد والله اعلم شَجَرَةٌ وَلَا مَدَرَةٌ مدره
به فتحه ها تد بجره پارچه گل خشک شده را میگویند سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ بیان معنی آن
در شرح حدیث سیم سبق ذکر یافت وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ حول بمعنی قدرت
یعنی قدرت و توانائی نیست کسی را مگر بیاری خدای بلند مرتبه بزرگ وَالْفَقْرِ وَالْهَرَمِ مراد
بفقر عجز و احتیاج بخلق است کما الفقر سواد الوجه فی الدارین کنایه از آنست
و هرم بفتحتین ها و را نهایت مرتبه پیریست و مراد اینجا ضعف و سستی است که لازم رسیده با آن
مرتبه است از قبیل تسمیه لازم باسم ملزوم فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَوٰةٍ دبر بضم دال و با و بضم دال
و سکون با هر دو آمده بمعنی عقب شیء اللّٰهُمَّ اهْدِنِي مِنْ عِنْدِكَ یعنی راه بنما خدای تعالی و بیان
آنکه هدایت او بر پنج نوعست در ضمن حدیث بیست و ششم سبق ذکر یافت و مراد اینجا اعدای نوع اول
و نوع سیوم است وَأَفِضْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ فیض در لغت بمعنی کثرت و سیلان آبست
قال فی القاموس فَاضَ الْمَاءُ يَفِيضُ فَيْضًا وَفُيُوضَةً أَيْ كَثُرَ حَتَّى سَالَ
یعنی بسیار گردید و سیلان نمود آور بر من فضل و کرم خود را و کلام از قبیل استعاره بالکنایه است
یا تخییل چه تشبیه شده است فضل الهی به زیاده شدن و سیلان کردن آب و اکتفا شده است
بذکر مشبه و ذکر لازم که از ملایمات مشبه به است تخییل آنست وَأَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ
یعنی نازل ساز و فرو فرست بر من از برکتها و نعمتهای خود تشبیه شده است در این فقره رسانیدن
خدای تعالی برکتهای خود را بما بانزال که عبارت از انتقال چیزیست از بالا بپایین بر سبیل استعاره
چه تشبیه شده است بلندی و پستی بحسب رتبه به بلندی و پستی مکانی و استعاره شده لفظی که از
برای آن موضوع است که در این معنی استعمال یابد در آن معنی فَقَبَضَ عَلَيْهِنَّ بِيَدِهِ
ظاهر نیست که ضمیر علیهن راجع بکلمات چهارگانه آخر باشد و ظاهر آنست بعضی شمردن با
بعض

بانگشتان وهم نهادن انگشتان بوسط شمردن آن باشد ما قبض علیها خالک مراد اینجا صاحب عرب کاهی که او را زیاد فی نسبت و اختصاص باسی بهم رسد میگو یا انا خال هذا الفرس و میتواند بود که مراد بخال معنی چو دسش باشد و در واقع عبد الله عباس قرابت نسبیه بخال بوده باشد از جانب مادر و الله اعلم حدیث سی و سیوم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب که در صدر حدیث بیست و هم احوال ایشان گذشت از سدیر الصیرفی که از معتمدین روات امام جعفر صادق است علیه التحیة از ترحم سیما که گفت روزی در روده خانه کعبه طواف مینمودم و دست من بدست امام جعفر صادق علیه السلام بود آن حضرت سر مبارک بر روی مبارک برجست و گفت یا شحام فاصنع رفیقی الی شئم بکی ودعا ثم قال یا شحام انی طلبت الی الهی فی سدیر و عبد السلام بن عبد الرحمن وکانا فی السجن فوهبهما لی وخلی سبیلهما یعنی ای شحام دیدی که چه کردم با من پروردگار من بعد از آن گریه کرد و دعا فرمود و گفتند ای شحام بدرستی که من از پروردگار خود طلب کردم سدیر را و عبد السلام بن عبد الرحمن را که ببخشد ایشان را با او ایشان در زندان بودند پس خدای تعالی دعای مرا در عرض قبول و اجابت در آورد ایشان را بمن بخشید و از زندان رهائی یافتند و کافیست همین حدیث در مدح او از امام جعفر صادق علیه السلام در ضمن حدیث بزرگی که اذا بعث الله المؤمن من قبره خرج معه مثال یقدمه امامه کلما رای المؤمن هولا من اهوال یوم القیمة قال له المثال لا تفزع ولا تحزن وابشر بالسرور والکرامة من الله عز وجل حتی یقف بین یدی الله عز وجل فیحاسبه حسابا یسیرا ویامر به الی الجنة والمثال امامه فیقول له المؤمن یرحمک الله نعم الخارج خرجت معی من قبری وما زلت تبشرنی بالسرور والکرامة من الله عز وجل حتی رایت ذلک فمن انت فیقول انا السرور الذی کنت

ادخلته علی

ادخلته علی اخیک المؤمن فی الدنیا خلقنی الله عز وجل منه شرح کلام بلاغت نظام در ضمن دو بخش بخش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه هرگاه که انگیزاند خدای تعالی مومنی را از قبر او و بعرصه گاه محشر در آورد بیرون می آید صورتی که پیش پیش او میرفته باشد و او اول پیاده باشد و از خوف اهوال آن روز میرهانیده باشد و هر گاه چیزی آن مومن هولی از اهوال قیامت با و میگفته باشد فزع مکن و اندوهگین مباش و بشارت باد ترا بشادی و نوازش از جانب خدای تعالی تا وقتی که بایستد در برابر خدای تعالی پس حساب او بآسانی بگذارد و بسوی بهشتش فرمان دهد و همچنان آن مثال پیش پیش او میرفته باشد پس بگوید آن مومن باد که رحمت خدای تعالی بر تو باد که خوش همراهی بودی که از قبر با من بیرون آمدی و همیشه مرا بشارت میدادی و نوازش و فرح از جانب خدای عز وجل تا آنکه دیدم آنرا و آنچه میگفتی بآن رسیدم بگوی که تو کیستی که مصدر این نیکی شدی پس بگوید با و آن صورت که من سرور و خوشی ام که تو در دنیا بخاطر برادر مومن خود در آورده و خلق کرده است مرا خدائی که عزیز است و بزرگ از آن سرور و خوشحالی بخش دویم خرج معه مثال یقدمه امامه مثال بمعنی صورت است و یقدمه بضم یا و سکون قاف ماخوذ است از اقدام در حرب که عبارت از شجاعت و عدم ترس است یعنی میرهانیده باشد از ترس و هول و شجاع میساخته باشد آن صورت را و میتواند بود که بفتح یا بوده باشد بر وزن ینصر و ماضی او قدم بفتح دال باشد همچون نصر یعنی مقدم شود او و آنجا بخیر بر یو جه است و قول تعالی یقدم قومه یوم القیمة و برین تقدیر لفظ امامه تاکید خواهد بود نه تاسیس نعم الخارج خرجت معی من قبری نعم از افعال مدح است و مخصوص بمدح میخواهد که فاعل آن باشد و مخصوص بمدح اینجا محذوف است بسبب دلالت ما بعد آن بر کلام در بین تقدیرات که نعم الخارج است و جمله خرجت که بعد از آن واقع شده صفت آنست یا بدل آن و میتواند بود که حال بوده باشد از آن تقدیر قد یعنی چه خوب بیرون آینده تو در حالتی که بیرون آمده با من از قبر من انا السرور الذی کنت

فما ذخلته در این کلام اشارتست بآنکه اعمال در آن نشأه مجسم میشود و در بعض احادیث
وارد است که اعتقادات نیز در آن نشأه بصورت جسم در می آیند پس اعمال صالحه و
اعتقادات صحیحه بصورتهای نورانی نیکو در می آیند که دیدن ایشان نیز مؤمن را باعث مسرت
و لذت دیگر باشد و اعمال سیئه و اعتقادات باطله بصورتهای ظلمانی کریه منکر در آیند که دیدن ایشان
نیز باعث حزن و اندوه تمام بوده باشد صاحبان آنرا چنانچه بعضی مفسرین گفته اند نزد تفسیر آیه کریمه
يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ
لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا یعنی یاد کن روزی را که بیابد هر کسی آنچه
کرده باشد از نیکوئی حاضر گردانیده شده نزدیک خود و آنچه کرده باشد از بدی دوست دارد
که میان او و میان آن عمل دور باشد تا نه بیند آنرا که دیدن آن باعث زیادتی حزن او باشد
و نیز وارد شد باین معنی است قوله تعالی يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ
فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ یعنی آن روز که
عبارت از روز قیامت باشد باز گردند مردمان از موقف حساب پراکنده و گروه گروه بعضی بجانب
راست و بعضی بجانب چپ تا نموده شوند اعمال خود را پس هر که عمل آورد هم سنگ ذره نیکی
ببیند آنرا و جه ارشاد این آیه و مناسبت آیه اول بمقام ظاهر است و کسی که تفسیر کرده است رؤیه را
درین آیه به دیدن جزای عمل یا دیدن آن در صحایف اعمال و ضمیر را بعمل راجع دانسته حمل کرده است
کلام را بر معنی غیر ظاهر و بسیار دور رفته است و در شرح حدیث نهم درین باب بعض سخنان سبق
یافت و در بعض احادیث شایسته نیز مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وحده العزیز حدیث
سی و چهارم روایت شده است بسندی که متصلست بشیخ صدوق محمد بن بابویه از حمزة بن
محمد العلوی از عبد العزیز بن محمد الابهری از محمد بن زکریا الجوهری از شعیب بن واقد از حسین بن
زید بن علی بن الحسین ع که از اصحاب صادقست ع از امام جعفر صادق علیه السلم از آبای بزرگوار
آن حضرت از امیر المؤمنین ع که قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سمع فاحشة

فأفشاها فهو كالذي أتاها ومن تطول على أخيه في غيبة سمعها فيه في مجلس
فردها عنه رد الله عنه ألف باب من الشر في الدنيا والآخرة ومن كظم غيظا وهو
قادر على إنفاذه أعطاه الله أجر شهيد ومن سعى لمريض في حاجة قضاها أو لم
يقضها خرج من ذنوبه كيوم ولدته أمه ومن فرج عن مؤمن كربة
فرج الله عنه اثنتين وسبعين كربة من كرب الآخرة واثنتين وسبعين كربة
من كرب الدنيا ومن صلى على ميت صلى عليه سبعون ألف ملك وغفر الله
ما تقدم من ذنبه فإن أقام حتى يدفن ويحثا عليه التراب كان له بكل
قدم نقلها قيراط من الأجر والقيراط مثل جبل أحد وقال صلعم من مطل على ذي
حق حقه وهو يقدر على أداء حقه فعليه كل يوم خطيئة عشار شرح
کلام آن خلاصه آفرینش و صفی و پیش بخش اول خلاصه قول امیر المؤمنین علیه السلام آنکه فرموده
است رسول خدای صلعم که هر کس عالم شود بر گناه کسی و بشنود که از و فاحشه صادر شده و در مقام
افشای آن در آمده بر مردم ظاهر آنست که خود بآن اقدام نموده است و کسی که سبکی کند و منت
نهد بر برادر خود بسبب گردانیدن غیبت او که هنگامی که غیبت او در مجلس شود رد کرده او را خدای
تعالی هزار باب از بدی او در دنیا و آخرت و هر کس در مقام کظم غیظ شود و خشم خود را فرو نشاند
در حالتی که قدرت بر آن داشته باشد که مقتضای آنرا بعمل آورد بیابد از جانب خدای ثواب شهید
و هر کس سعی کند در بر آوردن حاجت بیماری خواه حاجت مذکور بر آورده شود و خواه نه بیرون از گناهان
خود باشد روزی که از مادر متولد شده و هر کس اندوهی از خاطر برادر مؤمن خود دفع کند خدای تعالی
هفتاد و دو اندوه از اندوههای دنیای او را مرتفع کند و کسی که نماز گذارد بر میتی نماز کنند بر او هفتاد
هزار فرشته و بیامرزد خدای تعالی آنچه از گناهان او گذشته است پس اگر مقام کند در سر قبر
او تا او را دفن کنند و بر خاک سازند قبر او را هر آینه باشد مر او را بهر قدمی که برداشته باشد
قیراطی از ثواب که آن قیراط هم سنگ کوه احد باشد و فرموده است رسول خدای صلعم که هر کس

نکاه حمل کند و منسوب نماید از وجهی یا که در غذا و باشد و حالتی که در دست بداد آن را داشته باشد برده نویسد
بازآنکه هر روزی که بر آن بگذرد گناه و کسی را که آن روز اعرف کرد قتل قضا کرده **سبّبتُ دونه مَن سَمِعَ**
**فاحشةً** مراد بفاحشه هر چیزیست که خدای تعالی از اقدام بر آن نهی کرده باشد و گناه باشد که اختصاص با فحش
باشد بلباهی که قبیح آن در نظر عقل و شرع زیاده باشد و مراد شنیدن آنست اعم از آنست که از زبان قائل
بشنود یا از ناقل نقل آنکه از کسی بشنود که دروغ میگوید یا دشنام میدهد یا غیبت میکند در غیر مواضعی
که مستثنی شده چنانچه در شرح حدیث سیوم سی و دو یاب **شرح** گوید ظاهر آنست که مراد شنیدن
مطلق اطلاع بر آن خواه بعنوان شنیدن باشد و خواه بعنوان دیدن یا از نوشته یا آن مطلع شدن
چنانچه در حدیث سی و یکم در **مَن سَمِعَ سَبّابًا مُرالثواب** برین معنی محمول شده بود **وَمَن تَطَوَّلَ**
**عَلی أخیهِ فی غیبَتِهِ** یعنی بخورد و غیبت بحذف مضاف و فی از برای سببیت است و شاید از اینجا
استنباط توان کرد که شنیدن غیبت کسی که معتقد آنکه باز کرد آن را جایز باشد در کلام صحیح که
از علما و دین شده است که تجویز آن کرده باشند و تجویز مذکور خالی از قوتی نیست **وَمَن کَظَمَ**
**غَیظًا** کظم غیظ یعنی باز گردانیدن و فرو خوردن خشم است **اَعطاهُ اللهُ اَجرَ شَهیدٍ** ظاهر این کلام
منافات دارد با آنچه مشهور شده است مثل آن از خبر هم که **اَفضَلُ الاَعمالِ اَحمَزُها** یعنی
بهترین اعمال عملیست که تعب و مشقت در اقدام آن بیشتر باشد زیرا که مشقت شهادت ظاهر است
که بیشتر است از مشقت فرو نشاندن خشم و شاید که در جواب آن گفته شود که شهید و فاعل
هر حسنه اجر او مثل ده اجر آن عملست که **مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشرُ اَمثالِها** پس
میتواند بود که اجر کظم غیظ بعد از آنکه ده مرتبه تضعیف یافته باشد مثل اجر شهیدی باشد که تضعیف
نیافته باشد و باید دانست که در کظم غیظ و فرو نشانیدن خشم ثواب بسیار حاصل است و همیشه
شعار صلحا و اولیا بوده است و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب
از امام زین العابدین علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و
سلم من احب السبیل الی الله عز و جل جرعتان جرعة غیظ تردها بحلم و

**جرعة مصیبة تردها بصبر** یعنی فرموده است رسول خدای صلعم که دوست‌ترین راهی بسوی خدای
تعالی در کشیدن دو جرعه است جرعه خشمی که برگردانی او را بحلم و جرعه مصیبتی که باز گردانی آن را بصبر
و روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که **مَن کَظَمَ غَیظًا وَهُوَ یَقدِرُ عَلی**
**اِمضائِهِ حَشی اللهُ قَلبَهُ اَمنًا وَ ایمانًا** یعنی هر که فرو نشاند خشم خود را در حالتی که در دست
داشته باشد بر عمل کردن بمقتضای آن پر میگرداند خدای تعالی دل او را از ایمنی و گرویدن بحق و بطریق
اهل سنت و شیعه روایت شده است از امام زین العابدین علیه السلام که روزی وضو میساخت
و کنیزی ایستاده بود و آب بر دست مبارک ایشان میریخت که ناگاه ابریق از دست او افتاد
بر روی آن حضرت آمد و روی مبارک ایشان را مجروح ساخت پس امام علیه السلام سر مبارک را بالا کرد
بجانب آن کنیز از روی خشم نگریستند در ساعت آن کنیز خواند **وَالکاظِمینَ الغَیظَ** حضرت فرمودند
فرو نشاندم خشم خود را بعد از آن خواند که **وَالعافینَ عَنِ النّاسِ** فرمودند که عفو
کردم و از گناه تو در گذشتم بعد آیت را خواند که **وَاللهُ یُحِبُّ المُحسِنینَ** حضرت فرمودند
**اَنتِ حُرَّةٌ لِوَجهِ اللهِ** یعنی تو آزادی از مال من در راه خدای تعالی و نقل است از اباذر غفاری رحمه
که شخصی در مقام درشتی با او شد و دشنام بسیار با او داد و او بشیوه حلم و بردباری پیش گرفت و او
گفت ای برادر زاده من بر پشتی که مراد در پیش عقبه صعبیست اگر از آن نجات یابم آنچه تو میگفتی
نقصان من نخواهد کرد و اگر نجات نیابم و بجزای آن گرفتار شوم پس من بدتر باشم از آنچه تو گفتی
**خَرَجَ مِن ذُنُوبِهِ** ذنوب بضم ذال معجمه جمع ذنب بفتح دال و سکون نون یعنی گناه
و مثل آن ذنب میآید قال فی الصحاح الذنب الجرم و قد اذنب الرجل و بیرون آمدن
از گناه از قبیل استعاره است چنانچه در شرح حدیث دهم از شش گذشت **وَمَن مَطَلَ عَلی**
**ذی حَقٍّ حَقَّهُ** مطل بتعویق و تعلل ادای حقست و تاخیر آن از وقتی که وفی و حق اینجا شامل
حق الله و حق مالی را از حقوق الناس میشود چنانچه داخل است در آن تاخیر ادای خراج و زکوة
و ادای حج بعد از وجوب و تاخیر نماز از وقت خود و مانند آن باشد **خَطیئَةُ عَشّارٍ** عشار بفتح عین

بی نقطه و شین نقطه دار بمعنی تغافل است ماخوذ است از تعشیر که بمعنی گرفتن عشر است از مال
مردم بظلم و بحکم ظالم **حدیث سی و پنجم** روایت شده است بسندی که اتصال دارد
بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب که از آنجمله علی بن ابراهیم است که جناب محقق شیخ
ذکر کرده اند از ثقات معتمد است از احمد بن محمد بن خالد از اسمعیل بن مهران بن محمد بن ابی نصر الکوفی که
از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام است و در کتب رجال تصریح بثقه بودن او شده و او از خالد بن سعید
الکوفی است از ابان بن تغلب که بسعادت خدمت امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهم السلام استسعاد یافته است و از هر سه ایشان حدیث روایت کرده است و در هر فن خصوصا فنون
عربیه و قرائت و فقه مهارت تمام داشته چنانچه قرائت علیحده میان قراء نام او اشتهار یافته و چند
جلد کتاب تصنیف دارد و علمای رجال ثقه و جلیل القدرش دانسته اند و از امام محمد باقر علیه السلام روایت
شده است که او کفت اِجْلِسْ فِی مَسْجِدِ الْمَدِینَةِ وَأَفْتِ النَّاسَ فَإِنِّی أُحِبُّ أَنْ
یُرَی فِی شِیعَتِی مِثْلُکَ یعنی بنشین در مسجد مدینه و فتوی بمردم ده که من دوست میدارم که دیده شود در میان
شیعیان من مثل تو مردم و چون خبر فوت او بامام جعفر صادق علیه السلام رسید گفت اَمَا
وَاللهِ لَقَدْ أَوْجَعَ قَلْبِی مَوْتُ أَبَانٍ یعنی بخدا سوگند که دل مرا بدرد آورد مردن ابان روح الله روحه
از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که گفت لَمَّا أُسْرِیَ بِالنَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ
آلِهِ قَالَ یَا رَبِّ مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَکَ قَالَ یَا مُحَمَّدُ مَنْ أَهَانَ لِی وَلِیًّا
فَقَدْ بَارَزَنِی بِالْمُحَارَبَةِ وَأَنَا أَسْرَعُ شَیْءٍ إِلَی نُصْرَةِ أَوْلِیَائِی وَمَا تَرَدَّدْتُ فِی
شَیْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ کَتَرَدُّدِی فِی وَفَاةِ الْمُؤْمِنِ یَکْرَهُ الْمَوْتَ وَأَکْرَهُ
مَسَاءَتَهُ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِی مَنْ لَا یُصْلِحُهُ إِلَّا الْغِنَی وَلَوْ صَرَفْتُهُ إِلَی غَیْرِ
ذَلِکَ لَهَلَکَ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِی مَنْ لَا یُصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ وَلَوْ صَرَفْتُهُ إِلَی
غَیْرِ ذَلِکَ لَهَلَکَ وَمَا یَتَقَرَّبُ إِلَیَّ عَبْدِی بِشَیْءٍ أَحَبَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَیْهِ
وَإِنَّهُ لَیَتَقَرَّبُ إِلَیَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّی أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ کُنْتُ سَمْعَهُ

الَّذِی یَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِی یُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِی یَنْطِقُ بِهِ وَیَدَهُ الَّتِی یَبْطِشُ
بِهَا إِنْ دَعَانِی أَجَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِی أَعْطَیْتُهُ **شرح** کلام معجز نظام در ضمن
و دو فقره است و انجام آغاز مشتمل بر ده و پنج بخش **بخش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه چون حضرت
ختمی مآب بآسمان عروج فرمود و چون بموقف مکالمه پروردگار جل برهانه رسید گفت ای پروردگار
من چیست حال مؤمن نزد تو و قدر و منزلت او پیش تو تا چه مرتبه است از جانب حضرت
عزت خطاب در رسید که ای محمد کسی که خواری رساند بدوستی از من بدرستی که مثل آنست
که بیرون آمده باشد بر من بمعرضه جنگ و شتاب من در یاری دادن دوستان خود از همه کس
بیشتر است و تردد نکرده ام هرگز چیزی که من فاعل آن باشم مثل ترددی که در وقت
وفات مؤمن مرا دست میدهد زیرا که او را ناخوش می آید مردن و مرا ناخوش می آید ناخوشی
او و بدرستی که از بندگان من بنده است که صلاح حال او نیست مگر در توانگری اگر بگردانم
او را از آن حال و درویش سازم هر آینه هلاک میشود و بدرستی که از بندگان من بنده است که
صلاح حال او نیست مگر در درویشی اگر بگردانم او را از آن و توانگر سازم او را هر آینه حال و هلاکت
میرسد و نزدیک نمیشود بنده من بسبب چیزی که دوستتر دارم آنرا از چیزهایی که واجب کرده
ام بر او فرمان آنرا یعنی تقدیم او بر عبادات را از همه چیز دوستتر میدارم و از همه چیز بیشتر باعث
نزدیکی بمن میشود و بدرستی که او باید تر نزدیکی جوید بمن باعمال سنتی تا من دوست دارم او را
پس چون دوست داشتم او را هر آینه گوش او خواهم بود که باو میشنود و چشم او خواهم
بود که بآن می بیند و زبان او خواهم بود که بآن سخن میگوید و دست او خواهم بود که بآن
میگیرد چیزها را اگر دعا کند بمن اجابت میکنم دعای او را و اگر چیزی طلب از من بکند میدهم
**بخش دوم** لَمَّا أُسْرِیَ بِالنَّبِیِّ ص اسری بصیغه مجهول مشتق است از سری بفتح
سین بردن در شب یعنی سیر در شب قال فی الصحاح سریت سری واسراء واسریت
بمعنی اذا سرت لیلا ویقال اسراه واسری به مثل اخذه واخذ به وقیل ان بشکم

در آیهٔ کریمهٔ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى
واقع شده است بواسطهٔ آنکه تنکیر آوردن لیل دلالت کند بر کمی مدت آن شب وی با آنکه مسافتی
که میان مسجد الحرام و مسجد الاقصی بود چهل شبه راه بوده و مَا خَابَ الْمُؤْمِنُ عِنْدَكَ مراد بخال
مومن اینجا چنانچه در حدیث اول نیز فهم آن شده قدر و منزلت اوست مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا مراد بولی
اینجا دوست و مراد بمبادرت او بمحاربه بظاهر ساختن محاربه و مقتضی جنگ او شدن مَا
تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ ذکر تردد اینجا بر سبیل استعاره است چنانچه بعد ازین مذکور خواهد
شد و جملهٔ اسمیهٔ انا فاعله صفت شئی است و اسم فاعل در آن بمعنی لفظ فاعل و انا فاعله متوانا
بود که بمعنی حال باشد یعنی در شئی که الحال من مشغول آنم و آن کننده آنم و میتواند بود که بمعنی استقبال
باشد یعنی در چیزی که من بعد ازین فاعل آن خواهم بود يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَكْرَهُ
مَسَاءَتَهُ جمله ایست مستانفه که بواسطهٔ بیان امر مبهمی ذکر آن شده که آن سبب تردد است و میتواند
بود که جملهٔ حالیه باشد که بیان حال مومن میکرده باشد یعنی مثل تردد من در وفات مومن در حالتی
که آن مومن مکروه میدارد و مرگ او من مکروه میدارم دلتنگی او را انما تحمل بر استیناف ادب
و مناسب آن مقام چنانچه مخفی نیست بهتر است و سارت بر وزن سلامت مصدر بمعنی ساءت و
ساء بمعنی فعل مکروه وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْغِنَى قاعدهٔ نحوی در مثل
آن میخواهد که من موصول درین فقره اسم ان باشد و جار و مجرور در خبر آن مقدم بر اسم پس بنابرین بر آن
تقدیر معنی کلام این چنین میشود که بدرستی که کسی که صلاح حال او نیست مگر در توانگری از بندگان
منست و ظاهر است که غرض اخبار از بنده بودن آن نیست بلکه بنده بودن او معلوم است و مقصود اخبار
حال دوست با آنکه صلاح حال او در غناست پس اولی آنست که جار و مجرور را اسم ان بگیریم و اسم
موصول را خبر تا معنی این چنین شود که بدرستی که از جملهٔ بندگان من بنده ایست که نیست صلاح او در توانگری
و غرض خبر دادن از حالی باشد که صلاح حال او در آنست نه خبر دادن از حال کسی که صلاح او در توانگری است
با آنکه از بندگان منست و این معنی که موصول خبر باشد و ظرف اسم اگرچه مخالفت دارد با آنچه متعارف
ارباب نحوست اما مثل آن در سورهٔ تجویز بعض معتبرین در آمده چه میر سید شریف در حاشیهٔ کشاف
جائی که تفسیر آیهٔ کریمهٔ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ میکند
چون بنا بر آنچه متعارف علمای نحو است که در مثل این ترکیب میباید ظرف خبر باشد و موصول
اسم مبتدا غرض اخبار حال گوینده کلام مذکور باشد با آنکه از جملهٔ ناس است پس این کلام چون
صحیح تواند بود جوابش آنست که فایدهٔ مذکور اجمالا تنبیه بر آنست که صفات مذکوره منافی انسانیت
است چنانچه کسی که متصف بآن باشد سزاوار آنست که از انسان جدا و جزو بهند و تعجب نماید که
با وجود انسانیت متصف بآنست بعد از آن جواب مذکور را رد کرده است با آنکه مثل این ترکیب
در بعض جاها واقعست که گنجایش این توجیه نیست و مقصد نشده است در آن بکر جزء دادن از
آنکه این جنس طایفه هستند که باین صفت و این صفات اتصاف دارند مثل قوله تعالی
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ
وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ که در باب جمعی نازل شده از صحابهٔ کرام که نذر کرده بودند که چون در جنگی
ملازم رکاب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله باشند ثبات قدم ورزیده کم مقاتله بر
بندند تا بمرتبهٔ شهادت فایز شوند از پای ننشینند و معنی آن و الله اعلم آنست که از مومنان مردانی
هستند که راست کردند آن چیز را که عهد بسته بودند با خدای تعالی که ثبات بر قتال است و کوشش نمودن در
تحصیل رضای ایزد متعال پس از ایشان کسی هست که وفا کرد بنذر خود و کارزار کرد تا شهید شد
مثل حمزه و مصعب و انس رضی الله عنهم و از ایشان کسی هست که انتظار آن میبرد مثل عثمان و طلحه
و بعضی دیگر از ایشان چه ظاهر است که صفات مذکوره درین آیه منافات با ایمان ندارد تا بر آن معنی
حمل توان کرد پس اولی آنست که مضمون جار و مجرور را مبتدا سازیم و بگوئیم معنی کلام آنست که
بعضی از ناس یا بعضی از مومنین متصف باین صفات اند و منافات فایدهٔ ذکر صفات مذکوره
باشد از برای ایشان و استبعادی نیست در آنکه ظرف بعد از تاویل معنی آن مبتدا واقع شود
و بهتر ترجمهٔ کلام و چون این معنی در معرض تردد و انکار بود مناسب نمود که بان تاکید یابد کرد اگر

گویند مخاطب این کلام حضرت مقدسه نبوی صلعم بوده و هیچ شک نیست که ایشان نزدیکی نداشته‌اند اگر
افعال الهی مبتنی بر حکمت و مصلحت حال عبادت پس چه حاجت بتاکید و جوابش آنست که در امثال این
خطابها که در قرآن واقع است اگرچه مخاطب حضرت رسول صلعم است اما غرض خطاب است آن از قبیل
اسمعی یا جاره که گاهی میخواهند معنی را بکسی بشنوانند و خطاب با دیگری کنند تا از مثل برسند یعنی بشنو ای همسایه
که چه میگویم و غرض شنیدن اهل خانه است و اگر خطابها که از جانب حضرت عزت بجانب انبیا صلوات
الله علیهم واقع شده از این قبیل است و هیچ شک نیست که اگر مردم را در مثل این چیزی نزدیک خاطر حاصل
است بلکه بعضی از ایشان انکار نموده‌اند و قائل این معنی شده لو صرفته الی غیر ذلک لهلکت جدا
کرده‌اند حضرت این جمله شرطیه را از جمله که سابق بر آنست و بواو عطف میان ایشان جمع کرده
بواسطه آنکه این جمله کاشف و مبین آنست زیرا که هلاک دین در درویشی بودن مبین این معنیست
که صلاح دین تو در توانگر نیست پس میان ایشان نهایت اتصال بوده باشد و اما آنچه در حدیث
قدسی گذشت که عطف شده بود در مثل این جمله شرطیه بجمله سابقه بواو عبارت بر نوع دیگر
که ان من عبادی من لا یصلحه الا الفقر و لو اغنیته لافسده ذلک
بنا بر ملاحظه این معنی بود که حصول افساد بر امریست مغایر آنچه مقدم اصلاح و در تحت جنس آن مندرج
نیست و علمای معانی و بیان تصریح کرده‌اند بآنکه دو جمله که میان ایشان از جهتی دیگر انقطاع و مغایرت
ملاحظه میشود عطف میکنند یکی را بر دیگری و حرف عطف در میان در می‌آورند تا بیان باشد نسبت
ایشان میان کمال اتصال و کمال انفصال مبنی بر همین که مفسرین در تفسیر آیه کریمه یسومونکم
سوء العذاب یذبحون ابناءکم گفته‌اند که سبب آنکه در سوره بقره بی‌واو
است در سوره ابراهیم بواو و یذبحون ابناءکم عطف بر یسومونکم آنست که در این سوره ملاحظه
آن شده است که ذبح کردن فرزندان بجنسش فوق مرتبه عذابست و شدت آن زیاده بر آن پس گویا
جنس آن مغایرت با جنس عذاب و در تحت جنس او مندرج نیست و ما یتقرب الی عبدی بشیء
احب الی مما افترضت علیه از این کلام صریحست که افعال واجب ثواب زیاده است

بر افعال سنت چنانچه عنقریب تفصیل بیان خواهد شد و عموم موصول شامل است واجب بالاصاله را
و واجبی که مکلف خود بسبب نذر یا یمین و امثال آن بر خود واجب کرده باشد اگر گویند مدلول این کلام است
که غیر واجب نزد خدای تعالی دوست‌تر نیست از واجب نه آنکه واجب دوست داشته‌تر است از
غیر واجب تا تصریح در آن معنی باشد که مذکور شد چه تواند بود که هر دو مساوی یکدیگر باشند جواب این سخن
که آنچه ارباب لسان می‌فهمند با دقت مرتبه واجبست بر غیر واجب چنانچه اگر گفته شود که در شهر کسی بهتر (ازین کلام)
از زید نیست کسی از آن نخواهد فهمید مگر این معنی که زید از جمیع اهل شهر بهتر است نه آنکه بهتر از وی کسی در
شهر نیست و میتواند بود که مساوی او باشد و اراده کردن این معنی از مثل این کلامی دور از کثرت با غایت بعید
است و انه لیتقرب الی بالنوافل حتی احبه نوافل جمع نافلات و مراد بنافله عمل
غیر واجبیست که خاص از برای خدای تعالی باشد خواه نماز باشد خواه غیر نماز و تخصیص آن بنمازهای سنتی
که بر نماز واجب زیاد است عرف جدیدست و موافق معنی لغوی نیست و اصطلاحی از اهل شرع بر آن
شده است و معنی دوست داشتن خدای تعالی بنده را آنست که حجاب بیگانگی را از پیش دل
او بردارد و تمکین دهد او را که بخدای تعالی نسبت میدهند چنانچه از پیش رفت اشاره و فایده است که
بر آن صفات مترتب نه باعتبار مبادی آن صفات و علامت دوستی خدای تعالی بنده را
آنست که توفیق دهد او را که قطع تعلق از دار غرور نموده بعالم نور که عبارت از عالم انس بخدا و اشتغال
اوست عروج نماید و از آنچه غیر اوست بالکلیه بریده شود و چنان شود که جمیع فکرها و خیالات او
یکی شود و بعد و دوری از میان او و خدا برداشته شود و بعضی از ارباب عرفان گفته‌اند که
اذا اردت ان تعرف مقامک فانظر فیما اقامک یعنی چون خواهی که بدانی مقام
خود را نزد پروردگار خود در نگر در آنچه ترا بر پای داشته است در آن فاذا احببته کنت
سمعه الذی یسمع به باید دانست که صوفیه و ارباب قلوب را در این مقام سخنان
روح افزا و اشارتهای عمیق است که مشام جان از استشمام روایح آن معطر است و کان
بجان از شنیدن محاسن آن روان پرور نهایتش در یافتن معنی آن همه کس را میسر نیست

و همچنین آنچه از آن مراد است هر کسی را معتقد ارنی بلکه پی بمقصود از آن نتوان برد مگر کسی که احشای خود را
با آتش تعب و ریاضت در اندازد و تن خود را در بوته تعب و محنت گدازد و از غش تعلقات پاک سازد
خود را بریاضت و تصفیه باطن بمشرب ایشان آشنایی دهد و بمطلب ایشان مربوط سازد و اما کسی که پی
به رموز ایشان نبرده و بمشرب ایشان آشنا نشده بواسطه گرفتاری بحظوظ فانیه دنیه و در افتادن
به لذات فانیه دنیه او را از شنیدن این کلمات خطری عظیم است از در افتادن بظلمات زندقه و
و گرفتار شدن بمهالک حلول و اتحاد تعالی الله عن ذلک علواً کبیرا و اما اینک
بیان میکنیم مقصود ایشان را ازین کلمات و ظاهر میسازیم مطلوب ایشان را ازین فقرات بر وجهی که فهم
آن بر تو آسان شود پس بدان که بعضی بر تو مشکل ماند و بسکوییم این سخنان کنایه از نهایت قرب
و نزدیکی بنده است به سید او و بیان غلبه و تسلط محبت الهی بر ظاهر و باطن و پنهان و آشکار او
حضرت عزت تعالی وحده العزیز والله اعلم آنست که من چون دوست داشتم بنده را از بندگان خود
میکشم او را بمقام الفت و مؤانست خود و میرسانم او را بعالم آشنایی و اتصال با خود و چنان میکنم
که فکر او همه مستغرق دریای اسرار ملکوتی گردد و حواس او حیران انوار جبروتی شود پس غایت درد
در مقام خویشتن اقدام جرأت او و عروج شود محبت و دوستی من رگ و پی و گوشت و خون او تا آنکه
خود را از غایب میبیند و حواس و قوای خود را در میان نمی بیند پس بجلب دوستی من پرده مغایرت
در هم درد و بآتش محبت من خرمن وجود او هم سوزد و بگوید بیش نظر و فکر دل و دو زبانم
یارست و همین یار و دگر هیچ تا آنکه چنان شود که گوش او سوای ذکر من نشنود و چشم او
بغیر مرا نه بیند بلکه گوش و چشم خود را از من بیند و چنانکه شاعر گوید شعر جنونی فیک لا یخفی
و نار الحب لا تخبو فانت السمع والابصار والارکان والقلب و یده التی یبطش
بها یبطش بکسر طا و ضم طا هر دو آمده یعنی با وجه و در اصل از بطش یعنی اخذ بعنف و قدری است خود است
و میباید دانست که این حدیث از احادیث صحیحه است و چنانچه بطریق شنیده که مثل آن صحبت رسیده
و در میان اهل سنت نیز استشهار تمام دارد و ایشان نیز با اندک تغییری در صحاح خود آورده اند و برین

از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اند که اِنَّ اللهَ تعالی قال مَنْ عادی لی وَلِیّاً
فَقَدْ اٰذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ وَما تَقَرَّبَ اِلَیَّ عَبْدی بِشَیْءٍ اَحَبَّ اِلَیَّ مِمّا افْتَرَضْتُ عَلَیْهِ
وَما یَزالُ الْعَبْدُ یَتَقَرَّبُ اِلَیَّ بِالنَّوافِلِ حَتّی اُحِبَّهُ فَاِذا اَحْبَبْتُهُ کُنْتُ سَمْعَهُ
الَّذی یَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذی یُبْصِرُ بِهِ وَیَدَهُ الَّتی یَبْطِشُ بِها وَرِجْلَهُ الَّتی یَمْشی
بِها اِنْ سَأَلَنی لَاُعْطِیَنَّهُ وَاِنِ اسْتَعاذَنی لَاُعیذَنَّهُ وَما تَرَدَّدْتُ فی شَیْءٍ اَنَا
فاعِلُهُ کَتَرَدُّدی فی قَبْضِ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ یَکْرَهُ الْمَوْتَ وَاَکْرَهُ مَسائَتَهُ
وَلابُدَّ لَهُ مِنْهُ یعنی کسی که دشمنی کند با دوست من بتحقیق که اذن میدهم بحرب او
یعنی او را در معرض حرب خود در می آورم و نزدیک نمیشود بمن بنده من بچیزی که نزد من دوست‌تر
باشد از آنچه واجب ساخته ام آن را بر او و همیشه نزدیکی میکند بنده من بسوی من باعمال سنتی
تا آنکه دوست دارم او را پس چون دوست دارم او را گوش او میشوم که بآن میشنود و چشم
او میشوم که بآن می بیند و دست او میشوم که بآن بر میدارد و پای او میشوم که بآن راه میرود
و هرگاه از من چیزی طلبد با و عطا میکنم آن را و هرگاه پناه میبرد بمن پناه میدهم او را و
و تردد نکرده ام در چیزی که هرگز من فاعل آن باشم مثل ترددی که مرا دست میدهد در وقت
گرفتن نفس مؤمن که ناخوش می آید مرگ را و او مرا ناخوش می آید ناخوش آمدن او از
مرگ و او را از آن گریزی نیست نمایش اول نسبت تردد بجناب تعالی که این حدیث
متضمن آنست چنانچه ظاهر نسبت محتاج بتوجیه و تأویلیست و بر چند وجه تأویل آن کرده اند
اول آنکه در کلام چیزی مقدر شده باشد و تقدیر کلام این باشد که لو جاز علی التردد ما
ترددت فی شیء یعنی اگر بر من تردد آمد شد خاطر روا میبود تردد آمد شد خاطر نمیداشتم هرگز در
چیزی مثل تردد آمد شد خاطری که در وفات مؤمن میداشتم دوم آنکه چون عادت برین جاری
شده است که از اهانت کسی که احترام و عزت او را لازم داند و خاطر را تعلقی با او باشد مثل دوست
نزدیک و یار موافق تردد خاطر بهم رسد بلکه چون بخاطر بگذرد که مدتی با او رسیده در خاطر جای می

یابی اگر تردد وی آمد شدی در خاطر بهم رسد و میتواند بود که تغیر کند از تو چیز و احترام او بحصول تردد
حال ساز آن او از خواری و مذلت او بعدم حصول تردد در آن عمل پس بنابرین میتواند بود که مراد حضرت عزت
تعالی شانه ازین کلام و امثال آن آن باشد که هیچکس از مخلوقات مرا از روی قدر و منزلتی و حرمتی نیست مثل
قدر و منزلت بنده مؤمن و حرمت او و کلام از قبیل استعاره تمثیلیه بوده باشد که معنی آن در ضمن شرح
بعض احادیث سابقه سبق ذکر یافت **سیوم** در حدیث وارد است از طریق خاصه و عامه که خدای
تعالی در وقت احتضار بنده مؤمن ظاهر میسازد بر او از لطف و نوازش و بشارت بجهت و
امثال آن آنقدر که کراهت مرگ از طبیعت او زایل میشود و او رغبت تمام بانتقال ازین عالم فانی
بعالم باقی بهم میرساند پس کم میشود و بعضی آن ابدا و تشویش او از الم مرگ و مصاحبت آن و چنان میشود
که او اسباب رضا بردن بهم میرساند و رغبت تمام بآن حاصل میشود پس تشبیه کرده است خدای تعالی این
معامله را بمعامله کسی که اراده کرده باشد که المی برساند بدوستی و معتقد آنکه در عقب آن نفع عظیمی باو عاید
شود پس تردد داشته باشد در آنکه بچه نحو این الم را باو برساند که باو آزار بسیاری نرسد و همیشه رعایت
و محسنات میکند باشد و بعضی که آن الم در عقب دارد و ذکر میکرده باشد تا آنکه او بآن رغبت تمام
بهم رساند و الم مذکور را بر خود راحت انگارد و درین صورت نیز کلام از قبیل استعاره تمثیلیه خواهد بود
**نمایش دوم** بنابر باشد که توهم منافات و تخالف شود میان این حدیث و امثال این احادیث
که دلالت دارند برآنکه مؤمن خالص را مردن ناخوش می آید و رغبت تمام بحیات دارد و میان آنچه از
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که من احب لقاء الله احب الله لقاءه
و من کره لقاء الله کره الله لقاءه یعنی کسی که دوست دارد لقای خدای تعالی
که بعد از مفارقت روح از بدن میسر خواهد بود دوست میدارد خدای تعالی نیز لقای او را و کسی که
ناخوش آید او را لقای خدای تعالی و بمرگ رغبت ننماید خوش ندارد خدای تعالی لقای او را و جزا
بسزا داده چه حدیث مذکور بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه مؤمن خالص کراهت از مردن ندارد
همیشه شباهت رغبت وصل بآن می دارد بواسطه رغبت و دوستی که بلقای الهی دارد و سیما که

آن بو

ابن م
آن بمردن حاصل میشود چنانچه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که میفرمود والله ان
ابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه یعنی بخدا سوگند که پسر ابوطالب انس بموت
و الفت بمرگ بیشتر است از مؤانست و الفت طفل بپستان مادر خود و نیز فرموده اند در وقتی که ضربت ابن
ملجم ملعون باآنحضرت رسید که فزت و رب الکعبه یعنی فوز یافتم و بنعیم ابدی رسیدم بپروردگار
کعبه و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری این اشکال بر این نحو جواب گفته است که دوستی لقای
الهی مقید بوقتی دون وقتی نیست پس میتواند بود که دوستی مذکور در حال احتضار و هنگام مشاهده آنچه
مطلوب او است بهم رسد چنانچه روایت شده است در طریق ما از امام جعفر صادق علیه السلام و روایت
کرده اند ایشان در صحاح خود از پیغمبر که آنحضرت فرموده اند من احب لقاء الله احب
الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه قیل یا رسول الله انا لنکره
الموت فقال لیس ذلک ولکن المؤمن اذا حضره الموت بشر برضوان الله
و کرامته فلیس شیء احب الیه مما امامه فاحب لقاء الله واحب الله لقاءه و
ان الکافر اذا حضره بشر بعذاب الله فلیس شیء اکره الیه مما امامه کره لقاء الله
الله لقاءه م
الموت
یعنی کسی که دوست دارد لقای الهی را حضرت عزت نیز دوست میدارد لقای او را و کسی که ناخوش
آید او را لقای خدای تعالی خدای تعالی نیز ناخوش میدارد لقای او را گفت شخصی که ای رسول خدا
بدرستی که ما ناخوش میداریم مرگ را و بآن رغبت نمیداریم پس حال ما چون خواهد بود حضرت
فرمودند مراد مرگ نیست ولیکن مؤمن را چون وقت احتضار و حال نزع روح رسد بشارت میدهند
او را برضای الهی و نوید و نوازش خدای تعالی و او را بدخول بهشت و آمرزش گناهان پس او را در آن
حال هیچ چیز دوست تر از آنچه در پیش او است نخواهد بود پس دوست خواهد داشت لقای خدای
تعالی و خدای تعالی دوست خواهد داشت لقای او را و کافر را چون وقت احتضار در رسد خبر میدهند
او را بعذاب الهی که از برای او مهیا و آماده شده است پس هیچ چیز نزد او دشمن تر نخواهد بود
از آنچه در پیش او است پس کاره خواهد بود لقای خدای تعالی و مکروه خواهد داشت خدای تعالی

لقای او را و بعضی گفته اند که مرگ عین لقای الهی نیست پس مکروه بودن آن بواسطه زیادتی آن
چیزی که لازم آنست مستلزم کراهت لقای تعالی نیست و این ظاهر است و دیگر دوستی حق
تعالی موجب تحصیل استعداد میشود مر لقای او را بسبب قیام باعمال صالحه و دیگر داریست که فمن
کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و این معنی لازم دارد کراهت
مرگ را چه باعث انقطاع عمل صالح میشود و بالجمله این حدیث چنانچه از ترجمه اش ظاهر شد
صریحست در آنکه واجب افضل است از سنت و در اقدام بآن ثواب بیشتر است و شیخ شهید علیه
الرحمه و بعضی دیگر از علما چند موضع را از آن استثنا کرده اند که در آن موضع سنت افضل است
از واجب اول ابرای ذمه مفلس از قرضی که بر ذمه او باشد چه آن سنت است باتفاق و مهلت
دادن در گاهی که افلاس او ثابت باشد واجب و حال آنکه ابرا افضل است از امهال و ثواب آن
بیشتر دوم مبتدی کردن بسلام چه آن افضل است از جواب دادن سلام و حال آنکه جواب سلام
واجبست و سلام سنت سیوم اعاده کردن نمازی که تنها گذارده شود گاهی که جماعت منعقد شود
چه ثواب آن چنانچه حدیث بآن ناطقست بیست و هفت درجه از ثواب نماز تنها در پیش است
و حال آنکه اعاده سنت و آن واجب چهارم نماز کردن در اماکن شریفه مثل مساجد و حرم‌ها
و روضات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین چه ثواب آن با آنکه نماز در آن اماکن
گذاردن سنت بیشتر است از نمازی که در غیر آن گذارند پنجم خشوع و تانی در نماز
سنت با آنکه تجویز کرده اند که بجهت آن ترک کند سرعت مبادرت بنماز جمعه را که واجبست و اگر چه
چنان شود که بعضی از نماز جمعه او فوت شود و نخواهد او را بالزام جزائیه دریافت و در استثنای
بعضی ازین مواضع از حکم مذکور جای مناقشه است و وجه مناقشه در حاشیه بدین وجه بیان شده
که در موضع اول میتوان گفت که واجب ترک مطالبه معسر است خواه در ضمن ابرا متحقق شود و
خواه در ضمن امهال پس ابرا فرد واجب باشد مثل امهال نه سنت و همچنین در موضع چهارم
گذاردن نماز واجبست خواه در مواضع مذکور واقع باشد و خواه در غیر آنها پس گذاردن در

آن موضع

آن موضع فرد واجب باشد که بر فرد دیگر رجحان دارد نه سنت نهایتش تخصیص آن مکان بمزیت
باشد و این لا نسلم که از وجهی افضل باشد و در وجه سیوم گفته اند جایز است که نماز اعاده را نیت وجوب
کند پس میتواند بود که زیادتی ثواب مذکور گاهی باشد که بنیت وجوب گذارده شود و شیخ
نیت کند بعد از نیت وجوب واجب خواهد بود و سنت نهایتش مقصد کردن بوجوب یکی را که ایجاب
آن معلوم باشد خالی از اشکالی نیست حدیث شصت و ششم روایت شده است
بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه از پدرش علی بن بابویه از محمد بن
القاسم ماجیلویه از محمد بن علی الصیرفی از نصر بن مزاحم منقری که از ممدوحین رجالست از عمرو
بن سعد از فضیل بن خدیج از کمیل بن زیاد النخعی که گفت کنت مع امیر المؤمنین
علیه السلام فی مسجد الکوفة وقد صلینا عشاء الآخرة فاخذ بیدی حتی خرجنا
من المسجد فمشی حتی خرج الی ظهر الکوفة لا یکلمنی بکلمة فلما اصحر تنفس
الصعداء ثم قال یا کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها
احفظ عنی ما اقول لک الناس ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاة
وهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور
العلم ولم یلجؤا الی رکن وثیق یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسک
وانت تحرس المال والمال تنقصه النفقة والعلم یزکو علی الانفاق یا
کمیل العلم دین یدان الله به یکسب الانسان الطاعة فی حیاته وجمیل
الاحدوثة بعد وفاته یا کمیل مات خزان الاموال والعلماء باقون
ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة وامثالهم فی القلوب موجودة آه آه ان
ههنا واشار علیه السلام بیده الی صدره لعلما جما لو اصبت له حملة بلی
اصبت له لقنا غیر مامون یستعمل آلة الدین فی الدنیا ویستظهر بحجج
الله علی خلقه وبنعمه علی عباده او منقادا لحملة الحق لا بصیرة له فی احنائه

ينقدح الشك في قلبه بأول عارض شبهة ألا لا ذا ولا ذاك أو منهوماً باللذة
سلس القياد للشهوات أو مغرى بالجمع والادخار ليسا من رعاة الدين في شيء
أقرب شبهاً بهما الأنعام السائمة كذلك يموت العلم بموت حامليه اللهم بلى لا
تخلو الأرض من قائم لله بحجة إما ظاهر مشهور أو مستتر مغمور لئلا تبطل
حجج الله وبيناته أولئك والله الأقلون عدداً الأعظمون خطراً بهم يحفظ
الله حججه وبيناته حتى يودعوها نظراءهم ويزرعوها في قلوب أشباههم
هجم بهم العلم على حقائق الأمور وباشروا روح اليقين فاستلانوا ما استوعر
المترفون وأنسوا بما استوحش منه الجاهلون وصحبوا الدنيا بأبدان
أرواحها معلقة بالمحل الأعلى أولئك خلفاء الله في أرضه والدعاة
إلى دينه آه آه شوقاً إلى رؤيتهم ثم نزع يده من يدي وقال انصرف إذا
شئت **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و بینش و انجام **آغاز** نقل بود و بیش

**بینش اول** خلاصه کلام کمیل بن زیاد رضی الله عنه آنکه در خدمت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بودم در مسجد کوفه در حالتی که گذارده بودیم با هم نماز خفتن را پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام همچنان میرفتند تا آنکه به پشت کوفه برآمدند و در این مدت با من یک کلمه سخن نکردند پس
چون بصحرا در آمدند یعنی از روی حزن بر آورده رو به من خطاب در آوردند و فرمودند ای
کمیل به درستی که این دلها ظرفهاییست مر علوم و معارف را پس بهترین آنها دلیست که
واگیرنده تر و نگاه دارنده تر باشد یاد گیر از من آنچه من میگویم ترا به درستی که مردم بر سه قسمند دانشمند
خدایی و آموزنده علوم بقصد حصول نجات و رستگاری در آخرت و گمی چند عوام که پیروند از ضعف
عقیده خود و اتباع هر شبانی که بواسطه راندن گوسفندان میکند که از آنکه هر کس ایشان را بجانبی
بخواند تابع او میشوند و حالت این دارند که مخرق از سطل تیز گشته مایل میشوند بسمت استقامت
هر بادی که بر ایشان میوزد و روشنی نمیگیرند بنور علم و دانش و پناه نمیبرند برکن استوار که علم و

دانش ایشان ای کمیل علم بهتر از مالست زیرا که علم نگاهبانی تو میکند و ترا میباید نگاهبانی مال
کرد و مال ببخشش کردن کم میشود و علم ببخشش کردن زیاده میشود ای کمیل علم طاعتیست که اطاعت
کرده میشود و بآن خدای تعالی را حاصل میکند انسان اطاعت در ایام حیات او یعنی باعث این
میشود که او طاعت خدای تعالی کند یا مردم اطاعت او نمایند و نیکنامی و مدح و ستایش را
بعد از وفات او ای کمیل ذخیره کنندگان مال مرده‌اند و علما تا آخر دهر خود همچنان باقی اند و باقی
خواهند بود مادام که دنیا باقیست بدنهای ایشان در میان نخواهد بود اما مثالهای ایشان در دلها
جای خواهد داشت آه آه بدرستی که اینجا و اشارت کردند حضرت امیر به دست مبارک به سینه
خود هر آینه علم بسیار مخزونست اگر می یافتم جمعی را که حالت بر داشت آن داشته باشند
یعنی اگر می یافتم هر آینه بذل میکردم بایشان و لیکن می یابم آنچنان کسی که بواسطه آن
مغرور هم می یافت میشود و بواسطه تحمل آن فهیم زیرکی که محل اعتماد نیست بکار میبرد
در دنیا آنچه در دین بکار می باید برد و تفوق و برتری میجوید بسبب آلایی که در معرفت خدا حاصل
کرده است و بسبب نعمتی که از جانب خدا باو رسیده بر بندگان او یا کسی که مطیع و منقاد
حق است و فرقه دینداریست لیکن بصیرتی آن ندارد که باطراف و جوانب سخن تواند رسید
و غور و عمق بسیار در دقایق علوم تواند نمود و باول شبهه که او را عارض شود شک بخاطر
او راه می یابد هر آینه نه این و نه آن یا کسی که حریص بلذتهای فانیست و بی ملاحظات
اندامور شهوانی یا کسی که فریفته جمع کردن و ذخیره کردن مالست نیستند از نگاهبانان
یعنی حریص بلذات و فریفته جمع و ادخار از متکفلان امر دین در هیچ چیز یعنی ایشان را
لیاقت و قابلیت اهل بودن امری از امور دین نیست و نزدیکترین کسی شباهت ایشان
حیوانات چرنده اند و همچنین علم میمیرد و علم بمردن بردارندگان آن یعنی همچنانکه
معدوم میشوند جمعی که برتبه دانشمندی رسیده اند و کسب علوم و معارف الهی نموده اند
علم نیز معدوم میشود چه هر کس بهره ایشان از آن که دیگری نیست آری و لیکن خالی نمیماند

روی زمین از کسی که اقامت دلایل و حجج الهی تواند نمود و عالم باوامر و نواهی او تواند بود یا ظاهری باشد
و مشهور یا مخفی و مستور تا حجتهای خدای تعالی بر مردم مرتفع نشود و چند باشند آن از ایشان ... اما کجا باشند
آن گروه ایشان بخدا قسم که کمترین مردم اند از روی عدد و بزرگترین ایشان اند از روی قدر و مرتبت
ایشان از همه بیشتر است و عدد ایشان اندک ... با ایشان نگاه میدارد خدای تعالی حجتهای
خود را و امر دین را تا آنکه بسپارند آنرا بجمعی که مانند ایشان باشند و بکارند تخم آنرا در دلهای امثال
خود که اطلاع داده است ایشان را علم لدنی بر حقایق اشیا چنانچه هر چیز را میدانند که در نفس او
چه چیز است و دریافته اند راحت یقین را و سهل و آسان ... ایشان را آنچه دشوار و مشکل شمرده و آسان
کرده اند بر خود آنچه ارباب تنعم و اهل دنیا مشکل داشته اند آنرا از ترک لذات دنیه و قطع تعلق
از دنیا و زخارف آن و ملازمت خاموشی و بیداری شب ... و انس گرفته اند با آنچه وحشت
دارند از آن جاهلان و صحبت میدارند با دنیا به بدنهایی که روحهای ایشان متعلق بعالم بالا است
ایشان خلیفهای خدا اند در زمین او و خوانندگان مردم اند بدین او آه آه ... شوقی که مرا بدیدن
ایشان است بعد از آن دست مبارک از دست من جدا کرده و فرمود هر وقت که اراده رفتن
داشته باشی بپیش ده ... فلما اصحر اصحار در لغت ... قال فی الصحاح
اصحر الرجل ای خرج الی الصحراء تنفس الصعداء صعدا بضم صاد و فتح عین بی نقط
و مد الف نوعی از نفس است که از روی حزن بر آید و نصبش بحسب ترکیب بر مفعول مطلق
بودنست که از برای نوع می باشد مثل جلست القرفصاء و قرفصا بضم قاف و فا
نوعی از نشستن است یا کمیل کمیل مذکور از اعاظم اصحاب امیر المؤمنین ع و محرم
راز بوده در زمان حجاج بن یوسف در دست او کشته شد بعد از آنکه امیر المؤمنین ع از آن خبر
داده بود ان هذه القلوب اوعیة وعا بکسر واو بمعنی ظرفست و وعی الشیء یعیه بمعنی
حفظ و جمع که اوعاها فخیرها اوعاها بمعنی احفظها و اجمعها باشد عالم
ربانی یای ربانی یای نسبت که ربانی بمعنی منسوب برب باشد و زیاده شدن الف و

نون پیش از یا بر خلاف قیاسیست مثل رقبانی و مراد بربانی کسیست که در شناخت پروردگار
خود معرفت بسیاری حاصل کرده باشد قال فی الصحاح الربانی المتاله العارف بالله تعالی
و صاحب قاموس نیز موافق او گفته و صاحب کشاف ربانی که تفسیر این آیت میکند که و لکن
کونوا ربانیین ذکر کرده است که الربانی هو شدید التمسک بدین الله تعالی و طاعته
یعنی ربانی کسیست که نهایت تعلق در طاعت خدای تعالی داشته باشد و مستند قول خود ساخته است
کلام محمد بن الحنفیه را بعد از فوت عبد الله عباس که گفت الیوم مات ربانی هذه الامة
یعنی امروز مرد ربانی این امت و شیخ ابو علی طبرسی در مجمع البیان آورده که الربانی هو الذی
یرب امر الناس بتدبیره له و اصلاحه ایاه یعنی ربانی کسیست که نظام بامور مردم میدهد
و اصلاح میدهد حال ایشان باصلاح و متعلم علی سبیل نجاة یعنی آموزنده علم بقصد حصول نجات
یعنی مقصود او از آموختن علم نجات یافتن در آخرت باشد از مهالک و آفات آن نه از تحصیل
حظوظ دنیا و لذات آن چنانچه بیشتر اکثر ابنای این زمانست و همج رعاع همج جمع همجة است
و همجه مگس کوچکی را میگویند که بر روی چشم حیوانات می نشیند استعاره کرده اند حضرت آنرا
بواسطه جهال عوام از روی حقیر داشتن و خواری ایشان و مراد برعاع بفتح را و عین بی نقطه عوام
الناس مردم اوباش و دزد است اتباع کل ناعق نعیق آواز چوپانست که در وقت
راندن گوسفندان بکار میبرد و آواز کلاغ را نیز میگویند و مراد اینست که ایشان بواسطه عدم ثبات
خود بر عقیده از عقاید و تزلزلی که در امر دین خود دارند تابع میشوند هر کس ایشان را برای بعضی
و اعتقاد میدارند که هر کس خوبی میکند خواست و پیرو او میباید شد و گول هر کس میخورند
و نمیدانند که حق کدام است و باطل کدام و محق کیست و مبطل که و شاید که این قسم از مردم را بتصغیر
جمع آوردن دو قسم اول را بصیغه مفرد از آن بابت باشد که این صنف از مردم بسیار اند و آن
دو صنف کم و اما علم فالعلم یزکو علی الانفاق زکوة اینجا بمعنی نمو کردن و زیاده
شدنست و علی قسیم اند بود که بمعنی مع مستعمل باشد چنانچه در آیه کریمه و ان ربک

و ان ربک

لذوا مغفرة للناس على ظلمهم گفته‌اند که بمعنی مع ظلمهم است و تسبیو اند بود که از برای سببیه و
تقلیل باشد چنانچه مذکور شد و لتکبروا الله علی ما هدیکم گفته‌اند که بمعنی استعمال
یافته و معنی آیه آنست و لتکبروا الله بسبب هدایة ایاکم یعنی به بزرگی یاد آورید خدای را بسبب
که شما را کرده است العلم دین یدان الله به این اینجا بمعنی طاعت و تنوین از برای
تعظیم است یعنی علم طاعت بزرگیست که اطاعت خدای تعالی در ضمن آن حاصل است یکسب الانسان
الطاعة یکسب بضم یا از باب افعال مراد آنست که در قسمت اول مذکور شد و جمیل الاحدوثة
یعنی سخنان نیکو و مدح و ستایش احدوثه مفرد احادیث است همچو اضحوکه و اراجیف و امثالهم فی القلوب
موجودة امثال جمع مثل بفتح میم و ثاء و مثل و اصل بمعنی نظیر و شبیه است بعد از آن شایع شده است
استعمال آن در کلامی که بر زبانها آید و آن را شهرت باشد اشارت بامر مشهوری که مورد خاص داشته باشد بعد از آن
استعمال کرده‌اند در کلامی که شأنی و غرابتی داشته باشد و اینجا باین معنی مستعمل است یعنی حکم و مواعظ ایشان
در دلهای مردم محفوظ خواهد بود که بآن عمل میکرده باشند در روایات لو اصبت له حملة جمع حامل بفتح
جمع حامل است یعنی کسانی که اهلیت و قابلیت تحمل آن داشته باشند و جواب لو در کلام محذوف است و کلام
در این تقدیر است که لو اصبت ذلک لبذلته لهم یعنی اگر می یافتم آنچنان کسانی که اهلیت قابلیت
داشته باشند بذل میکردم این علم بسیار را بایشان بلی اصبت له لقنا لقن بفتح لام و کسر قاف یعنی
زیرک و فهم است مشتق است از لقانه که بمعنی نیکو فهمیدنست یستعمل آلة الدین فی الدنیا یعنی
میکرداند علم را که آلت و سبب فوز بسعادات ابدیه دینیه است وسیله حصول لذات بدنی و حظوظ نفسانی
دنیوی مثل زیاده کردن مال و حصول جاه و جلال و اقبال خلایق و میل خاطرها بسوی او لا بصیرة
له فی احنائه احنا بفتح همزه و حای بی نقطه و بعد از آن نون جمع حنو است بمعنی جانب قال فی
الصحاح الحنو واحد الاحناء و هی الجوانب یعنی نیست او را بصیرت اگر باطراف و جوانب
و انواع مسائل غامضه و دقایق آن تا امر کرده در بعض نسخها فی احیائه واقع شده بکسر همزه و سکون حای بی نقطه
و بعد از آن یای دو نقطه زیرین یعنی او را بصیرت تمام نیست که آزاده و اینجا در مقام فروخت و تا بیدان

و تا آیدا الا ولا ذاک یعنی نه منقاد بی بصیرت را اهلیت آنست که علم حق را یاد و حمل نمودن و نه بزرگ
و هنیم را که محل اعتماد نیست و این کلام جمله معترضه است میان معطوف و معطوف علیه او منهوما باللذة
با حرص بلذتها و ابنه و رکشش کننده در تحصیل آنست قال فی الصحاح نهم بکذا فهو منهوم ای مولع
به و منهوم در اصل لغت بمعنی کسیست که از طعام سیر نشود و مناسبت بیّن المعنیین ظاهر است سلس
القیاد للشهوات یعنی سهل الانقیاد کسی که بی توقف تامل در عاقبت امور مباشر مشتهیات
نفس میشود و لذات بدنی میکرد او مغرماً بالجمع و الادخار اغرا بمعنی حریص ساختن و بر انگیختن
است چنانکه میگویند اغریت الکلب بالصید یعنی بر انگیختم سگ را جانب شکاری و حاصل
معنی آنکه یا حریص کردن جمع مال است و مایل ذخیره کرده است آن چنانچه کویا شخصی او را بر انگیخته و حریص
برآن ساخته لیسا من رعاة الدین فی شیء رعاة بضم راء جمع راعیست بمعنی والی و حاکم یعنی هیچ
کدام از منهوم بلذات و مغری بجمع و ادخار از والیان دین مستند یعنی ایشان را قابلیت و اهلیت آن
نیست که متولی امور دین باشند و درین کلام اشاره بآنست که دانشمند حقیقی و والی است یعنی
امور دین منوط برای و دست اوست که آنچه گوید بآن عمل باید کرد و آنچه نهی کند از آن احتراز باید
جست مخفی نماند که حضرت امیر درین حدیث تقسیم ساخته‌اند جمعی را که احتمال تعلم و آموختن علم از
ایشان میرود بر چهار قسم اول جمعی از ارباب فسق و فجور که با آنکه اعتقاد و فهم آن دارند دیگر
آن سهولت میتوانند کرد اراده نمایند بآن رضای خدای تعالی را و بقصد قربت متوجه تحصیل علم نشده
بلکه علم ایشان جهتی بر بازی شهوات میان خلق است و علم خود را دامی ساخته‌اند که بآن مطالب
و حصول لذات بدنی و شهوات نفسانی را دوم جماعتی که از اهل صلاح بیدا شده و پیرامون
فسق و فجور نمیگردند اما نیست ایشان را بصیرت آن نیست که بمرتبه تحقیق توانند رسید و بر رموز او
کلام اطلاع توانند یافت بلکه همین بظاهر آن بسنده باول شبهی که بایشان وارد شود و شک
تزلزل بخاطر ایشان راه می یابد و در حال از راه میگردند سیم گروهی که علم را وسیله مطالب دنیوی و افنا

بیان خلق و شهرت خود نیفتادند و آنجماعت که بصیرت فهم سخن نداشته باشند و باطراف
و جوانب کلام ثقة العدل نرسیده‌اند لیکن گرفتار شهوات گشته‌اند و در دست و پای حیرت و شبهه‌ای تحیر
و ذلیل و در سبیل لذات موهومه و اهویه فرو رفته‌اند چنانچه همگی اوقات ایشان صرف آن
بشود و بکار دیگر نتوانسته پرداخت **چهارم** جمعی که از صفات ذمیمه مذکوره خلاصی یافته‌اند و سلوک
براه راست و طریق حق اختیار خود کرده‌اند لیکن بصفت ناخوش دیگر گرفتار شده‌اند که آن حب مال
و میل بدنیات دون و ذخیره گذاشتن و بسیار کردن مال است بجهت ساخته علم و وسیله این مبادی
پس لازم است که کسی که طالب علم حقیقت است اول نفس خود را از لوث اخلاق ذمیمه و
اوصاف ناپسندیده بشست و شوی بدهد زیرا که دانش و علم عبادت دلست و بجای نماز او
و چنانچه نماز که وظیفه جوارح ظاهر است درست نیست مگر بپاک ساختن اعضای ظاهری از آلایش
جنب و کثافات همچنین عبادت دل و نماز او درست نیست مگر بپاک ساختن آن از آلایش اخلاق ذمیمه
و نجاست اوصاف خسیسه كذلك يموت العلم بموت حامليه یعنی چنانچه جمعی
که اهلیت تحمل علوم حقیقی و ذوق اکرمش معارف الهی دارند معدوم میشوند و زوال میپذیرد علوم و معارف
مذکوره نیز در معرض فنا و زوال است و بمردن علما و ارباب عرفان علم و معرفت برطرف میشود زیرا که نمی
آید که آنجماعت کسی را که در وقت رفتن نوبت خود علم خود را بایشان سپرده و چنان کرده که بعد از ایشان
تا اثر دانش ایشان باقی ماند چون نمی‌باید که سلسله علم و معارف بالکلیه انقطاع یابد و ما دام که نوع
انسان با هستی بماند نزد آن در میان خلق باشد بلکه ناچار است در هر زمانی که نگاه دارنده
دین و حافظ علوم و معارف آن باشد چنانچه مقتضای قواعد ارباب عدل و تخیلات حضرت زمان با
کرده حضرت این کلام را با یکه اللهم بلى لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا
مشهورا و اما خائفا مغمورا یعنی آری خالی نماند روی زمین از امامی که برپای دارد دلایل دین
حق و آثار علوم حقیقی و معارف الهی را اظهار بعنوان چنانچه مثل امامت حضرت امیرالمؤمنین در ایام خلافت

ظاهری ایشان که جمیع اهل اسلام از مخالف و موالف بر آن اتفاق دارند یا بعنوان خفا و
بر وجه پنهان بی آنکه متظاهر بدعوت امامت و رعایت مراسم آن باشند مثل امامت آن
حضرت در زمان خلفای دیگر که پیش از ایام مذکور بودند و مثل حالت امامی که از ذریه آن
حضرت بر وجه مخفی بامر امامت قیام داشتند و نتوانستند اظهار نمود و چنانچه درین زمانست
از غائب صاحب الامر که و چنانچه آن حضرت از نظر خلایق تا وقتی که اراده الهی تعلق
بظهور او بگیرد هجم بهم العلم على حقائق الامور و باشروا روح اليقين
بعد از آن شروع کرده‌اند حضرت در ذکر اوصاف امامان مذکور و فرموده‌اند که ایشان جمعی اند
که اطلاع یافته‌اند بعلم لدنی که محتاج بتعلیم و تعلم نیست بر حقایق اشیا آنچنانچه هست از
محسوسات و معقولات و منکشف شده است بر ایشان آنچه در پرده اختفا محجوب و مختفی بود و
پس جمیع آنرا دانسته‌اند و چنانچه هست در نفس الامر بعین الیقین مشاهده کرده و ایشانرا
شک و تردد در آن باقی نمانده و دلهای ایشانرا اطمینانی تمام بهم رسیده و ارواح
ایشان از یکه آن استراحت یافته و عبارت این حالت حکمت حقیقی که در قرآن
وارد است فمن يؤت الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا یعنی هر کرا حکمت دادند و
درستی که داده شده است باو چیز بسیار و روح بفتح را چنانچه گذشت یعنی راحت و
استلانوا ما استوعر المترفون و عر بفتح واو و سکون عین در اصل لغت بمعنی زمین
سخت و ناهموار است در مقابل سهل و از آنجا اخذ کرده بمعنی مشکل استعمال میکنند قال
في الصحاح يقال جبل وعر و وعر صعب و عر و شرف بمعنی منعم است ماخوذ از ترفه بمعنی نازکی
بمعنی نعمت یعنی آسان ساخته بر خود آنچه ارباب تنعم بر خود مشکل ساخته‌اند از آن مثل ترک
شهوای بدنی و قطع تعلقات دنیوی و مداومت خاموشی و بیداری و تحمل گرسنگی و
احتراز از آنکه ساعتی عمر عزیز ایشان صرف شود در چیزی که موجب زیادتی قرب الهی و
قربت ایشان در آن نباشد و مثال از آنچه شعار و دثار زهاد و اصحاب عرفانست و

صحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی یعنی کاملان از دار
دنیای خود معلق باین خرابه صحبت کرده اند اما ارواح ایشان بمشاهدهٔ جمال الهی پیو
بدنهای ایشان اگرچه در صحبت ارباب دنیا و ابنای زمانست ارواح ایشان معلق است در عالم بالا
با ملاء اعلی که ملائکهٔ مقربین و ارواح قدسی اند وحسن اولئک رفیقا اولئک خلفاء
الله فی ارضه معرفت شناختن مسند الیه درین فقره باسم اشارت بواسطهٔ آنست که دلالت
کند بر آنکه ایشان سزاوارند بآنکه این صفات بایشان اسناد یابد بواسطهٔ اتصاف بصفاتی
که پیش گذشت چنانچه در تفسیر آیهٔ کریمهٔ اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون
تعریف مذکور مفسرین برین نحو گفته اند آه آه شوقا الی رؤیتهم هیچ شک نیست در آنکه
آن حضرت مبدا ایشان در مرتبهٔ اعلی بوده است زیرا که حضرت عالم است و حضرت امیر المؤمنین
که بعد از پیغمبر صلعم آه ارباب عرفان و مقتدای اصحاب هدایت و اهل ایقان بوده است چنانچه از
مشکات انوار معرفت او مقتبس و از انوار ارشاد و هدایت مستفیض بوده اند پس بالضروره نفس نفیس
همیشه مشتاق مشاهدهٔ جمال ابنای جنس خود بوده و خاطر مبارکش را میل تعلق در یافت لقای اصحاب
طریقهٔ خود سلام الله علیهم اجمعین تماشی اول استفادت آنچه این حدیث اشعار بآن دارد که
روی زمین هرگز خالی نباشد از امامی که موصوف بصفات مذکوره باشد و همچنین آنچه مشهور است
مشهور من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة است که متفق علیه سنی
و شیعه است یعنی کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را میرد مردن ارباب جهالت و جمعی که
ازین یگانه اند بنا بر مذهب امامیه که قایلند بآنکه امام زمان ایشان امام محمد مهدی است علیه السلام
ظاهر است و مخالفان ایشان از اهل سنت و جماعت درین باب تشنیع بسیار بر ایشان میکنند میگویند
امامی که وصول باو کسی را ممکن نباشد و فرا گرفتن مسایل و احکام دین از و همچنین امیر بر وجود
شناختن او چه فایده مترتب خواهد بود که کسی بمیرد و شناختن او را کسی حاصل کرده باشد از دین
بیگانه میمیرد رضوان الله علیهم در جواب ایشان میگویند که فایدهٔ شناختن امام زمان خود بعین

امامیه



و فرا گرفتن مسایل احکام میسر نگردد پس تصدیق بوجود او و اعتقاد آنکه او خلیفهٔ خداست در
زمین امریست که فی ذاته مطلوبست و رکنیست از ارکان اسلام همچنانکه جمعی که در عصر پیغمبر صلعم بودند
تصدیق بوجود آن حضرت و اعتقاد بنبوت او ضروری دین ایشان بود قطع نظر از دیدن او و فرا
گرفتن مسایل و احکام دین از او روایت شده است از جابر بن عبد الله انصاری که پیغمبر صلعم ذکر
احوال امام محمد مهدی صلعم کردند و فرمودند ذلک الذی یفتح الله عز و جل علی یدیه
مشارق الارض ومغاربها یغیب عن اولیائه غیبة لا یثبت فیها الا
من امتحن الله قلبه للایمان یعنی اوست که فتح خواهد کرد خدای عز و جل بر دست او
تمام روی زمین را از مشرق تا مغرب غایب میشود از دوستان خود غایب شدنی که بر
تصدیق آن ثابت نمی ماند مگر کسی که خدای تعالی امتحان کرده باشد دل او را از جهت ایمان
جابر انصاری گوید گفتم ای رسول خدای آیا میشود دوستان او را انتفاعی خواهد بود از او در ایام
غیبت او حضرت صلعم فرمودند که ای والذی بعثنی بالحق نبیا انهم لیستضیئون بنوره
وینتفعون بولایته فی غیبته کانتفاع الناس بالشمس وان جللها
السحاب یعنی آری بآن خدای قسم که مرا فرستاده است بحق و براستی که ایشان یعنی
شیعه و اولیای او روشنی میگیرند بنور او و منتفع میشوند بدوستی او در ایام غیبت او هم
چنانچه منتفع میشوند از آفتاب و اگرچه در زیر ابر پنهان باشد و امامیه میگویند شبهه‌ای که شما درین
باب بر ما میکنید عینه بر شما وارد است زیرا که شما بر آن رفته اید که مراد بامام زمان درین حدیث
مذکور صاحبان شوکتند از پادشاهان و سلاطین دنیا هر کس باشد خواه عالم باشد و خواه
جاهل و خواه عادل باشد و خواه فاسق پس میگوییم چه فایده مترتب شده است بر شناختن
جاهل فاسق تا آنکه کسی بمیرد و او را نشناخته باشد کافر و بیگانه از دین میمرده باشد و بعضی
از مخالفان بر همین متفق شده اند و بر آن رفته اند که مراد بامام زمان درین حدیث کتاب
الهیست که قرآن مجید باشد و امامیه میگویند بنا برین تخصیص امام بزمان آن شخص که

از حدیث مذکور فهم میشود وجهی نداشته خواهد بود چه تخصیص مذکور اشعار بآن دارد که امام هر عصری
غیر عصر دیگر باشد و قرآن در همه عصر کیست تغیر و تبدیل در آن راه نمی یابد تا انقراض عالم
دیگر چه معنی اراده شده است از معرفت قرآن که کسی آنرا حاصل کرده باشد کافر میمیرد و
اگر مراد بآن معرفت الفاظ و عبارات و دانستن معانی آنست چنانچه محقق نیست بر
بسیاری از مردم مشکل میشود و اگر مجرد تصدیق بوجود آنست همان تشنیعی که بر ما میکردید بر
شما میگردد چه خواهیم گفت هر گاه معرفت بالفاظ آن کسی را حاصل نباشد و علم بمعنی آن نداشته
باشد و نتواند که استنباط مسایل و احکام از آن نمود چه فایده مترتب خواهد بود بر تصدیق بوجود
آن که کسی حاصل کرده باشد و آنرا چون بمیرد کافر میمیرده باشد پس تشنیع شما بر ما درین باب
وجهی نداشته باشد و انه الهادی و علیه التکلان **نمایش دویم** حکایت کرده
است سید بزرگوار رضی الدین علی بن طاوس علیه الرحمه در بعضی کتب خود که در نمی اجتماع دست
داد مرا در بغداد با بعضی از فضلای آنجا و گفتگو شنیدیم بحث را با ایشان با مر امام محمد مهدی که کرامت
در باب او میگویند که او تا غایت در حیاتست و بواسطه مصلحتی از نظر مردم غیبت اختیار
کرده تا وقتی که امر الهی بظهور او تعلق گیرد فاضلی از ایشان که طرف بحث بود در مقام تشنیع و اعتراض
شد بر کسی که تصدیق بوجود او کرده است و اعتقاد دارد که او درین مدت زنده است و انکار
تمام نمود او را من با و گفتم میدانی که اگر امروز مردی حاضر شود و دعوی کند که بر روی آب
راه میروم جمیع مردان این شهر در مقام تعجب شده میدیدن او بر می آیند پس چون بر خلق دعوای
خود عمل آورد و در رفتن آن بر روی آب همه مشاهده کردند و تعجبات نمودند بعد از آن اگر باز روز
دیگر آید شخصی آید و همان دعوی کند جمعی بتماشای او بر آیند و رفتن او را بر روی آب مشاهده
کردند و تعجبات نمودند بعد از آن اگر باز روز دیگر آید شخصی آید و همان دعوی کند جمعی بتماشای او
آیند و رفتن او را بر روی آب مشاهده نمایند تعجب ایشان از روز اول کمتر خواهد بود بعد از آن
اگر مرتبه سیوم باز کسی آید و همچنین دعوی نماید بسا باشد که کسی بتماشای او بر نیاید و در مقام

دیدن او نشوند مگر جمعی قلیل از مردم پس چون عمل مذکور را تمام نماید و مرتبه دیگر رفتن او را بر روی آب
ببینند بالکلیه رفع تعجب خواهد شد بعد از آن اگر باز کسی آید و این دعوی نماید و جمعی بر وی جمع شوند و
از رفتن او تعجب بسیار میموده باشد چنانچه از تعجبی که مرتبه اول و دویم و سیوم نموده اند جمیع عقلای بروی آب
آن شهر از تعجب ایشان متعجب خواهند شد و بر ایشان استهزا خواهند کرد و سخنان سخیف بر روی ایشان
خواهند گفت پس بعینه حال مهدی علیه السلام و تعجب شما از درازی عمر او در باقی ماندن او تا امروز
ازین قبیلست چه شما روایت کرده اید که ادریس هم موجود است در آسمان و زنده است تا حال و روایت
کرده اید که عیسی هم زنده است و موجود است در آسمان چهارم و چون مهدی علیه السلام ظاهر شود در زمین
خواهد آمد و در نماز اقتدا با او خواهد کرد پس این سه نفر از آدمی زاد که عمر ایشان دراز تر است از
عمری که ما از برای مهدی ثابت میکنیم و شما بآن اذعان کرده اید و از آن تعجب نمیکنید چرا تعجب
میکنید از آنکه شخصی از ذریه پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله نسل یکی از ایشان باشد
انکار دارید این اگر معجزی باشد از جمله معجزات پیغمبر صلعم که یکی از ذریه و عترت او زیاده بر آنچه
متعارف عمرهای زمانست عمر یابد **انجام** سخنی که خوش آمده است مرا درین مقام
ذکر کلامی که شیخ العارفین شیخ محیی الدین اعرابی در کتاب فتوحات مکی در باب سیصد و شصت
و ششم از آن ایراد کرده است و آن اینست که إِنَّ لِلّٰهِ خَلِيفَةً يَخْرُجُ مِنْ عِتْرَةِ رَسُولِ
اللّٰهِ صلعم مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمَ رَسُولِ اللّٰهِ صلعم جَدُّهُ
الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يُبَايَعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يُشْبِهُ رَسُولَ
اللّٰهِ صلعم فِي الْخَلْقِ بِفَتْحِ الْخَاءِ وَيَنْزِلُ عَنْهُ فِي الْخُلُقِ بِضَمِّ الْخَاءِ أَسْعَدُ النَّاسِ الناس
بِهِ أَهْلُ الْكُوفَةِ يَعِيشُ خَمْسًا أَوْ سَبْعًا أَوْ تِسْعًا يَضَعُ الْجِزْيَةَ وَيَدْعُو إِلَى اللّٰهِ
بِالسَّيْفِ فَيَرْفَعُ الْمَذَاهِبَ عَنِ الْأَرْضِ فَلَا يَبْقَى إِلَّا الدِّينُ الْخَالِصُ أَعْدَاؤُهُ
مُقَلِّدَةُ الْعُلَمَاءِ أَهْلِ الْاجْتِهَادِ لِمَا يَرَوْنَهُ يَحْكُمُ بِخِلَافِ مَا ذَهَبَ
إِلَيْهِ أَئِمَّتُهُمْ فَيَدْخُلُونَ كُرْهًا تَحْتَ حُكْمِهِ خَوْفًا مِنْ سَيْفِهِ يَفْرَحُ بِهِ عَامَّةُ

المسلمین اکثر من خواصهم یبایعه العارفون من اهل الحقائق عن شهود
وکشف بتعریف الهی له رجال الهیون یقیمون دعوته وینصرونه
ولولا ان السیف بیده لافتی الفقهاء بقتله ولکن الله یظهره بالسیف
والکرم فیطمعون ویخافون ویقبلون حکمه من غیر ایمان ویضمرون
خلافه ویعتقدون فیه اذا حکم فیهم بغیر مذاهب ائمتهم انه علی ضلال فی
ذلک لانهم یعتقدون ان اهل الاجتهاد وزمانه قد انقطع وما بقی مجتهد
فی العالم وان الله لا یوجد بعد ائمتهم احدا له درجة الاجتهاد واما من
یدعی التعریف الالهی بالاحکام الشرعیة فهو عندهم مجنون فاسد الخیال
یعنی بدرستی که مر خدای را خلیفه ایست که بیرون خواهد آمد از عترت رسول خدای صلعم از فرزندان فاطمه
علیها السلام که نام او موافقت با نام رسول خدای صلوات الله علیه وآله دارد جد او حسین بن علی
علیهما السلام بیعت خواهند کرد با او مردم در حرم خدای تعالی میان رکن یمانی و مقام ابراهیم و او شباهت
دارد در خلق بفتح خا یعنی در نیکویی خلقت و صورت رسول خدای صلعم و فروتر است از وی در خلق
بضم خا یعنی در حسن اخلاق و نیکویی سلوک سعادت یابنده ترین مردم از اهل کوفه خواهند بود و قسمت
خواهد کرد میان مردم بعدالت و هفت سال یا نه سال جزیه خواهد نهاد و بر کافران کتابی از یهود و نصاری
و هست لال ایشان و خواهد خواند مردم را بدین خدای تعالی بشمشیر و برطرف خواهد ساخت مذاهب مختلف
را از روی زمین باقی نخواهد گذاشت مگر دین حق و دشمنان او که مقلد علما و ارباب اجتهاد باشند و چون ببینند
او را که برخلاف آنچه امامان ایشان بر آن رفته اند حکم میکند در تحت حکم او خواهند آمد از روی اکراه و از طاعت
خواهند کرد او را و خواهی او را بجهة ترسی که از شمشیر او داشته باشند تا وان و خاک باشند جو
او عامه مسلمانان بیشتر از خاصان ایشان و بیعت کنند با او عارفان از روی شهود و کشف بتعریف
الهی یعنی بشناسانیدن از جانب خدای تعالی هدایت آن می یابند باشند و او را مردی باشند از جانب
خدای تعالی که بر پای دارند دعوت او را و یاری میداده باشند او را و دعوت مردم بدین حق او کنند

نباشد که شمشیر در دست او باشد هر آینه فتوی دهند فقها بقتل او و لیکن ظاهر سازد خدای تعالی او را بشمشیر
و کرم که طمع یابند و خائف گردند فقها و مجتهدین بکرم و اطعام او و ترسیده باشند از شمشیر او و
قبول کنند احکام او را بی آنکه ایمان آورده باشند و در باطن برخلاف او باشند و اعتقاد
داشته باشند در باره او که هر گاهی که در میان ایشان حکمی کند بغیر حکمی که امامان ایشان کرده باشند
که حکم او ضلالت است و حکم او بر حق نیست بواسطه آنکه ایشان را اعتقاد آنست که مجتهدین در زمان
اجتهاد انقطاع یافته است و مجتهدی در عالم باقی نیست و خدای تعالی بعد از امامان ایشان کسی
را موجود نخواهد ساخت که بدرجه اجتهاد برسد و اما کسی که دعوی تعریف الهی و شناخت
خدایی نماید مر احکام شرعی را نزد ایشان دیوانگی و فساد خیال و رای منسوب است اینجا بود ترجمه
کلام مذکور پس تامل کن در آن و بدیده بصیرت در نگر و بدستی که کوتاه نباشد از رسیدن بنات افکار
مقصد آن بچیدن میوه مقصود او از آن اقدام نمای خصوصا در قول او که ان لله خلیفة فی الارض
مر خدای را خلیفه ایست در روی زمین و قول او که اسعد الناس به اهل الکوفة
سعادتمندترین مردم بصحبت او اهل کوفه خواهند بود و قول او که اعداؤه مقلدة العلماء
اهل الاجتهاد و دشمنان او مقلد علما و ارباب اجتهاد باشند و قول او که لانهم یعتقدون
ان اهل الاجتهاد وزمانه قد انقطع ایشان را اعتقاد آنست که اهل اجتهاد و زمان
مجتهد شدن انقطاع یافته و مجتهد دیگر در عالم نخواهد بود و بیابد که بدانی که مقصود او درین عبارات
چیست و ازین کلام چه اراده دارد یعنی می یابی که بحقیقت او صاحب الامر علیه السلام الآن بر روی زمین
موجود است و سعادت یافتگان با وی اند و شیعه او میدانند که زمان اجتهاد انقطاع نیافته است و چنانچه در
صدر سلف مردم بسعی و بذل جهد بسعادت و استنباط احکام و مسائل شرعی از قرآن و حدیث فایز
میشدند الحال هم از آن منع و در فیض بسته است و هر کس سعی نماید حکمت که بآن مرتبه برسد
که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و این معنی ثابت کرد بعض
شیعه والله ولی التوفیق حدیث بیست و هفتم روایت شده است بسندی که متصل

است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم بن هاشم از قاسم بن
محمد از منقری از سفیان بن عیینه از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ
أَحْسَنُ عَمَلًا قال لَيْسَ يَعْنِي أَكْثَرَكُمْ عَمَلًا وَلٰكِنْ أَصْوَبَكُمْ عَمَلًا وَ
إِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشْيَةُ اللّٰهِ وَالنِّيَّةُ الصَّادِقَةُ ثُمَّ قَالَ الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي
لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَالنِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ شرح
کلام امام علیه السلام در ضمن آغاز و نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصه کلام
امام علیه السلام در تفسیر آیه کریمه الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ
عَمَلًا یعنی اوست آن خدایی که آفریده است مرگ را و زندگانی را بجهت آنکه امتحان کند شما را
ای بنی آدم و ببیند که کدام یک از شما نیکو عمل ترید اگر مراد به نیکویی عمل درین آیه بسیاری
عمل نیست چنانکه گمان کرده اند بلکه مراد اینست که عمل کدام یک از شما صواب تر است و مراد
از صواب بودن عمل آنست که مقرون باشد بترس خدای و نیت صادق و مراد از آن و مقصود
که عمل خالص آنست که در بعمل آوردن آن اراده نکرده باشی مدح و ستایش کسی را بر آن غیر از
خدایی که عزیز است و بزرگ و نیت بهتر است از عمل بینش دوم لِيَبْلُوَكُمْ
أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا این جمله بجهت بیان علت خلق موت و حیات است که در جمله سابق بر آن
مذکور است و معنی آیه والله اعلم آنست که حضرت عزت تقدیر کرد مردن را که خوانندهٔ مردم است به
حسن و نیکویی که دارد و موجب آنست که مردم را وثوق بسیار و اعتماد تمام بدنیا و زندگانی آن نداشته
باشند و لذات و نعمتهای آن که در معرض فنا و زوال است ذخیره نشوند و عطا کرد حیات را که
بسبب آن قدرت می یابند بر قیام باعمال صالحه و کردار نیکو بعمل آوردن و با ایشان در دار دنیا معامله
کسی که در مقام امتحان و جز غرض آن باشد که کدام یک از شما نیکو عمل ترید و مقدم داشت درین آیه
موت را بر حیات بواسطه آنکه موت بیشتر باعث بر حسن عمل و مردم را بیشتر بر نیکویی کردار وا میدارد
و باید دانست که این تعبیر کرده گذشت که اعتبار است که محمول شود موت که در آیه مذکور است بر معنی که

بعد از حیات است اما اگر حمل کنیم موت را بر عدم اصلی که پیش از ایام حیات و قبل از دخول در حیات است
بنا بر آنکه آنرا نیز موت میگویند چنانچه حضرت عزت در کلام مجید میفرماید وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا
فَأَحْيَاكُمْ یعنی شما مردگان بودید پس زنده گردانید شما را خدای تعالی معنی آیت والله اعلم این خواهد
بود که تقدیر کرد خدای تعالی عدم اصلی شما را و بعمل کرد شما را از آن حال و خلعت حیات در پوشانید
بجهت آنکه امتحان کند شما را یعنی که گذشت و تقدیم موت برین تقدیر بواسطه آنست که عدم اصلی
مقدم است بر حیات لَيْسَ يَعْنِي لیس از افعال ناقصه است که اسم و خبر میخواهد و اسم او درینجا
ضمیر است مستتر در او راجع بخدای تعالی یا ضمیر شأن است که راجع است به مسند الیه جمله آینده
یا بر رجاست علی اختلاف المذهبین و این جمله یعنی خبر آنست خَشْيَةُ اللّٰهِ وَالنِّيَّةُ الصَّادِقَةُ
در معنی خشیت و بیان فرق میان آن و از خوف کلامی که از خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه منقول است
در شرح حدیث بیست و دویم این کتاب سبق ذکر یافت بآنجا رجوع باید کرد و مراد به نیت
صادق قایل ساختن دلست بجانب طاعت خدا الی آنکه ملاحظه شود چیزی سوای وقت حصول
رضای او و مثل کسی که آزاد کند بنده خود را مثلا و ملاحظه کند در آن با قصد قربت خلاصی
خود را از مشقت نفقه و کسوه او یا از درشتی خلق و زبونی اعمال او یا آنکه تصدق کند بحضور
مردم مالی را بواسطه عرض ثواب الهی و ستایش مردم او را در آن بوجهی که اگر ستایش مذکور
ملحوظ نباشد تصدق مذکور از او بعمل نیاید و اگر چه داند که اگر رغبت بستایش مردم او را بر
آن نمیداشت که تصدق مذکور از او بعمل آید و مثل آنکسی که او را وردی در نمازهای سنتی
مثلا و عادتی در بعض اوقات بوده باشد که همیشه بآن قیام داشته است و اتفاق افتد
که در وقتی که بآن قیام داشته باشد جمعی حاضر شوند و او را در آن وقت عمل مذکور را بر وجه مستحبی
از اوقات دیگر و بسبب حضور آن جماعت در آن وقت در خود زیادتی سرعتی و نشاطی احساس نماید
بسبب آنکه ایشان بر عبادت او اطلاع یافته اند اگر چه داند که اگر ایشان حاضر نمیشدند عمل مذکور
از او ترک نمیشد و فتوری در آن بهم نمیرسید زیرا که امثال این امور از امور یست که خلل دارد در

صدق نیت و اخلاص کامل با آنکه هر عملی که قصد کنی در آن قربت و حصول رضای الهی را منضم با آن
حظی از حظوظ دنیا را چنین که ترکیب باید باعث بر انجام آن عمل از غرض دینی و غرض دنیوی
نیت تو در آن صادق نخواهد بود خواه باعث دینی قوی تر باشد از غرض دنیوی و خواه ضعیف تر
و خواه هر دو مساوی باشند اَلْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِی لَا تُرِیدُ اَنْ یَمْدَحَکَ عَلَیْهِ اَحَدٌ
اِلَّا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ خالص در لغت هر چیزیست که صاف و بیغش باشد و بچیز دیگر غیر جنس خود
ممزوج نشده باشد خواه آن غیر ازو در رتبه فروتر باشد خواه نه پس کسی که تصدق کند محض
ریا نه بی آنکه بنا در ممزوج به قصد قربت باشد صدقه او بحسب لغت خالص خواهد بود و همچنان
صدقه آنکه محض ثواب باشد و بریا مخلوط نباشد اما در عرف تخصیص یافته است عمل خالص بعملی
که قصد قربت در آن مجرد باشد از جمیع آمیزشها و همین را اخلاص مینامند و اصحاب قلوب
و ارباب حقیقت عمل خالص را ببعض تعریفات دیگر تعریف کرده اند و بعضی گفته اند هُوَ تَنْقِیَةُ الْعَمَلِ عَنْ
اَنْ یَکُونَ لِغَیْرِ اللهِ فِیهِ نَصِیبٌ یعنی بری ساختن عمل است از آنکه غیر خدا را در آن نصیبی
بوده باشد و بعضی گفته اند هُوَ اِخْرَاجُ الْخَلْقِ عَنْ مُعَامَلَةِ الْحَقِّ بیرون کردن
خلقست از معامله که با حق تعالی کنند و بعضی گفته اند هُوَ سَتْرُ الْعَمَلِ عَنِ الْخَلَائِقِ وَتَصْفِیَتُهُ
عَنِ الْعَلَائِقِ پوشیده و پنهان داشتن عمل است از نظر خلایق و صاف و پاک ساختن آن از جمیع تعلقات
و گروهی گفته اند اَنْ لَا یُرِیدَ عَامِلُهُ عَلَیْهِ عِوَضًا فِی الدَّارَیْنِ یعنی عمل خالص آنست که
اراده نکرده باشد بعمل آرنده آن بازای آن عمل عوضی را از خدای نه در دنیا و نه در آخرت
و این درجه ایست بلند و پایه ایست عالی که کمتر کسی بآن میتوان رسید و اشارت بآنست کلام
امیر المؤمنین و سید الموحدین صلوات الله علیه و آله در حال مناجات با پروردگار خود که مَا
عَبَدْتُکَ خَوْفًا مِنْ نَارِکَ وَلَا طَمَعًا فِی جَنَّتِکَ وَلٰکِنْ وَجَدْتُکَ اَهْلًا
لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُکَ یعنی عبادت نکردم ترا از ترس عذاب تو و نه بواسطه طمع که در بهشت
تو داشتم و لیکن یافتم ترا لایق آنکه عبادت تو کنم پس بعبادت تو قیام نمودم ۵

## تنبیه اول

باید دانست که بسیاری از علما خاصه و عامه یعنی علمای شیعه و سنی
بر آن رفته اند که هر گاه در عبادت حصول ثواب اخروی یا خلاصی از ثواب عقاب الهی قصد شود
آن عبادت صحیح نیست و گفته اند که این قصد منافات دارد با اخلاص که عبارت از اراده
محض رضای الهیست و اطاعة امر او و کسی که قصد حصول ثواب یا خلاصی از عذاب بنماید
هر آینه قصد کرده خواهد بود جلب نفع و دفع ضرر را از خود نه محض رضا و اطاعة امر خدا را چنانچه کسی
تعظیم شخصی نماید و ثنا و ستایش او کند بواسطه طمعی که در مال او داشته باشد یا بجهة ترسی که او را
از اهانت و آزار او باشد هر آینه او را در آن فعل مخلص نخواهند گفت و از جمعی که درین باب مبالغه
و غلوی بسیار کرده اند رضی الدین علی بن طاوس است قدس الله روحه و از کلام شیخ شهید
رحمه الله در قواعد شهیدی نیز مستفاد میشود که مذهب اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم اینست و امام
فخر رازی در تفسیر کبیر اتفاق متکلمین را بر آن نقل کرده است و گفته است که جمیع ایشان منعقد
اند بر آنکه کسی که عبادت خدای کند از جهة ترس عذاب او یا بواسطه طمع ثواب او عبادت
او صحیح نیست و نقل مذکور از و نیز در تفسیر قوله تعالی اُدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْیَةً [illegible]
و جزم کرده است در اوایل سوره فاتحة الکتاب بآنکه اگر کسی نیت نماز بر نوعی کند که نماز میکنم
بواسطه حصول ثواب رضای تعالی یا بجهة گریز از عقاب او نماز او باطل است و کسی که گمان
این قصد باعث فساد و بطلان عبادت نیست قبول ندارد که قصد مذکور منافی اخلاص باشد
و میگوید اراده نمودن ثواب الهی و سالم ماندن از غضب و عذاب او امری نیست که مخالفت
داشته باشد بقرب و حصول رضای او و چون چنین باشد و حال آنکه خود در کلام مجید اصفیای
خود را بآن یاد کرده است که کَانُوا یُسَارِعُونَ فِی الْخَیْرَاتِ وَیَدْعُونَنَا رَغَبًا
وَرَهَبًا یعنی بودند ایشان که مسارعت میکردند در امور خیر و میخواندند ما را بواسطه رغبتی که در
ثواب ما داشتند و بجهة ترسی که از عذاب ما ایشان را بود و نیز در کلام مجید فرموده است
وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا یعنی بخوانید خدا را و عبادت کنید بنا بر ترس
بیم

که از عذاب او و خسارا امت و بواسطه طمع که بثواب او دارید و جایی دیگر میفرماید که یا ایها
الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر یعنی ای آنانکه
ایمان آورده اید و کرویده اید بخدا و دینی که رسول او شما را بآن دعوت کرده است رکوع کنید
و سجده نمایید یعنی نماز کنید و عبادت نمایید پروردگار خود را و بکشید و بفعل آورید انواع خیر
در حالتی که بوده باشید شما امیدوار بفلاح از جانب او یا تا آنکه فلاح یابید از جانب او و علی الاکثر
و فلاح عبارتست از دریافتن ثواب چنانچه شیخ ابو علی طبرسی نص بر آن کرده است تا
این غایت بود و آنچه از کلام جمعی که قصد مذکور را منافی اخلاص نمیدانند بنظر رسیده و بحث
و مناقشه را در ین دلایل مجالست وسیع و مبدأ منیت فراغ اما در آنکه گفته اند که اراده مذکوره
مخالف بقصد قربت و اراده وجه الله ندارد و منافی اخلاص نیست آنکه این کلامیست بی مغز
و سخنی است بی ته که بحسب ظاهر صورتی یافته زیرا که فرق میان اطاعة محبوب حقیقی و پیروی
او در اوامر و نواهی او بنابر محض دوستی محبت و حصول رضای او و میان اطاعت و
پیروی او بواسطه غرضهای دیگر از آفتاب ظاهرتر است و هیچ شک نیست که مشق دویم نزد
ارباب بصیرت و عرفان از مرض عفتبار ساقط است و از درجه اعتماد نازل و اما در استدلال
بروایت قرآنی که اول مذکور شد آنکه بسیاری از مفسرین ذکر کرده اند که معنی رغبا و رهبا
آنچه مذکور شد نیست بلکه بمعنی رغبت در اجابت و قبول طاعت و ترس از رد و عدم قبول
آن و اما در آیت سیوم آنکه شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان ذکر کرده است که معنی
لعلکم تفلحون امید است باشد که سعادتمند شوید و فیروزی یابید و هیچ شک نیست که حصول
رضای او تعالی و وعده از اعاظم سعادات است و فوز بسعادت قبول طاعة بهترین فیروزیهاست و
تفسیر کرده است شیخ مذکور فلاح را در قول خدای تعالی که اولئک هم المفلحون
بنجاح و فوز که عبارتست از فیروزی یافتن و سعادتمند شدنست و شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله
در تفسیر خود که موسوم به تبیانست گفته است که مراد بمفلحون ارباب نجاح و فیروزی اند یعنی آنانکه

لعلکم تفلحون

ادراک

ادراک کرده اند و یافته اند آنچه میجویند از خدای تعالی بسبب اعمال خیری که از ایشان در وجود آمده
است و باز آرا ایمانی که به پیغمبر و دین او آورده اند و آن نیست مگر فیروزی و سعادتمندی و در تفسیر
بیضاوی واقعست که المفلح هو الفائز بالمطلوب و همین معنی در کشاف نیز واقعست
آری تفسیر کرده است شیخ ابو علی طبرسی فلاح را در کریمه قد افلح المؤمنون بفوز بثواب نهایتش
آمدن فلاح در آیه کریمه مذکوره باین معنی لازم ندارد که هر جا واقع شود بر آن معنی حمل باید کرد و بر تقدیری
که بر آن معنی حمل شود و استدلال بآن بر مطلب مذکور کما هی تمام است که جمله لعلکم تفلحون جمله حالیه باشد
اما اگر تعلیلی محمول شود چنانچه شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه نقل کرده است آیه مذکوره اصلا
دلالت بمدعی نخواهد بود چه بر آن تقدیر معنی چنین خواهد بود که بر آن وجه عمل آیید تا بعمل آوردن مذکور
سبب آن شود که شما بثواب فایز شوید و از عذاب برهید و این معنی لازم ندارد که اگر باین قصد
عمل صحیح باشد یعنی که وضو سبب سرد شدن و نظافت اعضا میشود و اگر در وضو آنرا
قصد کنند باتفاق وضو باطلست و اگر ضم کنند قصد آنرا بقصد قربت در صحت آن خلاف
کرده اند چنانچه خواهد آمد پس هر عملی سبب آن شود لازم نیست که بقصد آن صحیح باشد و اولی آنست
که استدلال کنند بر مطلب مذکور بحدیثی که روایت کرده است آنرا شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
در کتاب کافی بطریقی که از حسنست هرون بن خارجه از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت العباد
ثلثة قوم عبدوا الله عز وجل خوفا فتلک عبادة العبید وقوم عبدوا
الله تبارک وتعالی طلبا للثواب فتلک عبادة الاجراء وقوم
عبدوا الله عز وجل حبا له فتلک عبادة الاحرار وهی افضل العبادة
یعنی عباد و کنندگان سه صنفند گروهی عبادت خدا میکنند و قصد ایشان ترس از عذاب
اوست و این عبادت بندگانست که بواسطه تادیب خداوندان با وامر و نواهی ایشان اقدام
مینمایند و برخی عبادت و قیام مینمایند بواسطه خواهش ثواب او و این عبادت مزدورانست
که بواسطه اجرت آوردن اجرت آن عمل قیام مینمایند و جمعی عبادت او را برای میدارند بواسطه

محقق که با او دارند و این عبادت خود بستدان و آزادگان و مقربانست و این عبادت بهترین
عبادتهاست بر وجهی که بگویند قول حضرت درین حدیث که هِیَ اَفْضَلُ الْعِبَادَة یعنی این
عبادت بهترین عبادتهاست اشعار بر آن دارد که آن دو قسم اول نیز اتصاف به بهتری دارد
پس صحیح باشد چه عبادت باطل بهیچ نحو بهتری متصف نیست پس مطلوب که صحت عبادت
گاهی که بقصد حصول ثواب و خلاصی از عذاب بعمل آمده باشد ثابت باشد **نمایش دویم**
جمعی که ما نقل از ایشان نیت قصد تحصیل ثواب و خلاص از عذاب واقع شود و قصد مذکور در اجزا نجز از
کلام ایشان فهم میشود باعث فساد عبادت میدانند و اگرچه با قصد قربت جمع شود و اما باعث
ضمایمی که عبادت سبب حصول آن میشود خواه بقصد شود و خواه نه مثل خلاص شدن از نفقه دادن
بنده بسبب آزاد کردن او در کفاره و پرهیز از طعام در روزه داشتن و تبرد و خنک شدن اعضا
در وضو و اعلام ماموین بدخول نماز بتکبیر احرام و دفع آفت کردن غریم باشتغال بنماز و ملازمت
طواف خانه کعبه و امثال آن از عبادات و محافظت متاع خود در بر خاستن بنماز شب
و امثال آن ظاهر آنست که قصد آنها نزد ایشان بطریق اولی باعث فساد و اولی بفساد هستند
عبادت باشد و اما آنانکه قصد تحصیل ثواب را باعث فساد عبادت نمیدانند خلاف کرده‌اند در آنکه
این قصدها مبطل است یا نه اکثر ایشان بر آن رفته‌اند که مبطل نیست چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی قدس
سره در کتاب مبسوط و شیخ ابو القاسم در معتبر شرح مختصر نافع و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در
کتاب تحریر الاحکام و منتهی جزم باین کرده‌اند و گفته‌اند که امور مذکور چون البته حاصل است قصد آن
بعد از آنکه قصد قربت متحقق باشد منافاتی ندارد و بر ایشان وارد می‌آید که از عدم حصول آن چنانچه سبق
ذکر یافت لازم نمی‌آید صحت قصد آنها و متاخرین علمای ما رضوان الله علیهم حکم کرده‌اند به بطلان عبادت
گاهی که با قصد قربت یکی از قصدهای مذکور جمع شود و شیخ جمال الدین مطهر در کتاب نهایه و قواعد الاحکام
اختیار این قول کرده و شیخ فخر الدین ولد او در شرح قواعد و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب بیان
تابع او شده‌اند و این قول را رجحان داده بنابر آنکه اخلاصی که در عبادت مطلوبست باهتمام هستند

امور مذکور فوت میشود و این مذهب اصح است و شیخ شهید در قواعد خود احتمال تفصیل نیز داده و آن
بر وجهی که اگر مقصود بالذات قصد قربت باشد و قصدهای دیگر بتبعیت آن واقع شود عبادت
صحیح است و اگر امر بعکس باشد یا هر دو مقصود بالذات باشد باطل و باید دانست که آنچه
قصد آن با نیت قربت ضم میشود اگر فی نفسه رجحان شرعی داشته باشد یعنی واجب باشد یا سنت
و قصد آن از روی وجوب یا سنت کند مثل امساک از طعام در روزه داشتن گاهی که بواسطه حفظ
بدن امساک مذکور واجب شده باشد و اعلام ماموین بدخول در نماز بقصد استحباب و غیر آن ظاهر
آنست که ضرر در صحت عبادت نکند چه قصد آن منافی قصد قربت نیست بلکه مؤکد آنست بحث در
امور یست که در ضمن آن با نیت قربت ملاحظه رجحان آن نتواند نمود پس روزه صحیح نخواهد بود و خواه
روزه مذکوره واجب باشد و خواه سنت و خواه واجب مذکور متعین باشد مثل روزه رمضان
و نذر معین و خواه غیر متعین باشد مثل روزه قضا و نذر غیر معین نمایش در خاطر اصحت
روزه غیر متعین سستی هست و عدم صحت نیز احتمال دارد و الله اعلم **نمایش سیوم** تعریف
کرده‌اند بعضی فقهای ما نیت را باراده ایجاد الفعل علی الوجه المامور به شرعا یعنی اراده موجود ساختن
فعل بر وجهی که از جانب شارع امر بآن شده و مراد باراده فاعلیت و بفعل آنچه اعم باشد از فعل
و از داشتن نفس بترک فعل تا بیرون رود از تعریف مذکور اراده خدای تعالی افعال بندگان را
زیرا که آن اراده فاعل نیست بلکه اراده ترک غفلت و علی الوجه المامور به شرعا متعلق است باراده نه بایجاد
و مراد نیست که اراده بر آن وجه باشد تا عزم بر فعل اراده ایجاد آنست بر سبیل وجوب خواه بر وجه مامور به باشد
و خواه نه و این تعریف علامه در کتاب قواعد الاحکام ذکر کرده است و شیخ علی عبد العالی بر آن اعتراض
کرده است که اگر از مامور به واجب اراده کرده بنابر آنکه امر در حقیقت از برای وجوبست در غیر وجوب بطریق
مجاز استعمال میشود لازم می‌آید که شامل نیت سنت نباشد پس تعریف جامع نخواهد بود و اگر اراده کرده
است آن مطلق آنچه فعل آن مطلوب باشد از جانب شارع جهت آن حاصل اگرچه بر وجه اباحت
بوده باشد مثل آنچه مطلوبست در قول خدای تعالی **وَاِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا** یعنی

هر گاه بحل شده و احرام خود را باتمام رسانیده حضرات شما را که صید کشیده باشد آنکه حمل کلام است بر معنی
مجازی صادق خواهد بود بر اراده بوجود آوردن افعال مباحه و حکم برینست بودن آن نزد فقها معتقد در دارست
تمام شد زیرا که کلام شیخ علی مجاهد در شرح قواعد و در کلام او نظر است زیرا که مأمور به عبارت از امریست که
بفعل آوردن آن بحسب شرع رجحان داشته باشد بر ترک آن پس سنت داخل باشد و مباح خارج نزد عزیز کسی که
قابلیت بآنکه آنچه حضرت آن نیز از جانب شارع واقع باشد فعلش بر ترک رجحان دارد و آنکه ملاحظه
میشود که دخول سنت در مأمور به منافات دارد با آنچه مختار محققین است که استعمال امر در وجوب
بحسب حقیقت و در غیر وجوب بحسب مجاز و هر لفظی که در تعریف استعمال می باید ظاهر آنست که
بر معنی حقیقی مستعمل باشد اصلی ندارد بواسطه آنکه مراد ایشان نه آنست که گفته اند بحسب حقیقت از برای
وجوب صیغه افعل است و آنچه در معنی آن باشد لفظ امر که مرکب از الف و میم است چه امر نزد گروه
ایشان از برای معنیست که مشترکست میان واجب و سنت یعنی مطلق ترجیح و بهتری زیرا که حکم
کرده اند بآنکه سنت نیز حقیقة مأمور به است چنانچه قاضی عضد در شرح مختصر اصول نقل آن کرده است
حکم مذکور چنانچه مخفی نیست تقاضای اشتراک میکند و نهایة آنچه توان گفت درین باب آنست که
اعتراض شیخ علی مجاهد مبنی بر اغماض عین باشد از آنکه مأمور به شامل سنت نیز هست و بنا بر آن
حکم بر بطول مذکور کرده اند و غرض او صناعی ساختن تعریف اصل نباشد بلکه بحث او با علامه قدس سره
بحث الزامی باشد زیرا که علامه اگرچه در کتاب نهایه تردد کرده است در آنکه سنت مأمور به است بحسب حقیقت
یا نه اما در تهذیب الاصول جزم کرده است بآنکه سنت مأمور به نیست و بحث مذکور با او بنا بر مذهب او
مناسبتش بنا برین چندان نفی بر بحث مذکور مترتب نخواهد بود با آنکه ظاهر کلام او آنست که مراد او
اعتراض بر تعریف باشد و اثبات آنکه تعریف بر وجه خوب نیست نه بحث الزامی والله اعلم
مادین چهارم در اشتمال بانچه است بیان علمای امامیه که از جمله دلایل آنکه در عبادات ناچار است از
نیت و تا نیت نکنند عبادت صحیح نیست قول خدای تعالی است در کلام مجید که وَمَا
أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ و در دلالت این آیت بر مطلب مذکور نظر است زیرا که

بحث بر شیخ مصنف علی مجاهد

دین در این آیه بحسب ترکیب مفعول مطلق است و مخلصین حال است و ضمیر اقیموا راجع باهل تورات
و انجیل و مراد اینست که ایشان مأمور شده اند یهود و نصاری مگر بآنکه بندگی کنند خدا را در حالتی که خالص
باشند در بندگی خود و کسی را مثل عزیر و عیسی شریک او نسازند در بندگی او و چنانچه شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر
خود که موسوم بجوامع الجامع است جایی که تفسیر این آیه میکند گفته است که معنی آیت آنست که مأمور شده
اند ایشان در تورات و انجیل مگر بدین برگزیده و لیکن تحریف کرده اند کتاب خود را و تبدیل کرده اند احکام
آنرا بآنچه میل بآن داشتند و صاحب کشاف نیز در کتاب خود معنی این آیه را برین وجه ذکر کرده اند و شیخ نیز
مذکور در تفسیر مجمع البیان یاد کرده است که مخلصین له الدین دلالت بر آن دارد که میباید مخلوط نسازند
عبادات او را بعبادت غیر او و قاضی بیضاوی در تفسیر خود گفته است که مخلصین له الدین یعنی
که در بندگی او شریک او نسازند و ملا نظام الدین نیشابوری نیز در تفسیر خود میگوید که استدلال کرده
اند باین آیه بر آنکه ایمان عبارت از مجموع اعتقاد بجنان و عمل بارکان است زیرا که خدای تعالی یاد
کرده است عبادت خود را بر وجهی که باخلاص باشد و اخلاص عبادت از توحید و یگانه دانستن خدا
و شریک نساختن کسی با او در عبادت است و بعد از آن عطف کرده است بر آن قیام نماز و دادن
زکوة و از پس اشارت کرده است بمجموع و گفته است وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ و رد
کرده اند بعضی این استدلال را بآنکه لا نسلم که ذلک اشاره بمجموع توحید و قیام نماز و اداء
زکوة باشد چرا نشاید بود که اشارت بتوحید تنها باشد و اعمال مذکور جزو دین قیم نباشد و باکمله
از سخنان این جماعت بظهور میرسد که آیت مذکور بر غیر این دلالت ندارد که اهل کتاب مأمور بدانکه
عبادت ایشان مر خدا را در آن حالت از ایشان واقع شود که قایل باشند بوحدانیت و یگانگی
او و کسی را در عبادات او شریک او نسازند و اصلا دلالت ندارد بر آنکه ناچار است در عبادات
از نیت و هیچیک از دلالات مشهوره بلکه نهایت آنچه از آیه استنباط توان کرد آنست که
عبادت مشرکین صحیح نیست و کجاست این مطلب با آنچه علمای اثبات آن میکنند بر مترجم گوید
وجه تدبر در حاشیه برین وجه مذکور است که میتوان بود که مراد بشریک نساختن کسی در عبادت از

آنست و حکمت که سبحان معین نمیکند که مذکور شد بر این معنی محمول شود و بخاطر میرسد که این احتمال
دفع بحث مذکور از دلیل نمیکند زیرا که با وجود این احتمال هیچ شک نیست که احتمال اول نیز قایم است
واذا قام الاحتمال بطل الاستدلال خصوصا که اصل عدم وجوب نیات است قدر و بیاید
که آیه مذکور اگر چه در باب یهود و نصاری نازلست و حکایت از تکلیف ایشان میکند اما چون از تکلیف ایشان به
امری تکلیف ما بر آن امر لازم نمی‌آید از قول خدای تعالی در آخر آن که وذلک دین القیمة یعنی آن عبادت
مقرون باخلاص طریقه ملت مستقیم است اشعار بر آن دارد که امر مذکور در شریعت ما نیز ثابت باشد و از این جهت
که علمای ما بر مطلب مذکور بدین آیه استدلال کرده اند والله اعلم نمایش بخش باید دانست که ما چار
در نیت او قصد بوجود آوردن فعل پس کسی که وضو را فعلی کند بی آنکه قصد کند بوجود آوردن او در حقیقت
نیت نکرده خواهد بود و گاهست که اطلاق میکنند نیت را بر نفس تصور مذکور هرچند مقرون بقصد ایجاد
نباشد همچنانکه در عبارات فقها واقع است که اگر متوضی نیت کند رفع حدثی را و در واقع آن حدث
از آن واقع نشده باشد اگر نیت مذکور از روی غلط باشد و او در آن اشتباه شده باشد وضوی او
صحیح است و اگر از روی عمد و دانستگی باشد باطل زیرا که در صورت غلط هیچ شک نیست که قاصد رفع
حدث بالجمله است اما در صورت عمد قصد مذکور نیست و آنچه بوده که از او واقع شده باشد مجرد تصور
حکایت عمل است و از این جهت است که حکم به بطلان عبادت او کرده اند چه عبادت او در آن صورت
مقرون به نیت نیست و آنچه او صورت نیت دارد از قبیل ملاعبه و بازی کردن بعبادت است قال
العلامة فی بحث نیة الوضوء من نهایة الاحکام لا یجب التعرض للحدث
معین فان نواه و کان هو الثابت صح اجماعا ولو کان غیره فان
کان غالطا فالاقرب الصحة لعدم اشتراط التعرض لها فلا یضر الغلط فیها وان
کان عامدا فالاقرب البطلان لانه متلاعب بالطهارة یعنی واجب نیست در وضو قصد
رفع حدث معین پس اگر نیت کند آن را و او در واقع محدث بآن حدث باشد وضوی
او باجماع صحیح است و اگر حدث دیگر موجب وضوی او شده باشد اگر قصدا و از روی غلط و اشتباه

باشد اقرب در فتوی آنست که وضوی او صحیح است و اگر از روی عمد و دانستگی باشد اقرب بطلان
آنست بواسطه ملاعب بازی کردن او بطهارت پس قول او وکان متلاعبا بالطهارة و مثل
او را بازی و ملاعبه بطهارت حمل کردن اشارت بآنکه در آن صورت نیت در واقع حاصل نیست
والا از قبیل ملاعب و بازی میبود و در امثال که از علمای اهل سنت است در کتاب عزیز که از مصنفات
اوست میگوید اذا نوی رفع حدث النوم ولم ینم وانما بال نظر فان کان غالطا صح
وضوءه وان کان عامدا لم یصح لانه متلاعب بطهارته یعنی اگر نیت کند متوضی رفع حدث خواب
را و در واقع خواب نکرده باشد بلکه موجب وضوی او بول باشد نظر آورد اگر نیت مذکور بر سبیل
غلط از او واقع شده باشد وضوی او صحیح است و اگر از روی عمد و دانستگی باشد و دانسته که از او خواب
واقع نشده است وضوی او صحیح نیست زیرا که در آن صورت ملاعب و بازی کننده خواهد بود بطهارت
پس دانسته شد که فقها غلط گفته اند یا از روی کمال و عمدا ملاعب و بازی کننده بواسطه آنکه در صورت
غلط قصد رفع حدث بالجمله از او هست و در صورت عمد نیست کمتر آن که در عبارات مذکور از نیت آن
واقع شده از روی مجاز است بعلاقه تشبیه چه بسیار است که فقها بر آنچه بصورت چیزی باشد اسم
آن چیز را اطلاق میکنند چنانچه گفته اند هرگاه کشتگان مسلمانان و کشتگان کفار بهم مخلوط شوند چنانچه
تمیز ایشان از یکدیگر نتوان کرد واجب است که بر همه نماز گذارند و قصد کنند در نیت نماز بر مسلمانان دعا بآنها
بعد از آنکه نیت مخصوص مسلمانان باشد در حقیقت بر کافران نماز نخواهد بود که انما الاعمال بالنیات
همچنین گفته اند واجب است غسل حیض بر زن ذمیه که شوهر او مسلمان باشد گاهی که از حیض پاک شود
بمذهب جمعی که قائلند بآنکه جواز وطی او موقوف بر غسل است پس آنکه آنچه از او بصورت غسل
واقع میشود در واقع غسل نیست بواسطه آنکه شرط غسل نیت است و نیت چون قصد قربت جزو
او است و کافر را میسر نیست زیرا که قصد قربت که مراد از آن اینجا قصد قربت امتثال امر شارع
است و کافر منکر شرع است چه او خود را بهیچ یک از اوامر شرعی مأمور نمیداند اطلاق غسل بر آن کرده اند
بنا بر آنکه صورت غسل دارد و بالجمله ایشان بر آنچه بصورت نیت است اطلاق نیت کرده اند

مجاز وارد و بکرده اند بآن آنرا که در صورت مجرد وقوع نادی امر عزیز وقت نماو لرد آید برایشان آنچه
ملا جلال دوانی در رساله الزوراء برایشان وارد داشته است که آن است که نیت عبارت از قصد است
و مقصود رفع آنچه اعتقاد و حصول آن نداشته باشند محالست که از حیوان واقع شود چه جای انسان پس قصد
رفع حدثی که میدانند که از و واقع نشده است متصور نباشد مگر آنکه از روی غلط و اشتباه باشد پس تقیید
آن بغلط که در کلام ایشان واقع شده غلط باشد **مترجم گوید** اگرچه در ایراد فاضل دوانی
درین مقام که از مصنف علام طاب ثراه واقع شده است در نهایت دقت و لطف و تحقیق مذکور بحث او
نهایتش مسئله که عنوان مبحث ساختند بخاطر قاصر میرسد که عبارت دوانی که از فضلا نقل کرده و ظاهر آنست که بر سبیل
استشهاد باشد نه بر سبیل نظیر و استشهاد آن نتوانند بآنکه دعوی مذکور که اطلاق قصد بر نیت در
مجرد تصور حصول آنکه مقرون بقصد ایقاع باشد چنانچه محقق نیست محتاج باستشهاد هست پس اگر عبارت ایشان
نقل میشد که متضمن آن اطلاق میبود ذکر آن بی تکلف بر سبیل استشهاد وقوعی یافت انسب میبود و برآن
وارد نمی آمد که چون غرض چنانچه ظاهر است رفع بحث فاضل دوانیست از عبارت فقهاء عین عبارت ایشان که
بحث او با ایشان بر آن عبارتست بر وجهت ساختن جهت او طور مناظره و درست فتدبر **انجام** آن بحث
ظاهر شد که نیت از اصل عمل بهتر است و افضل آن از فضل عمل بیشتر دیگر در طریق خاصه و عامه روایت
شده است نیز مضمون که نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ و علما در توجیه معنی چند وجه ذکر کرده اند **اول**
آنکه مراد به نیت مؤمن اعتقاد حق اوست که عبارت از ایمان او باشد و هیچ شک نیست که ایمان او
بهترین اعمال اوست زیرا که اجزای که بر آن مترتب میشود جاوید بوده در بهشت و عدم آن جاوید بودن
در دوزخ بخلاف اعمال حسنه که آنچنان نیست و باین توجیه رفع اشکالی که از آنچه در تتمه این حدیث
روایت شده است بر طرف میشود چه تتمه این حدیث بر این وجه منقولست که نِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ
یعنی کافر بدتر است از عمل او و همچنین بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه در حدیث وارد است که اِنَّ ابْنَ
آدَمَ اِذَا هَمَّ بِالْمَعْصِيَةِ لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ حَتَّى يَعْمَلَهَا یعنی هر بشری که فرزند آدم
هرگاه قصد کند اقدام بگناهی را و نیت کند نمی نویسند از او عقابی بر آن مترتب نمیسازند تا بعمل نیاورد آنرا

چه هرگاه بمقتضای مضمون این حدیث بر نیت معصیت فی نفسها عقابی مترتب نباشد و عقاب بر
مجرد عمل مترتب نباشد چون تواند بود که نیت کافر بدتر از عمل او باشد پس چون بنا بر توجیه مذکور نیت
کافر بدتر از عمل او باشد پس چیزی نیست که نیت کافر عبارتست از اعتقاد باطل کفر او خواهد بود و معنی تتمه
حدیث مذکور اینکه اعتقاد باطل و کفر کافر از عمل او بدتر است و ظاهر است که باین معنی منافات ندارد
با آنچه مفاد حدیث مذکور است و اشکال مذکور مندفع باشد فتدبر **دوم** آنکه مراد آنست که نیت بی عمل
بهتر است از عمل بی نیت و این توجیه را رد کرده اند که بهتری اسم تفضیل اقتضای آن میکند که در آن
شریک باشند الحاصل خوبی باقی باشد و در عمل بی نیت مطلقا خوبی نیست **سیوم** آنکه مؤمن نیت بسیاری
میکند که زمانی باری دست نمیدهد که سوی آن بعمل آید پس ثوابی که در ازای نیکو نیت هم میرسد بیشتر
باشد از ثوابی که از ثمر عمل صالح حاصل میشود و این توجیه را ابن درید لغوی نسبت میدهند
**چهارم** آنکه طبیعت نیت بهتر است از طبیعت عمل زیرا که بر نیت تنها عقابی مترتب نمیشود
بلکه اگر نیت خیر است بر آن ثواب مترتبست و اگر نیت شر است وجودش مثل عدم
است و عقابی بر آن مترتب نیست بخلاف عمل که فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا
يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ پس باین اعتبار بهتر از عمل باشد و این
توجیه از سوانح طبع والد بزرگوار است قدس سره العزیز **پنجم** آنکه نیت کار دل است و عمل
کار اعضا و دل اشرف از اعضاست پس عمل او نیز اشرف باشد از عمل اعضا مبنی که حق
تعالی در کلام مجید نماز را که عمل اعضاست وسیله وجود ساخته که عمل اوست جائی که میفرماید
أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي یعنی برپای دار ای محمد نماز را بواسطه آنکه وسیله یاد من
باشد و ظاهر است که مقصود اشرف از وسیله و نیز اعمال دل از نظر مردم مستور است و احتمال
ریا در آن نمیگنجد بخلاف عمل اعضا که غالب مقرون بریاست پس ازین جهت عمل دل بهتر باشد
از عمل اعضا **ششم** آنکه مراد آنست که نیت بعض اعمال مشکله مثل حج و جهاد و امثال آن
بهتر است از نفس بعض اعمال خفیفه مثل تلاوت آیتی از قرآن و تصدق بنگه حبسی و آنچه ازین قبیل

قبول باشد **هفتم** آنکه لفظ خیر در این حدیث اسم تفضیل نیست بلکه مدعی آنست که نیت مؤمن
عمل خیریست از جملهٔ اعمال آن و نیة عمل شر و من من تبعیض است و این توجیه از سید مرتضی علم الهدی
منقولست و باین رفع میشود تنافی که میان حدیث مذکور است و میان حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و
آله مرویست که افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین اعمال عملیست که مشقت در آن
بیشتر باشد چه مدلول حدیث مذکور تقاضای آن میکند که عمل بهتر باشد از نیت زیرا که مشقت
در آن بیشتر است و اشکال مشهوری که چنانچه سبق ذکر یافت در آخر آن حدیث کرده اند که
نیة الکافر شر من عمله چه بنا بر این توجیه لفظ شر در آن فقره اسم تفضیل نخواهد
بود و حاصل معنی این خواهد بود که نیت کافر شریست از جملهٔ اعمال او و بنابرین توجیه چنانچه
محتمل نیست در این حدیث که ما در صدد بیان آنیم جاری میتواند شد **مترجم گوید** در رفع اشکال مذکور
از آخر آن حدیث باین توجیه نظر است چه اشکال مذکور بنا بر آنچه گذشت تنافیست میان مفاد آن
فقره و میان حدیث ابن آدم اذا هم بالمعصیة الخ و هیچ شک نیست که چنانچه حدیث مذکور بحسب
ظاهر تقاضای آن میکند که او شریر باشد زیرا که شر در مقام سوء آمده این معنی نیز دارد که موجب عقاب باشد
و مفاد حدیث آنست که قبل از اقدام بعمل عقابی بر نیت مترتب نیست پس منافات مذکور بحال خود باشد
اگر گویند مفاد حدیث ابن آدم الخ زیاده از این نیست که قبل از اقدام بعمل بر نیت و این معنی
منافات ندارد با آنکه بعد از اقدام بعمل ترتب باید بر نیت که بر نیت جدا عقاب کنند و بر عمل جدا و شر بودن
نیت کافر میتواند بود زیرا که چنانچه میتواند بود که بعد از اقدام بعمل بر نیت کافر جدا عقاب مترتب باشد
و در عمل جدا عقاب میتواند بود که عقابی که بر نیت او بعد از بیان عمل مترتب میباید زیاده باشد از عقابی
که بر عمل مترتب است پس نیت رفع این اشکال بتوجیه مذکور بلکه بتوجیه اول نیز وجهی نداشته باشد فتدبر و نوع
این ثانی و اشکال بوجهی دیگر نیز کرده اند و آن آنست که مراد بقول حضرت که افضل الاعمال
احمزها آنست که هر عمل اگر ممکن باشد بانحای مختلف بجای آورد بهترین آنها آنست که بعمل
مشقت و تعب آن بیشتر باشد مثل آنکه روزه که در ایام تابستان و بلاد گرم حسیر دارند ثواب

منت آن عقاب مترتب م

بیشتر است از روزه که در ایام زمستان در بلاد سرد و سیر دارند و زکاتی که در وقت گرانی غله یا در
حال نادری داده شود بهتر است از زکاتی که در وقت ارزانی و در حال توانگری بدهند پس
منافات نباشد میان این و میان حدیث و نیة المؤمن خیر من عمله بلکه نیت بتر با عمال
مختلف میتواند بود که واقع شود و هیچ شک نیست که نیتی که مقرون باخلاص صرف باشد
نهایة مشقت خواهد داشت و ثواب آن بیشتر خواهد بود از بعض نیتها که بر آن وجه باشد **هشتم**
آنکه مراد بنیت منافر شدن دل است از عمل انبیا و او بجانب طاعت پروردگار و روی آوردن او
بآخرت و برگشتن او از دنیا و لذات آن و هیچ شک نیست که اینمعنی سبب آن باشد که بدن و
میشود که هر جوارح و اعضا نیز مشغول طاعات و عبادات باشد و از مباشرت معاصی و منهیات
باز آید زیرا که میان دل و اعضا علاقه ایست تام که هر کدام متاثر از ایشان از یکدیگر میشوند میبینی که
اگر یکی از اعضا آفتی را یابد سرایت میکند اثر آن بدل و دل نیز متاثر میشود و اگر بدل المی او یافت
مثل ترس و دهشت و مثال آن اعضا در لرزه و غشی افتد بر قرار نماند و دل در حقیقت حاکم و متبوع
است و جوارح و اعضا بمنزلهٔ رعایا و اتباع او و مقصود اصلی از عمل جوارح تاثر دل است پس گمان
مبر که نهادن پیشانی بر زمین که در نماز واجب شده است غرض رسیدن پیشانی بر زمین است بلکه غرض
آنست که بحکم عادت باعث زیادتی تواضع دل شود زیرا اگر کسی بغیر نفع دنیا در مقام تواضع و اظهار
باشد اگر استعانت از اعضا نموده اعضای خود را نیز در صورت تواضع در آورد تواضع قلبی او شدت
می یابد اما کسی که سجده کند و از معنی تواضع غافل باشد و دل خود را با شغل دنیوی و لذات آن مشغول
دارد و هیچ شک نیست که اثری از سجدهٔ او بدل نخواهد رسید بلکه وجود و عدم سجدهٔ او با عدمش مساوی خواهد بود
نظر بغرضی که از آن مطلوبست پس نیت در حقیقت روح عملست و میوهٔ دل و حیات او پس افضل از عمل
باشد و این وجه نزدیکست بوجه پنجم که سبق ذکر یافت **نهم** آنکه نیت عبارتست از مجرد این قول
نیست که در وقت نماز و روزه و درس گفتن مثلا بگوئی نماز میکنم یا روزه میدارم یا درس میگفتم
قیام مینمایم تقرب بخدا و معانی این الفاظ را بخاطر گذرانی هیهات بلکه مستلزم معنی با نجا آورد

همچنین نعت سید اند زیرا که این مرد هم گفته اند در زبانی و حکایت نفس است و نیست در حقیقت برای آنکه بدون

معنی است و مایل ساختن او بآنچه غرض مطلوب است که عبارت از حصول رضا و قرب حق است

و این بر انگیختن میل هر گاه او را حاصل نباشد مجرد تکلم باین کلمات و تصور معانی آن هم نتواند رسید

و تکلم او باین کلمات در آن حال از قبیل گفتن مرد سیر خواهد بود که اشتهای طعام هم بر سیر شام و آن نان کی خوشم بعقد

آمد و او باین کلام اشتها و میل مذکور بهم رسد و مثل گفتن کسی که دل از محبت شخصی فارغ باشد عاشق

میشوم فلان را و هم در بادیه دوستی و اطاعه او میروم بلکه رابطی ضرور برای بدست آوردن آن میلان خاطر بجز

اقبال دل بسوی اوست که تحصیل اسبابی که باعث میلان و اقبال مذکور باشد و اجتناب از اموری که

منافی آنست و مقرر آنچه تغییر و تجانب [illegible] و میل را بین نتیجه کم سبب بدست آوردن اموری که مناسبت

بآن داشته باشد و مربوط بآن باشد بحسب صفاتی که غالبست بر آن و احتراز جستن از اموری

که ضد آنست پس هر گاه غالب شود بر دل مدرس مثلا میل و دوستی بشهوت عشق و اظهار فضیلت

در روی آوردن طلبه علم باو و اعتنا و ایشان بسخنان او و امثال آن و امکن بخواهد بود و درس گفتن بقصد

قربت و غرض انتشار علم و ارشاد جاهلان و هدایت گمراهان بلکه درس گفتن او نخواهد بود مگر بواسطه

تحصیل مقاصد باطله و اغراض فاسده اگر چه بزبان آورد که درس میگویم تقرب بخدا و بخاطر گذرانم

معنی آنرا و مادام که نقش صفات مذکوره را از لوح خاطر مرتفع نسازد و اصلاح اعتباری برنتابد و نخواهد بود

و همچنین هر گاه دل تو در دنیا مانده و فرو رفته باشد بفکر لذات دنیا و همگی همت خود را مصروف بتحصیل

آن داشته باشی میسر نخواهد بود که همگی میل خود را متوجه اقبال بنماز سازی و بدست آوری میلان

خاطر خود را بسوی آن بلکه دخول تو در نماز از روی تکلف و خود را بآن داشتن خواهد بود و گفتن تو

که نماز میکنم از قبیل گفتن سیر خواهد بود که اشتها هم بر سیر شام و گفتن فارغ دل که عاشق میشوم

حاصل سخن آنکه آن کاملی که در عبادات بکار توان آمد بر وجهی که مخلوط بمیل خاطر و اقبال دنیا

نباشد و قطع و قمع آنچه منافی اخلاص و تقرب باشد از خاطر کرده باشد معتبر نیست و اول خود را

بالکلیه از امور دنیا و فکر آن باز گردانی و دامان خاطر خود را از آلایش صفات ذمیمه دنیه پاک

نسازی و قطع نظر از حظوظ عاجله دنیویه نکنی پس نیت بر لب اشتیاق و اخروی باشد از سایر اعمال و منافات

نباشد میان حدیث نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ و آنچه این حدیث متضمن آنست و میان حدیث

اَفْضَلُ الْاَعْمَالِ اَحْمَزُهَا بنحوی که گذشت معتبره نیکو باشند و الله اعلم بالتوفیق حدیث سی و هشتم

روایت شده است بسندی که اتصال او بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی میرسد از جمعی از اصحاب

ما از احمد بن محمد از ابن فضال کسی که از وی نقل کرده است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت قال

رَسُولُ اللهِ صلعم مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ

اِنَّ السَّنَةَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ اِنَّ الشَّهْرَ

لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِجُمُعَةٍ قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ اِنَّ الْجُمُعَةَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ

قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ اَنْ يُعَايِنَ قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و جمال

نمایش انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول مطابق کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است رسول

خدای صلوات الله علیه و آله هر کس توبه کند از گناهان خود پیش از رسیدن اجل موعود

بیکسال هر آینه قبول میکند حضرت عزت توبه او را بعد از آن فرمودند که سال هر آینه بسیار است هر

کس توبه کند پیش از مردن خود بیکماه قبول میکند خدای تعالی توبه او را بعد از آن فرمودند بدرستی

که ماه هر آینه بسیار است هر کس توبه کند قبل از مردن خود بجمعه یعنی بیک هفته قبول میکند حضرت

عزت توبه او را بعد از آن فرمودند که هفته هر آینه بسیار است هر کس توبه کند قبل از مردن خود

بیک روز قبول میکند خدای تعالی توبه او را و بعد از آن فرمودند که روز هر آینه بسیار است هر کس

در مقام توبه شود قبل از آنکه معاینه ببیند قبول میکند خدای تعالی توبه او را بینش دویم

مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ توبه در لغت بمعنی رجوع و برگشتن است از امری که ما آنرا اعتقاد

نسبت میدهند گاه بخدای تعالی چون ببنده نسبت دهند معنی آن برگشتن از معصیت و گناه کاری است

بسوی طاعت و فرمان برداری و چون بخدا نسبت دهند برگشتن از عقوبت و عذاب بجانب لطف و مرحمت است

و در اصطلاح پشیمانی از گناه است بواسطه آنکه گناه است و قبیح است [illegible] توبه

پشیمانی از شراب خوردن مثلا بواسطهٔ آنکه مضرّتست ببدن و بعضی زیاده کرده اند بر آن عزم بر ترک معاودت
گناه را ابدا الآباد یعنی دل نهادن براینکه دیگر هرگز بسر آن نرود و ظاهر آنست که عزم مذکور لازم این پشیمانی
است و هرگز از آن منفک نمیشود و کلام هم در تمام آنست که توبه دست نمیدهد مگر بحصول سه امر اول دانستن
آنکه گناه حجابست میان بنده و خداوند که مانع می آید از سعادت لقای او و در مرتبت قابل نسبت بکسی که مباشر
آن میشود پس چون این معنی او دانست و یقین کرده هر آینه او را حالت دیگر دست میدهد که آن امر دویم
است از امور ثلثهٔ مذکوره و آن اندوه کین شدن نفس است بواسطهٔ از دست رفتن سعادت لقای محبوب
حقیقی و تاسف داشتن او بر ارتکاب اموری که باعث آن شده و این الم و تاسف است که تعبیر از آن
بندامت و پشیمانی میکنند هرگاه این الم و تاسف زیادتی کرد و بسیار شد حالت دیگر دست میدهد که امر
سیوم است از امور مذکوره و آن قصد سه چیز است یکی تعلق بزمان حال دارد و یکی بزمان آینده دارد و یکی
بزمان گذشته اما آنکه تعلق بزمان حال دارد ترک گناهیست که مباشر آن بوده و آنکه بزمان آینده متعلق
است دل نهادن بر عدم ارتکاب آنست و قرار دادن با خود که دیگر بسر آن نرود تا آخر عمر و آنکه بزمان
گذشته نسبت دارد تدارک و تلافی طاعات و عباداتیست که از او فوت شده مثل قضا کردن نماز
و ادای آن کردن و بیرون آمدن از مظالم و حقوق مردم که بر ذمهٔ او قرار گرفته و امثال آن و این حالات
یعنی دانستن گناه و پشیمانی از ارتکاب آن و قصد امور مذکوره که تعلق بازمنهٔ ثلثه دارند اثری
بر یکدیگر مترتب که حصول هر یک از آن لازم دارد حاصل بودن دیگری را گاه است که بر مجموع این حالات
اسم توبه اطلاق میکنند و هر سه را باهم توبه میگویند و بسیار است که توبه را بر حالت دویم که پشیمانیست
اطلاق میکنند و حالت اولی را مقدمهٔ آن می سازند و حالت سیوم را ثمرهٔ آن و گاه است که مجموع پشیمانی
و عدم مذکور را توبه میگویند و بعضی از اصحاب قلوب و عرفان توبه را بر وجوه دیگر نیز تعریف کرده اند بعضی
گفته اند التوبة رجوع الآبق عن الجرم السابق توبه بازگشتن غلام گریخته است از گناهی که پیش از توبه
آن شده و بعضی گفته اند اذابة الاحشاء لما سلف من الفحشاء گدازانیدن دل و اعضای درون
بآتش ندامت آنچه از پیش واقع شده از گناهان و بعضی گفته اند خلع لباس الجفاء و بسط بساط الوفاء

کندن لباس

کندن لباس جفا و بر کردن است و گستردن بساط وفا و نیکوکاری قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ مراد به قبول حق
تعالی توبهٔ بنده گناهکار را اسقاط ساختن عقابیست که مترتب بر گناهی که از آن توبه میکنند و اینکه توبه باعث
سقوط عقابست مجمع علیه اهل اسلام است و مخالفی از علمای عامه درین معنی خلاف نکرده است خلاف
درینست که قبول توبه و اسقاط عقاب مذکور از تائب آیا بر خدای تعالی واجبست که اگر نکند ظلم او لازم آید
تعالی عن ذلک یا بر سبیل تفضل و موهبتست که از روی کرم و احسان بر بندگان خود عمل می آورد معتزله
بر قول اول رفته اند و قبول توبه را بر خدای تعالی واجب میدانسته اند و اشاعره قول ثانی را اختیار کرده اند
و میگویند که از روی محض تفضل و احسانست و بر او واجب نیست و از علمای شیعه شیخ ابو جعفر طوسی قدس
سره نیز با ایشان درین مسئله موافقت نموده است و در کتاب اقتصاد حکم بعدم وجوب آن بر خدا کرده و شیخ
جمال الدین مطهر علیه الرحمه نیز در بعضی کتب کلامی خود این قول را اختیار کرده اند و خواجه نصیر الدین در
متن تجرید درین مسئله توقف نموده است و هیچ یک از مذهبین را رجحان نداده و ظاهر درین مسئله با
شیخ و علامه است و دلایل وجوب مذکور است وَمَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ مراد بمعاینه دیدن
دیدن ملک الموت است چنانچه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است و میتواند بود که مراد
بمعاینه یقین کردن موت و نا امید شدن از حیات باشد چنانچه گویا مرگ را بالمعاینه می بیند و
میتواند بود که مراد دیدن پیغمبر صلعم یا امیر المؤمنین علی ع باشد زیرا که روایت شده است در کتاب
کافی از ابی بصیر که گفت قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا
حِيلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْكَلَامِ أَتَاهُ رَسُولُ اللهِ صلعم وَمَنْ شَاءَ اللهُ فَجَلَسَ رَسُولُ اللهِ
صلعم عَنْ يَمِينِهِ وَالْآخَرُ عَنْ يَسَارِهِ فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلعم أَمَّا مَا كُنْتَ تَرْجُو
فَهُوَ ذَا أَمَامَكَ وَأَمَّا مَا كُنْتَ تَخَافُ فَقَدْ أَمِنْتَ مِنْهُ ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابًا
إِلَى الْجَنَّةِ فَيَقُولُ هٰذَا مَنْزِلُكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَإِنْ شِئْتَ رَدَدْنَاكَ إِلَى الدُّنْيَا وَلَكَ
ذَهَبٌ وَفِضَّةٌ فَيَقُولُ لَا حَاجَةَ لِي فِي الدُّنْيَا الحدیث یعنی فرموده است امام جعفر صادق
ع که هرگاه حایل شود مرگ میان مؤمن و سخن کردن او یعنی چنان شود که از سخن کردن بیفتد آید نزد او رسول

خدای ص و کسی که خدای تعالی خواسته باشد یعنی امیرالمؤمنین ع آواز وی شنید رسول خدای ص از جانب راست او
و آن دیگری یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب چپ او پس بگوید با او رسول خدای ص که اما آنچه از آن دوری
او و داشتی اینک در پیش تست و آنچه از آن ترسیدی به درستی که از آن ایمن شدی پس بگشایند از برای
او دری بسوی بهشت و بگویند که اینست جا و مقام تو از بهشت اگر بخواهی ترا باز گردانیم به دنیا و ترا در آن
طلا و نقره بسیار بوده باشد پس آن شخص چون مشاهده آن حال و استماع آن بشارت نماید بگوید مرا به دنیا
حاجتی نیست و بازگشت به دنیا را نخواهم و مراد به من شاء الله درین حدیث چنانچه در ضمن ترجمه آن ظاهر
شد امیرالمؤمنین علیه السلام است بنا بر آنکه در بسیاری احادیث که درین باب وارد است تصریح باسم
مبارک آن حضرت شده و گویا مبهم آوردن اسم آن حضرت درین حدیث والله اعلم از روی تقیه و خوف
از مخالفین است **نمایش اول** هیچ شک نیست که وجوب توبه بر عاصیان است و فوراً
و تاخیر و تعویق در آن جایز نیست زیرا که گناه بمنزله زهر قاتلست و دین بمنزله بدن پس چنانچه هرگاه زهر
بر بدن وارد شود در حال مبادرت باستفراغ آن چاره نمود تا بدن که مشرف بر هلاک است باقی ماند
و باندک تعویق و تاخیری آنچنان نشود که از قبول دوا باز ماند و همچنین بر صاحب گناه که در حال مبادرت بتوبه
نماید دین خود را که مشرف شده است بهلاک و از هم پاشیدن نگاه دارد و کسی که در توبه اهمال جایز دارد
از وقتی بوقت دیگر اندازد در خطر عظیم افتاده و در پیش است که اگر از یکی آن دو امر که از دیگری بجست
سلامت نتواند بر کنار گشت یکی در رسیدن اجل موعود که وقتی چیزی از آن میکند که می باید مرد و فرصت هیچ کار نمانده
است و تدارک و تلافی ممکن نیست و درباره آن رسیده است که حضرت عزت در کلام مجید در ضمن این آیه
اشارت بآن کرده است **وحیل بینهم وبین ما یشتهون** یعنی جدائی اندازیم میان ایشان و میان آنچه ایشان
آن را میخواستند الحاح نماید که یک روز دیگر یا ساعتی مرا فرصت دهید و فرصت گذشته و در آن مهلت نیست چنانچه
حضرت عزت در کلام مجید میفرماید که **من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول**
**رب لولا اخرتنی الی اجل قریب** بعض مفسرین گفته‌اند که معنی آیه والله اعلم آنست که در وقت جان کندن
بعد از آنکه پرده از روی کار برداشته شود و آن کس بر زشتی کردار خود اطلاع یابد بگوید ای ملک الموت

جواب سؤال گذشته

چه شود اگر بگذاری دیگر مرا مهلت دهی که در آن مدت گناهان خود را از پروردگار خود بخواهم و در مقام توبه
و انابت در آمده بر اسلاف خود و رفته از عمل صالح بردارم و جواب شنود که فنیت الایام ایام تو
منقضی شده است و روزی بواسطه تو نمانده است که ترا فرصت آن توانیم داد پس بگوید یک ساعت
مهلت ده مرا جواب شنود که فنیت الساعات ساعتهای تو نیز در معرض فنا و زوال در آمده است
و مهلت آن نیز نیست پس ابواب توبه بر روی او بسته شود و روح او را در نزع کشند و ساقی اجل بدستی
شراب حسرت و ندامت بر تقصیر عمر و تلف کردن اوقات بر وی پیموده باشد و دوم آنکه از جمله
صدمات آن حال تزلزل در مبانی ایمان او راه یابد و اصل بنیاد دین بر جای خود نماند و باعث
ذلک خطر دیگر آنکه از ظلمت تراکم معاصی و بهم نشستن غبار بنای آینه دل او زنگ گیرد و بنا بر آنکه
صیقل توبه و انابت نتوان در مقام جلای آن نشد چرا که هر معصیتی که انسان مرتکب آن میشود در دل او اثری
از آن بهم میرسد چنانچه از نفس آدمی بر روی آینه و چون گناهان او بسیار شد آن تاریکی مرتبه بمرتبه زیاده
میشود تا آنکه تمام دل او را فرا گیرد و سیاه و تیره سازد و چون بر آن ثابت و راسخ بود و در مقام رفع آن به توبه و انابت
نشد آن سیاهی مرتبه بمرتبه در سرشت او جای میگیرد و طبیعت او میشود چنانچه زنگ چیزی که بر روی آهن
نشست و بسیار شد آن آینه رنگ میگیرد و چون در مقام رفع آن نشد و بسیار ماند تا آن
زنگ در جرم آن جا میگیرد و جوهر آن را بالکلیه فاسد میسازد و چنان میکند که دیگر هرگز صیقل نپذیرد چنانچه
شاعر گوید **بیت** آهنی را که موریانه بخورد * نتوان برد از و صیقل زنگ * و از ینجاست که قلب منکوس
تیره میگردد که قلب اسود روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام
جعفر صادق ع که گفت کان ابی یقول ما من شیء افسد للقلب من خطیئة ان
القلب لیواقع الخطیئة فلا تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله یعنی
بود پدر من که میگفت هیچ چیز بیشتر از گناه باعث فساد دل نمیشود به درستی که دل هر آینه گناه در
می افتد و همیشه با گناه در خود نمی ماند تا مغلوب شود و گناه بر وی غالب آید بالای او زیر میگردد
یعنی سرازیر میشود و برود در می افتد چنانچه هرگز خواند بر خاست در کتاب مذکور از امام محمد باقر علیه السلام

که ما من عبد الا و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النکتة
نکتة سوداء فان تاب ذهب ذلک السواد و ان تمادی فی الذنوب زاد ذلک
السواد حتی یغطی البیاض فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا
و هو قول الله عز و جل کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی
نه آنچنانست که کافران میگویند بلکه غشاوه و غبار و غفلت بر دلهای ایشان پوشانیده
با رنگار انکار بر دلهای نهاده آنچه بود دلهای ایشان که کسب آن میکردند از آثام و معاصی و تبعات
سیئات و معاصی دلهای ایشان زنگ خورده و بحاصل شده است پس قول امام که درین حدیث
که لم یرجع صاحبه الخ یعنی دیگر هرگز بازگشتی نمیکند صاحب آن دل را بسوی خیر دلالت از
برانکه هر کس دل او آنچنان شد دیگر هرگز از گناه بازگشت نمیتواند کرد و در مقام توبه از آن
نمیتواند شد و اگر بزبان گوید تبت الی الله یعنی رجوع کردم و بازگشت نمودم بسوی خدای تعالی قول
مذکور از زیاده از حرکت دادن زبانی نخواهد بود و دل او از آن آگاهی نخواهد داشت پس اثری
بر آن مترتب نخواهد بود و قول مذکور از و مثل قول کافر خواهد بود که گفت شستم و پاک ساختم جامه را
که اگر هزار بار این سخن را بر زبان آورد از چرک پاک نمیشود و سفید نمیگردد و دل بسیار باشد که آنکه بشود
حال صاحب این دل بسا بهله و عدم پروا در اوامر و نواهی شرعی و چنان شود که ضروریات
دین در نظر او مهمل نماید و وقع و اعتبار احکام الهی از خاطر او زایل و طبع او نعوذ بالله از قبول
آن متوقف گردد تا آنکه منجر شود حال و ضعف عقیده و زوال ایشان و بی ایمان از دنیا برود و این
حالتیست که بعیدتر از آن بسوء خاتمت میکند اجارنا الله و ایاکم عن ذلک تمام بحث
دویم خلاف شده است میان علما در آنکه آیا چاره است در توبه از عزم بر عدم عود بگناه یعنی
دل نهادن بر آنکه دیگر بسر گناه نرود و آیا امکان صدور گناه از تائب شرطست چنانچه کسی
که مباشر زنا شده است اگر بعد از آنکه عنین شود توبه کند بعزم آنکه اگر قدرت بر زنا یابد بر او بر سر
آن نگردد توبه آن شخص صحیح نیست و توبه عنین از زنا صحیح است اکثر علما قول دویم را اختیار

کرده اند و توبه را مطلقا صحیح میدانند خواه در حال قدرت بر گناه باشد و خواه بعد از زوال قدرت و بعضی
بعض متکلمین اجال علمای سلف باین قول دعوی کرده اند و ازین اولیست بصحیح بودن توبه
که در مرضی واقع شود که غالب ظن در آن مردن باشد اما توبه که بعد از حضور مردن و یقین شدن رسید
بعمل آید که معاینه عبارت از آنست همه اتفاق دارند بر آنکه مقبول نیست و اجماع بر عدم صحت آن منعقد
است و کلام الهی بر آن ناطق که و لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا
حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن و لا الذین یموتون و هم کفار
اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما یعنی مقبول نیست توبه مر آنها را که بعمل می آورند گناهانرا
و از آن باز نمی ایستند تا آنکه چون حاضر میشود یکی از ایشان را مرگ میگوید بدرستی که توبه کردم و توبه
همچنین مقبول نیست مر آنها را که میمیرند و ایشان کافر باشند یعنی کافرانی را که بعد از یقین شدن موت
در مقام توبه از کفر در می آیند آن گروه که بر گناه و کافری ثابت و بر قرار بودند تا رسیدن وقت موت
آن گروه که بر کفر پیش آماده ساخته ایم ما بجهت ایشان عذاب دردناک را و در حدیث از پیغمبر صلعم
روایت شده است که ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر یعنی بدرستی که خدای تعالی
قبول میکند توبه بنده را مادام که او را تغرغر بهم نرسد و تغرغر عبارت از تردد و حرکت آب است
آنست از اجسام مایعه در حلق و مراد اینجا تردد روح است در وقت جان کندن و محدثین امامیه رضوان
الله علیهم حدیث بسیاری روایت کرده اند از ائمه اهل بیت علیهم السلم در باب آنکه وقت حضور موت
و ظهور علامات مردن و مشاهده احوال آن توبه مقبول نیست و بعضی استدلال کرده اند بر وجوب
که ایمان برهانیست یعنی انسان مکلف است بآنکه بدلیل و برهان تحصیل آن نماید و مشاهده علامات
موت حقیقت امر را عیان میکند و عاقبت کار را بالمعاینه بیکس مینماید پس در آن حال تکلیف
ساقط باشد چنانچه در آخرت که جمیع معارف و اعتقادات بدیهی میشود جمیع تکالیف ساقط
است و بعض مفسرین گفته اند که از جمله الطاف الهی آنست که امر کرده است قابض ارواح
که روح را از جانب انگشتان پا بیرون آورد و مرتبه مرتبه بالا برده باشد تا بسینه برسد و بعد از آن

بحق آورده او اهمالی باشد از برای وی آوردن بجای عبادت بوقت و توبه و امثال آن
پیش از آنکه مرگ برو معاینه شود و وقت توبه بگذرد چه روح از سینه بگذرد و بحلق رسد امر مردن متیقن
بشود چنانچه گفته اند پنجم بیرد آنکه نمیرد تا نمیرد و امید زندگانی بر نگیرد پس چنان شود که
در وقتی که روح از بدن بیرون میرود ذکر خدای بر زبان باشد و او را امید بلطف خدا و غفران حاصل
همگنان از دریافت آن حال در نیابد نمایش سیوم پوشیده نماند که در قرآن مجید امر بتوبه النصوح
واقع شده است قال تعالی فی سورة التحریم يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة
نصوحا و مفسرین در معنی توبة النصوح چند وجه ذکر کرده اند اول آنکه مراد بتوبة النصوح توبه ایست
که نصیحت میکرده باشد مردم را که آن را بینند یعنی بنحوی آمده باشد از وی که ایشان را بسوی خود و بر آن
میل داشته باشد که مثل آن قیام نمایند از غایت حسن آن از روی نیکویی کردار که در صاحب آن
ظاهر باشد یا توبه که صاحب خود را نصیحت میکرده باشد که دیگر تا آخر عمر پیرامون گناه نگردد و در روایت
کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از ابی الصباح کنانی که سؤال کرد از
امام جعفر صادق ع از تفسیر قوله تعالی يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة
نصوحا حضرت فرمودند يتوب العبد عن الذنب ثم لا يعود فيه یعنی توبه میکند
بنده از گناه و دیگر هرگز بر سر آن نمیرود و گناه را از آنکه توبة النصوح همچنین توبه ایست دویم آنکه نصوح
در لغت بمعنی خالص است چنانچه هر گاه عسل از موم خوب پاک باشد آن را عسل نصوح میگویند پس مراد
بتوبة النصوح توبه ایست که خالصا لوجه الله باشد یعنی پشیمانی وی از گناه محض این باشد که
ارتکاب آن قبیح و متضمن ناخشنودی خداست نه بواسطه ترس آتش دوزخ و بیم گرفتاری بعذاب چنانچه
خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه در کتاب تجرید حکم کرده است بآنکه پشیمانی از گناه بواسطه ترس آتش در
توبه نیست و در شرح حدیث سی و هشتم ترددی در این باب بعضی سخنان گذشت که تذکر آن درین مقام نفعی
دارد آنکه نصوح ماخوذ از نصاحت یعنی خیاطت و دوختن جامه و مراد بتوبة النصوح توبه ایست
که پاره هایی که بناخن معصیت در جامه دین و شریعت بهم رسیده بدوزد و باصلاح آورد یا آنکه جمع کند میان

تایب و اولیاء الله چنانچه خیاطی آورده پارهای جامه را چهارم آنکه نصوح در واقع صفت تایب باشد نه
صفت توبه و اسناد آن بتوبه از روی مجاز باشد و حاصل معنی آیه و الله اعلم آنکه ای آن گروهی که ایمان آورده
اید توبه کنید از گناهان خود بسوی خدای تعالی توبه که بسبب آن ناصح باشید مر نفسهای خود را یا آنکه
ایشان کنید آن به بهترین وجهی چنانچه بسبب آن چنان گناه تمام از بیخ برکنده شود و از آن بالکلیه از نامه اعمال
شما مرتفع شود و آن نفیشود دیگر گفته اند یعنی نفس خود با آتش حسرت و ندامت و دور کردن ظلمت
سیئات از آیینه خاطر خود بنور اعمال صالحه و حسنات چنانچه روایت کرده است شیخ ابو علی طبرسی
در تفسیر آیه مذکوره از امیر المؤمنین ع که ان التوبة يجمعها ستة اشياء على الماضي من
الذنوب الندامة وللفرائض الاعادة ورد المظالم واستحلال الخصوم وان
تعزم على ان لا تعود وان تذيب نفسك في طاعة الله كما ربيتها في المعصية
وان تذيقها مرارة الطاعات كما اذقتها حلاوة المعاصي یعنی درستی که
توبه ای باید فراهم آمده باشد از شش چیز پشیمانی از گناه گذشته و اعاده فرایض و واجباتی که از تو
فوت شده باشد و رد مظالم و حلالی خواستن از دشمنان و دل نهادن برآنکه دیگر بر سر گناه نروی و
آنکه بگدازانی نفس خود را در طاعات خدای تعالی همچنانچه تربیت داده او را در معصیت و بچشانی او را
تلخی عبادات همچنانکه چشانیده او را شیرینی گناهان و سید رضی الدین علیه الرحمه در کتاب نهج
البلاغه ذکر کرده است که شخصی در خدمت امیر المؤمنین ع گفت استغفر الله حضرت فرمودند ثکلتک
امك اتدري ما الاستغفار ان الاستغفار درجة العليين وهو اسم واقع
على ستة معان اولها الندم على ما مضى والثاني العزم على ترك العود اليه
ابدا والثالث ان تؤدي الى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله سبحانه املس
ليس عليك تبعة والرابع ان تعمد الى كل فريضة ضيعتها فتؤدي حقها
والخامس ان تعمد الى اللحم الذي نبت على السحت فتذيبه بالاحزان حتى
تلصق الجلد بالعظم وينشأ بينهما لحم جديد والسادس ان تذيق الجسم الم

الطاعة کما اذقته حلاوة المعصیة یعنی ماده برای توبه گناه آیا میدانی که استغفار
چه معنی دارد که آن قیام مینمایی بدرستی که استغفار درجه علیا اعلی و مرتبه بزرگان عالم بالا
و آن اسمیست واقع بر شش معنی اول پشیمانی بر گناهان گذشته دویم عزم بر آنکه دیگر بر سر
آن نروی سیوم ادا کردن حقوق مردم با ایشان تا آنکه در معرض لقای الهی در آیی لوح کردار تو
از نقش گناه ساده باشد و دامان اعمال تو از لوث مناهی پاک چنانچه بسبب آن عقوبتی نبوده
باشد ترا چهارم آنکه توجه نمایی بهر فریضه که از تو فوت شده باشد و چنانچه باید از عهده حق آن برآیی
پنجم آنکه توجه نمایی بسوی گوشت بدن خود که از حرام روییده باشد پس بگدازی آن را بآتش
حزن و اندوه تا آنکه اتصال یابد پوست بدن تو باستخوان و بعد از آن گوشت تازه بروید ششم
آنکه بچشانی جسم خود را الم طاعات و فرمانبرداری همچنانچه چشانیده بودی آن را حلاوت معصیت
و گناهکاری و در کلام بعضی اکابر وقعت که چنانچه کافی نیست در جلای آینه که از بسیاری نفس که بر
آن رسیده باشد از کثرت بخارهای سیاهی که بر پشت آینه نشسته باشد مجرد باز داشتن نفس از آن
و مانع آمدن از آنکه دیگر بخاری بر آن نشیند بلکه تا آنچه اول نشسته است و باعث زنگ آن شده
بصیقل سعی زایل سازی و جرم آن را بزنگ پاک کنی جلایی نمییابد همچنین کافی نیست در جلا دادن آینه دل از
ظلمتهای معاصی و کدورت مناهی باز داشتن نفس از اقدام بمعاصی بلکه ناچار است که تاریکی آن را بنور
طاعات و عبادات مرتفع سازی و زنگی که از گناه بر آن نشسته است بصیقل اعمال صالحه و کردار
نیک زایل کنی زیرا که چنانچه از هر گناه ظلمتی در دل می‌نشیند و هر تقصیری که در واجبات واقع شود
کدورتی در آن بهم میرسد از هر طاعتی نوری در آن حادث میشود و هر عمل صالحی روشنی در آن بهم
میرسد و اولی آنست که هر ظلمتی که از گناهی در آن بهم رسیده باشد بنور عملی زایل سازی که در مقابل
آن گناه باشد بهمین وجه که گناهان خود را یکدیگر و همه را بتفصیل ملاحظه نمایی و طلب کنی چیزی را
که در مقابل آنست و بر نهجی که آن گناه قیام نموده با آن چیزی که در مقابل آنست قیام نمایی مثلا
رفع کنی گناه شنیدن ساز و غنا را بشنیدن قرآن و حدیث و مسایل دینی بر طرف سازی گناه

مس کردن مصحف

مس کردن مصحف را که بی طهارت از تو واقع شده باشد بتعظیم مصحف و بوسیدن و بر چشم نهادن
آن و کثرت تلاوت از آن و گناه جنب رفتن بمساجد را باعتکاف در آن مساجد و زیادتی عبادت
در کنجهای آن و مباشرت جاروب کردن آن شدن و آنچه ازین قبیل باشد اما در حقوق الناس و
آنچه تعلق بحق مردم داشته باشد باید که اولا در مقام تدارک آن با ایشان در آیی و تلافی طلبی از ایشان بعد
از آن رفع کنی گناه آزاری را که از تو بایشان رسیده است باحسان و تواضع بسیار با ایشان و گناه
غصب مال ایشان را بتصدق بسیار از مال خود بواسطه ایشان و گناه غیبت ایشان را که از تو واقع شده
باشد بثنا و مدح ایشان در مجالس و محافل و منتشر ساختن اوصاف نیکوی ایشان و برین قیاس
دفع کنی هر گناهی از گناهان خود را از حقوق الله و حقوق الناس بچیزی از جنس او که در مقابل آن باشد چنانچه
طبیب علاج هر مرض را بضد آن مرض مینماید حضرت عزت همگنان را توفیق آن روزی کناد فایده چهارم
مشهورست میان علمای رضوان الله علیهم که سنتست بعد از فراغ از توبه غسل کردن خواه توبه از
فسق باشد و خواه از کفر که عبارت از اسلام کافرست از پیغمبر صلعم که امر کرد آن حضرت ثمامه حنفی و قیس
بن عاصم را بعد از آنکه اسلام آورده بغسل و در توبه از فسق حدیثی است که روایت کرده است آن را شیخ
ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاحکام از امام جعفر صادق عم که مردی نزد آن
حضرت آمد و گفت بدرستی که مرا همسایه ایست و او را کنیزان هستند خنیاگر که از برای او بنغمه
مسکینند و عود مینوازند گاه هست که چون داخل طهارت خانه میشوم بواسطه آن نشستن خود در طول میدهم
و زیاده از قدر احتیاج در آن می‌نشینم امام عم فرمود که لا تفعل یعنی مکن آن مرد گفت بخدا قسم که این
کاری نیست که من بپای خود بسر آن رفته باشم بلکه بعضی کار در گوش من در آید و گوش از آن می‌شنود حضرت
فرمود که تالله انت اما سمعت الله یقول یعنی وای بر تو مگر نشنیدی قول خدا را در کلام مجید
که ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی بدرستی
که گوش و چشم و دل هر یک از ایشان روز قیامت در معرض سؤال در خواهند آمد و از گناهی که از
ایشان بعمل آمده پرسش خواهند نمود آن مرد گفت گویا من هرگز این آیه را از کتاب خدا نشنیده ام و از

عربی نماز عجمی لاجرم ترک کردم این عمل او را آنچه پیش آمده در توبه و استغفار بکنم بخدای پس امام علیه السلم
فرمودند قم فاغتسل وصلّ ما بدا لك فلقد كنت مقيما على امر عظيم ما كان
اسوأ حالك لو متّ على ذلك استغفر الله واسأله التوبة من كل ما يكره
فانه لا يكره الا القبيح والقبيح دعه فان لكل اهلا یعنی برخیز و غسل
کن و نماز کن از آنچه توانی که مقیم بوده بر کار بزرگی چه بد میشد حال تو اگر بآن مردی استغفار کن
و طلب آمرزش نمای از خدای تعالی و سؤال کن از او توفیق توبه را از آنچه بد دارد او و خوش باشد زیرا که
بد دارد او و خوش نیست مگر آنچه بد عمل قبیح باشد و قبیح را بهل آن که از که هر کاری اهلی نسبت دارد و
این حدیث را شیخ اگرچه در کتاب مذکور مرسل نقل کرده است و سند آنرا درست ذکر نکرده و در بعضی
از کتب حدیث که بنظر رسیده دیده شده است که آنرا مستند نقل کرده باشند یعنی رجال سند آنرا تا
معصوم همه ذکر کرده باشند سوای کلینی نهایتش مرسل بودن آن ضرر در مقصود ندارد زیرا که بنا بر آنچه در
حدیث سی و یکم گذشت در بنا بواب حدیث ضعیف بر کافیست ای عزیز نیکو در نگر که هر گاه زیاده شستن
در طهارتخانه را بواسطه عودی که در خانه همسایه نوازند باین شیوه داشته تو آنرا گناه عظیم شمرده و مرتکب آنرا
باین غایت تخویف نماید و در باب وی گوید ما اسوأ حالك لو متّ على ذلك و بتاکید تمام از
آن توبه و استغفار فرمایند آیا چون خواهد بود حال ابنای این زمان که آنچه مشاهده میشود از ایشان هر گاه بی توبه
از دنیا بروند فنسأل الله العصمة والتوفيق و مخفی نماند که چنانچه این حدیث دلالت بر استحباب غسل
تعداد توبه دارد مستفیض بر جواز تیمّم است پس چنانچه غسل در توبه سنّت است باید نماز نیز در توبه سنّت باشد
و اکثر فقهای ما رضوان الله علیهم همین باستحباب غسل اکتفا نموده اند و سنّت بودن نماز را ذکر نکرده اند
و باید دانست که اکثر علمای ما غسل توبه را مطلقا سنّت دانسته اند خواه توبه از صغایر باشد و خواه از کبایر
و از کلام شیخ مفید علیه الرحمه که استحباب غسل مذکور مخصوص است بتوبه که از کبایر باشد و توبه از صغایر آنرا
غسل در کار نیست و شیخ علامه اعلی الله مقامه متمسک باین حدیث شده بر او اعتراض کرده است زیرا که این
حدیث صریحست در آنکه مراد از شنیدن سازی بوده که گیرنده همسایه او مینواخته و شنیدن ساز را کسی

شنیدن آواز

از کبایر

از کبائر نشمرده و بخاطر میرسد که بحث مذکور بر شیخ شهید علیه الرحمه وارد نیست چه حدیث مذکور دلالت دارد
بر آنکه از آن مرد اصرار بر آن عمل واقع شده بوده است چنانچه از قول او که گاه است که چون داخل طهارتخانه
میشوم ظاهر میشود چه تعبیر از این عبارت کرده است که ربما دخلت الخرج فاطيل الجلوس
استماعا منّي لهنّ زیرا که رُبَّ در اصل از برای تکثیر و بسیار واقع بودن امری استعمال می یابد چنانچه در کتاب
مغنی اللبیب تصریح باین معنی کرده بلکه شیخ رضی ذکر کرده است که شیوع استعمال رُبَّ در تکثیر بحدیست که
تکثیر برتر معنی حقیقی او شده است و گاهی که در تقلیل استعمال می نماید از قبیل مجاز است که محتاج بقرینه است بنا بر
هم آن بنا گردد و شیخ شهید در متن شرح تصریح کرده است بآنکه اصرار بر صغیره بجهة بسیاری آن حاصل میشود
و هیچ شک نیست که اصرار بر صغیره کبیره است بقول امام علیه السلام که لقد كنت مقيما على امر عظيم
یعنی هر آینه بتحقیق که قیام داشته بر امر بزرگی که وما اسوأ حالك لو متّ على ذلك یعنی چه
بد حالی میبود حال تو که اگر بر آن حال میمردی و نیز استغفاری بر معنی دارد خصوصا که از شیخ مفید علیه الرحمه
نقل شده است که او مطلق گناه را کبیره میداند بواسطه مشارکتی که در مخالفت امر الهی و خروج
از طاعت او دارد چنانچه در حدیث وارد است که لا تنظر الى ما فعلت وانظر الى من
عصيت یعنی منگر در آنچه کرده و بنگر بسوی کسی که عصیان و فرمان برداری او قیام نموده
گذاشته و گاه هست که اطلاق صغیره و کبیره بر گناه میکنند اضافه بما تحته و ما فوقه مثل بوسیدن
زن بیگانه که نسبت بزنا و کبیره است و نسبت بوطی صغیره چنانچه بتفصیل و بیان در حدیث
سیوم سبق ذکر یافت و هیچ شک نیست که آنچه از آن مرد صادر شده بود مشتمل بر سه نوع از
گناه بود شنیدن آواز زن نامحرم که مطلقا حرام است خواه غنا باشد و خواه غیر غنا و شنیدن
غنا و گویندگی ایشان و شنیدن ساز و عود و پس مجموع امور ثلثه با هم نسبت بهر یک تنها کبیره باشد
بلکه میتوان گفت که شنیدن غنای تنها نیز نظر بشنیدن آواز کبیره است و نیز بآنچه ذکر کردیم سنوح میشود
بآنچه وارد دانسته است شیخ شهید بر کسی که استحباب غسل توبه را مخصوص میداند بتوبه از کفر و توبه
از فسق و گفته است که از قول او لازم می آید که در توبه از صغایر که بی اصرار باشد غسل سنّت نباشد

بواسطهٔ آنکه صغایر مذکوره کفر نیست و نه فسق زیرا که ارتکاب آن خلل در عدالت نمیکند و هر چه خلل در عدالت نکند
فسق نیست و حال آنکه وجوب تلافی آن اراده کرده در توبه از آن بر عمل سنت است انجام باید داد
که اگر گناه تابع نداشته باشد امر دیگر که بحسب شرع قیام بآن لازم باشد مثل پوشیدن حریر و شنیدن
غنا و امثال آن همین پشیمانی از آن بر وجهی که لازم داشته باشد عزم بر ترک آن را بعقد توبت کافیست
و چیزی دیگر سوای آن واجب نیست و اگر امر دیگر را تابع داشته باشد از حقوق الله یا حقوق الناس خواه مالی
باشد و خواه غیر مالی واجب است بر پشیمانی مذکور اتیان بآن امر در گاهی باشد که مکلف عاجز باشد بیان آنکه
بتوبه نشد و بیان توبه و اتیان بآن امر اما حقوق الله مالی مثل آزاد کردن بنده در کفاره صوم مثلا جهت
با توبه اتیان بآن نیز گاهی که قدرت بر آن داشته باشد و اما حقوق الله غیر مالی اگر غیر حدی باشد که از
جانب شارع از برای بعض گناهان تعیین شده مثل قضای نماز و روزه کفاره و امثال آن نیز واجب است
آوردن آن با توبه گاهی که قدرت بر آن داشته باشد و اگر حق حد شرعی باشد مکلف مخیرست میان آنکه
اعتراف کننده بآن نزد حاکم شرع تا حاکم اقامت حد نماید یا آنکه پنهان دارد آن را بتوبه و انابتی که
میان او و خدای تعالی واقع شود اکتفا نماید و در صورت حد از و ساقط خواهد بود و گاهی که توبه او
قبل از ادای شهادت جمعی باشد بر آن نزد حاکم شرع و اما حقوق الناس مالی هیچ شک نیست که واجب
بری ساختن ذمهٔ خود را از آن و در مقام ادای آن بصاحبان حق در آمدن تا ممکن باشد و اگر صاحب حق
مرده باشد وارثان او و در هر طبقه قایم مقام او خواهند بود و چون با ایشان برساند در ایام حیات خود
یا بعد از فوت او از ترکهٔ او با وصیت بسازند یا بکدام در ایام حیات یا بعد از فوت از ذوی الحقوق از جانب او
با ایشان برساند ذمت او بری خواهد شد و اگر کسی در مقام ادای آن نشود صاحب اصلی و نه وارث
او در ذمت او خواهد ماند و روز قیامت فقهای امامیه در مستحق آن روز قیامت چند قول دارند یکی آنکه مستحق آن صاحب
اول است که دنیا حق او غصب شده دوم آنکه حق وارث آخر است و اگر چه امام باشد سیوم آنکه
منتقل بخدا میشود و بحقوق الله باز میگردد و ابتدا را در آن حقی نمیماند و قول اول اصح است چنانچه
از حدیث صحیحی که درین باب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است استنباط آن میشود

اما حقوق الناس غیر مالی باید دید اگر اضلال او از راه بیرون جمعی باشد وجه خواهد بود هدایت و براه
آوردن ایشان و اگر قصاصی باشد مثل آنکه کسی کشته باشد او یا بازان آن باید گشت وصیت که مستحق
آن قصاص اعلام نماید و تمکین بهر او از اخفای آن مثل آنکه در مادهٔ مذکور بگوید بپسر او اسلام
که پدر ترا کشته ام اگر میخواهی بکش مرا و اگر میخواهی ببخش و اگر حد باشد مثل آنکه دشنام بزنا داده باشد
مؤمنی را اگر آن شخص عالم باشد بآن واجب است تمکین آن در اقامت حد و که آن شخص که او را حد بزند و اگر
عالم نباشد آیا واجب است اعلام آن بآن یا هر دو وجه محتملست اما وجوب اعلام بواسطهٔ آنکه حق آدمیست و
ساقط نمیشود تا او ساقط نسازد و اما عدم وجوب بواسطهٔ آنکه اعلام امر مذکور باعث تجدید ایذا او است
و تجدید اذیت امری که باعث دشمنی و عداوت میشود و این تفصیل در غیبت نیز میرود و کلام خواجه نصیر طوسی
ره و عبارت علامه قطب الدین محمد شاگرد او اشعاری دارد بر عدم وجوب اعلام بر وجهی که مذکور شد و باید
دانست که اتیان با آنچه اقدام بگناه لازم داشته باشد آن را مثل قضای عبادتی که او فوت شده باشد و ادای
حقوق و تمکین وارث از قصاص و اقامت حد و امثال آن که مذکور شد در صحت توبه شرط نیست
بلکه آنها واجبیست سر خود و توبه بدون آن صحیح است نهایتش بآن کامل تر و تمامتر میشود و باید دانست
که توبه بر چند قسم است توبه از جمیع گناهان که متضمن عزم بر عدم آن باشد تا آخر عمر و توبه مستغفره
آن توبه از بعض گناهانست دون بعض و توبه موقته و آن توبه تا وقت معینست مثل آنکه توبه کند از
گناهان تا آخر سال یا تا آمدن شخصی از سفر و امثال آن و توبه مجمل و آن توبه کنی است بی آنکه ملاحظه کل
یا بعض یا تا آخر عمر یا تا وقت معین در آن شده باشد و علما در صحت سه قسم اول خلافست و اصح آنست که
توبه بعضه صحیح است و الا لازم آید که توبه از کفر صحیح نباشد هر گاه اصرار بر صغیره داشته باشد اما توبه
موقته یعنی آنکه گذشت چون شرط کرده ماند در توبه عزم بر ترک گناه را تا آخر عمر ظاهر آنست که صحیح نباشد و
اما توبهٔ مجمل خواجه نصیر الدین علیه الرحمه در آن توقف کرده است و حکم بصحت و عدم آن نکرده و اگر قایل
بصحت شویم چندان دور نخواهد بود چه دلیلی نیست بر آنکه ملاحظهٔ تفصیل در توبه شرط باشد حدیث
سی و نهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی

علی بن ابرهیم از پدر او ابرهیم از عمرو بن عثمان و بعض از اصحاب ما از سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن ابی
عمرو حسن بن علی از ابی جمیله مفضل بن صالح از جابر از عبد الاعلی و علی بن ابرهیم از محمد بن عیسی از
یونس از ابرهیم بن عبد الاعلی از سوید بن غفله گفت فرموده است امیر المؤمنین علی علیه السلام

إِذَا كَانَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا وَأَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الْآخِرَةِ مُثِّلَ
لَهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ وَعَمَلُهُ فَيَلْتَفِتُ إِلَى مَالِهِ فَيَقُولُ وَاللهِ إِنِّي كُنْتُ
عَلَيْكَ حَرِيصاً شَحِيحاً فَمَا لِي عِنْدَكَ فَيَقُولُ خُذْ مِنِّي كَفَنَكَ قَالَ فَيَلْتَفِتُ
إِلَى وَلَدِهِ فَيَقُولُ وَاللهِ إِنِّي كُنْتُ لَكُمْ مُحِبّاً وَإِنِّي كُنْتُ عَلَيْكُمْ مُحَامِياً
فَمَا لِي عِنْدَكُمْ فَيَقُولُونَ نُؤَدِّيكَ إِلَى حُفْرَتِكَ نُوَارِيكَ فِيهَا قَالَ فَيَلْتَفِتُ
إِلَى عَمَلِهِ فَيَقُولُ وَاللهِ إِنِّي كُنْتُ فِيكَ لَزَاهِداً وَإِنْ كُنْتَ عَلَيَّ
لَثَقِيلاً فَمَا لِي عِنْدَكَ فَيَقُولُ أَنَا قَرِينُكَ فِي قَبْرِكَ وَيَوْمِ نَشْرِكَ حَتَّى أُعْرَضَ
أَنَا وَأَنْتَ عَلَى رَبِّكَ قَالَ فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ وَلِيّاً أَتَاهُ أَطْيَبُ النَّاسِ رِيحاً وَأَحْسَنُهُمْ
مَنْظَراً وَأَحْسَنُهُمْ رِيَاشاً فَقَالَ أَبْشِرْ بِرَوْحٍ وَرَيْحَانٍ وَجَنَّةِ نَعِيمٍ وَمَقْدَمُكَ
خَيْرُ مَقْدَمٍ فَيَقُولُ لَهُ مَنْ أَنْتَ فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ ارْتَحِلْ مِنَ
الدُّنْيَا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّهُ لَيَعْرِفُ غَاسِلَهُ وَيُنَاشِدُ حَامِلَهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ فَإِذَا
دَخَلَ قَبْرَهُ أَتَاهُ مَلَكَا الْقَبْرِ يَجُرَّانِ أَشْعَارَهُمَا وَيَخُدَّانِ الْأَرْضَ
بِأَقْدَامِهِمَا أَصْوَاتُهُمَا كَالرَّعْدِ الْقَاصِفِ وَأَبْصَارُهُمَا كَالْبَرْقِ
الْخَاطِفِ فَيَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ وَمَا دِينُكَ وَمَنْ نَبِيُّكَ فَيَقُولُ اللهُ
رَبِّي وَدِينِيَ الْإِسْلَامُ وَمُحَمَّدٌ صَ نَبِيِّي فَيَقُولَانِ لَهُ ثَبَّتَكَ اللهُ فِيمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى
وَهُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ ثُمَّ يَفْسَحَانِ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ ثُمَّ يَفْتَحَانِ لَهُ بَاباً
إِلَى الْجَنَّةِ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ نَمْ قَرِيرَ الْعَيْنِ نَوْمَ الشَّابِّ النَّاعِمِ فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ



يَقُولُ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرّاً وَأَحْسَنُ مَقِيلاً وَإِذَا كَانَ لِرَبِّهِ عَدُوّاً
فَإِنَّهُ يَأْتِيهِ أَقْبَحُ مَنْ خَلَقَ اللهُ زِيّاً وَأَنْتَنُهُ رِيحاً فَيَقُولُ أَبْشِرْ بِنُزُلٍ مِنْ حَمِيمٍ
وَتَصْلِيَةِ جَحِيمٍ وَإِنَّهُ لَيَعْرِفُ غَاسِلَهُ وَيُنَاشِدُ حَامِلَهُ أَنْ يَحْبِسُوهُ فَإِذَا دَخَلَ
الْقَبْرَ فَأَلْقَيَا أَكْفَانَهُ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ وَمَا دِينُكَ وَمَنْ نَبِيُّكَ فَيَقُولُ
لَا أَدْرِي فَيَقُولَانِ لَا دَرَيْتَ وَلَا هُدِيتَ فَيَضْرِبَانِ يَافُوخَهُ بِمِرْزَبَةٍ مَعَهُمَا
ضَرْبَةً مَا خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا وَتَذْعَرُ لَهَا مَا خَلَا الثَّقَلَيْنِ
ثُمَّ يَفْتَحَانِ لَهُ بَاباً إِلَى النَّارِ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ نَمْ بِشَرِّ حَالٍ وَيُسَلِّطُ اللهُ
عَلَيْهِ حَيَّاتِ الْأَرْضِ وَعَقَارِبَهَا وَهَوَامَّهَا فَتَنْهَشُهُ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللهُ مِنْ قَبْرِهِ

شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و سه نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو چیز پیش
اول خلاصه کلام حضرت امیر ع آنکه بدرستی که فرزند آدم را چون برسد روزی که آخر
ایام دنیاست و اول ایام آخرت ممثل میشود یعنی بصورت مثالی درآورده میشود در
نظر او مال او و فرزندان او و عملی که در ایام زندگانی از او اقدام بآن واقع شده پس باز
میگردد بسوی مال خود و میگوید بخدای قسم که بتو رغبت تمام داشتم و بواسطه حصول تو
حرص و بخل بسیار میورزیدم اکنون مرا بر تو چیست و چه مدد بمن میتوانی رساند پس او بگوید بگیر
از من کفن خود را که ترا زیاده ازین بر من چیزی نیست حضرت امیر فرمودند بعد از آن باز گردد
و بجانب فرزندان خود و بگوید بخدای قسم که من شما را دوست میداشتم و حامی شما بودم
و رفع ایذا و آزار از شما مینمودم در این وقت مرا بر شما چه چیز است و چه مدد از شما بمن میتواند رسید
ایشان بگویند در جواب او که میرسانیم ترا بقبر تو و پنهان میکنیم ترا در آن که آنچه از ما می
آید درباره تو همین است حضرت امیر فرمودند پس باز گردد بجانب عمل خود و بگوید بخدای
قسم که من بتو بی رغبت بودم و با آنکه بر من گران بودی بتو قیام مینمودم اکنون مرا بتو چیست
و از تو بمن چه میتواند رسید عمل بگوید در جواب که من قرین و مصاحب توام در قبر تو و از

روز بر آمدن در قبر با تو خواهم بود تا من تو را بموقف عرض پروردگار تو در آرم حضرت امیر علیه السلام
فرمودند پس اگر مرد خدا را دوست دارد در برابر او می آید آن صورت بر وجهی که بهترین مردم
باشد بعجب بوی خوش و خوش آینده ترین ایشان باشد بعجب صورت و حسن منظر
و نیکوترین ایشان بعجب لباس فاخر و درخت خوب و میگوید بشارت باد ترا براحت
ابدی و روزی نیکو و بهشت پر نعمت هر آینه مقدم تو بهترین مقدمهاست و آمدن تو
نیکوترین آمدنهاست پس گوید بآن صورت که تو کیستی که این بشارت میدهی با این عنایت
در مقام حیرت خاطر با حیرت زدگان در می آئی و او در مقابل گوید من عمل صالح توام آن حالت
کن از دنیا بسوی بهشت عنبر سرشت پس او از دنیا رحلت نماید و قبض روح او بشود و حال
آنکه او می شناخته باشد غاسل خود را و سوگند میداده باشد حاملان خود را که او را بشتاب
ببرده باشند پس چون بقبر در آید بتر داو فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر در حالتی که میکشیده
باشند از دنبال خود موهای خود را از نهایت درازی و شکافته باشد زمین را از شدت
زدن با پای خود بر آن آواز ایشان مثل رعد غرنده باشد و چشمهای ایشان مانند برق درخشنده
پس گویند با و که کیست پروردگار تو و چیست دینی که اختیار کرده و کیست پیغمبری که با او آسمانی
آورده او گوید در جواب که خدای سزای پرستش پروردگار منست و دین من اسلامست و
پیغمبر من محمد صلعم پس دعا کنند فرشتگان مر او را و گویند ثبتك الله فيما تحب و ترضى
یعنی برقرار دارد خدای تعالی ترا در آنچه دوست میدارد و رضای او با آن مقرونست و این قول
ایشان ماخوذ است از قول الهی در کلام مجید که يثبت الله الذين امنوا بالقول
الثابت في الحيوة الدنيا وفي الاخرة یعنی ثابت و برقرار میدارد حضرت عزت
آنانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت بعد از آن وسیع میسازند از
برای او قبر او را آنقدر که نظر او کار کند پس میگشایند بواسطه راحت او دری از قبر او بسوی بهشت
و میگویند بخواب آسایش در آی با دیده خنک و خواب کن خواب جوانان سخت پرده

بیایند بر

شده که حضرت عزت فرموده است اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا و
احسن مقيلا حضرت امیر علیه السلام فرمودند و اگر بوده باشد مرد خدا را دشمن در دستی که خواهد آمد
عمل او بصورتی که بدترین صورتها باشد که خدای تعالی آفریده است آن را بعجب هیات و زشت
ترینها ایشان باشد بعجب نتن و بوی ناخوش پس بگوید با و از روی سخریه و استهزا که بشارت
باد ترا بطعام و شرابی که از حمیم است و بسوختگی آتش که عبارت از نار جحیم است و آدمی شناخته
باشد غاسل خود را و سوگند میداده باشد حاملان خود را که او را نگاه دارند و بشتاب نبرده
باشند و چون بقبر در آید جاینده تر داو آزمایش کنندگان قبر یعنی منکر و نکیر و بیفکنند از وی کفن او
و بگویند با و که کیست پروردگار تو و چیست دین تو و چه کس است پیغمبر تو پس او از غایت عجز خود
نموده در جواب ایشان بگوید نمیدانم پس ایشان در مقام سرزنش او در آمده بگویند لا دريت ولا هديت
یعنی هرگز ندانی و هرگز راه روشن آن نیابی بعد از آن بزنند بر سر او عصاهای آهنی که با ایشان باشد
ضربتی که بنا قبها شد حضرت عزت جوانی اگر آنکه بترسد و اضطراب آید از شنیدن آواز آن سوای
جن و انس که حکمت الهی مقتضی شنیدن ایشان نیست بعد از آن بگشایند از برای او دری
عذاب او دری از قبر او بسوی دوزخ و بگویند بخواب بزشت ترین حالی و مسلط میکند خدای تعالی
بر او مارها و عقربها و سایر گزندگان زمین را اگر متکبر بوده باشد او را تا وقتی که بر انگیزاند خدای تعالی
او را از قبر او بلفظ دوبیر مثل که ماله و ولده و عمله مثل صیغه
مجهول و تشدید تای بی نقطه است یعنی صور یعنی متصور میشوند بصورت مثالی در می آیند هر یک
از اشیا ارسه گانه و سخن میکند با او و او سخن میکند با ایشان و شاید که مراد از تمثیل
و صورت مثالی در آمدن آنها نزد او خطور ایشان باشد در خاطر او و حضور صورت ایشان باشد
و خیال او بر این تقدیر سخن کردن ایشان با یکدیگر چنانچه مخفی نیست بر زبان حال خواهد بود که
بر اینت صحیح تر و خوشش بیان تر از زبان قالست حريصا شحيحا شحیح فعیل است
یعنی فاعل از شح که بفتح شین و کسر و ضم شین هر سه آمده یعنی بخل با حرص قال في القاموس

الشح مثلثة البخل والحرص فوددنا الی حضرتک ودیک بهمزه است یعنی ان هلکت و مراد
از همزه قرائت یعنی سیر ساختم از ابیتر تو انی کنت لک عبدا یعنی بودم بر تو بنده یعنی بپرستش تو و عدم
میل آن بسوی ماسوات قال فی الصحاح الزهد ضد الرغبة یقول زهد فی الشیء وعن الشیء خلاف
الترغیب فیه و ماضی آن بفتح هاء و کسر و ضم آن هر سه آمده و اخشنهم بیاتشا بیاتش
بکسر یای بی نقطه و بعد از یای دو نقطه زیر بالف و شین نقطه دار یعنی لباس فاخر است ابشر بروح و
ریحان وجنة نعیم روح بفتح را بمعنی راحت است یعنی راحت و نعیم یعنی رحمت یا حیات ابدی
و بهر دو وجه خوانده شده است در آیه کریمه فاما ان کان من المقربین فروح وریحان
وجنة نعیم چنانچه در کشاف قرائت بضم را در آیه مذکوره از پیغمبر روایت کرده است و در مجمع
البیان از امام محمد باقر هم و تفسیر کرده اند ریحان را در آیه مذکوره به رزق طیب و در بعضی نیکو و شیخ ابو علی
طبرسی از بعض مفسرین نقل کرده است که مراد به ریحان همین گیاه خوشبوست که باین اسم موسوم است
وقت مردن از بهشت بواسطه او می آورند تا بوی کردن آن راحت یابد فیقول انا عملک الصالح
در کتاب کافی در ضمن حدیث دیگر از امام جعفر صادق هم بر این وجه روایت شده که فیقول انا
رأیک الحسن الذی کنت علیه و عملک الصالح الذی کنت تعمله یعنی من رای نیکو
و اعتقاد حق توام که در دنیا بر آن بودی و عمل صالح تو که بعمل می آوردی از آن و این کلام صریحست در
آنکه چنانچه عمل در آن نشاه بصورت جسم در می آید اعتقاد نیز در آن نشاه مجسم میشود اذ یتحمل بالذی
از تحمل بصیغه امر حاضر است نه فعل ماضی فانه لیعرف غاسله و در این کلام فعل مقدر است بقرینه دلالت
سوق کلام و واو وانه واو حالیست و تقدیر کلام آنست که فیتحمل وانه لیعرف غاسله
یعنی پس رحلت میکند بسوی آخرت و حال آنکه میشناسد شوینده خود را و هوش آن دارد که
بداند که غاسل او کیست و بعضی گفته اند که واو وانه واو عطف باشد و جمله وانه لیعرف غاسله معطوف
باشد بر اناه طیب الناس و برین تقدیر احتیاج بتقدیری در کلام نخواهد بود و مناشد حامله قال فی
الصحاح نشدت فلانا انشده نشدا اذا قلت له انشدک الله ای سألتک بالله یعنی طلب کاری کرد

نشدت فلانا انشده یعنی صفت گفتم با و انشدک الله یعنی از تو درخواست مینمایم بحق خدای
بخداد الارض خداد بضم خای نقطه دار و تشدید دال بی نقطه یعنی شکافها است قال فی الصحاح
خد الارض تخدها شقها والرعد القاصف آواز کردن رعد شدید نابهاست و قاصف ماخوذ است
از قصف بفتح قاف یعنی شدت و صلابت آواز رعد قال فی الصحاح والرعد القاصف ای
شدید الصوت و من نبیک در بسیاری از احادیث وارد است که از امام او سوال
میکنند اینکه حضرت سید کدام است؟ ذکر آن نکردند بنا بر شهرت آنست اشارت باینکه شهرت آن بمرتبه ایست
که احتیاج بذکر نیست و بواسطه رعایت کسر نفس اقدس خود سلام الله علیه و روایت کرده اند
اصحاب رضوان الله علیهم که در وقت دفن فاطمه بنت اسد والده حضرت امیر المومنین ع رسول
خدای صلعم بنفس اقدس مباشر تلقین او بودند بعد از آن فرمودند ابنک ابنک چون اصحاب
از لم آن پرسیدند فرمودند که از امام او سوال میکردند او نمیدانست که در جواب آن چگوید من یاد
او دادم و گفتم پسر تو پسر تو یعنی بگوی که امام من پسر علی ابن ابو طالب فیما یحبه و یرضی جایز
بود که هر دو بیاء خوانده شود بصیغه غایب ثابت دارد خدای تعالی ترا بر چیزی که دوست میدارد ترا
و رضا دارد آن معروفست و میتواند بود که بتا باشد بصیغه مخاطب یعنی بر چیزی که دوست داری تو
آن چیز را و از آن راضی باشی وهو قول الله عز وجل احتمال دارد که ضمیر هو راجع باشد
بقول الملکین که ثبتک الله فیما یحبه ویرضی بحذف مضاف و تقدیر کلام این باشد که
هو مدلول قول الله عز وجل و بهتر آنست که عاید باشد به تثبیت و بر جای داشتن خدای تعالی
مومن را بر آنچه جواب ملکین با آن داده است و گفته است الله تعالی یعنی تثبیت و برجای
داشتن مومن بر آن جواب مصداق قول خدای تعالی است در قرآن مجید چنانچه
دلالت دارد بر آن آنچه روایت شده است از پیغمبر ص که آن حضرت ذکر قبض روح بنده مومن
میکردند پس فرمودند ثم یعاد روحه فی جسده ویأتیه ملکان فیجلسانه فی
قبره فیقولان له من ربک وما دینک ومن نبیک فیقول ربی الله ودینی

الاسلام دینی محمد نبیی فینادی منادٍ من السماء ان صدق عبدی
فذلک قول الله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا (اللهم)
یعنی بعد از آنکه قبض روح بنده مؤمن شد باز عود میکند روح او بجسد وی می آیند نزد او دو فرشته
پس می نشانند او را در قبر او و میگویند مر او را که کیست پروردگار تو که بپرستش او قیام نمودی
و چیست دین تو که بر آن از دنیا رفته و کیست پیغمبر تو که با او ایمان آورده پس میگوید او در جواب
که پروردگار من حضرت عزت تعالی وحده لا شریک له و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد صلوات الله علیه
و آله پس ندا میکند از آسمان که راست گفت بنده من و این مصداق قول خدای تعالی است که یثبت الله
الذین آمنوا بالقول الثابت یعنی ثابت و برجای میدارد خدای تعالی آنانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت
و محکم پایدار و آنچه روایت شده از پیغمبر صلعم که ان المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا
الله و ان محمدا رسول الله فذلک قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا الآیة
یعنی بدرستی که مسلم چون سؤال کرده شود در قبر گواهی میدهد باینکه نیست خدای سزاوار پرستش سوای
معبود بی همتا و باینکه محمد رسول و فرستاده اوست پس این تثبیت و برقرار داشتن او برین شهادت
مصداق قول خدای تعالی است در قرآن مجید که یثبت الله الذین آمنوا الآیة ثم یفسح
له فی قبره مدّ بصره بفتح فاء و سکون سین و در هر دو بمعنی وسیع داشتن است و بضم فا کوبمعنی
وسعت و فراخیست و مراد بمد بصر او نهایة دوریست که نظر بآن تواند رسید یعنی وسیع فراخ
میسازند قبر او را آنقدر که چشم او کار تواند کرد و گمان نشود که منافات و مخالفت میان مضمون
این حدیث و میان آنچه از پیغمبر صلعم در ضمن حدیث دیگر روایت شده است که یفسح له فی قبره
سبعون ذراعا فی سبعین یعنی فراخ میسازند بر و قبر او هفتاد گز در هفتاد گز و آنچه در کتاب
کافی روایت شده است از امام جعفر صادق علیه السلام که یفسح له فی قبره ذراع
یعنی وسیع میسازند بر و قبر او هفت گز زیرا که وسعت و فراخی قبر باختلاف درجات مراتب
کسی مختلف میشود پس میتواند بود که مرتبه ادنای وسعت هفت گز و مرتبه وسط هفتاد در هفتاد

شبیه

در مرتبه اعلا مد بصر و الله اعلم ثم یفتح له بابا الی الجنة در بعض روایات بعد ازین فقره
این عبارت واقعست که فلا یزال یأتیه من روحها و طیبها الی یوم القیمة یعنی
بعد از آن میگشایند بر او از قبر او دری از قبر او به بهشت که همیشه میرسیده باشد باو راحت و نکهت
بهشت تا روز قیامت ثم یقال له نم قریر العین و قره خنک شدن چشم و بر
طرف شدن گریه اوست و بدیدن آنچه اشتیاق دیدن آن داشته باشد و قره بضم قاف هذا کبت
چون عرب گمان برده است که اشک گرینده از بسیاری فرح و خوشحالی سرد است و اشک گرینده از
بسیاری اندوه و حزن گرم پس میگویند از فرح و خوشحالی بسیار و ظفر بر دشمن بر عکس خنک شدن چشم
و میگویند قرت عینه بفتح قاف و بضم و فتح قاف نم نومة الشاب الناعم ای نم
از نعمت کبر نون ناعم است بمعنی متنعم یعنی آنچه تو بخواب چنانچه خواب جوانان با نعمت بفتح
نون که بمعنی تنعم است و گویا استعمال نعمت و ناعم درین مقام او نسبت چه گفته اند که ذی نعمة
لا نعمة یعنی بسیار صاحب نعمتی نیست که مراد اشمی میت فان الله عز و جل یقول
میتواند بود که این کلام از جمله کلام امام عم بوده باشد مؤید آنچه از کلام سابق بر آن فهم شد یعنی
وسعت و گشوده شدن دری از بهشت در آن و خوابیدن با خنکی چشم و میتواند بود که تتمه
کلام ملکین باشد اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا یعنی مجاوران
بهشت آن روز بهتر خدا از روی جاه و مکان و نیکوترند بحسب جای استراحت که مستقر و مقیل هر دو
اسم مکان باشد و میتواند بود که یکی اسم مکان باشد و دیگری اسم زمان کنایه از انکه
زمان و مکان ایشان بهترین زمانها و مکانهاست که در خیال تواند آمد و میتواند بود که هر دو
یا یکی از ایشان مصدر میمی باشد و معنی مصدری از آن اراده شده باشد یعنی بهتر خدا از روی
قرار گرفتن و نیکوترند بحسب استراحت و مقیل بر هر تقدیر ماخوذ است از محل خواب قیلوله
که چون در بهشت خواب نمیباشد بر معنی لازم محمول شده مراد بآن روز که در آیه واقعست روز قیامت
که در آیه سابق بر آن مذکور است یعنی قوله تعالی یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ

للمجرمین ویقولون حجرا محجورا که بعد از آنکه کفار اقتراح دیدن ملائکه و لقای خدا کردند گفتند
لولا انزل علینا الملائکة او نری ربنا یعنی چرا فرستاده نمیشود بر ما فرشتگان
برسالت یا بجهت اظهار صدق محمد یا چرا نمی بینیم آشکارا پروردگار خود را تا با ما سخن گوید به تصدیق و تبعیت محمد فرمان
ده علی اختلاف التفاسیر نازل شده و حاصل معنی آن والله اعلم آنست که روزی که ببینند کافران فرشتگان را
هیچ مژده نیست آن روز مر کافران را یعنی از دو چیز که طلب کرده اند ملائکه را به بینند و دیدن خدای تعالی
حدیث لا بشری شنوند و بگویند فرشتگان مر ایشان را که رضای الهی بر شما حرام و باز داشته شده است
و گویند این قول کافرانست که چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدای تعالی از لقای
ایشان چه شایع بوده است میان آن جماعة که چون در شهر کسی از دشمنی دار و ترسیدندی گفتندی حجرا
محجورا و از شر او ایمن شدندی اینجا نیز خیال بستند که مگر بخشش این کلمه از شدت مرگ و صدمات آن خلاصی
خواهند یافت و این حدیث میکنند بر آنکه روز مرگ در وقت جان دادن دیده باشند و مراد ملائکه ملا
موت اند و این معنی موافقت بقول اکثر مفسرین و بعض مفسرین آن روز را روز قیامت تفسیر کرده اند و ملائکه
را ملائکه که موکل دوزخند والله اعلم وان کان لنبیه عدوا ظاهر آنست که مراد بعدو نبی اینجا
اعم باشد از کافر و از فاسقی که در فسق دوام ورزد و روایة شده است در کافی بطریق متعدده که بعضی از آن
خالی از قوتی و اعتباری نیست از امام جعفر صادق علیه السلام که لا یسأل فی القبر الا من محض الایمان
محضا او محض الکفر محضا یعنی سؤال نمیکنند در قبر مگر از کسی که خالص کرده باشد کفر را
یعنی دین خود را خواه ایمان باشد و خواه کفر درست اعتقاد کرده باشد و تزلزل در آن نداشته باشد و کسی
که ایمان او مشوب بکفر باشد یا کفر او مخلوط بایمان قابل آن نخواهند دانست که در قبر از و سؤال کنند
و بی ایمان سؤال قبر محشور خواهند شد مصنف گوید یا عامی عام باش یا عارف خاص
یعنی مسند مین و کلک خود را و این در مذهب ما اگر چه غیر مشهور است اما بعضی باین حدیث متمسک
شده باین قایل شده اند والله اعلم اقبح من خلق الله ذنبا در کلینی در ضمن حدیث
دیگر که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده این کلام برین وجه واقع است فیقول له یا عبدالله

من انت

من انت فما رأیت شیئا اقبح منک فیقول انا عملک السیئ الذی کنت تعمله ومالک الخبیث
یعنی میگوید بآنحضرت که ای بنده خدا تو کیستی که من ناخوشتر از تو کسی ندیده ام و او در جواب
میگوید که من عمل بد توام که بآن اقدام نموده و عقیده زشت توام که بر آن بوده و نزی بکسر
زای و نقطه دار و تشدید یا بمعنی هیات و صورت است فنزل من حمیم استعمال نزل
اینجا بر سبیل سخریت و استهزاست همچنانچه در کریمه فبشرهم بعذاب الیم بر آن وجه
واقعست و نزل بضم نون و زای نقطه دار چیزیست که بواسطه مهمان مهیا میکنند از طعام و
شراب و امثال آن و این تر چنانچه مخفی نیست بر سبیل تهکم و استهزاست و حمیم آب بسیار
گرمیست که اهل دوزخ وقتی که تشنه میشوند بایشان میدهند که رفع تشنگی از خود با آن
نمایند یا آبی که دوزخیان بدن خود را بآن میشویند نهایتش نزل بنا بر معنی که سبق ذکر یافت
معنی اول انسب و تصلیه یعنی در انداختن در آتش است چنانچه گویا قصد سوزانیدن
دارد قال فی الصحاح صلیت الرجل نارا اذا ادخلته النار وجعلته یصلاها فان القیته فیها القاء کأنک
ترید الاحراق قلت اصلیته وصلیته تصلیة انا له ممتحنا القبر اضافه شده است
درین فقره اسم فاعل بمفعول خود بر حذف مضاف و کلام درین تقدیر است که انا له
ممتحنا صاحب القبر و میتواند بود که اضافه مذکور از قبیل اضافه صفت باشد بغیر معمول مثل
مصارع مصر و کریم البلد و چون این وجه متضمن تقدیری در کلام نیست اولی است از توجیه اول
و باید دانست که احادیث بسیار وارد است در باب آنکه ملکین مذکورین مسمی بنکیر و منکر اند و
بعضی از اهل اسلام انکار این معنی کرده اند و گفته اند که منکر عبارتست از چیزی که در قبر از
کافر صادر میشود مثل لا ادری لا ادری در وقت سؤال ملکین و طیش دل و امثال آن و بشیر عبارتست
از چیزی که از ملکین بعمل می آید مثل زدن بگرز آتشین و توبیخ و ملامت میت و امثال آن
پس مؤمنان را باعتقاد ایشان منکر و نکیری نخواهد بود نهایتش احادیث بسیار درین باب
وارد است که صریحست در خلاف آن والله اعلم فالقیتا کفانه وجعلته

دور افکندن و تخصیص کردنش بسبب واحد ظاهر است زیرا که در آن شناعت و ناخوشی هست که مناسبت
بجال و فیضرب بان یا فوحه بمرزبة معهما صرخة ما خلق الله عز وجل من دابة الا
تذعر لها ما خلا الثقلین با فتح بای بدو نقطه تحتانی و بعد از الف و فا و آخرش خای نقطه دار موضعیست
از سر که اطفال را او فرو کرده کمیند بوقت ولادت آن موضع حرکت میکند و جمع آن یوافیخ می آید بر وزن
مصابیح و مرزبه بکسر میم و سکون رای بی نقطه و زای نقطه دار و بای یک نقطه است یعنی عصای آهنین
و مشهور بتخفیف باست قال فی الصحاح الارزبة التی یکسر بها المدر فان قلبتها بالمیم خففت
المرزبة یعنی ارزبه بتشدید با آن چیزیست که کلوخ را بآن بشکنند و هر گاه قلب کنی همزه را بمیم
بتخفیف با خواهی خواند و قاضی بیضاوی در کتاب شرح مصابیح که از تصنیفات اوست میگوید ارباب
حدیث مرزبه را بتشدید با خوانده اند و صواب بتخفیف باست و با را بتشدید گاهی باید خواند که بدل کنی
میم را همزه ولیکن صاحب قاموس تصریح کرده است بانکه مرزبه مشدد با نیز آمده است و آنچه صاحب
صحاح نقل کرده است اصلا متعرض نشده و تذعر از ذعر بالذال نقطه دار و عین بی نقطه از ذعر بضم ذال ماخوذ است
که مراد و معنی فزع است و مراد بثقلین جن و انس است و سبب آنکه جن و انس را ثقلین گفته اند باید
شان ایشانست بسبب بار آنچه بر روی زمین است از حیوانات زیرا که عرب گاهی که چیزی را تعظیم
و شان چیزی را و امجاد اسم ثقل را بر آن اطلاق میکنند چنانچه در حدیث انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله وعترتی بنابر آنچه صاحب قاموس میگوید بر این وجه جمل آمده و معنی حدیث آنست
که بدرستی که گذاشته ام در میان شما بعد از خود ثقلین یا که کتاب خدا و ذریه منند بعد از من تا ایشان اقتدا
کنند و ایشان را وسیله نجات و رهبست خود سازید و بعضی گفته اند ثقلین نامیدن جن و انس بواسطه آنست
که گرانی رای ایشانست نظر بسایر حیوانات و بعضی گفته اند بواسطه ثقیل بودن ایشانست بتکالیف
شرعی و گویا حکمت در آنکه ایشان آواز عذاب قبر را نشنوند آنست که اگر بشنوند احوال آن نشاه قرار
و آواز عذاب قبر را بشنوند آنست که اگر بشنوند احوال آن نشاه مر ایشان را بدیهی خواهد شد و فایده تکلیف
که امتحان و آزمایش ایشانست در بندگی بر تکلیف ایشان مترتب نخواهد بود و احادیث بسیار بطریق

سیه واهل

شیعه و اهل سنت وارد است که اشعار بر آن دارد که حیوانات عجم آواز عذاب قبر را میشنوند و احساس آن
مینمایند از آنجمله روایت شده است از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرموده قال النبی صلعم انی کنت
لانظر الی الابل والغنم وانا ارعاها ولیس من نبی الا وقد رعی الغنم
فکنت انظر الیها وهی متململة فی السکینة ما حولها شیء یهیجها حتی تذعر
وتطیر فاقول ما هذا واعجب حتی حدثنی جبرئیل ع فقال ان الکافر یضرب ضربة
ما خلق الله شیئا الا سمعها ویذعر بها الا الثقلین ه
یعنی پیغمبر صلعم فرموده اند بدرستی که بودم من که میدیدم بسوی بعض شتران و گوسفندان و حال آنکه
من شبانی ایشان میکردم و نبوده است هیچ پیغمبری که شبانی گوسفند نکرده باشد پس بودم من که نظر
میکردم بسوی ایشان و ایشان مملو و مجتمع بودند در مکانی که داشتند و در حوالی ایشان چیزی نبود که باعث
نفرت و رم کردن ایشان شود پس میدیدم که ناگاه رم کردند و متفرق شدند بحدی که میگفتم آیا چه چیز است و تعجب
میکردم تا آنکه جبرئیل امین ع بر من نازل شد و گفت بدرستی که کافری را در قبر ضربتی زده اند که نیافریده
است خدای تعالی چیزی را مگر آنکه او آن آواز را میشنود سوای ثقلین یعنی جن و انس که حکمت الهی مقتضی
شنیدن ایشان نیست و روایت شده است در کتاب کافی از زید بن ثابت که گفت بینا رسول الله
صلعم فی حائط لبنی النجار علی بغلة ونحن معه اذ حادت به فکادت
تلقیه واذا اقبر ستة او خمسة فقال ص من یعرف اصحاب هذه الاقبر فقال رجل
انا قال فمتی ماتوا قال فی الشرک فقال ان هذه الامة تبتلی فی قبورها
فلولا ان لا تدافنوا لدعوت الله ان یسمعکم من عذاب القبر
الذی اسمع منه یعنی وقتی رسول صلعم در محوطه بنی نجار بر استر خود سوار بوده و ما با آن حضرت
بودیم که ناگاه استر مذکور رم کرده و دهشت کرده چنانچه نزدیک بود که حضرت را بیندازد که در اثنا
نظر او بر قبری چند افتاد که عدد آن شش بود یا پنج پس حضرت پیغمبر ص از صاحبان قبرها که باستفسار
کرده و فرموده که کی شناسد ایشان را مردی گفت من میشناسم حضرت از وی پرسیدند که در چه زمان

کرده اند که در زمان شرک و کفر حضرت فرموده اند بجهت آنکه این گروه مبتلا اند در قبرهای خود بعذاب
اگر نبود خوف آنکه شما از دفن کردن یکدیگر باز ایستاده در مقام سوختن و در دریا انداختن یا بسباع و
هوام دادن موتای خود در آیید از ترس آنکه مبادا از بیخ و سر ایشان هم کرده باشند که بعد فلان
فلان عذاب گرفتار است یا خویش فلان از دنیا عمل این بوده که در قبر بتوجه عذاب میکشد
و اینها باعث آن بود هر آینه دعا میکردم بدرگاه احدیت که بشنواند شما را از عذاب قبر آنچه من
میشنوم از آن وَ یُسَلِّطُ اللهُ عَلَیْهِ حَیّاتِ الْاَرْضِ وَ عَقارِبَها و وارد شده است
در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که اِنَّ اللهَ یُسَلِّطُ عَلَیْهِ تِسْعَةً وَ تِسْعینَ
تِنّیناً لَوْ اَنَّ تِنّیناً واحِداً مِنْها نَفَخَ عَلَی الْاَرْضِ ما اَنْبَتَتْ شَجَراً اَبَداً یعنی بدرستی
که خدای تعالی مسلط میسازد بر کافر نود و نه مار بزرگ که اگر یکی از آن ماران نفس بر زمین بدمد
هرگز زمین گیاه نرویاند و اهل سنت نیز روایت کرده اند همین عدد خاص را از پیغمبر صلعم و بعضی اصحاب
حال گفته اند که چرا تعجب میکنید در تخصیص ماران با عدد خاص چه بسا باشد که عدد ماران مذکور
بعدد صفات ذمیمه او باشد مثل کبر و حقد و حسد و سایر اخلاق زشت و صفات ناپسند
زیرا که آن بانواع بسیار منشعب میگردد و بس میتواند بود که عدد انواع آن در واقع نود و نه باشد و
یک یک از آن بعینه در آن نشأه متبدل بماری شود و بعضی از ارباب حدیث در تخصیص عدد ماران بنود و نه
وجه ظاهری اقناعی ایراد کرده اند که حاصل آن است که در حدیث وارد شده که اِنَّ لِلّهِ تِسْعَةً
وَ تِسْعینَ اِسْماً مَنْ اَحْصاها دَخَلَ الْجَنَّةَ یعنی مر حضرت عزت را تعالی نود و نه
نام است هر کس احصا کند و ضبط نماید آنها را داخل میشود بهشت را و معنی احصا و ضبط آن
آنست که تصدیق نماید و اذعان کند باتصاف خدای تعالی بجمیع آنها و نیز روایت شده است از
پیغمبر صلعم که اِنَّ لِلّهِ مِائَةَ رَحْمَةٍ اَنْزَلَ مِنْها رَحْمَةً واحِدَةً بَیْنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ
وَ الْبَهائِمِ وَ اَخَّرَ تِسْعَةً وَ تِسْعینَ رَحْمَةً یَرْحَمُ بِها عِبادَهُ یعنی حضرت عزت را صد
رحمت که یکی از آن نازل ساخته است در میان جن و انس و بهایم و نود و نه رحمت دیگر

را نگاهداشته است که در آخرت شامل بندگان خود سازد و ایشان را بآنها رحم فرماید پس از حدیث
اول معلوم شد که حضرت عزت پنهان کرده است از برای بندگان خود مراتب معرفت خود را بنود و
نه نام مبارک خود و از حدیث دویم ظاهر شد که هر بنده کافر را که خدای تعالی نود و نه رحمت باقیست پس
کافر را بهره نبود از آن اسما نود و نه کانه معرفت حاصل نیست بازای هر اسمی در مقابل هر جهتی که
بمقتضای حدیث دویم از برای برادر مؤمن در آن نشأه خواهد بود رحمتی کافر را مخلوق شده است
که آزار و ایذای او میکرده باشد بنسبت حاصل وجه مذکور و هو کاری **نمایش اول** بسا
باشد که بخاطر خطور کند که بسیار است که بر سر قبری ایستیم بعد از دفن و گوش می اندازیم اصلا چیزی
از سؤال و جواب مذکور و خطاب و عتاب ملکین نمی‌شنویم و بسیار است که قبر را میشکافیم
و می‌بینیم میت را در قبر همچنان که گذاشته‌ایم بی آنکه ظاهر شود که او را نشانیده اند و از آن حال
تغیر داده و مسمار ماری و عقربی نمی‌بینیم که در گور منتشر و جمع باشد چون تصدیق توانیم کرد
امری را که مشاهده و عیان دلالت بر خلاف آن داشته باشد پس باید دانست که شنیدن ما
سؤال و جواب قبر را و دیدن ما حیات و عقارب مذکوره را در عالم ملک یعنی عالم مشاهده و عیان
مانع نمی‌آید از تصدیق بآنچه محقق امور مذکوره در عالم ملکوت یعنی عالم غیب و این گوش و چشم
را قابلیت آن نیست که استماع و مشاهده امور ملکوتی نماید بلکه ادراک مذکور بحس دیگرست غیر این
حواس نمی‌بینی که صحابه رضوان الله علیهم که بسعادت خدمت حضرت استسعاد داشتند ایمان
آورده بودند بآنکه جبرئیل بآن حضرت نازل میشود و اذعان کرده بودند بآنکه حضرت مشاهده او
میکند و با هم مکالمه مینماید و حال آنکه ایشان با آنکه حاضر بودند او را نمی‌دیدند و آن مکالمه ایشان را
نمی‌شنیدند پس اگر ایمان بامثال این نیاورده تصحیح اصل ایمان و تصدیق ملائکه و وحی و نزول جبرئیل
اهم و اولی است از تصحیح ایمان بعذاب قبر کوشش کن که آن را بدست آوری و اگر ایمان آورده و
تجویز آن کرده که انبیا علیهم السلام مشاهده چیزی نمایند که دیده امت را قابلیت مشاهده آن
نباشد و چیزی را بشنوند که امت آن را نتوانند شنید ایمان بعذاب قبر بیاور و تجویز این کن که

سبب چیزی شنود که ما نمی‌بینیم و نمی‌شنویم و از جمله اموری که صورت استبعاد دارد و از آن جمله آنست که
ممکن نیست محال کسی که در عالم خواب در مجلسی که جماعتی نشسته اند می‌بیند که مار و عقرب بسیار مبتلا شده
اند و می‌آزارند و فریادهای مهیب بر روی او می‌کنند و از آنها نهایت الم و آزار می‌یابد چنانکه گاه هست
که در اثنای خواب از شدت آن الم و ایذا فریادهای مهیب ازو بظهور می‌رسد و بدن او بلرزش در آمده عرق
بسیار بر روی نشسته و حال آنکه مردمی که نزد او حاضرند آوازی می‌شنوند و نه چیزی را از مار و
عقرب مذکور و کسانی که او را می‌آزارند می‌بینند پس قیاس کن برین حال عذاب قبر و
مار و عقرب آنرا و با ایمان بیاور و غرض ازین تمثیل مجرد تشبیه این حالت بآن حال و رفع استبعاد امکان
آن نه آنکه مار و عقرب قبر مانند مار و عقرب خواب وجود آن در عالم خیالست و در خارج موجود نیست
باشند و اثر از وجود مار و عقرب بیداریست بلکه نسبت حیات و عقارب بیداری بآن از
قبیل نسبت حیات و عقارب عالم خوابست بحیات و عقارب بیداری **فان الناس**
**نیام فاذا ماتوا انتبهوا** **نظم** مردمان غافلند از عقبی * همه گویی بخفتگان رفتن
مانند هرزه و غفلتی که میورزند * چون بمیرند آگهی یابند **[illegible]** باید دانست که
عذاب قبر که عبارتست از عذابیست در برزخ مابین موت و قیامت متفق علیه جمهور امت است
اگر چه ملحدان آنرا قایلند و از اهل اسلام کسی انکار آن نکرده مگر گروهی اندک که در عرض اعتبار
اعتبار نیستند و اجماع امت برخلاف ایشان منعقد است و احادیث نبوی بطریق
مخالفت و موالفت در آن باب متواتر المعنی چنانچه از حد ضبط و شمار متجاوز است و شیخ
بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی در ابوابی از آن از طرق اهل البیت علیهم السلام
روایت کرده اند و همچنین شیخ صدوق محمد بن بابویه در کتاب الفقیه و غیر آن از مصنفات خود و
کتاب مشکوة و مصابیح از طریق اهل سنت نیز بسیاری از آن نقل کرده اند و آیات قرآنی
بر مقاصد آنست مثل قوله تعالی **کیف تکفرون بالله وکنتم امواتا**
**فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون** یعنی چگونه

کا

کافر میشوید بخدای تعالی و ایمان نمی‌آورید بوجه مبتدا و حال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسامی که آنرا
حیات نبود پس زنده گردانید شما را بتعلق روح در بدنهای شما و پس ازین بمیراند شما را چون اجلهای
شما در رسد بعد از آن باز زنده گرداند شما را پس بسوی او باز گردانیده شوید برای مجازات زیرا که
خدای تعالی درین آیه رجوع و بازگشت بسوی او را که عبارتست از محشور شدن در قیامت عطف
کرده است به ثم بر دو زنده گردانیدن پس یکی البته در قبر خواهد بود چنانچه جمعی از مفسران بر آن رفته
اند که از آن جمله فخر رازیست در تفسیر کبیر و هر کس قائل آن شده است به زنده شدن در قبر قائلست بعذاب
قبر پس مدلول آیه تحقق عذاب قبر باشد و قوله تعالی حکایت عن آل فرعون **النار**
**یعرضون علیها غدوا وعشیا ویوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب**
یعنی فرو گرفت آل فرعون را آتش خلاص کرده میشوند بامداد و شبانگاه و روزی که قیامت
قایم شود گویند فرشتگان ایشان را که در آرید کسان فرعون در سخت ترین عذابی که عذاب
جهنم است زیرا که عطف در آمدن ایشان بعذاب در روز قیامت بر عرض ایشان بر آتش هر بامداد
و شبانگاه تقاضای آن میکند که عرض بر آتش مذکور غیر عذابی باشد که در قیامت واقع
خواهد بود که در قبر و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که **هذا فی نار البرزخ قبل القیمة**
**اذ لا غدو ولا عشی فی القیمة** یعنی این عرض بامداد و شبانگاه بر آتش در برزخ خواهد بود
پیش از قیامت زیرا که بامدادی و شبانگاهی در قیامت نیست بعد از آن امام علیه السلام فرمودند مگر
نشنیده قول خدای تعالی را که **ویوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب**
کنایه از آنکه عطف نیز تقاضای آن میکند که عرض مذکور در برزخ باشد نه در قیامت و قوله تعالی
**ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی**
یعنی کسی که اعراض کند و روی بگرداند از پند من پس بدرستی که مر او راست زیستنی تنگ در زندگانی
ناخوش و حشر میکنیم ما او را در روز قیامت نابینا که هیچ چیز را نبیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای
او را اگر چه اکثر مفسرین گفته اند که مراد بزیستن تنگ در زندگانی ناخوش عذاب قبرست توضیح

ذکر قیامت بعد از آن و سبب آن بوده که مراد بآن زندگانی دنیا باشد چه واسطهٔ آنکه بسیاری از کفار
زندگانی دنیا خوشگوار نیست و ناخوشی و تنگی ندارد و چون سازد بر خلاف آن زندگانی
در کمال ناخوشی و تنگی چنانکه حدیث مشهور الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر ناظر
بر آنست و قوله تعالی در شأن قوم نوح اغرقوا فادخلوا نارا یعنی غرق شدند پس داخل
شدند آتش را زیرا که فا چنانچه گذشت از برای تعقیب بی تراخیست و ظاهر است که در آمدن ایشان
با آتش قیامت متصل نیست بغرق شدن ایشان پس مراد از آن آتش برزخ باشد و اگر مراد حضرت
عزت تعالی شأنه در آمدن ایشان باتش روز قیامت می‌بود صواب بود که عطف آن بر غرق شدن
بثم واقع شود نه بفا چنانچه محقق نیست نمایش سیوم استشهاد یافته است در کتب کلامی
است و دلایل بر وقوع عذاب قبر بآیهٔ کریمهٔ ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین
فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل یعنی میگویند کافران روز قیامت که ای پروردگار ما میرانیدی
ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار پس اعتراف کردیم ما بگناهان خود که انکار بعث بود و تکذیب
پیغمبر تو در آن آیا هست سوی بیرون شدن از آن یا سوی آتش دوزخ که بسبب آن استحقاق برون آمدن
آن یافته ایم هیچ راهی یعنی طریقه که بآن سلوک کنیم و از دوزخ رهائی یابیم و تقریر استدلال
مذکور برین وجه است که حضرت عزت حکایه کرده است درین آیه از کلام ایشان بر وجهی که مشعر است
بودم بر تصدیق و اعتراف ایشان بدو میرانیدن و دو زنده گردانیدن پس یکی میرانیدن در دنیا خواهد بود
بعد از حیات و یکی در قبر بعد از سؤال منکر و نکیر و زنده گردانیدن در قبر خواهد بود بواسطهٔ سؤال
مذکور و یکی در قیامت بواسطهٔ جزای اعمال و سکوت از زندگی دنیا که از ایشان واقع شده و
نام آن نبرده اند بجهت آنست که غرض ایشان ذکر زنده گردانیدنیست که ایشان را سبب آن
زیادتی معرفت الهی معلوم شده بر بعث و بر انکار ایشان و از جهت آنکه بعد از آن گفتند
فاعترفنا بذنوبنا اعتراف کردیم بگناهانی که سبب انکار بعث ما را حاصل است و زنده
گردانیدن در دنیا ظاهر است که بر وجهی نیست که ایشان را سبب معرفت گردیده باشد تا اعتراف

بگناهان بسبب مذکور بر آن متفرع تواند شد و میر سید شریف در شرح مواقف گفته است تعریف
آیه بر توجیه میان مفسرین شیوع تمام دارد و همچنین از بیان استشهاد یافته است بعد از آن
گفته است و اما حمل میرانیدن بر مخلوق شدن ایشان اجسام بی حیات در وقت نطفه و علقه
بودن و میرانیدن دوم بر میرانیدنی که بعد از حیات دنیاست و حمل زنده گردانیدن اول بر
حیات دنیا که بعد از آن حالتست و زنده گردانیدن دوم بر حیات قیامت مردود است بآنکه
میرانیدن تحقق ندارد مگر بعد از حیات و پیش از حالت نطفه و علقه حیاتی نبوده است و باآنکه این
قایل نشده اند مگر گروهی اندک از مفسرین و اعتماد بر قول اکثر است تا اینجا بود ترجمهٔ کلام او در شرح مواقف
و از آن معلوم شد که تفسیر بر وجه اول مشهور و قول اکثر و اشبه و تفسیر بر وجه دوم شاذ و قول
اقل و اشبه میان ایشان مشهور است و شیوع آن بیشتر و آنچه او شایع و مشهور گفته شاذ است و
قول اقل و گویا این حکم از و سهو است که بر قلم او رفته است زیرا که از تفاسیر مشهوری که در میان
و دیار علمای عصر است کشاف علامهٔ زمخشری و مفاتیح الغیب امام فخر رازی که بتفسیر کبیر
اشتهار دارد و معالم التنزیل بغوی که در میان اهل عرفت بغایت مشهور است و مجمع البیان و جوامع
الجامع شیخ ابو علی طبرسی رحمة الله علیه و تفسیر نیشابوری و تفسیر انوار التنزیل قاضی بیضاوی و هیچ یک
از مفسرین مذکور تفسیر این آیه را بر وجه اول مرضی ندانسته اند بلکه اکثر ایشان وجه دوم را اختیار
کرده اند و تفسیر بر وجه اول را بعضی نقل کرده اند و تزییف کرده و بعضی بر مجرد نقل آن اکتفا
نموده اند بی آنکه ترجیح داده باشند و اگر آن شایع و مشهور می‌بود میان ایشان چنانچه میر سید شریف
دعوی کرده اند بر توجیه مسلوک نمیشدند ما بواسطهٔ توضیح مقام در صدد ایراد کلام بعضی از ایشان
اند مسلک صاحب کشاف در تفسیر آیهٔ مذکوره گفته است اراد بالاماتتین خلقهم امواتا
اولا واماتتهم عند انقضاء آجالهم وبالاحیائتین الاحیاءة الاولی واحیاءة البعث
یعنی اراده کرده است خدای تعالی بدو میرانیدن آفریدن ایشان را اجسام بی روح در اول فطرت
و میرانیدن ایشان را هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بدو زنده گردانیدن در دنیا و البعث

روح با جسام مذکوره و زنده گردانیدن در قیامت نفخ اسرافیل و بعد از کلام مذکور عبارتی برا و که
که ترجمه اش اینست اگر گویند چگونه صحیح باشد که آفریدن ایشان را اجسام بی روح در حال نطفه و علقه
اماتت و میرانیدن گویند حال آنکه اماتت و میرانیدن تحقق ندارد مگر بعد از حیات جواب اینست
که چنانچه صحیح است که گویی سبحان من صغر جسم البعوضة وكبر جسم الفيل
یعنی پاکی یاد میکنم کسی را که خرد گردانید جسم پشه را و بزرگ گردانید جسم پیل را چنانچه میگویی
کسی که مباشر چاه کندن میشود تنگ ساز دهن چاه را و فراخ گردان پایانش را و حال آنکه
مثال اول نقل از بزرگی و خردی با خردی و بزرگی نیست و در مثال ثانی نقل از تنگی بفراخی
و از فراخی بتنگی نه بلکه مراد تو آفریدن و ساختن با آن وجه است و وجه صحت این قول آنست که
خردی و بزرگی جایز است که هر یک چیز وارد شود یعنی جایز است که یک چیز خرد ساخته شود
و جایز است که بزرگ جعل آید با آنکه یکی را رجحان و اولویتی باشد بر دیگری و بر این قیاس تنگی و
فراخی پس هر گاه صانع در وقت ایجاد آن یکی از آن دو امر جایز اختیار کند با آنکه قدرت بر
ایجاد بر وجهی دیگر نیز داشته باشد صادقست بر او که گردانیده است آنرا از آن وجهی که ممکن بود که
بر آن وجه ساخته شود بوجهی که اختیار کرده است پس بر گردانیدن آنرا از آن وجه که جایز
بود که بر آن وجه باشد و اختیار این وجه اعتبار نقل آن از آن حال باین حال ساخته اند ابن عباس
اند و کسی که دو میرانیدن را بر میرانیدن بعد از حیات دنیا و میرانیدن بعد از حیات قبر
حمل کرده برو لازم است که قایل شود بر حیات حیات دنیا و حیات قبر و حیات قیامت بس
خلاف منطوق قرآنست که ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین مگر آنکه تحمل
تکلف شود و گوید چون حیات قبر حیات مستقلی نیست و جمیع آثاری که بر حیات مترتب است بر آن
ترتب ندارد از معرض اعتبار ساقطست با آنکه گمان برده باشد که بعد از زنده شدن در قبر
دیگر مردنی نخواهد بود همان زندگی باقی خواهد بود تا روز قیامت و مرده نشده باشد آنرا در سلک جمعی
که استثنا شده اند از صعقه یعنی از هوش رفتگان در قول الهی که الا من شاء الله واین

حیات

حیات که میفرماید ونفخ في الصور فصعق من في السموات ومن في الارض الا من شاء الله
یعنی پس دمیده شد در صور یعنی در بوق اسرافیل علی صور اموات علی اختلاف التفسیرین پس بیهوش شود
و بمیرد هر کس که در آسمانها و زمینهاست مگر کسی که مشیت تعلق الهی بزنده بودن آن گرفته باشد
پس اگر گویند بنابرین چگونه یعنی سبب آن میشود که ایشان بگناهان خود اعتراف نمایند و گویند
فاعترفنا بذنوبنا میگوییم بدرستی که ایشان منکر بودند به بعث و زنده شدن در قیامت را پس آن
ایمان نداشتند و بسبب آن گناه بسیار ایشان را حاصل شده بود زیرا که هر که عاقبت اندیش
نباشد و ملاحظه آخر کار خود نداشته باشد لاجرم در فراخی میدان معاصی خواهد کوشید پس چون
دیدند که مردن و زنده شدن بر ایشان تکرار یافته است دانستند که خدای تعالی قادرست بر حیات اعاده
دادن ایشان در روز قیامت مثل قدرتی که در آفریدن ایشان از اول فطرت داشت و اعتراف کردند بگناهان
خود که کسب آن کرده بودند از انکار قیامت و معاد جسمانی و گناهی که بسبب انکار مذکور از ایشان بعمل آمده بود
تا اینجا بود ترجمه کلام صاحب کشاف و امین الاسلام شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله در تفسیر جوامع
الجامع میگوید اذ بالاماتتين خلقهم امواتا اولا واماتتهم عند انقضاء آجالهم
وبالاحيائتين الاحياءة الاولى واحياءة البعث وقيل الاماتتان التي
في الدنيا بعد الحيوة والتي في القبر قبل البعث والاحياءتان هما التي
في القبر للمسائلة والتي في البعث یعنی اراده کرده است خدای تعالی بدو میرانیدن
آفریدن ایشان را در اول فطرت اجسام بی حیات و میرانیدن ایشان را بعد از منقضی شدن
اجلهای ایشان و بدو زنده گردانیدن اول را در دنیا و زنده گردانیدن قیامت را و بعضی
گفته اند که دو میرانیدن عبارتست از میرانیدن در دنیاست بعد از حیات و میرانیدنی که در قبر میباشد
پیش از قیام قیامت و بعث اموات و دو زنده گردانیدن عبارتست از زنده گردانیدن در قبر
بواسطه سؤال منکر و نکیر و زنده گردانیدن در وقت بعث بواسطه مجازات و مکافات در
افاده مقصود و کلام این دو فاضل بزرگوار طرفه بیا باشد که بخاطر خطور کند که تفسیر آیه

مذکور است بر وجهی که شایع و مشهور است چنانچه مذکور شد تقاضای سکوت از ذکر زنده گردانیدن و میرانیدن
در قبر میکند با آنکه آن با قاعده واقع است یا سبب سکوت از آن و عدم ذکر آن چه باشد و چرا آیه برین وجه
نازل شد که رَبَّنَا أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ وَأَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ شامل آن نیز باشد پس باید دانست که حیاتی که در قبر است
حیاتی است برزخی یعنی امری است میانه موت و حیات کامل نیست زیرا که چیزی از آثار حیات بر آن
مترتب نمی‌شود سوای احساس الم و لذت چنانچه بعضی است توقف کرده اند در آنکه حکم کنند بآنکه در
قبر اعاده روح به بدن میت محقق است و گفته اند که میت را در قبر حالتی هم میرسد که ادراک الم عذاب یا درد
و لذت رحمت مینماید بی آنکه روح به بدن او عود کند پس از تحقیق حیات مذکور را در معرض اعتبار نیاورده
اند و در حساب آن دو حیات و دیگر حیات نداشته چنانچه شارح مقاصد در کتاب خود میگوید اتفاق
کرده اند اهل حق بر آنکه خدای تعالی باز میگرداند بمیت نوع حیاتی که تواند بآن ادراک الم و لذت نمود
و لیکن توقف کرده اند در آنکه آیا روح در آن حال به بدن میت تعلق میگیرد یا نه و آنچه بوهم در می‌آید که منشأ
بوده که حیات هم بسبب آنکه روح به بدن تعلق گیرد در معرض منعت نیست زیرا که آن دو حیات کامل مسلم است
که آن قدرت بر جمیع افعال اختیاری هم میرسد در مطلق حیات اشتراک تو بکلام و حق آنست که
روح نیز به بدن میت تعلق میگیرد و الا قدرت بر جواب منکر و نکیر نمی‌شود و نهایتش تعلق مذکور تعلقی است
ضعیف چنانچه اخبار بسیاری بر آن دلالت دارد و آنچه روایت شده است در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام در شرح حدیث
بزرگی که فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ مَلَكَا الْقَبْرِ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ فَيُلْقِيَانِ فِيهِ الرُّوحَ
إِلَى حَقْوَيْهِ یعنی در می‌آیند بر او در قبر او دو فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر پس میگذارند در بدن او روح را
تا میان کمرگاه او و چون این حکم بجمیع اموات عموم دارد و بعضی استبعاد کرده اند و دانسته اند تعلق روح
را ببدنی که طعمه حیوانات درنده باشد یا سوخته باشد و خاکستر او بر باد رفته و حق آنست که هیچ استبعادی
در آن نیست نظر بقدرت الهی بر آنکه نگه دارد که اجزای منسوبه بدن از هم جدا شده و متفرق شود یا آنکه بعد از
هم پاشیدن و متفرق شدن تقدیر کند که در آن جسم آید و روح بآن تعلق گیرد و از امامان علیهم
السلام احادیث بسیار روایت شده است که دلالت دارد بر آنکه اجزای اصلیه منسوبه برقرار می‌مانند

از آن جمله حدیثی است که روایت کرده است آنرا محمد بن یعقوب کلینی در کتاب جنایز از کافی از امام جعفر صادق
علیه السلام که از آن حضرت سوال کردند از حال میت در قبر که آیا جسد او بعد از مردن از هم می‌پاشد حضرت فرمود
نَعَمْ حَتَّى لَا يَبْقَى لَحْمٌ وَلَا عَظْمٌ إِلَّا الطِّينَةُ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا فَإِنَّهَا لَا تَبْلَى بَلْ تَبْقَى
فِي الْقَبْرِ مُسْتَدِيرَةً حَتَّى يُخْلَقَ مِنْهَا كَمَا خُلِقَ أَوَّلَ مَرَّةٍ یعنی بلی از هم می‌پاشد و چنان
میشود که نه گوشتی باقی میماند و نه استخوانی مگر طینت و سرشت او یعنی اجزای اصلیه که از آن مخلوق
شده که آن از هم پاشیده نمیشود بلکه باقی میماند در قبر او گردش تا وقتی که خدای تعالی آن جسد را
باز از آن بیافریند چنانچه اول مرتبه او آفریده شده بود **انجام** باید دانست که آنچه از بعضی
دلالت بر آن دارد که علما در آن نشأه بصورت جسم در می‌آیند در قبر و حشر قرین و جلیس صاحبان خود
می‌باشند و بسیاری از احادیث وارد است از طریق مخالف و مؤالف از آنجمله حدیثی است که
اصحاب رضوان الله علیهم روایت کرده اند آنرا از قیس بن عاصم که گفته است وارد شدم با جماعتی
طایفه بنی تمیم بر پیغمبر خدا صلعم پس در آمدم بخدمت آن حضرت و صلصال بن دلهمس در خدمت
آن حضرت بود پس گفتم ای پیغمبر خدا وعظی کن ما را و پندی ده که از آن نفع یابیم چه ما جماعتی
بادیه‌نشین که در جا با شما بسر میبریم و همیشه نمی‌توانیم بخدمت تو استسعاد یافت پس رسول
خدای صلعم فرمود یَا قَيْسُ إِنَّ مَعَ الْعِزِّ ذُلًّا وَإِنَّ مَعَ الْحَيَاةِ مَوْتًا وَإِنَّ مَعَ الدُّنْيَا
آخِرَةً وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا وَإِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا
وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ يَا قَيْسُ مِنْ قَرِينٍ يُدْفَنُ مَعَكَ وَهُوَ حَيٌّ وَتُدْفَنُ مَعَهُ
وَأَنْتَ مَيِّتٌ فَإِنْ كَانَ كَرِيمًا أَكْرَمَكَ وَإِنْ كَانَ لَئِيمًا أَسْلَمَكَ ثُمَّ لَا
يُحْشَرُ إِلَّا مَعَكَ وَلَا تُحْشَرُ إِلَّا مَعَهُ وَلَا تُسْأَلُ إِلَّا عَنْهُ فَلَا تَجْعَلْهُ إِلَّا
صَالِحًا فَإِنَّهُ إِنْ صَلَحَ أَنِسْتَ بِهِ وَإِنْ فَسَدَ لَا تَسْتَوْحِشُ إِلَّا مِنْهُ وَهُوَ
فِعْلُكَ یعنی ای قیس بدرستی که با هر عزتی خواری هست و با هر زیستنی مردنی و بدرستی که
با دنیا آخرتی هست و بدرستی که هر چیزی را که خدای تعالی آفریده است نگاهبانی مقرر است

بر هر چیزی بزرگواری هست کل و بدرستی که مر هر اجلی را کتابی است که از برای امری مقرر شده و نوشته هست بر طبق آن در
لوح محفوظ که تغییری بآن راه نمی یابد و بدرستی که ناچار است مر ترا ای قیس از مصاحبی که با تو دفن کرده شود
در آید و حال آنکه او زنده باشد و دفن با او بزیر خاک در آیی و حال آنکه تو مرده باشی پس اگر آن مصاحب
بزرگوار باشد بزرگوار میکند ترا و اگر ناکس باشد ناکس میسازد ترا و او محشور نمیشود در روز قیامت مگر با تو و تو
محشور نمیشوی مگر با او و از تو سؤال کرده نمیشود مگر از عمل او پس مگردان او را مگر صالح و پسندیده
زیرا که اگر پسندیده باشد با او موانست خواهی گرفت و از صحبت او محظوظ خواهی بود و اگر فاسد و ناپسندیده
باشد وحشت و رنج نکنی تو بخواهی بود مگر از او و او گرد تست در دنیا [illegible] پس گفتم ای رسول
خدای دوست میدارم که این کلام در ضمن بعض ابیات بنظم در آید که فخر میکرده باشم بجز اذن
آن بر جمعی از عرب که نزدیک ما باشند و ذخیره گذاریم آن را در خاطرهای خود پس حضرت باحضار
حسان بن ثابت که از شعرای آن زمان بود فرمان داده و هنوز نیامده بود که مرا توفیق این نظم
روزی شد و مضمون کلام حضرت را در ضمن بعض ابیات بنظم در آید که فخر میکرده باشم بجز ابن قیس
در آوردم پس گفتم ای رسول خدای تحقیق که مرا بیتی چند روی داده است که گمان من هست که
موافق باشد با آنچه اراده نمودید در این ابیات را که گفته بودیم بر آن حضرت خواندیم **نظم**

تخیر خلیطا من فعالک انما ∴ قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل ∴ ولا بد بعد الموت من ان تعده
لیوم ینادی المرء فیه فیقبل ∴ فان کنت مشغولا بشیء فلا تکن ∴ بغیر الذی یرضی به الله تشغل
فان یصحب الانسان من بعد موته ∴ و من قبله الا الذی کان یعمل ∴ و چون ترجمه ابیات مذکوره در لباس
نظم خوشتر نمود در ضمن این ابیات ایراد یافت **بیت** ∴ ز فعل خویشتن بگزین انیسی
که باشد در قبرت انیس جلیسی ∴ جلیس قبر بود جز فعالت ∴ که زان ظاهر شود حال مآلت
بود ناچار بعد از مرگ یاری ∴ که باشد روز حشرت غمگساری ∴ پس از کاری که کنی باید چنان کرد
که راضی باشد از تو ایزد فرد ∴ مکن خود را بشغلی در جهان بند ∴ بجز آن کش رضا داده خداوند
که بعد از مرگ باشد در کنارش ∴ نباشد مرد را جز فعل کارش ∴ و در ضمن شرح بعض احادیث گذشت

تجرد باب مجسم شدن اعمال در آن نشأه و سخنان مذکور شد که تتمه آن در مقام تحقیق و بعضی
از اصحاب حال گفته اند و معرفت آنستی که در برزخ جاهات ظاهر میشود بعینه اعمال قبیحه و اخلاق نا
شایسته و اعتقادات باطله و آرای فاسده است که در آن نشأه بآن صورت در می آید و بآن لباس
ملبس میشود و همچنانکه روح و ریحان و حور و عین و میوه های بهشتی که در نیکوکاران خواهد بود جسد اعمال
صالحه و اخلاق حسنه و اعتقادات حقه و آرای پسندیده ایشانست که در آن نشأه بآن هیات
در می آیند و بسی از اینها سما میکنند زیرا که حقیقت واحد گاه هست که بسبب اختلاف مواطن و تغییر
مکان بصور مختلفه و هیات میگردند چنانچه در حدیث تمثیل جان سبق گذشت و گفته اند هم اهل
در کریمه **فان جهنم لمحیطة بالکافرین** یعنی مستقبل نیست که مراد این باشد
که بدرستی که جهنم محیط خواهد شد در نشأه اخروی مر کافران را چنانچه ارباب ظاهر از مفسرین ذکر
کرده اند بلکه حقیقت حال و واقعست یعنی حال زیرا که قبایح اعمال و رذایل اخلاق و اعتقادات باطله که
درین نشأه بر ایشان محیط شده اند و همراه ایشان در آمده جهنمست که ظاهر خواهد بر ایشان در آن نشأه
بصورت آتش و حیات و عقارب آن و برین قیاس کن کلام حضرت عزت را جایی که میفرماید
**الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا** کی
ترجمه آتش و در حدیث سیوم ذکر یافت و جایی که میفرماید **یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا**
یعنی روزی که می یابد هر نفسی آنچه بعمل آورده است از خیر حاضر کرده شده و چه مراد نیست که جزای
عمل خود را نزد خود حاضر می یابد بلکه مراد اینست که بعینه عمل خود را نزد خود حاضر می یابد در لباسی دیگر و همچنین
کریمه **فالیوم لا تظلم نفس شیئا و لا تجزون الا ما کنتم تعملون**
بر صراحت باین معنی چه معنی آن و الله اعلم آنست که پس امروز یعنی روز حشر ظلم نمیشود هیچ
نفس چیزی را یعنی در هیچ چیز بر و ستم نمیکنند مگر آن چیزی که بعمل می آورید یعنی جزای عمل شما همان عمل
شما خواهد بود در لباسی دیگر و صورتی غیر آن صورت و مانند این آیات کریمه در کلام مجید بسیار است و نعت
و در احادیث نبوی نیز این معنی بسیار وارد شده است مثل قول پیغمبر کما الذی کنز [illegible]

نار جهنم م

الذهب بالفضة انما یجرجر فی بطنه یعنی کسی که باشامد چیزی را در ظرف طلا و نقره هیچ در این نیست که حرکت میکند و بجنبش در می آید در درون او آتش دوزخ و قول او صلوات الله علیه و آله کما الظلم ظلمات یوم القیامة یعنی ظلمات و تاریکی روز قیامت همان ظلمت که در دار دنیا بر کسی واقع میشود و قول او صم که الجنة قیعان و ان غراسها سبحان الله و بحمده یعنی بهشت زمینهاست هموار و درختان او سبحان الله و بحمده است کنایه از آنکه گفتن این کلمه در آن نشاة درخت بهشت و امثال این احادیث بسیار است والله الهادی **حدیث چهلم** روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار ابو جعفر طوسی قدس سره و او از شیخ قدسی اطوار شیخ مفید علیه الرحمه از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه که ثقه و جلیل القدر بوده و در فقه و حدیث مهارت تمام داشته و استاد شیخ مفید است ره و صاحب تصانیف بوده است و در سنه تسع و ستین و ثلثمائة بجوار رحمت ایزدی پیوسته است و بعضی سنه ثمان و ستین گفته اند روح الله روحه العزیز از شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر از ابی بصیر که گفت سألت اباعبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عن ارواح المؤمنین فقال فی الجنة علی صور ابدانهم لو رأیته لقلت فلان **شرح** کلام راوی امام که درضمن آغاز و سرانجامش **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** خلاصه کلام راوی آنکه سؤال کردم از امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع از ارواح مؤمنان حضرت فرمود که ارواح مؤمنان در بهشتند بصورتهای بدنهای ایشان که اگر ببینی آنرا هر آینه خواهی شناخت و خواهی گفت ای فلان یا بنامی که داشته است خواهی خواند و خواهی گفت ای فلان بجا الاحسنا این **بینش دویم** عن ارواح المؤمنین یعنی از آنچه حال ارواح ایشان بآن قابل میشود و عبارات کرشش در بهنا و بسیار است که اطلاق میکنند روح را بر جسم بخاری که بوجود می آید از خون لطیف بخار آمده و کشیده میشود و بسوی تجویفی که در جانب چپ دل واقع است و مراد اینجا آنچیزیست که انسان که میگوید من اشارت بآن میکند یعنی نفس ناطقه و بعضی از روح اراده شده است هر جا در قرآن و حدیث وارد است و عقلا را در حقیقت آن

حیرت تمام و دهشت چنانچه بسیاری از ایشان اعتراف کرده اند بعجز از معرفت آن تا آنکه بعضی گفته اند قول حضرت امیر المؤمنین ع که من عرف نفسه فقد عرف ربه باین معنی است که آنجا که ممکن نیست راه بردن بشناخت نفس ناطقه ممکن نیست پی بردن بمعرفت کنه پروردگار و قول الهی در قرآن مجید که **یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا** ترجمه ظاهر این معنیست چه معنی آیه والله اعلم آنست که سؤال میکنند از تو ای محمد از روح و حقیقت آن بگوی با ایشان که روح از امر پروردگار منست مخلوق شده است و بشما داده نشده است از علم مگر اندکی یعنی علمی که بشما عطا شده وفا بدانستن حقیقت روح و امثال آن نمیکند **مترجم گوید**

ترا از بهره دانش چون ترا دادند ❊ از آن اندک طرف دانش نمک دادند ❊ نسازد تا غرور وحدت زنده جلب
غذا از مدت ز علم الا قلیلی ❊ باین علم قلیل این پر دلی چیست ❊ دلی از لاف دانش محکم است
خداوندا بچون راه بر کن ❊ غرور دانشم را بی سپر کن ❊ دلی ده محرم راز الهی
زبان شکر باشش بکنه بی ❊ که آن جز درک خود هستی نیابد ❊ وزین جز عجز و مسکینی نیابد

در باب اقوال علما در حقیقت روح بسیار است و از آنجمله آنچه مشهور شده است چهارده قولست که ما در مجلد چهارم از مجموعه که مسمی بکشکولست ذکر آن کرده ایم و آنچه از آنجمله ارباب تحقیق بر آن قرار گرفته است آنست که روح داخل در بدن نیست بر نحوی که جزو بدن باشد یا در بدن حلول کرده باشد بلکه او جوهریست مجرد و از صفاتی که لازم جسمیت است بری و از عوارض ماده عاری تعلقی که به بدن دارد همین تعلق تدبیر و تصرف است و بس و این قول مختار اعاظم حکمای الهی و بسیند اکابر صوفیه و اشراقیین است و رای اکثر متکلمین امامیه نیز بر آن قرار گرفته مثل شیخ مفید و بنی نوبخت و خواجه نصیر الدین طوسی و شیخ جمال الدین مطهر و از اشاعره نیز جمعی با ایشان درینجا این قول موافقت کرده اند مثل راغب اصفهانی و محمد غزالی و امام فخر رازی و این مذهبیست پسندیده و آیات ثابت است که کتب آسمانی بآن نازلست و احادیث مصطفوی بآن ناطق و دلایل عقلیه و علامات حدسیه و مکاشفات ذوقیه مساعد فقال فی الجنة ظرف

اینجا بطریق مجازست باعتبار بعضی که روح بآن تعلق گرفته و الا اجساد چنانچه مذکور شد روح مجردات
و احتیاج بمکان ندارد و علی صُوَرِ اَبْدانِهِم جزء ثانی مبتدای محذوفست که جزء اولش فی الجنة
است و کلام درین تقدیر است که ارواح المؤمنین فی الجنة علی صور ابدانهم یا حال
از ضمیر مستتر در ظرف که فاعل ظرفست و کلام بنابر آن که هم فی الجنة کائنین علی صور ابدانهم
و مراد همینست که قرار گرفته اند و قیام دارند بر آن صور و محتملست که علی بمعنی فی استعمال یافته باشد
چنانچه در آیه کریمه وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا واقع شده و قوله وَاتَّبَعُوا مَا
تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ بر آن وجه و درست بنابر آنچه بعضی ذکر کرده اند و گفته اند تشبیه شده است
درین آیه ملابست تعلقی که میان ایشان بملابست ظرفی و استعمال شده است علی که از برای ملابست
تعلقی موضوعست در ملابست ظرفی بطریق استعاره تبعیه لو آتیته فقلت فلان ضمیر مذکر
غائب در ابدانهم راجعست بصورت که در ضمن صور مذکورست و چون صورت اینجا بمعنی شبح
مثالست صحیحست که ضمیری که راجعست باو مذکر واقع شود و الا لفظ صورت مؤنث است ضمیری
که باو راجع می باشد باید که ضمیر مؤنث باشد یعنی اگر ببینی آن شبح و مثال او را هر آینه میگویی ای
فلانست یا باو ندا میکنی و میگویی ای فلان چنانچه در مثل اول مذکور شد و بر تقدیر اول
چاره نیست از تقدیر مبتدا و بر تقدیر ثانی از تقدیر حرف ندا که کلام درین تقدیر باشد که لقلت هذا یا
لقلت یا فلان زیرا که اگر تقدیر نکنیم لفظ فلان مفرد خواهد بود و مفرد نزد اهل عرب صلاحیت آن ندارد
که محکی قول واقع شود بما یشیر اول ظاهر قول امام عم درین حدیث که فی الجنة علی صور ابدانهم
دلالت بر آن دارد که بهشت الان مخلوق و موجود است و هر کس بموجود بودن بهشت الان قایل
شده است بموجود بودن دوزخ نیز قایلست پس بظاهر این حدیث بر موجود بودن آن نیز استدلال
توان کرد و همچنین موجود بودن بهشت و دوزخ الان مذهب اکثر اهل اسلامست و خواجه نصیر الدین
طوسی قدس سره در تجرید نیز این مذهب را اختیار کرده است و بعض آیات قرآنی را شاهد آن
ساخته مثل قوله تعالی أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ که در باب بهشت نازلست و قوله تعالی

أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ در باره دوزخ یعنی بهشت آماده و مهیا شده است از برای پرهیزگاران خدا
ترسان و دوزخ آماده و مهیا شده است از برای کافران و مشرکان پس خبر داده است حضرت عزت از آماده
شدن هر دو بصیغه ماضی و این دلالت میکند بر آنکه پیش از این مخلوق و آماده بوده اند و الا لازم آید که کلام
الهی بر دروغ و کذب محمول شود تَعَالَى اللهُ عَنْ ذَٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا و حمل کردن آن بر آنکه تعبیر شده است
از معنی مستقبل بصیغه ماضی بواسطه اشعار بر تحقق وقوع آن برگردانیدن کلام است از ظاهر خود بی آنکه
ضرورتی باعث آن باشد بدین وجه استدلال کرده اند جمهور اشاعره بر مطلوب مذکور و ابو الهذیل که اول کسی
سر و را در مقام کلامست که حاصل آن دلیل ناتمام است بل مبنی بر مذهب معتزله که قایل شده اند
بآنکه قرآن حادثست یعنی نبود و پیدا شد بعد بظاهر صورتی دارد اما بر مذهب اشاعره که کلام نفسی را قدیم
میدانند و میگویند کلام نفسی مدلول کلام لفظیست مشکلست زیرا که بهشت و دوزخ باعتقاد ایشان
حادثست پس لا جرم ایشان را که هر صیغه ماضی که در باب بهشت و دوزخ در قرآن واقعست بمعنی
مستقبل حمل کنند تا بر خدای تعالی دروغ لازم نیاید پس استدلال مذکور بمذهب ایشان تمام نباشد و بخاطر
میرسد که کلام اشاعره را بدین وجه توجیه توان کرد که مراد ایشان ازین کلام بحث الزامیست با اکثر معتزله
مثل عباد و ابی هاشم و قاضی عبد الجبار و امثال ایشان که بهشت و دوزخ را الان مخلوق نمیدانند
و میگویند روز قیامت مخلوق خواهد شد باآنکه قرآن پیش ایشان حادثست و شاید که استدلال
کرده باشند بر مطلب مذکور باخبار الهی از قصه آدم و حوا علی نبینا و علیهما السلم بآنکه ایشان ساکن بهشت
بوده اند باغوای شیطان ایشان را در خوردن گندم مستحق خروج از آن شدند و بامر الهی بیرون آمدند
بدین وجه که اگر بهشت مخلوق نباشد لازم می آید که اخبار مذکور از جانب خدای تعالی مقرون بصدق
نباشد تَعَالَى اللهُ عَنْ ذَٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا و این استدلال نیز ضعیفست با آنچه بعض مفسرین ذکر کرده
اند که جنتی که خدای تعالی از خروج آدم و حوا از آن خبر داده است باغیست از باغهای دنیا که بایشان ارزانی
داشته بود و ایشان قدر نعمت ندانستند خود را مستحق خروج از آن ساختند و مؤید حرف ایشان حدیثی
که روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از حسن بن بشیر که گفت سؤال کردم از امام

جعفر صادق علیه السلام حقیقت بهشت آدم حضرت فرموده که جنة من جنان الدنیا تطلع فیها الشمس
والقمر ولو کانت من جنان الآخرة لما خرج منها ابدا یعنی بهشت آدم باغی بود
با عضای دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع میکرد و اگر بهشت آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمی آمد و اما
آنچه در شرح مقاصد و شرح جدید تجرید مذکور است که قایل شدن باینکه بهشت مذکور باغی بود از باغهای دنیا
متضمن تلاعب بازی کردن در امور دینیست و مخالف اجماع مسلمین از جمله استبعادات عادیست زیرا
که تلاعب و بازی با مور دینی گاهی لازم آید که اعاظم معتبرین نقل آن کرده باشند و از ائمه اطهار روایت
آن صحت رسیده باشد ظاهر است که از قبیل تلاعب و بازی نخواهد بود و اما اجماع مسلمین که ایشان
دعوی آن کرده اند ثابت بودن آن در معرض منعست و قول الهی که قلنا اهبطوا منها جمیعا
یعنی گفتیم ما آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس را که فرود روید از بهشت همگی اصلا دلالتی بر آن ندارد
که بهشت مذکور روی زمین نبوده است زیرا که نقل کردن از زمینی بزمینی دیگر را نیز هبوط مینامند چنانچه
بعد از آنکه قوم موسی علی نبینا و علیه السلام تکلیف کردند که از پروردگار خود برای ما که بدل من و سلوی که
از عطایای آسمانی بود سیر و پیاز و عدس و خیار از زمین برویاند با ایشان خطاب رسید که اتستبدلون
الذی هو ادنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم یعنی آیا
بدل میکنید آن چیز را که کمتر است از من و سلوی به آن چیزی که در حقیقت از مذکور نیکو و بهتر است
فرود آیید بشهری از شهرها فرود آمدن از جزیره زمینی بزمین نامیده اند و قول ظاهر قول خدای تعالی جایی
که میفرماید قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو ولکم فی الارض مستقر و متاع الی حین
بسا باشد که دلالت کند بر آنکه هبوط ایشان از غیر زمین باشد بر زمین زیرا که معنی آیه و الله اعلم آنست که
گفتیم ما آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس که فرود روید از بهشت بدنیا بعضی از شما مر بعضی را دشمن و مر شما را
در زمین قرارگاه و متاع زندگانی و بهره وری تا هنگام رسیدن اجال و بسر آمدن عمرها چنانکه بعضی از
مترجم گویند وجه تامل در حاشیه بر توجیه مذکور است که میتواند بود که الف و لام الارض الف و لام
عهد باشد نه الف و لام جنس و مراد هبوط چنانچه در ترجمه آیات سابقه سبق ذکر یافت و معنی آیه والله اعلم آنست که انتقال نمایند از بن باغ بزمین دیگر که شما راست در آن زمین قرارگاه و متاع زندگانی تا وقت
رسیدن اجلهای شما پس این آیه نیز دلالت بر مدعای مذکور نباشد والله اعلم تمت بعون الله
باید دانست که از این حدیث دو امر مستفاد میشود اول با قی ماندن حس ناطقه انسانی بعد از خراب شدن
و از هم پاشیده شدن بدن و این امریست که اکثر عقلای ملل و حکمای فلاسفه بر آن رفته اند و انکار آن نکرده
مگر گروهی اندک مثل جمعی از اطبا که قایل شده اند باینکه نفس مزاج انسانیست و مثال ایشان از
جماعتی که چندان اعتباری بایشان و سخنان ایشان نیست و شواهد عقلی و نقلی بر بقای نفس بعد
از مفارقت بدن بسیارست و کتاب مطالب عالیه که از مصنفات امام فخر رازیست بر بسیاری
از آن اشتمال دارد و کافیست درین باب مدلول آیه کریمه ولا تحسبن الذین قتلوا
فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من
فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون
یعنی مپندار ای محمد آنان که بصدق نیت کشته شده اند در راه خدای که ایشان مرده اند بلکه ایشان زنده اند
نزد پروردگار خود روزی داده میشوند از میوه های بهشت در حالتی که شادمان و فرحناک اند بآنچه عطا کرده
است خدای تعالی بایشان از فضل خویش و شادمان میشوند به بشارت بآنانکه هنوز در نرسیده
اند بایشان از پس ایشان و امیدوارند که بایشان رسند و در کرامت با ایشان شریک شوند و شادمان
میشوند بآنکه بر احوال خود و یاران خود اطلاع یافته یقین میدانند که هیچ ترسی نیست بر ایشان از آنچه
پیش ایشان خواهد آمد و نخواهد بود که اندوه ناک شوند بر مفارقت دنیا و آنچه در آن گذارند نقلست
از ابن عباس که حضرت رسالت صلعم اصحاب را گفت چون برادران شما روز احد شهید شدند حضرت
عزت جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طیران کنند و بر شاخهای
طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت بر حاشیه قنادیل که اوطان ایشان
قنادیل زرین باشد در پایه عرش آویخته و ایشان میگویند خداوندا کرجه برادران و یاران ما را
ازین سعادت که ما یافته ایم خبر ایشان بجهاد و جهاد را زیاده گرداند حق سبحانه برای تعریض حال

ایشان تشریف این آیت ارزانی فرموده و بعضی گفته‌اند چه جابر انصاری که استشهاد بود از حق سبحانه و تعالی
درخواست کرد که او را باز به دنیا برگرداند تا دیگر باره شربت شهادت بچشد فرمان رسید که حکم لم یزلی بر این وجه رفته که
آیندگان از رجوع ممنوع باشند گفت بار خدایا از سعادت حال و نعمت بی‌زوال که ما را داده خبر
کن که این آیت نازل شده و الله اعلم امر دوم آنکه بعد از مفارقت بدن تعلق میگیرند به شبحهای مثالی
که در هیئات و صورت مشابه بدنهای اصلی باشند چنانچه صوفیه و حکمای اشراق بر آن رفته‌اند و
حدیث سابق نیز اشعاری بر آن بود و آنچه از احادیثی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام منقول است مستفاد
میشود آنست که تعلق نفوس با اشباح مذکور در عالم برزخ که ما بین موت و قیامت خواهد بود و در
صورت اشباح مذکوره تنعم خواهند داشت و احساس الم و لذت خواهند نمود تا روز قیامت بعد
از آن از اشباح مذکوره به بدنهای اصلی عود خواهند کرد و همچنانچه در دنیا بودند جلوه گر خواهند شد
روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در آخر کتاب جنایز از کتاب کافی از امام جعفر
صادق علیه السلام که اِنَّ الْاَرْوَاحَ فِي صِفَةِ الْاَجْسَادِ فِي شَجَرٍ فِي الْجَنَّةِ تَعَارَفُ وَتَسَائَلُ
فَاِذَا قَدِمَتِ الرُّوحُ عَلَى الْاَرْوَاحِ تَقُولُ دَعُوهَا فَاِنَّهَا قَدْ اَقْبَلَتْ مِنْ
هَوْلٍ عَظِيمٍ ثُمَّ يَسْاَلُونَهَا مَا فَعَلَ فُلَانٌ وَفُلَانٌ فَاِنْ قَالَتْ لَهُمْ تَرَكْتُهُ حَيًّا ارْتَجَوْهُ
وَاِنْ قَالَتْ لَهُمْ قَدْ هَلَكَ قَالُوا قَدْ هَوَى هَوَى یعنی بدرستی که روحهای انسانی صنف صنف به جسدهای
ایشان در درختی اند در بهشت یکدیگر را می‌شناسند و از یکدیگر چیزها می‌پرسند پس چون روحی از بدن
مفارقت کرده بر ایشان وارد شد بگوید یکی به دیگری که بگذارید او را که دل با خود آرد چرا که از هول
عظیمی خلاص شده روی بما آورده است بعد از آن از آن می‌پرسند که فلانی چه کرد و فلانی چه عمل
اقدام نمود پس اگر در جواب ایشان گوید او را زنده گذاشتم امید آمدن او می‌بندند و اگر گوید هلاک
شد میگویند هوی هوی یعنی فرو رفت و در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که
اِنَّ اَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فِي حُجُرَاتٍ فِي الْجَنَّةِ يَاْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَيَشْرَبُونَ
مِنْ شَرَابِهَا وَيَقُولُونَ رَبَّنَا اَقِمْ لَنَا السَّاعَةَ وَاَنْجِزْ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا وَاَلْحِقْ

آخِرَنَا بِاَوَّلِنَا یعنی بدرستی که روحهای مؤمنان در حجره‌های بهشت تناول مینمایند و شرابهای
بهشت را می‌آشامند و میگویند پروردگارا اقامت ساز به واسطه ما قیامت را و وفا کن به وعده‌ای
که با ما کرده‌ای و ملحق ساز آخر ما را با اول ما و در باب ارواح کافران بر خلاف این روایت شده است که آتشها در
حجره‌های دوزخ خواهند بود و خورش ایشان طعام و شراب دوزخ خواهد بود و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ
ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود به یونس
بن ظبیان مَا يَقُولُ النَّاسُ فِي اَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ یعنی مردم چه میگویند در باب روح مؤمنان و در صفت
حال آن بعد از مفارقت بدن یونس گفت میگویند در حواصل مرغان سبز خواهند بود در میان قندیلهای
که در زیر عرش آویخته است پس حضرت فرمود سُبْحَانَ اللهِ الْمُؤْمِنُ اَكْرَمُ عَلَى اللهِ مِنْ
ذٰلِكَ اَنْ يَجْعَلَ رُوحَهُ فِي حَوْصَلَةِ طَائِرٍ اَخْضَرَ يَا يُونُسُ الْمُؤْمِنُ اِذَا قَبَضَهُ اللهُ
صَيَّرَ رُوحَهُ فِي قَالَبٍ كَقَالَبِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَاْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ فَاِذَا قَدِمَ
عَلَيْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ بِتِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي الدُّنْيَا یعنی پاکی و بزرگی
از جمیع نقایص خود را به درستی که مؤمن بزرگوارتر است نزد خدای تعالی از آنکه روح او را در چینه دان
مرغ سبزی جای دهد ای یونس مؤمن را چون قبض روح میشود می‌گرداند حضرت عزت روح او را در
قالبی مانند قالبی که در دار دنیا در آن جای داشته پس در آن قالبها میخورند و می‌آشامند و چون
روحی از بدنی مفارقت کرده بر ایشان وارد شود او را میشناسند به همان صورتی که در دنیا بر آن صورت
بوده و امثال این احادیث در طرق شیعه اهل بیت بسیار است و در طریق اهل سنت نیز بعضی
احادیث که در معنی این احادیث است نقل شده است و الله اعلم بحقیقة الامر

**نمایش سوم**

بعضی را توهم شده است که قایل شدن به اینکه ارواح انسانی بعد از مفارقت بدنهای اصلی به شبحهای مثالی
تعلق میگیرند چنانچه از احادیث مذکوره فهم آن شده قایل شدنست به تناسخ است و این توهمیست بیجا و چون
باطل چه تناسخی که جمیع فرق اسلام بر باطل بودن آن اتفاق دارند تعلق ارواح است بعد از مفارقت
بدنهای اصلی با اجسام دیگر در همین عالم کون و فساد یا اجسام عنصری که ترکیب یافته باشند از عناصر

اربع که عبارت از خاک و آب و هوا و آتش است چنانچه بعضی حکما گمان برده اند و نسبت کرده اند از اجرام
نسخ و مسخ و فسخ و رسخ بر این وجه که اگر انتقال مذکور باز به بدن انسان است نسخ است و اگر به بدن حیوان دیگر است
از بهایم و سباع مسخ و اگر به جانب نباتات است مثل ریاحین و اشجار فسخ و اگر به صورت جمادات است
مثل زخارف و احجار رسخ بتفصیل و بیانی که در شرح تجرید و بعضی کتب کلام مذکور است یا با اجرام
فلکی که عبارت از افلاک است یا با آنچه در دست از کواکب و امثال ابتدا یا بعد از آنکه بعضی اجسام
عنصری تعلق گرفته باشد بر اختلاف مذاهب و آرای باطله ایشان که در محل خود تفصیل یافته تا قابل
شدن آنکه در عالم دیگر و در غیر این نشاء تعلق به بدنهای مثالی میگیرند و در مدت برزخ که از وقت مردن تا
قیامت در آن بدنها بعبادت پروردگار قیام مینمایند بعد از قایم شدن قیامت باز به بدنهای اول
عود میکنند بر این وجه که اجزای بدنی اصلیه که متفرق شده و از هم پاشیده جمع میشوند
و هم ترکیب میدهند یا بر این وجه که از کتم عدم باز مثل بدن اول بدنی خلق میکنند علی اختلاف المذهبین
ترویج پس قول به تناسخ نیست و اگر اصطلاح تازه وضع کنند و این تعلق را نیز تناسخ نامند فلا مشاحة
معهم فی الاصطلاح و باید دانست که ارباب تناسخ در معرض انکار اصحاب حشر و محققین ملت اند
هم حکم بکفر ایشان کرده اند بواسطه آنست که ایشان قایل شده اند بانکه روح از بدن اصلی به بدن دیگر انتقال
می یابد و الا لازم آید که معاد جسمانی که متفق علیه اهل اسلام است تناسخ باشد چه آن نزد بسیاری از
اهل اسلام بر آن وجه است بلکه بواسطه آنست که ایشان نفوس ناطقه انسانی را قدیم میدانند و میگویند
روح در همین عالم کون و فساد از بدن اول به بدنهای دیگر عنصری یا فلکی انتقال می یابد و معاد جسمانی
آخرت که از ضروریات دین است و مخبر صادق به آن خبر داده قایل نیستند چنانچه امام فخر رازی در کتاب
نهایة العقول تصریح باین معنی کرده است وهذه عبارته ان المسلمین یقولون بحدوث
الارواح وردها الی الابدان لا فی هذا العالم والتناسخیة یقولون
بقدمها وردها الیها فی هذا العالم وینکرون الآخرة والجنة والنار
وانما کفروا من اجل هذا الانکار یعنی اهل اسلام میگویند ارواح حادث شده بعد از

مفارقت بدنها باز تعلق به بدن خواهند گرفت اما نه در این عالم و ارباب تناسخ ارواح را قدیم میدانند
و میگویند باز در همین عالم نقل به بدنهای دیگر خواهند نمود و منکر آخرت و بهشت و دوزخ را اند و
اینکه اهل اسلام حکم بکفر ایشان کرده اند بواسطه این سبب ظاهر شد که فرق بسیار است میان تناسخی
که سبب کفر ایشان است و میان آنچه اهل اسلام به آن قایل شده اند و ابد العادی انجام باید دانست
که آنچه در بعضی احادیث از اصحاب رضوان الله علیهم وارد شده که شبحهایی که نفوس ناطقه بعد از مفارقت ابدان
مادام که در عالم برزخند با آنها تعلق میگیرند اجسام نیستند و بر صورت بدنهای عنصری که گذاشته اند
حلقه حلقه می نشینند و با یکدیگر صحبت میکنند و از اکل و شرب لذت می یابند و بسیار هست که در هوا
می باشند میان آسمان و زمین در روی هوا با یکدیگر ملاقات مینمایند و یکدیگر را می شناسند و امثال این
امور که دلالت دارد بر نفی جسمیت از ایشان و اثبات لوازم جسمیه از برای ایشان بنابر آنچه در کلینی
و غیر آن از امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد اطهار آن حضرت که بمرتبه عصمت فایزند وارد است آن میتوان
اعطا آن میکند که اشباح مذکوره از کثافت جسمانیت در گذشته اند و بلطافت مجردات نرسیده
بلکه در میان اند و واسطه میان جسمانیات و مجردات و مؤید این معنی است آنچه طایفه از اکابر حکما
گفته اند که وجود عالم مقداری هست غیر عالم حس که واسطه است میان عالم مجردات و عالم مادیات
نه با آن لطافت و نه با این کثافت در آن عالم هم اجسام و انواع اعراض از حرکات و سکنات
و اصوات و طعمها و بوها و غیر آن شبحهای مثالی هستند که بذات خود قایمند و تعلق به ماده ندارند
و آن عالمیست وسیع و جهانیست فراخ که ساکنان آن بر طبقات مختلف و مراتب متفاوت اند در لطافت
و کثافت و خوشی یعنی و زشت صورتی و مر ایشان را در آن بدنهای مثالی جمیع حواس ظاهر و باطن
موجود است که بآنها ادراک لذت و الم مینمایند و از نعم جسمانی و روحانی انتفاع می یابند و مولانا
قطب الدین محمد علامه در شرح حکمت اشراق قول بوجود این عالم را بانبیا و اولیا و بزرگان حکما
نسبت داده است و بالجمله اگرچه براهین عقلی بوجود آن قایم نیست ولیکن بعضی
ظواهر نقلی تأیید یافته است و ارباب عرفان و اصحاب حال دعوی یافت آن بمجاهدات ذوقیه

موجود اند و مشاهدات کشفیه اثبات آن کرده و ظاهر است که ارباب بصائر روحانی در درک مطالب
در یافت حقیقت اشیا المینا بهتر اند از اصحاب ابصار جسمانی پس چنانچه تصدیق نمایی آن مجملات
را بتر در آنچه خبر میدهند از اسرار عالم قدوسی و ملکوتی والله وکیل علی ما
نقول عالم بحقائق الامور من المنقول والمعقول انه ولی
الخیر و ملهم الصواب و بیده مفاتیح الابواب وها
انا الختم الکلام حامدا علی توفیق الاتمام

مقابله



مصلیا علی رسوله سید الانام و آله البررة الکرام
مسلما مستغفرا قد تم کتابتی بعون الوهاب شک نیست که باشد همگی صدق و
صواب گر سهو و خطایی شده باشد واقع رب اغفر لی انک انت الوهاب ۵
تم الکتاب بعون الملک الوهاب تمام
شد شرح اربعین شیخ محمد خاتون صحیح
شهر ربیع الثانی سنه تسع و ثمانین ۱۰۸۹
والف کتبه العبد [illegible]
رحمه الله الملک المنان منوچهر
ابن معصوم غلام خاصه
شریفه

روى عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله تبارك وتعالى خلق اسما بالحروف
غير متصوت وباللفظ غير منطق وبالشخص غير مجسد وبالتشبيه غير موصوف
وباللون غير مصبوغ منفي عنه الاقطار مبعد عنه الحدود محجوب عنه حس
كل متوهم مستتر غير مستور فجعله كلمة تامة على اربعة اجزاء معا ليس منها
واحد قبل الآخر فاظهر منها ثلاثة اسماء لفاقة الخلق اليها وحجب واحدا
منها وهو الاسم المكنون المخزون فهذه الاسماء التي ظهرت فالظاهر
هو الله تبارك وتعالى وسخر سبحانه وتعالى لكل اسم من هذه الاسماء
الاربعة اركان فذلك اثنا عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلثين اسما
فعلا منسوبا اليها فهو الرحمن الرحيم الملك القدوس الخالق البارئ المصور
الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم العليم الخبير العزيز الجبار المتكبر العلي
العظيم المقتدر القادر السلام المؤمن المهيمن المنشئ البديع الرفيع الحكيم
الجليل الكريم الرازق المحيي المميت الباعث الوارث فهذه الاسماء
وما كان من الاسماء الحسنى حتى يتم ثلثمائة وستون اسما
فهي نسبة لهذه الاسماء الثلثة وهذه الاسماء الثلثة اركان
وحجب الاسم الواحد المكنون المخزون بهذه الاسماء الثلثة وذلك
قوله تعالى قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ايا ما تدعوا فله الاسماء الحسنى

...واف نعره مسموم جوانی را دیدم که چه نعره ... گرفته ابیات ... مکرر
...يا ايها المقصود في كل حاجة شكوت اليك
الضر فارحم شكايتي الا يا رجائي انت تكشف
كربتي فهب لي ذنوبي كلها واقض حاجتي
اتيت باعمال قباح ردية وما في الورى عبد
جنى كجنايتي اتحرقني بالنار يا غاية المنى
فاين رجائي ثم اين مخافتي و میگریست چندانکه از هوش رفت
بر سر او آمدم دیدم که حضرت امام زین العابدین است سر مبارک آنحضرت بدامن
خود گرفته میگریستم چنانکه قطرات اشک چشم بر رخ مبارکش چکید چشم
مبارک گشوده فرمود کیست که بر بالینم آمده گفتم بنده حقیر شما اصمعی ... خدای تعالی
در شان اهل بیت پیغمبر ... انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا ... شما اهل بیت پیغمبر ... گریه و زاری برای چیست ...
آتش آفریده شده است از برای هر کس نافرمانی خدای تعالی کند اگرچه ... و بهشت خلق
شده است از برای کسی که اطاعت خدای تعالی کند اگرچه بنده حبشی باشد صدق الله و رسوله ...



